هو الله
تعالی شانه

جلد سوم
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

تالیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندامیر علیه الرحمه

ان الله علی کل شیء حفیظ

[illegible]

UNIVERSITY LIBRARY
ABDUL HAI FIRANGI MAHALLI COLLECTION
ALIGARH

هو الغنی

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE9866

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب بثنای خود سخن سازم کن   در گلشن حمد نغمه پردازم کن   با نعت حبیب خویش همرازم کن   در ملک سخن وری سرافرازم کن   بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه والتباس مختفی نخواهد بود که این صحایف موفوره اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت انتساب حبیب السیر مشتمل بر بیان وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت بر افراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضا محتوی است بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

عنوان نامه نامداری مبنی بر سپهر شوکت جهانگشای و طغرای صحیفه کامگاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضاء حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است و حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد به اوج رفعت و استعلاء رسید و آیت وافی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید این دعوی است مضمون مقام وجعلناکم خلائف فی الارض در بارگاه جلالش کلمه ایوان و نحن له عابدون ورد زبان دانند لاجرم منشور اقتدارشان بتوقیع رفیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و همگنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لازال نقش و المنقوش عنه اقدم بر لوح دل مینگارند بنابر آن انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوالشان مینماید

رباعی
ای خاص بتو منصب شاهنشاهی   موجود بحکم تو ز مه تا ماهی
چون هست ترا از همه کس آگاهی   شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

و زینت اوراق سخن دانی و زیور آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صلوات صلوات عالی مقداری است که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیداست و نفاذ مناشیر رسالتش بمقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کرمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود و الاحمر جمیع جن و انس و معشر بشر محظوظ و از [illegible] بساط مغفرتش بمقتضای کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

ن پدید آورد و مشک تاتار از ناف آهو حاصل کرد اما آشکاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر ایغا است علم اقامت برافراشت و او را فرزند
یار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت
پسرش النجه خان قایم مقام گشت اما النجه خان پادشاهی بدعت آئین عجیب اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند درافزود و بعد از آنکه مدتی مدید امر سلطنت بانجام رسانید خود
سلطنت با دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار و فلک اقتدار بود
ت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بسریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد
بعد رحلت بسفر عقبی بر بست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و فراسان بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم
انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر یک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه
مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول بعد از فوت پدر هر یک در ولایت خود بداد و رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند
بدین ترتیب تاتار خان بن النجه خان بوقاخان بن تاتار ایلنجه خان بن بوقا اتسلی خان بن ایلنجه اتسز خان بن اتسلی اردوخان بن اتسز بایدو خان بن اردوخان اردو پادشاهی
عالیشان بود و در ایام دولت او سپاه مغولان را لشکر کشیده بدین سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردوخان که آخرین ملوک تاتار است
و در زمان سلطنت او غبار عداوت میان ایشان بمرتبه افروخته گشت که دیگر آب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقهٔ مغول شش نفر بودند و مغولان تقویز را از بد و کر فدند
و لفظ مغول در اصل مونک اول بود [illegible] مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان و اورخان و کرخان و کزخان
و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان متصدی تمشیت مهمات سلطنت آورد و ذکر قراخان بن مغول خان در مملکت ترکستان
جهانبان شد و در قراقرم بجده و دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهت یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبه
غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب میفرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر کشته شدی و قراخان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب
صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با وی میگفت ای مادر اگر تو بوحدانیت ایزد تعالی اقرار نکنی من
شیر ترا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر ظاهرا ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش مکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی‌نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده با حضار امرا و اعیان فرمان داد و
بجلیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند را یکساله گشت او را بچه نام خوانیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نام من اغوز است بیکی ساله طفل در آمدن سخن که
نهادن اغوز نام من و حاضران از غایت تعجب بشده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر خود کرخان را با او در سلک ازدواج
کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطهٔ مخالفت مذهب موافقت دست نداد و قراخان دختر برادر دیگر کزخان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز
بهمین واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز روزی از شکار بازگشته گذرش بر در خانهٔ اورخان که عم پیش بود افتاد و دختر او را در میان کنیزکان که جامه میشستند
دیده او را نزدیک خود طلبید و گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود در آورم و از جان دوستدارم نظم چو بشنید زن گفتهٔ فرخش چنین داد در زیر لب
پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نپیچم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم
یافته چو آب و شکر رنگ بر دند و روزیکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خدا پرستی او و دختر اورخان بعرض قراخان رسانیدند قراخان از تتبع اینحال
آشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز تعدا را شده
قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او جنگ را باز داشتند اغوز تاج شاهی بر سر نهاد ذکر اغوزخان بن قراخان
ن اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور بسطت مملکتش از مرتبه قیاس
مزدات شرعیش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صوابنمایش پیوسته مقصود بر رعایت [illegible] نظم [illegible] اوج سخا
اروفق لقا ز ابکفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] داد و در جمیع معارک بنصرت و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انام برگشاده

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و بر دیگر آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران بر رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام
غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرده و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال کند ایند لوازم جهانبانی بجای آورد اولاد ذکور اغوز خان
بودند و از ایشان دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز گردانید و صنفی که
ایشان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید دران اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از خانان دور
بوی پیوستند و اغوز ایشان را ایغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و بایکدیگر عهد بستن و دیگری از
اغوز خان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند و در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان را با ایت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رود خانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش دران جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نمود
پسری آورد و اغوز خان از این حال خبر یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق مشتق است اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قبچاق را نسبت بدو شمارند از نسل آن یک پسر و اغوز خان بعد ازین واقعه هفده سال بر ایت براق غالب گردیده
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوز خان از ایران بتوران مراجعت فرموده بود در حال برودت بود و پیوسته برف بسیار می بارید بنابران بعضی
از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خاقانی ملحق نتوانستند گردید و چون اغوز خان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف و در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوز خان جهة تسخیر بعضی از ممالک آن اقالیم مسافرت فرموده حکم کرد که از لشکریان هیچکس تخلف ننماید و در اثنای راه
از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه بسبب ضعف و ناتوانی از قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده تا گاه شغالی دید که تذروی گرفته
و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را ازو باز ستد و کباب ساخته بزن خود داد و با پسر خرده شیر پیدا آورد بدین کیفیت خود را بلشکر رسانید اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفت کسی را که زن بزاید چرا باز نماند من [illegible] مرد را قلج خواند شاه زمان که مخصوص نیست کاین زن بان [illegible]
یکی از فاضلان زمان پادشاه عالیمکان شاه رخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیگ گورکان نوشته است بنظر این ذره حقیر آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا
که چون اغوز خان بر کیفیت واقعه مذکور مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان ای گرسنه و لفظ قال آج بنابر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر تقدیر
نسب تمام قوم قلج بآن شخص اتصال می یابد و در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوز خان به [illegible] شعبه منشعب گشته
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند بنابر اقتضای آب و هوا بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صورت
ترکیت بتاجیکیت میل نمودند و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای فن اخبار منتظم بود و دران علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقول است که ترکمان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور
که از آن روز باز که [illegible] بن غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوز خان از تسخیر ممالک
ایران و توران فراغت یافت و بیورت اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود و نه خرگاه دیگر که در طول و عرض فراوان فزون از حساب بود و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در انجا
طلبیده و بروایت مقدمه ظفرنامه نهصد گوسفند و نهصد سر مادیان بکشتند و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در انجا
حاضر ساخته [illegible] اطعام و اشربه بدین نهادند و [illegible] اولاد امجاد خود را نوازش نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص خسروانه [illegible] سرافراز ساخت گویند بعضی اولاد اغوز خان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز
خان آن را بسه پسر بزرگتر که کون و آی و یلدز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابران بوزوق لقب گشتند و تیرها را بسه
پسر کوچکتر که کوک و تاق و تنگز موسوم بودند بخشید بدان جهة [illegible] یعنی سه تیر اوچ اوق لقب داد و در نزد ترکان [illegible] بوزوق از اوچ اوق بلندتر باشند

زیرا که کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز بدین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که اعتبار آن زیادتر است متعلق به بوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض به اوچوق بود و ایضاً ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند و چون اغوزخان از امثال این وصایا فراغ حاصل کرد سلطنت جهانبانی را بدرود نموده روی بمملکت باقی آورد **ذکر کون بن اغوزخان** کون بلغت ترکی مرادف آفتابست و آفتاب دولت کون خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایهٔ عدل و احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب و رای پدر خویش ایل خواجه مشیر و کاتب اغوزخان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جهت هر یک منصب مناسب تعیین نمود و تمغاء ایشان را مقرر ساخت و بآیین تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت و محبت مؤکد گشته و مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منتجه و مناسب مرتبه و مقام انتقند و بجای نشستن خویش عارف بوده و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید از دار ملال بملک دیگر انتقال کرد **ذکر آی خان بن اغوزخان** آی ماه بلغت ترکی بآن معنی است و ماهچهٔ رایات کشورگشائی آی خان از پس غروب آفتاب رایات برادرش کون خان پرتو سلطنت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجهٔ شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر بسر ملک باقی انتقال نمود **ذکر منگلی خان بن یلدز خان** منگلی ولیعهد و قائم مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر تنگز خان** تنگز بلغت ترکی مرادف دریاست و دولت تنگز خان بن منگلی بعد از فوت منگلی در بحر امواج مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت به پسر خود ایلخان مفوض کرد و خود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارک مافات مشغول گردید. ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تور با سونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت کمر بستند **ذکر شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت نکوز بارکنه قون** سخنان بلاغت نشان و ترجمان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوزخان مدت هزار سال اولاد و احفاد او بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان عزیمت بصوب ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و هیجان نشستن تور و سونج بپای مکر و فریب که از آن شیوه در دو فرقه معسکر ایلخان متزلزل گردید و روز دیگر بیک گاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساختند و کشش و کوشش و قتل و خونریزی بمرتبه‌ای مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خال او نکوز و دو همسر حلال ایشان بمقتضی انقوم زنده نماندند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکندند و چون شب درآمد از میان بادیه رفتار سوار شده فرار کرده پیش گرفتند و بهنگام وصول بدان حدود موضعی رسیدند که کوه انبوه از اطراف و جوانب آن محیط بود و یک راه صعب بیش نداشت و در میان آن جبال یک کوه بود که چون باره

توگفتی که بود از فلک پاره‌ای
برونش خدا آفرین چنان
درونش سراب و علف چون جنان

و آنچه از سر حد مشقت بسیار بدان جبل آمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و اشجار بیرون از حد و انواع اثمار و نخجیر و سایر جانوران شکاری در اطراف و جوانب آن پیدا بود لاجرم بدان مکان رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر تند القصه قیان و نکوز مدتی مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی بی عدد بوجود آمدند و قبایلی که از ذریهٔ قیان بوجود آمدند بقیات موسوم گشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت مغولی قیان عبارت از سیل قوی است که از فراز کوه در نشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری بدین اسم موسوم شده بود و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب نکوز ظاهر شدند درلکین خوانند **ذکر خروج قیات و درلکین** بحکم مشیت حضرت رب العالمین اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبه رسید که ارکنه قون گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود وطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود گشته و از آنجا عبور [illegible]

هیمه بسیار جمع آوردند و الحقت فراوان بآن منضم ساخته از چرم گوزن نه صد دم ترتیب دادند و آتش در آن هیمه زده و دو مهار را دمیدند چو آتش بالا در آمد
بتاب روان گشت بر خاک آهن چو آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته و راه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب یار مغول شتافتند
وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده شدند
بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتاخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق است از آبادانی
دور و در آن عرصه هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسرحد ختای و غربی آن متصل به زمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقیز و سلنکای جنوبیش منتهی بحدود تبت و [illegible]
بشجاعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بوده لباس ایشان پوست سباع و بهایم و العلم عند الله الملک الکریم المنعم ذکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از
نسل قیان بود و بیان آنکه آلان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود مورخان بزرگ و مستخبران احوال تاجیک و ترک چنین آورده اند که بعد از
خروج اقوام قیان و دورلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت
اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانیده نزد قوم مغول النسابه کسی بحکایت صحیح باشد که نسب [illegible] بیلدز خان رساند و آلانقوا که مادر بوذنجر خان است
و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بوی می پیوندد نبیرهٔ یلدز خان است لیکن آلانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود و جوینه بن یلدز
خان بود آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال چنانچه دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی و آن عفیفهٔ خورشید لقا
در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و اجداد او بان و کلوران
وطن و علفا بود و این هر دو رود از کوه برغان و بر میخیزد و آلانقوا از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بکجدای و چون دوبون وفات یافت آلانقوا بسرداری
ایل و الوس و پرورش اولاد امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد و کلیم
در دهان او فرو رفت و بدان واسطه آن عفیفهٔ جلیله مثل حکایات مریم [illegible] آلانقوا همچنان بکری قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع
بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرموده میرانده
صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز
میگردد و گفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس برید تا حقیقت این سر ظاهر شود جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد گشتند این مبهم
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گشته
بدگویان عیب جو پای زبان در کام خاموشی کشیدند آلانقوا را از آن نور موفور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قتقی نام نهادند و قوم قتقین از نسل
او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم به بوقتین سالجی گردانیدند و قبایل سالجیوت بوی منسوب شدند و سیوم را بوذنجر مونقاق خواندند و جمیع خانان مغولستان از ذریت
بوذنجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر ظاهر شدند و ایشان را
بزرگ ترین اقوام مغول دانند ذکر بوذنجر قاآن چون بوذنجر بن آلانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف
گردانید و او با اسلام هم زمان معاصر بود و در تقید بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد [illegible] چنگیز خان
و قراجار نویانست و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومنین
تفویض نمود و دوتومنین خان بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل و احسان شایع گردانید او را
خاتونی بود بغایت عاقله مونولون نام و ایزد بیچون مونولون را از دوتومنین خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دوتومنین آن ستوده خصال که [illegible]
[illegible] همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد در آن اثنا هفتاد کورن که هر کورنی
هزار خانه وار بود از قوم جلایر که از جمله قبایل [illegible] بودند و در رود خانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت
مونولون [illegible] زمین می کندند مونولون ایشان را از آن منع [illegible] گفت که زمین یادگار گرامی من که فرزندانم
[illegible] هر وقت بازی کنند [illegible] طاس اسب تازی کنند چو پر رخنه گردید میدان ایشان بیگونه بود حال یکران ایشان جلایریان بدین جهت [illegible]

جسته رشته حیات مغولان را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم مغولان که قایدو نام داشت در آن وقت بخواستکاری دختری از خویشان پیش عم خویش ناچین خان رفته بود و چون ناچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد و باز خواست بلیغ نمود که آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون مغولان و اولاد او ریخته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد

قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ناچین سردار ایل و الوس خود شده و در ایام دولت و اقبال از رودخانه جوئی بیرون آورده و آنرا ابرالوم نام نهاد و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت باسینغر که جد چنگیز خان و قراچار نویان است و جرقه لنکلوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیله سجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکلوم را پسری بود سرقه دنا نام و سرقه دنا فرزندی داشت موسوم به همبقا و همبقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوختند

چنانش بخر چوبین حربی بر بدوخت که مسمار پولاد را دل بسوخت

وچون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر ارشدش باسینغر بر مسند سلطنت نشست باسینغر خلف بعد از آنکه مدتی با امر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان بپادشاهی عالیشان رسیده بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمده و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و از توأمان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاچولی و قبل جد سیم چنگیز خان است و قاچولی جد هشتم امیر تیمور گورکان

گفتار در بیان خوابی که قاچولی دیده و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسیده

در کتب معتبره مرقوم گشته که قاچولی در زمان تومنه خان شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرده اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر ممالکی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه از خواب درآمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت ستاره یکی در پی طالع گشته غارب شد و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم نورانی ساخت و از وی چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاچولی بیدار شده دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته بتعبیر آن دو خواب زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته احضار قبل فرمان داد و در آن مقام بیان تعبیر آن خوابها گردان ساخته گفت خواب اول دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بشمشیر معموره عالم را بتحت تصرف درآورده و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان گیتی ستان وفات شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاچولی هفت نفر به تبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نمود و بیشتر ممالک ربع مسکون بتصرف درآید و اولاد و فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان بایکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطناً بعد بطن مسلم باشد و قاچولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و درین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغاء تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بتخت خانی صعود فرمود

قبل خان ملقب بایلچیک بود یعنی رعیت پرور و ایلچیک خان بصفت نصفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور [illegible] و مهابت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و بنابر آن خان ختا چنان خواست که راه موافقت میانشان بود و دوستی و صفا و به تمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعا حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاچولی را قایم مقام کرده بسمت ختا می رفت و التان بتعظیم و تبجیل او قیام نموده ترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه هر دم شراب کشیدی اندک بهر زمان از صحبت برخاسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید [illegible] حقیقت آنحال نمیدانستند متعجب شدند که کسی با چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و بعد از چندی درین [illegible]

قبل در وقتیکه مست و بی شعور بود و التان در پیش ایشان بیش رفت و ریش خان ختای را گرفته دشنام داد و التان از این سخن بسی در خشم شده کینه او در دل گرفت
و چون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر او پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی
داشت آنگاه امرای ختا قصد قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده کردی و با چنین طمع داری از امثال ما و
التان سخنان ایشان را بسمع قبول جا داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که بازگردد قبل خان گفت که من با جازت خان بیرون آمده ام بازگشتن نمیکنم
ایلچی این پیغام را بالتان رسانید خان ختای فوجی از لشکر باز گردانیدن قبل مامور ساخت و بشجاعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داده و در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آمد و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
التان خان را نه بینی و اسبی را که در طویله است و در سرعت و رفتار از برق و باد سبق میبرد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنوده بر آن سمند خنگ ابقع تیز رو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده [illegible] رسیدند
و قبل بنا بر صوابدید قاجولی بهادر بشجاعت [illegible] و خود را از [illegible] ختای بازرهانید به ثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات
که او قولقو نام داشت و از آن زن از خانش شش پسر آورد و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوبله برتان قوتوقتو منکو قدان بهادر تودان اوتچکین
و اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود نوبتی در [illegible] طواف [illegible] کاچیچی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان
بردند تا بر خر چوبین دوخته بهلاک ساخت قوبله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بوده آواز او از غایت بلندی از هفت پشته تجاوز مینمود
در جامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوبله خان تا بدرجه داشت که هرچند شخصی قوی تن [illegible] استخوان مانند چوبی ضعیف او را دو تا کرده
بشکستی و قوبله خان بعد از فوت [illegible] بر سر نهاده مصراع میان بست بر جنگ و کین خواستن و لشکر جمع ساخت
و ایشان را استمالت داده گفت [illegible] سپاه ختا و تتار برادر و خواهم بردی و باه که ایشان بکشتند برقاق را همان [illegible] قاآن را
و مغولان از سر اطاعت و انقیاد نموده قوبله بعزم مقابله التان خان روانشد و ختا با سپاه بسیار در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و اسباب التان بکل بغارت بردند خیل مغول و قوبله خان مظفر و منصور بمقر خود بازگشت و چون اجل موعود دریافت
متوجه ملک بقا گردید ذکر برتان بهادر برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابر آن لقب خانی او بهادری [illegible]
و در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شد و برتان منصب سرداری سپاه را به پسر او ایردمچی [illegible] بعد از آن ایردمچی برلاس که نسب تامی برلاس بوی اتصال
مییابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود و از آن جمله یسوکا بهادر بمزید مردانگی و [illegible] امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت
یسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمچی برلاس فوت شد از او هشت پسر یادگار ماند یسوکا بهادر
منصب ایردمچی را بسوغوچیچن که از اعقل اولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه بتاتار کشید و اموال و حیوانات آن طایفه را عرضه نهب و تاراج گردانید
[illegible] را گرفته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد چنگیز خان شاه والانژاد و سوغوچیچن با یسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و یسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار
و قاجیون و اوتچی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتای نام و از جمله این چهار پسر جوجی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود و میان تنگ
چون شیر [illegible] و جوجی قسار چون [illegible] از آنکه [illegible] بدن او [illegible] بیرون
میرفت و یسوکا بهادر [illegible] سنه ۵۶۲ در گذشته [illegible] سوغوچیچن که در امور مملکت [illegible] بود عازم سفر آخرت گشت بنابر آن قوم [illegible]
[illegible] گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه [illegible] چندین خیل باقوام تایجوت کردند میل بیان [illegible] احوال چنگیز خان [illegible]
یسوکا بهادر بن برتان بهادر [illegible] در [illegible] تاریخ [illegible] سنه ۵۴۹ موافق [illegible]
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible] لطایف نگار [illegible] چنگیز خان بطالع [illegible] متولد گشت [illegible]
[illegible]

در آنسال چنگیز خان را سرداری ایل و الوس قوم بیزون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیز خان در وقت ولادت مقداری چون خون فسرده در مشت داشت
و این یعنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن کودک و بر سفک دما و بنابر آن در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد نام حکومت حاکم قوم تاتار که تموجین نام داشت
بانتها رسیده بود و بیسوکا بهادر پسر خود را موسوم بتموجین گردانید و چون تموجین سیزده ساله شد در تنکوز ییل پانصد و شصت و دو بیسوکا بهادر وفات
یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبایل او بر وی ... تایجوت پیوستند و تموجین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را بمادر گفت آنعورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که از مشرق
و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموجین بعد از فوت پدر بسبب تعصب
دشمنان بدخواه چندکرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا در نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز
نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان مدت چهل سال که باتفاق قرار چار نویان بن سوغوچیچن پناه باونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم قرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموجین مدت شش سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر
برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموجین بر وی ظفر یافته در تنکوز ییل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در [illegible]
ثمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی بر آمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خواتین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه غلبه
کرده در سنه اثنی و ستمائه یکی از متعبدان مغول که او را بیت سنکری میگفتند تموجین را چنگیز خان مسمی گردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر تمامی بلاد مشرق و شمال
بنابر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزمشاه گذشت در شهور سنه ۶۱۵ متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷
بجانب ... رسیده و هم در آنسال تمامی آن بلاد و لوازم کشش و خونریزی بجای آورده جته نویان و سوبدای بهادر را باسی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت چه ایشان بهر دیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیز خان از مهم ماوراء النهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نمود و عنان
تسخیر بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه بسر پنجه تسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت
و چنگیز خان از بلخ بطالقان رفته بیست ... خود قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین
بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی مذکور یافت از پیش گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراء النهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در ذوالحجه
سنه ۶۲۲ به مقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو حاکم تنگت که ناشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیز خان را ظفر و نصرت دست
داد اما مقارن آن حال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنگوز ییل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان
نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود و در [illegible]
... و درون خواتین و حرمش زیاده از پانصد نفر ... و سرآمد آن ... آن پنج نفر بودند بزرگ تموجین دختر دی نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجو بنت
التان خان کورسی سودن دختر تایانک خان ... و لون بنت جاکیمو ... دختر طار ... از این پنج خاتون باجاج دکاه فرزند بود ... بریته
فوجین ... که از اینها فرزند بسیار داشت چه پنج دختر و پسر چهار داشته و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه نفر بودند از آنجمله چهار نفر
که از بطن بریته فوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکتای تولی و چنگیز خان هر یک از این چهار
پسر را بر وجوه همتی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم تعلق بجوجی میداشت و یرغو پرسیدن و سیاست کردن ... کردن
منوط برای جغتای بود و ... تنظیم ... ملک و تدبیر مصالح جمهور با اوکتای ... و تولی که او را الغ نویان میگفتند بمحافظت اردو و سرانجام مهم
لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیز خان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و نوادگان خود قسمت کرد و در باب تشیید بنای اتحاد
و ... میان ایشان ... بجای آورد و چنگیز خان را ... دینی و ملتی نبود و از تعصب و جانبداری مذهبی ... بغایت دور بود
بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را بر درگاه پادشاهی بنای اعظم سلطنت ... وسیله تقرب ... اکثر یاسای ... سوم
... یاسا ... در میان مغولان باقی ... چنگیز خان وضع کرده ... احکام ... تمام ...

ذکر احوال چنگیز خان

کلّ ابهی از احوال و آثار چنگیز خان سمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت ان شاء الله الموفق والمعین

گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در زمان آبا و اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام بیرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته مسالک طریق نزاع و خصومت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر میگماشتند و چون چنگیز خان سیزده ساله از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع پیسوکای بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را محنت بسیار دشوار دست داد و چند نوبت در مهلکها افتاد و بالاخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوچیچن باونک خان که حکومت قبیله قرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی مینمود پناه برد و در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهت سواد لون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونک خان والی یک ولایتست و نام اونک خان طغرل بود و دایم بدر قورجاقوز بن مرغوز و سالها فراوان میان او و اونک خان و پیسوکای بهادر قاعده صحبت و اتحاد بغایت استحکام داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید اونک خان ابواب احسان و احترام بر روی تربیت و شفقت بلا زمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را بقبضه اقتدار در آورده و اونک خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای صواب نمای او نهاد [illegible] اونک خان [illegible] در مقام مقابله و مقاتله آمده اونک خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بر بدی مظفر یافت و در شکست خان [illegible] و همسایه [illegible] حاکم قوم مکریت توقتا بیکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک مینمودند اونک خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه [illegible] بهم رسید و آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند [illegible] باد و برف [illegible] صحرا [illegible] بر [illegible] بود [illegible] کشته بسیار کس ان کرده [illegible] افتاد [illegible] ازیشان [illegible] سال در پناه دولت اونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمد [illegible] او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود در تقریر این سخنان مبالغه نمود اما اونک خان آن سخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه [illegible] اونک خان را که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در فریفتن او با خود موافق ساخت و سنکون با چنگیز خان دل بد کرده چند نوبت پدر را بر قتل او تحریص و ترغیب نمود و بالاخره بر قصد او از بدی مقصود آمده اونک خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و جهم او را از طبق ملک و احساد سیاه و قضا را در آن روز کار از امرا صورت آن اندیشه [illegible] خود حکایت میکرد و دو کودک که [illegible] آورده بودند و باتا و قیشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آن سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و [illegible] عرض رسانیدند چنگیز خان [illegible] و باقراچار نویان طریق مشورت مسلوک داشته وقت شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاجین که از حدود ولایت ختا بیست بدامن کوهی که مجاور بیشه بود نشست و چون سپاه اونک خان با سپاهی فراوان بار دو چنگیز خان شتافتند خیمه‌ها را بر جای دیدند و تا تیرباران کردند و بعد از آنکه دانستند که در آن خیام هیچ کس نیست منفعل گشتند [illegible] چنگیز خان در حرکت آمدند بدامن آن کوه رسیدند چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات مستحکم ساخته از صبح تا شام باستعمال آلات جنگ اشتغال نمود و در وقت [illegible] هر یک از دو جانب بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده با گروهی تافته و از آنجا بنام کسانی که [illegible] بوده و در آن مقام [illegible] بود فرود آمده در قرب [illegible] منصب مناسب [illegible] فرموده و آن دو کودک را که

را که خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید نظم هر آنکس که از نسل ایشان بزاد کزیشان خبر سند ابنای ما گزین پس نشینند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ماوراء النهر و خراسان اقامت داشتند از نسل بادا و قشلیق اند و نسب بادا و قشلیق بکلیکوت ابن او زنا و تمیر سد القصه چنگیزخان از سرچشمه بالونه بقصد ختای رفته بر لب رودی فرود آمده از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناو شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح ورا غافل ساخته بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد و چنانچه خبر در آمد اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خویش سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امرای تایانک خان اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیاتش گسیخت ذکر وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوزئیل پانصد و نود و نه در موضع تمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار بر افراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسیده خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود یعنی پسر خان چون چنگیزخان از داعیه تایانک خان خبر یافت در باب دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود برادرش تمکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر سستی بود پیش دست یقین دان که بر دشمن آید شکست بنابر آن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مردان جنگ رسید و در روز جنگ و هنگام تلاش تایانک خان زخم کاری یافت خود را بکوهی رسانید و بعضی از امرایش بپای آن کوه شتافته هر چند او را بر قتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده فدائی وار بر سپاه چنگیزخان تاختند و مغولان مقاومت نموده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن کوه پایان رفته خود را بامنی رسانید اما هم در آن چند روز در جنگ اسیر دید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه خدمتش را که از بیم چنگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی که با ولی النعمت خود کرده بودند معاقب گردانید بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتابیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان در حمله اول توقتابیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنکت که آنرا قاشین نیز گویند شتافته باندک زمانی آن خطه را نیز مسخر ساخته بیت ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت لبی قالش آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق پارس ئیل در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین از بار بهار گلزار ارم می‌نمود چنگیزخان بتهیه اسباب قورلتای فرمان داد و ترکان جمعیت بزرگ را قورلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفید پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند بهجت و کامکاری نهاد و جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته و زبان بدعا و ثنا گشاده هرکس در آن انجمن بود لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن اثنا یکی از معتمدان مغول که موسوم بکوکچو بود و بت تنکری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات عروج می‌نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می‌نمایم بآن مجلس در آمده چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب گذشته مرا گفت که زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه

بتنگری می‌شد و رو کذا بست اما در آن وقت صلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور
با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود جوجی حلق او را بر گرفته و از جا بر داشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنگری ولد منگلیک ایچکه بوده و نسب منگلیک ایچکه به سونکیان بن ازیادت محکم پیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیز خان اولون ایکه در حباله او بعد مبرده
از غرایب آنکه بت تنگری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اوتان کاوران میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی سرکشش نه سرما و گرما بخستی تنش الـقصه پادشاه کشورکشای بعد ازین قورلتای بجانب بویروق خان ایلغار
کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق ببرو چتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادر زاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار
گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقتا بیکی بزخم تیر کشته گشت و کوشلوک پیاده بگورخان
برد و بعد ازین وقایع **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیز خان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازهٔ شوکت چنگیز خان شنید ربقهٔ اطاعت گورخان بر
آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز بریدم بمهر تو راه دراز
چنانست امید این هواخواه را که پنجم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم بوجه دگر خویش گردانیم بدانست شه کو چه گوید همی بگفت اندرون
جفت جوید همی مرا او را پسر خواند و جفتش بداد بداماد خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورکشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخن دانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاده و او را بمتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از ادای رسالت فارغ گردید نایرهٔ غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
مخدره ایست که هرگز رخسار بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای هوسی بادیهٔ آنرا نه پیموده **بیت** ای مگس عرصهٔ
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری باید که چنگیز خان مار المغولان بی سرو پا قیاس نماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان بشنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان
سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه چنگیز خان تنها به پشتهٔ بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از ان پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نموده بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت باندک زمانی معمورهٔ جور بخت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر
اخضر با هزار دیده هرگز بان عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چنگیدو بیرون آمده و بر سر دره منزل گزیده فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاده
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست برد بر روی مغولان نمایند و اتباع منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدانجانب ایلغار کردند و وقتی که مغولان به پختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان ایلغار
فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حملهٔ اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خستهٔ تیر تقدیر و بستهٔ کمند گزند شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدانجانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امرای خود کینک دونکشاه و جنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهة تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان متحد التان
خان را در آغوش کشیده بازگردید آنگاه التان خان چنگیدو را به پسر خود سپرد و از امرای بزرگ توکینک جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس
خود بشهر نمیک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعهٔ سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

دور آن بلده چهل فرسنگ است و سه بارو دارد و در یک طرفش رودیست عریض بمرتبه که از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت ازین طرف بدان طرف میرود و می‌آید و در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جهکید را باز گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را لوکه میگفتند ایلچی بسمعان برقاو بانزد چنگیزخان فرستاده اظهار اطاعت نموده و از خلو دار الملک خبر داد بنا بر آن چنگیزخان سمونه و امیر توقان و ملکان ساموقه را با لشکر فراوان بتسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بجهکید رفته چند گاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران باتمام رسیده بیت بجهکید خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجانی نیامد بدست و التان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرا توقان بوقتسه را با سه امیر دیگر مقرر کرد که تغار بجهکید برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران و لشکریان خود هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل ایسنک سمی رسیدند جمعی از امرای چنگیزی باز خوردند و چنگیزخانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند و این خبر در جهکید شیوع یافت و فوکینک جنکسانک از غایت غصه زهر خورده بمرد و سونک جونک گریخته روی بهمیک آورد و آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور گشا در آمد و چنگیزخان بر فتح مطلع شده شقتو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاده بنقل خزاین و دفاینش فرمان داد و ایشان آنچه از نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را با خازن التان خان که قدا نام داشت بنظر چنگیزخان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته بیت بلشکر ببخشید آن جمله مال که او را نبودی ز بخشش ملال و در تیجقان ئیل موافق سنه ۶۱۰ هجری چنگیزخان ضبط ولایت ختای را بعهده مقلی کویانگ جلایر کرده از سرحد جهکید رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسیده روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید

گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده‌اند و پادشاه خود را گورخان میگفته‌اند چنانکه ختائیان التان خان می‌نامیده‌اند و در وقت ولادت چنگیزخان هشتاد نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قریب هزار خانه‌دار از اتراک لیباک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آن را غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی ولایت او زوده غارت و تاراج میکردند بنا بر آن ایلچی نزد گورخان فرستاده و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از بنیره افراسیاب انداخت و او را با ایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاده و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه حکام ممالک ماوراءالنهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می‌نمودند و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را ببرادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح خاطر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقتا بیکی پناه باین گورخان آورد و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بتقرب دامادی خویش سرافراز کرد نظم ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزندی خویش دلش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را همیداشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیزخان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده روزی بعرض گورخان رسانید که در پیش بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه ما بیکار مانند رمه بی شبان گردانند و حالا بیت که چنگیزخان در دیار ختاست همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای صواب نمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده و ایشان را استمالت داده بخدمت رسانم بیت ز بس ساده دلی گورخان گفتنش شنید و بهی دید در رفتنش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

آرایش داده و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید مصراع بروجمع شد لشکر بی پایان و حاکم قوم مکریت توقتای نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با گورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آنجانب متوجه استقبال گورخان شود و من از اینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلوک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن بوجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاد و بسبب عدد سپاه کبود جامه میمنه سلطان پشت بر مخالفان کرده و برانغار گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار شده غالب و مغلوب متمیز نشد و مبارزان هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون گورخان ببلاد ساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان بتنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازه بسته گورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و افروختن آتش حرب و جنگ اشتعال نمودند و گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز قهرا و قسرا بلاد ساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درهم و دینار خالی شده بود محمود بای که مال بسیار داشت و می ترسید که گورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموالی که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا درین وقایع گرفته اند بخزانه سپارند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داد و چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفته دم از عصیان زدند و کوشلوک ازین حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از میغ برق و باشند بلای ناگهانی بحیز بلاساغون در آمد گورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانسته قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید

ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعد از فوت گورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی الالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانها بر آورد و آن بدبخت بت پرست بود و در کیش متابعت ملت نصاری می نمود لاجرم همواره پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین بمکر و فن در آمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیاناتی که با خود مخمّر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنا بر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زمره اهل علم و صلاح است بصحرا اشتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست از شما که از خشیت خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلما المتورعین علاء الملة و الدین محمد الختنی که تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین اقامت نموده کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرده نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد بیت چو عاجز شد آن بی ادب در جواب بد کرد حاشا بنبی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت بیداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام بر آشفت و فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار بر افتاد و دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتای از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کمچک رفت چنگیز خان این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره رفت که آنرا سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد و انگاه جوجی خان را بدفع توقتان که بطرف کنجک رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت کرد انگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد بتیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسیدند و اهالی آنجا نخست دروازها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا کشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز ایلیها را طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بکالا بد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا بازگذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند انگاه بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمائه موافق بیلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلفظ مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب اول امراء خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبیخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریانرا برخاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار در حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا در خلاف بسته ابواب شهر باز کشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده با آن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده شده بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارها بگشادند و از صنادیق مصاحیف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علما و مشایخ داده بایاغ داشتن مشغول گردانیدند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانیم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه درین شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم مغولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه بپناه مردم

ذکر احوال چنگیزخان

برده بودند و این معنی بر چنگیزخان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بنا بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیزخان جوانان بخارا را به جنگ قلعه مأمور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهراً قسراً آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد ازین واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که حال شهر بخارا بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها نشاندند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران باضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را بصحرا رانده بتیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایرخان از آن حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر با آن دو یار پناه ببام برده بر قرار تجلد می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخانرا گرفته و بند کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و بغیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکانرا بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایرخانرا گرفته بنظر چنگیزخان رسانیدند و در کوک سرای او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال چون شیر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریانرا گفت دست از جنگ باز ندارند تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیت بدو روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته بقهر و امارت آن ویرانه بپسر حسن حاجی متعلق شد و جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت و از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته وچون راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاد و بعضی از عوام قصد جانش کردند و چنتمور بلطایف الحیل خود را نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنهٔ ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آن جانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جند را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شوربخت که با چنتمور گفته بودند سخت و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اما الاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود نظم به پیکار سه روز برخاستند بروز چهارم امان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان شعر بشهر خجند آنگهی رو نهاد مدارا و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردانه تری بود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برد و مدتی با

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها بگل و سرکه اندوده بود نشاند و خود نیز بسفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جناب کنان کنار آب میرفتند و تیمور ملک تیر دلدوز که هرگز خطا نمی‌کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت می‌ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیشتر میرفتند آخر الامر اتباع او کشته گشتند اموال را اعدا باز ستانیدند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت شب میراند و سه مغول از عقب می‌شتافتند تیمور ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فتنه‌ها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث گشت و بفرغانه خرامید گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال می‌نمود در آن اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می‌شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجا می‌آورد و آنگاه غلام را حاضر ساختند و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت بجانب اردوی اوکتای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد در اثنای راه قدغان اوغلان او را بدید و چارجوزه فرمود تا دستهای او را بستند و از محاربه‌ای که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود درآمده قدقان در غضب رفت و تیری جان گزا بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی برنیامد القصه الاغ نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصه سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول بمتفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می‌پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می‌نمود و سمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را باب رسانیده بنابر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفه‌ای از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بر شهر هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمره‌ای ملاحظه حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازه افق مشرق بسبب طلوع تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند بازگشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر ریختند قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مرجم ظلم گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج برآوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان برگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ماوراء النهر مکدر و سراسیمه کردند و در همان روز که الب خان از قلعه سمرقند بدر جست چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که اهل پیشه بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیه متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاندند و زیاده از این بتعرض نرساند ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه‌ای از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا حسب
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق بیلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشته آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آن جماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
آنجا نیز بصلح از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور را پست کرد و از اسفراین بدامغان رفته [illegible]
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصرهٔ قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و بنابر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
نخست حنفیه را به تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای
بعضی سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی آنجا مجدالدین علاء الدوله علو صلح کرده روی بکزرود و خرم آباد نهادند و دمار
از کزرود و خرم آباد [illegible] ساخت و مردم نهاوند را بستهٔ کمند گزند گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سوبدای در قزوین برآورده
قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضال مضل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت تعزیهٔ جوانان از
بی رحمان امان خواسته جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراو مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراو جلو ریز روی بسوی
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفهٔ گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و تدبیری
اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروانشاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم سنگ بفرستی تا متعهد معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروانشاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده بآن نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا مانند
یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان [illegible] گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقهٔ خون و گرفتن مال بندگان
خدا نشده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوهٔ ناستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت با اهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام [illegible]

ایام قرب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بوده‌اند هیچکدام تائید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاومت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار وصلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ عظیم

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح ممالک خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورگنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بحوالی خوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بنظاره بر در جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق کرد فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرّم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره‌های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جدّ خوارزمشاهیان در محافظت شهر از پیشتر بیشتر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان از تسخیر خوارزم عاجز گشتند و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ننمایند و اوکدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را انتظام گردانیده باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه‌ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود لاجرم شکسته رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می‌آمد و بدین سبب او را طامة کبری لقب داده‌اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکسیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی مصراع

سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشانرا گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا بموجب
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق ییلان ییل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب باز گشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
انجا هم بصلح از هم بر گذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسانرا کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده سوبدای آمده بوی پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
نخست حنفیه را بتیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای
بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکرزرود و خرم آباد نهادند و دود
از کرزرود و خرم آباد درا آتشکده ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گرفتار گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین برآورده
قریب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن آن دو صنادید ضلال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک بر خاسته بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت تعزیه جوانان از
بی رحمان امان خواسته جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلوریز روی بسوی
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخچوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه بگمراه مایل باین شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و تنگی
اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را با یکدیگر مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده با نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز
با رفیق خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بهرجی گشته آن ظالمانرا بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان
خدا نشده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را بسان سکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه ناستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر گردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت با اهالی آن روزگار بوضوح می‌پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام ب

ایام قرب صد حاکم صاحب خروج با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تأیید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیزخان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکتای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورگنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ادبا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیزخان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیزخان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آن جماعت انعطاف دادند و مغولان طریق مکر و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و با محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکتای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایدهٔ بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره‌های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر بیشتر تشید شده و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان را تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسیده یرلیغ داد که سردار آن لشکر اوکتای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوکتای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه‌ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود ذکر مشکین قلم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می‌آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی مصراع

سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علماء آنجا اجازت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده و در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود چون بخوزستان رسید در خانقاه شیخ اسمعیل قصری بپهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز بمصر رو و پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که با آب اندک وضو می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که با این قدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوی شیخ که بروی من رسید بیخود شدم و شیخ بخانقاه در آمد من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و بآتش می اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا که مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که از جمله متعلقان ویم مرا رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد و نقل است که در آن زمان که سپاه چنگیز خان و اولادش بجانب خوارزم توجه نمود که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تا آسیبی بذات با برکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسیدند شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کنند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد اصحاب گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله آنگاه برخاسته خرقه خود را در برافکند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و در ایشان سنگ میزد تا تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح مطهرش بریاض بهشت مأوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاده کس نتوانستند که آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس روحه فی شهور سنه ثمان

مقتول

ثمان عشر و ستمایه من الهجرة النبویه

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهور حیات مردم آنجا بسلخ خزان فنا

این قصه پرغصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر یارا بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید ناگاه خیال تخریب ترمذ نموده نخست نخشب بمضرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آن مکان **بیت** به پشتی باروی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بیت** بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بحدود کنکرت و سامان رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام براحت انجام در آن امکنه و مقام موجود بود و زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره میفرموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش لایق باستقبال شتافتند بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد **بیت** همه بلخ را چون کف دست کرد و عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار بر کشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته بعد از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در آن میان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته شده بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و قضیه او را بموجبی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نوبان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان بغارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست

تقرب

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خوردتر خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده میمونه رسید مجیر الملک بغرور رسوخ در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی سپاه از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضبی هر چه تمامتر مباشر حرب شد و بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر را بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مولف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تا شش روز جنگ تاخیر نموده در روز هفتم **بیت** چو خورشید تابان برآمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش **بیت** یکی برخروشید چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و

حملهٔ اول جیبه را منهزم گردانیدند و چون شامه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشید مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از جیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی بشکافت مجیر الملک بعزم اطاعت و انقیاد چاره ندید و عالمی جمال الدین نام را که از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را امیدوار و دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود و امتعه و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر از وی طلبید فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل را ستانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبهٔ مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهارصد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران ایشان را امان دادند بقیه را از نساء و رجال و پیران و اطفال بلشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هر یک رسد خود را بقتل رسانید گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نمود و زبان بادای این رباعی عمر خیام گردان ساخت **رباعی** ترکیب پیاله که درهم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد مست چندین سر و پای نازنین از سر دست از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و بواسطهٔ عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار بی دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک که از عقب بدانجا رسیدند حصهٔ مردم کشی خود طلبیدند گفتند تا هر کس جهت ایشان یکی را امن خود از شهر بصحرا برد و بوسیلهٔ این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تاینو یان که از عقب جبه نویان جدا شده بود بمرو رسیده مرتبهٔ دیگر اجتهادها نهاد و مقارن این حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخت متوجه آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورده و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر را بازمی گذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگر چه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بخارا رفت در این اثنا کوشتکین یا زعرهٔ از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده و سردار با پنج هزار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشهٔ بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبهٔ روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماند لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعهٔ نیشابور** و آن چنان بود که تولی خان داعیه نمود که ببلدهٔ مرو عبور نماید اما چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایت امیر یرک خجندی برادر قراجار نویان بود با ده هزار سوار از طرف نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات کارزار معتبر و در گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بمقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفهٔ بسبزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول را بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد بلکه او را بشهادت رسانید و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره امتداد یافته در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق را انباشتند و شکاف زیر آمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشکها و ویرانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم نیشابور بود بتعقیب گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده بصعب ترو جهی بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا رانده چهل نفر از پیشه وران جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق برانداختند و دختر چنگیز خان بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند و جو کاشتند و در تاریخ خراسان در حیز بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر جونی گرفته پیدا شود بقتل رسانند

ذکر واقعه هراة حرسها الله عن الحادثات

جمهور مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شهر فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاده پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن باشند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود قرب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفصد نفر از مغولان شریر سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیر و دار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه مردمان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و ملازمان ملک محمد جورجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت ماء و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابر آن در آن روز که هر دو جانب بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک بخندق دروازه فیروزآباد شتافت و خود از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیز خانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربت باز دارید و براه متابعت پیش آئید و نصف آنچه هر ساله از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف و رحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشایند نسبت بایشان از طریق عدل و احسان سلوک نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود و با صد جامه باف که هر یکی نه جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشده ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و جمعیت گستری مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارات و زراعت پرداختند تا چون خامه تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلا کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلده دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیز خانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتله چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سرو سامان هنگام

وعمّال چنگیز خان را بقتل رسانیدند و هرویان بر ملک ابوبکر و منکتای را از پای در آوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعه کالیون را که حالا بفیره تو اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر سان غرنده پیل بجوشیم مانند دریای نیل دمار بدست همت کنند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه بیفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و منکتای را از پای در آورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر در آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و منکتای در باغ حصار سوار دیده یکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانهٔ بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و بعد تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن عنیزی التفویض نمودند و چون این خبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این قضیه وقوع نمی یافت ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود آمده لشکریان را مدت یکماه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پردازند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگیز خان و طلب ایلچیکدای پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایات آن جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و اراذل و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در هم جنگ و پرخاش اصلا از خود تقصیر راضی نشوند و مانند کرت اول دو رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان بمضمون من یتوکل علی الله فهو حسبه را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خونریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی ایلچیکدای سخت پیش برده در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند ایلچیکدای سنگ منجنیق حصار پاره پاره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خرکها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناگاه پنجاه گز دیوار افتاده و بر خرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار زیر گردیدند و بعد از این واقعه بسبب و بنا بر قلت ذخیره کار هرویان بانجامید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخره سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاک بر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته قهراً و قسراً هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجهٔ شهادت رسانیدند آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبهٔ اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جغرتان بود که در نقبهٔ گنبد مسجد جامع پنهان شده بودند هیچکس در هرات زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ کس ندید آنگاه دست بر ریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن شانزده کس پیوستند مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلدهٔ فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبرهٔ سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبارخانها و طویلهٔ اسبان کشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یک یک برمیچیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شدیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر درو رفت ادراک محصول هر یک را چند مشت

جنگهای

با نهصد هزار

مشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته و باین سختی گذرانیدند تا آن زمان که اوگدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده هرات گشته امیر عز الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاده بمعموری آبادانی آن خطه مثال داد

ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربهٔ او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران را بنهجی که مرقوم خامهٔ فصاحت آیین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولاد وی را شنید با قراچه نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانقی مسلوک داشته آرای جمله بران قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوگدای بشتاب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات را بروجهی ویران کردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان درین جمله نفاذ یافته جغتای و اوگدای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی بتعبیه بساتین و مرغزار نهاد چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان با غروق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوگدای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهرها و ولایات خصوصاً غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه اردوی پدر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می‌نمودند و هر هفته پنجاه خروار قو نزد چنگیز خان میفرستادند والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** بر خاست بعزم کشت لاله شد عازم کوه و دشت لاله و چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و باواز بلند **بیت** بر ارام سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان آن خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همی ریخت آب و همی کند موی جدائی از آن قصه گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوگدای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای قلان باشی رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بموجب طلب یعنی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرکه کرد ازین جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرکه انداختند و در موضع قاقاریکه بهم رسیدند چنگیز خان بنشاط صید و شکار سوار شده در میان جرکه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس ازوی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنک یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان هم آنجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا ایتغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذوالحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ییل در اردو فرود آمد **نظم**

جهاندار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین
باردوی فرخنده آمد فرود بدخواه او گشت چرخ کبود
خواتین توران و ایران امیر برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش
بدین گونه یکچند با گلرخان بشادی بسر برد چنگیز خان

و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فرق بر پای می‌فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورده و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم**

بمیدان مردان کشیدند صف بر آمد غریو از هر دو طرف
بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای ایشان بیست فرسنگ بود
بفرمان شه سرکش گیر ز شست کمانها روان گشت تیر
ز تیرنده پیکان بران روی یخ بشد سپاهی چو مور و ملخ

و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک تن بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بارتاقیا گریخته **بیت** از آن نامور لشکر کامیاب ولایا

ماشین همیشه خراب. چنگیز خان چون از قتل و غارت تنکت فراغت یافت بطرف جورجه و تنکقاس شتافت حاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از انجمله بیست راجناس تنقق یکی طبقه پر فرستاده بود و از شب افروز در چنگیز خان فرمود که این مرواریدها را بمردمی بدهند که گوش ایشان سوراخ داشته باشد خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را سوراخ کرده مروارید رسانیدند مع ذلک بسیاری از ان لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیا مصحوب ایلچیان سخن دان پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد **نظم** شتابم بر آن بارگه شاه خوش، بیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم به خدمت بجد بست کمر، نهم چون قلم بر خط شاه سر جهان جوی سوگند ها یاد کرد، بداندیش را ایمن و شاد کرد چو ایلچی بتنکت ز در دور شد، چو چشم بتان شاه رنجور شد **ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران** چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت کرا مصلحت می بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند **بیت** پدر شهریارست و ما بنده ایم، بفرمان و رایش سر افکنده ایم چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد و اخوان و اقربا خط نهادند که از متابعت اوکدای گردن نپیچند و سر از خط فرمان او ننهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان بجغتای خان عنایت کرده او را بقراچار نویان سپرده گفت تا عهد نامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغا تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت **نظم** چو مدت نماند حیات مرا، نهان داشت باید ممات مرا، نباید که از کس برآید خروش، همان به که باشد همه کس خموش، چو از شهر شیدرقو آید برون، مر او را همانکه بریزید خون، برآرید از لشکر او دمار، که تا بر شما ملک گیرد قرار. بگفت این و دیده بهم بر نهاد، تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهاردهم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه موافق تنگوز ییل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از ارتاقیا بسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسیده شاهزادگان و امرا وصیت چنگیز خان را بجای آوردند و حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیز خانرا در پای درختی که روزی در اثنای شکار جهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذار محال بنمود و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم **ذکر طایفه از اولاد چنگیز خان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند** خوانینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و باردو بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند پانزده نفر بوده اند و بقول گیتی پادشاه عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکدای قاآن است و آخرین ایشان بروایت اول یازی اوغلان و بقول ثانی ادای بن اوکتمور و چون راقم حروف در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی اعتماد بر روایت الغ بیگی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب والمقصود **ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان** اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر دو سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمایه موافق اودئیل بر تخت جهانبانی نشسته در انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام را بر سایر ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش بمثابه بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تام باز نگشت و در جواب سوال هیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت **رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و ابلها فی بلده فاخره هرات**

بهر آن

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست و چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرمود خاتون اول بوراقچین نام داشت و نوبت دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و نام چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن بدین موجبست کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان ملک مادر قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب گفتار در بیان

کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

اوکتای

راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان و نیر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت اوکدای قاآن را ولیعهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود برافراختند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض موفور کارسازان کل پرده زمردین اجمال بر روی براورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و چمپای و تنقوت و برکه و برکجار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و ایلچیدای و از پیش بالیغ جغتای خان از اردوی خود و قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی خان و سایر اولاد و صغار چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتحمل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریص کردند و اوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگ من جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال امتداد یافته در روز چهلم بحکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار از اجنحه مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده چنانچه آیین مغولانست شاهزادگان کرها از میان بکشادند و جغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپ او گرفته باختیار منجمان وقت آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و زر و گوهر بر سرش افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای نامدار بیکبار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و ببارگاه عالم پناه بازگشته ببسط بساط عیش و نشاط و تجمیع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بی قیاس مبتهج و سرافراز ساختند و چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سی تومان از لشکر ظفر آیین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ٦٢٧ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان در شهر نمکث بر سریر سلطنت تمکین داشت و قلم تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلائی از یمنت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست ببلده که بر کنار رودخانه قرامران بود رسیده و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد و فتح تیسیر گشت و سپاه مغول بر تیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان عزم بمیک آورد التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقب تولکان و ملحقه تولی خان و متابعانش را شکاروار در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پیدا آمدن برف و باران سرما بر ایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد و پس از آن سالما غانما عنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

نقش

سلطنت مصیر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا توقولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح ممالک و فیصل مهم التان خان مامور گردانید و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنا راه تولی خان بمرض صعب گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و پیوسته در ملازمت پدر بسر می‌برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می‌کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا و هلاکو خان از سورقوقتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود و توقتو و موکا و بوچک و شبوکتای از خواتین دیگر اما توقولقو جربی چون بنواحی مملکت

سورقوقتی بیکی

رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانیدند و توقولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان بمدد فرستاد در این کرت توقولقو بدین لشکر فتح و ظفر قرین شد و ختاییان بیمکین گریخته مغولان بر گرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بی‌قیاس بر ضمیر التان خان استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمودند التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکند و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر توقولقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی‌پایان بدست مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیزخانیان بر ممالک التان خان در جمادی الاول سنه وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند و نقاشان و مصوران مانی اساس سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراشتند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو ولد تولی و مونکا و بوری و بایدار ولد جغتای را با سپاهی کشورکشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان تا مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند و در سنه مذکوره ارغون قاآن از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بیتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بکلی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران انجا روی بوطن مالوف آورند و در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارند و قرلیق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده [illegible] از خرده و تقصیر راضی نشوند و در سنه قرلیق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بمیمن مقدم مشرف ساخت در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار اکابر مورخین آورده‌اند که روزی شخصی از منکران

قاآن

دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که قتل مسلمانان تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب گفت که خان بی واسطه این اسرار با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است تو از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگیز خان بغیر لغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من حفر بیرا لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان در آب ننشینند و دست در جوی نشویند و بظروف زر و نقره بر ندارند و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز ازین مانع آیند چه بنا بر زعم آن طایفه این افعال موجب آنست که باد و رعد و برق می‌شود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و بریق برق بسیار است غرض ازین مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان بعنان

از عرض

یکدیگر از شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که باب در آمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن بر او وزید و گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این

شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب در آنجا نگاه دارد و تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره بازداشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه برد و قاآن همان شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که با او آموخت که در وقت یرغو بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم با آب در آمدم تا پنهان سازم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده با آب در آمده بودی آنچه بدو تعلیم شده بود عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آن جماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بان مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات نراند بلکه بعادت مغولان سینه و پایچ را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشید قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال بدید و در ساعت پایان دویده دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب جریمه او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و این ترک یاسای ما جایز داشته که ببام خانه او بر آمده مسلمان را بگذارید و قبچاق را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس نفایس و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و هر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی ازین اشیا بردار و تنها خود ببر روزی مثل این انعام بنسبت یکی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سایر اقمشه را بکوچه خود رسانید باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که دو دانه که در گوش داری باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این دو شاهوار نداند مناسب آنکه ببارگاه عالمپناه حاضر گردد تا آنچه بدو عطا داشته باشد از زر و جامه بستانند قاآن فرمود که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت مشقت باشد و این مرواریدها باز بدست ما افتد آنگاه دربار را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر لایق پادشاهانست روز دیگر ببرده در پیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده او را ترغو بالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی بدان شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درم و دو دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بعیش و عشرت نشسته بود شخصی بجهت او طاقیه آورد به بهای آن طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه انعام آن شخص مبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شراب است التفات به آن امر موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص ماجرا را بپادشاه عرض کرد و حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین التفات در آن تاخیر می انداختند و قاآن بالش را می افزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این جواب غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سر مستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می افگنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا یکی دو کس از شما را ببرد و اعتبار نکنم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بر عناب افتاد و بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد و بیاورد دانشمند ببازار شتافته و بربع بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بها را این قدر عناب یک بالش کم است دانشمند تتمه بالش را بقاآن نموده گفت این عناب بها

بربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنایت قاآن را ازانجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از دکان این بقال نگذشته ده بالش دیگر بعتاب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان باهم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پندارد و بالشها را بر سر راه وبکسترد ندچون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزیست جواب دادند که بالشهاییست که بفلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچ کس کمانهای او را از غایت ردائت نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمان نیک نمی سازم بآن جهة هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها را ازوی ستانند و بعدد هر یک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی برای قاآن اناری آورده و قاآن دانهای آن انار را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان مکنت و کامرانی و اوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب ارغوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکناگاه هادم اللذات دواسپه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل گشاد یافته او را از پای در انداخت **بیت** هست همیشه عادت چرخ کبود چون بنمی بید زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبی خود را بر رمه گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد و روز دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که باو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند گرگ را آزاد کرد و هم فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شد فرمان داد تا کلاب را بالقصاص گرگ کشتند و اعیان بارگاه در آمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون ذی حیوتی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ ازین جان نبرد ظاهر است که مرا نیز می باید مرد و بعد از آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بباد فنا داد **رباعی** بی خار اگر گلی میسر بودی هر دم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی ما را خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی **ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران** کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب بعضی دیگر از شاهزادگان بحدود بلاد روس و جرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نموده در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و رحمت گستری تقلید اوکدای قاآن فرمود اما باغوای قداق که اتابک وی و جیغنای که در سلک امرای کشورکشای انتظام داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی مرجح میداشت در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد عجم گشته با لشکر بسیار بدانجانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مال را قداق باتفاق جیغنای سر انجام می نمود و از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر در آمده برین موجب خواجه اغول ناقو تهور تقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند **گفتار در بیان تسلطی که تورا کینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد** مورخان سخن دان چنین آورده اند که اوکدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش تورا کینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوچو در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قاآن وفات یافت بنا بر صغر سن شرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن تورا کینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین عقل و رای متین و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بطاعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدسه بود نزد تورا کینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز دخل نموده افراد حشم بچشم دیگر بدان عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که تورا کینا بامر و نهی الوس چنگیز خانی

نسـ و متغیر صح

نسـ در دلم صح

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی در قبضهٔ اختیار مادر گذاشت و تورا
کینا خاتون مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و
بغداد و ما اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود
و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبهٔ رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بنهایت عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه جمعیت چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان انداختند
وچون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد توراکینا خاتون با تولی خان و سیورقوقیتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند و امرا و خاتون
و نوئینان تعیین او را با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران و کمر بالیس دوش
اساس جمع آمده او را بر تخت زر بر پا داشتند و کمر از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن و تولی خان و دست چپش را دیگری از دودمان چنگیزخان گرفته
بر تخت نشاندند چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان تفقد حال صغار و کبار شاهزادگان کامکار
و امرا و نامدار و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فایز گردانید
و بساط نشاط گسترده چند روز بتجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد جهانبانی فرمود
فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم متهم شده بود بر انداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده
بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده آن ضعیفه را بامور نالایق متهم ساختند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع او خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چینقای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن آن عجوزه مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون نخست بعذری تمسک جست چون الحاح بیش از حد اعتدال تجاوز رسید طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان
کیوک خان کرد و در همان چند روز توراکینا خاتون وفات یافت و بعد از آن بمقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدند چند روز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیزخان او
تچگین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود و منکو قاآن و دیگری از شاهزادگان را بپرسش این مهم مامور گردانید
اوتچگین بجریمهٔ خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را بمقارن اهانت و اذلال باز گردانید الحق برادر پادشاه روم و حاکم حلب را
برلیغ و پایزه داد و بخلیفهٔ بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شیرامون ولد جرماغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد ملحد طریق
کمال انتقام مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز بوی تلقین نمود و چون از مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط
عشرت و انبساط تافته بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرایش چینقای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نهاده همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین
اسلام ضعفی تمام یافت و در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و چینقای نشانی حاصل کردند
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و
همان زمان سگان درنده بروی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمهٔ خام ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام آن نشان نبردند
و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر مآب بسبب قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوش دل و مسرور ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه ابو یحیی بجد قبض رسیده روح

او را نیز بباتو بکیران مفوض کردانید نظم درین ره خواه سلطان خواه درویش باخر عقبهٔ مرک آیدش پیش درین بستان که جای خرمی نیست کیاهی جز کیاه بی بقا زادمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنکیز خان

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر پادشاهی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا میکماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولتش سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخته بهمین منوال سجال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزهٔ هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی اسیورغال نداد و بیمن اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بابادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از ایران بتوران و استیصال ملاحدهٔ بی ایمان و واقعهٔ بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و مهم صدارتش امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم کردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود و برین موجب بالتو و اورنک تاش از بزرکترین خواتین او قوتوقتی نسبت او کدای بن موقا کورکان از قوم ایکراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی باندراس یافت شیرکی از باوچین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت استوتای از کوئی که او نیز داخل قمکان قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قاآنی از اولاد اوکدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنکیز خان راه یافته هر یک از شاهزادکان بخیال تسخیر یورت خود کردیدند بنابر آنکه در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میکفتند از سایر شاهزادکان الوس چنکیز خان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنکیز خان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادکان که شایستهٔ سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده کفتند که اوروق چنکیز خان موضع قراقرم است و کلوران و ما را هیچ ضرورة نیست که بدشت قبچاق رویم و زمرهٔ بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند سرقوقتی بیکی که خاتون تولی خان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در مزارع دل اشراف و اعیان میکاشت در آن اوان پسر ارشد خود منکو قاآن را کفت که چون اکثر شاهزادکان از فرمان باتو تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمت دریابی و منکو قاآن سخن مادر را در عمل نموده خود را ببارکاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید باتو آثار اقبال در ناصیهٔ احوال منکو مشاهده کرده کفت که از میان شاهزادکان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشته و کمر از میان کشاده منکو را زانو زده و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیکر باتفاق سایر قاآنی بر مسند قاآنی بنشانند آنکاه طایفهٔ که از اطراف و جوانب بدشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه کران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا جشن بنا دولت و قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادکان و امرا و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند بیسو منکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوچی و ناقو اغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سر باز زده کفتند که شایستهٔ سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب یک سال قوریلتای در حیز تأخیر افتاده بود که از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اکر شاهزادکان راضی شوند و اکر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و تهیهٔ موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن روز دیکر جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میکذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که در آن روز مراکب را از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون کوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند و از کوشت اغنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمان برآن یکی و برین موجب عمل نموده منکو قاآن با امرا و شاهزادکان و سایر

نسخه قرقورم

نسخه تولو

نسخه بیسومنکا

شرایب

وسایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز زیادت و خرج شیلان دو هزار گردون قمیز بود و سیصد سر اسب و گاو و ده هزار گوسفند و چون طایفهٔ از اهل اسلام در بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور و تفرق زمرهٔ مردم نزدیک و دور اولاد اوکدای قاآن چون شاهزادگان که بسلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند بالمره خود جانبی کرده عذری اندیشیده بودند و گردونهائی اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقاآن جایوزداری که شتری گم کرده بود وجهت طلب باردوی شاهزادگان رسید بر کیفیت حال مطلع گشته در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشت منکسار با دو هزار سوار تحری کرد اردوی مخالفانرا فرو گرفت و بدیشان اعلام کرد که از شما مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از نقمت این تهمت نجات یابید شیرامون برادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته بعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکوقاآن رسیدند سه روز ایشانرا طوی داده روز چهارم بنفس خود بآن عبور رسیده پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشت قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود با هفتاد نفر از بدآموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقاتیمور را با لشکرهای شایسته و تنسوقات جالبه بجنب باتو باز گردانید و حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایات ماوراء النهر فرستاد و دیار خراسان و عراق و آذربیجان را بر قاعدهٔ مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کار اشراف نفس جهت حصول اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرد و بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بوده ده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن متقبل شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین اسلوب در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و نیشابور و مشهد مقدس و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال رعایا رسانید تا مر سزای خود یافت و در وقتیکه آن منحوس بطوس رسید تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده موجب تکالیف تشویش بود و در آن ایام [illegible] و کرهٔ فتن بر زبان شومش میگذشت تا ابویحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جحیم منزل معهود مهیا ساخت القصه چون بنای سلطنت منکوقاآن قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر حسب المراد و [illegible] پذیرفت بنا بر حکایتی که از قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی در باب تسلط و استیلای ملاحده شنود و شکایتی که از دوم تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکوخان را نامزد ضبط بلاد ایران کرد و با هلاکوخان از هر ده هزار کس دو بدان طرف آورده آنگاه منکوقاآن برادر دیگر خود قبلای قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین و ماچین بنام همت ساخته بنفس خویش روی بدانجانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بچوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از چوکان حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی صفت بضربات سخط عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسید و ادای رسالت فارغ کرد نایرهٔ غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین از گلین کشتن ایلچی جایز بودی ای ایلچیان قهر سرت را مانند گوی در میدان گردانیدمی و بالجواری هر چه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطهٔ افهام و اوهام بشر بیرون است و کثرت جنود نظم این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کرد ساری و چشم تاتار و مغول را در طمع چنین ملک نیندازی و چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمایه موافق اشقان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطهٔ چین گردید و بعد از وصول بکنار نهر قراموران فرمود تا شیرامون نبیرهٔ اوکدای قاآن و خواجه اغول و با تو ابنای کیوک خان را در آب انداختند و چون ماهچهٔ اعلام منکوقاآن بر حدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسانید و در آن اثنا **بیت**

یکی سهمگین کوه آمد بپیش که روی هوا زنیغ آن بود ریش

و بر فراز آن کوه قلعهٔ منیع ساخته بودند که با چرخ سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر مقام همسری بسپردی و زحل بلند محل از رفعت شرفاتش متعجب و قاعدهٔ گنبد گردون از رشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و اقوات مشحون و از آفات زمان و حوادث دوران مامون سپاه مغول در گرد آن نشسته آغاز محاصره کرد و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آورده

رسیدند نزد قاآن ۲

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون پیدا آورده نقد بقا را بباد فنا دادند منکوقاآن بتصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بود نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از همکیشان در بیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدایان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابو المعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سورقوقتی بیکی والدهٔ منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آنرا بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید در پیش روی میت بایستاد و زبان باداء این رباعی بگشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازینم مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

قوبلا تولو

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق پیچی ئیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او چون اختلال بقواعد تورهٔ چنگیزخانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوسته تفصیل این مقال آنکه در آن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و اریق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار اریق بوکا بدین پیکر نصرت فراز گشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال اریق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون ظاهر مملکت قبلا قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین فرستاد آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختای که آنرا جنکدو میگفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود نظم

اساسی بنزد جنکدو نهاد
مر آن خطه را نام دیدو نهاد
در آن خطه گردایکی قصر ساخت
ز خاکش بسقف فلک بر فراخت
چو فردوس شد آن خجسته مقام
ستونهاش سیم و زمینش رخام

خان بالیغ

گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیغ آوردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیغ بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علمای اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق پیلان ئیل دست داد و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جملهٔ وزرا امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بدین موجب تورجی چیم کیم مسکلی توموغان انجای از خاتون بنت ایلچی نویان قیقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود و هوکاچی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قوروجی که مادرش را دورماجین خاتون میگفتند باجی کوکجو که نسب مادر ایشان بهوشجین بنت تورقولی نویان بود از قوم هوشین تومتیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بابا خاتون بنت تورقجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا از نسب خاتون بنت ماجین کورکان بود والله اعلم و احکم **گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوکا** و بیان رفتن او بجانب ختای نزد قبلا در آن اوان که قبلا قاآن از اریق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبردند بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر یک دینار و یک من بار بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه قبلا قاآن روان کرد و باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امراء معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته گشت سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بمجرد این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نموده بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سر ایشان ریختند و خون بسیاری از اتباعش را با خاک برآمیختند و الغو بکاشغر گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیغ قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند برآورده و در فصل بهار بلای قحط و غلا در المالیغ شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شد و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمه هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرهٔ او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیغ توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قاآن رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند آنگاه روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بخطا رسید قوبلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مدتی مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق را برابر گناهکاران در آوردند بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را برپای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که در این جنگ و جوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تأمل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن اقتاجا نویان را نوزده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و تمهید بساط نشاط پرداخته آن دو برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرده و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آوردند و یرغوچیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امری که اینی تیغ در روی آقا کشند و جمعی از بی گناهان را کشند واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در ازمنه سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشید و او را آنجا مقید گردانید تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره از خواص مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه بی انتها آنجا بسر می برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین شیوه بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نموده او را چهار پسر بود برین موجب یوبوقور ملک تیمور نیرابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید که پای و منقارش سرخ بود آوردند و عقابی سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوش خاصه خویش را بآن جماعت فرستاد بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن سنکه ایغوری را که در پیش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمیخورید و سنکه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنا بر علاقتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

سینه بشکافتند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر پر تزویر مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و امصارست ازین ممالک انقطاع یافته قماش نفیسه مفقود و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکبار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب ورود تحف و منسوقات بر روی متوطنان اینجانب بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاساهای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو التمغاها باطراف و جوانب ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی تعرض بسعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات بارباب حاجات دادند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هرکس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناترست آنگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاده و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین بهائی را بپایهٔ سریر اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی نمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض کردند که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هرکس در خان بالیق بود در بارگاه حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نه گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می ورزید و چون مشرکان را نمی زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عدم اهتمام او را استحسان فرموده گفت اکنون باید تا از جانبین تعصب و عناد بگذاریم نه شما کشتن ما را روا دانید و نه ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا و درایت که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیز خان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر و قوت و قدرت در قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیز خان نیز بدهد علما گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با و مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هرکه فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون است که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جهان صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز و تجانبی می ورزید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هرچه مخالف آن بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قریب بیک خروار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قمر مسیر آن مناشیر را باطراف ممالک برند علما ختا آن شب را نزد وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن بر تا جواب شبههٔ او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و بقولی آنکه مولانا حمید الدین ساعی سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر برده قاآن آن سخن در میان آورد و گفت مشرکان را می کشید فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن اوروغ چنگیز خان بر سر یرلیغها نام خدای

شریعت

دیال

خدای را می‌نویسد چگونه مشرک باشد این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت بوی مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانید و فرمان داد تا نشانهائی که جهة زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات سلطنت پرداختی آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می‌نمودند و او باستماع مسایل عقلی و نقلی عشرتی تمام می‌نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریة و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امتان او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل باریده و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرا قبلا در دفاتر فضلا القلم بلاغت تمام مرقوم گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چنکسانک لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هینون نویان او جاجار و لجای ترخان و اختمس و مرتبهٔ این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلند تر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفوی گفتند و جمعی که بامارت دیوان و وزارت مقرر بودند فنجان میخواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می‌نمود تا بواسطهٔ اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند از جملهٔ وزرایش یکی پسرزادهٔ سید اجل بخاریست در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانک رسید پسرزادهٔ سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی از عهدهٔ خدمتکاری بجا آورد بنابر آن قبلا در همان سال که بر مسند استقلال نشست او را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را با ایالت قراجانک فرستاد و نبیرهٔ سید اجل که او را نیز سید اجل می‌گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسر انجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست از سایر وزرا قبلا امتیاز و استثنا داشت بنا علی هذا قاآن بنظر اعزاز در روی نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایرهٔ حسد وزیران دیگر شده کاو فنجان که از اهل ختای بود و او نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیق بجرین رفته امیر احمد و وزیر ختائی جهة سرانجام مهم مملکت در شهر گذاشته و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانهٔ امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد ازین سگالش آگاهی یافته ولی النعمت خود را بکید بداندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب صبا رفتار از طویلهٔ قاآن گرفته باردو شتافت و طبقی سیاه که پر مروارید سفید بود و کلاهی بر زبر آن نهاده و ترغوئی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان بسان مروارید سفید گشته و اکنون کاو فنجان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو ترغو سرخ گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاو فنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف گماشتگان حاکم ماچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر و بقدوم او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصرهٔ آن قلعه توجه نموده طالب منجنیقی را که در آن اوان از بعلبک آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاو فنجان بخفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم بغیر آنکه با عداوتی که در میان ارباب مناصب می‌باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را با من متغیر گردانیده اگر قاآن مرا بجان امان بخشید نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما در آید و امرا در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه مشتمل بعفو وزیر ختائی ارسال داشت و وزیر بدین مژده مطمئن خاطر گشته فرصت جسته خود را از دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بدین کیفیت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزهٔ تصرف قاآن در آمد و چون وزیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر پیوست دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضاء اندک زمانی ازین حال کرت دیگر باره حسد وزیر ختائی را التهاب آمده با یکی از سرداران ختائی در قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشتهٔ حیات خود را نیز منقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت ختا زراقی مشعبد پیدا شده با انواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق می‌نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید و وزیر ختائی در دفع امیر احمد در خلوتی از روی استعانت جسته شیخ زراق با وی دم از وفاق زد و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند

شیخ می‌پرستند شیخ شکامونی

بهنگام

کرد و هزار کس از مریدان آن مشعبد بدیره که در چهار فرسنگی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در انداختند که شاهزاده چکیم بن قاآن همین زمان می رسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دیره رسد او را در دیره در کردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان بدیره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده چکیم را انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و لیکن شاهزاده چکیم میرسد و ما را نزد شما روان کرده که تهیه اسباب تعزیت پردازید اما این راز پوشیده داشته با هیچکس نگشائید و امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته کسان می فرستاد که از ساعت وصول چکیم آگاهی یافته باستقبال ختائیان ایشان را می کشتند و چون زمانه لباس سوگواری بر افکنده پاسی از شب بگذشت شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که لینک چکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختائی بعادت سالکان طریق کشوکیشانی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بعز شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورد و او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا نعش وزیر ختائی را بدار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر این قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش از این بجهت قاآن لعلی که بیست مثقال وزن داشت بخزانه عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش منکوحه امیر احمد انجو خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثه امیر احمد در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده ریسمانی بر پایش بستند و تا چهار بازار کشیدند و گردونها بروی براندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینچو خاتون را نیز کشتند و پسران منظورش را پوست کندند و چهار صد قطای آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نموده اختصاص املاک و اسباب کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بعزت کشد پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبه وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی [illegible] که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیک یکخروار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیاء نفیسه را پیش سریر اعلی آورم قاآن با سنکه تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانه او رفته دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات تا دربارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بسیاست رسید و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن بهمراه او ناصر الدین ابوبکر را از قراجایک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت و چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است قبلا او را مخاطب ساخته حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا گذاشتم تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت غم خویش خورند و ناصر الدین غمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه خلعت زردوزی پوشانیده او را بقچان لقب داد و زمام حل و عقد جزئی و کلی مهام وزارت را در کف درایتش نهاد و او تا اواخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام مهام صاحب دیوانی مشغولی می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود بتیمور قاآن قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش چکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده چکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن ولدش تیمور را که بصفت عدالت و شعور انصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده ایلچیان بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دار الملک ختائی مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کمجو و توقان پسران قبلا قاآن و کلاوسون تیمور ولد چکیم و پسر اغول علیه تومغان بن قبلا و از نوئینان بیان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

شیابه

حال

نسخه حکیم

پادشاهی نشانند و نامش اولجایتو قاآن کردانند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی برآمد ببسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قیجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و منازل اصلی چنگیز خان را به امرای بزرگ تر خویش کلا عنایت فرمود و پسر عم خود انند اغول ولد توموغان بن قبلا را بایالت ولایت تنکقوت نصب فرمود و کوکچو [illegible] کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جد نامدارش قبلا قاآن او را از ادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشامیدن تحمل شد و بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطهٔ قرب مشرب نزد او مقرب بود حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخر الامر موکلان بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانهٔ حیاتش را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان سلطنت قبلا قاآن نمی توانست که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می کلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بجاد شراب در مزاج موفور الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملکی و مالی را بفیصل میرسانید و بعقیدهٔ صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو قاشی اغول بود

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولد قاشین بن اوکتای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز [illegible] آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق بوکا ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع نه بیند دولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی بجانب بعضی از بلاد مغولستان آورد و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان ارسال داشته والتماس فرمود که او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود منجمان اللبیب را فرمان داد که بر زایچهٔ طالع قیدو نظر انداخته سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند که از امارات ستاره چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابران برکه خان قیدو را از روی لشکر مدد کرده و قیدو باستظهار آن سپاه جرار با الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت و بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورد و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مهم مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بخان بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو غدغه بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خود متوجه بدینجانب شتابد تا دیده بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق یکدیگر اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت بداریم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال لاغری حشم و خدم ما را مجال رفتار ندارند اگر توفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت در یابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفهٔ از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابران غدغهٔ خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان زیادت گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربهٔ او نامزد فرمود و ایشان در کنار اردویش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمرهٔ مفسدان نسبت

بمبادرت حرب

به قبلای قاآن به مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتو و فرقه را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد علو مرتبه قیدو خان گشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه بیچاره به او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلای وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن بر اطراف و اکناف ولایات تافت در سنه تسعمائه موافق او دییل تومان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدینجانب ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بمداوای درد قیدو خان پرداخته بمعاونت او بنا دل پذیر منتک جست و قیدو با انفراد با جنود خلاصه خود بصوب سور اقدام حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که بعضی از لشکریان او چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جایی مدد رسیده و او خود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده بجهت آنکه ایشان را از دنبال خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال دوا خان با سپاهیان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و درکنار آب اردیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خونریز پشته پشته آمد و ساق پای دوا زخم خورد و چند نفر از خویشان او از پای درافتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنای راه **مصرع** آتش تدبیر افروختند و علف زارها را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد از این فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختائی که خود را طبیب می پنداشتند بیست و پنج حب بدو داده اند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان فی سنه اثنی و سبعمایه ماه رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نمیخورده و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما مصاحبت می نموده و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می فرموده و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می برده بلطف طبع و جودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیر دستان بکمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت در ولایتی از ولایات یاغی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشان را بازخواست بلیغ فرموده کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته سه کرت آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه داماد او دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و اظهار غوغا نمود شوهر کارد بر شکمش زد که فی الحال افتاد و بمرد و پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که داماد را طلب اردو بسیاست رسانند و پدر داماد پسر خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش بریزیم قیدو گفت خواهر شما از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدر پسرش سالها با ما ایلکوچ داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده و پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت خشم پسران کمتر گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه برجای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده بنظم این رباعی را بوی اسناد می نموده اند **رباعی**

اندر ره حق که بنده و شاه یکیست
محبوب و مقربان درگاه یکیست
بتخانه شدم دوش بتی را دیدم
انگشت برآورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند

چنانچه در مقدمه خانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک گورکان عدد آن سلاطین نافذ فرمان نوزده نفر است و ازین جمله پنج نفر مذکور شدند و بنا بر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوشیلای بن خلبیک

دانستن

خلیلک بن ترنبرتلا بن جلکیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلامی هشتم تایزی بن توکلک که در زمان حکومت او را ایلک خوانده‌اند نهم انوشیروان بن اراک باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم میبوردار دوازدهم اینکه بیک بن میبودار سیزدهم ایلبک قاآن چهاردهم کتیمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ بود رفته بر مسند قاآنی نشست هفدهم دولتشاهی که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اورداعی بن ملک تیمور نوزدهم اولدای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمهٔ ظفرنامه چنان معلوم می‌شود که قاآنی که با آستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تایزی تنقوز نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و خبر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی بتصرف تایزی در نیامد و بعد از اندک زمانی تایزی کشته گشت امرا و دیرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر شمهٔ از حال جوچی خان بن چنگیز خان و اولاد او** که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان از کریت گویند رخصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بحکم شفقت در آن حین بکر بسبب نسبت بوی در مقام حرمت نسبت با او بود تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوچی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوچی که اسنّ اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبهٔ جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوچی و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیهٔ مذکوره در نسبش طعن می‌کردند و جوچی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول اورده که مادرش سرقان بود از قوم قنقرات دوم باتو که مادرش ارکی قوجین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکچار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم چیلاوقون نهم شینقور دهم چیمپای یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم توقا تیمور چهاردهم سینکوم و از جملهٔ این چهارده پسر باتو که او را صاین خان نیز گفتندی بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمامت ولایت آس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان و لشکر فراوان بدانجانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر مکس بعد از محاصره قهراً و قسراً گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت قاتلان گوشهای راست را بریده بعرض رسانند دویست و هفتاد هزار شمار آمد و چون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشغرد که متصل ببلاد فرنگ بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان از پیش نهاد همت ساخته چهارصد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشتهٔ رفته یکشبانه روز بتعبیر مناجات و عرض حاجات بهیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیهٔ سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیغ و خنجر کردند باتو بنفس خویش روی باعدا آورد و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و باتو آن ولایات را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دارالملک ساخت و وفاتش در سنهٔ اربع و خمسین و ستمائه موافق لوی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوهٔ نمی‌دید نسبت بمسلمانان می‌بخشید هر چیز که می‌توانست باسم سلاطین روم و شام احکام و بروات می‌نوشت و بمواد تحتم انعام و احسان و مضامین خط او ایفا ایشان می‌گشت و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع و عشرین و ثمانمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد جوچی خان است و در مقدمهٔ ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمهٔ ظفرنامه تألیف یافته نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که بسمت تحریر می‌آید و پرتو تفصیل برین اجمال می‌تابد اول جوچی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوچی که مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوچی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته از افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافته تأسف

نام
داشته و چون
قبل از سلطنت
تایزی
صح

مقتولان

می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تومکان بن طوغان ششم توقتا خان بن منکوتیمور که مادر پیش اولجای خاتون منکوتیمور

نبیره قلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن منکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی عدالت شعار رحمت آثار دین دار شریعت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر آران و آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم و تعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از انجمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی نمود در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود و این سخن تأثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را و خازنش شیخ محمد پالیجی که از نویک بخوئی بود دستگیر نموده بتبریز برده بقتل رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهت علف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشده خزاین اشرف را تملک کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال درگذشت مختصر تلخیص از مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة و الدین تفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال الصفت و وفور لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که تیز و برخود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنا بر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرید بن خضر خان پانزدهم بازارچی شانزدهم توقتامی بن سباشی هفدهم تولقتمور خان که برادرزاده توقتامی بود هجدهم مراد خواجه برادر تولقتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر او بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت با آنحضرت لوازم مخالفت بجا می آورد بیست و یکم توقتا بن اروس خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشت بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیوم ازین مجلد مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کیپک خان بن توقتمش خان سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن قاشی تیمور سی و هفتم براق که در حق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان با مداد او فتح سمرقند نمود و ابو الفتح محمد خان شیبانی فی سنه ستة و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و بداق سلطان بن ابو الخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مامول است **ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران** جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشانات و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات مقرر ساخت که قراجار نویان بن سوغوجیجن بن ایردمجی برلاس که جد پنجم حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد از فوت پدر بیش بالیق را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قراجار گذاشت و خود بیشتر اوقات صرف خدمت

منکوتیمور

شیخ پالیجی

که در اوایل

بیش بالیغ

در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد با آنکه اوکدای بسال ازو می خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجا می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و توره مذموم خود را بعهدهٔ جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعدی تمام داشت نسبت بفرق انام ازوی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز بآب روان در آیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیهٔ کشتن گوسفند بمرتبهٔ مبالغه نموده بود که در ایام دولتش هیچ آفریده در خراسان علانیه کارد بر حلق اغنام نمی توانست کشید تا بماورا النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هرکه تف در آب کند یا خاکی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جملهٔ افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد و در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل در ترتیب اول موجی ینه و مادر این پسر کنیزک بود و خدمتکار بیسولون خاتون بنت قبانویان قنقرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت دوم موتوکان که از بیسولون خاتون در وجود آمده بود در ظاهر قلعهٔ طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم سارمان پنجم بیسو منکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم بایجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان بسی نفر از اولاد و اقربای او در ولایات توران بسعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوا و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عسکر فرسا در شهور سنهٔ ثلثین و ستمائه

در قریهٔ تاراب که از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز مشیخه و زرق کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد دعوی می کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این خرافات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی بنیاد آمد شد نمودند و بعضی از مرضی بنفس آن بد نفس تیمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چندکس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داده گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معمورهٔ عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاد و زمرهٔ از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند ازوی متوهم شده بهیأت اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام بی نصیب نماند تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار داده بودند که چون بسر پلی که در آن راه بود برسند تارابی را بکشند و شیخ زراق ازین وقوف یافته پیش از وصول بدان موضع داروغهٔ شهر را گفت از اندیشهٔ فاسد باز گرد والا بانگشت مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسهٔ سر بیرون کشند داروغه و سایر امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانهٔ مناسب فرود آمد ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبهٔ رسید که باد را مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرا بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هرچه تمامتر خود را بتل ابوحفص رسانید و عوام بخارا چون شیخ را آنجا دیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلطافة العینی بتل ابوحفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی از دست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کما ینبغی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات نبرد بر داشته در رکاب محمود بجانب شهرستان رفتند و داروغه و امرای مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و روز جمعه خطبه بنام خود خواند و از هرکس توهمی داشت حکم فرمود و دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا بمنازل اغنیا در آمده هرچه می خواستند بر میداشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده

بیله
تربین
۴۵

باخراجش
۴۶

چهار خروار شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق بسبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و از عغه امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنا بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد که در میان زمین و آسمان طیران می‌نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان می‌بردند و عاقبت هم تیر عمر فرسا از دست قضا گشاد یافته بمقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب ندیدن آن دو نفر هیجان گرد و غبار هیچکس برین حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان از طوفان برکرامت شیخ حمل کردند بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر بازگشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبت فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشاندند که مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و نوئین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین بامر دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بانجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مریدان بقیه بعضی مغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفهٔ از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراچار نویان بخاریان هم از شر فتنه تارابیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبس عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگر محرمان نواب پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می‌نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی که جغتای خان بر صفه‌ای نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می‌نمایند و دست بتیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک از ین کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان آن بود سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و فسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی می‌کردند افروخته نمی‌شد و بعد از آنکه شبانروز فریاد از نهاد خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبید و گفت که آتش را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبدهٔ اهل فضل و کمال بست و سکاکی برین قضیه وقوف یافته بر دمی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجهٔ هبوط و بعد و نحوس رسیده و از آن می‌ترسم که شقاوت و ادبار او و سعادت و اقبال تو سرایت کند و جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می‌تواند بود و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبت بگشاد در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری آتش وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهدهٔ آن حال اندیشناک شده حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی بایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نمود بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد و این

سخن مؤلف تا آنکه جغتای خان بکای را محبوس گردانید و نه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت**
یسون منکا و قراهلاکو در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدبر امور مملکتش بود قراهلاکو ولد میتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قراهلاکو کشیده یسون منکا بن جغتای
خان را در آن الوس والی گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره کلاه * بسر بر نهد تا نشیند بگاه * و روزگار اقبال یسون منکا باندک ~~کسیری~~ سپری شده زمانی ۳
از جهان پرملال انتقال کرد و قراجار نویان بار دیگر قراهلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر * بر سریر پادشاهی
سرفراز آمد دگر * و در ایام دولت قراهلاکو امیر قراجار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل بدار القرار خرامید و از وی نه زوجه و چهل سه پسر
و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار بچندگاهی قراهلاکو نیز از عقب رفت و خاتونش اورغنه متصدی ضبط ایل
و الوس گشت اورغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه بنت توراليجی کورکان
و باتفاق مورخان اورغنه خاتون که از قراهلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان
پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت او را
با خود متعهد نمود **ذکر الغوخان** الغو ولد بایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنابر کثرت استعمال این لفظ بالغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشته و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بود و رایت اخلاصش بهواداری او می افراشت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را از
مصاحبان خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق بوکا مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکوخان بهواداری قبلا قاآن
با وراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده رای عالیه بران قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابران ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود
و الغو بجهتی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به بیش ۲ رسید اورغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو المالیغ بالیغ ۲
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلای قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نگردانند نخست محصلان تعیین فرمود
که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغوخان
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده‌ایم
الغو را چه کار در اردو الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قتل ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نموده قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشت
یرلیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از فرق قدم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق اجکل بن قراجار صحیح اجکل
نویان که امیر الامرای الغو بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بنفسه رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
گریخت در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود بازگشت و اورغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنابر استصواب او امور وزارت
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از جهان بمرض طبیعی انتقال
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود اورغنه خاتون
و بهمین اهتمام امیر اجکل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اود ئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
مغول را از حیف و تعدی منع می نمود بنابران بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر
دیگری بگمارند در آن اثنا براق اغلان بن یسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قبلا قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

کردانید و بدار الملک جد خود شناخت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی کذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناکاه او را اسیر و دستکیر کردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و کله و رمه و جوشن و جبه مبارک شاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانبش آسیبی نرسانید **ذکر براق خان** باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر بامی را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض کردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاد و آخر الامر بسعی قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکوخان بود محاربه کرده منهزم بازکشت و چون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج کرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق قوئیل نزد قیدوخان رفته شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش کرفت مدت سلطنتش شش سال بود **کفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق** در روضة الصفا مسطور است که چون براق در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافرکیش در بلاد ما وراء النهر و ترکستان شیوه ناستوده خویش پیش کرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عناد دست خوش مشقت و بلا کشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده بجانب ختن تاختن کرد و کماشته قبلا قاآن را از آنجا کریزانیده دست بامر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی بیضه ئی در رخنه آشیانه خطائی منظرش درآمد و بتقریب تیری بر آن زده دری شاهوار از آنجا نازل کشت و در چاه مستراح که در برابر آن آشیانه بود افتاد و مغولی با آن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق شبی در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند و ناکاه اسبان از چیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر کشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت دولتش انکاشتند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازکشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدوخان رسیده دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او کشت براق نیز بیراق تمام مستعد جنک و پیکار شده در کنار آب سیحون بنیاد حمله مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاد و آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیکر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدوخان جدید عروس فتح و نصرت را در کنار دید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان بکیران باز نکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ما وراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیکر علم جنک و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل آید قپچاق اغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدوخان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند و مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی کردانید تا از مقام غارت ما وراء النهر و عداوت قیدو درکذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد کردید و بدین جمله مقرر کشت که قیدو و براق را یاری دهد و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم کشته در شهور سنه ست و ستین و ستمائه موافق تیلان ئیل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت و اتحاد کرده ضمنا تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید و مسعود بیک مصلح بعزمی بسان عقیدت درست ولی چون طلایع مقبلان قومی از آب آمویه کذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سه اسب صبار فتار معتمدی خدمتکار کذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا و نوینان او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیه بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک

مستاصل

حاصل

بیک همچنان سوار جناب صاحبی را در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی با مست زنشان خوش خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال خود را قرینهٔ آصف برخیا می‌پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنابر آنکه محل مقتضی بازخواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک ببارگاه اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب ادای رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه فهم او به حیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز آثار بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرموده اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه‌ای در هیچ مرحله از حرکت باز نماند و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و در رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی فرستاد باز گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده در منزل بمنزل اسبان تازه و مهیا در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون از رود باد بر آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هر چه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی که در حیطهٔ تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور می‌نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر رعایا را با نعم چشم زخمی رسد رعایا بترتیب نزول و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب و تاراج متقاعد گشته و قیدو خان و قبچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه بآن شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمائید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنه سبع و ستین و ستمائه موافق ایت ییل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام یافته روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان بجانب مخالفان نهضت فرموده و چون بخطهٔ ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کرده باتفاق متوجه جلکای هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان بتواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان بمعاونت براقیان بر میان بسته بودند هنگام فرصت عنان بگردان بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشته و براق یک کس را برسم جاسوسی بعسکر اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربیجان زیر و زبر گشت و بر علانیه فرمود که مصلحت دولت ما در مراجعت است آنگاه کوچ کرده در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگر را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه دیده و شنیده بود بازگفت و گفت حالا صحرای هزار جریب بخیمه و خرگاه و مفروش ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار نماند از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایر پایی که کلانتران امرا ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه در آمدند و رسم تهنیت بجای آوردند نظم سرافراز مرغاول جنگجوی بیامد بپائی پر از گفتگوی که اقبالت ای شاه پاینده باد سپهرت چو ما بندگان بنده باد نگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامش اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتسا با آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت از عقب مواکب کواکب بر افراخت براق خان بسان سیل غران بتکامش اباقاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریهٔ سکبندیا و ناد فضای صحرا و بیابان از لمعان اسلحهٔ مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصهٔ آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد براق

نسخه
اسب دوا
ایستاده کرده
هیچ وقت تا نفس
و توانی نکرده
چنان متحمل راند
که برید فلک از
سرعت آن حرکت
حیران اند و اعتقاد
صاحب
۳

نسخه
را با امرا
و لشکریان بمحاربه
نامزد کرده قرا
ولان سپاه آذر
بیجان جاسوسان
را گرفته پیش ابا
قاخان بردند
و بعد از
۳
نسخه
براق
۳

شعاعی
عبارت است
انقدو پادشاه
۲

خان آنچه سعد از عمل پدر در کشیده گفت ظن با خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول جلایر پای زبان بتسلی خاطر پادشاه گشاده و در آن شب دل بر تهیهٔ اسباب جنگ بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکه سپهر را بابستهٔ خطوط از فوجها بیاراست سپاه پر دلخته از صدای کورکه و کوس گوش گردون کر گردید و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بستوه دل بر زید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور آغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشورگشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سو بیای بهادر همت بر دفع آن واقعهٔ هایله گماشته در آن حین از اسپ پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرموده از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزی دلاوران هر دو کشور بمرتبهٔ رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک هیولانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز و انکسار بر صفحات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراء النهر آورد و بعد از وصول بخارا بنور توحید دلش برافروخته مسلمان شد و بسلطان غیاث الدین لقب یافت و هم در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیک یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربتی مسموم در کشید

رباعی

در گردش این سپهر ناپید اغور
جامیست که جمله را چشانند بدور
نوبت چو رسد عربده نتوان کردن
با ساقی این بزم که دوریست ز جور

نقلست که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود دوا و اولاد الغوخان با قیدو آغاز مخالفت کرده از سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک یلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایرهٔ قتل و غارت بسوختند و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار گریز بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعهٔ آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره بعرض داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان می گردد مناسب آنست که حالا که بسهولت تسخیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نماند اباقاخان را این سخن معقول افتاد و بیکی بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت آق بیک باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل عام نموده آتش در مدرسهٔ مسعود بیک یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق بیک سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت

ذکر نیکپی خان

بعد از وقوع فراق براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت قیدو خان نیکپی خان را که پسرزادهٔ جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکپی اغلن بروز بد مرگ پیش آمد علم متابعت بوقا تیمور بن قداعی بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا و [illegible] و بروایتی دوا جیجن نام داشت در ماوراء النهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا و لشکرکش او امیر ایلیکیر بن ایلجل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت نمود

گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت ختای یعنی تیمور قاآن

دوا خان باتفاق تمور خان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولتش بیمن تدبیر امیر ایلیکیر خلقی کثیر در ظل رایتش جمع آمده دوا القصه بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تمور قاآن مامور بودند کمر بست و بجانب ایشان ایلغار کرده شبهنگامی که

همه تجرع اقداح و دستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورکوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دواخان آید و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دواخان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نموده در حدود قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند برآشفته بعضی از امراء سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورد و درین اثنا الوس بوقا و دوردقای با دوازده هزار مرد جرار از دواخان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر بد و نیک سپاه جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت و را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد برزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته دفع عارضه دستبرد دوا را منحصر در آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه او روند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دواخان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بودند ایلغار نموده بیکناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دواخان عنان بصوب فرار گردانید و دامادش اسیر شد و چون دواخان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخندان نزد تیمور قاآن فرستاده پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دواخان را سیورغامیشی کرده بشرف رخصت ارزانی داشت اما قبل از وصول او دواخان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوز کورکان را بجانب اردوی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد ازین واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدوخان گذشت کرت دیگر میان دواخان و لشکر تیمور قاآن محاربه روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدوخان و دواخان را بود و چون دواخان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش نزد وی از آن عارضه عاجز شد پسرش کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدوخان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد از آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداغی بن بوری بن منتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده ایسنبوقا خان بن دواخان رایت سلطنت برافراشت

ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان ٭

چون ایسنبوقا ٭ در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کپک خان و شاهزاده یسور بن ارکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه جرار از آب آمو عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کپک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نفر جان از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهنین خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر بزخم تیری جان گدازی آن رود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کپک و یسور آنروز تا شب از عقب خراسانیان می تاختند و بر تل گرفته مردم می انداختند و کپک خان میخواست که در ظلام لیل نیز عنان باز نکشد اما شاهزاده یسور مانع آمده گفت بیت چو فیروز گشتی نشود دستگیر مکن بسته بر خصم راه گریز بنابر آن کپک خان ترک تعاقب سایر گریختگان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلای شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپک و یسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته سیورغامیشی و التفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید

ذکر کپک خان بن دواخان ٭

باتفاق مورخان کپک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شد در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس

رو می نهاد زمانی آورده گفت بیدانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداختند کبک خان فرمود که مظلومی چند بوده‌اند و داد میخواهند آنگاه بهمت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرده از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بسرداران صده رجوع نموده سرداران صده دست در دامن زده بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بوده آنجماعت ایشان را کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کبک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثهٔ آن کشتگان هرکس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کبک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد و بنهایت عدل بی کران غایت انصاف و داد استخوان مردگان را داد داد و در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه بسبب حلول اجل طبیعی کبک خان کلنک ولال گشته برادرش ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای خانی ببرادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل رحمت شعار بود و چهرهٔ دولت خانی را بگلگونهٔ سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا مساعی بوقوع پیوستند نظم

چو از نور دل شمع دین برفروخت
در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بتکبیر دین
بدین شاه بادا ز کیهان آفرین

و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً غانماً بترکستان بازگردید و بتاریخ سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ییل برادرزادهٔ ترمشیرین خان بوران بن دوا تمور بن دوا خان که جمال حالش بحلیهٔ اسلام تزیین نداشت از آنجهت لشکر بماوراءالنهر کشید و در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بعز شهادت رسانید و بوران اگرچه در الوس جغتای متمکن نگشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را بتیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان در سنهٔ تسع و عشرین و سبعمائه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوران بجای جنه متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن جنکشی بوی گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامهٔ قبل خان و قاچولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان و قراجار نویان نیز خط بر آن نهاده بود منضایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده او نیز با دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بدفع مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت او الوس جغتای را معمور ساخت نظم

جهاندار شاهی که از عدل او
در آمد دگر آب دولت بجو
خللهای پیشین تدارک نمود
شب فتنه را عهد او صبح بود

ذکر قزان سلطان خان

قزان سلطان بن یسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ییل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان را برانداخت و از هرکس اندک جرمی در وجود آمد مصراع مطمورهٔ خاک منزلش ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند و مهابتش بمثابه که صقربان و الجکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجای می آوردند و نذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیهٔ اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن بسالی سرای العسکر ساخته تهیهٔ سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت کرد در شهور سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه در دشت قریهٔ دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان اول کیر تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرده از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش روی بچراگاه عدم آوردند امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت و باز میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه روی نموده درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق بازماندگان قزان

نسخه
بن یوری
صح

سلطان ۲

قزان سلطان مبسوطاً کردانیده و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان بر صد و ده سال بوده بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش باوکدای قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بسلط عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردیده در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و در شکارگاه بازگشته علم

امیر قزغن ۴

عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیرزاده عبدالله قائم مقام پدر شده سمرقند را دارالملک خود گردانید و بنا بر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر یسون تیمور بن ابوکان بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد یسونتکا بن قراچار نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند امیر بیان سلدوز بار دیگر ماوراءالنهر را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون مردی سلیم نفس کم آزار بود در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراطی نمود و اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سرحدی سودائی و در هر دلی تمنائی

بن امیر مسـ ۴

بدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بود و لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند **ذکر تغلق تیمور خان** بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایملخواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا سرکش را بحیز اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و داروغهٔ تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت آن حضرت نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره پایمال فتنه شدند بنابر آن تغلق تیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل رسانید و پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر بازداشت و رایت سعادت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دغلات رشتهٔ حیاتش را از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب جکا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را قائم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمانمائه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی **ذکر طبقهٔ از اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند** طائفهٔ از چنگیز خانیان که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده اند و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان روا می پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت :

بن تولی خان ۳

برادر خویش منکوقاآن فی شهور سنه ثلث وخمسین وستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان وخمسین وسبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و بیش زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد وهو الموفق والمعین

گفتار در بیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران ممالک سخن وری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی خان در منزل قراقورم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست باتجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و باتجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بعرض داشت کرد و هم دران ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابر آن منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت ز توران گذر کن بایران خرام برآور بخورشید رخشنده نام و باید که بهمین جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری و ملاحظه رسوم و یاساق چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربا بیش گشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان او را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکوخان با خمس لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی وخمسین وستمائه موافق اودییل از اردوی قاآن بیورت خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانه از منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث وخمسین وستمائه موافق توشقان ییل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ما وراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام نمود و هلاکوخان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر دلکش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس باهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التماس می شتافتند و بعنایت سیورغامشی اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار هنگام ظهور سپاه ریاحین و ازهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکوخان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان بزاوه رسید کیتبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایب بود هلاکو را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصرالدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکوخان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دارالسلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکوخان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست وخمسین وستمائه بدارالخلافه در آمد و امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما مهمانان آنچه دست گشت تو بدان رسد و درخور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد و

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغداد یاجی در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از شنگیات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام اسیر بود در روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری بقبول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم آه سرد برکشید و از فواره دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بنا بر حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا را که در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند نموده ۲ و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید بسیار داشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بباروی بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل بعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل بعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن عمران نهاده و شرائط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای ازوی ۲ من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیده و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگد بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع را که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این سخن بعید می نمود اما هلاکو شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم بعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع و در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکریان کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این غصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت غبن ۲ **ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام** چون خاطر ایلخان از فتح بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لؤلؤ که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی آق سنقر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل برتافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاد و حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بر وفق مدعا باز گردانیدند بنا بر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایت شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیار بکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش به رها رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود و دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شدند و باندک زمانی ارباب العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده ضیاع و مخدرات را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرد و کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکو خان قیام می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکو خان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگری که در آن فن ماهر بود آنگاه ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیوقا نوئین را نامزد ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکو قاآن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیدبوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را بر انداخت و ذکر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان پر خشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را در نخست باامان مطمئن گردانیدید و آخر الامر جمیع را بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازین چهار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بسمع یشموت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنة که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته مستعد پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می افروختند و خرمن حیات

جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که با ملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میگردانیدند که داستان شجاعت رستم دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بر زخم سنگ او رخنه در بنای
زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در رفع او چاره جوی گشته منجنیق بدرالدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاد داده هر دو سنگ در فضای هوا بهم باز خورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه محاصرهٔ میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر
قصه
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از قوت یا از گوشت ضعفا بنوعی تغذی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد
مفلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیو نوبان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را با دو
و گردن بسته باردو رسانند و سایر مردم را بتیغ کین بگذرانند و ارقیو بشهر درآمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بوجهی دیگر دیدند بر بام خانه
برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا درگذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا بسان سایر بلدان ویران کردند روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عناد و لجاج پدر تنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امراء ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدرالدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید و از این جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دید آنگاه با هزار سوار بمقر خود مراجعت نمود تا خزاین
وشوارع
و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امراء آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نوبان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود به بنای عیش و نوش اشتغال می نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوشش او رسید لاجرم از آمدن
سنداغو خبر یافته دروازها ببست و ابواب خزاین گشاده لشکر سول و کرد و ترکمان را که در شهر بودند بمال بی قیاس خوشنود ساخت و سند
اغو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول ببالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ
وجه خاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر
غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو برد سنداغو این معنی را از علامات فتح و ظفر دانسته علی الفور
برد و سند
اغو
بلکتو مادان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم به سه قسم شدند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر

شام یکبار دیگر تاختن باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب جنیبه چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی باطراف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر سنجقدار بمدد می آید لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه بیرون خرامیدند مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند بعد از این وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو فرستاده امان طلبید سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان بردند هلاکو خان چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اندامش را در دنبه گرفتند و نمدی بروی پیچیده برسن محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی میدادند پس از چند روز آن دنبها مستحیل بکرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانهٔ موصل بضرب تیغ جانکسل دو نیم زدند و هر نیمهٔ او را بر یک جانب رودخانه بیاویختند لا راد لقضائه ولا معقب لحکمه گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکا اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرمودهٔ برادر بزرگتر خود در باب تمشیت مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر گونه محکمات مشوش اوقاتش گشته بروی تفوق می جست هلاکو ازین معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه آقاست و من اینی اما ازین که طریق عنف مسلوک داشته و همواره مرا بتکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعدهٔ یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تائید دهد خون بی گناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمهٔ آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود و با او قرابتی داشت با سی هزار سوار بمقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون نویان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه برو تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در محل مذکوره در یک فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زد و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه ایلخان بنفس خویش بحدود شماخی گذشته عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بپاشتگاه بدربند شیروان رسیده گروهی از مردم باغی بر باره دربند دیدند و لشکریان ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام برآوردند و در غرهٔ صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده بمنازل الوس برکه خان رسیدند خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم سپاهی بسیاری ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن پهن دشت پیدا گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکمان ایلخانیه ترک محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه خان گردد اما فرصت نیافته از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اود ییل روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غشی شده مرض بسکته انجامید و در آن لیالی ذو ذوابهٔ مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذو ذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود فرمود و امرا و ارکان

قبچاق
نوقای ۳

قبچاق
گذشته
لاجرم ۲
دلیران ۴

و ارکان دولت جهة مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر با نواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت جدائی متألم نگردد و زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بیحاصل می گماشتند و آن را سبب مسرت و حضور اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مرغزار ستان که شد کرد تقدیر از ازل نوبت او در آخر حال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقا خان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از کویک خاتون بنت تورالچی گورکان از قبیله اویرات سیم یشموت که مادرش قتائی بود و قاجین ایکچی نام چهارم طسین که از قولوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خورد سالی بعلت استسقا متوجه عالم انتقال نموده پنجم طرقای که مادرش نیز ختا بود و بورقجین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ارقاق ایکچی بود بنت سنکر گورکان نهم قنقرتابی که مادرش کنیزک ختائیه بود نام او اجیجه ایکچی دهم ییسودار که مادرش یسحین بود از قوم کورلوت یازدهم منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت تورالچی گورکان دوازدهم هولاجو که مادرش ایل ایجاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شباوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت و از این جمله اباقا خان و تکودار بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزراء و عمال آن سالک مسالک طریق جهانبانی** چون منکو قاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی از اشکال اقلیدس می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکو قاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می فرستاد باوی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و انشاء زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهة بناء رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیعه ببناء رصد خانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالا بر سطح عتبه می افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد و هیأت جزایر و بحار و جیحان روشن و مبرهن کردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی رسید و اجل موعود از رصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آلا تاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقا خان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بیتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شاران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو بپرسش آن بیرغو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب قلم و ملاذ ارباب

صح
یشمبت

ارباب کمال بخواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ جهانیان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و آبا عن جد مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند بود نامدارش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی بر همان کار مشغولی می‌نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی و الاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می‌بود شرط متابعتش بجای می‌آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین متین و تقویت شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ نشست و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بافتتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه همای مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد و تقوی و مقصد یابان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر مهر از سر ایذای فضلا و قصد جفای علما بتمامی در گذشت بیت نهال باغ دولت در برآمد جفا خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدس اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم با بهره در فنون وافی متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخته از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفحهٔ تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر انقطاع اساس دولت و انخفاض لوا حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جملهٔ مواهب سبحانی و عطایای جلیله که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتأخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة و الدنیا و الدین الطوسی در آن عهد با او مصاحبت می‌نمود کنیت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده بود بنا بر آن بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالی مقدار گشاده آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفهٔ روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این مرغ زیرک را خورد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید از این سبب خواجه را حبس فرمود و وقتی که نزد علاء الدین محمد بقلعهٔ الموت نا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابر آن آن علامهٔ زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک

در سلک خواص و مقربان منتظم شده بنا بر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغداد پایان بد آنجا انجامید که سابقاً مذکور گردید از جملهٔ مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و هیئت و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامهٔ ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامهٔ پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه بروز هیژدهم درگذشت در بغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطر افشان جهت او آغاز حفر قبر کردند ناگاه سردابهٔ کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه نه از آن داشت قضا مرگ وی اندر تأخیر که برید اجلش می نماید تعجیل لیک در تیه ضلالت چنان گم گشتست که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرده و هم در آن نزدیکی به تیر بیداد چرخ اثیر درگذشت و از آن جمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصهٔ گنبد دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات اصول و مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه‌ای خزیده و نیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نوای روح افزا اصلا در مغولان بی سر و پا تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمهٔ از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را [illegible] نواخته مال خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی بعد بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت شتافت و وزیر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رسالهٔ شرفیه پرداخت و از آن جمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک ازین حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بجز از آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان پیش ازین کشته اند نه آفتاب منکسف شده نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا بستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته ظاهر نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین بتیغ مغولان خشم و کین کشته شد و دیگری از آن جمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلای زمان گوی مسابقت می ربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی می کرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت عین و جامع الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

در ریاضیات صح

مقیم بود ۱۴۶

کشف

معاصر بوده و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نموده و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بجودت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی بیجزو کتاب را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان بسبب تهمتی کشته شربت شهادت چشید قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین مغربی است و او در اوائل زمان هلاکوخان در شام مقیم بود و در رصد علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب السبق می‌ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور

در شام مقیم بود ۱۲

الاتفاق ۱۲

ذکر اباقاخان بن هلاکوخان

در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان جاوید انشتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره بموافق اویل باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع چغان ناور از حدود فراهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین عطا ملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوائل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفته بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراة بروجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه ششصد و هشتاد اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالغی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته در همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت چون اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافت قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش تکودار بن هلاکو پادشاهی نمود

ستم ۱۲

اغول را ۱۲

عشرین ۱۲

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان

خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بارگران بشکست و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا بحدیکه صغیر و کبیر چه رسد خاندانها بر باد

داده مال و جان مسلمانان را مباح مشهور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از خنجر قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت و باز شرار خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت و رنود و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد او گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگر جنسی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش دست بدانجانب دراز نمیکردندی محافظت محلات و اسواق اصفهان بداروغگان و سپهسالاران مفوض گردانیده بود و دکانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهاء آن بجای گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید تا آن ساعت عسس را در همان دکان مصلوب کردند نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری بتحقیق تمام بیار نیک پی شرایط احتیاط بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان عرصه حصار حرم اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش تغلب کرده عمل حواس ظاهری او را از اعمال معهود معزول می داشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید چادر ساکنان شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمودند شحنه قهر خواجه بهاء الدین باشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند این عزیز که بنفس بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمرهٔ ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیک پی را که در نیمه شب دزد دیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزی خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نموده وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرستاد اما خواجه بهاء الدین اصلا تنبیه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت مصراع پند پدر مانع نشد سودای طور زاد را آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوسته عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و بنوز سنین اوقات حیاتش بثلثین نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز آفت این پنج سار راحت سوز فغان ز گردش این چار بن فکار جور سرشت که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوهٔ سیاست و عقوبت سعی تام و مبالغهٔ لا کلام داشت باضعاف آن در طریقهٔ جود و سخاوت اهتمام فرمودی و هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقهٔ مهمل و نامرعی نمیگذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفهٔ بارعشتی آنگاه با طایفهٔ از اصدقا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و استکشاف احوال تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمدا می فلک هندو بیت بازار زمانه را بها یکجو نیست تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی بتان بی دو بیت

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بحدود وبال

در گلشن سپهر بد مهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست و در عشرتخانهٔ عالم پر بهانه پیمانهٔ اقبال بکام که رسید که از دور چرخ غدارش نخست مثنوی سرسبز نگشت بوستانی کازار نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست از جای کاخر تبرے

از شرفا

نمود رباعی هر ناز زمانه را نیازیست هر شمع مراد را گدازیست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال بکمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب نکبت بر روی روزگار برادرش خواجه عطاملک برگشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود در سلک وزرای اتابکان یزد انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون او را نجابت و رشد خوبی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شد نقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و لیضاد حرمان بر کار سبکبد رانید و نزد او تردد نموده مسائل معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطاملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب اخوین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا بمدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افتراء صریح بود مجد الدین مقر نیامد پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عناد مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی گرامند تردد می فرستاد مجد الملک بنا بر آنکه همچنان بهتانی گفته بود و مجد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقرقین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوان است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد و برادرش عطاملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهه خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان ما را بحقیقت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر و کالا و زر قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنا بر آنکه دانسته که مرا بر سعایتش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرامند بطریق رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان بر زبان آورد که حالا با افشاء این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بدمزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک که در خرابی و آبادانی هر بلاد و دیار استفسار فرمود و بعبارت درست و شسته کیفیت آن حالات خاطرنشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمیع دخل و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چندساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام پایزه سر شیر که پیش از این بهیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و هم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر روی افتاد تسلیم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه آسمان ایوان کیوان برافراخت و جهه استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بود ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آن جناب روان فرمود رباعی در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

خصمی تو بس تو کیست خواهم کردن   یا سرخ کنم روی بدان یا گردن   چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید
رباعی   ای غره بر شاه چون نشاید بردن   پس غصه روزگار باید خوردن   این کار که پای در میانش داری   هم سرخ کنی روی بدان هم گردن   القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته با ما کوچ دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزئین گرفت بیشتر از بیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال و تحصیل ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب و احتمال دانسته بتلقین ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و هدایت فصیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیاگستر را نابود که تواند انگاشت سرانچه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزندان یافته ایم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرفست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آباء و عبید نواله از خوان انعام پادشاهست و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب بآن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان   هیچ بود مراد تو هست مراد من همان   هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید بیت تا جام اجل درنرسد ساقی عمر   دست من و دامان تو تا باقی عمر   اباقاخان سخن دان چون این سخنان دلنشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و صنوف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانیده منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشت نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر آورده بایفاء نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاد و این تجدید عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که در آن باب ببرادر خود عطاملک نوشته مصدر باین آیه ساخته که یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن   کاندر دل شکست من جز دوست نمی گنجد   در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هرچند از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد آنجناب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرموده فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرود تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از کوششی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان گفت این تازیک عجب جراتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار از چشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیری نکرد در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایب او مجد الدین اثیر را بمرافعت تا در برابر صاحب علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان باخذ و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی این مهم مشاهده نمود ببرادر پیغام داد که هرچه مقیدان گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

[illegible] ۳

سیصد تومان مستقبل شد که فرود آورد و مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال گرفته به بغداد میگردانیدند و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بهاء آن تسلیم نمود و اعداء به تجرد مطالبه اکتفا نکرده صاحب بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود مجد الملک از غایت اختیار و اعتبار کس به بغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را بیارند و آوردند و محصلان او را با بند گران همراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شده ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد

ذکر وفات اباقا خان در روضة الصفا مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست بر و لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب ملازم عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت نکودار بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفاء لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با اباقاخان معاصر بوده در ایام دولت او از عالم انتقال فرمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بولد بود دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه آنجناب را پسری متولد شده آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و اعظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ بر سید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بروی نماز کرد و از مولانا جلال الدین رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بر وزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار و مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان دیگری جامع سعادات دنیوی و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سببی شیخ محیی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزگار بوده و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نموده و از آنجمله دیگری

شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می‌بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس سر دنبل نداری چرا بر آسمان نمی‌بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهدباز است اما پاکباز است فرمود که کاشکی کردی و بگذشتی و
از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بمشاهدهٔ صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنیست اثر در صورت این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله
منظومات بلاغت آیات شیخ اوحد الدین است و از آنجمله دیگری شیخ عز الدین نطری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است
و از جملهٔ علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامهٔ شیرازیست و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی
بود و در فضل و کمال بدرجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکوخان در آمد و ایلخان بنابر آنکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ناتمام نمی‌ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته
گفت من صدر اتمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
همچنین مغول لااعتقادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می‌آوردم و از جملهٔ مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهورست و نکات و دقایق آن کتاب افادت
انتساب بر السنهٔ اطبای عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود
و او در سنهٔ اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده‌ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم بدیدم خود سر وصلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو جز
سرکشی کاری نیاید زما جز خوی نرم و سازگاری و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطنی اسم محله‌ایست
از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور
از منظومات اوست که رباعی ای زر توئی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق همه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی دیگری از شعرای زمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آیات
بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه درست لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم می با رخ او اگر
گیرم و دیگری از شعرای آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظربت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها ستدی کشورت از همچو منی دادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می‌باخت در آن اثنا بزبان
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی مپسند که با عماد
ژاژ میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر والد بهر آینه افاضل زمان خود بوده و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مستوره بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذهٔ مجد از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من علی ایامیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان اباقاخان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه مجسّم منظر و خورشید انوری جمعی ز نافذان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند بحث در سخن قیمتیان منظم تا خود که سفته به دُرر دُرّ دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایهٔ برتر ز شاعری از آب فاریاب یکی عرضه داد دُر وز خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزید نظرشان بداوری در کان طبع این چو بگشتم کران کران در بحر شعر آن چو نمودم شناوری شعر یکی ترا آمد چون دُرّ شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه سر آمد ز جنس نظم با طرز انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری برسد تیر نظم او خاصه که شاکری و مدح گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق کی بود بخاصیت از قند عسکری بید ار چه سبز و نغز و لطیف است و آبدار چون در چمن بجلوه کند بید عرعری هر چند لالهٔ صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند بههی با گل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زاد این نتیجهٔ همت اواخر رجب در خا و عین و دال ز هجر پیمبری و دیگری از آنجمله **امامی هروی است** و هو ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذوری ار بحقیقت چو ننگری تمییز را ز بهر تناسب درین دو طور هیچ احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است و آن سحر این شمع و آن چراغ این ماه و آن ستاره این حور و آن پری

ذکر تکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعاظم امرا تکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان برگشاد و چون او متقلد بدین مبین احمد محمد صلی الله علیه و آله الاطهار بود نقش تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بگماشتگان آن جناب مفوض گردانید و وظائف علما و مستحقان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب مهمات سبیل بیت الله الحرام تاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امراء کافر کیش نبود با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر در مطلع انوار ایمان و عرفان پوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امراء مفسد را سیاستها

ببابا رسانیده پشت قنقورتای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ قنقورتای بحکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنه ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطاملک را باردو آورند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چنین مینماید که من بعد آن سرور توقف و قیام بقصد سر من دارد و سعد الدین برادرزادهٔ مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بنا بر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقاخان بر جزاء علاء الدین عطاملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلی رسانید که هر نعمتی که برادر و این در مدت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قوریلتای ایثار میکنیم و اشارت شد تا آن اموال پیشکش که باو رد کرده بود حضار درگاه پادشاه با یکدیگر بر بودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امرای عظام بپرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند در آن اثنا از میان امتعه و اقمشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامقرر بر آن نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر میباشند از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله آن را بمجد الملک بیاشامند تا نتیجهٔ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی اباء و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست و گناه مجد الملک بثبوت پیوست آقا سونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطاملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدبر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار [illegible] مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه بار دیگر عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار کند و فرصت فوت نباید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت

سنگ در دست و مار بر سر سنگ ۞ نه ز دانش بود فسوس و درنگ

آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضای او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت

میخواست که او دست رساند بعراق ۞ دستش برسید لیک دستش برسید

نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرده رباعی

روزی دو سه سرو خنجر و تیر شدی ۞ جوینده ملک و مال و توقیر شدی
اعضا تو هر یکی گرفت اقلیمی ۞ فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی

القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطاملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن جاحد را با سر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده باو عنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت روا نفرموده و تبع آن جایز نبوده بنابر آن از اعتناق آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند تمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه

علاء دولت و دین آن وزیری
که حاکم بود اندر ملک بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک
خفا از سال تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

در آن ایام که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ بعضی از شاهزادگان و امرای بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاچار نویان را منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضار او فرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوجک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی را بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتعال نایرهٔ غضب اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داده پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هر چه در قبضهٔ تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد هر وقت فرمان شود هر گاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد بی مجال تاخیر و اهمال بسپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده ایلچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دریافت که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد و در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ کفایت و تدبیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و برسول نامه مطلقا التفات نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستان ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پردهٔ پوشش درگذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده باز گذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد خرامید و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوائل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد مشرقی گشت و بسرعت تند باد و داعیهٔ فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پدر را از قبضهٔ اقتدار عم نامهربان بچه تدبیر بیرون آرد شب و روز درین فکرت جان سوز بسر میبرد که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار ما محل جلوس سلطانی را شایسته آمد ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس بشرف اجابت پیوندد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاصی و ادانی تابد و الا بعد الیوم بیت

مرا تخت زین باشد و تاج ترک
قبا جوشن و دل نهاده بمرگ

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملکت ارثی ارغون خطهٔ خراسان است و ما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که ضمیمهٔ دیگر اضافه نمائیم باید که بقوریلتای حاضر شود تا التماس

او در جواب اجابت یابد و اگر بخود باشد در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخّار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان روند و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند. ایلچی بازگشته امرا و قراوناس که در ملازمت ارغون میبودند مواخذه شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال این حال از حد در گذشته و تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غرهٔ صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای آق خواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعهٔ کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پایان آمد و الیناق آیین خدمت پیشکش کرده در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خوجان بآستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی دیر باز شاهزاده سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را مصلحت کوچ دادن اردو بمحافظت شاهزاده ارغون تعیین ساخت بیت بیخبر از آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از غایت خفت و طیش بخیال عشرت و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان اندیشهٔ مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا یقوت برادر خود که رغبت تقرب داشت بصحبت شاهزادگان و امرا انگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد بر انداخت و رایت عزت مسلمانان بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را بخانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شانزدهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را بنهج مسطور عرض کرده بهمان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافتند و میر علی تمغاچی از علاقهٔ جان بوقا سر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان و دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب خود سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثهٔ شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمهٔ بعرض رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد امرا و سرداران و اختجیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت کامی ز ناکامی دوری ماند ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان گردید و بعد از آنکه ارغون از مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبهٔ جهانبانی گردان ساختند و بوقا جمازه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گریخته اساس دولتش را پست گردانند مصرع دیگر بزد قوشچیان رهان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید توقی خاتون گفت انسب آنست که درهمین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی می نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بوده هر کس بسبب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقا و یشکوت نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ماجهة سرانجام اوروق و احتیاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند و همت عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراونا ایل در اردو در ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و یشکوت سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را ببینید دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان رانند ارغون در امر انگر لیته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه در دست لوای عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشتش را بقصاص پدر خود که بند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو داد مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از احمد خان سه پسر ماند قبلانجی و ارسلانجی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قور قوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند **ذکر ارغون خان بن اباقا خان** هر چند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و باردوی وقت خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوزیناج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا و اموال اشراف و اعیان را از عطایای خویش گرانبار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ریاض زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان و صعود سعد الدوله یهود بمرتبه تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست. مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود **گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان** چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته

و کشتن سلطان آن استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه بحر فرشده از راه دریا خود را بپایه هند رساند اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه ناکرده بنده درگذرد ع زمشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع والا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر حاجی و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقا و اینی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرائد خطایای همگنان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هرآینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خود باز گشت و چون چندروزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور بگذاری و دست یابد بر تو سودی نکند ندامت و غمخواری بنا بر علیه ابوقا در خلوت زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشیده و بر کفران نعمت اقدام نموده او را نه هر دو پادشاه از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر بود و فنای وزیر بیکر و زیرک قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش بر برون آر بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقوف گردانند و امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گماشتند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بیرون دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خاطر بی نوایان و مسکینان را چون دل بی هنرمندان بچه جهت شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب اغراض عرض کرده اند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی اخراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورده دوگانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفال بگشاد این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سرپنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز بهمان شربت چشانید نظم

تیغی کشید بر همه این چرخ گوژپشت گو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را سهلست خوب و زشت اگر زیم یا درشت

و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بحیطه ضبط

در آوردند و اساس خیرات و مبرات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان میرسید و اکثر آن وجه در امور خیر مصروف میگردید یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصه آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر زدست ظلم نه از روی اختیار بجبر ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای نوشهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو در دنیا مشو بد را معامل که دارد در ترازو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت ممالک ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را چینکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب ننماید در یرغو غیر پادشاه کسی گناهش را نپرسد و التمغا و احکام بی یرلیغ او مسموع ندارند و فرامین او را در تفصیل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا چینکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در تفصیل مهمات ملک و دولت برنهج عدالت باید مساعی نمود روایتیست که در ایام حکومت او یکی از سایسان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت، دکان دار بمقتضای عادت جبلّی خود در مقام مناقشه آمده سایس مشتی بروی زد و بازاری بناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا هر دو را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم بر محقرات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط ممالک بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده افسانه رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جنبه لطف و عنایت ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند و در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چینکسانک را داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که ملقب بصفی الدوله بن هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از ایلچیان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با حد علوفه و انعام عام بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد بیت هر نیک و بدی که در شمار است تا درنگری صلاح کار است و بحسب اتفاق بعد از آن اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از بیماری و مرض بدی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دال بر ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخانی را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصا خطه بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال ممالک را بوقا و خویشان او بقبضه تصرف درمی آرند و جهت خزانه عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل در غایبت مانده رونق مهام اهل هنر در کم و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیدادوش آهنگ نه بارش قامت مظلوم چون چنگ بنا برین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و بیان سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار الیهما فی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده

بجانب اردو بنا گشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس بنظر ارغون خان رسانید در باره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
دخل و خرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهت که توانست خزانه باضعاف کرت اولی بهم رسانید در قنقور النگ که حالا بلده سلطانیه
در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال همیقدار مال را آرد و چون از حاصلات بغداد میسر بود و بدین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجه اعلی یافت و اردوقیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و مملکت را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت در رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل حیرت زده انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را بمنصب امارت معین
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال شناخته بی استصواب او امرا سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغانتو یان نوبتی بعرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق جنایت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین محصور و عساکر موفور دارد و دو شاهزادگان بنظر احترام در روی نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود و جهت آنکه بوقا از وی بقایا اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغاء بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت امیر علی تمغاچی نمیگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان مقرران صد و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده ببهانه وجع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و ارغون خان تمارض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنا بر سخن اهل حسد
از من رنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند به تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من گلزار سلطنت را از خار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تامل کرد آنگاه ایلچی را گفت که مرا بسخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی آن جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با مچلکا بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود مکمل باشد تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار او سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو
روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شد کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و مچلکا ایشان بود بوی نمود ارغون برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان انداچی
و طولدای و طوغان با لشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی ایلجای خاتون گریخت امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند

و در روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهة انتقام قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بعقوبت رسید و بر حسب تقدیر بعد از ثبوت گناه شاهزاده جوشکاب در مجلس بشمشیری چون قطرهٔ آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر شمهٔ از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از صنایع بیچون خاطر از دغدغهٔ غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سر فتنهٔ اهل ضلال باوج استعلاء و استقلال صعود نمود و سرافرازی رایت اقبالش بر فراز فلک فرق فرقدین بشکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه آمد شد بربست عتبهٔ جهان وزارت او را بطوع غلمان داده فلک سعادت او را بنفع گشته ضمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بقرابتان خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل مینمود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار بکر و ربیعه ساخت و لبید بن ابی ربیعه و بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد و اگرچه شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطهٔ خراسان و روم والی می بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرابتان خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی توانست نمود بیت نکردی هیچ آب از باد فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشغال اعمال اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانهٔ عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان بر وجنات احوالش میتافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نرد میباخت و از غایت تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت در این حال قجقبال در آمده بر آن ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بیت شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال علو و اختیار سعد الدوله باین درجه انجامید نایرهٔ عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوغان که از روی بخشش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با قونقبال مصلحها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سر در گنجینهٔ سینه مخفی میداشت تا آن زمان که فرصت یافته سرچشمهٔ حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی مینمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابی بدار السلام بغداد ارسال فرمود اما فی آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشته نخوت و جبروت و ابهت و باد بروت او از حد در گذشت بیدولتان قوم یهود دمرهم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام و التحیة گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بخسرو آفاق رسیده و بعنایت آلهی جناب پادشاهی را بتمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه و انصاره دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلادهٔ انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالمستان بمقتضای همت عالیشان این کار فرماید و بلطف موفور و عنف غیر محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت بازنماید ملتی جدید در روزگار پایدار پدید میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصهٔ جهان برانداخت ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام کرده اند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود همیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت و درین اثنا بجیب تخال را که هم کیش آن بد اندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان
و متمولان آن دیار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر متملکات همه را واصل
دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله را بکشتن سیصد تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و آن جماعت را بغیر شهرت در جهان و قرابت خاندان و خرده بزرگ
در خاندان و دامان گناهی نبود و چون این حرکات ناشایست و افعال ناباییست سعد الدوله یهود از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته
متوجه جان او گشت ع یکی هدیه آتش که خلقی بداغ وارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و کوکرد بود مرضی در غایت صعوبت
روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب
بآن داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوای اطبا و حکما درگذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود امرا و مقربان
از صعوبت آن حالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعد الدوله و دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشیدند و از نیتهای جفا پیشگان کشته آه از جگر پر سوز میکشیدند از مشاهده صورت محنت ایلخان بغایت نومید
واز وخامت عاقبت اندیشها نمودند ترسان و لرزان بسان برگ بید بیت منم امروز در زمانه کسی بد و نیم بیم آنست بسوزم که بجان باشدم همت بر رعایت
رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالقاب بهر طرف ارسال نمود و در یرلیغ و نشانها بنشان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و رفع ظلم و فساد بهر مملکت
فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون محالست که حکم محکم قضاء مبرم سمت تقدیم و تأخیر گیرد دعای اهل وبال و ما دعاء الکافرین
الا فی ضلال بشرف قبول و اجابت پذیره و بذل اموال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از تدبیر پیر و برنا و
صغیر و کبیر درگذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که
بسبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بآن گاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص
سازد امرا و نوئینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار نوئین اجتماع نمودند و نخست جمعی از اینکیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان
فرمودند و چون این خبر بسمع سعد الدوله رسید حیرت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنا خود را بعین الیقین مشاهده افتاد بخط خویش
در غایت اندوه و کلفت رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده
والله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم بر این منهاج طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود و المعلق بالشیء المحال محال روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس خبر را از آب
تیغ آتشبار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه جنت بخش ساکن خاک یثرب فرستادند و اولیاء دین احمدی از خزانه لطف احدی قبای
بقا پوشیدند و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضاء صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب
غیبت سعد الدوله و ایناقان استفسار نمود یکی از حاضران عذری نامسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز شنبه ششم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه
در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید بیت چنین است آئین چرخ بلند گهی با نشاط و گهی با گزند وارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که از
قتلق ایکاجی بود و یسو تیمور و اولجایتو سلطان که از اروک خاتون که خواهرزاده امیر ایرنجین بود والده ایشان بود ختای اغول که مادرش را قتلق خاتون بنت
تنکیز بود و قاتی گفتندی و از جمله این چهار پسر غازان و اولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و
ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آن جمله محدث عجیب یوسف بن محمد الکاتب المورخ المجود است و او در سنه خمس و ثمانین
و ستمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی
با ارغون خان معاصر بود و همواره بتدریس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی می‌نمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد
بن صدر الدین علی الشافعی است و انتساب نزد والد خود امام الدین بتحصیل علوم دینی فرموده بود و بواسطه امام الدین بدو واسطه تلمذ بامام ابی حامد الغزالی
میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مؤلفات مفیده و تصنیفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بمستقرات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و بقول امام یافعی آن صورت در سنه اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله علامه کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخوئی و او در تحصیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نموده نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش در سنه ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری فاضل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب** المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود و ارغون خان اشنود قصیده بنظم فرمود که مطلعش این بیت شعر تحدمن دار باسمه الفلک هذا الیهود القرود و قد هلکت و از جمله شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم و لیکن بهر کرم دانگی نباشد

ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بیاء آخر حروف و خاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده که غالباً نام کیخاتو عیقاتو باشد چه مغولی معنی دارد و بعضی در عجب اند از کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی لکزی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آرای امرا پیدا شده طغاچار و طوغان و قنجقبال بپادشاهی بایدو اغول که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی از این معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد و چون لکزی بروم رسید و کیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق اردو استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا بسبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعت نهادند و کیخاتو بعد از چندروز که از مجلس عیش و نشاط بصفه بار خرامید بیرغوی امرا بداندیش پرسید هر یک از طغاچار و قنجقبال را سه چوب بایساق بزد و تومان قنجقبال با اسکیتور نوئین عنایت کرد و تومان طغاچار را بدیگری از امرا بخشیده طوغان را باولاد اردوقیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشوران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آنحال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت خود در ابسکیتور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده بجهة پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت نداخت و بخلاف معهود جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف نواخت منصب امیر الامرائی به آقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه سنه مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اخوان خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بخرجها و براتها بخشید و گفت امثال این امتعه نفیسه لایق بحال این جماعت است که خود را بدان بیارایند و الا چه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اقضیه سحب ادرارات و اشاعه بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و تخلیص محبوسان و زندانیان حکم فرموده مهما امکن همت بر ترفیه احوال عامه برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام ننمود در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی قفا چنانچه گوشمال نخورد و الحق با وجود این صفات پسندیده بر لذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت مقتضی دست تصرف ببنین و بنات خرد

رعایا

خرد و بزرگ و تازیک و ترک دراز میساخت و بهتک پردهٔ عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی‌شرمی طرح می‌انداخت بنا علی هذا نوئینان و امرای سلطنت با بایدو اغول متفق گشته مسرعان ببغداد فرستاده و او را بآذربایجان طلبیده بیکبارگی از متابعت هواداری کیخاتو درگذشتند قتل کیخاتو در موغان بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود و مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبرین شمامه ابواب بحر زیادت آن حکایات باز خواهد گشاد

گفتار در بیان شمهٔ از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چند گاه ملازمت طغاچار نویان نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب رای و حاتم طی کشیده و هر چه از هر ممر پیشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانیده و پیوسته همت بر اشاعهٔ خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرای ایران ولایت این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه

گسینه صدر نتوان شد در آفاق
که صدر نامور در هفت کشور
کسی باشد که باشد پیش جودش
چو خاک راه یکسان گوهر و زر
اگر صدری بباید کرد ازین پس
بیاموزید از صدر ظاهر
سپهر مکرمت احمد که بربود
کلاه سروری از چرخ اخضر

القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعهٔ مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلی حضرات خواتین و امرا بودند قلمی ساختند هر چند که در آن مفصل نام صدر الدین احمد مسطور نبود و اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده بهنگام عرض مفصل در آئینهٔ خاطر نورانی ایلخانی بی سابقهٔ اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال بیکباران را مستحسن نمود و کیخاتو خان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و بشرف لقب صدر جهانی مخصوص فرموده و انعام التمغای زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بر این منصب افزوده صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهربارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر نمود نظم

هیچ سایل بخوش دلی نچشم
لا در ابروی او ندیده بچشم
تا نیامد بسائلان تشویر
همه پیش از زبان گوید گیر

و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل میرسانید بنابران حسن تاسیجو در ماه ذیقعده سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز ایران داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردوها مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عظمت آن شنوده ناشنوده را ناشنوده انگاشت و بار دیگر حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطهٔ اسراف کیخاتو خان در انعام امرا و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمهٔ مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بچراگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروری ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عملداری شهر تبریز بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام داخل خزانهٔ عامره شود و پادشاه را دست کامی مهیا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا از جهت دیوان میسر نمیشد و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق بولاد چینکسانگ که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانید و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره بسودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت کشند مگر جهت خاصهٔ پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بحرفهٔ خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دیار بکر و خراسان چاو خانه بنیاد نهند و عمّال جهت تمشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بحار و سوداکران ولایات یاغی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند بوده و وجه علوفات جماعه زرکران و صرافان و زردوزان هر ساله مبلغی معیّن از چاو خانه مجری می دارند تا دیکر بآن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلّی در مؤنت بنای چاو خانه مصروف کشت و چاو کاغذ پارهٔ مربع مستطیل بود و چند کلمه بخط ختائی بر ان نوشته و بر دو طرف آن کلمهٔ طیّبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجین دورجی که قاآن ختا آن عبارت پادشاه را لقب کردانیده بود مثلث ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود و مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان کردانید تغییر و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهت میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات کفتند از آن جمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اکر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان کشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورة به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از ان طایفهٔ از تبریزیان ازین این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و زمرهٔ اکرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنا بر ان در روز جمعه عوام الناس زبان بنفرین و شنعت کشاده بر عز الدین مظفر لعنت نمودند و رنود و اوباش قاصد جان آن شریر کشتند بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان و سوداکران و معامله طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و موجب فقدان حاصل ممالک است و اکر چند روز دیکر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخنان شنود بابطال چاو حکم فرموده مردم متفرق جلا کشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطهٔ شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدنش ببنین و بنات مسلمانان بر خود می پیچیدند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشیدند شبی در الاتاق پادشاه با بایدو اغول بن تراغای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده ایتچی یاسا فرمود تا مشتی چند بر روی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه پشیمان کشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر خواست بایدو اغول هرچند عیار اخلاص را مغشوش کردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندیده و از روز بعیش و طرب کذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند بجنبش خاطر بایدو را دانسته نهانی بملازمتش رفتند و مواضعه کردند که سال دیکر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر مطاوعتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان بکشایند بعد از ان شاهزادکان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعهٔ ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنچقبال و طولادای را مواخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیرمایهٔ آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بجانب الغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در جنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید از اران به تبریز خرامید و قبچاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان کردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رودخانهٔ اهر بعزم حرب و قهر متوجه کشت و میان قبچاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند سحرکهی که صبح صادق در میدان بود طغاجار بمشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب کشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاده سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت قلت علفه و ضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیکر باز طغاجار بر آقبوقا سبقت کرفت و مانند سهم که کذشته پیشتر روان کشت بدین واسطه آقبوقا در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا درین دو روز پیش از ما کوچ مینماید طغاجار نقاب ارتیاب از چهرهٔ اندیشه بر کرفته در جواب کفت که تا امروز بحکم کیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبهٔ تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن با من تعلق کرفته چون این جواب بکوش هوش آقبوقا رسید متوهم کشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم کریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر کشته در آن اثنا توکل نویان که با لشکر کران بکرجستان رفته بود مراجعت نموده جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند کریخته بوی پیوسته بودند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و خبر [illegible]

تا بدین بهانه پرکین درساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای جغتای سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنهٔ اربع وتسعین وستمائه هلاک کردند و کیخاتو
خان را سه پسر بود الافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت اقبوقا جلایر و جینگ پولاد از بولغان خاتون و هیچیک ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جملهٔ مشایخ
زمان کیخاتو خان یکی **شیخ احمد قزوینی** است و او در زهد و عبادت درجهٔ اعلی داشت و در سنهٔ تسعین وستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعراء آنزمان
یکی **نظام الدین عثمان قزوینی** است و او اشعار نیک دارد این مطلع از آنجمله است مطلع صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله چشم و رخت خجل کند نرگس مست و
لاله را **ذکر بایدو خان** چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ تونغیان منفصل یافت طغاجار و سایر امراء از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الاخری
سنهٔ اربع وتسعین وستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته تنگ زر و گوهر بر سر افشاندند
و بایدو بعد از چند روز که بشرب ساغر ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاجار داد
و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضاً حکومت روم و دیاربکر را
بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قتقبال را حاکم شبانکاره ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از موقوفات دیوانی ممتاز گردانیده در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو اقبوقا و تایجو را بیاسا
رسانیده حسن بیکجان امان داد و امیت علی را که در مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو او را در مستی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید امیت علی جواب داد که
چون در زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل پدر یا پسر خود مامور ساختی بشرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب و شتم چه رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمهٔ همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده امیت علی را
در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که بکیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود **ذکر
مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر
نوروز غازی** خامهٔ پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخر سنهٔ سبعین وستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از بشرهٔ
آن دُرّ برج کامگاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و مدتی جشن فرمود با زیب و سازی که در وصف
آن قصه گردد و دردانهٔ غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقاخان آن شهزاده را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنهٔ ثمان
وسبعین وستمائه که اباقاخان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را تیر
زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقاخان چنانچه رسم مغولانست برای یاغلامیشی انگشت فرزند ارجمند را روغن
در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنهٔ ثمانین وستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقاخان وفات یافت و شاه زاده بپدر خود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیهٔ متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام
ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکهٔ غزو کفار
شاه اعلام جد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان افنای بوقا را آماج تیغ کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا متشعر گشته در ذی حجهٔ
سنهٔ سبع وثمانین وستمائه بدر چشمه که جای قشلاق او بود رفت و شوهرخواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امراء خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنهٔ ثمان وثمانین وستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک بیل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با
سپاهی عالمسوز ناگهان بگرد اردو در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاه زاده بدان ولایت رسید مولاجر که امیر نوروز هم از هواخواهان

او میرد کرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع کردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنه مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده این کرت نیز غازان منهزم کشت و نوروز غنیمت بسیار کرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درکذشت و شهزاده غازان در آن انهزام بکالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام کرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیکر بعزم رزم متوجه نوروز شد و امیر نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور غنیمت موفور بدست آوردند و از صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمائه در فضای چمن رادکان ییلاق نموده در فصل شتا بطرف جرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرمود و در اواخر زمستان بقراتپه سرخس که آن را شیر سبیل نیز کویند نزول نمود و در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان متواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود اکتمور را با سی هزار سوار بهادر نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان کردانید و ایشان در شهور سنه تسعین و ستمائه از آب آمویه کذشته خبر در اردوی غازان خان شایع کشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت سمنان عنان بکیران بازکشیدند و اکتمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میکذشتند پهلوانان خراسان از دیده بروز پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می کشتند بمثابه که چون آن سپاه بآب آمویه رسیدند قریب پنج هزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهت اکتمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای قجقبال با جماعه از ابطال رجال برسم کومک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر کشته چند کاه بفراغبال اوقات کذرانید و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان کشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را بآن دیار دور از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او را بطرف خراسان بازکردانیدند و غازان خان نوبت دیکر کار بدر آن شتافته در اواخر سنه ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنک و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت اکتمور از یورش خراسان بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم کشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود پادشاه زوجه خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بود کرت دیکر ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و ایسنبوقا را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه تاکی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیکر نمائیم اکنون وقت است که شاه زاده جرائد جرایم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرکاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت و اخلاص پیش کیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرده ریاض آمال ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خضرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سر چشمه مرو مرور فرموده در حدود شبرغان باستقبال نوروز رسید و او در ساعت بخدمت مبادرت کرده سر اسپ صبا رفتارش در کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر خواهی که تا غایت از وی صادر یافته بود بکشاد و دست امید در ذیل عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انکیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش کماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت ببایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیکر بعد از وقوع مصاف

در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شده بود در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر کشت و همی بر خاطر شاه زاده کران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت و جهانبانی جلوس نمائیم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانیم بشرطیکه شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر صوابدید نوروز بیک مولای ایغاقی را برسم رسالت نزد بایدو فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا قراچی متعرض اروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتوخان بوده‌اند بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن قضیه رسیده در امری که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشت رود مراجعه بپایهٔ سریر بایدو رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرمودهٔ ما کیخاتو را کشته‌اند و حالا تمامی آینی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته بنابران مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای ایغاقی نه بر وفق مدعا معاودت کرده در فیروزکوه بملازمت غازان خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشت رود روان گشت و بایدو از این حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به رود خانهٔ قریهٔ شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان ادبار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قریب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنابر آن بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بروجهی که رضاء جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و برغم روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجو فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بران افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین آش کشیدن مهم غازان را قبض و استیصال دهند روی بمنازل خویش آوردند و این معنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقمور ولد نوقای یرغوچی را جهت اطلاع بر اسرار ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و عراق بجا بگذاشت و نفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران روان شد و بتعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود توقمور را برسالت باز فرستاد و ببایدو پیغام داد که من با شما بیکدلی داشتم لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بسرعت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان را مصحوب نوروز بیک نزد من ارسال نمایند تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جلال الدین که حاکم فارس بود محصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز در حیز تأخیر گذاشته او را بتکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه با طغاجار عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و خدیعت نزد بایدو سوگند خورد که اگر قال مرا باز گردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته در دوازدهم ماه مذکور نوروز و توقمور را رخصت داد و ایشان بسان تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزادهٔ کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از گذاشتن نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنهٔ مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقاً با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ سعد الدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اتراک گرفت و در آن روز قریب صد هزار مشرک مسمی بمؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده بودند درین اثنا ایلچی که نشان اینجو فارس را بشیراز برده بود باز آمده بعرض رسانید که حاکم فارس منشور تفتیش مدعای او را خطا بر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئینان را بتهیه اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن اینحال صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شده و در هفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بینهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آیین آیینه دل را بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تفتیش مصون دارد و املاک طایفه را که کشته گشته اند بورثه ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را ایلامیشی کرده از راه گیلان معاودت به سر باید و رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده همیشی بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از امرا که بایدو شنیده یکبار اقبال و ادبار بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بوغدای اختاجی را جهت رسانیدن این خبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهتزاز آمد و قورمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخچوان بآن جان بی سروسامان رسید و او را گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سوتامی اختاجی را باستقبال فرستاد و روز چهارشنبه بیست و سیم ذیقعده سنه اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد و بیت بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرگ بهیچ محابا نمیکند از بایدو سه پسر ماند قبچاق و علی و محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را بخزان مرگ مبدل گردانید در ذوالحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا بمردم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت دیگر فزود و همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هرکس از انقیاد ارکان دین قویم گردن بپیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم متقن قوانین شریعت نیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر سلطنتش چلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس میمنت انجام بجهت تیمن و تفأل آلتمغا را که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را با مضا مقرون دارند منصب امیرالامرائی و یاسامشی سپاه را بجناب نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بتقلد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قنچقبال و ایلدر و طغاجار و بعضی دیگر از امراء منافق بشیوه غداره بیاسای ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه تسع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب گذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهده جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن آنحال پادشاه مصر ملک ناصر بسر آن نوئین جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت و وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و مدت هشت سال

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اجامی ولد قباق خان و دوا و ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آنحدود تاب مقاومت بجماعت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز میسر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند تا چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب آنجماعت طی مسافت کرده در حدود هراة بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانید و متعاقب در حرکت آمده بتکامشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بتشریفات بیشمار سیورغامشی یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکا و برلا و ایسنتیمور بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از قوه بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا در آن سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بد اندیشان با هم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایسنتیمور و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده یایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و یایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت از باب مواضعه ایشان آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهیئت مسلح و مکمل گشته بخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند در آنحین امیر جلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر آن قوم بی دین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایسنتیمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر بیشمار بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان ما بین الجانبین مهم به استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و ایسنتیمور با چند کس از سنجان بر پشتو گشته کشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل اینجهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرم حکم سیاستش حاصل نمودند اما مرقداق نوئین بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشه بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی
بگذاشتیم تا کرم او کجا برد

و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده به بیشه بردند و جا بر آنکه در عهد گیخاتو خان درباره ایشان صنوف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا هیات شخصی که در واقعه بچشم خیال

از تماشا جا یافته بود و منتظر من درآمد و از غایت دهشت فراغشی روی نمود و در آن حال هرقداق نوئین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مأمور گردانید و چون از آن غش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر هرقداق صورت بیگناهی مرا برای انور ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا ایلخانی اختصاص یافته و در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در سلک نظم کشید رباعی

با صدر جهان فلک چو همساز آمد
شهباز سعادتش بپرواز آمد
تا تهنیت روز و مه و سال کند
اقبال ز در تسبیح کنان باز آمد

طوایف انام بار احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند و از یمن عواطف عمیمش جمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقاً نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود نقش تدبیر بر لوح خاطر سلطنه تعالی چنین نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانبان را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر بنوروز بیک مکتوبات مزوره قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسهٔ قتیصر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک که بمصر آمد شد می‌نمود و در دل میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن استماع نمود و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قتیصر و حاجی بیک را بیارگاه طلبیده نامهای مزور را از موضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قتیصر را بضرب چماق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سونتای و هرقداق نوئین را تعیین کرد که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را با آتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشاپور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمهٔ وی ثابت دارم طایفهٔ از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند که قلعهٔ مغول فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد ننماید و لیکن نوروز بیک بر صوابدید خود اصرار نموده اکثر لشکریان از وی جدا شدند و او با چهارصد کس بهراة شتافته ملک فخرالدین که برادرزادهٔ امیر نوروز را در حبالهٔ نکاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده آنجناب را در قلعهٔ اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه و نوئین با سپاه جلادت آئین در ظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول نموده بجد هر چه تمامتر بمحاصره و محاربه کرده و امیر نوروز بمتانت حصار و کثرت غوریان حصاری مغرور شده روزی با بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و ادرا مکانی بهتر ازین شهر نیست و مقرر است که قتلغشاه هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را متیسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مواخذ و مقید گردانیده بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر تربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سپاهیان که در پس خرگاه گوش نهاده این سخنان استماع نموده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد و آنگاه نزد او رفته گفت دیدی که از هر صنف مردم مستعد بودند که جمعی اتفاق نموده دروازها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهة محافظت دروازها مستعدان خود را بازدارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بکمال شفقت تلقی نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و پسر تاج الدین شهر ... را با طایفهٔ از سپاهیان ... نامزد فرمود و ایشان دویده چیره دستها گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود در او بجهیدند سپاه قتلغشاه و تیری انداخت تا بالا رفتند و در آن زمان بحسب تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست خشم کمان را بر زمین زده در آن اثنا شمشیرش بر جوزیان افتاد و برید که بخیه جهنم بسته شده اید پلید نه جواب داد که ملک ما را فرستاده

بارافرستاده که باین در یا دربیش امیر چه بدیدیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و ملازم قدم پیش نهاده کرزی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر رستم نشان را فرو گرفته دست بسته و سر و روی در هم شکسته در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخر الدین با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه ها مشغول بودند ببهانه طلب نمود و سیصد نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با ۵ نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدرگاه ارسال داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دروازه بغداد آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی با عیش شها طبع تو آمیخته باد وز خنجر تو خون عدو ریخته باد هر سر که نه همسر مرادت باشد همچون سر نوروز در آویخته باد و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان کرت اول بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام مینمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی بستانند که اگر بار دیگر بفعل مذموم قیام نمایند کار خون ایشان بدیوانی باشد در اثنای آن حال هر کس از آن طایفه راه یزد پیش گرفته میدزدیدند و بدار و عکان نکودریان رای گرفتند که این کار را اختیار کردند و آن جماعت از بیم یاسا تنگ آمده بی استخاره از عراق بقهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافته سپاه ملک فخر الدین کرت بر ایشان افزودند و ملک آن قوم را بیک دل با اسپ و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و بدین واسطه دود از خانمانها برآمده فوجی از خراسانیان بر سبیل دادخواهی بدرگاه پادشاه عالیشان رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمایه برادر خود خربنده اغول را که الجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از اوست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی نکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از آنکه بصورت فتح و ظفر از وجود نکودر اثری باقی مگذار و رعایا و سایر فرق برایا را میازار و چون الجایتو سلطان بنیشاپور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده بطلب آمدن خود پیغام فرمود و ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه مذکوره یکی از جهله انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو زینت خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار سودا در کاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی نادان بیاسا رسانیدند و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی با مداد بعضی از امرای غازانی انتهاز فرصت نموده تهمت تصرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نویان که جهت استخلاص اموال گرجستان رفته بود در موضع والان باوربار درو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی بر رای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته خطاب امارت بیا از خدمت وزارت و سکانه سوال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانید صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که جهان گمان بود که سید قطب الدین و معین الدین باتکیه خواجه رشید بر و تقریر مینمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله طبیب را از موجب غیبت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نموده در سکانه کاکیفیت آن بهتان بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت که صدر الدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه هفدهم رجب باخذ و حبس صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوزدهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را مسدود و سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی چهار انداز یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک عوزی گرفته قتلغشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست

و نهم شعبان در تبریز از عقب الجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی خصوصاً در فن حکمت و طبابت سرآمد حکمای عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر که طبعی بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر پیر و بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت اما بهمدران اوقات بسبب اصابه عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروغ یافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در بلده شیراز بمرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکبارگی چون دزدان در بلاد دین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آذوقه شش ماهه همراه داشتند از دار الملک تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با ابهت تمام و مهابت لاکلام در فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط در آورد و در وقتی که بمقوم سید نور رسید امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسپی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و همعنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نموده اسپان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده حمص روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و با حمله دلیران میدان نبرد نیران تنور تیر گشته خرمن حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی حملات متواتر قرب پنجهزار سوار از لشکر ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصر را آب رو گشته پشت بر معرکه گردانید و در وقت فرار در رفتار چندان سرعت نمود که چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانیده و قتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلارغو بضبط غارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نوین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارت است از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حما و عنتاب و تل الشماق و بیره تا رحبة الشام که آنرا شام سفلی گویند بتکیتمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورد و بیت

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

و بعد از مراجعت غازان خان قتلقشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسر انجام مایحتاج استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس شر این منجنیقی را از ما دفع سازد هزار دینار بوی رسد هم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه

و از قلعه پایان شتافته نماز شامی که استاد تحقیق از وثاق خویش غایب بود بخانه او در آمده در گوشه تاریک نشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان بود و زخم خوردن همان و آن مشهور سر استاد را از بدن جدا گردانیده و کاغذ پاره بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بنا علی هذا فتح قلعه دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع پنهانی بیرون زر دیده در شب از خوف تیغ خویش بیرون می آمدند و اسپان مغولان را دزدیده بشب هر که را می یافتند می کشتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته با سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روانه شدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر بگرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بموکب غازان رسیدند و از آن رهگذر غبار بسیار بر حاشیه خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور در جمعه غره شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نمود پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجه سنه مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره مخیله ضمیر منیر غازانی میبود در غره محرم سنه احدی و سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال بعدم اقبال از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین اذراجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تزویر وزرا عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمه ازین معنی اظهار ساخته غازان خان را آشفته و روز دیگر تمامی نام بردگان مواخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیه مقربان بشفاعت بعضی از خواتین از حبس خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین بانعام التمغا و التیامغا و استغنا یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمایه غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی ضیاء الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده پیغام داد که اگر در آمده خطبه و سکه بنام غازان خان گردانید و خراج قبول فرماید از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند و الا مصریان را آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و ادا سفارت ملک ناصر فرمود که جواب ایلچیان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاصدان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الاولی سنه مذکوره رسولان مصر نیز بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بر بالا تحریر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادا آن را التزام توان نمود اما قصه استبدال سکه چنان بخاطر میرسد که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوقی مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مطلق اطلاع حاصل نشده و ملازمان آن حضرت صندوق را گشاده درانجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن غضبناک گشته بعد از آنکه ایلچیان را طوی داد کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت روز افزون بود توجه فرمود و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی ساکنها التحف السلام و التحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده اغروق را بموصل ارسال داشت و خود برحبه الشام شتافت و بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفتند و حاکم رحبه امیر علم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بعلوفه و نعل بها مدد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب نمی نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه رخنه در ارکان بنیان این مملکت پدید آورد هرگاه که خاطر خطیر از مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه را تسلیم خدام پایه سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص فرمان گذاری بر خاک آستان

سلطنت ایشان خواهیم سود و غازان خان این عذر مقبول افتاده بی آنکه متعرض رعیت گردد در روز سه شنبه ششم شعبان از طرف حلب کوچ فرموده و چند روز در ساحل فرات بعیش و طرب گذرانید و قتلغشاه نوئین و سوتنای و الغو و چوپان و قتیاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت و در آن جانب ملک ناصر با عساکر سوده تا ثغر مجدل و دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان نیز جواهر و اجناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع مرج الصفر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحر مواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم مراجعت کرد اما امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خواطر بر اشتعال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه بر بالای با دو تومان لشکر آهن خای بر سر پشته توقف کرد امیر چوپان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه هیجا بمرتبه در هیجان آمد که چشم روشنان فلک تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قتیاق بیاد بر جمعی دیگر انداخته دلیران پر تهور آن مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنیاد حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته در آن اثنا از لشکر غازان از عداق و طغا نموری بی جهتی روی گردانیدند و سپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر نپذیرفت و هرکس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان به یک جان بسلامت بیرون برده در تخلیص نرجگیان سعی فراوان کرد و اتاقتیاق با زمره از امرا اسیر پنجه تقدیر گردیدند و قتلغشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب با نواع تعب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده با نوار اقتدار آثار حوالی پشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته در آمد و لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان و ثبات قدم ورزیده ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصر حسب فرموده بتقدیم رسانیده قتلغشاه نوئین با موافقان از آنجا پایان آمده و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشوره‌زاری رسیدند که آب مرج الصفر بآن راه یافته بود و اکثر نرجگیان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند و سوای از کشتگان معرکه هیجا ده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر بدین قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب سایر نرجگیان مامور گردانید و او تا جنبه تاخته رخنه در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتحنامها باطراف بلاد و امصار ارسال داشت تیغ ظفر همعنان نصرت اندر رکاب رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول مغلوب و بدحال در نوزدهم رمضان بموکب ایلخان پیوستند غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روان شده و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت قتلغشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چند روز ایشان را از بعضی و بار در راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود با آقا و اینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مادب گردید اما بالطاف و اصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برودت و فور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرموده در کنار هولان موران توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت آن حال بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان موران رحل اقامت انداخته بود دبیر یعقوب باغبانی که بواسطه شعبده و زرق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنگ را بافسر و اورنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت بادو فرستاد تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و پنج ذرع پهنای بدن او از جبال مرغزار نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را بپادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید و جانی اختاجی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین یحیی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود پرسش آن قضیهٔ غریبه نموده جریمهٔ آن جماعت به ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود بپایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان بازپرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب مساعی جمیلهٔ او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک هزاره از لشکر مغول را تابعین او مقرر گردانید و آنجناب را جامع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه آنحضرت طوی کرده پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطهٔ غلبهٔ مصریان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومهٔ سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد در اوایل فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست و لالهٔ خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که قوت ماسکهٔ او از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آئین به تیغ توکل قطع رشتهٔ علایق کرده خواتین و نوئینان و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت محرکهٔ انسانی از تحریک باز ایستاد لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و حشم و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بموجب شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبهٔ عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر شمهٔ از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیدهٔ آن بانی مبانی جهانبانی

واقفان اخبار سلاطین و عارفان آثار اشراف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین تزیین داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر و از محققات فنون هنر در طبع پاکش ادراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلتش موجود و همواره نظر خجسته اثرش مضمون کلمهٔ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند شیر شرزه دلیر و در ایوان بزم بسان ابر نیسان گوهر ریز بتکلم بلغات مختلفه سخن گفتی و در رعایت سادات و علما مبالغه مینمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت انساب و آداب سلاطین و اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود و آن خسرو مؤید عادل از شیوهٔ فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تاسیس مبانی سلطنت و سروری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبود و دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بسبب حکایتیست که خامهٔ بلاغت مآب از کتاب جامع نقل مینماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت بعترهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیهٔ اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رویا مشاهده نمود و در هر دو کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه بتربیت عترت طاهره اشاره فرمود که میباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخرالزمانی در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام مینمود و جهت آن زمرهٔ عظیم الشأن در اطراف بلدان چند دار السیاده بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرموده و گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت پناه میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده بنا بر آن با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدور است نسبت بآن طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می‌آرم و آن پادشاه جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسهٔ حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند **حکایت ثانی در باب نصایح غازانی** سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرموده اکابر و دانشمندان و سروران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روی با اصحاب علم و تقوی و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کماینبغی بیرون میتوانید آمد نهایت مستحسن است و تفوق درجهٔ شما از خالق بر سایر خلایق مقرر و معین والا نتیجهٔ افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند بر گشایم و بر من واجبست که حق گویم و طریق حق پویم مهربانان را بجزا اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم اهل النسب آنست که از نسبت نطفهٔ خیر البریه علیه السلام والتحیه اصلا اتحاد و رجا ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت خود را نیکو گردانید بمحل بدعت و متابعت هوای نفس در نورزید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر شود بشرف تنبیه از زبانی دارید و در گفتن کلمهٔ الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و بدانید که سخن شما وقتی تاثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه بر عکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر بر ورای این اقوال نمائید و مرا دشمن دارید بر طبق فرمودهٔ ان القلوب علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آئینهٔ دل من عکس انداز و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقهٔ عظیم الشأن که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و دانش متعجب گشته لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فصل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوهٔ وزرای آفاق خواجه رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف و تمییز عالم از جاهل نمیتوانستند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفه‌ای از جهال و سفها ظاهر شده دراعه و حنک بر دوش افکندند و امرای مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و رشوتها داده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در تحصیل مرتبهٔ اعاظم علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چند گاه مردم جاهل مدتی بفصل قضایای فرق برایا پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند و امتداد منازعت نمودند که مغولان خباثت نفس و خبث طبع ایشان معلوم کرده حسن عقیده که نسبت بارباب عمایم داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام ننمودند و نهایت کار بدانجا انجامید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و کذابان گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بد افعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند و بقاضی و دار و غیره رشوت داده و بر ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

و مشکلات متعدد بر قبالجات می نوشتند و تاریخ آن صد سال یا صد و پنجاه سال بازپس می بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می شدند و هر یک از مدعی و مدعی علیه بقول صاحب اختیاری توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می انجامید و هر یک را مبلغها خرج شده آن قضیه منقطع نمی انجامید و گاهی میان جانبیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غرض گرفتن رشوت ظاهر می بود بنا بر این مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال می نمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همیون صفات غازانی بهمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده همت عالی نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران سند و حقیقت بطلان کاتبان مقلد برای عالم آرایش ظاهر گشته جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه بر گماشت تا کسی از اهل تزویر در هر جا باید عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان بشر بتحقیق انجامید و قبالجات دروغ ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال لازم الامتثال اصدار فرمود اول در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضاة دوم در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بمرافعه آن نپردازند سیوم در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع چهارم در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه بر این موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیة فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهت فیصل قضایا بدار القضاء رود و قاضی بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضاً هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد هم در آن طاس نابود گرداند و از هر کس تلبیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برارند و مردم را از نوشتن محضر منع کنند و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تاجیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم بنشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله بدین موجب عمل نمایند و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و پیرگان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان و امیران تومان و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان نباشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی متصدی تعیین منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر نفروشد یا باز ننهد و اگر ظاهر شود که شخصی باین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورند و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور بنهج عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلبیه و تزویر بسته گردد چند کرت بحضور قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا برایا بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه مبرا بود اهمال نکنند و قبالجاتی که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزور بی آزرم دستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی مدعای باطل خود را بثبوت رساند اصلا مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده در آن اجمال تمرد ننهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان غازان خان در منزل کشاف از حدود موصل در سیوم رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط ایشان گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلبیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کند مستحق تهذیب و تأدیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل المعنی منشور رسیم آن بود که از جمله معظمات امور که در میان عالمیان وقوع مییابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه برین وجه میتواند بود که بعضی از مردم مزوّر قباله اسناد ملکی خود را اکثر میسپارند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرّره را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگری را نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال مییابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت خود را بثبوت میرسانند چون بطریق مثل که مشهور است قاضی بگواه حاجز است بصحت آن قضیه حکم میکنند ما درین ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبایعه ملکی آید نخست بدار القضاء رفته و مرافعه نموده و بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد آنگاه آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر تمسّکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد ازین هر قباله که درین باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسّک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقرار نمیکند هم برین موجب تقدیم رسانند و درین نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتّاب دار القضاء هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را مشخص سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار یا بیشتر باشد یک درم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار زیاده بود یک دینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که منقطع باشد صکوک قدیمه آن را در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب یا لیغای معاقب گشته معزول باشد امّا نشان چهارم اشتمال داشت بر تأکید احکامی که در فرمانهای مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویه تا حدود مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند و بمجرّد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت ننمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویّت بکار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شائبه بطلان و تزویر مبرّا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه اگر دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم مناقشه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیّت هر یک از آن دو تمسّک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی بسپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار ملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت همان کس که متصرّف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغا همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند

حکایت چهارم در بیان زیانی که از ممر زر بسود دادن واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت

تا بسود خامهٔ عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بتحریک آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آن را بر وجهی ستاندند که مرابحه تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر بسود قرض نمودند و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل النقد براة نویسند و بسبب این حکم آن جماعت را توفیری تمام بحصول موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازیک بتمشیت آن مهم پرداخته پیوسته زر بسود می ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان میبردند و ایشان بعضا از آن طایفه رشوت گرفته موجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بکیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و

سوداگران بعضی دیگر حتی الشکوت بدیشان میدادند تا بهم کفایت بشد و آهسته آهسته این سودا و معامله بدانجا رسید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از بتکچیان را که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده والتماس مینمودند تا از زبان امرا قورچی سندها بمبلغهای کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از مزوّر آن مقدار سند و براة جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشری عشیر آنچه با فتحه داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و آنجماعت هر روزه بسر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از ادا عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امرا قورخانه و بتکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هزار دینار که براة بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آن غائله مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ می باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرای هست گفت بلی مختصر حجرهٔ دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانهٔ من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرای نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا بتمام بسرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی که ایشان در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع بر حوالهٔ وصول برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگران از جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید **حکایت دیگر** در این باب که در زمان سلطنت گیخاتو خان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هرگاه که بدرگاه پادشاه می آمدند و صاحب دیوان از ایشان مال می طلبید میگفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر با جنس بسود قرض کنیم و بر این تقدیر بازیان کلی می افتد خواجه صدرالدین احمد بواسطهٔ اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید نمود مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند و بچهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میگرفتند و نقصان میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد بر این تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بالایعنی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم گیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگان چند هزار گوسفند جهة خاصهٔ صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار مقرر آنکه بعد از انقضا دو ماه از وزن زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که معهود بود قبالهٔ اصل را تازه کرد والقصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که قرض عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریده زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود دادن از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفر آمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز** جامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان ظفر می یابند یا کاری از پیش می برند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که انگیختیم این مهم تیسیر پذیرفت و اگر قضیه بر عکس میبود بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی بر این موجب نبود و یافته بود که مغلوب و منکوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازیک بامثال این مقال تکلم مینمودند و این معنی بر مزاج ایلخانی گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و سخن بکفر میشود و میباید که هر ملولی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که در وقوع آید آنرا نتیجهٔ افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که منشاء آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و همه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجهٔ گناهان خویش دانند و منشیان آستان ایلخانی دراین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و همدران اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی بندند تا هر کس که بروی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مشغولان مست مجال تردد نداشتند در مهد امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و همدران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقهٔ محبت و موافقت مرعی باشد هیچ کس ایشانرا از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مضرت متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بود و هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جفت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها و انماها مهر اندک می بوده چنانچه در کتب مشهور مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و همدران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و لازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آیین براوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال وجهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بروی مجری داشته جهة تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال وجهات دستوری را از رعیت مستخلص میگردانید و آنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی بهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت تولقه و علوفهٔ برات دار مبلغهای کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان در گذشتی و در اکثر احوال براة داران بحصول مقصود باز گشته براة بدیوان آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شما را نداده اند و کرت دیگر نشان بتأکید تمام نوشتندی که وجه ایشانرا بزودی وصول دهند و عذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای آوردی و بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اهل براة را پیوسته بخدمات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بدر رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابر این جهات ویرانی ولایات در درجهٔ کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایا بیچاره را از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب علوفه و کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت اند انشاءالله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چندگاه آن فقیر بیحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی وزیر حاکم براة بر بقایا رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آنزمان اضعاف مضاعفه مال وجهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت و زراعت عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشأ ماندند درهای سرا را برآورده در نقبها بسر میبردند و هر گاه محصلی بقریه یا محله رفتی کودکیرا که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براهنمونی او درویشانرا از سردابها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنانرا بدست آوردی و دیده بانی تعیین کرده بودند که هرگاه کسی پیدا میشد ایشانرا خبر دار میساخت تا پناه بچاهها و کاریزها میبردند نقل است که در سنه اربع و تسعین و ستمایه که ملک خواجه ولد عمرشاه سمرقندی حاکم و مستاجر یزد بود صاحب ملکی بفیروزآباد که از معظمات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آنکه شاید از مزارعان آنجا چیزی از مال الباقیه خود تواند ستد و مدت سه

[illegible]

و مدت سه شبانروز هرچند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصّلی را که در میان ده نشسته و دشتبانی و دو رعیت را چوب میزد و قلقه میطلبید و یک حبه حصول موصول نمیگردید القصّه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حبات خافقین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه متوجه تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکّام را از دوده کوتاه ساخته عمال خیانت آثار را در تعیین اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزرای عظام برحسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال داشتند که تمامی قری و مزروعات آن مملکت رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصّل نمایند و واجبی هریک را علیحده بر سبیل عدالت قرار دهند و املاک اینجو و اوقاف را بنام متصرفان مثبت سازند تا معلوم شود که هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام موقوف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را بملکیت تصرّف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هرگاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری منقّح مشخص گشت و قانون مال جهات هر ولایت مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت داد و ستد هر مملکتی نویسنده تعیین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هرکسی بر دفتر مثبت باشد مفصّلا در وجه ارباب حوالات براة نویسند و بر ظهر آن نشان نوشته آلتون تمغا موشّح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود را مع ده نیم وحق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة داران را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان اصلا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست برند و بعد ازین حکم بچندگاه داروغه رودآور از عمال همدان پروانه داد تا ایلچی مبلغی بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسیده ایلچی متوجه همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بر وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از سالی حاکم در زاویه که مختفی بود از عالم انتقال نمود و اما نویسنده در نهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یکمن بار بر رعیتی حواله نماید و جهت علفه و علوفه و ساوری دست توجیه بر آورده ابواب تخصیص بر گشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و محصول ولایات سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صواب نمای غازان خان جهانبان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بر وجهی مؤکد گردانند که بسبب تبدّل زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند نمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا نتوان گشود بنابر آن فرمان لازم الانقیاد نفاذ انجامید که از تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را یکجا بخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن بتقصیر راضی نگردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا قطعه سنگی یا صفحه از معدنیات باشد مرتسم و منقّش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بغایت مؤکّد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل بآن قانون راه ندهد و هرگاه که آن صفحه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده از محافظان کتب نقل بستانند و درین باب یرلیغ مطاع موشّح بالتون تمغا صادر گشته سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان باید که بمقتضای قانون و آلتون تمغا آن دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضات و ائمه و عدول و اکابر نسخها برعایا هر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرصه مسجد یا بیت رو آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معیّن مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هرکس را از وجوه العین و اجناس برحسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معیّن کرده ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهت او خیمه در میان آن موضع نصب کنند و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با خرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قنلغه چیزی ندهند و نگذارند که نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جریمه ستاند و هرکس را که تقصیر مبرهن باشد هفتاد و هفت چوب زند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع آن نوع بر وجهی که معیّن گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند قچور و متوجهات رعایای دهنشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

تا خود ذات مختصا بر وجهی که مناسب هر ولایتی بر خط علمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعی استوار کرده اند تا بر آن موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان خلاف ننمایند حرف اول جمله موجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر جواب گویند خراج ولایتی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی و صیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد بر موجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از مواضعات بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین شده بقابض تسلیم نمایند و غایة مهلة آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از مواضعات مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهلة آن چهل روز است دفعه سردسیرها صیفی و آنچه صیفی نداشته باشد شتویه بموجب قانون مقرر بتمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحدود معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از مواضعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنحدود معین است و غایت مهلة آن هشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمد شد ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان

در زمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سر کار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافته و تمامت خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و بتکچیان ممالک و قورچیان و بارسچیان و قورچیان جهة جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته تا بولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در مرتبه یامخانه قرب پانصد سر اسپ میبستند گاهی کثرت این طایفه بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنا راه بقلپی رسیدی بیکار روانی باز چند دیگر الاغ گرفته سوار شدی و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا او جاباز اسپان سادات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در موضع مخوفه پیاده و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را بارخوت میگرفتند و بهر طرف میخواستند میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و حیل خانه که میرسیدند با ضعاف آنچه علفه و دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند و حوالچیان ایشان جامه و عمامه بیچارگان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زود تر کفایت میشد آن زمره بیکی بسیار جمعی کثیر اند بوده و اوباش با خود میبردند بجنبشی که بعضی از ایلچیان که ملچیان و نوکران او را نشناختند و بمصلحت جزوی تهمی بجائی میرفت دویست سیصد سوار همراه داشت و معارف آن طایفه را قریب هزار سوار ملازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست فضولی جهة نزول ایلچیان جمع بودند و حاکم سکیفت کبیر جهتی را که در سرانجام آن قدغن بشتاب است پشتر بسازیم هر یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته هر کس غالب می آمد او و غیره را از تشنه و دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی ازانکه کار ایشان سامان یابد بازگشتند و بدین جهة اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضررها که از ممر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که در میان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان و محترفات فرود می آوردند و آن معلولان با مسلمانان هرچه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند و گاهی دست بزن و فرزند مستضعفان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدخدایان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا دختران نیز هستند و چند گاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا خبر میشود که پیوسته در خانه بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال بهمین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی و دیلمیان بهمین دستور اتراک بیباک در سراهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده او را گفت برو و اسپ مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات ننمود و ترک با یذاء او مشغول گشته آخر الامر نوعروس جمیله که اوقات نفیسه در بر داشت افسار اسپ را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدانجا رسیده و آن صورت را بدان صورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال و غریبی

و بفریب و لباس پرزینت و زیب اسپ بآب آورده جواب داد که ظلم و بیداد تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که من بعد هیچکس از لشکریان در خانهٔ شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائید و بعون بیچارگان رسید آن پیر فقیر هرچند از این نوع سخنان بر زبان آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر بنیاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصهٔ ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد نمایند در شوارع بزرگ در سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسپ فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یام خانها الاغ دهند و الّا فلا و یامخانها را بعهدهٔ یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن مواضع معهوده تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امرای سرحد باعلام احوال مملکت و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند و بیامچی رسانند تا او بر اسپ یام نشسته بیام خانهٔ دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانهٔ دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن تعجیل بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی‌توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار را ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصهٔ ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی پایزهای تومان فرمان فرموده اموالی که صرف آن میشد بخزانهٔ عامره فرود آمد و همدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را الغه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصهٔ ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانهٔ عامره علوفه دهند تا در راه مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و همدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر احتیاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ ایلچی در خانهٔ رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و بواسطهٔ نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت آرمیدند و بیش از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند

حکایت هشتم در دفع شر دزدان مفسد و تتقاولان متمرد

پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد جمعی از اشرار سر بدزدی و قطع طریق برآورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میربودند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و [illegible] دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال اطلاع میدادند و زمرهٔ تتقاولان و راهداران طرح محبت بجای افکنده بودند بنابر آن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه عادت داشتند ببهانهٔ راه داری از آن بیچارگان میگرفتند بعد از آنکه دیدند که همراهی همراه شما ست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می‌آمدند و هیچ کاروانی از آن راه نمی‌توانست بمقصد نمیرسید که از تتقاول زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروانی باز میخوردند و تتقاول در هر سفری در چند موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان میبرد و چون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت همگی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان طریق انهزام پیش نگیرد و همگنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهدهٔ خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و منزلی که به راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از جنس ترک یا از روی طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیر [illegible] را بدفع شر آن طایفه مأمور فرموده او در آن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید و زمرهٔ را دو شاخه بر گردن نهاده بدرگاه پادشاه آورده محبوس گردانید بعد از آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران امین بنشینند و از هر چهارپا و درازگوشی که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و از هر دو شتر نیم آقچه و از چهارپایان حمالی و آنچه ماکول و غله بار داشته باشند اصلا چیزی

منزل

نشانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد بر راهدار که با آن نزدیک تر بود و دزد را پیدا کنند و اگر نه از عهده مال بیرون آید و جمیع راهداران را با امیر بورالغی ولد منقوبلک که در زمان ارغون خان سرور تقاولان بود سپرد و او را در باب مشیت آن مهم تأکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر سپارد و بر سر راهها میلها از سنگ و گچ بسازد و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپای چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل مستحکم کنند تا هر گاه که کاروانی بدانجا رسد و بر مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهد و امیر بورالغی حسب الحکم تقدیم رسانید و مسافران از قطع طریق و جور تقاول فراغت یافتند و آغاز آمد شد نموده جهة تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند

حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوته خوف و بیم

در روزگار قدیم هر یک از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و کرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابران ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر روم از هر ده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن مهم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا تنکجات طلا و نقره مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب مسکوک را یکدرم خرج کنند و تنکجات جمیع ولایات را شکسته و بخلاص برده تمام عیار سازند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و کرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست و فرط مهابتش ضرابان و قلابان را مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغبال آغاز سوداگری و معامله نمودند و بعد از آن ایام غازان خان فرمان داد تا از طلا مهری تنکجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن تنکجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چندگاه بفراغت میغنود

حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان

قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در سعر آن بوقوع می پیوست و هر کس از مردم روستا غله بتغیری میبایست داد چون بکیل و پیمانه رو بهبودی البته هر صد من هفتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براتداران و مزارعان خصومت و منازعت وقوع می یافت و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع بنفاذ رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد و تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل المحوای آن یرلیغ این بود که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و در دوار و بازار ها هر کس جهة مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بفحوائی که تفصیل میاید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاءالدین خراسانی را بتعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل معین ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلده بحضور بجهت سنجات را بآن وزن و شکل از آهن ساخته بدان معتمدان مشارالیهما بدهند تا مهر بر آن زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازد و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را بر دفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنگ بار در هر موضع که کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل معین از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بران نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار از ده من تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من تا پنج من و دو من یک من نیم من چهاریکی نیم چهاریک ده درم پنج درم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهة بارهای گران یکباره که آن را بمیزان نتوان سنجید تمغاچیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد و دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیلها را مساوی سازند بر وجهی که ده من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن یک خروار باشد و بغیر از این کیل هیچ پیمانه در اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و باقلا و کنجد و ماش و عدس و غیرها تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساختیم که بمهر معتمدان و وقیق نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را شکنجه سیاست نمایند تا دست برد جرمانه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد باکی نیست و باید که خنب شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که قماشها بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها مهر داراستاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع بایر افشاندن و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بهارستان جنان نضر و ریان میشود و در دور آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری ابرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون میمون التوقیع نفاذ یافت مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن سخن چنین بود از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی را قناتی بحکم خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور دو نوع مذکور سال اول یکدینار و نیم بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید و نصفی دیگر را وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد و در ملکیت آن مزارع مقرر دارند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی منع ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایره آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادان گشت و خلایق در رفاهیت افتاده خصب و وسعت معیشت از حد در گذشت و بعد از آن اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه ایلخانی که در ولایات بوده اکثر روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل و بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از جهت هر ولایتی مبلغی معین در وجه عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آن را از حاکم آن ولایت طلب دارند تا او ضرورة در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول محصول میخواستند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک ایشان در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام ولات ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقداری که از آن محصول موصول گردانیدند

تخم نیکنامی کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن پیکان و خربندگان از ارتکاب امور نالایق**

در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان در ملاحظه حال رعایا و زیر دستان بمرتبهٔ مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید میفرمود تا گوسفند و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجا میخریدند و بهای آن اشیا را نقد ادا کرده زیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات بعرض رسید که جمعی کثیر از پیکان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر مردمان میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادا اندکی اهمال مینماید او را بی ناموس میسازند و بسیار همچنان واقع میشود که یک کس در یک روز بسه چهار طایفه ازین جماعت دوچار میخورد و هر کرّت مبلغی فرو دهی آورد و پای عرض میشود و همچنین آن مردم بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان ننماید انواع اهانت کشیده ضرورةً آنچه میخواهند مینماید و الا هر چه در خانهٔ او مییابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود در طلب مینماید او را آنقدر ایذا میرسانند که قابل تشریح نیست و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت پیکان و ساربانان و استربانان ندهد و هر کس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر ازان پس معشر بشر تفرقه و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود مگر بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان می ستاندند و چون سریر جهانبانی بفر وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرموده بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات غله را بر ولایات می نوشتند بواسطهٔ سرانجام علف و علوفه رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی برات راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را انبار کرده بشحنه سپارند تا هرگاه که برات بآنجا رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستانند بعد ازان در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که این تغار که جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم از هر ده نفر زیاده یکی نمیرسد و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بیورش از افلاس و عدم یراق شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج گردانید ملخص مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میداده اند و اکثر ایشان را از مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده ایم و مقرر فرموده ایم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک یورت بهر کدام از هزاره ها خیل مغول نزدیک باسم اقطاع بر ایشان مسلّم داریم تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجبست که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه با اینجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و اجی آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از اعمال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی بایر باشد داخل یورت هر یک از هزاره ها شده باشد اگر از کوچ خود صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا شده حجت خود را بملکیت یا وقفیت ثابت سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را از خود راه ندهند و حمایت نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی را براستی بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک منصوره در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا دخل ننمایند و زراعت نکنند و آنقدار علفخوار که چراگاه اغنام و عوامل و مواشی مردم آن مواضع

گردانیده
مزروع سازند
و مجموع ارتفاعات
آن را جهت خاصه خود
تصرف نمایند دیگر
آنکه نگذرند تمیزی
که هر یکی مصالح
زراعت

آن مواضع را و اولاغ باشند بازگذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بتکچی که بتعیین ناحیه آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات هزاره باتقسیم نمایند و آن بتکچی حصهٔ هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرز ساخته نام بنام بر دفتر نویسند و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری با میر هزاره سپارد و دفاتر صدجات را بامرا صده و بعد از آن بتکچی عارض هر سال یکنوبت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد دیگر باید که چریکیان اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند و نبخشند و باید اقودانی و اقاینی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود و دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام هم نبود در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناه کار گردانیده اقطاع او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چریک آنچه در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریک تصرف نکنند و براه ننویسند و چریک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که از تواچیان سپاه ساز یاد کرده در خانه واری یکدو نفر بیفزایند و مجموع الطایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات باز داشت و لشکریان تازیک را نیز حاکمی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه یکنوبت عرض کرده یراق آن جماعت را ملاحظه نماید نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که در میان الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت چریکهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر گیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین کار چنگیز خان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع درآورند جهت خاصهٔ ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان بازدارند و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زرخرید تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد چینگسانگ مفوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصهٔ ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند و آن جماعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امرا قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه میرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی تفحص احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی کلی در وجه علوفه ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و بیشتر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنا بر آن جمعی از ایلچیان بتوبات را بقتل رسانیده و امرا قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بر آن ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن زمان که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچیک از زمرهٔ مذکوره را مالکی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباجی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهت خاصه و سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رسانند و یافتچه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن براه دار بولایت رود و موجب تفرقهٔ رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرد را سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرد را حصول نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهاء آن ده هزار مرد سلاح مصروف گشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت

حکایت پانزدهم

در تدارک مهم قوشچیان و پارسچیان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرت ایشان در زمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانورداران بسیار مقرر بود که هر یک در موضعی معین ساکن شده و جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهت هر یک از آن طایفه در ولایات مبلغی باسم علفه و علوفه و جایگی و طعمهٔ جانور تعیین کرده بودند و ایشان هرساله آن وجه را مع ده یازده و قوللقه از نقد و جو تحصیل نمودندی و اندک جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنا راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهت سواری و پرتل میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمه جانورچی ستاندندی و چون آن طایفه را استیلاء تمام بود و هر مغبونی گرسنه که از سر انجام وجه معاش عاجز شدی بهر حیله که میسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلخان برده یرلیغ ستاندی که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنابر آن عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و بهر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت بطوایف انسان وقوع یافتی هیچکس یارا خواست نمی نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتان بحمایت جانورداران ببندگان خدای ظلم و تعدی میکردند و اگر کسی سهو از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده بودند هر سال چند جانور معدود بنظر امرا قوشچی میرسانیدند و پی چند از تیغوغه او بحیله و چکسه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و همچنین یوزبانان نیز همین صورت داشتند و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان در آن باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در مفصل نویسند هیچکس بگرفتن جانور و یوز قیام نماید و مقرر کرد که جهت علوفه و علفه و طعمهٔ جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشح گشت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مزاحم و متعرض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر رعایا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز وصول یافت و آنچه سابقاً در وجه علوفات صیادان خرج می شد بنصف رسید و التأیید من الله المجید

حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غانات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات

قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان میبود و هیچکس هرگز بافراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنود نمی نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال هرما یوت شد اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایند که غانچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش و تحقیق انجامید که هر یک از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت یوت در حال اغنام ایلخانی تاثیر نموده و مواشی خاصهٔ شما را سالم گذاشته آن جماعت بگناه معترف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و خطوط قبول از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آن مقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود

حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام و در ابطال فرامین مکرر خاص و عام

در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت یکی از امرا یا وزرا الحاح کرده حسب المدعا ایشان درست نمود بنابر آن در آن اوان طوایف انسان خصوصاً امرا و اعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفة بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ یک از امرا و وزرا و مقربان پایهٔ سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانند و هر گاه حکمی در باب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل کرده و غازان کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به بیتکچیان معتمد میسپرد تا تمغا بیرون آورده بر نشان زنند و باز سپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوئینان بزرگ برگزیده هر یک را تمغای عنایت کرده بود که

کرده بود که بر پشت نشانها زنند تا معلوم گشت که فلان نشان بی توقف نفاذ یافته و ایضاً غازان خان بیتکچیان را معتبر فرموده بود که هر نشانی که باستعارت سند سواد آن را لفظاً بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بیتکچیان حکمی شده و مضمون با که بعرض رسانیده و در هر سال در آن باب دفتری مجدد وضع نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده در آن باب ضبط و حیاطت توقیع بیابد و غازان خان جهت نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرای کرام تمغای بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغای یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغای اول در نظر کوچکتر نموده و جهت متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزئیه را تمغای دیگر که یشب بود [illegible] و برای یرلیغ برنشستن چریک و فرود آمدن لشکر بزرگ و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر نقش نموده و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نبینند بسخن هیچ یک از امرا و نویان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت شبانگاه که بسفر بازگشته بصورت خود در روند بر این قیاس آن پادشاه تمغای دیگر جهت بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و بارنجه و مفوضات و مکتوبات و مقالات دیوانی التون تمغای کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها نیز بر دفتری علیحده ثبت نمایند تا هرگاه بنظر انور درآورند با التون تمغا رسیده بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر انور غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و هر وقت محل آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفحص و تشویش یافت بنا بر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات کلی الوقوع که تکرار کرده و بحیز ضبط درآید نشانی مشتمل بر تحریر و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند مجموع آن مسوده را بر دفتری نوشته آن را قانون الامور نام نهند تا هرگاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بلا زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات مغیره را انگشت بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه قانون بعمل درآمد اختلاف عبارات که جهت اغراض در نشانها وقوع می یافت ممنوع گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه بر این وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه زر بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آن کس را بر آن ثبت کردند و بعرض پایزه از آن میدادند تا مهرش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر ایشان را نگاه داشتند و بعد از عزل بستاندند و در ازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه به یک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که بنقشی غریب از آن معهود بود ترتیب نمود و هرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیانی که با الاغ بهر طرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس ایلچی گری رود آن را بوی دهند و چون بازآید بستانند و پایزهائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود بتمام ابطال یافت و بر این قیاس غازان خان بهمه ایران احکام واجب الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضا رسانیده نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکنند و بدین تدبیر مناشیر مزوره و احکام مخالف مکرره که در تصرف فرق بشر بود بتمام باطل و ممنوع شده و پایزهائی که در مدت تمادی سالها هر کس بهر علت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی مینمود ممنوع گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه وزرا درگاه سلاطین جهت مایحتاج شیلان و خرج مجلس بیتم و طوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و در ابنیه خواتین و شاهزادگان و صدقات و مرسومات سطلچیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال جهات و ولایات حواله مینمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن وجوه میرفتند احکام ایشان [illegible] و مهلت ندادند بدین معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده [illegible] توجه منیر پرداختند بنا بر آن مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت و چنان بود که اکثر احیان اسباب آش و صحبت را بطریق قرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند بپنج دینار میسر نشده بود

که خرواری به سبب دیناری زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش بوصول میرسانید صرف مرانچه قرض انداچیان میشد و بدین واسطه هنگام فراغ محاسبات میان بتکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن بدعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی و احیاناً چنان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و آنجماعت پیوسته بسر دیوان آمده داد خواهی نمودندی و هیچکس بعذر نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را برآورد کنند که در مدت ششماه چه مبلغ میتواند بود و در هر ششماه آن مبلغ را نقدا از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بردفتر ثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت تسعیر چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح حلویها و جشنهای ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آختر سالاران سپردند تا جهت حمل جیچخانه و سوچیخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و مایحتاج خواتین پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از حرمها از اینجو ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و بتصرف دیوانیان ایشان گذارند و بنا بر انتظام ضروریات شیلان و مایحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و قطلغچیان و ساربانان و سایر خدم و حشم هر یک از خواتین بالتفصیل آیین مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره حواله نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از اینجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف نماید بنا علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شد و ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو باحسن انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت و جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را بتصرف می‌نمود لاجرم هرگز بتکچیان با فراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مالی بخزانه نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازنان و فراشان مطلقا پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده بمان دو شخص مقرر فرمود و خزانه نقد سفید و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رسانیده که بقلم همایون جایز یابد آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بتمغا موشح گشته بتحویلداران شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر ششماه یکبار عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نه و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد که بر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و همدران اوان غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یک ثوب بآن خواجه سرا سپارند تا در وجه تصدقات خرج همایون مصروف گردد و بنا برین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند دست گوهربار زر سرخ و سفید و نفایس اجناس بامرا و خدام بارگاه سپهر اساس می‌بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل و جود آن پادشاه عاقبت محمود برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای اوجان فرمان داد که بارگاهی زربفت نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرها از نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هریک نوشتند که چه مبلغ و معداد است آنگاه بعض بعض با چند نفر از مقربان بارگاه در آمده آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت با امرا هزاره با برانغار و جوانغار لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزیده و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با امرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن پادشاه سپهر احتشام تقدیم بود و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوصا سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسبست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی چند هرچه بدست افتد ببخشند و چند گاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه باحتیاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضا فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر برجوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد و چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد از برا در دامگاه گذارد و تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشدی و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند

حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه از ضمن قضایا و سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق میکردند و چون جمال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات توان شمرد و هرچند ما را درجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نماییم و ابواب البری ساخته درهای صدقات جاریه بر گشاییم تا انوار منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت نامتناهیه حضرت ایزد تعالی ما را دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند ثقات استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هریک از آن ها پانزده من بود از آن عتبه منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان بمعماران امر نمود که متصل آن بقعه رفیعه دیگر بقاع نفاع تعمیر نمودند بدین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده رصدخانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال را که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه کافه قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در جنب مقبره چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوه کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا اضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هریک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دار السیاده نقیب و خدام و باورچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب کحال و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه را بوظایف کرامند نواخت

نموده جهت فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرموده و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در هفتهٔ دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا دایر دارند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و معاجین و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخ بیت القانون و جهت بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمله اوقاف سال بسال و ماه بماه چنانچه تفصیل سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا مغول و اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام مقبره منوره آنکس را بکوشک عادلیه که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا جهت ساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلاوه و اطعمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته هر یک صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند جهت معلم مبلغی هدیه دهند و جهت مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتبخانه هر سال صد مجلد مصحف مجید بخرند و پنج صحیفه را جهت غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی ضعفا بر درهای بقاع و سر راهها انداخته برداشته و دایه باجرت گیرند که متعهد حال ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و همچنین آن مرغان را نگیرند و هر که صید نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکنند و از مالک خود بترسد آن عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده بانهار الخطوط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکه معظمه زادها الله تعظیما ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم را تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن مرافعه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه بفصل قضایا پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آنجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلدهٔ فاخره تبریز باره رفیع باوج فلک منیع برافراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم اطناب درین باب کوتاه سازد و بنای بیان شمه از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمه از حال صلحاء و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انجام رسیده و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور گردید مولانا عطیة الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات صوفیه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا عطیة الله ترکستانی الاصل بود و در اوان که غازان خان در خراسان حکومت مینمود از بلاد توران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاد جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام باردو طلبیده و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ حسینی تحریر نموده که چون مولانا رحمه الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمن سفارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعا داشته
باشد بدو رسانم و من حسب الحکم ما یحتاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمه الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و
بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان عجیب مذکور میگشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بروی فایق مییافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که مسئله این بیت
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص بدان منزل شریف نبرند و عوام از دور در و دیوار آن
نگرند مانند شیخ رحمه الله که او را آن مرتبه نیست که خود در اندرون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آستانه نباشد و اند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ رحمه الله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان بمطلب نرسد اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بیت
قیاس هر چند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ رحمه الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا
از پیشتر بیشتر میشود گویند که مولانا رحمه الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت **مولانا محیی الدین** مدتی مدید در زمان
چنگیزخانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بر نهج امانت و دیانت بفصل قضایای برایا اقدام مینمود و شیخ عثمان صاحب
درر بدو تقوی درجه کمال حاصل کرده بود در بیستم رجب سنه خمس و ستین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود **شمس الدین عبیدی** در سلک اعاظم
علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار مینگاشت از مولفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن
کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور **رفیع الدین بکرانی** در اصل ابهری بود اما در کرمان اقامت مینمود این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه
با فلک جنگ مکن و ز غم زمانه ناله چون چنگ مکن در خاک رو آب دریا گوهر ضایع نکند ار بر تو دل تنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود در کمال
علم و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار لطیف بر اوراق روزگار مینگاشت و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت **شمس الدین**
کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید وقوع
انجامید الیه البقاء لله الحمید المجید

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده
در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بزیور اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و جمعی از نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید
و در بیستم ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده در سن بیست و سه سالگی بتخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام ابواب مساعی و اجتهاد گشاده در باب ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان پدر بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیرش از نقوش اخلاص حضرت رسالت علیه السلام و الائمه هدی بر ساخته اسامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت
بیت اوقاف ۴
و او اول پادشاهی است از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه اثنا عشریه رسید و نام ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید حفظ
ممالک محروسه را در عهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب کرده ایشان را بر سبیل تاکید گفت که در حفظ ممالک بر غایت شروط و اقدام بجای آرند
و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در قنقور النک شهر سلطانیه را طرح انداخته در باب ساختن و زینت آن بلده اهتمام کرد و چون
سنه سبعمائه ۳ تاریخ
تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بجزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرموده و در میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده و در بعضی از
معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود و آخر الامر گیلانیان و حکام مطیع گشته لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند
و جهت خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کبک خان با اتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در
بلاد خراسان آتش غارت و تاراج مشتعل گردانیدند و از جانب ظلم و تعدی بر ایشان [illegible] چنانچه در ذکر کبک خان سمت گزارش یافته امیر یساول
با بعضی از امرای خراسان جنگ کرده ایشان را منهزم ساختند و بوجای کشته شد و امیر یساول [illegible] فرار گشت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای همیه مرغ روح مخالفان بپراند و هر کس از آن جماعت در خراسان باید بمنقار عذاب معذب و معاقب گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ یکدلی بدانطرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بصوب خویش آوردند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنهٔ هراة و کشته شدن در قلعهٔ اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از گاه و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بهو خوار بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال

گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش از نقصت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود بیت تا گل بشکفت عهد گلزار نکشت زمانه در دولتش خار و در سنهٔ احدی عشر و سبعمایه خواجه سعد الدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقرران را با وزرای کرام در موقف یرغو حاضر ساختند گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیاگر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریب بتاریخ دهم شوال سال مذکور در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسیدند و حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی عشر اول از شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال فا و یا و الف در محول شد بفرمان خداوند جهان بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد بعد از آن ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال نقبا و مشاهد ائمهٔ معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و تغلب گرفته بود و بنا بر آن اورا بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانده بجزای کردارش رسانند و آن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره‌اش تمام زایل گشت و چون دهرهٔ قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت به پیراست جهت تعیین وزیری صایب تدبیر که باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرمود و خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت شریک شد و در وقتی که نوروز رسید گاز انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه‌گر گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بصورت نثار کردند خواجه علیشاه پادشاه و نوئینان و اینافان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دکلهٔ مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعهٔ لعل بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و از بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بعرض رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان همایون نمی‌نمایند لشکر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانفشانی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهة تادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام گیلان بحکام متعدده بامر ایالت قیام نمودند و تا الغایت هیچیک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند امیر دباج از

و چنگال عقاب
۴

از سایر ولاة آن ولایات معظم تر میسر نیست بنا بران اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف الطاف و انواع اختصاص اختصاص یافت اما بعد از اندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا بتنگ آمده [illegible] بی رخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد از این حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق خلخال متوجه فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رشتدار و کلار و دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک هفته از بلده سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان حدود کسکر را غارت نموده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالماً غانماً باردوی حضرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده زبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ و راههای صعب در پیش است و صیت مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود امیر قتلقشاه چون دیده طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود و بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیره فولادقیا را منقلا گردانیده بر سبیل عجلت رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت ما بین الجانبین زد و خورد واقع شد هر بار فولادقیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نمود و فولادقیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلقشاه کرده امیر بغرور سپاه خود از قبول صلح سر باز زده و پسر را با شمشیر فرستاد و امیرزاده بکار رسیده بدباج راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکریانش در گل فرو رفتند و چون این قضیه بلشکرگاه قتلقشاه نویان رسید ملازمان موکب او نیز روی بهزیمت آوردند و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرد و در آخر حال یکی از پیشخدمتان گیلان نقد جان او را بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مؤمن چون بحدود آن ولایت رسیدند امیره سهند شاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نمود و ایشان او را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان بفراغت ایامی در آن بلده گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با بیست هزار سوار بطلب کینه کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب ایشان امیر حسین و امیر سونج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان را کشتند و رشت و فومن و تولم را غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان را قایم مقام قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین اقوش که از اعاظم امرای مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت مجدد فرموده علم نهضت بدانجانب برافراشت و بمیامن اهتمام وزرا در اعداد اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بکمال وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره دیگر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سر اسپ کوه پیکر هامون نورد با جلها که اکنون از اطلس اکسون و زینهای مرصع آراسته گردید و دو هزار و پانصد شتر از بهر تحمل جبه و حمل سلاح و رخت در قطار کشیدند و نه چرخ دور انداز و یازده هزار و کسری نیزه پولاد و صد قاروره نفط آتش سوز و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و سیصد و شصت نقاب تیز چنگ با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امرا و سپاه با این ترتیب و آئین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل براه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی و عمق آن گرد در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس حصارش را از سنگ استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال الحصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافره اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه چون سپاه ظفر قرین و امرا و ارکان [illegible] بپای قلعه آسمان نشان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان تحصن کشیده ابواب قلعه را مسدود ساخت و امرا [illegible] آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست بنقب زدن برآوردند و لشکریان [illegible] خندق را بنظر همت [illegible] [illegible] که او را ساکنان قلعه [illegible] از آن خندق انداختند [illegible]

قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطهٔ آمدن قاضی نجم الدین و مساعی جمیلهٔ خواجه رشید الدین سلطان ظفرقرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جانبین بود و آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نمود و بعد از طی منازل و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان سپهر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم و والی ایالت خراسان ساخته بدانجانب روان نمود و امیر سونج را اتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابنا امرا عظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید و چون چتر زرنگار شاهزاده کامکار سایهٔ وصول بر این مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از سحاب عدل و مکرمت حضرت نضارت یافت در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایا و احوال اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در سرحد ولایت خراسان ساکن گردد و بنابر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده داعیه که نموده بود پیغام داد و سلطان محمد ایلچی او را بعواطف چند نواخت و جهت یسور چترکاسته لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از الکو ولایات خواهد توطن نماید و یسور با دلی شکفته در صحرای بادغیس علم اقامت مرتفع گردانید

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بشکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دو هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند لکن عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیهٔ غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت سعی اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعهٔ ناگزیر بدار الملک پدر رسیده مالک تاج و سریر گردد و اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه با داد و دین را در بلدهٔ سلطانیه بگنبدی که از مستحدثاتش بود دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جملهٔ آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بود و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده بمرتبه پهنا ور آمده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دار القراه و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه بتکلف ساخته و پرداخته آمده و در آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون و شهر اولجایتو آباد در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثهٔ مسائل شرعیه بغایت مایل بود در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آنرا همراه خویش میکردانیدند و مولانا بدر الدین ششتری و مولانا عضد الدین ایجی از جملهٔ دانشمندانی اند که در آن مدرسهٔ کرباسی مدرس بوده اند و پیوسته قریب بصد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر ما یحتاج ایشان را وزرا و نواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب ارشاد مظهر فیض ازلی شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آن جناب بمتابعت مذهب علیهٔ امامیه گروید و فضایل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه بسیار و کتاب نهج الحق که مشتمل است بر ادلهٔ حقیت امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام و التحیه از آنجمله است و قواعد و شرح تجرید و رسالات مؤلفات آن فاضل [illegible] علیه رحمة واسعة [illegible] و از زمرهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ عبد الرحمن خراسانی است که او برقت قلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در سنه ست عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جملهٔ افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین مولانا قطب الدین محمود که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نموده در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمة الاشراق

اشراق وشرح مفتاح از تصانیف اوست واز جملهٔ مورخان بلاغت انتما مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بوده در ایام دولتش آن کتاب افادت انتساب را تالیف نموده واز انجمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است وفخر الدین داود در ان ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار وجامعیت تالیف کرده آن را روضهٔ اولو الالباب نام نهاد وهمان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته ودیگری از انجمله محمد بن اسعد بن عبد الله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست واز جملهٔ شعراء آن زمان خجسته نشان یکی سعد بهاست واین مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود با خود از خاطرم آن شکل وشمایل برود واز جملهٔ خوش نویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است واولجایتو سلطان در ان اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد انجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود وشاهزاده بقدر امکان در تعظیم واحترام انجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت واستاد در ان از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع وسبعمائه بمقام تورقوی از بلاد آذربایجان روی نمود وچون هفت روز از عمر شریفش در گذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت ودر سنه ثلث عشر وسبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود وسه سال وکسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل وداد پرداخته در اواخر سنه ست عشر وسبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت وآن مقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت وچون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان وسایر امرا واعیان آن مظهر عدل واحسان را استقبال نمودند وبعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند ودر غرهٔ ماه صفر سنه سبع عشر وسبعمائه باتفاق جمهور نزدیک ودور امیر چوپان یک بازوی شاهزاده وامیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند وزر وجوهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند وچون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد وخواجه رشید الدین وخواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد وامارت دیار بکر بامیر ایرنجین سمت تعلق پذیرفت وامیر تیمور تاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز وبوم پیش گرفت ودر مبادی ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان وکمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان ونوئینان در اطراف دیار عراق وآذربایجان وخراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند ودر آن ولایات محاربات ومکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابناء روزگار را بر خاک هلاک ریختند ودر جمیع آن معارک بسبب قوت دولت وشجاعت سلطان ابو سعید ظفر ونصرت ملازمان آن آستان اقبال آشیان را روی نمود لاجرم باندک زمانی کامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت ورفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر وقتل شاهزاده یسور وانهدام بناء حیات چوپان نویان واکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست وایضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست وبتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست وثلثین وسبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید ودر مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند مدفون گردید اوقات حیاتش سی ودو سال بوده مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمهٔ از حال خواجه رشید وذکر شهادت انجناب بسعی خواجه علیشاه وحکم سلطان ابو سعید

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو وحکمت افلاطون اتصاف داشت وبتکمیل فنون عقلی ونقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف وتصنیف بر لوح خاطر میگاشت از رشحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل وفصاحت ناضر وریان بود واز قطرات خامهٔ درر نثارش حدایق انشا وبلاغت از زواهر ازهار پر مملو بود بیت خامهٔ او چون گهر افشان شدی نظم سخن لؤلؤ ومرجان شدی از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی وتوضیحات در میان مورخان معروف ومشهور است وحکایات غرایب آیات ومسائل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش ومسطور وچنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت وفکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت نسیم قهر او دل بر دشمن هراسان شد ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد وانجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال وکامرانی بسر برد وچون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار در آورد وبیشتر از برادر در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف ومرحمت مبذول داشته درجهٔ او را از ابناء جنس بلند تر

کرد و آن وزیر معدلت نهاد با نامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نموده پیوسته عام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید و آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر بشمول مراحم و عموم لطفش مدح گوی و شکر گذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید تفصیل میداد و ازین جهت حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یابد بنده را روی بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه در هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا است اهمال شده به بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را تفصیل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و حسب فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از اهل دیوان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آئیم مبلغی از تصرفات بروی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه علیشاه را بگویم که شما را استرضا نماید و آنجماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق او بتقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوت داد و تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افضل نهاد را بعیوب متهم ساخته در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگر چه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان ابوسعید خان دران زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل المحول بعالم آخرت انتقال نمود و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی و رعیت بی دخل رای صواب نمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و روی بتفصیل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان پشت کمان گشت پشت من زان روی که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست بپای خاستنم شکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک ما فات قیام نموده دیگران رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود بانثار درم و دینار فریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگر چه با خواجه نیک بود اما لوح دل ساده داشت که هر کس هر چه میخواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغواء پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر

بقاع بزن

تحمد خدا
ره رحمت
الم باقی کشید
وسلطان

و امیر چوپان آنحدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده ده امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادا شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عامل حاصل نمودند و در هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر بقریه خشکدر جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه بگوی که بی جرمی قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود و بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه و اولاد و عظامش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن خسرو پر تهور

شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود و بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر بکتوت ولد اولدورقوبان در میان نهاد بکتوت گفت تدبیر چنان باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایات کسی نمی ماند که با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهیم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد و از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در عرض دو سه روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلدان خراسان محصلان بیداد فراوان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر دعاهای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت با هم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار شویم مهم او را فیصل دهیم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و دویست خروار از جنس کولات و چند خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بمنزل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد ناگاه شخصی با وی گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جاجرم رسید مبارکشاه بن توجای که از وی کینه در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه در هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر یساول سحری پیش اجل بار بنهاد سر آنجا که قضا بود ارادت چرخ فلک آنرا که برافراخت برانداخت این است مر او را صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف التصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاة در گذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت را بیش از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و [illegible] مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد بنابر آنکه پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم آغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که [illegible] نکودری با یسور داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین نیز سر بحلقه متابعتش نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع آن مملکت جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود برخاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را [illegible]

شاهزاده یسور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و یسور بعد از جمع ساختن لشکر بهتور اردوی خود را ایجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه چشت رسید بکتوت و بیات امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یسور از اطاعت هرویان نومید شد و در ماه رجب از کنار هراة گذشته بسرعت برق و باد بکتوت را بادکان که محل اقامت امرای ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیکبار ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکتوت تا دامغان رانده یسور تا وسط مازندران عنان بازکشیده و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کورکان ولد امیر اقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده یسور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در قلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون یسور به نیشاپور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل کرده اند خبر وصول امیر حسین شنوده پرتلهای خود گذاشتند و چون یسور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت فوجی از مشهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکتوت و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در این حین سید بدر الدین نقیب با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود و لب بجواب نگشود و سادات را رخصت جلوس نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاهزاده از زمین سر بر آورد و گفت سپاه را تغار میباید و مطبخ را گوسفند فربه امیر بدر الدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمائید تا بزودی این مهم ساخته شود یسور یکصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و بعقب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از یسوریان که جهة سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانید و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکش سنگین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت و شاهزاده یسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته فرستادگان را بغیر تیر و لگد و زر چیزی نداد و بنا بر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهة آسایش در النگ رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات یسور و بکتوت نواحی دار السلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز بحکم ایشان نداد و یسور و بکتوت متحیر گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یسوریان در حرکت آمده جمعی از ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال یسور خبر یافت و بنا بر کینه که از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچیکدای و دستم و منکلی خواجه و قولاور را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم یسور و بکتوت بالمقطع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید تا علی اسرع الحال مهم یسور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بحرینک رسیدند شنیدند که سپاه جغتای یسور و بکتوت را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرای کبک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی یسور رسیدند منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر پیوندند و بعد از آنکه شهزاده یسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتائی بر یسور تاختند و اول بکتوت رسیده سرش از تن دور انداختند و یسور چاره بجز فرار ندید و ایلچیکدای هزار سوار از عقب او ارسال داشت و آن سواران سه روزه طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاهزاده

سـ
ید دو هزار کس
ن نمود که مال
ن از مستوطنان
ن بستانده بد
ند و آن مردم
نا پور
۳

شاه زاده تیمور حجکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر کرفته و غنیمت بی‌نهایت تحت تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و فتنها را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند

کفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهة دفع تیمور روان کردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امرای بزرک را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بکذرانید و چون کرنجکان بسلطان عالی الشان پیوستند با یکده هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا کشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاکردپیشکان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر یاغی بسیار نمایند و در آنطرف آب سپاه اوزبک یک یک اعلام رایات را عیان ساختند و هرچه یافتند میبردند و امیر چوپان آنخبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانسته و با دو تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدین منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمد عمل نموده بازکردیدند و امیر چوپان از آب بکذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرفته بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیش از پیش در تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدر و منزلتش بلند کردانید اکثر امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند کریخته بودند موقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر الیناق را بار دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل کرفته خواطر بر آن قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر خویش باز کشته چوپان روی بکرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر اغروق کذاشته بجانب کوچه تلنکیز توجه فرمود و بدبختان فرصت غنیمت شمرده مانند کرک از عقب رمهٔ چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنا بر دفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهة تحقیق آن قضیه باز کردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته کشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قتیقول خود را باز کذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان همشب بدانجا رسیده او را هرچند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آکاهی یافته مستعد پیکار کشت و جنکی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان را باستقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیکر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر کشتند و چون امرا مخالف نشانی ساختند و یرلیغی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنا بر آن بتأنی طی مسافت میفرمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آنجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و ایسنبوقا و بوقا ایلدورجی و غیرهم از امرا مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفیدرود کذشته مستعد پیکار کشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار کردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اکر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنک دلیر کشته با هم کفتند که ابوسعیدیان از ما ترسیده اند و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده از این جانب نیز سپاه پادشاه بر ایشان حمله نمودند و در آن اثنا سلطان حکم فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را کردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد بر آوردند بیت که هر کس بود دشمن شهریار • بدین کونه بیند سرانجام کار • و نایرهٔ خشم و کین پدر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست آن جوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاه زاده کیجیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بکران بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را کشتی آسا در بحر کارزار انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظهٔ جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند تیر تقدیر با جرای شمشیر آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با کردن دشمنان مصاحبت مینمود

نظم تیغها در معرکه کرده مظفر همچون جرد • تیرها در کشتنها کشته روان همچون روان • حلقه بند اجل در پای عدوان رکاب • رشتهٔ دام فنا در دست مکاران عنان

۳ روح و ۲۱

در خلال آن احوال نسیم عنایت الٰهی بوزید و بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که خیمهای مخالفان را از ثبوت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار بزد بر رخ دشمن شهریار و امراء عاصی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغماق و ایسنبوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی پسر عبدالرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را به تیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتح نامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمایه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده ساتی‌بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمدرین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ممالک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف درآورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمهٔ ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین طیبی را که خمیرمایهٔ آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظه خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه یشلتاق اسباب نارخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد و آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدرشما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم یرلیغ اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را بصحوبت آن قاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بتحت تصرف درآوردند و این حدیث عجیب در میان خلق شهرت یافته هر برزگری که از مالک مزرعه تنفری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان نصیحت امیر چوپان گشاده طوعاً او کرهاً او را از مقام خرخشه درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که در آن دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که بنام نارخاتون است یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال‌تر تصور کرده وکلاء او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدو سه هزار دینار می‌ارزید مردم از بیم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی مؤکد بلعنت نامه در قلم آورده القضیه بالکلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطهٔ تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند از وزراء هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشد و خواجه علیشاه باصابت رای و تدبیر و فاهیت و توقف و کاردانی در سرانجام امور

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در ممالک عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت بایکی از دو پسر او دهد و در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و مهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان دادند و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در شکر سر انجام قوت لایموت روز بروز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلان بتعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیرچوپان منتظم گردانید و امیرچوپان پیوسته در تربیتش افزود تا او را بوزارت سلطان منصوب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیرچوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیرچوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیرچوپان آن حورپری نژاد را در شهور سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داد و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلق پیدا شده عنان صبر و قرار بیکبار از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خامهٔ عزت نسبت که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت سپاه مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیزخان چنان که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته شمه از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی بر وفق مراد پادشاه نگفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در آخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شده و چون زمستان نزدیک رسید امیرچوپان بملاحظه آنکه هرگاه میان محب و محبوب بعد مسافتی حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعاً و کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بشمشیر تیز بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق کوشید از سفر خیزد چه دانستم که درد هجر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اعتبار داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت ز زور و زر و ... و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همیکرد ذکر یاد جانان خویش و چون امیرچوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی بگو این سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمایی که من بفراغت متوانم بود و تا اکنون یاری روزی بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در تنکو خدمتی بشایسته مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب بپای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش بامر بشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر مییابم و سبب آن غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور در خانه بگذاشت و سلطان همدران اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده از کر و فر بهادران پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و اوراق مصاحف و صحف قرآن را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی شمهٔ از مافی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از مکان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعلق میورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و بعد از آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه بود غلبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق کردستان آوردند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده‌اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتعاقب او فرستاد و تا آنکه دمشق خواجه در آن روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیزتک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج از رفتار باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را برانگیزد متیسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را باقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری رونق عمر دمشق را بشام اجل رسانید و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثری نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون مجلس برگشت ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت دولت در آنست که هرکس که سلطان ابوسعید را ایلشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط در آوریم اگر سلطان ابوسعید بدینجانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را امکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان ۲ این حسن مستحسن نداشت و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیرمایهٔ آن فتنه میدانست بحضور طلبیده و جلاد را گفت که باتمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این التماس چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که شیئی که آن کند بر شما اعتماد از جهان سیاست بخنجر تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

۲ سخن نشنیده از صح

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی ره نوبت دیگر در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی روی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطانی را فرونشانند تا بار دیگر نسبت با او در مقام عنایت و شفقت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی بسپارد و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و فتن سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امراء آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی النعمت خود تحذیر فرمود و چوپان بضرورت موفور از سمنان روانشد و چون بمنزل قوبار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد بیک حمکن که خال سلطان بود و دیگر سیکروز و غیرهما از امرا با سی هزار سوار قول و عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان پادشاه زاده ساتی بیک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بجبال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که در جوار ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد یکی دولتمندی فریاد برآورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة با که وفا کردند که با ما کنند بیت صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل نمودند و امیر یوزور را گرفته تسلیم قتلغ شاه فرمودند چون پیمانه عمر چوپان بپایان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد و اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رسانند بمواصلت حرمش کردوچین و اخذ اموال آتابک فارس مفتخر و سرافراز گردد ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجمنش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده جرمش ببخشد سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین بزبان قبول این ملتمسات کشوده اشارت نمود تا جلاد چوپان را بخبه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن انگشت در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمائه باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاوخان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردو آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در مطلع سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در راه مکه معظمه و بنای عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بآن واسطه آن بلده مکرمه را معمور ساخت

ذکر اولاد امیر چوپان

چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم بود بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت نمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بمازندران افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی بلند آمده درگذشت و بعد از او تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیک و اغوج حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و اغوج حسین را سلیمان خان بجهان جاوید فرستاد و پسر دوم امیر چوپان تیمورتاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا خروج نماید بهنگام فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن سر در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بابوسعید رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مأمول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در حیز بیان آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتونست که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در گرجستان حکومت مینمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سوکشاده و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون** نظم

عشقست که شیر زبون آید ازو   وز مهر چه گمان بری فزون آید ازو
گه دوستی کند که جان آساید   گه دشمنی کند که خون آید ازو

مشاطگان عرائس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون مشاهدت آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت

هر کسی در پی کاری و غم یار بمان   دل بجان برده بمان عهد بمان یار بمان

آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی بر حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعباراتی که دانست شمه از میلان خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جان و مال پرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شوق مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت

بلی عشقست پر افسون و نیرنگ   گهی صلحست کار او گهی جنگ

و در شهور سنه اثنی و ثلثین سبعمایه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چند گاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانبان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید** خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی که خلاصه ایام و نقاوت زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و شفقت مشهور گشت و در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاده و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بسر منزل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد و اجتهاد تمام فرموده نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علماء ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت نظم

تا هاتف دولت تو در داد آواز
بر عالمیان گشت در رحمت باز
پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع
کز بخت جوان تو جوان گردد باز

و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آنجماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت

دشمنان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری

از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که ناری طغای لدکوچ بقابن کیبوقا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابو سعید بود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و او بار از آمد شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر بملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت بود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم حسب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او گرفت رایت نخوت بر افراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده متوجه است که تومان هراة را نیز تحت التصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة میرفت ناری طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست بظلم و بیداد بر آورده اموال مسلمانان را بناحق میستاندند و هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میرفتند چون خبر این اعمال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتیمور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ناری طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بوجه تدارک متوجه گردید و در اثناء راه آن دو امیر تزویر پیشه بیکدیگر رسیدند تا باهم خلوت کرده مراسم اتحاد و اتفاق بجای آوردند و خود در اعتبار ارکان قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چنین پنداشتند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود قاصدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند که ناری طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر باهدام بنای حیات سلطان بربندد و کار او را امداد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که ازوی معلوم نموده بود او را ببارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را از شامت مساعی او دانسته بود بی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری طغای ناامید شده با امیر تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابو سعید نیز از بعضی اینیاقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را با نامل تامل چگونه بگشاید در آن اثنا ناری طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت هر گاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در خلوت ببینم پرده دار بوزیر باو گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را ستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع نمودند ناری طغای تنها بخانه درون رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه بامن ابواب الطاف مفتوح

سبب و خیانتش

گردانید و خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم ناری طغای بیرون رفته بنوکران خود پیوست سلطان عیان بدر مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چند روز است که ناری طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس و رأفت متعجب شده فرمود که هیچ میدانی که ناری طغای درحق شما توچه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس حیفی درباره من بد اندیشید بمقتضای و لا یحیق المکر السیء الا باهله باو عاید گردد و سلطان همان لحظه باخذ و قتل ناری طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب فرار شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان ایلخانی را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه لولو بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان با مثله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا ناری طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه رود فرود آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بصورت حاجی آیتمیاس ابغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی آیتمیاس کیفیت واقعه دانسته با جمعی سوار شد و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آیتی کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بحکومت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد ناری طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن بلد البلاد بسر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بوده در فارس حکومت مینمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر اینیاق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطانشاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد پیلتن را که از جانب مسافر اینیاق نقار تمام در خاطر داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شدند ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را الجو محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بکارخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفتند تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد در آن اثنا امیر سیورغان بن چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بدر سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را گرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را درخواست کرد و امیر محمود ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطانشاه بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد پیلتن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی اینطایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت بغیر محمود شاه که بعد از آن جریمه او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید

در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوش در تن مبارزان صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادر خان بعزم توجه بصوب دشت قپچاق استعجال نموده بجانب ارّان نهضت فرمود و در اثنای سفر مزاج پادشاه بحر و بر از نهج استقامت انحراف یافته بسر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرد بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاده کار از تدبیر بیرون رفت مصراع برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید حرم او اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داده با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز نمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را من جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانید بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مرغ طبیعت سلطان ابوسعید دست از تشبث امور بدن

کوتاه کرد و روح مطهرش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پر نور سلطانی که سر بر سپهر فرود نمی‌آورد روی بر زمین خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجه سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت کر بکرید باج و سوز تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری بعقاید فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده بودند بخاک سپردند بیت روانش بنور پر انجم باد بباغ جنان شاد و مغفور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام

از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صاحب طوبی اقران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی بنمود دیده بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیده دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت نژاد کرامت سیر علا ذکا تمام کرام بشر ز بطن بطون و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان النقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و ثار قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تاییدات لم یزلی **شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی** روح الله تعالی روحه و زاد بین الصدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبه حاجات میدانستند و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبه لازم الاحترامش را بر الواح خواطر میکاشتند طبقه اتراک با وجود کمال استیلا کی هرگز از فرموده آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه از احوال آن قدوه اولیا سمت حصول که پذیر شمه آنحضرت مرقوم کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب در گذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایاء قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله **شیخ سعد الدین قتلق خواجه خالدی قزوینی** است که در سلک اخفاء شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بزعم حمد الله مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده نقل نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل منشیه بود و پدرش در مرتبه وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادت درجه عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود و فات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی** است در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و فات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه تبریز مدفون شد رحمة الله و غفرانه علیه و از جمله اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بوده و در مبادی ایام شباب بتحصیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغول شد

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت سلوک میداشت و پیوسته بمدح و ثناء جناب صاحبی را در دیباچه مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مؤلفات آن فاضل تحقیق صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق بکمال علم و دانش خود را در آن رسایل بر فواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمایه روی نمود علیه الرحمه و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق الغوطی** است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع

از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد
جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد

و از آنجمله دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع

صد گره باز بران زلف معنبر زده
عالمی را چو سر زلف بهم بر زده

و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوبست و از آن کتاب بکمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد **ذکر اربا خان** ۲ که او را قبل از وصول بمرتبه سلطنت اربا کاون میگفتند نسبش بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که اربا کاون بن سوسه بن منکقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بار باکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بمحل خانه ارپا خان فرستاده او را باردو طلب نمود و چون سلطان در گذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست اربا کاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند و آنروز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت ببزمگاه ناهید رسانیدند و روز دیگر اربا خان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زر نگار کلاه نمد روسی و بجای کمر زر دوز کار میان بند پشمینه مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه او را معز الدنیا و الدین خواندند و بی شائبه تکلف و غایله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود بر بالای او زیبنده و شیمه جهانبانی خلعتی بود بر قامت قابلیتش برازنده بیت

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو

اما چون رخنه در اساس دولت افتاده بود و روزگار ناساز کار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمایه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و اربا خان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن اربا خان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت اربا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان آن

چون اربا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند نظام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اولا بعضی از امرا و اعیان دولت را پیش نهاد همت ساخته و بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش فرمان داد و خواجه لولو در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه اربا خان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین اربا خان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و همین معنی موجب انهزام مخالفان شده اربا خان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان کال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

نسب اربا خان
۲

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانهٔ خود پنهان کرده داعیهٔ خروج داره و بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته بامیرعلی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپاخان دم میزد ملحق گشت و بعد از آن ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر بی جهتی بسیاست کرد و مقارن آن حال زمرهٔ از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمد بیلین که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان معتقد بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیرعلی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بسلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان تحریض نمود و حال آنکه امیرعلی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپاخان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث امیرعلی عداوت ارپاخان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفته

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیرعلی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپاخان و جناب وزارت پناه

چون امیرعلی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بالسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و بتعجیل بارپاخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف الجنان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیرعلی پادشاه تفویض باید نمود تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که قطعه

نشوم خاضع عدو هرگز
گرچه بر آسمان کند مسکن
باز گنجشک را برد فرمان
شیر روباه را نهد گردن

در خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرهٔ از امرا رفتان را که بهواداری امیرعلی پادشاه متهم بودند از میان بردارد و خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم گری نکند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای استعمال تیر و لدوز و سنان شعله فروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز از ارپاخان روی گردانیده بامیرعلی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب بظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیرعلی پادشاه بردند امیرعلی پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجهٔ عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپاخان نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً ظاهر گردید و بعد از این وقایع بابلیه ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و اطوار مالش غارت و تاراج یافته چندان آن نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر والا منقبت علما و اعلام را تاج مکرمت از سر بیفتاد و فضلاء کرام را مهجوری از خلعت شکیبائی دست داد و یکی از ایشان بیتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه

جای آنست کاختران امروز
بر سر از دست چرخ خاک کنند
دردمندان دهر از سر درد
جامه در بر چو صبح چاک کنند
الغیاث الغیاث در گیرند
ناله و آه دردناک کنند
که وزیری بآن عزیزی را
بچنین خواری هلاک کنند

در باب وفور جود و سخا و ترتیب و رعایت علما ثقات روات حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسیده در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین متبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطا بخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال

دیوان شما عشر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر پسندیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفهای باطن فرخنده مبانیش حکایت کردی می نشست و علما را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید او را بخود نزدیکتر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و سخنی چند بر مرتبهٔ اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر مکانی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم و باز بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت کرد که بر دیگر صفه نشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود در رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علماء آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود بی واسطه مرا بپهلوی خود نشاند و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در بارهٔ من مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع الحکایه مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمهٔ هذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از مآثر آن وزیر مکرمت شعار انفاضل افادت دثار بآن عطیه بهره ور گردید رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام
رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام
در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اربا خان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سر انجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهاد و لواء اعتبار افراشته بی استصواب او امور ملکی و مالی را فیصل میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفتش با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلاء علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمهٔ سلطان ابو سعید بود شتافت و او را بمخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن یول قتلغ بن ایسنتمور بن انبارجی بن منکوتیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روانشده در چهاردهم ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره در موضع نوشهر یا قراوره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیلهٔ اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورتست که ما و تو درین خون ریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآییم و ایشان را بهم گذاریم هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حملهٔ ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دستبرد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بغرور اقبال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد درانحال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرو تاخت و بحسام تیغ تیز امیر علی پادشاه را ریز ریز ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی بامیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابو سعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود در حبالهٔ نکاح در آورده نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید تا در آن ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوهٔ نامستودهٔ خویش چنگ مخالفت ساز داده هر یک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود بن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن تور بن جوجی قسار بن یسوکای بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیدند

آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از ین حال خبر یافت از تبریز جلوریز بدان صوب شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بالعهود و مواثیق با خود متفق گردانید و مستعد قتال و جدال گشت و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست ناگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان تکاور بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست امیر شیخ حسن کشته گشتند موسی خان مغلوب بجانب ملک هزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجد و دبسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز و غازی که در سلک امرا عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانید و در یک روز دو دشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از بیم وی در زی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که بپدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده و جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید مادر را بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی دیگر از لشکریان که با امیر شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مفطور بود در حین تسویه صفوف آتش فتنه برافروخت مردم را تصور نمود که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن لشکر روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بشهزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داد و محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاده در سن صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تطاول و بیداد برآورده در ان اثنا قراجری تیمورتاش نما را بخاطر خطور نمود که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد منتظر فرصت بوده بیکبار ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال بدیشان بدرستی اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از تمرد پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از آن خبر مطلع شده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد عیشاهی را بوزارت سرافراز ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بآران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت آتابک خود تاش تیمور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان که در آن زمان در بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و جمعی

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بساوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت کرده بتغییر و قلم مضایقه می‌نمود چنانچه به بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از اموال و جهات معاف بود خراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن بغیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران بآذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجه بی تیمورتاش شده راه بد کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند بعد از ان امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صائب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و ضمناً بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت در آورم و بنده وار طریق خدمت مسلوک دارم جهان مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس بر ایشان مسلّم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص یکباره نزد امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هرچند شیخ حسن آقا با دشمنانی که در باره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او متصاعد گردید فی الحال کسی از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبیده و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت طغاتیمور از حیله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال بهمان نسبت عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بالاتاق رفته در حدود دلمیار نزول گزید

ذکر بر داشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلافرنک را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در حیز بیان آمد تفصیل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنک را بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف در آورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائة بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه مؤنث نخواهد پذیرفت بنابران سلیمان خان را که از احفاد یشموت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و ساتی بیک را طوعاً و کرهاً در سلک ازدواج کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آنحال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنک آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه سنه مذکوره در نواحی تغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سونتای و ارده و یوقار نور چینی و حاجی یعقوب شاه و [3]محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر ایناق را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی منصور و مظفر به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و خواجه سلمان ساوجی که در اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده نظم فرمود که چند بیت از آن اینست

قصیده

خسروا شکر که منصور اگر رجعت کرد نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار
عقل داند که در ادوار فلک بی رجعت استقامت نپذیرند نجوم سیار
این یقین است که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خرد کم هنر بی مقدار
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی ننهد شاهش و بگریزد و از راه کنار
نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر نه از ان حزم بود منصب شاهی را عار
آخر او دست برآرد باثر دولت شاه ز نهادش ببرد اسپ و پی پیل و عار

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائة بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان در آمد و در ذی حجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امراء و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسپ را که در بهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او

[3] حم الاقشی

برجائی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود و بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان میآید متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون باستصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمور تاش برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داده شیخ علی کاون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عثمان بحرب سربداران تافته در جنگ الغایه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سردار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثنای ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و حدود روم و بقتل رسیدن او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر یحیی جعفر و قرا حسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکریان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از مقبولان ارزن الروم زر بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بجهت تخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت و مقید و محبوس گردانید خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر اطلاع یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد

قطعه

بهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار
در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان
بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت
زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن

و چون از آن فتنه نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار الاماره گریخته با همپیکان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه درین دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس ندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دستیاران او را بدست آوردند و بخواری هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی

مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چپانیان بود و از نتایج طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی دیده نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار زوال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بآن امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود و از غرایب حکایات آنکه در روزی که منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنای محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و معنی آن را نیز بر دل نگذراند آیا حکم باسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای

والتبعات

حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد بهمان سبب امیر شیخ حسن بر دست آن زنان بطریقه کشته گشت و در تاریخ امام یافعی مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است مثل الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج للبیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه و شرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام نمود ذکر الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و غیره من القصاید و شرح منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه درگذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نوبان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذمد در شب روز معراج بر دست زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش** ملک اشرف حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن از و هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی مسالک سبیل مخالفت سپرده رایت منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه باز گردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی بدار السلام فرستاده یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را بقصد احدا بدان جانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشته اگر فرصت آنکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از آن خیال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده جان تنگ با بیرون بردند و بعد از مشقت خود را بابهر رسانیده در آن حضرت شنیدند که امیر ملک بن ایبسن قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و با مغولی چند که همراه داشتند بسر وقت ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند و باصفهان شتافته بمتولیان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی استماع نموده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از دودمانها بر آورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال

ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را گذاشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای چوپان احتاجی را بمنصب ایالت رسانیده یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک و مال عاجز آمده کس باستدعاء ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز نوروز بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن کوچک در حصار اخصار روم بمهم رسانیده و بجانب تبریز در حرکت آمده یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال ۳

که در دوران سلیمان پادشاه وزیر بکار ۳ ملک اشرف ۳

محبوس بود کوتوال القلعه را که ثروت تمام داشت از ذخایر حصار براق ۳

آورده‌اند و در عمورتیه میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا بقصر ناق و کوکچه تنگیز که ییلاق امیر چوپان بود در رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و می‌پنداشت که امرا غاشیهٔ اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس هوای او نکرد بطرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند و در آن اثنا عماد الدین سراوی را خیال نیک بر آن داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سورغان و یاغی باستی که یکدو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابر آن یاغی باستی و سورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده‌اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سورغان فرستاده پیغام داد که ما هنوز مخالفتی نکرده‌ایم که بسبب تهمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی گفته ملک اشرف پیغام کرد که من از این معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقبول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر به تبریز شتافتند و بنابر آنکه یاغی باستی و سورغان پسران چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و از این جهت ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سورغان داعیه دارند که شبیخون بروی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک متوجه شهر گشت و در اثنای راه استماع نمود که سورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تابیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قپچاقی ابو بجانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سورغان چون بموضع بانی رسیدند قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین جلیش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنکه امرا تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و در آن دیار بدست امیر ایلکانی امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بعد از آن اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک ساخت که هیچکس از کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفراغ بال دست بظلم و ضلال برآورده در سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و الکیزبها را بقتل رسانید و در سنهٔ سبع و اربعین در تبریز وبائی عظیم علاوهٔ بیداد ملک اشرف گشت و بدان جهت هرکس که توانست از آذربایجان جلا شده بجانبی رفت و در بهار سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آیین عزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمواخذهٔ رعایا و فقرا قیام نموده از هرکس هرچه توانست بستاند و در بهار سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و ملک اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در آن مکان رحل اقامت انداخته هرکس تواند جهت خود عمارتی بسازد و هرکس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه‌ای انجامید که زیاده بر آن نتواند بود و چون ملک اشرف از خویشان و قرابتان امرا کسان کشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس بیقیاس بر ضمیرش مستولی شده در خانهٔ تاریک نشست و ماکول و مشروب بغایت احتیاط بجای می‌آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم چینی مهر کرده و پنج هزار مرد را مرسوم بشمشیر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در گریبان تکیه‌گاه اساس خویش می‌آویخت

باردوی ۲

وسبعمائه ۲

باپنجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت امیر ۳

ولایات ایشان

آن زنجیره عدل نام نهاده و هرکس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر سال امرا و وزرا را مؤاخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه دختر پادشاه عالم را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی آئین بسته طوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر را نپسندید و زیاده از یکشب او را ندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرای آن سر دفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر نزد اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند بروید و بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بآنجا بمرند برده ملک اشرف در کنار جغان سود فرود آمد و اخی جوق امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته برآمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشرقی مراوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصوره جرگه کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال اتفاق گشته منقلب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود و آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده مدتش با دو غلام گرجی در مرند با عرق پیوست و مردم آنجا بر کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلاح در تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد بالعجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و اما جهة اعلام آن حال قاصدی همعنان برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر ساجن بحکم پادشاه بآن منزل شتافته ملک اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر میپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر ساجن آنشب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کجوجانی نگاه داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بادا رسانید و حکومت آن مملکت را به پسر خجسته بیردی بیک خان بازگذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دختر او سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالماً غانماً بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوهٔ مستوده ملک اشرف بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما شد خواجه عبدالحی بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بتعظیم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داده خواجه عبدالحی بحکام گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار میگذراند یارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه التماس او نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول الطاف و انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفات است مراجعت میباید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضورش کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هرچند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بهمه درین ولایت بفراغت اقامت نمامی بجائی نرسید و چون خواجه نزدیک به تبریز منزل گزید بحری پیشتر
بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبد الحی و آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده
خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبد الحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بحری خواجه قطب
الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بقلعه النجق برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چندگاه ملک اشرف عادل آقاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبد الحی را از آنجا بیرون آورده
بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبد الحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاد و در آن اثنا وزیر بی تدبیر عرضه
داشتی پیش ملک اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل مینورزد پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت چو تیره
شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای آن عرضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جرم
خود پرسید عرضه داشت عبد الحی را اظهار کردانید و موسی بدلایل معقوله خاطرنشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی بامضا
رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آنرا بسنگ و گچ برآورد و سقف خانه سوراخ کرده هر روز دو
نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبد الحی برین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه
عبد الحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت
برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه رویین دژ مقید کردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید نسخه نزدو یا پنجم حروف ۱۳
والعلم عند الله الحمید المجید **ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی** چون امیر شیخ حسن نوئین
در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بجنان بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان
دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند
و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد نسخه جلال الدین ۴
و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همین کنند ندا در ممالک آفاق که سال هفصد و
پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بیاری خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق خدایگان سلاطین معز دولت شیخ
اویس شاه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بی شائبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال لطف و نصفت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت علم رایت امن
و امان اندر ممالک برافراشت بر در و دیوار گیتی نقش نیکوئی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین
و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم نسخه [illegible] ۳
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه بفردوس برین شتافت **گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذو المنن** در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بردی بیک خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را
استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و
سلطان اویس نیز عنان عزیمت بدان صوب توجه نمود و اخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی
نزول اجلال فرموده امراء اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف باخی جوق پیوسته از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیلتن را بتعاقب ایشان نسخه کامل
نامزد کرده خاتمش بنابر تغاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم باز گردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق
باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایت استیلا یافته بعد رمعقد و نیران ظلم و عدوان مشتعل گردانید و در بهار سنه

ستین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود بازگردید و سلطان به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کجج را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قبانی که پدرخوانده او بود برد و سلطان اویس ایلچیان بعتاب فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی پیلتن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن هر سه مفتن را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی و ستین و سبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی و ستین و سبعمائه سلیمان بیگ دایه سلطان را که از امرای عظیم الشان و بتفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بسلیمان شد مقرر وزارت بر نجیب ذکن حیران فلک تا زه همی گوید جهان را که آنک آصف و اینک سلیمان و در سنه خمس و ستین و سبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لوای عصیان و خلاف ارتفاع داد و سلطان بدانجانب نهضت فرمود خواجه مرجان بمیدان قتال درآمد اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر عنایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام بگشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد درآمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت نظم باز بگشاد ندیم گیتی در دار السلام در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خار است گل زان نیستش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام لاله لالا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی که سر اندر پیش چون اهل عزام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت آنچنین باشد چو بر مولی برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان بسمت انتها پذیرفت قصیده موصل رسید آورد اخبار فتح موصل با این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدومت امروز نیل مصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان اویس از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را باد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا به تبریز رفت و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که ابا عن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت بایالت اشتغال دارند و نوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس باذربایجان رسید و این خبر شنید بیرام بیگ را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس و بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد شش ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک موروث بکلی ویران میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیگ رفت و بیرام بیگ او را بند کرده پیش سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع و ستین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت نمد سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تفرقی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش و پشت دوتاه شد بهایا پای گریبان بر سر بیرام شاه و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه در تبریز وبائی صعب دست داد و قریب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتاد و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد و امیر ولی منهزم گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

ولد
مان شاه
۴

سـ
طان اویس
۳
نسخه
ست

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه ازدی باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیگ شده روز بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائة امیرزاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان بدست افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهة او گفته سه بیت که خاطر بود خامه تقریر ان زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تندباد خزانی دریغ آن همه سرو بالا که او را زبالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده است ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمائة امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم در آن سال مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائة والی بغداد خواجه مرجان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمائة آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت

ذکر انهدام بناء زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنه ست و سبعین و سبعمائة مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان نمود و ضعف ظاهر نمود ارکان دولت بر افقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن ولی نعمت جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما گذارید امرا این سخن را اجازت حمل نمود و شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیران شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید قطعه ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر گر باحقیقت بنگری قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده روزه کار از روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق رحمت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود که طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل بجهه لوای کشورگشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش ثامن هفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر سلطان حسین همدران ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت متانت در باب تهنیت جلوسش نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه چتر تو خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملک تست ایمن از صدمه تزلزل هم دور تست فارغ از صدمه تباهی ای رای تست عالی رایات کامگاری در شأن تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین بید و اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائة رایات ظفر پیکر بقصد سرام خواجه و قرا محمد ترکمان بر افراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امرا ترکمان پیشکش لایق هر ساله مبلغ هزار گوسفند قبول نمود سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط بر گشاد و شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یک نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهة اظهار عمل ببرج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد و سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند اسرائیل و عبد القادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته که مدت العمر آنجا باشد باز آورده بودند روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بر زبان گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی بالتعلق بتو میداشت دیگر تن بقبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت و روی بسلطانیه آورد و امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل آقا بسخنان ایشان ملتفت نشده تا حوالی سلطانیه عنان بازنکشید مقارن آنحال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آوردند و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده بر سبیل شکار سوار گشت و از اوجان بیرون تاخته عنان ریز به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون اینحال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر طریق نهب و تقسیم نموده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با شش هزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار کرد شاه منصور منقلای روان شده در نواحی التون کوپروک بدیشان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند باشد که آن پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا عاصی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بآنجا رسیدند بموجب [illegible] که سلطان حسین بخط خویش آب بر زنجی کرده بود و عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هرچند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخ علی را زنده گذاشته از وی صد تومان خون بها بستاند و شاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیش از پیشتر بعواطف خسروانه سرافراز گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاه زاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آنولا بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آنجماعت را اضلال نمودند تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کسی اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش او را برداشته بود دلیش دوید و شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل او را زنده دید و گر بیم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه بحسن و بخشن دیگر که قراتخته نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد شاه زاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاه زاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او جدا بریده پیش بانو بیاوردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در آن سن بود برقت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین بتفویض سلطنت بغداد بنام شاه زاده شیخ علی در قلم آورده نزد برادر فرستاده و پیغام داد که ما در ایالت و ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا در نزد خود نگاه داری تا بامساعی عقیده و سپاهی قیام نماید اکنون هر یک از تومانیان را که طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاه زاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور باز گردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبد الملک تمغاچی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که مصلحت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آبا او بود و در آن زمان قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت مینمود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سر انجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون

این خبر بمسامع علیهٔ سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پائیز سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه زاده شیخ علی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را بازگذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هرچند عادل آقا گفت مناسب آنست که بمبادرت اجتماعی بشوشتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرده بر آنجمله که شیخ علی بشوشتر قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نفرماید و از آنجا ببغداد در رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنا بر رنجش مذکور پادشاه را بهمانجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک تنغاجی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ با تومان نزد شاه زاده شیخ علی و پیر علی فرستاده استدعاء حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود دوائی و عمر قبچاقی را بمقاتلهٔ مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داده در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین و کشته شدن سلطان حسین

در آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهة استمالت خاطر آقا بکومک نامزد کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بیباکی در خطهٔ خاک سپاه انگیخته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود در پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنهٔ مذکوره بیکبار ناگاه بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشهٔ خزید آتا هم در آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت

تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او
که طلاش بدمی از رخ چه نیلوفر

و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبهٔ سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین ظفر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین ظفر مقید بود بآنکه بعبارت متقعّر تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهة مطلبی گاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بسر عبد الله و جان فیض الله که در متن ما چندان بتن موجود نیست که عصا بغیر مبا قیر مسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیکبار سخن بیکلامی و در خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولو الالباب بعید است و آن ترک چون دید که هرچند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت هرچند من از خواجه کام مطلبم او قرآن میخواند

ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول از این مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف اما از بعضی اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش وار باب هنر قلم زخوز بر سر کز نمیداشت

بهم زیمش و لاحج بودی دو نیم
بدی زهر و تریاق در کین و مهر
بدیدار و مقدار چهر و سپهر

و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانهٔ تبریز بتیغ تیز بهرام سلطان حسین را بقتل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسپ کله بانی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ جا نایستاد و عادل آقا او را بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کره او معتقد گردانید و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاغی باستی و شیخ علی ایناق و ابو سعید و له پیر ملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمکنی پیدا نکرده بود شهر را بازگذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس سپاه ایوداجی را حاکم ساخته بمرند رفت و محمد دوائی و قرا بسطام را بکنار آب ارس فرستاده ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دوائی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهة خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته حمزه و یاغی باستی و ابو سعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سپاهی عباس و مسافر را دیدند که سوار جاروده

سلطان اند با هم گفتند که هرگاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند لاشک که از ما بیشتر اعتبار یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ کرده ایم و در مبداء ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تعلل شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و یاغی بستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند این معنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک باغوای عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنابران سلطان باستقبال ایشان روان شده در حوالی هفت رود محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار سلطان احمد صف ویران کرده شاهزاده شیخعلی پیوست لاجرم برگشت بر جانب سلطان احمد افتاده از راه خوی نخجوان رفت و در مراجعه نخجوان بقرا محمد ترکمان ملتجی گشته ازو استمداد نمود قرا محمد گفت این همت وقتی مبذول افتد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو با نوکران خویش در موضعی که تعیین نماییم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد تقبل این دو شرط نموده قرا محمد پنج هزار مرد ترتیب داد و هر سیصد کس را یک قشون ساخت و هر قشونی را امیری نصب کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید که بر ایشان کشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیل اعدا از هم فرو ریزد و بدین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته و درین اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را بایمان مؤکد سازند و منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاصد شیخعلی را بطلب هوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و نوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریک سلطان احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه باز گشته امرای بغداد بوی گفتند که متعهدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب وجود و سپه سالار او بود بحکومت و قوام الدین النخجی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا بدان صوب روان نمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک تمغاچی که صاحب اختیار آنجا بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او واصل مفلسان شده و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کرادتو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان خبر یافت از راه یعقوبیه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران پس از روزی چند تورسون را با قوام الدین النخجی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند بر تیغ بیدریغ گذرانیده و شاه منصور را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندیده و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه ست و ثمانین و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورده و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران هم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته هر طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب وصول سلطان بدل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد و از آنجا ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال ازو دریغ نیست و هر چه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده ماست که روی بآن درگاه آورده بموجب آنکه او را تقویت نکنند و مجال التسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و نواب خویش دهد و عادل آقا را مغلوب سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرای تبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرای خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه آورد و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار با امرای فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند از امرای سلطان بایزید عمر قپچاقی و

۳
آوردن یا
[illegible]
ارسال سر
وجود

۳
مملکت و مال
در قبضه اختیار

عمر تیچاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالکریم را در شهر فرود آورده اندک نزلی بایشان دادند و جمعی بحصار درآمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبدالکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز بازگشتند و سلطان بایزید قریب بیکماه در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر تیچاقی را بقتل آورد و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خود اق بوقا را که ده ساله بود بحکومت اصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و عنقریب ایلچیان آنحضرت به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را تحت التصرف درآورد و دو هزار کس بخدمتش پیوسته اطراف قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد و هنوز از جانبین مخالفت می نمودند که بانچه رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجایی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی ممتد نسبت بصاحبقران و از منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان درآمده بالاخره هر دو را محبوس گردانید و میخواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد و دران اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشانرا مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بعراق عرب شتافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشیده و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان با عهدی که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده به تبریز خرامید و بران خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مختفی شده بعد از آن روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد از قضای الهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوش خرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

بسر برده و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد برافقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید
ع

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
جزو اول زین مجلد شد تمام
کرد کلکم از سر دانش سواد
قصه شاهان چنگیزی نژاد
بلکه از تحریر ضمیر خرده بین
گشت این اوراق پر در ثمین
تا نماید از سر رافت نظر
جانبش آصف پناه دادگر
سرور دریا دل عالی تبار
مشتری کردار خورشید اقتدار
روشن از دیدار او چشم امل
دیده بان قصر اقبالش زحل
ترک خونریز فلک روز ستیز
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
کلک زرین عطارد بر سپهر
می نویسد خدمتش از روی مهر
زهره در بزمش بود خنیاگری
ماه بر فرق لوایش پیکری
در کرم بی مثل آمد زان سبب
ذات او را شد کریم الدین لقب
هر کرا دادند از نامش نشان
جز حبیب الله نامد بر زبان
بست بعید چون ثنای ذات او
ختم بهتر بر دعای ذات او
تا کند کلک سخن و گفتگوی
تا بود طبع سخندان نکته جوی
باد یارب آصف عالی مقام
مرجع اهل فضیلت بر دوام
خامه دایم در ثنایش نکته زای
نام او بر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم بتاریخ
غره شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه
علی ید اقل خلق الله میرزا احمد علی شیرازی

جزو دوم از مجلد سوم حبیب السیر

بسم اللّه الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده‌اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت بی‌نهایت الهی نوشیده

یارب ز سخن قدر مرا عالی ساز وز غیر حدیث خود دلم خالی ساز پیوسته چو از ثبات ملکت گویم در ملک سخنوری مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بجامه منشی تقدیرش منشور تقلد سلاطین کامکار بتوقیع وقیع واللّه یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد جلّ جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند من یهد اللّه فلا مضل له بحصول می‌پیوندد صلّی اللّه علیه و آله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده‌اند حالات هشت طبقه نظر این ذره احقر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من اللّه العصمة و التأیید

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قرب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بحلق برکشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند

ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیتبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر

نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافته بروایت بعضی نام او قطز بود . بالقاف والطاء المهملة والزاء و در بعض از کتب تاریخ نام او با واو قوتوز نوشته‌اند و بر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکوخان بلاد شام استیلاء تمام یافته و کیتبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغولان از مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیتبوقا نیز جازم میدان قتال گشته در راه آخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنهٔ ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه بر زبر پشته بایستاد و کیتبوقا با غرور موفور بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیتبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبار ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بود آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیتبوقا در جنگ اسیر گرفتار شد و هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه منصور و مظفر باز گردید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نموده بهادر معزی در موضع قطیه بزخم تیری جان گرامی او را از پای در آورد و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند

ذکر ملک ظاهر

نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی القعده سنهٔ ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده پیوسته همت عالی نهمت بر غزا و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲ محرم الحرام سنهٔ ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید

گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افاضل آن روزگار

در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنهٔ ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت برافراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر التماس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را لقب برادرش المستنصر بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر قاهرهٔ معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شده گرد شهر بر آمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استادالدار و منشی تعیین نمود و سیصد اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام سلاح کش باز داشت و مستنصر بجز این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانشد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و ترک که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جملهٔ مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت و در سنهٔ ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ متبرکه بکمال معموری رسید و در سنهٔ ۶۶۶ ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنهٔ ۶۶۸ حصن عکه نیز بحیطهٔ تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورده بدار الملک خود باز گشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهة نظاره و تماشا بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را بر سر مقدار طعام گرو نهادیم مطلوع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاآن از کمال تهور و جرأت ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهة اعلام انفعال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود روایت تاریخ وصاف آنکه تحریک این حرکت از وی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

ملقب ۲

۲ مقام ۲

نسخه ۶۶۹

و در روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان بنار کذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود باز گردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بالغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایات دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ از افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا بطریق تعجیلی که آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان همایون موکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامات سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان که میان او
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و تا
ملادار از آب فرات گذشته مغولان چون آنحال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بر روایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذو الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۸ ماه در گذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهت آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما را
بزر نتوان فریفت بهترست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام کرده او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه سازست کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تازست و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر مینمود
روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی چون این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می‌نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن انتقال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد **نظم**

در سابقه چون قرار عالم دادند مانا که نه بر مراد آدم دادند زان قاعده و قرار کان روز افتاد نی بیش بکس وعده و نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در هشتم ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شده و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی** است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شده و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داده و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بوده و نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نموده و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه **حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه** در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۳ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بوده و اسم شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ بصحوب والد خود بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه و منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التیسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نوویست

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قرب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید بمنفیی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافته و در سنه ۶۷۸ در آن حصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعاً و کرهاً از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند

نسخه سنه ۶۷۱

ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح قرار انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه عازم از عالم فانی رحلت نمود و مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی و در تاریخ امام یافعی مسطور

که ابن خلکان در سنهٔ ثمان و ستمائه تولد نموده و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت و چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب
گشت و مدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده در فیصل قضایا بشرایط دیانت و امانت بتقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشید
در مدرسهٔ امینیه و نجیبیه بتدریس و افاده میپرداخت تا در سنهٔ احدی و ثمانین و ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده‌اند و از جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد
الجعبری است و شیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنهٔ ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی الحجام
وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال خود را در پردهٔ خفا مستور میکرد دایماً بامر حجامت اشتغال مینمود
و شیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در
دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آنجناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح
نوشته‌اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است و ابن البخاری در سنهٔ ۵۹۵ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل نموده
و از مشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافته و بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیهٔ دمشق فی

ارادت تمام بوده و پیوسته بزیارت او رفتی طریق تلمذ مسلوک میداشت عمر شیخ یاسین

سنهٔ تسعین و ستمائه بجهان جاودان نقل نموده بسبب شهرتش بابن بخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود و هم درین سال شیخ عفیف الدین
سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود و آنجناب منازل السائرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است
شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت
مینمودند ظاهراً بنابر کمال حسد بوده و الله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذیقعدهٔ سنهٔ ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی
صائب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را ببدر الدین بیدرا
متعلق گردانید و باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ درآمده بود آورد و پس از وصول بظاهر الحصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی رومی
و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر زمانی آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفرهٔ فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را بانهدام داده متصل بآن
شهری نو بنا کرد و آن را نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زر خرید او بود
متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنهٔ تسعین و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعهٔ متین مسکن داشتند
در مقام دفع و منع آمده از جانبین تیر چرخ و سنگ منجنیق پران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض
سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهدهٔ آن حالت آتش غضب ملک اشرف و عصبیت
در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را با خاک راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنگ باز
ندارد و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب
قلعه را مجوف ساخته بکبریت آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی
الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینان را بر خاک هلاک ریختند و بعد از دو روز از وقوع
این صورت مدینهٔ صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف درآمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیهٔ مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و
رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار طاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و هم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار
صیدا و عثلیث و طرسوس و طباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و سرور بر روی روزگار اهل
اسلام گشود و در همین سال ملک عادل اسلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق
اهل اسلام تافت بیدرا بر وی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنهٔ ثلاث و تسعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل را بیدرا بنوک شمشیر تیز از لوح

از لوح زندگانی بسترد و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلقوس وزیر را مؤاخذه کرده آنقدر از شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود و اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال از این منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نوئین باسیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا بنای دولتش را بسر پنجه بیوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین که بملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه صرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین حنفی و امیر عبدالله و یزید البدوی و امام ابن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستادند و او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن رقیق القشیری در مصر فوت شد و در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تألیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در صرخد میبود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بسریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنابر آن میان او و سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را به بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب تسخیر شام را بعهده قتلغشاه نوئین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بینهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت را بفخر الدین عمر الحنبلی مشغول فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون تا هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض ممالک ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا وزیده بهار دولتش را بتحریف خزان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال امتیاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواهم

همگنان بر سلطنت جاشنی‌گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و جاشنی‌گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت را به پیرجی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین غلاون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران سپاه فراوان جهة محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماة را بقبجاق و حلب را بقراسنقر و طرابلس را باسنبتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بینهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی سخندان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال ورزیده اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهة تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راه بیت الله الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگرها در آن اینجائی بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که مختصر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه جهة احتیاج وجه معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نعمت نموده مصحوب اینجانب اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده اند و ما بسبیل اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهة جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بجاشنی‌گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده بقطع علاقه بانهدام بنای زندگانی ایشان جسارت نمود و منکوتمور از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و دو دو تقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقر نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن حدود بودند از تغییر عقیده قراسنقر نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافت هراس بیقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته با سپاهی بیکران از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۰۸ باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد و چون جاشنی‌گیر نیل ملال را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعد از رد و داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار زر از خزانه بار کرده با چهارصد غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقر و منکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بجانب غزه و بیل شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانیده و بعضی بقلبیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه خرامید روز دیگر مصر را زاد و عید روی نموده بنشاط و انبساط سماط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید خبر آمد که قراسنقر و منکوتمور در منزل چاپاتاک بسر وقت جاشنی‌گیر رسیده و او را دستگیر کرده همی آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقر فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و جاشنی‌گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقر بموجب فرموده عمل نموده چون جاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من در باره تو غایت رعایت و عنایت بتقدیم رسانیده ام از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی جاشنی‌گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار

مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطهٔ سوگندی که خورده ام با نجام نمک ایشانرا نمی کشم اما دیدهٔ شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امرا قصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود و امرا ارکان دولت ابن طیمس را مقید داشته او را بزه کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شوبک رفته بقیهٔ عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترک سپاهی گری کرده دیگر را اسپ سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرد این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با پانصد کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافتند و سلطان بنابر اغوای ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت با اهل رحبه صلح کرده بازگردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکهٔ مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهرهٔ معزیه باز آمد و در سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافته بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان مصر و شام تافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار و آثار ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ مرآت الجنان حالات ملک ناصر باین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام دارد و بر راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذو الاقتدار و آنکه بعد ازوی سلطنت آن دیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید بوضوح نپیوست بنابر آن پیرامن ذکر آن نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاد آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک زرخرید سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و تمهید غزو و جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تنکچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان چقمق علم سلطنت برافراشت و مظفر و تاتار که در سلک اعیان امرا منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمودند و بعد از فوت سلطان چقمق چقماق بیک که میر آخور بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و قاعدهٔ اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل این حکایت خواهد تافت ان شاء الله تعالی و از جملهٔ ملوک مصر دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قنصوه است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالمپناه شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت قنصوه درگذشت ملک الامرای حلب خیربک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیربک با لشکر بمصر کشید و قنصوه را شربت شهادت چشانیده خیربک را قایم مقام گردانید و ظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجرت بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمایه رسیده خیربک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل این حکایت ان شاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بعز وضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد ازوی در ولایات مصر و شام بوده و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی میفرمودند

در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود و بقضاء ولایت مصر اشتغال نمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی بلاد شام بود صحیح بخاری را وداع فرمود و همدرین سال سید فاضل و عالم کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف نادره دارد درگذشت و در سنهٔ اربع

و سبعمایه

و ثمان

و سبعمایه

وسبعمائه
وثلثین و سبعمائه صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم اهالی
حدیث منتظم بود و از جد خود بکمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در ده
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که و کان فصیحا حلو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسن حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم الغسانی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف و تصنیف فرمود و منها انتخاب الکفایة تهذیبه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعانی
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
سنه ۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و ولادتش در سنه ۶۷۹ در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث و المتشابهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده وارد
المصابیح
و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود و کنیت آنجناب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات
ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن میبوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه ۷۷۱ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورده بود و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین
سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیله المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقة حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن الملقن و تصانیف کثیره کبیره دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو آخر حفاظ الحدیث و حملته جامع انواعه و المؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار

گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان نزد جمهور مورخان نخبه بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق کلدور است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختای کورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیا امر پرسیدن یرغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این منصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن آن حال خبر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال محتجب گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود طمع اموال و یراق براق بسته بر وی گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بسمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکتای قاآن در قراقرم و کلوران قائم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان با پیشکش فراوان بآستان ایشان فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود و قریب بپانزده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و از وی یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمیتر تانیکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جق در آن زمان در اردوی اوکتای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوائل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت

سلطان رکن الدین خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید در آن اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهة استمداد روی ببغداد آورد و امراء آنجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوائل حال وزیر پدرش خواجه مکین الدین بود و آخر الامر خواجه مکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذه گشته آنگاه ظفر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک محمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن

ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

کار معاف شده باز خواجه ظافر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمیتر تانیکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از ممکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در اوقات سلطنت در حرم قطب الدین جای داشت با صابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنجسال بفراغ بال کرده در ماه رجب سنه ۶۵۶ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت بامر وزارتش خواجه ظافر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام نمودند و آن هردو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلغ و تول قتلغ پادشاه خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقا خان در حرم خویش جای داد بدین سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خورد سال اند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابر آن قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد بر و امتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال حاویان فضایل نفسانی بسترد و در آن اوقات که اباقا خان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقا خان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم الزام نمود که ملکه رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت چه خوش است پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف درآورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین وستمایه وفات یافت او را چهار پسر و هفت دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در سنه احدی وثمانین وستمایه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بمملکت موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب اردو میرود با وی ملاقات کرده آن نشان را بر و خوانده ملکه از وقوف بر مضمون آنچنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در اردو گذرانیده تابستان بتبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض شده وفات یافت و نخست بهمانجا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و عمده الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک نوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان نمودند و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی وثمانین وستمایه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستحضار سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو بازداشتند آخر الامر بوقا جنکسانک خاطر بر سر انجام مهمش گماشت و

نسخه بکره

وخواهرش پادشاه خاتون را که معشوقش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوجین را بسیورغتمش داده و [illegible] حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند دولت و اقبال صعود نمود و شاهزاده کردوجین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان بود و مادرش آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است و کردوجین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعت خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود و القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو عزم انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعظمتی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده در شهور سنه ۶۹۱ سیورغتمش را بند و او را گرفته در قلعهٔ شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوجین و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام تخلص سلطان شده طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا سیورغتمش بآن وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشتهٔ عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم نام داشت و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین و پسرش یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکهٔ فاضلهٔ زیبا صورت نیکوسیرت بود در ایام دولت به تمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نمود و بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته گشته بایدو اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوجین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیراز رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کردوجین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نموده بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او در ضبط آن بلده عاجز آمده بقضا رضا داده دروازه باز گشاد و کردوجین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعهٔ درکشید ع چو بد کردی مباش ایمن ز آفات این رباعی از نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم جانا م خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست مسافران هوا را گذر بدشوار است همیشه باد سر زن بزیر مقنعه که تار و پود وی از عصمت و نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اوائل ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آن خسرو خورشید طلعت گردون همت و افر سخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و دایماً جوانی حرارت های ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست و نه سال بود و در اوایل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کفشار **در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزلات اخروی** قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و معلوم بود و در جمیع فضائل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و اکتساب در سنه خمس و تسعین و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد با یرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان

۳ از روم باز بکرمان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون ۳

۷ سیورغتمش ۳

محمدشاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمدشاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعید الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخرالدین میشمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمدشاه بمصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد قاضی فخرالدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفا کار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمودشاه برادر سلطان محمدشاه باتفاق جمعی از مردم ترکمه و اوباش نیم شبی خروج نموده و قصد قتل قاضی فخرالدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورده و در خانه یکی از کرمانیان پنهان شد و محمودشاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخرالدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق دمید غمازی آغاز نهاد ولی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمودشاه در شهر متحصن گشت ساداق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمودشاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمدشاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمودشاه در شهور سنه احدی و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمدشاه بحکم غازان خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربه روزگار عاری مینمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را که بطلبش رعایت ننمود و بنابراین چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته وزراء و ندماء ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصرالدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفت مدت تا سی و چهل زمان ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز بسمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزه تصرف امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

آغاز گفتار خامه سخنور در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست او سوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع سعدین در تشتقان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیزخانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا نشد و شمشیر که بر میان میبست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابوبکر محمد منصور ملازمت علاء الدوله که در یزد درایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگر چه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

ایلچیان ۲

نسخه تشتغان

۳ ابوبکر و محمد و منصور

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دیده که معبّران بوصول مراتب علیّه امیدوار کردند کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی و او بپای خاسته و آفتاب قریب بنجاه پاره شده از دامنش بیفتادی و امیر مظفر این خواب را بعرض شیخ داد آن بسیار بین شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بجانب تو انتقال نماید و بعدد هر قطعه که دیدهٔ سالی بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهمش در ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطّاع الطریق در کوه بونات که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصّن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسفشاه مظفّر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلّهٔ جبل گریختند امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بمصاعدان ذروهٔ رفیع تصاعد نموده جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را برسن اسیر مقیّد گردانید و اوّل شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر ازوی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیلهٔ امیر محمّد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شده بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفّر سمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بایالت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمّد تولد نمود و ازین مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفّر را دولت و مسرّت افزود و بعد از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از برادر در تربیت امیر مظفر کوشید امیر مظفر گاهی در خدمت پادشاه اوقات میگذرانید و احیاناً در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قریب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحّتی روی نمود بعضی اضداد سقمونیا در نخود آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در مدرسه که از جملهٔ مستحدثاتش بود . مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را ببرادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از وی در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمّد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند اما چون بقطع صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چند سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمّد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمّد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمّد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمّد بر خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرّم الحرام سنه ۷۵۱ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر شیراز بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایبهٔ تکلّف و تخوّف امیر محمّد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفاء شیراز ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبّران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشتگوئی و قساوت قلب و قلّت رحم اتصاف داشت

نسخه: داد

پرداخته و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و یزد و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر ۱۲

در سفک دماء و ریختن خون برایا حریص و شعوف بود و هیچ مجرمی را لحظه زنده نمیگذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که خباب مبارزی قرآن میخواند جمعی از عاصیان را بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت آقا ام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آن است که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده آمده به هشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که بر ساحت سپهر مملکت را خورشید انور و در ریاض سلطنت را سرو سهی سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزبان میرنجانید و از شاه شجاع بانوع بکلمه منظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متأذی میگردانید بالاخره برادران از ایذاء و اضرار پدر ناچار بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان خباب مبارزی را مواخذ و مقید گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ٧٦٠ جهان بینش را میل کشیدند رباعی

یکچند شکوه همتش پیل کشید
یکچند سپه بهند تا نیل کشید
پیمانه دولتش چو شد مالامال
هم روشنی چشم خودش میل کشید

و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ٧٦٥ در گذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن مهر سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق سبیل برآوردند و امیر مبارز الدین محمد باخبر شده با شصت نفر از دلیران شجاعت شیم عنان بکیران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود و هم از گرد راه بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و هفتاد تیر بجوشن خباب مبارزی رسید اما چون در پناه جُنّهٔ عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت

گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر

و در اثناء اشتغال بنیران قتال بارگیر امیر محمد بزخم تیری از پای درآمد و میر آخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب خباب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نوروز را که او از اکثر القوم بقدر و رتبه پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کریه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان بیزد بازگشته کریه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و سلطان مجدداً پرتو التفات بر حال خباب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قبیله خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهارصد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع خباب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبت گرد ادبار بر چهره روزگار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم خباب مبارزی وزید و نوتمن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته رؤس ناهبان و قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد از این واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه خباب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه بنت شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ٧٣٣ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین خباب مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخته کر

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا ملازمت موکب علا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المومنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد برافق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت علم انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر کنیزی می‌خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر محمد که اکثر بلاد زمان او را استقبال کرده و در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه حال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بر زبان آورد که ما بواسطه امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم والا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی نهمت بر حصول کمالات آسمانی محصور بیت حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت ز کجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کماینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را کسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد بخیال آنکه بمکر و حیله و فند بیز آمده مصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمران که امیر مظفر هرگز رضوا بدید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد.

که از سایر سروران آفاق ۱۲

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روانه شد و در صحرای فارس اجتماع سعادت دست داد چون امیر مسعود شاه بر ورود عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر استصواب امیر پیر حسین او را تعاقب نمود امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو سپاه ظفر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نقبچیان تیز چنگ آغاز کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه ها باز گشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمد ایالت و ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود در گریز را بر ستیز اختیار نمود و بجانب هرات توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب الدین نیکروز در هرات اقامت فرموده تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک

با فوجی از سپاه غوز بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز بمعاونت ملک داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه بجمع ساخته نوبت دیگر لوا توجه بصوب کرمان برافراخت تا در دروازه چهار طاق رانده دران موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمه مردکار از محل نزول زنده دلان ساخته در محاصره شهر باین تقدیر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بدروز دیده و دیده بخشش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانیده منصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گردان شده بامیر محمد می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذاشته روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنه احدی واربعین وسبعمائه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان درنوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان گردان لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن او را از روی خیال مخالفتی متهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

شجاع

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابواسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی واربعین وسبعمائه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهت دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابواسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت بنشست ملک اشرف روی به تسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده حاجی پیلتن از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول مقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابواسحق را بملک شیراز اختصاصی تمام بود دران هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمده بترتیب نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابواسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که از ثریا صفت فراهم آمده بودند بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابواسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجا گسیل فرمود و امیر شیخ ابواسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیرازیان آستان جلالت آشیانش ملاذ و مرجع خود دانستند

شمس الدین

دانستند باغی باقی از مشاهدهٔ این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با امیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانب آذربیجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمام بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را بنام و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بیزد و نائین رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهت تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نایین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نایین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از بهادران از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که انقلعه نتوانند گرفت بنا بر آن در وقت وصول خورشید بسر حد غرب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شده و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد و طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی میگشاید ماخوذ و مقید بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنا بر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدان دیار رسید شفعا انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده بر اینجمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف گماشتگانش بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید و ابرقوه و شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید. و خدمت مولوی وفور عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ع ای سید من و عهد تو سراسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بعرض امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را ترحم فرموده ببخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجرمی متهم شده شهید گردید والحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر مهیمن رحمن

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنهٔ ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیکباره در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی داری که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاکریز الحصار نمیرسد بنا بر آن آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و حشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و وعده فرمود که من نیز عنقریب بدانصوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

مظفر شاه

۲
بردسکوه
صح

رفتن شیراز طلبیده و مرخص ساخته متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین قطب و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امراء و ارکان دولت را بربست یکی از رنود را در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانید و نوبت دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هر گاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می آمد مولانا بهانه استخراج اموال ولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده و فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بخار پندار بکاخ دماغ راه داده خود را سردار شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزمای متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست آنجماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابواسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دلشکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

الدین

انجماعت

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورکشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر بر تسخیر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما آن قوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم ننمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده بتعرض بجانب آسیده و رنده دراز ساختند و باعلان شعار عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند و چون فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع سید ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار اجل ادبار چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و در صحرای خاوران بر سر دشمن تاخت و در حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند ستاره روی بمواکب کواکب آورده فرداً وحیداً با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم بیدنش رسیده از اسپ خطا شد درین حال پهلوان علیشاه از سر جان که متاعیست بس گران برخاسته اسپ خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بادگیر بادرفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت

زمانه بنیک و بد آبستن است
ستاره گهی دوست گه دشمن است

و این خبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار مسرعان بهر طرف دوانیده دروازهای شهر را مضبوط گردانیدند و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین [illegible] قطار شتر و استر داد و

اقوام

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سرانجام نموده بهمعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکوخدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی

بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابران چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزارهٔ اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال آل محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه با آن طایفهٔ گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهة محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابو اسحق محمدی وزوار اصفهان را روانهٔ میبد گردانید و آن دو سردار بظاهر آن حصار علیه ندا آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه بیرون تاخته و در حملهٔ اول هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بشیخ ابو اسحق رسیده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر متیسر پذیر نیست لابد قاصدی بمیبد فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود و آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسپ پیاده گشته گفت بیت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هریک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزارهٔ اوغان و جرمان مهم کرمان را انفصال نتوانستند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تقریر و تحریر مقتدای پیر و دبیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزارهٔ جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جریدهٔ جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفت از آن گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفهٔ بقیة السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابران شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب حرفه و رودبار روان فرمود و اوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرانات و حدود بم فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعهٔ سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل فارس بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن حصار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخواسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر ینکیجار را که از امراء معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد و امجاد و سپاه جلادت دستگاه از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی [illegible]

سعی و کوشش

بآستان اقبال
آشیان جناب
مبارزی فرستادند
زبان

و در آن
اوقات از
ملک اشرف
چوپانی گریخته
و بوی پیوسته

شاه مظفر

در پای همای گشتند و آخر الامر همین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و شبگیر با چار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز

در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر انداشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره میشد و از رؤیت شعشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشوره عمدة المتأخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای دشت بهوکسا بامیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه بر آسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نمود و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر خروش همه خنجرگذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الالم صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربتخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما هم در آن اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بیزد و بمیبد ارسال فرموده اولاد امجاد او را استمالت و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی

ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی

چون مدت محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شد و امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی بلیغ مینمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی خطائی امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از هوا خواهیش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حصانتش را انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز آنقدر اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا جنگ ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است بیت

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز از صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

از این مجلد

...ERSITY ... ABDUL HA... ...AHALLI ... ...Y UNIVER...

و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهدهٔ رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبهٔ مبالغه میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر در آمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنید که این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محلهٔ موردستان که مسکنش بود در استحکام ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی دراندازند دروازهٔ موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ درانداخت کلو عمر بموجب مواضعهٔ مذکوره میان خدمت بسته دروازه بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعهٔ سپید که در رفعت با چرخ کبود نظیر ندارد رفته متحکم شد و قاصدی ببغداد فرستاده از امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیرزن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکجار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شد و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان و قحجان آن گل نو شکفته بصرصر بیداد بخاک هلاک انداخت و گفته اند باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت الهی پادشاه در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر بمثابهٔ مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است   به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در سنهٔ ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدو آمده در قصر زرد بسپاه پیوست و در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که امیر تیمور که از جملهٔ امرای امیر شیخ ابو اسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافته و آتش در محلهٔ موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر درآمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در عین اشتعال نایرهٔ پیکار امیر تیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان باد پیما سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که دعوی منصب خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصرهٔ اصفهان امتداد یافت و لشکر برد دست بهم داد برادر امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بطرف اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب ایشان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ توجه سپاه شیراز را شنوده از آنجا بشوشتر خرامید و نور الورد نیز از آن سبیل برخواست و شاه شجاع بطرف اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان بر سبیل نعل بها بیرون

اسباب حکومت امیر شیخ ویران گردیده هر یک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند

فرستاد تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست وخمسین وسبعمایه ملک اردشیر که ابا عن جد حکومت ایگ و شبانکاره تعلق بوی میداشت نسبت بدودمان مظفری درمقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی باجنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهراً وقسراً آن ولایت را تحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع وخمسین وسبعمایه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابواسحق کرتی دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید بعد از چند ماه که در تضییق اهل شهر کوشید و برودت برجوهر هوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت تا هوا در انتعاش نور الورد را از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار محنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم منزل کوتوال حصار پنجم هزامید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار محصوران اصفهان بجان رسیده فوج فوج از شهر میگریختند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان میآویختند در ان اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هرکس روی بمامنی آورد و از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان نکشید تا امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه از اهل اعتماد را بگرفتن امیر شیخ فرستاده تا ناگاه مردم یوتاق شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابواسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از آنجا بیرون کشیدند از وهم هجوم صفاهانیان در غراره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساخته ایشان او را در روز پنجشنبه ایام اواخر جمادی الآخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاهی که در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات وقضاة وعلما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خرد امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و [illegible] تیغ شعله کرد از منتقی آری سرپنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل بهیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی را در طبع امیر شیخ ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا که درین مدت عمر از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر درمیامیز و برو یک کاسه زهرست که مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابواسحق و اکابر زمان خجسته نشان گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به ازان آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ٭ بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریادل که نام نیک ببرد از جهان ببخشش وداد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان یکی دیگر مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابواسحق از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوت وجودش جهان گرفت ۳ در عیش و ساز عادت خسرو بنا نهاد در عدل رسم شیوه نوشیروان گرفت ناگه که روزگار چه مقصود مینمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نه بر ستاره دست و نه بر آسمان

۲ کیفیت حال قیدش شاه سلطان رسانید داد ۳

مجد دولت و دین

۴ [illegible]

آسمان گرفت. واز مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است واو ملقب وموسوم به کمال الدین محمود بود وخواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ وتحسین عبارات جهد بلیغ مینمود ودیوان خواجه مشهور است وخمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده وآن کتاب را در سنه اربع واربعین وسبعمأیه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفتصد وچهل وچار. کاین نقش آذری چون کار. علیه الرحمة من الله الغفار.

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان ومیل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان

در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر نشانه بصوب مقصد برافرازد وبعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد وچون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی نگرفته لوازم خدمتکاری واخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که با نواع اصطناع بابدو پرتو عنایت خال بر چهره حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق بتصرف نموده بنظر شفقت در روی او ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی گرانمند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد وچون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد او باشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد وفرمود تا هر چه بهم رسانیده بود تاراج نمودند وبسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند ومقارن آن حال سه صد سوار از نزد جانی بیک خان که به تبریز آمده وملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده یساول سازند وجناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد واو را ازین جهت تنقیص بسیار رسید وچون اوزبکان بآذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیک خان ورفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قبچاق واستیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت وجناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدان جانب در حرکت آمد واخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موضع میانه گردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند وحربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح وفیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید واخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع وشاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان یکران بازکشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش وطرب پرداختند وبخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند وآنجناب بسیار از آن سخنان درشت ودشنامهای ناخوش گفته مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت وازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند وچون جناب مبارزی مدة دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است وبنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تورا از جوانی ترک چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود وآنجناب مصداق این مفهوم سلطان اویس را میدانست وگمان میبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه شجاع بدو خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورد ودر اثناء راه بزبان تیزتر از شمشیر اولاد را به کشتن ومیل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت بآنجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنابر علی هذا شاه شجاع وشاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمه ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد وسلطان بایزید را بر تخت نشاند خود لشکر کش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد وپیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند وبعد از وصول بآن بلده نیمشبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاه زاده از سبب آن تجاوز پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد ومیثاق خبر یافته اگر این سخن راست است فردا همه را نابینا باید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از جهت این مهم فارغ گردانند وروز دیگر شاه شجاع شاه محمود وشاه سلطان را با خود متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت وجناب مبارزی در آن وقت در بالاخانه بود وبتلاوت کلام الله اشتغال مینمود وشاه محمود با نوکران خاصه بر در پرده بنشست وشاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد ومسافر اینواجی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده اید جواب دادند که شاه شجاع فرجی نداد وجناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد ومسافر اینواجی خود را بر بالاپش افکنده آنجناب از زیر آن برجست وبجنگ مشت مشغول گشت وشاه

اختصاص

نسخه تردی

مکشتیس آدرا

سپر بازو پا پهایش را گرفته بکشیدند تا بیفتاد و فی الحال انجماعت شیر بیشهٔ شجاعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبیه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعهٔ طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت را حشمت آئین میل کشیدند و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در انحصار بسر برد: با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنا بر آنکه اولاد امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضاء خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده هم بران جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل نماید و جناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا ننمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغواء طایفه از مردم بدگوهر همت بران گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشانند و شاه یحیی را لشکرکش گردانند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ گرمسیر فرستاد و آنجناب در انحصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایده بران مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را بمیبد نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویج روحش ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلاء عهد ایشان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه و آله الاخیار مشهورست و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعراء آن زمان یکی مولانا رکن الدین هروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته و در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند عزیز رکن صاین مجلس پیش جناب مبارزی نشسته بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان بدشنام و سفاهت بگشاد و در روی پدر بگریز آورد و در آن اثنا آنشاه شجاع شمشیری بر شکمش زد و ضربت مولوی ازپای درآمده احشاء و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر نادانسته واقع شد و جراحان را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع بیزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد **ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع** صبح آفتاب شجاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود طینت طیبش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف باکسری مساوی و در تحصیل مسایل محسوس و منقول سرخیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه اش بمرتبهٔ بود که هفت هشت بیت عربی را بیکبار خواندن از بر میکرد و جودت افکار صایبه اش بمثابهٔ که مراد نحاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهرهٔ کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و دراک علوم وز کمال عقل و دراک علوم پیش طبعش انجوان مرده دل فهم تیزش کرده آتش را خجل اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار ابیات نظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقاً پرتو اشارت بران تافت ولادت باسعادتش در سنه ۷۳۳ وقوع یافته

صح الدین ۱

صح بر شاه شجاع شتته و از غایت [illegible] و حیرت شاه شناخته همچنان [illegible] میگفت ۲

صح شاه شجاع ۳

یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶۲ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع بسمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و پنج سال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش تافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده بسمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء

گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در خلاف و نزاع

چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت حبس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر عصیان و طغیان هزاره جرماوا و غان و تحصن در قلعه سوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده خاک پیرامن القلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره اعیان جرما و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبید العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین توران پشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پیرا بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۶۴ بنابر بعضی از ضرورات ملکی گماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطه ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته خطه یزد را مسخر ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بمعرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از غرور شباب و غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود باز گشته آغاز حرب فرمود آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاختند و او را بآیین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که با میر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرموده رباعی

کرد دست قضا چشم تو را میل کشید
در ذات شریف تو نشان نقص پدید
آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند
او نیز بعینه مکافاتش دید

بعد از آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و همانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیله انگیخت و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمه برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشته شاه محمود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابرآن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد و بمجرد علامتی که از آنجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعدهٔ همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با امرا و اعیان تعظّم و تکبّر مینمود و بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بفیصل مهمّات اقدام میفرمود بمواخذه و معاتب گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخندان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امراء خاصهٔ وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه و ولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابواسحق و امیر غیاث الدین منصور شول و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اینیاق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را لطمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدّت آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقرّبان طریق مشورت مسلوک داشته مفتیان آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مثنوی

محمود نبوس گاه ارجمند رسانیده بر دولت خود گزند
نه محمود بینم بجنگ آمدن مرا و ترا تیغ برهم زدن
تصوّر کن ای نامور شهریار که گر زانکه بر دو بپاشیم یار
که یارد کشیدن سپه پیش ما چو آگه شود از کمابیش ما
اویس بچابک تازی کند مگر با سر خویش بازی کند
ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن
که گر دو برادر بهم داد پشت تن کوه را باد ماند بمشت

و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کرده هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار سمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابرآن سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه را گفته نزد برادر فرستاد قطعه

ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد
منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همّت من در بسیط خاک افتاد
چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالمگیر چو عقل راهنمای و چو شرع نیک نهاد
کمال صولتم از جملهٔ کسان ایمن بنام همّتم از منّت خسان آزاد
نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی که بر بنا توکّل نهاده ام بنیاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من بگشاد
تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوهری نیاید ز دختر لشاد
مکن مکن که پشیمان شوی باخر کار ز مکر و به پیرو ز لشکر بغداد

القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس یا صحرای خانسار و سرچاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن برآوردند و شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی اینیاق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه باز داشت و ضبط میسره را با امیر ساتی و سلغرشاه ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ جنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد و هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوی نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ امیری گشود بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیاره بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و در روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول بشیراز درب فسا را معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امراء عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصّن شد و زمان محاصره بطول انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهة طلب مصالحه جمعی را

کیرت

از اشراف و اعیان را متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان جواب نداد و انور الله مؤلف تاریخ آل مظفر [illegible] افضل [illegible]
مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان اختیار
نمانده اکنون مناسب چنان است که اعلام شاه شجاع بابرقوه رود تا انعقاد محفل کامیابی که من امرا را بجایگاه و بوطن ایشان بازگردانم آنگاه ممالک موروثه را
بر سبیل راستی قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه ببرادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید
تا بمشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که **بیت** اگرچه دل بکسی داده یار ماست هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز
و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود **بیت** جفائیست از طرف آن شکسته پیمان است وگرنه از
طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعه قهندز قران سعدین دست داد و مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سربند امیر بجانب ابرقوه رود
و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقوه شتافت
و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند
رفیق یاس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را با تحف و هدایا بسیار نزد سلطان
اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله خانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت در روی وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه
محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بخاطر سوده ماثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینهٔ کهن قتلش در سینه دارند
در این محل جمعیت را اختلال کرده فتنه انگیزند بنابر آن هر یک از آن جماعت را ببهانه از شهر بیرون فرستاد از آن جمله ملک محمد و دولتشاه بتحصیل مال کرمان
روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال
خیال استقلال نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قائم باتفاق امیره کو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته
از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان یرغو بود و خواجه بدر الدین بلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام مینمود به بهانه بدیوانخانه طلبیدند فی
الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نمودند
امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر حسنکر محبوس گردانید و رسولی از عقب
امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و الحال مناسب حال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده
مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون
خواجه مجد الدین و امیره کو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیره کو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر خرامید
و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل میفرمود و چون از شیراز
بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۶ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه پهلوان برادر شاه سلطان با دویست
سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت
دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده اما تاب یک حمله نیاورده بحصار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا باستان
خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه با پنجه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین
توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته

اختیار ۲

واضح باد
که در تاریخ الفی
روضة الصفا
کوشک سبز مرا
است حرره
محمد تقی
التستری
۱۲

الدین ۲

الطاف ۳

باشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه درباره او اصناف اشفاق مبذول داشته آن بلدهٔ فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه را بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نمازت اجل را دست کوته باد یارب ز عطف دامن عمر درازت بزودی باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایازت و بهمدران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر درسون ازین مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست فرمودم امانش چو مجرم اورا بخشیدم بجانش دگر چون عذر در دل داشت غدار سر انداز آن شد این شمشیر خونخوار سگ مکار دون بیوفا بود مکافات جفا کاران جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته کوتوال هزاره جرماو و اوغان همت ساخت در اثنای طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت میرسید و بهر گامی کامی مشاهده میکردید و چون امیر سیورغتمش و اعیان هزاره جرماو و اوغان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرماو و اوغان بهنگام مجال از پی در میدان جدال ملتها دند و متانت و حصانت مواضع اذلال آن گروه ضلال اشتیاق آن ساختن تسخیر نمی پذیرفت و زمان محاصره بمدت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمدد ایشان نامزد کرده چون عنان بجد و دگرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگوار فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدار العباد یزد شتافت انحلال عارضه در دیار برشاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته بتیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی برسبیل تحفه از مدینه طیبه بیمارگاه پادشاه آوردند و آنجناب دست اعتصام بذیل آن رایت بتبرک دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بذروه جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سیورغتمش با سایر روسای آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه را جهت پادشاه سلطان خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادر زاده مبذول داشته محمله نشین حق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور بتقاضای تمام مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شجاع جمع آمد در آن اثنا اصول و اعیان فارس ایلچیان تبریزیان بجان آمدند و کلو حسین را جهت استدعای الویه کشور گشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال برادر توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از راه دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی دانسته و نیز روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزیدند بیت بر آتش ستیز دو کینی فروز چنین تا بر آمد برین چند روز انگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخواسته صف قتال بیاراستند و بادحملة الطعان رجال دو جانب آتش حرب بنایره طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار آیینه نورانی خورشید فیض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بنصرت و ظفر مخصوص شده نزدیکی شیراز فرود آمد و بهمدران سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلام ظفر سپاه پرتو وصول بر ظاهر شهر اندازد ما دروازه ها را بر ابواب دولت و سعادت بر روی موکب همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه اشنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۷ شبی که پرده ظلام نور باصره را از رویت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنای راه سلطان احمد از روی تخلف جسته ببرادر بزرگتر پیوست روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انسان رسانیده ابواب نصفت و احسان بر گشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه با خواجه محمود رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمائه بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب قصر زرد توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس علماء
کرام اختیار فرمود
منصب
۱۲

وشاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را تحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز اصفهان با بنده مضایقه نفرمایند از کرم عمیم بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصلی عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر فتنهٔ خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب خبث و قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که ضعیفهٔ سلیطهٔ خبیثه بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود بسر میبرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد جنگ و نزاع در هیجان می آمد در شهور سنهٔ ۷۶۸ مکتوبات مهر انگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بطالب اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیلهٔ ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانید قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد و آنگاه روی بولایت خود آوردند چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف بود بمرتبهٔ وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بمسند وزارت نشاند و در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتیب عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه برادر امسال از مال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطهٔ عبور لشکر ویرانی اصفهان بمرتبهٔ رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه مبلغی که لایق خزانهٔ آنحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز ندارد اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بآنجانب روان شد در آن اثنا شاه محمود از معنی استماع نمود که منبع آن فتنه کیست و منشاء خیال برادر چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید شاید و بار دیگر میان برادران گرگ آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز باز گشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شبها و روزها از حرارت عشقش در کانون درون آتش جنون و الم می افروخت و از اشتعال نایرهٔ عشق جگرش بر اعضاء خویش داغهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنهٔ سبعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و از این جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخاطبهٔ از مجدداً سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت تعیین همین مهم خواجه تاج الدین عشیری را که وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر نزد آنجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده بود که

العبد فی یده کان لمولاه
ما آن توایم و هرچه داریم

و شاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن عنان یاس و حرمان بشیراز باز گشته خواجه تاج الدین حسن دختر جلیلهٔ نسب ایلکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید شعرا و سخندانان در تهنیت این قضیه قصیده گفتند که چند بیت از آن اینست

نظم

آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور
که از آن سور شد اطراف جهان پر ز سرور
چند اسوار سر سروری که اگر درنگری
خانهٔ زهره بود زان عالی سور

اجتماعیست منوط برأی باهمتی القضالی است مقرر ملکی را باجور عهد بلقیس بان داشته است ارزانی بسیار پژده جم دولت تشریف حضور قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست همه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر کوست در پردهٔ غیب از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرد درین باب بعنایت مشکور دری از بهر بری کلبنارت آورد که چنان وزشوان یافت در اطراف دهور و چون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد دانا دفرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده درهم شکست و میسرهٔ شاه محمود نیز بر میمنهٔ شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بالتمامی برچیدند و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حیلهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة و التسلیم انتساب داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوهٔ تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس از اشراف و اعیان ممالک بالکلیه ماطلبی ناخذ فرمان را اعتبار نمینمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم و التماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی انجا بشیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نه جواب دادند که بمرتبه مشابه خط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه در غضب شده گفت چون اقرار مینمایید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کما ینبغی تحقیق صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهة درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازو گرفتم فی الحال دواتدار را دریافت و شکنجه کشیدند اما هر چند درین امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود هر آینه این کار بی تصور بوده و نسبت بدوات دار از حیز قوت بفعل آمده اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه می باید نمود تا بجرم خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد تا در مسیح دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از وی بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن بنابت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی و عمر منشی را بدان داشتم که بسبیل تقلید این رقعه را در قلم آورده زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایرهٔ غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را بزه کمان برداشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز جنازهٔ پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را با ظلم و عدوان چه کار جد ما را جهة رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ورنا خلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمین اهتمام علیشاه قرتیانی

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان به پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر التفات مینمود و بحسب اتفاق

با سپاه
بر آرا از شیراز بیرون
را امید شاه محمود
نیز عازم میدان
تال گشته در صحرای
چاشت خواجه
معرکه پیکار را
افت و شاه منصور
میسر لشکر شیراز
کرده میمنهٔ
شاه محمود را
٣

خطاب
٣

رکن الدین
٣

اشرف
٣

وفیق
٣

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که برکنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ همین اعتقاد شاه شجاع نسبت بایشان مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کریمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل دی بوقت سحر یخ شکسته است و دست و رو شسته است و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمده زمام ایالت آن ولایت در کف کفایت پهلوان اسد نهاده و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش اوغانی برادرزن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسدهٔ خود پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود و از خویشتن غافل نمی باید بود بنابران پهلوان اسد بجادهٔ غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والدهٔ شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدومشاه و نوکران اسد نزاع واقع شده مخدومشاه بمرتبهٔ آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمهٔ بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را بنخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع نام اسد نوشت مضمون آنکه بلدهٔ کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه نشانی هست هرگاه این نشان ظاهر شود بهمانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد و الا فلا و سلطان اویس با طائفهٔ از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی هزار شد و خیال استقلال او بتحقیق انجامید بنابران شاه شجاع در شهور سنهٔ اربع و خمسین و سبعمایه بانجانب خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام او بود چندان اغوا کرد که ببهانهٔ توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که خرم چنین اراده دارد لاجرم طریقهٔ حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصرهٔ کرمان تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعهٔ صبر میکشیم فرزانه وین غصهٔ دهر میخوریم مردانه نومید نیم که عاقبت حق ز فلک روزی بسر او بر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصرهٔ اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد بنابران قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار انجامیده فرمود تا هرکس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهة قریب صد و بیست هزار کس بتخمین دفعةً از کرمان بیرون آمده طایفهٔ باصفهان و زمرهٔ بآذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را از نزدیک بآن رسانید که تفصیل داد و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد و در ضمن عریضه شمهٔ از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضهٔ آن برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصهٔ جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین ممکن که جاوید مدد باد از توفیقات و صور لی که بواسطهٔ برادر اسد فی جیده باحبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب خویش است آثار سعی که ازان برادر بوقوع ما ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هر آینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارند و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان نباشد بر مواجب و ملوک و اقطاع او بر و دار می ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد ازین جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سدهٔ سلطنت بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصرهٔ کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه قزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته [illegible] بر کرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع
از پدر متوهم
شده ببیابان
هزاره گریخت
و مکتوبی مزور
از زبان شاه

شاه شجاع

اضافهٔ فتح کرمان

مردم هم بخر پنبه دانه و تخم سپیوش و سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب صلح گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه و پهلوان خنگ خراسانی مهم بران قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یکمن گوشت بسه دینار میدادند و دمن روغن به نیم جی میستانیدند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر لحظه اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین مرام با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر بیشایبه تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم انگاه اندکی از آن خود شیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستاد و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنا بران که پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم فرمود بیت زنیسان که گل سرخ فرو ریخت بباد یا سمن زرد فرو ریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشه کردند که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند همگنان را بتیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تند خوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش بودی مینمود نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا بپزد و پیش از پختن حلوا اگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت مهمانش سازید و حلواگر بیچاره را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت او نگریسته پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شما که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان از کمال عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم انگاه دویست دینار بحلواگر نیم جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون همدستان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رایها بران قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بود جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و بیست و هشت مرد مصلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از حمام بیرون می آمد که بحمام رود یکبار آنجماعت بسر وقتش رسیدند و بیک لحظه او را قطعه قطعه ساختند و سرش را بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع مسطور مذکور است که قصابی بمشتری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهارم سنه ۷۷۵ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که از قبل پهلوان اسد کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان مستحکم داده مقالید حصار را تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی بایالت کرمان حسب الحکم روی بآن ولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی نامداران ارباب سلطنت و استقلال بمغرب دنبال قضیه ایست محتم در شهور سنه سبعین و سبعمائه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمت غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسیده شاه شجاع بر فوت برادر بسیار اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیرکمین میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا بر آساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طائفه از اشراف و اعیان

واعیان صفاهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را بپادشاهی برداشته بودند و زمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت می‌نمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم عزا لواء کشورگشائی بصوب صفاهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در مقام جوئی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب ایاب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هر چند قرة العین از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف ورزیده اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفاهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمهٔ مضی ما مضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بعد از ان ایام بشربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جرباذقان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی

ببستند نام آوران سربسر
باخلاص در پای تختش کمر
گشادند بهر دعایش زبان
شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ صفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد این خبر تواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول موکب کواکب را بدانجانب انتظار میبرند بنابران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان ازین واقعه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت

جناب قصر جلالت بلند باد چنان
که اوج ذروهٔ افلاک کمترین آستانش باشد

رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و مملکت بر سنن استقامت برقرار آن یگانهٔ روزگار برگزیده در تک تخلیق اشیا و نخبهٔ خلد اللّه ظلّ معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوتست ذات ملکی صفات را حاصل و دست تمنّی بگردن مرادات و مرامات حمایل ع چنین خود هست و تا باد چنین باد بعد از ثنا و ادای محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود که چون الطاف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خوانندگان بنیان بغیره سوی کنایه و اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تا کی دیو را در لباس ملک آئین دادن و ماه مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمهٔ خورشید را بگل تلبیس و تمویه انباشتن و در مخاصر و نوادی بجواهر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که خزانهٔ حکمت و انصاف و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زده آنچه از غل و غش و رذایل مشوش آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار ثلثیات آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود و فرمان هوس نافذ الحکم دارد بزبان قلم دو زبان سؤال الذین نتیجهٔ آن باشد والعاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه مردود حکم و فرمان مخاطب و معاتب و مفرد العذاب و عقاب ابدی آخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت

بچون عاشقان داری دلبری
نکو جانا که عاشق هم شجاع است

بندهٔ مخلص ترین بندگان و معتقد ترین صادق ترین چاکران بیت

آنکه تا بود و بود بندهٔ تو
و آنکه تا باشد همچنین باشد

عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد بمعرض عرض و موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و بحکم تمنای آن کاشته و رای آنست که بزودی بدین کام و مهم بسر حد باید آن رسید با شاه باز بلند پرواز فکر از بام عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه این عتابات فتنه انگیز هیچ بار غباری بر خاطر فاتر ما نمی نشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت و جوانا عن الغرو بود را در لباس ملک آئین دادن و ماه چهارده مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه و خزانه بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن مرد زنانه را پوشیدن بیت

نه زیبست آئین شاهنشهی
شهنشه نه این است آئین مهی

حمدا للّه تعالی که بقوت قاف توفیق

چه محقق است که خلان وفا بنظر بصیرت و عین بصارت هر رقمیکه منشی تقدیر بر ناصیهٔ احوال کائنات کشیده بدانند تا نوشته نخوانند بیت برون از عالم حسن است جانان خورده بینان را
۴

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعه فضیلت بر دوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست در میان جان بست بر دوش
همواره بیت بجای می سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و عرصه مملکت بمعاونت رجال که بیت قلمزن نگه دار و شمشیر زن نه مطرب که زن
نیاید ز زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار در آورد و میگوید که بیت مرا ز حمله دشمن نرفت پای ز جای که
شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الجهانی فرموده اند از آن روز باز که نقاشان تقدیر و قلمزنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مر ایزدی ثبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ماییم کز ازل همه آیات منزل است
آیات عز و علم و شجاعت نشان ما بر ذروه معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پرد از آشیان ما و آنچه در باب ما ساق شاق و یرلیغ
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دو زبان باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود هر چه آن خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر سلطان
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدانصوب
خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان مردم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای جرماخوران
بیت خروش کوس و بانگ نای برخواست زمین چون آسمان از جای برخواست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت بهر سینه
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزیدن و دبور ادبار بر موکب نکبا و خاک خست
و خسار در دیده بخت تبریزیان پاشید احمال و اثقال با سیوان کوه مثال در عرصه قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشتند و
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بشکرانه این فتح
سجده شکر بجای آورده و امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان را امان داده
بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان بمقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشته حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهره خنیاگر را برقص می آورد
و مجلس همایون را بنغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همداستان او در مدح پادشاه کامران قصیده
سرایید که مطلعش اینست شعر زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش رو بویرانی شاه شجاع را این مطلع ملکه شد
ابیات این قصیده مستحسن افتاد و سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خوش چون ز خاطرم سر زد
ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازه سه کس از مشاهیر این
ولایت باشنیده بودیم و ایشان را بمختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه
شیخ کججانی ناقص و چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید بسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این
بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آنحال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی دا نام داشت و دیگری
عمر چوب کشتی و بقولی طرب چوب و شتی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در آنجا بود تاختند و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع درد پا داشت با وجود غایت برودت هوا لوای مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسید ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امرای ما در آن جانب گرفتار شده اند اگر ایشان را بفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را تشریف
پوشانیده اجازت فرمود **ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر حوادث** چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طائفه از ابطال جهال را بمحاصره یزد نامزد فرموده
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن منجنیق و تیر کردند و شاه

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت منمائید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نمائیم امرا و لشکریان اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان بهزیمت شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشکر بیزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه کرد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی با این همداستان نشد و شاه منصور در عقب تخیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورد چنانچه در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت آنچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاد و آنجماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند تا سوگندان بر زبان راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه روی نمود و در سنه ۷۸۱ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و نخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه بنسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده سارق عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت و در سنه ۷۸۲ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان را بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بیشعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاه زاده را میل کشد و چون از خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول او شخص قضا کار خود کرده بود

بیت

قضا چون زگردون فروهشت پر
همه عاقلان کور گشتند و کر

القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد و شاه منصور که در ان اوان حاکم ششتر بود نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از دامن معالجه وی قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار حضرت ایزد متعال نزدیکست زلاتی را که بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای فحوای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات تدارک نمود و ارتکاب سیئات ایام شباب و اوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده و حافظ را بانعام کرامند مسرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نمایند و هر روز بنوبت ختم کلام ملک علام قیام فرمایند و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را براد

نسخه
محاصره کرد شاه یحیی را در یزد که والده شاه منصور نیز بود جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد
۳

نسخه
فلک ارتفاع

نسخه
میخورد و بنابر آن حرارت باده در مزاج باو استیلا یافته بیشتر گرد و علل مستفاده عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف
۳

خود در حق خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبداشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد مرتبهٔ گریهٔ ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا وقت شاه شجاع تسکین یافت و پسر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من سلطان احمد بگوی که وی بمثابه است بظل عام و علم و حلم پناهم نه آن سایه بر یکجا قرار گیرد و نه از آفتاب جهتی تمشیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلدهٔ پر آشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران جهانگیر امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهة غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تا نعش او را بمدینهٔ طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین شریفین بنجف کرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع ۷۸۶ بوضوح می پیوندد از این خارستان پر اذیت بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جملهٔ علمای اعلام و فضلای لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده آثار شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه مینمود و از شعرای زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربهٔ او بشرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص بملازمت آنجناب مینمود خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد

غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد   آغاز مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه   زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان   آمد دگر بجلوه و آهنگ ناز کرد

این مطرب کجاست که ساز عراق ساخت   و آهنگ بازگشت بره حجاز کرد

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم   زانچه آستین کوته و دست دراز کرد

صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت   عشقش بروی دل در معنی فراز کرد

ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست   غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل   ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتاب بر السنه و افواه مذکور دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطهٔ بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد بماهتاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است[۲] غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرجست روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقهٔ بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازهٔ شیراز بیرون نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است

شعر

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد   وای اگر از پی امروز بود فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسد نموده قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از بیت این معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفته کیفیت قصه با ایشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم بر آن مقطع درج کنی مشعر بمعنی که فلان چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

کذا اسرار ۲ نسخه

غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت   بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی   و باین واسطه از آن ورطه نجات یافت و خواجه حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان بایزید را از رفتن صفاهان مانع آمد و اشراف و اعیان صفاهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر صفهانشاه سرانجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه نورانشاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ یکی از نوکران معتمد صفهانشاه را فریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را زهر داد و امیر صفهانشاه امیری حسیب و نسیب بود و بر علما و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنای راه عمش سلطان بایزید بنفاق بعضی امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و در آنجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده بی آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود این ملتمس مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود و منصور از ششتر لشکر بمدد کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری   تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور را این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانهٔ استخلاص اموال سیرجان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر صفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتزاز آمده از نصف النهار تا وقت عصر لوازم پیکار اقدام نمود و چند روز بهمین منوال گذرانیدند فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و بعد سالی اشراف و اعیان صفهان بواسطهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمانبرداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و بیکبار ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب این جرأت پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود ما امید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده ازین شهر بیرون رود که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده بهمان شب رخت سفر بیزد بست و مردم اصفهان جهت استمالت این مژده امیر علی میر میران را بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانیده و بسرعت هر چه تمامتر متوجه صفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و وزرا و اکابر و اعیان صفهان مراسم

بدل
وثلث
ص

الگاه
میان سلطان
زین العابدین و
شاه یحیی عهود
و مواثیق در میان
آمده سلطان
زین العابدین
متوجه کازرون
گشت زیرا که
شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال التعرض مملکت فارس بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیکبار ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود در فنون لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود و مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر حکم نوعی دیگر باشد تو مارا بجای پدری از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیورغتمش اوغالی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماو اوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیز داوری نمود و در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پیشوایی جرماو اوغان بتعلق پهلوان علی قور گرفته بود و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که محمد حسن فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و ما یحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه دان شد و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نمود و چون سلطان بایزید مرد رفته ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطهٔ عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر آن در وقت وفات یافتن مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آیی تا ترا بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع دون توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و امهال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بعضی خیالات محال بخاطر گذرانید و چون این خبر بخاقان عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه اغروق را در ری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول سعید و آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل آن توجه نمود بقلعه طبرک در آمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد سلطانشاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا بر رعایا آغاز تشدد کرده و مغولان ببیباکی متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم باشتعال نایره فتنه مجبول بود و بمطابقت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند بشمشیر خون ریز آشفتگان شبیخون در آمدند شیفتگان در اول شب هجوم عام و خروج لیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام بر ابرش تیزخرام سوار گشت و بدروازهٔ توچی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

مغلوبی چند در هم کشیده بجد و کرمان در آمده و خواجه تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد ۲

شهر دیهود یزد ۳

ترتیب ۴

و توجیه ۵

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد
بیرون ریخته بمیدان نبرد آمدند نظم هراسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از بیم مرگ بسی نامور باز و شاهین شاه ز منقار
زاغ و زغن شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آنشب سه باره هزار اما علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده
خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس از اردوی همایون نشان از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده و در آن روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بودند و نخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان بخریدند مظفرلوا
و نزد مقدم بارگاه سلطنت سپردند و در اول هر سری به پنجاه دینار بود و در آخر بیک دینار میفروختند و عکس منجر شد القصه در اصفهان غیر از زنده رود
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفرلوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسفشاه را
بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت
شاه منصور که حاکم آن دیار بود خاطر او را با مداد امیدوار ساخت و ضمناً نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آن جماعت خاک تیرگی
در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت
صاحبقرانی بی مانعی و منازعی بشیراز درآمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان سپهر ارتفاع
شتافتند و در آن اثنا از جانب ماوراءالنهر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج
مشتعل گردانیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیرالدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از سیرجان بیرون آمده بصوب گرمسیر دارالامان شتافت و در آن موضع بهزاره
اوغانان بوی پیوستند چون سلطان احمد ازین خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داده بعد از نماز
عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد و سلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بر پیغمبر و آل اطهر علیه مناجات
التحیة و التسلیم نازل گردانیده بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده بسلطنت با وی نیکوئی کنم و همان
باران مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورده و بین الجانبین محاربه بر روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر درگذشت و مشمول رحمت و مکرمت گردانید بعد از مراجعت داورا
بکرمان بمنوجان فرستاد و سلطان بایزید بدان جانب رفت و قلعه منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی کرامند بستاند و بخدمت برادر
فرستاد و سلطان احمد ببسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم

باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم باز از قدح اقتباس عیش
ساقی بگیر قدح عشرت بریز بر عاشقان غمزده پیمانه کاس عیش
بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون بداس عیش
بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش
هرکس قیاس کار بری باری همی کند باری بمنکه دل باجز قیاس عیش
احمد ز ملک دینی و عقبی ز لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش
یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات می نمود در آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب
مقاومت برادر خود نیاورده دارالملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور باستان ترین وجهی بآن بلده فاخره درآمده رایت عدالت
برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشا انتظام داده و عیب از آن بخاطر

بود ثبت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید   نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید   جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت   کمال عدل بفریاد دادخواه رسید   و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزرا بدست همت ادرارات ارباب عمایم را که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه ساخت و چون شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیدهٔ او اطلاع یافت از روی غضب فرمود که چگونه سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات او را بیک صد تومان ساختند و بتسویت در میان سادات و علما تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا نهاد که بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم   یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم   ساقی بیا که از مدد بخت کارساز   کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ سلاسل باهم گفتند که خدا روا ندارد که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بسبب عم خویش آورده او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه بجماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان کریخته ببغداد میرفت باوی دوچار خورد و خال و خواهرزاده بموافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیراکه حاجی بیک و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربه ای در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱ سلطان زین العابدین با عم خویش نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر نصرت فائز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بری کریخت و موسی جوکار که مشهوری بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور او را عذاب قیامت پیوند چشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن بختور حشمت آیین را میل کشید و همدرین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما امین نیستم والا بکرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجهٔ ضعف دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیراکه امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکرند که در عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ری تا سرحد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما صعالیک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی عظیم شوکت در مقام معاندت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال آن سال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی زیبا طلعت پسندیده بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار بدیعش این رباعی یادگار گذاشت رباعی از واقعه ترا خبر خواهم کرد   و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد   با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت   و ز مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحائف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که در کرت ثانی که ماهچهٔ رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت و استماع که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل ایشان میکاشته دفع شر او را بر ذمت همت

عزیمت ۵ سلطان احمد اتفاق کرده بعزم تسخیر شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفر لشکر ایشان را ۴

۷ بطرف اصفهان رفتن شاه منصور و استقبال نمودن اصفهانیان سلطان زین العابدین بطرف ۳

بر ذمت همت عالی نهمت واجب داشت و در تخریش تعیین و سیاسته باعساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت شهر شوشتر
اشتغال مینمود کلید خزینهٔ شوشتر گرفته و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود
سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعهٔ سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قلهٔ کوهی رفیع واقع و صیت غایت قلعه
متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ در جوانب آن آب روان چشمها یان و در درون آن
قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان بیت از جبالش بشدت آمده سنگ وز سپهرش برفعت آمده عار و بیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت
فرجام را کوتوال آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد موجب فرموده
صاحبقران گردون اعلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای
نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از اهوال جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت در سر کشیده
دلهای دشمنان را بپیکان دیده دوز میدوختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهراً و قسراً قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بتیغ انتقام
درگذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایهٔ سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کیهان نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله
تعالی داد تو از منصور مقهور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام
هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید جوابی همچنین میشنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع
معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرفراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون
رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بره که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیر زن یا چهار
هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین بتعبیهٔ لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان
دو قول ترتیب داد و یک قول از فر وجود همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیرهٔ پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاه رخ را
هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون
چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بر سی هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و انبوهی را برهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی کثیر که در پیش صاحب
قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشاد نظم بر آنم که گردن فرازی کنم بشمشیر با شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سر آید جهان و دلیران ستیز در آن ستیز
و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود
آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و عادل اختاجی سپر بر سر
آنسرور گرفته خاری یساول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عنان بطرف
تومانات میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزادهٔ ستوده خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از
اهل امید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و میرزاده شاه رخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان
ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شاهرخی
مات گشته بر بساط تیرهٔ خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسپ پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آن سر را پیش پدر برده
در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او بارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین اینانق در واقعهٔ شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او / در زمین ملک تخم داد کشت / ملک هشت از دار دنیا چون برفت / لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهدران روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر گشته بودند بسمرقند کوچانیدند و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه با ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بباد فنا داد و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبارگی مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر / شهانی که گوی از سلاطین ربودند / که در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت / دهم شب ز ماه رجب چون غنودند / چو خرمابنان در زمانه برستند / چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشا این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت نمودند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان درآمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله گاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفال نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان پنداشتند که مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب درآمد و همه بخواب رفتند خایه مهتر قوم را بخایید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود بشجاعت تاثر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوستکام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری بمصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون ما بین او و اتابک سنقر متغیر گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بران دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر درآمد با اتابک سنقر مخالفت کرد و مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسب بود

اتابک نصرة الدین هزار اسب

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بحیز تصرفش درآمده خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی

جاودان نهاده **اتابک تکله بن هزاراسپ** که نسب مادرش بسنقریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بسیار کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد و بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و کشت اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشهٔ پادشاه خبر یافته بیرخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتوقانویان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله البارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را بپایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود را بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بر آن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید **اتابک شمس الدین البارغون بن هزاراسپ** چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین و پهلوان یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن البارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت با باقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جرباذقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقاخان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می‌بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسف شاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقهٔ ناپسندیده ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را بهانه مواخذه و مصادره نموده عاقبت الجماعت را بر تیغ ستم بگذرانید و طایفهٔ از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عمزادهٔ خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس که گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنهٔ اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفهٔ از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله بلدو را بند کرده باردو ارسال داشت لران در آن سرحد با جمعی از مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفهٔ از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنهٔ ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویین که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده هرقداق او را طوعاً و کرهاً بازگردانید و بعد از وصول بپایگاه غازان اطوار ناپسندیدهٔ او را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب انقدر مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن البارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهرهٔ اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرّا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزیده با رعایا به وجه احسن معاش فرمود و وفاتش در شوشتر فی جمادی الاولی سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایدج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک الایام نداولها بین الناس بقا بقای خدا است و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می‌پیوست تا در اثنای سلطنت طایفه گاهی نواب خلفای بغداد و خدام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا می‌یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و بعد از سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن باو و بهان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود الثائر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگرباره در ایالت رستمدار استقلال یافت بعد از فوت محمد بن شهریار اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و چهار سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و چهار سال سلطنت نمود و پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزاراسپ چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزاراسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران اباعن جد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدان جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن تولا قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست **بیت**

جنت عدن است گوئی کشور مازندران ❊ در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان

مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت براسپ جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بمملکت عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود استندار هزاراسپ بن شهرنوش بن هزاراسپ بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می‌نمود اما بخلاف عم و پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده راه باز صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابر آن اعیان از وی گردان شده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخن دان نزد استندار فرستاده او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب مناهی ملامت کرده بطریق سلوک رشید شاه ترغیب نمود و هزاراسپ همچنان از غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابر آن ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسپ جنگ و جدال بوقوع رسید آخر الامر هزاراسپ تیغ و کفن حاضر گشته بنابر اضطرار نزد ملک اردشیر رفت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادرزاده هزاراسپ امیر جلیل درگذشت پسرش هزاراسپ فرستاده خود را نیز بدان منزل تشریف برد تا فرود نیاید همچنان سواره باز گردید این تعظیم بر خاطر هزاراسپ گران آمد و خیال کرده ما فی الضمیر را بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

الاشرف بن

بعد از آنکه

بعلت خناق و
ملک اردشیر امرا
و ارکان دولت را

۱۲

[illegible] ۳

گردانید و خواست که در قلعه محبوس سازد اما هزبر الدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزاراسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بکیفیتی هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار به زرین کمر بن جستان** در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند مشهود شد که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان رویان بر ما فی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت با یکدیگر داده بیستون را بحکومت برگزیدند و پادشاه علی را بزخم روبین از میان برداشتند و پدر زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را از تیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع دور بار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را باقتداری تقویت کرد که برایت آباء و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنه عشر و ستمائه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت نمود و او در سنه عشرین و ستمائه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نامآور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نامآور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود و پسر بزرگترش **حسام الدوله** اردشیر در حدود گیلان لوای حکومت افراشته و برادر کوچکترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می‌پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات یافت استندار شهرآگیم که برادرش بود قایم مقام گشته و مدت سی و یک سال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنت در الوس چنگیزخان منگوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار شهرآگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند تا قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهرآگیم مأمور فرمود و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت شهرآگیم نیز خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیر معذرت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان آمده دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهرآگیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت و وفات استندار شهرآگیم در سنه ۶۷۱ اتفاق افتاد پس از وی پسرش فخر الدوله نامآور بن شهرآگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض می‌نمود و برتبه که اشارت فرمود تا در دار الملک منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شری و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید جمعی از ضعفا صناع و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول بباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان ایذای یابیم حکم حسب شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هر سال از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الامر فرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک این عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

شتافته غازان از ۳

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگر آن کار معتبر نمائید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و شاه غازی مدت سی سال در اقبال گذرانیده در سنه احدی و سبعمائه متوجه عالم باقی گردید و ازو پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمان ماست ملک شاه کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارغش کمر خدمتش بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قریب صد فرزند کرامت فرموده و فوتش در سنه احدی عشر و سبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش پنجسال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمائه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر نهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریار برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال حکومت نمود و فاتش در موضع کوپر در سنه ۷۳۴ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت ماتان و رستاق را ببرادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی حال شده در اواخر سنه ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت بقتل رسید و غنیمت بسیار بنهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستاری می‌بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار پیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲۱ ذو الحجه سنه ۷۴۶ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی عمارات عالی آنجا ساخت و چون مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضا در سنه احدی و ستین و سبعمائه بزخم خنجر بیاولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینه خاطر میزدود و در آن اثنا یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را حماقت و نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که بر آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار بر دستش خورد و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بزدند یعنی ملک را بزدند و در آنحال ملک پای از خانه بیرون نهاد و بیاولی که حاضر بود تصور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد بنابران خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمائه بممالک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت محاربه لکنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمتش مبادرت نمود

گفتار در بیان شمه از حال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملک بیستون که ولد کیسم بن تاج الدوله زیاد بود در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و ازوی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار آن پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مأمور گشتند ملک کیومرث بنا بر نزاعی که

برای مزد ۴

فرمود تا ثلث ۳ هیچ جهت گذاردن نماز برای شخص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند

۴ و چون

نسخه زیاد

تاریخ رشید ۳

نسخه لکپور

نسخه کستهم

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن ترا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را در باره خود معلوم نمائی و من بعد بادیه مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن اصلا التفات نکرده ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از آن طائفه خود را بنواحی قلعه نور رسانید و در هر چند روز یکبار بهانه دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا بین الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که ببستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همان شب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود کرده بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته بر برجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه نور در آمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزاده من و پدران منست تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود چون این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبتی دیگر بتحت تصرف کیومرث در آمده باندک زمانی بلده رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر نمود چند کرت تاخت بحدود ری و دماوند و قومس برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در محبس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه درآید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب کلمه الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخی فرستاده از خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند **اختتام حکایات ملوک رستمدار** چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را پسر بزرگش ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفک دماء موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی نمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

دربان

از اندازه جرات

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت بار دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر گردم تا با یکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بنا بر مصالح بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلای آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد ان شاء الله وحده

در نسخهٔ صحیحه ۴

در نسخهٔ مذکور

ذکر ارتفاع طبقهٔ ششم از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند

مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس و ثلثین و ستمائه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیروین بن سرخاب بن مهرمردان بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنه خمسین و ستمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابوالملوک لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطهٔ قتل و غارت خیل مغول رواج و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرای چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود بسیار روی نمود آمل را قبهٔ آن خطه و تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهراگیم بمحاصرهٔ گرد کوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنا برین بجرم در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لوای ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن حسام الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس و سبعین و ستمائه دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هشتاد مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه عالمی بدرس و افادهٔ اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش **نصیر الدوله شهریار** قایم مقام شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه اربع عشر و سبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امرای ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن ولایت قریهٔ خرید مسکن اتباع و جماعت گردانید و وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش **شرف الملوک بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش **فخر الدوله حسن** که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ میر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و بعد از انتقال بلا و وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از آن قوم شخصی متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیا جلالی را که از عظمای ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین واسطه تفرقه بسیار باهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود

سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن بمباشرت ربیبه نسبت کرد از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نموده در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از انجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال آنجوانان بنفس خود شاهنامه بر ایشان میخواند در سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشانرا تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق ریختند اکثر خاندان قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک فخر الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نموده و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند بر آسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس که از همه بزرگتر بود و در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچ کس رایت ایالت نیفراشت

گفتار در مجملی از حال قدوهٔ اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوائل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما تتبع سنن سنیهٔ آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقهٔ صلاح و رشاد مشغولی فرموده بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر جاذبهٔ سید عز الدین آن قدوهٔ اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین بار دیگر بخراسان رفته بشرف طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علیه الصلوة والتحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و فرق عباد مشغولی فرمود و در زمانی که افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بتیغ غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و هیچیک بطاعت دیگری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندرانرا بحیطهٔ تصرف داشت دفع طایفه که در آن ولایت آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن ضمانداری که همشیرهٔ افراسیاب را در حبالهٔ نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در لارجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرا و ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد بر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرموده بپای نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفر الله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی

از شرب مدام و لاف مشرب توبه   وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه   زین توبه نادرست یارب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشرهٔ افراسیاب جلالی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیهٔ درویشانه بر فرقش نهاده مردم جلابیان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود مردم طالبان اندیار روز بروز فوج فوج بعتبهٔ علیهٔ سیادت پناهی شتافتند و بدست نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب داخل سلسلهٔ خود دیدند پنداشتند که گاهی بخانه اش رفته بربان

و اربعین

از آن قوم

چون فائدهٔ جلیان بود که سپاهیان مازندران شیخی بر سر گذاشته از کلاه که خواندی و خود را کلاه که دار کنند و قربان مفاخرت نموده

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را از بر او برداشتند و بپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمائی و نه افراسیاب ازین معنی غمناک آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور سادات که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علما آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آن جماعت گفتند که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد مناسب آنست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر روی او ثابت سازیم که مبتدعست و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بطبع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقها جهد و سعی نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بر روی او ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار برداشته بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط بنشست

چیزی که

بیت
اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست

اتفاقا بحسب اقتضاء قضا همان شب که سید سعادت آثار را بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر بمتابعت سید قوام الدین کمر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد چون زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای گل بمرتبه رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا اصحاب قبضه بر سید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست به تیر و کمان برده بحسب تقدیر مالک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی سینه افراسیاب خورد و چنانچه از اسپ در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل در عقب گریختگان یافته بسیاری از ایشان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آن حال مشاهده نمودند بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک کاو پاره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوهٔ اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوهٔ ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین مشید و مستحکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ دوستان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته آبادان کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصار در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرّم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادات سالها فراوان صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد

چون عاریان قدر و قضا از نهانخانه تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت و ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود و تحریر نمود که مناسب حال چنانست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان عرض نمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آنجناب جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوائی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهة سایر برادران از ممالک مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول را در اعسکر ساختند و از آن جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسین دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید زاده عبد الله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سعادت آشیان آمده متوقعیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبد الله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسین دولت چماقی بر سر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ شتافتند و این خبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام بر کشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با جمعی پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال بپردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف بپا داشت و سید عز الدین شبی بکمینگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالما غانما مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سادات شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قرابت شصت کس از اهل اعتماد [illegible] حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین تیر و سنگ مانند دعاهای مستجاب و رشحات سحاب متصاعد و متساقط

نسخه نظام

ردانی

بعجب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر بحلقوم او نیز تیری رسیده از پای درافتاد و بحقیقی علی کرباوه رود بی ام خود را
از بام بزیر انداخته کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف حصار در آمده خشت می راندند
و بدر قلعه راندند در راه زخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسف در رفت و منکوحه کیا وشتاسف که همشیره ملک
فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده به سید پشت بر سیدزاده سلام کرد و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر تو را از پا
در آوردند جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون اجساد کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند کفن
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت بتجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سیدزاده کمال الدین
از کمال ستر العورت تعجب نمود و جمیع متملکات او و دخترانش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و
بخاک سپردند بعد از فتح فوجی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود که بحیله در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کوه
حمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۷۶۹
از ولایات آمل و ساری مرد و مدد طلبیده فرمود تا خندق عمیق دور گرد بلده ساری کنند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداختند
و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنه ۷۷۲ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت
سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند و
کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمرد و دم از استقلال زد و چون در آن
اوان بواسطه دم سرد دیمی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوائل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز
کوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف برده
آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمرد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن ارده را بیمن مقدم شریف مشرف داشت
شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بپای خدمتگاری بیرون آید و سید علی کیلانی
مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی مواعید میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیلانی
آنخبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده و بشرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و جهات خاصه خود متوجه ساری گشت
و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند **ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال
سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار** چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت
سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار
عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل میرانا دشت تلاقی فریقین واقع ومقاتلند
گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریه کلس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرده و در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه و ازهار
سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسید
و جنگی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند ناگاه از آن میان از شصت قضا تیری جان گزا بر گردن قباد خورده از اسب درافتاد
و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک
قباد را چه پیش آمده امان طلبید و بپایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد و دشت رستمدار باندک زمانی بحیطه
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعده عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید
فخر الدین موضع و ناشتان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ممکنات از مقوله محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آنحال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

ستوده خصال بدو فور کمال سید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع نموده بودند از مقر عزت خود نهضت کرده ببار فروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را از بار فروشده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام والتحیة بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید الدین مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود و سید رضی الدین که در آمل حکومت نمود و سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود و سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست نمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافتند تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلم بود و در سنه اربع و تسعین و سبعمائه آنحضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست اتباع سادات کشته شده بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازین معنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابند بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننگریست بلکه او را معتقد ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاو پاره بود در حدود رستمدار میگشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور کورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازگذاشتند و او را سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن نداشتند که قلعه ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر حصار نهادند و در روز دوشنبه ۲۶ سنه ۷۹۴ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته روز دیگر متعاقب بمقابله و پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشته شب سیم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در پای حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بر تیغ بگذرانیدند و جمعی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکزوار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب صلح گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته بسید غیاث الدین فرمود که سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانند و بمجلس همایون رسانند

بیست و ششم ذی قعده

بیستم ربیع

و سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نمود و در هشتم ذی الحجه مذکوره سادات صاحب سعادت بپای اظهار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا ببارگاه صاحبقران مظفرلوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشاندند در این حال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک طوس نیز حاضر میباید گردد تا ازین طائفه هرکس خونی او باشد باو سپاریم و هرکس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبا ما را ریخته اند تا دعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هرکس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بجانب جحیم رساند آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته شد و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بماهانه سر شتافته یک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازرگانان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا را برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر ازین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان از راه دریا بماوراءالنهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراءالنهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنکاری و ذکر ایالت سید علی ساری چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراءالنهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدین غوری بازگذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفرلوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت آمل بسید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بیهمال بسر حد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین هرکس در ماوراءالنهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه تافت و بعد از ملازمت حضرت خاقان رضوان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باستراباد رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نمودند و یکباره بسر دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند جهت مخلص مخادیم خود خاطر بر سفر استراباد قرار دادند و کیفیت حال با سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روان ساختند و از مردم آمل نیز بساری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام الدین رسیده دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة لله که مردیم و بدیدیم   دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صواب دید پدر ما مدار شما آمل تعلق بسید پدر ما گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست اما چندان صبر میباید کرد که

سید علی آملی ۳

سید علی [illegible] ۳

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد یا نی و من کس بهراة فرستاده ام که عنقریب باز آید و بعد از آن ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه باعنان اختیار ساری و آمل بقبضه اختیار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار فرموده برادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین قضیه درگذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هرکس گناهی در وجود آمد بسیاست نمیفرمود متنفر گشته بحکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه ازین معنی بسید علی آملی عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل بگیلان عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر اطاعت و نقش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده و در سنه ۸۱۲ دختر او را بعقد خود درآورد و بعد از آن سید علی آملی بنابر اغواء سید غیاث الدین ابن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمده و از سید عزّ الدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در موضع سرو کل منزل کرده به اکثر ذریّت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باسترآباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بریاست بنشاندند و هریک بمقر عز خود بازگشتند اما سید علی ساری چون باسترآباد رسید برادر خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بعتبه آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه بمعروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باسترآباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی باندک مردی در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد بنابر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول برادر شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و بعد از آن در آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده بتمالت خاطر برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریده جرایم مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمائه در رودبار تالار آن بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده بار حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بلا شائبه توقف فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی آملی درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل نازغ سر بجانب آمل ایلغار فرموده و رایت علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت و سید قوام الدین از غایت بددلی و بهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلده ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲

بن سید قوام الدین صح

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنا بر دغدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داده برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکناکاه ببارفروشده فرستاد تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن در دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش یازده سال بود

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر

سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات التجائی جهة او بیعت بستاند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود ترتیب فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنا بر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین را بارتکاب این مهم مامور میباید گردانید و اگر قبول نماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور ببار کا که الکاء او بود رفت بنا بر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضعی بور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاکله رود رسید سید محمود کارکیا که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی بسر میبرد و بنا بر آن سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را هم آنجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین از این اتفاق آگاه شد سرعی بهمعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان باوردوی خود پیوستند و پس از این واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی باندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باغرق خود پیوست بعد از ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی هفده سال کشید

سیّد مرتضی

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و با آشنا و بیگانه مراسم عواطف و مراحم بجای آورد اما بر شرب خمر حرصی تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوائل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی آمل سید قوام الدین بهشت برین خرامید پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنا بر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنکه سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سر کار تو پیدا شود و سید محمد باین امر

باین امر بهداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه متمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می‌شتابم خروج نموده بر آمل استیلا مییابد لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید کمال الدین ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا یکی از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیلهٔ بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه بانهزام یافته بتنکابن شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصهٔ تنکرو مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبدالکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جهت اعلام این معنی کس بتنکابن رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنهٔ اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبدالکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر عز خویش درآمده بعد از آن ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیکبار ناگه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در آمد بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه حاکم جرجان بود فرستاد و مدد طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بسنت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون مسئول آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل سلطنت سید کمال الدین بودند بعد از اندک ایام بر وی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی بر مافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنکرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه نخست او را غلبه دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد

سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از بردع با سرعت سیر آغاز کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده ببسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبدالکریم کرده روزنامهٔ زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بناصیهٔ احوال همگنان تافت و تعاقب

در التماس نمودن سید کمال الدین

ان احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشته چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امور مملکت و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود بنابران سادات بابلکانی که بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم آورده روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را گرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری جسدش را بر زمین کشیده آنجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده مرد و برادران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاده خون او را درمیان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا بر داد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آئین

چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را بر نهج مذکور بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا جلال شغادل را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سیدزاده را بدانجانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روزافزونی و سادات بازواری بروی جمع گشتند و بتوقع امداد و سید اسد الله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه درساخته و در حقوق سید عبد الله مقتول را یکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابوالنصر حسن بیک ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و والده سید عبد الله مقتول باردوی میر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل ناصر امیر عبد الکریم گردانید و ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب سید عبد الکریم بگذشت سید هیبت الله بابلکانی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان از آن طرف تاختند و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند سادات بازواری بساری رفته سید عبد الکریم را از آنجا ببارفروشده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در حصار بگشاید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بابلکانی بحصار درآمد و لشکر گیلان را بغارتید و در خدمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره بدوستی سید زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر معتبد گشت و در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

سید عبد الکریم ۴

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک با عون خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون بر روزی چند سلطنت ۴

اسدالله برستمدار گریخته سادات بار دیگر سیدزاده عبدالکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملکت نادکان ستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسدالله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میرابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسدالله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسدالله بآمل درآمده نسبت بمیرزین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید عبدالکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر حسن بیگ که در بلدهٔ قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرای خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیگ جواب داد که میرزین العابدین هرساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانهٔ عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم مینویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشارٌ الیهم بگیلان بازگشتند و سیدزاده عبدالکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسدالله و بیان تتمهٔ احوال سادات ایالت پناه جلاوت دستگاه** سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسدالله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون آن اسدالله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع یخل مزاج نازنین میرزین العابدین نسبت با سید اسدالله متغیر شده ضمناً نامهٔ بسید هیبت الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسدالله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده عمل نموده روزی بمزار سید قوام الدین رفته سید اسدالله را بهانه طلبید و اسدالله که از دوبازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسدالله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین بازگذاشت و خود ببارفروشده رفته سید اسدالله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود آغاز مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعای حضور سید عبدالکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسدالله را در بارفروشده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسدالله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم دانستند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو بگریخت و سید اسدالله بآمل درآمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبدالکریم را بمبالغهٔ تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسدالله قبل از آنکه سید عبدالکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزارجریب گریخت و سید اسدالله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبدالکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایرهٔ قتال اشتعال یافته سید اسدالله در اثنای گیرودار اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و بهمان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعدهٔ سنهٔ ۸۸۰ دست داد و سید ابراهیم چون حال بر آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و بعد از وصول او سید عبدالکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبدالکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزارجریب شتافت و سید عبدالکریم بساری درآمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنهٔ احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده سید عبدالکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزارجریب بسر میبرد و از اولاد سید اسدالله سید حسین در ساری بمقام وزارت و سید حسن در هزارجریب نسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله علیه و آله اجمعین بسنهٔ ۹۲۹ رسیده سید عبدالکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت

رسید

مشغولی دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لا زال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت احوال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده‌اند که در باشتین که قریه‌ایست از قرای بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی سرخ خوانی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهت آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای دو ماه او را بپایه سریر اعلی رسانید هیکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و بعد از دو سه روز امیر عبد الرزاق بپای سلطانیه درآمد دید که کمانی و بدره زر از طاقی آویخته‌اند و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسید عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابو مسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم بگذشت ابو مسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را در مهمی نافع فرمایند و دیوانیان تحصیل مال وجهات کرمان را که بمبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهت خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانه عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابو سعید بهادرخان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن مألوف آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفتند ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیر را کشیده گفتند ما سر بدار میدهیم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمده و بین الجانبین مصاف واقع شد دو کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساهلم کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در دره شهرکت نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشت سپه و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالماً غانماً به باشتین مراجعت کرده بمعتمد و جرار بجهة تسخیر کمر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان

مقاومت نتوانست نمود و سبزوار را جهت تصرف درآورد و چون امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله نکاح درآورد و دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشده شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود و امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در شکلید بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد و آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقه مروت پیش گیر و از سر من درگذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که با برادر درآویزد امیر مسعود شمشیر حواله او کرده عبد الرزاق خود را از دریچه بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را بر زبر برادر افکنده شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجه مذکوره دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد **ذکر امیر وجیه الدین مسعود** امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت تهور جوشن بلباس پوشیده و مانند سیل تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت مستحکم گردانید و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را بحیز ضبط درآورد و در سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت در اثنا شیخ حسن جوری کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغا تیمور خان و سربداران اتفاق قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزیده و شیخ علی در معرکه کشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید و امیر مسعود بغرور موفور باستراباد درآمده طغا تیمور خان بطرف قصران شتافت و امیر مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سرپنجه تقدیر گشت و در اوایل ذی حجه مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است هفت سال بود و بعد از وی محمد آیتمور چندی روز حکومت سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری

واقفان اخبار نو و کهن عارفان غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید بهوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنابر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات ننمود تا آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و بمنع اصحاب علم منزجر نمیگردد و اصرار مینماید آیا چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه آزار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن آنحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنه ۳۶ مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلده نیشاپور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت مالا وقت

اختفا جست و مقرر نمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدتی اندک خلق بسیار بربقهٔ مریدی و معتقد او گشتند که مزیدی بران تصور نتوان نمود بنا بران امرا خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را گرفته بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین مسعود در مسند ایالت صعود نمود جویان سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بران قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد و بنا بران چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافتند و شیخ حسن را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانیدند و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنا موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان بسمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بازگذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسرش محمد بیک و بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانیدند

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات

چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشاپور انتظام یافت تسخیر بقیت مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن هر یکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساغر و حشم مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعداوای گوش گردون را کر ساخت و آواز غریو و شورش و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم**

چنان شد ز بانگ کوس و نعره جوش
که گردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای باره
شده چون سرمه در چشم ستاره

بهادران تیزچنگ بی لبث و درنگ در هم آویختند و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون برآمیختند **نظم**

زمین از خون مردم موج زن گشت
سپر با خشت و جوشنها کفن گشت
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد
زمین در [illegible] صحرای خون شد

در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردم کشته و خسته گشتند و ملک حسین با اندک مردمی بر سر پشته مانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها برپای کردند و نقاره با فرو کوفتند بعضی از کرتیگان چون آن صدا شنیدند و رایات را برپای دیدند روی بملک آوردند امیر مسعود بباشتنی خود زخمی بشیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنا بران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفهٔ از ایشان را بتیغ بیدریغ [illegible] گردانید و زمرهٔ را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی**

گر خنجر کرت بر دلیران نزدی
در تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران خنجر
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکهٔ پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار

چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفهٔ از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعادی روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بطلب جانی آورده خنجر حنجر بسیاری از جوانان عاد پیکر برید و گرز گران جمعی از پهلوانان صف شکن خرد کرد و امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت بود کوشش مردانه چه سود در اثنای کر و فر تیری بجان بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاد از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه [illegible] سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود مغرور شده بفور باستراباد در رفته منشوری باسم اهالی و اعیان آن دیار

آورده اند که [illegible] امیر مسعود و شیخ حسن [illegible]

قصیران

مازندران در قلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکّن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی‌پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیکبار ناگاه در ولایت تاز و دست بیداد برآورده بسیار حیات صغیر و کبیر الخطر را براندازد و بنا بر آن با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن الخاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آنجا یار جلال الدوله اسکندر که سابقاً شمّه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر برستمدار درآیند ع رو بمیدان کارزار آرند و بموجب این تدبیر بتقدیم رسانیده امیر مسعود در شهر دهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای تورا را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها و درها دیوار کوته بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم را قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال باقربای خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود را بحلیهٔ مردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می‌آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشهٔ شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همه بنا در مرغزار عدم خواهید شتافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی پای سفر کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریهٔ یاسمین کلاته رسید از پیش لشکر رستمدار و از پس شیران بیشهٔ مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را از اطراف و جوانب بر سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر این منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاویج روی بوادی گریز نهاد خورد و بزرگ و خاص و عام آن ولایت آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربدار بسیار در دست روزگار اسیر گردید و امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار بالو روان شده چون نزدیک شهریان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریهٔ یادور بدست ایشان افتاد و جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند روز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

برد فخر الدوله

ذکر محمد آیتمور

در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار بنیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال برین منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع بنیان حیات او گشته جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته تا کاه محمد آیتمور را آمده او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان از پیش تو استصلاح ندیده و قیمتی نمانده باوجود آنکه حشم تو و خواجه تو همین بتقویت این فرقه [illegible] [illegible] پیوسته اند و اتباعش را بر ایشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آیتمور [illegible] [illegible] و نبود آغاز ملامت کرد و گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم

سعی و اهتمام تقدیم رسانیده ام آنچه عین الاصلاح باشد آنچنان میکنیم ایشان گفتند برخیز و باین خانه درآی که ما حکومت تو را خواهیم محمد آیتمور بالضرورة بخانه
درآمده مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان با همگنان در مذمت تو گریه
سیاه حال بن شده ایم خواجه شمس الدین علی هر چند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر غرض وی ننمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آیتمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
آن جماعت در ساعت بموجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آیتمور در شهر سبزوار سهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد و لا
جرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آیتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزاده
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابران خبر
فتور ملک سربداران بطغاتیمورخان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت بیت
دلا گدائی و رندی ز پادشاهی به ... دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی به ... و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مشکل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر کذا بینده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود و که خوردن بنگ و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب پانصد زن فاحشه کشته مطمورة دفین خاک ساخت بتنها گرد محلات طواف مینمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغاتیمورخان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که مشغلا تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بر وی باقی شد
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی از غایت
بافته شمه از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و از آن
باب سخنی با خواجه یحیی کراوی اظهار ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی
برگشاد و گفت ای خواجه بحال کل ترحم نمای و پیش دویده خنجری بسینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی او را برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که بیت ای در بزم حیدر کرار روزگار ... وی کرده راست خنجر تو کار روزگار ... قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و سپاهی
گری و عدالت موصوف بوده در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور مبذول میفرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سپاهیان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمورخان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشته بعد از
وصول اصلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و ترکه و طالب علم پیش پادشاه بودند بر در خانه خیمه فراش و خواجه سرا کسی بود به بهانه
و راه ندهد خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و تیغ
در محشر در میان مغولان برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر مجلس القا نکردند و باموال ایلیان

را کشتند

سنه
واقعه یحیی

بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران با روی طغاتیمور خان رسیدند سر در شرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سربداران علامات آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمایه برادرزنش علاء الدین فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد بر جست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس برده او را بگرفت و هر دو راکب از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهرزادهٔ خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداران شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال نمود و حیدر بسر انجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنابر اشارت خواجهٔ خویش در ربیع الآخر سنه ۷۵۳ او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری که در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمدند و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته چند خروار ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه این قضیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشتهٔ پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود درغدار را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش عزیز را آورد محمود گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده محمود باصفهان رفت و درویش بوالفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم آمده کمر خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعهٔ شقان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصرهٔ مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند و بی مشقتی بشهر درآمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر از طاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید دلیران سپاه بمکتوبات نوشت که تخت حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال اکثر مردم در سبزوار بودند باز مانده بازگشتند و ناگاه در اثنای راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیهٔ امامیه مبالغه نموده باقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و با سید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مسا انتظار میکشید بلطف و کرم آنخواجه حشمتشیم را نهایت سعی و جهد در رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روانه ساخت که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمرهٔ از مریدان بعزیمت عراق [illegible] خواجه طایفه از عقب او ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیرعلی نیشاپور را که داخل قلمرو

خود را خنجی زد و فی الحال قاتل

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنه ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری بود درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین وسبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده باتفاق یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار درآورد و در سنه ثلث وثمانین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید باستقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان

پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشابور شتافت و امیر شبلی جاونی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با امید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر خدمتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی پای ثبات افشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهدام و انعدام سربداران در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر سمنانی که از قبل حسن دامغانی در سمنان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن جهار مرد شمشیرزن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با جمعی از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار فریاد برآوردند که مات قاشی یعنی تازیک بگریخت و سربداران روی بگریز آورده ابوبکر سمنانی خود را در آب گرکان زد اما بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزواریان کشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف درآورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ترجیعی بسیر قاضی فوشنجی در مدح ملک فخرالدین گفته که بیت

قاعده دوده سنجر توئی   واسطه ملکت سکندر توئی
دوده سنجر ز تو خواهد نوید   ملکت سکندر بتو دارد امید

و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معزالدین حسین کرت گوید که شعر ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم به نال فخرا آل کرت بن سنجر و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعزالدین عمر مرغنی می پیوست و عزالدین عمر از اعاظم سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دارالسلطنه هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبدالله جامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عزالدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت

در عهد عزالدین عمر آن شاه مرغنی   فرخنده خسروی که زکحل سخای او
دارد همیشه دیده حاجات روشنی   خورشید با ترفع و گردون با علو
با جاه او محقر و با قدر او دنی   از هفت چرخ همتش ارچه بلندتر است
هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی   بی هیچ شبهه روز سخا و که مصاف

* [illegible]

اوراست بزم حاتمی و رزم پیر زالی و در آن وقت که عز الدین عمر بحکومت دار السلطنه هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه غیسار را برادر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت غیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیه حال آن نبیره دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بسلفت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان ملک شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه حدت فهم و وقوف بر یاسا و توره مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیزخانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

فرستاده حکومت غیسار و غور و توابع را بوی مسلم داشت و ملک بدرگاه باردوی سلطانت سلاطین چنگیز خانی میرفت
صح

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام نفاق زندگانی می‌نمودند بدست آورده بکشت و قلعه بکبر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی بتقدیم رسانید که اباقاخان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان در آمد ملک شمس الدین محمد طوعاً او کرهاً بملازمت شاهزاده رفت و سیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه غیسار تافت و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان نبودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابر آن اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اغول و خواجه شمس الدین صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند که مناسبت آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بجنگ آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه

و بعرض رسانید
صح

فروغ ملک شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی
مشفقی که بهجرت رسید بر دل یکتا آن نرسد هم انسی و جانی
بچشم من که در و هر دو کون در نیاید غبار موکب تو هست کحل انسانی
ز رای روشن باریک بین تو للحق چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی
ز باد پای براتگیزی آتش عزمت بآب حزم غباری که هست بنشانی
چه رنجها که رسد بر دل عزیز ضعیف اگر تو هیچ بدین مقدم رنجانی
چه فتنها که ز روی زمانه برخیزد نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی

و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها است تا روزه و استعداد اهم و دریوزه صحبت مخلص خواسته تا با لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره بپیوندد و عنان نو و کهن بازگوید فاما رباعی

با دشمن من دوست چو بسیار نشست با دوست نشاید دگر باره نشست
پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست

و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی

آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشه قلعه و حصاری گیرد
می‌بیند و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

قراری گیرد و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمائه اباقاخان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه بسبب استدعای امرا و ارکان دولت اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان باذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقاخان نشده پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه

بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان
قضا بصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
بر آمد آیت و الشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر مدتی در اردوی اباقاخان بسر میبرد و در آن اثنا بتشین اغول بر والی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض رسانید و سعی نمود که اباقاخان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۶۸۰ لشکر نکودار کشیده آن مملکت را مسخر گردانید و سالما غانما بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار غدار علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگر چه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدة العمر از قلعه خیسار پایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید تا در شهور سنه خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه

روز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از زمان ایام صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشا و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عطوفت گردانیده همت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین مرتکب ادنی جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافته و بند خود را در هم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هر چند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را بپایان طلبید بقول پدر اعتنا نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان رتق و فتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بجانب ما باید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم آورد که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان مفهوم میشود که او را نه قابلیت ملازمت آنجنابست و نه صلاحیت خدمت آنجناب امید آنکه از سر تقصیرش درگذرند و او را بحال خود بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسیده بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر زاده خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

اورا باطبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنه هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هر چه تمامتر بآن بلدهٔ فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده مملکت معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد حقوق تربیت امیر نوروز را نابود انگاشته اورا بقتلغ شاه نویان سپرد تا بقتل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و بعد ازان ایام در شهور سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار اشکلجه بعالم آخرت توجه نمود و قلعهٔ اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة بنا بازار ملک و عمارت خطبه بنا از ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر باوی معاصر بود و کرت نامه بنام او نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست از رستم ببست کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنی که روز از خانه بیرون آید چادر اورا سیاه کنند و سر برهنه کرده بازار بازار آورند و سر و ریش مقامران را فرمود که بتراشند و شرابخواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک سمت امتیاز داشت و بجوزدن و ورق الخیال گاهی اشتغال نمود و در وصف آن ابیات بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی هر که

گر من از سبزه طربناک شوم
شایسته سبز خنگ افلاک شوم
با سبز خطان سبزه خورم بر سبزه
زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلدهٔ جنت صفات

چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان برادر جهة طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنا بر آن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بجلگاه هراة درآمد و چهم او و ملک فخر الدین بصلح فیصل یافت حکام فراة و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بظاهر شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلدهٔ هراة تعلق بوی داشت قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهة مهمی بنشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط بآنکه شوارع رحیان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران هشیار بر هر طرف گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخر الدین بساط مصالحه ممهد یافت بموجب آنکه ملک فخر الدین بقلعهٔ اشکلجه که از امان کوه است بیرون رود و تا مغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند رسانید از اینجا دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید و طغامی ببلدهٔ فاخره هراة درآمد و چون ملک بحصار رسید لاغری را باز فرستد و بموجب عهد و پیمان در میان آورده تا عهد نامها نوشتند و بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه ۲ با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و شهامت اتصاف داشت سپرد و در محافظت حصار و نگاهداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصهٔ خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن بپیچد سرش باین تیغ بینداز و جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جانسپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون پاسی از شب گذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام باز گردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز بمقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای رویین در دمیدند و کوس بی فرو کوفتند و رایات را به یکبار برافراختند و بغرور و نخوت تمام در کمند ستا سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه شکر بروز فصیل را تعجب ستاده بتجربه فرمان داد و دروازه بار معتمدان خویش سپرد و در درون یکی از بزرگان نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که ملازمت ما در تمامی واقع فرموده تجاوز جایز ندارد محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطک بلا نزد فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان اعتبار دارم که فرزند لاغری باردوی همایون نرسم تا عرضه

طغامی ۲

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده محروسه بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار الدین بتسلیم کردی یا نی و این سخن یالاغزی جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان می نماید که ملک رقعه بمحمد سام بنویسد که مرا حفظ القلعه براه ده مقرر آنکه مقام را انتظار کرده بیرون آییم و بپادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را انجدام در درگاه عالم پناه سپرد و چون این معنی بر رای انور سلطانی عرض کرده البته یرلیغ جهان گشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این ممالک تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بدین ملتمس را العرض ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت گشاده و طوطک بدان مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد باید که در رضای خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین پنهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود و العهده چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با ولاد خویش طغای و لاغزی گفت که در حصار مترصد من باشید و هر گاه که بکمان خود از قورچی طلب دارم محمد سام را و اتباع او را بگیرید آنگاه بندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغزی را با بیست کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی بغایت آراستگی ترتیب داد کاسه داشت و همچنین یک یک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه درمی آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که جیبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورد امیر دانشمند گفت که ای تازیک بو الفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در سلک سنارغان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمائیم تا همین لحظه سرت از تن جدا سازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امانت خیانت نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نروم عذر محمد سام مقبول افتاده دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشیده گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرأت و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد باشی نگهبان بنهاد و تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده او را ابوسعید دانشمند گفت پیش برو و ما را دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم پلید گفت راه نزدیکست و تاریک امیر دانشمند بخندید و روان شد و همانجا پلید بیکدست گریبانش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر سعید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت از جانب بالا در رسیده شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بران منوال دیدند بازپس جستند خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون دریای موج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخاطر خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با سواران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغولان پرداختند و بعد از آن حسام خونریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه آوردند و از حکام و ولایات خراسان و لشکریان اولجایتو سلطان هر کس از تیغ غوریان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کردگار بی مانند ز دست برد قضا از کف محمد سام کشید جام شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان بملامت و سرزنش

بگشاد و ضمناً مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود تقصیری راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده ایشانرا بمطاوعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر یساول داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیهٔ سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی با امان کوه ارسال داشته بملک فخرالدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بفرمودهٔ تو کشته اند اعلام نمای و الّا نامه بمردم هراة نویس که قاتلان ایشانرا بمن سپارند ملک فخرالدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام و بمردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سکان درین قضیه با او شریک‌اند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرهٔ شعبان سنه ست و سبعمائه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان ایلغار بهراة شتافته بر برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة و بصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می‌یافت و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس بکمین بابر شهر نتوانست برد در خلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده در گذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان بابا احمد که بیمن تربیت ملک فخرالدین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقی نموده بود و قریب دویست نوکر داشت با محمود و نهاد و نیک پی بیتر متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رسانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد نیک پی بیتر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام بابا احمد و محمود و نهاد را گرفته بچارسو فرستاد تا گردن زنند و قریب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره و افکنده ببوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و قریب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفهٔ از گرسنگان در مسجد جامع بر تخت مقریان بر آمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب صلح گشته سید از پای ملک قطب الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بجهت خراسان و هراة میرسد میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر را بگذاشت و در روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجه سنه ست و سبعمائه لشکر بوجای بهراة در آمده دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق را از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشید گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بانجا روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز ببارگاهش خرامید و او نیز قرین اعزاز و احترام بازگردید بدین قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و خلعت گرفته باز میگشتند مقارن اینحال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة در آمده مردم را بر زراعت و عمارت ترغیب فرمود و انجای بود تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی میفرمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندمای خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنا بر اشارهٔ ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده چیزی میطلبید و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی بادهٔ صاف میل میکرد و بنا بر مداومت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته ندیمش برخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بگشاد و باین جهة شاه علی از وی برنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که چنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز بجای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد بیت هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید بنابران مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم کرد که بهراة رود و عرضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه سلامی که بر قصر ادراک او نیفکند فکرت کمند گمان بآن شهریار جهان کز علو چو صد سنجر است و چه صد اردوان و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة شتابم و الا فلا و چون نوشتهٔ ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه بقصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را پرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد و اما طالب بهانه میبود که نهال حیاتش از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیهوده گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت یکی گفت من پیل شیر افکنم بیک حمله کوه از زمین برکنم دگر گفت چون من خروش آورم زمین و زمان را بجوش آورم یکی گفت خورشید رای منست سر آسمان زیر پای منست دگر گفت کو رستم زابلی که بیند ز کندآوران پردلی و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام دیو بند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جمله نامهائیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی که از وی برنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیدهٔ در مدح ملک گفت

نسخه بیگمان

نسخه بعد از

ملک گفت که بذیل این دو بیت بود تمسکم تو بهان گیر که این یوم یقوم الروح است   آفریننده میان من و تو خصم و حکم   در پناه تو کریمم تو به هر ازانکه کوشش داشت از روز بگیرم محکم   و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید **ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین** در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه دار السلطنهٔ هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که ازو در خاطر داشت بار دوم به اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنهٔ هراة شتافته پرتو انوار معدلت بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و او بار دوم رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر اهتمام فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعهٔ زره فتح کرد و بعد ازان اوقات حصار تولک را نیز بحیطهٔ تصرف درآورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکهٔ شریفه و طیبه زادهما الله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر حمال اخلیتا ربغداد خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنهٔ هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنابران در آن بقعهٔ متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضاً مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده همت آن پادشاه وافر کرمست است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و با آهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول علیه السلام را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آن جناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آن جناب را تصنیفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هفده درگذشت و در مصرح هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت **ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد** ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر

اضاءت بشمس الدین کرت زماننا   واجری فی بحر المرادات فلکه
و من عجب تاریخ مبدا ملکه   یوافق قول الناس خلد ملکه

و ملک شمس الدین بر ادمان شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود دمی هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

بهادرخ صح

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین

ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب می‌نوشت بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر مملکت استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۲ در حجره حصار او را بقتل رسانیدند

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین

ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هراة بود و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت عدل و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل بیت چو اعلام دین پروری برفراخت جهان و دل خلق را شاد ساخت بعدلش نبودی ز شاهان کسی رعیت نوازی نبودی بسی ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ ملک موروث گشت و با وجود صغر سن رای پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بود بکمال اعتدال باز آورد و در شهور سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بعالم جاوید انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان از آوازهٔ عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امراء خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سر انجام امور و مهام هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند تا نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بی قیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تیلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ تیلمش کشته گشت لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسهٔ سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان از جملهٔ ابنیهٔ ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة و بیان کیفیت مصالحهٔ او با ملک حسین بعد از وقوع محاربات

مستحفظان وقایع و اخبار و مخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده و ترفع چتر سلطنت و نگین نوبت جسارت نمود و چند کرت لشکر بتاخت حدود دانه خود و شبرغان فرستاد و امراء ارلات و اپردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهت دفع آنجماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقبچاق مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که از روس کشتگان دو منار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان شهرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر با میر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت و حسن معدلتش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت که گر نسل چنگیز خان بر فتاد که کس گوهر شاه نارد بیاد چنان غره شد غوری بدگهر که جز خود نبیند کسی در نظر امیر قزغن فرمود که تاژیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرونشانم و از صرصر حملهٔ سپاه ظفر پناه بنیاد قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو اپردی و امیر بیاول ملدوز و امیر تیلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه از موضع قوشقان نیل بصوب خراسان روانشد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریهٔ کوی مرغ تا النگ کهدستان دیواری بنا کشیدند و مخارج شهر هراة مسدود گردانید و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب

ن ۳ و در کتب لقب ملک حسین معز الدین محمد ثبت است اما شهرت ملک معز الدین حسین یافته ۱۲

ن ۲ و خواجه ۱۲

ن ۷ از جملهٔ انهار ۱۲

ن ۳ و داخل ۱۲

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار تشنهٔ جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن از راه درهٔ باشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان قلی و طایفهٔ از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه بر بالای پشتهٔ بلند بر آمده معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت که این تازیک شیوهٔ مقابله و مقاتله میداند زیرا که این موضع که جهة کارزار اختیار کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اوّل آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نموده و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیّت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق مشرق طلوع نموده بنظارهٔ قاطنان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان آتش نعل را جانب قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعدّ پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند ز کین رشتهٔ مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعلهٔ سنان جان ستان خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی بسمت احتراق گرفت سپاه ملک تا نم قوّت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالآخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطهٔ آبی که جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصهٔ تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار ربست درآیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین باندختن تیر و سنگ میپرداختند بدین گونه چهل روز بیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراءالنهر مراجعت نمائیم و سال دیگر یکباره جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقّت افتادند و اگرنه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود و آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معزالدّین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که سال دیگر بماوراءالنهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بترجیح نهاد و شکوه او در دلها متمکّن شد و امرا غرور و استیلا یافته در تمشیت امور مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک هنگام سواری از سگالش آن قوم بد اندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادغیسیان افتاد که چند سر اسپ ببازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرّض اهل بادغیس شدند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعهٔ اشکلچه رفت و در شهور سنهٔ ۷۵۳ بر حسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراءالنهر در وقتی که امیر قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن در بارهٔ ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امرا الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل ماند بر اسپی سیاه باد پیما که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چندگاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربهٔ ملک حسین با محمد خواجه اپردی

سنه ۷۵۳

و تیلمش بیک بن عبدالله مولایی و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای

چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت دیگر در دار السلطنه هراة بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امیر تیلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه ابردی که در دیه خود و بیشرغان حکومت می نمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه هراة نهادند و در آن اوان شیخ محمود نامی که در جبابذ اقامت داشت بتلبیس و زرق تیلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تیلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آیی من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با امیر محمد خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معزالدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زره با امیر تیلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویهٔ صفوف پیش از همه کس تیلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند ناگاه شست تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معزالدین حسین بی ارتکاب مشقتی بدیدن چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالماً غانماً بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ این واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفتصد و پنجاه نه بود ربیع الاول ایام پنجشنبه که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه تیلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معزالدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معزالدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد ارشد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت می نمود همان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گرانبار گردانید بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین حزم است و رای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیستم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بوده اند با آن ملک عادل

از جملهٔ علمای تقوی شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی** در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر می پرداخت و سالها در سلک امرای کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام می نمود و ملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار میداشت بلکه فرمودهٔ او را نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین یزید را که علمای متقدمین و متاخرین بتصدیق تکفیر کرده اند بتسلیم تعبیر می نمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعهٔ بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ۷۳۶ در هراة تکیهٔ جهاد بست و آن امر محدث تا سنه ۸۷۸ باقی بود از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز و دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر می نگاشتند بنا بر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سروران آن جماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بمبارزت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

در بادغیس ظ

که مال و جان ایشان در عرصهٔ هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر والیان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدیشان دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامهٔ پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و دشمنان در بیرون درب ملک اورا گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصرهٔ هراة کرده روی بمساکن خود نهادند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی میبود و خالی مانند شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در طراوت جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده و فاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمائه روی نمود و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب بواسطهٔ عظم شان و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیار می نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب قضوی رقعه نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بندهٔ مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه روی نمود و دیگری از آنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سنجانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلمش بیک مولائی متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت دریوزهٔ همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و پالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله از این داعیه ناخوش آمده فرمود که الغوری کافرکیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه سلمش باشد دانی که در آن شهر چه شورش باشد و سلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد ذوابش مانع آمدند و چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد مزوّری است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارکش نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب سامی آن قدوة اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والدهٔ آنجناب صبیّهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بوده و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و کرمت امتیاز فراوان داشت و علما و اکابر و اشراف همواره بنوک قلم سخاوت نقش بر و احسان بر الواح خواطر طوایف انسان میگاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ نبویه علیه الصلوة و السلام فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از نجمان و منظومات افاضل سخندان درگذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است رباعی ای باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** است و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران درگذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه بواسطهٔ ناسازگاری فلک پرتزویر در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسهٔ جام آورده در برابر مرقد پدر عالی گهرش بخاک سپردند و روح شریفش بنفحات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد کردند و از جملهٔ شعرای آن زمان امیر فخر الدین محمود مستوفی است که بابن یمین مشهور است و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است ابن یمین در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

در گازرگاه مدفون گشت

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنا بر آنکه دیوان ابن یمین
در آن مصاف تلف گشته بود قطعهٔ در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معز الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است **قطعه**

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من   شکر ایزد را که او صیاحت دیوان با من است   دُر بود از من زمانه سلک دُر شاهوار   زان
چه غم دارم که طبع گوهرافشان با من است   در ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد   گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است   در تهی شد یکصدف
از لؤلؤ لالای من   پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با من است   بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک   چون عنایتهای شاهنشاه
ایران با من است

امامی هروی از مداحان ملوک کرت است در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او
بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و
مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفتا از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته ز شمع فارس مجد ملت و دین سوال
میکند پروانهٔ روم   مولانا نور الدین رصدی   ز شاگردان تو هستند حاضر   ربّی و افتخار و صاحب روم   صاحب دیوان جود و دولت
حضرتت را هست لازم   دعاگو صاحب دیوان ملک روم   ملک افتخار   ز اشعار تو و سعدی امامی   کدامین به پسندند اندرین بوم   تو کن تفضیل این
چو ملک انصاف بود و در دست تو چون مهرهٔ موم   جواب خواجه مجد همگر   ما گر چه بنطق طوطی خوش نفسیم   بر شکر گفتهای سعدی مگسیم   در شیوهٔ شاعری
باجماع امم   هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک
معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خورد تر ملک پیر محمد مسلّم داشت و چندگاه مشرب عذب موافقت
میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده
نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب
حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرده یکبار لشکر دست بر ید او بر آورده شدت
سرما بمرتبه رسید که آفتاب آتشین بترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کرّت آشتی واقع شد
ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر بسر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود باز گشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه علی مؤید سبزوار قوی گشته شعار مذهب ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام ظاهر گردانید فقهاء حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه
بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل
و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی نیشاپور مبالغه نمود و غلات مسلمانان را چرانیده باغات را با زمین
هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکند و کاریزها بینباشت عجب آنکه این حرکات از فقها آمد زمانی که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت
خواجه علی مؤید بود و بدین نامشروع می نمود   در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشاپور نشسته بامثال این امور
ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل بساتین نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنا مسلمانی بر چند چیز است آن شخص بلا تأمل جواب داد
که بعد ثبوت ملک بر سه چیز غلات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت
نمود تا در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت آن خطه
در قبضهٔ اختیار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه ۷۷۸ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و بیگانگی به یگانگی
پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخ تمام دارم امیدوارم که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی
شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزادهٔ خود سونج قتلق آغا دختر شیرین بیگ آغا را نامزد ملک زاده کرد و در

و خواجه علی مؤید
در جلد دوم خزانهٔ ...

سر منبر و درهٔ زر را باسامی ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست از ص

در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بما وراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چند گاه در اردو نگاه داشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را با تجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهار سوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چندروز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیرزاده داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهرا عنفا مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان بشرف دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که بار صاحبقران سرافراز ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیر کهبیر توکه توچین را بداروغکی هراة تعیین کرد تا ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخته همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران سمت تبیین خواهد گشت دست قضا رقم نامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد ابی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملکت مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقای اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اجلال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش و لله الحمد و المنة که بتاییدات احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامهٔ عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

نسـ
و عیش سرور

نسخه
تموکه چاپین

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشکسای
گشت درین جزو بلاغت فزای
در ره اخبار و حدیث ملوک
کرد باقدام بصیرت سلوک
قصهٔ ایشان بپایان رساند
رخش سوی ذکر تمر خان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام
در نظر آصف جم احتشام
از شرف فضل و هنر بهرور
سرور دین پرور عالی گهر
در شب افروز دل عادلش
ابر دُرربار کف باذلش
طبع منیرش بود آئینه سان
عکس پذیر صور بیکران
هست نمایان صور نیک و بد
لیک در آئینهٔ چشم خرد
نیست در آئینهٔ طبعش پدید
غیر صور نیک بخت سعید
چون زکرم مرجع اهل وفاست
اسم شریفش لقب مصطفی است
واقف اسرار جهان کهن
ای ز شرف سرور اهل سخن
خامهٔ نیکو روش نکته دان
کرد درین نظم چو نامت بیان
به که درین جزو همایون اثر
غیر دعایت ننویسد دگر
تا سخن از خامه مبین شود
تا ز قلم نامه مزین شود
نامهٔ ارباب فضیلت تمام
نامور از نام تو بادا مدام
کوکب آمال تو تابنده باد
دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر   وی ذکر تو عنوان سخن را زیور   هرگز نشود کسی بافسر سرور   تا دست عنایتت نیاید بر سر   حمدا کثیرا مبارکا للملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام   ای فرق ترا تاج لعمرک زیور   وی خیل ترا افسر دولت بر سر   بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر   بربسته کمر بخدمتت هفت اختر   و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء العظام شاه ولی   سید اشرف سلف و امام دینی   جامع اسباب شرف دری که چو او نبود در درج صدف یعنی امیر نحل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام   و اما بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقول و امانی و خواطر سالکان مسالک فضل و معانی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شهسواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بشمشیر خطی علم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال حضرت گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و بانامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را باحسن عبارات و امتن استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرابت آثار در رقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کاینات تحریر نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار ابکار تالیف را مثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان چنان عرایس تصنیف بچنین زلفی عنبرآگین مزین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش که بحقیقت کحل الجواهر عنایتست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی

سوادش نوربخش دیده حور   بیاضش چون رخ خورشید پرنور
جهان افروز چون روز جوانی   نشاط افزا چو زلف زندگانی
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز   چو لعل دلبران نظمش شکرریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر   عروسان سخن را گشته زیور

بنابرین مقدمه مناسب آن بود و اولی چنان مینمود که این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر درنیاید و مطالعهٔ وقایع آنحضرت از آن کتاب [illegible]

افادت آیات حواله نماید زیراکه سها در پرتو آفتاب فروغ ندید و هیچ عاقل خزف در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلاء تمام عیار رواج نپذیرد و ارباب جود
طلوع گنج زر صراف عقل درهم ناسره برنگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم همنفس اما تا سالک سخن از یکدیگر انفصال نیابد
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوای اداء این حکایات پرواز
داد و در این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مقتضی اطناب و ملال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت
باسعادتش در شهر دلکش کش هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فراغت است از شرح فضایل
آبا کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیه کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امراء مغول همیشه سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر
نسخه نویان — نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغو چیچن بن ایردمچی بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان
بود در نسب قیان — بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بن یافث بن نوح علیه السلام
می پیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد تکرار آن عبارات
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نکرد از ممالک
دگر جای خوش و بنسیم عنایت خداوند جزو کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بلتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت
بسیار بصلحاء و فقراء طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی باهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود همین
بجز اینش آید فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در ممالک ایران
نسخه تکینه — بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت
غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت
در شب سه شنبه — حضرت صاحبقران در قبة الخضراء کش روی نمود بیت یکی کرد و دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق
خواب قاچولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول این مجلد مسطور گردید و چون [illegible]
نصیب — وجعلناکم خلائف فی الارض پرداخته برحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح
گردانیده بودند هم از اوائل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطائف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعه برق از سحاب آذری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی بها بار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسپ تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بود و بآموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر شمه از سیر ستوده صاحب
قران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دلخوش
در بلده کش که آن را شهر سبز گویند روزگار بهمایون آثار میگذرانید و بمصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب
شب بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برده و در آن وقت شیخ سر از جیب مراقبه

برآورده گفت کدام مرد در صحبت ما کسی است که برتبهٔ بلند پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بود بخاطر
گذشت که صعود بدرجهٔ سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشأن و فقدان
جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنهٔ ظهور خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت
آدم در گنبد فیروزه متعرض گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش هوش نشینان عالم
علوی و سفلی رسید زمرهٔ که تعلق جز الصاف داشتند با خود تخمّر کردند که خمیر مایهٔ طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بنجار بنیه
بگلاخ و مانع آتش و باد و آب صعود نموده آتش متنازع کانون در دو نشان اشتعال یافت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته هوای تفضّل
سخنان بادانگیز بزبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بروی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی نزده با خود گفت مصرع
من خود چه کسم زمین که گوید با وجود پستی این سرفرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفهٔ پروردگار زمین چگونه صورت بندد و تواضع
خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده برطبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
بروید گل که بجز خاک نیست مظهر کل اکنون در مجلس ما نیز هر کس هر روز دم از فقر و مسکنت زند فرمانفرمائی او را میسّر خواهد گشت قطعه چون خاک
باش و رهمه حوال بردبار تا چون هوات بر همه کس قادری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع امثال این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بترتیب
مقدمات جهان گیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد و سکیر مطلوب دوانید و دوا
استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهرهٔ مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد و گویا هر مقصود از ذات شریف
عقلی بود متصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود دجوش در رود در شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصه
گیتی را منور گردانیدی و در ره ور ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تأثیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید
بیت رای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی ظفر گذار و معاضدت افکار صایب آثارش بساط اهبت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر
طبق طوالع در نوشتند مثنوی بگردش زگردان هر کشوری باندک زمان جمع شد لشکری بگسترد سر خیل کار آگهان بساط بزرگی برسم مهان و
آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام بلخ در سنهٔ احدی و سبعین
و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه
درایت او داد و از آنجا که رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب‌های کشورکشایش از افق خجسته
نورافشان شد ولایات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بردارد از رخ نقاب ستاره
نهان گردد اندر حجاب از ابتدا زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره همین دولت شوکتش طلازمان
موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کنگرهٔ باره از فراز فصیل آن کمتر از ذرهٔ نمودی
به تیر قهرمانان صف آرای و کردنکشان گردان قلعه‌کشائی مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را
کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی بخست فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمائه
از توران بایران شتافته در سنهٔ ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن وسبعمائه
ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمائه میرولی استرآبادی را مطیع ساخته در استرآباد لوای اقبال برافراشت و
در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع مقصور داشت و چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

نسخه قمش

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرجه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و
در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورده و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران با یران رایت نهضت
برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب
دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه باذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت بمیرزا
میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین ولایات خراسان را بامیرزاده شاه رخ سپرد و در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به
هندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملو خان محاربهٔ
عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقهٔ رایتش وزید بعد از آن عنان مستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت
رحیم رحمان در دار السلطنهٔ سمرقند نزول اجلال نمود و بیستم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از توران با یران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج ناجی که گماشتهٔ سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نموده در بیست و هفتم ذیقعدهٔ
سنهٔ مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر با یران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم عالم
روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجهٔ مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده
لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت
را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که بار حکومت روم را با ایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را
در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را به پسرش بازگذاشته
عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که
در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که حشر و ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بمیمن قدوم شریف مشرف گردانید

و سبعمائه

ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین
با فرهنگ بحیطهٔ تصرف و حیز تسخیر در آورده و جبابره و قیاصرهٔ عصر و سروران آفاق و گردن کشان بحق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد مثنوی

امیر جهانگیر عالی نژاد چو پا بر سریر ایالت نهاد
ز سرحد چین تا باقصای شام غلط میکنم ربع مسکون تمام
که از راه صلح و که از روی جنگ در آورد از لطف ایزد بچنگ
سلاطین ایران و توران زمین سران دمشق و بزرگان چین
بدرگاه او با نیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند

در عهد صاحبقرانی و در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده یاد ضبط کرد که دستور وزراء کامل عقل و منشور حکماء صاحب تجربه
را منسوخ گردانید و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت
بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنای سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد
و بنقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی

چو بنشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری
به تعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود
کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران طاعت اثر

در سفر و حضر همواره زمرهٔ از آن طبقهٔ عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثهٔ علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرایط اهتمام بجا
می آوردند بیت

بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زیشان مسایل بسی

و آن پادشاه دریا دل در ایام اقتدار از سیورغالات و انعامات جهت
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت

و بتعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر
وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا
نبودی که سر راه بروی گرفتی تا بازرگانان تجار و سوداگران هر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریابار با قطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا
و معاملهٔ ایشان ترتب پذیرفتی • بیت • عیشی یکتنه از معدلتش دهر فلک • قاف تا قاف جهان گشت ز رافتشان پر شکر • و امیر صاحبقران
را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر میساخت و هر مملکتی که فتح میفرمود تخته شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام
و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغولی میفرمود شطرنجبازان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود • قطعه • زمانی بحث
علم و درس تنزیل • که باشد نفس انسان را کمالی • زمانی نرد و شطرنج و حکایات • که باشد شخص را دفع ملالی • خدا بیست آنکه ذات بی‌همالش • نگردد
هرگز از حالی بحالی • و چون هر کمالی را زوالی معتقد است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در
اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود • اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود • رباعی •
سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود • در هفتصد و سی و شش آمد بوجود • در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج • در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود • مولانا قطب الدین
قزوینی و مولانا عبیدالله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لوای صدارت و تولیت اوقاف می افراشتند • خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه
مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند • و چون خامهٔ مشکین عمامه بسبیل
اجمال شمه از شمائل صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
معطوف گردانید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء و بالتحقیق • **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا
از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا** • ناصبان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد
شهادت امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراءالنهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی بنا بر همت در هوای
استقلال پرواز داده در هر قصبه متهوری بهوس و نشاط پرداخت • و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسونتکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت
برافراخت • امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست • و اولجایتو بوغا سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست • محمد خواجه
ایردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد • و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرود نیاورد • و امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکر با جمع آورده هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند • چون این اخبار بسمع تغلقتمور خان
بن ایلچوا جه بن دوا خان که در الوس جغتای جنّه پادشاه بود رسیده در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید
بعد از وصول بمنزل جاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ توقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بکیچک را با فوجی از سپاه منغلای ساخت • چون این
طائفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تبع تیغ خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند • امیر حاجی برلاس
هراس بسیار بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود • و امیر تیمور گورکان تا کنار آب امویه با امیر حاجی همعنان بوده جهت انتظام مهام ایل و الوس از آنجا
مراجعت نموده باردوی امرا منغلا شتافت و آن جماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطهٔ کش قرار داده بودند بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگذرانید
و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیهٔ احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد
تغلقتمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند • تغلقتمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عمش امیر حاجی
برلاس تعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود • حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایات نصرت
شعار جمع آمدند • در آن اثنا تغلقتمور خان عازم تختگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند • بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر
بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشند • و امرا ثلث
التماس امیر حسین را مبذول داشته • صاحبقران ظفر لوا منغلای آن لشکر گشت • و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده

نسخه علاء الدین ۲

نسخه دولت اهل بای ... و دادی طغیان تماد امیر بیان سلدوز در سمرقند با جهتی نوشغند عیش ۳

نسخه خضر یسوری

نسخه مصلحت ۳

نسخه طلبید و رخصت ۳

بنا و رو بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراءالنهر تحت تصرف امیر حسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیرمایهٔ شر و فساد و مبدء فتنت بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراءالنهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان روزی چند بسبب با امیر خضر یسوری بشرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از او جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون توغلقتمور خان بپریشانی ماوراءالنهر اطلاع یافت در سنهٔ ۷۶۳ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خائف گشته بر سبیل سرعت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بخوزشاکه قریه‌ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطهٔ امیر حمید که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در طلب زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار بتعبیهٔ سپاه و تهیهٔ کارزار پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود قندز و بغلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و طایفهٔ از امرا و سپاه جته را نزد او گذاشت و بیکجیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن توغلقتمور بیکجیک دست عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان جنوق بسر چاه ساغج بوی رسیده امیر حسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربهٔ امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل** امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرد امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند و تکل با هزار مرد مکمّل گریختگان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشش و کوشش تا آن مرتبه انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز پیش اختیار کردند آنگاه امرا به بیابان درآمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسپان ایشان را دزدیده بماوراءالنهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه باز خورد و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران تا مدار آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر سه سر اسپ و ما یحتاج ترتیب نموده قلاچی نامی را گفت تا آنحضرت را بامیر حسین رسانید و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده در چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند **ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی** چون علی بیک جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود از کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان شنوده شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادرش محمد بیک برین جسارت اطلاع یافته از حدود خویش جهت امرا تحف و پیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید و علی بیک از غایت خست هدایای محمد بیک را تصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران دسیاول از آن [illegible] را بامیر حسین بخشید و امیر حسین بطرف گرمسیر هرمز روان شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که درانده بار در لباس اختفا روزگار گذرانید بخراسان رفته با ملک معزالدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی نقد و دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از این معنی وقوف یافته او نیز هوس اختلاط ملک در خاطر افتاده بهرات رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتمور خان ایلچی نزد ملک معزالدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر حسین را بصوب قلعهٔ گزیو روانه کرده یکی از نوکران خود را بربان شاه نام مصحوب ایلچی توغلقتمور خان بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشت و چون بربان شاه بمقصد

کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

بیت
نظم و سداد برگشاده ابواب منافع امرا و الجکیانت را بر و حضرت صاحبقران توقف نکرده

امیر تیمور گورکان

رسیده خان حال با آن امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کز بود که محبسش بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور این عذر را بسمع قبول جای داده
بر بادشاه زاده اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان
بسر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش ترکان آغا قتلق و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ آخچی بود و از آن قریه بشب در میان بکنار
آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کز گریخته بدان جانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرمن منزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمد
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثنا راه بدیشان باز خورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک
رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را باز پس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ تومن نکودری
توقف کرد امیر حسین با نود کس روی بصوب بقلان آورد و در راه از اجونی بر او ریکجیک شکست یافته دوازده کس بموضع سیبرتو رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ منعطف گردانید و پس از وصول
بکهمرد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارهنگ کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده در
اثنا راه قرانجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنگ بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسیده و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت
و درین اثنا از ایل دولان جاوون سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الس ولد تومن با دویست نفر از سپاه
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شیر عبد
بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال ابن حمید و کار برلاس بترمذ آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوقا و بو سعید
و حسیده با شش هزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از منکلی بوقا و ابو سعید و حسیده فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان
و طالیخان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند و پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده با
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتائید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجر گذار پای از معرکهٔ کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل این واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا
بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در جوف لیل مجموع آن خیل شبانه از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفهٔ از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر کنار علم نمایان شد صاحبقران

در سمرقند

ذکر منکلی بوغا و سلدوز و حسیده را که داعیهٔ سر داشت از پای درآیند

صاحبقران گیتی فروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر و روز دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرانی تعاقب نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون آن بنده آهنین رسیدند اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده و بکرّات بتوقف مأمور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پربرگ از دو جانب اسپ در آویزند تا داروغهٔ کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت و وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا برین موجب بتقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال و دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر مشعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم رای صواب نمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهدهٔ آن سپاهی بگریزد

رباعی
هر کس که بفضل ایزدی بهره وراست
بر چهرهٔ او نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال و ظفر
هر دم بهانهٔ دگر جلوه گراست

ذکر محاربهٔ قتی مینتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغهٔ کش بخاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش آریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است اقامت داشت و در خلال آن احوال توغلقتمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بدانجانب برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکر با کش بجز ارخرامیدند و در آن مقام بمزار خواجه شمس رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقهٔ مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع قتی مینتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته جنه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز ستیزه کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را جریح و قتیل گردانیدند آنگاه یکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند و عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکریانش کشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شدند و روزی چند معتقد بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر و تکامیشی دشمنان بداختر و اشتغال بنشاط شکار در مواضع آغار در ضمان عنایت حضرت خدا بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود بر پادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنهٔ خمس و ستین و سبعمایه که خاقان گل باصناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریاحین آورد و برحم پیکان خار جنود دشتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کارزار قتی مینتن با جمعی کثیر از لشکر بیکرون بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تنبیه نمود و آن دو امیر سر بر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم بموجل خود و خیمه و خرگاه مضروب ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تقابل اعدا بتعبیهٔ دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده معسکر خویش با لشکری بهنگام کارزار از اسفندیار پیش در برانغار ایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزمجوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از میمنه و میسره طایفهٔ از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بادهٔ حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور تهور موصوف بودند سرداران جته جنته تکرو بسر کشیده بعمل یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

امیر حسین

و کنار آب بادام
از خون نوش لبان
گل اندام غنابی ساخت
از هر دو جانب داد
شجاعت و پهلوانی
دادند مثنوی
ز لشکر صاحبقرانی
عیان کردی طریق جانفشانی
زپیکان خدنگ تیر اینک
زمین را دادی از خون لاله رنگ
ز انبوه لشکر جرار خانی
نگردی کار غیر از تیغ رانی
زدی بر فرق هر کس تیغ خونبار
دو تا گشتی ز سر تا پای یکبار

وان زمستان
از عمر و دولت
حظی تمام
یافتند

بگریست و در آنک در فضای معرکه جنگ چندان سرشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گوییا از تأثیر کره اثیر جوهر هوا استحاله یافته آب شد یکبار فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به علت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از رشحات غمام کوهسار بسان ابار نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه وفور لای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه نشاند قطعه پدید کرد در سروران جته تازیانه همچو حجر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست بندها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکاره ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان سپاه الیاس خواجه خان بود بگریزانید و تاپان بهادر و ملک و بهمدی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را بافعال سیئه تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را با خوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بقلم تیغ علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جته انهزام یافته بالآخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بمعرکه رسید و گریختگان را چشم بر نقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بمعرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار نفر از لشکر جغتای عرصه تلف گشتند و امرا بجوانب سمرقند و شهر سبز شتافتند امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا آنکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاوری و عباس را با هفت قشون منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آن حضرت جدا گشته اکثر با اعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید که روزی چند با روزگار ببایدساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجود شرش را نابوده انگاشت

نزد امیر حسین

ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار منهدم گردانید مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب حمایت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیراندازی چابک بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بروی صادق می‌آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بمحاربه و ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک بآن رسید که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پرتل زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند و چون سربداران سمرقند از آن مهم کلی اندیشه بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاده و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شده در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور مملکت با یکدیگر سخنان گفتند و از قوت و تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

اقتدار

مقرر کردند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید به بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده تبرکات و تنسوقات جهة صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

در اوائل فصل فروردین که فرش نامیه جهة نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانا زاده سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر بیرامی صفوی لکشته بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسد محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد در خلال این احوال امیر روی توجه بجمع اموال آورده و حرص ذخایر آورد از امرای عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا چیزی بمیر نرسیده بود از آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان مطالبه مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاد و از آنجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر او ست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسپان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسپان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنابر آن علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی بمضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع اوردن لشکر و ترتیب سپاه شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید نشانی ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد اردو خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و اردو خاتون دختر ترمشیرین خان و مادر زن امیر حسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت و علاقه خویشی نسبتی که بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در بهار سنه سبع و ستین و سبعمائه صاحبقران ظفرقرین با لشکر حلاوت آیین بعزم رزم در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آنحضرت حشمت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله بیر او را با عهدنامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان التفات نفرمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنخسرو عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که هر یک ازین جانب در جغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک باهم ملاقات نمائیم و بی شائبه نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هرچند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغه امرا بسر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهة رعایت حزم در قریه نوتوقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغا کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم با آنحضرت رسیده پایه قتال مشتعل گردید و دونان

بجل رفت
که بهترین صفات
جمیعه اصحاب راستی
[illegible] گرد
و [illegible] و جنگ
نیست

۲
امیر حسین

تا قتلغ جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و این خبر بجزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قتلغ بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بجول در آمده سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بتحویت ارتق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیگ جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفاق و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و در زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسمت آنجاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مأمور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون کاروانیان بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک بهراة رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار بموضع هیمراغ نزول ساخت و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و کنبد لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صفشکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بسمت هراة روان شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدا دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اکثر در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش و علان و امیر داود دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و اقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارنامی و آن چهر سپهر کامگاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شنا از آب گذشته و از قریه جنسار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و امیر مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندیده و سپاه را بتوقف امر کرده همراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپ مأمور گردانید و با عبد الله از جرنادی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاک ریز آمد و بدروازه که بجانب خراسان است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد و دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مزاحمت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبد الله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و برافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر دلاور را بنردبانها که از بوزدالغ برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد و تا آنها را بر جرزی که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه بر روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر بر همان جرز نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لا یعقل یافتند و همه را کشته در پیش گلکه بتبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون بیرغو کشیده بقلعه در آمدند و مغولان شوله مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایا بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیگ بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز دادند تا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیگاه این خبر بقبول امیر موسی رسید بتفرقه احوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیگ نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه

۲ انجاست درمیان بیست و شش تن رفته امیر جاکو و علی در آن دیه شبیخون بر سر اعدا بودن بودند و صاحبقران

۳ و زلزله در قرشی افتاد

متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر موید آلات باسی سوار که هر یک در میدان پیکار هزبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کاری نمود که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسب اولجه کرده بقلعه در آورد و دو روز که بهادر ماند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گریخته در سلک سپاه عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و اقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند و علیشاه و درویشک برغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته بضرب شمشیر آقتیمور بهادر را کشته گشت و از یکی که یکی از نوکران امیر [illegible] بود بغرور تمام پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش را محکم بگرفت و بستگی بهادر در جهتش اما تمام رسانیدند و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای [illegible] آغاز تیر کرده طایفه از مخالفان را که بزیر آمده بودند بتیر با سپاهی حصار آورده بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز ستیز نمود در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بسیار عنان بلی با موسی واد بر فرق خویش عتبه آه پیش اندک فرصتی قرار بر فرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که هزار بودند در طرف دروازه خرام پای ثبات و قرار را آن غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن موید بتایید مجید ملک سبحانه همایون متوجه اوست تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس تعاقب ایشان و غنیمتها تکامیشی فرمود و جمعی که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانیدند سپاه کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و همعنان آرزو و ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز بر کشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه تجنیس درگذشتم مشروط آنکه از نسوان جدا شوی و ملک آن معنی را فوزی عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را بزه میکشید و با عدم وقوفش در آن کار خطا بر نشود می انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد دلیرش پیش نمیرفت تا بجهت طبع در غور آتیری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران لنگ گردید و سرسری را بجو گرفت از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی زنان تاخته عاشق تاز بناکام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق باز گشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمودشاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و آنچه که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بمثابه بی تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة و الدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن طریق سالک پادشاهی بوده ظاهر میگردد و چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشا

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته بامیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و الجایتو و بردی بیگ و جهانشاه ولد تایغو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک به ده هزار سوار بودند صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنا راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول ببخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمودشاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمودشاه این معنی را قبول ننمود بنابرآن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب او از آب آمویه گذشته در ماخان بایشان ملحق شد و بعد از آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمودشاه باتفاق پدر زن خود علی سوری گریخته از آب عبور نمود

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با شصت کس از ملازمان رستم اترکه در آن سفر در خدمت سپهر مسیر بودند نوبت دیگر بسرپنجه علو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خزار بحدود قرشی رفت جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بودند بکشته در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشکر قراوناس در قورغی ممداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده شور انداخت رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابهادر که از قبل میرحسین در شهر بود در کنار آب جمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرچ فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیرحسین جهة انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و منقلای لشکر او بشهر سبز رسیده بخاطر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار اقبال که از دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سعد سمرقند بتاشکند شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بخدمتگاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیرحسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه میرحسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوغا و اقبوغا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در بهار سنهٔ تسع و ستین وسبعمائه ایشان باز آمده آوازهٔ وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیرحسین ازین خبر مشوش و مضطرب گشته بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگردانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیرحسین را بمکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری تخشینه نام را جهة اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکریان امیرحسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قینار منزل گزید تخشینه باز آمده خبر آورد که امیرحسین سوگندان بر زبان رانده که بعد از این نسبت بصاحبقران دولت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیرحسین بمصحوب تخشینه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه تورانشاه جهة همین کار نزد امیرحسین روان گردانید و امیرحسین امیر موسی و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحب قران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان بقطیا باد رسید امیر موسی بگوشش گفت که مرزا علی با انجاست فرود آمد و سفر آغاز نمود مهم بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نفر پیش آیند و باهم ملاقات نمایند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بقبة الخضرا کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالت از نو جانی یافتند

ذکر ملاقات امیرحسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

مبارز جهانگیری که نسبتها با بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود و امیرحسین بعد از آنکه خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از آن صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بحدود بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآورند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهة تأدیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیرحسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و اقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر بمقضی الوطر مراجعت نمودند امیر

ساغرچ

اجلال

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از ساکنان سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبد الله بن قزغن مسکن پدر خود گذاشته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجهت تاخت و تاراج ماوراء النهر تا آب شیره آمده اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در اخر همان زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم دفع ایشان گشته چون به کشم رسید بنفس خویش توقف نموده جهان ملک را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی با میر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود و در ایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود ازین جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی بربارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را از ذره و استفرق و پریشان گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خادم که پیش رفته اند عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون با امرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله برتافتند کیخسرو از راه قیر تنکیز بطرف الای رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تا کامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنابر مشیت قادری که کلام معجز نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر غروب جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک و دور میشد در شهور سنه ۷۶۷ از امیر حسین سر بر زد از جملهٔ آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که هنگام فرصت دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش به بلخ برند و شیرین بیک آغا را که خواهر صاحبقران والا گهر بود به بهانهٔ آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر چاوچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان از خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامید همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و امل فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از باس سطوتش لحظهٔ بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بعقاید ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکر فرمان داده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب ارکت فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت نموده امیر موسی را در قول تعیین نمود و قبق تغلین در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی ختلان از غبار موکب ظفر آثار رشک نگارستان گشت امیر موسی که بی هیچ هراس آنجو را داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود محمد مس ایکیان صوبور کرده سیورغتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منغلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش تیر بد کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا حاکی جناب سیادت اقتباب ولایت انتساب سلیل ائمهٔ معصومین مستغنیا آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا انتظام داشت

بیشتر از پیشتر

روان شد

ساخت

و دران ایام جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور فرموده و در موضعی که بسه فرسخی ترمذ واقع است بملازمت صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که از مظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد و زبان فصاحت بیان گشاد اینکه توجه حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل ما یعد من هذا القبیل دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را بخدام آستان سدره مقامش مسلّم داشته تا مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شایستهٔ اورنگ و تاج بنهر بلخ اوماج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو ایردی که از قبل امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هرکس از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باره گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والا نژاد ز هر کشوری سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوکتای قاآن بود به پادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چندی بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی بتایید آسمانی در ظاهر بلخ قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده دست در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمرهٔ سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزادهٔ شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرأت و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد و چشم صاحب عین الکمال تیری بشتیت پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد و جراحان تیغی در آتش تافته جای زخم را داغ کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب ننمود روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعهٔ فیروزه کار گردون از جانب دروازهٔ شرق نهضت نمود و راه فرار بر حشری که بر بروج انحصار قرار گرفته خود نمائی میکردند بگشود صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفهٔ از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بعد از تقدیم لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیهٔ روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال بر داشته از کمال مکارم اخلاق توقع میدارم که بجان امان یابم تا بحجاز شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و اتمام قیام نمایم [illegible] این ملتمس را سمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد ننموده میان خوف و رجا با دو ملازم از قلعهٔ بلخ بیرون آمده و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای منارهٔ مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعهٔ نهمندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسپ گم کرده بود در طلب گم شدهٔ خویش بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بر بالای این مناره برایم و اطراف و جوانب را از دور احتیاط نمایم شاید که اسپ بنظر من در آید و باین خیال روی ببالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا دیده و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت بر کرسی کشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف مشتی کفی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات مشتری تنومند بر زبر کوه الوند چه سان پنهان ماند و آتش سرکش بر بالای منارهٔ بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند و الحق بغایت نیکو گفته اند بیت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا العقصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافتند و او را نیافته مراجعت کردند و پی بشگاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین

از نسخهٔ فرشته

[illegible] تزک مبارکه

و امیر حسین را که سر نخوت و ابا و استکبار فرو نمی آورد دست و گردن بسته بپای بارگاه صاحبقران جمجاه در آوردند ع کدام سر که بر آن آستانه خاک نشد
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام سخن خون او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان
امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن بسپارید تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفر قرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخساره مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود دریافت که آنحضرت را ارادت نجات امیر حسین از
گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرگار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوخته اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین خان سعید و نوروز
سلطان با خانی که دست نشان او بود همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند و جریکات منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد و سونج قتلق آغا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر
قمایان و دختران امیر حسین را بازدواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسیست بدمهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفیست پرچشم
که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر دهر مبند کین عروسیست که در عقد بسی داماد است و این واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی

قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

مثنوی
مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم
مملکت میدهد بدین داری نیکبختی حمیده آثاری
که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت ارم شود خرم
علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد
زاب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد
آتش خشم چون برافروزد خرمن عمر دشمنان سوزد
زاهتزاز ریاح لطف کریم وز هبوب نسیم حسن شیم
دوستان را ز بذر نو جانی رسد از وی بهر یک احسانی
نظرش خاک را چو زر سازد کار خلقی بیک نظر سازد
از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را
بر خلایق دهد سرافرازی خود با ایشان کند همسازی
بود عین مکرمت کامش پر بود از می وفا جامش
در ره دین که هست بی‌پیچاپیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ

و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود و در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را در
نوشتند منشیان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ایت ئیل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام
سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده چشم
اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بدخشانی و غیرهم از اشراف و اعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولانست زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند

مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین
پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان
که شاها بزیب و فر تخت و تاج بمان تا بماند ز آدم نتاج
ترا بنده کاییم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت خجل
نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بندگانیم تو خداوندگار

و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طوایف انسانی

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و ولایت رعیت از انصافش آباد شد بخشش سپاهش همه شاد شد و هر یک از امرا و نوئینان و بهادران را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و چون از مثال این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را بامیر جاکو برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده را فرزندوار مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیهٔ سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در کوهستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث و محرض گشت و در سنهٔ ۷۷۲ که صاحبقران کشورگشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف ولد اولجایتو اپردی و تابان بهادر را جهت نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بحره ایشان را مقید گردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت بعد از محاصرهٔ آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و آن جماعت زبان بشفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده حشم لی مرده فی زنده از قلعهٔ شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضهٔ اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید و در سنهٔ ۷۷۳ کرت دیگر زنده حشم باغوای خانزاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمذ رفت و در آنحدود دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه و بوروالیغی را با لشکری که بیت

همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه گیتی افروز با نام و ننگ

بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود و جنود شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت قرین دیدند بترسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت بتیرباران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب روان در مهیب و اجل بشتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان درمیان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گردون اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایهٔ سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر از سر خون زنده حشم درگذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن ولایت مظفر و منصور عنان بمقر سریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنید که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی گزند می رسانند و امیر تیمور حسب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم که خواهرزادهٔ او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خانزادهٔ ابو المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بیثرب آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطهٔ شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقیدا

مقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت بنزد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم

حسین صوفی قنغرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون آنحضرت را
از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علقه نوچی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق متعلق
با الوس جغتای دارد باید که آن را به دیوان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من این
مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام مجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم
خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل بشرف ملازمت صاحبقرانی از اطراف صفت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت
ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را
از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت و چنانچه سزاوار علمای عالی مقدار تواند بود در طایف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید اما
حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه
سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بوده و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ناحیه رایات نصرت آیات پرتو وصول بحدود و سبعمائه
کات انداخت داروغه آن قلعه پیر محمد خواجه بسیادل باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده
و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم
گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه
بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر
سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید
لشکر خود را یساق نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحب
قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و کنار
آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند یاجی کلته و جرغتو و شیخ علی
بهادر و امیر موید و اقتمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر را میان تیش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان صحت
و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آن جماعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز
مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و انقدار کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه
مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد
و از کرده برادر اعتذار نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داد مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین
بیک نام داشت و از دختر جان اوزبک در وجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که بدرگاه فرمان صوفی ٣
واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت کش رسید کیخسرو ختلانی را
بموقف یرغو حاضر گردانید و گناه بر آن جون کرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند
و یوسف صوفی را بانقدار وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور کورکان آن زمستان
در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بعزم خوارزم
یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسائل نوبت دیگر صاحب
قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور کورکان بمستقر دولت مراجعت نموده

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار روی بآمیه زا آوردن عماری عروسان گل و ریاحین آغاز کرد صاحبقران
ظفر قرین امیر یادگار برلاس را که از اولاد الاولادین قراچار بود و امیر داود و اوزان و دولت‌تیمور را جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم
تعظیم و تکریم نموده خانزاده را بآئینی که از آن لایق‌تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قرلقا خاتون را که عروس سمرقند و خان بود با
انکاح ۳ دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امراء و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و ائمه و بزرگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهر کان معالی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهة آن کار اختیار کرده بودند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله جهانی را
با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امراء و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نثار بگوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم
رسانیدند بیت ز بس گوهر و زر که افشانده شد خرد چیدنش در سها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر بامداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامگار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشینند با هم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیری در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار

گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمأیه بدانجانب روان شد و چون رباط قطقان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
صاحبقران بر بسته دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابران بحضرت سمرقند مراجعت فرموده انعقاد توقف
کرد که سورت برودت کمتر شد در روز دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جیبه و پدر امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای گردانید و در آن یورش قمر الدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست برد سپاه منغلای شکست
یافته بامی ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع بای تاق رفته امیرزاده جهانگیر را بمنزل اوج فرمان عنان باز کشید و قمر الدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارت رسید و خاتون میر شمس الدین بویان آغا را با دختر خوش دلشاد آغا اسیر
سور و جشن ۳ ساخته بالای قراسماق بنظر پادشاه بالاستحقاق رسانیده و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج معظمات منتظم گردانید و چند روز بعیش
و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمأیه مطابق لوی ئیل بنابر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر ساربوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال
قمر الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون بالیچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریزد آن گریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد
تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکامیشی ترکن برگشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون
مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قبچاق بعزم قبضه سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهة اعلام آن حال قاصدی همعنان برق و باد
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بقر بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفر نشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرامینه بدشمنان کینه ور رسیده بر ایشان غالب آمد و ساربوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت ارس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که ارس خان بییلاق رفته بود اوجی بای را که در دشت قبچاق از
قبل خان حکومت می‌نمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا آنقدر اغوا کردند که بار دیگر

انتقام

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیرزاده عمرشیخ بود درآمد و بیرزاده قداق از شاه زاده روگردان شده بوی پیوستند و میرزاده عمرشیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین بازگردیده و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی عدار روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و درآن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هرچه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت و آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمۀ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بزبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی درپیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران شوده مآثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده بعاقبت آنحال امرا و لشکریان که بیلغون رفته بودند دررسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و دران صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساختند ایل و الوس او را بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در سنگر بغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسیده و همه را پریشان گردانید و اوج قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته از پی او بازنگشت تا هر دو تنها ماندند و قمرالدین عطف عنان کرده تیری بر اسب اوج قرا زد که از پای درافتاد و اوج قرا سپر در سر کشید و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدانسان دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از همچو منی باین قدر راضی باش و بازگرد و اگرنه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمرشیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضر خواجه اوغلان و خدایداد مغول بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارۀ جهان نورد بمستقر سریر سلطنة و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال آمال زمانه غدار نیل ملال بر چهرۀ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاه زاده از جادۀ اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خوابهای پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشته و چند روز اقداح تلخ مذاق انده نوشیده و لباس عزای ماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا بجیب شکیبائی زد و جهة ترویح روح شاه زاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز برده در خاک سپردند و بر سر مرقدش نفیس عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاه زاده بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع الحادثة امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و درهمین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچق سرگردانست و آنحضرت برانخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در [illegible] گرفته کشتند و سار بوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک نموده بود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای بناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آتی کول رانده بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع توجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود درآن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش خان درآن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسرش کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

ورا شکار کرد و فرزند خود و عوام عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفته کرّة بعد اخری خدام سدّهٔ سدره انتما اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را با لشکری فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانید و حضرت صاحبقران تائید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالم پناه رسیده بسمع نواب کامیاب از زبان خان بعرض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بصغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیزگرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند فرو ننشیند ابر بی بهانگیخته آنقدر برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال نمود بعد از آن حضرت صاحبقران بارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با پسر اروس خان قتال نموده بتیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده بارق تیمور و ختای بهادر شربت شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابران عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز خرم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاختن دشت قبچاق آورد و پانزده روزه مسافت قطع کرده صبح دوشنبه بجیران تمش پسر ایل در الوس اروس خان رسید و ایشان را خبر رسیده بازگردید مقارن این حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قایم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت را بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحبقران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست داد و کرّت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و بر اسپی خنگ اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار میرد هر کسی بیچاره جامی بارها امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر این منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک اختلال احوالش انداخته تومن بهتور و زنگت و پسرش بخشی خواجه و نکمور و غیاث الدین ترخان و نکی قوچین را بصحوب او بصغناق فرستاد تا در اواخر سنه ۷۷۸ موافق نیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معهود را رعایت کرده ع نثارش بآئین بر افشاندند

ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ایلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدا دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حمایت خانه میرسانید بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد و رخ پیل تنک لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زیبندهٔ تاج و تخت بمیوهٔ مرادی دیگر بار ور گردید و در چمن زندگانی آن دو حضرت ریاض کامرانی گلی از نو شکفتید بیت چو بخشش باقبال منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نموده دیدهٔ اقبال صاحبقران بنور جمال او از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از صغناق لشکر بدشت قبچاق کشیده و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال و استلام سدّهٔ دولت و اقبال سرافراز شده و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و هم درین سال صاحبقران بیهمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشیده و در جانب غربی سمرقند باغ

بهشت را جبهه او معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم بحیطهٔ تصرف صاحبقران خجسته صفات

در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابلهٔ سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بخارا فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهة باز خواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامهٔ عتاب آمیز مصحوب یکی بدانصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنا بران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اونت ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از فغان کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفهٔ از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامهٔ نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در معرض تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم به بینیم تا این شتابان سپهر درین داوری بر که گردد بمهر نیاید بجز چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده بر گیر فلک مسیر سوار گشته روی بمعرکهٔ کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرموده تا مانند جمشید خورشید که یکه تنه بفضای معرکهٔ آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و از حصار بیرون آئی تا لحظهٔ با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفتهٔ پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان بشنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصرهٔ خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا اثر را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهة خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانهٔ شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند و لیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بجز مهربانی بتقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است باق سرای تعمیر فرمود

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان

صاحبقران والا مکرمت از کمال علو همت ملاحظهٔ معنی السلطان ظل الله کرده منظور است که هیچ آفریدهٔ در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگذرانید که عرصهٔ ربع مسکون آن مقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند بیت

جهان را بسند است یک شهریار
زنی را دو شوهر نباید بکار

بناء علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در شهور سنهٔ ۷۸۲ موافق پیچی ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزادهٔ کامگار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از آمد فصل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بمعیت ز آب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال باستان جاه و جلال شتافت و بشرف بساط بوسی فایز گشته بمزید عاطفت و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیرعلی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت نسبی را نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده سدره مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشاپور بملک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در
اوایل ذی حجه مذکوره بدانموضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمان نفرمای بلاد و عباد
از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و
عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را درمیان گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و یکهفته جنگهای مردانه کردند پس از آن
حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن باره در گشت زار * نه گل ماند آنجا سلامت نه خار * بباد فنا رفت چندانکه چه مه زنان والی
پیشوا یابان ده آنگاه ماهچه رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیرعلی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهة محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود
و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا چریک مشهور دیوار باره بیرون شهر بند را انداخته در برابر شهر خندقی کندند و حصار ساختند و از طرفین سپاه
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان
طریق پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از جوئی که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل
بود برآمده کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفصیل برآمده امرا بر اتفاق یکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در
عین ستیز خود را در شهر بند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از
مهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قریب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگوئید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره ننماید اهل و عیالش
در امان باشند بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون ننماید و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیرعلی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتیمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را
بگوئید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وزر
و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حالت هریان را از وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیرعلی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده بشرف بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را
باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بران منقور بود برکندند و بها بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلده بکش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه
هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور بمزار ابومسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و آنحدود بود و خواجه علی مؤید سربدار بسبزواری بشرف ملازمت آن خورشید سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نیشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آنخطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باره وی
حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا
ابواب رنج و عنا برروی روزگارش مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافت دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین
بییلاق اوخالجاتو رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

انگال مغلق

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانده صبیه صلبیه آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدره بلقیس آئین بغایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود و عبث نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چون توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفرلوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید سبزواری رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهار پایان الوس جونی قربانی را غارتیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود صعوبت چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روز دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی بشرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرموده حاجی خواجه را کوتوال آن حصار ساخت و امیرزاده علی پسر مؤید اولات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم هدم و تسخیر متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجائی را مشمول انعام و احسان تیر کشتان کوچانید تا محافظت قلاع الجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیه و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان مظفری جهة امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستکاری کرد و حاجی خواجه را جهة اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رودخانه کبود جامه و شاسمان درآمده امیر ولی بمقاومت آن حضرت در خود قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شلقان و جرمغان بجلگاه رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با طایفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و بجرجی را غلط کرده جناب شجاعت پناهی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را تعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک یوتاق خویش برای او نصب کرده شیلان بعیش بسر نمود و زبان بتضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در میباید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود و چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت حضور علی بیک را با اتباع او بعرض رسانید و گناهان ایشان عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر گشته بعد از اخذ جریمه جونی قربانیان را بخشید امیر علی بیک بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر تربیت و اعزاز و حرمت یافت آنگاه امتثال الامر الاعلی همت بنفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانیدند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیرعلی را با اولاد و همراهان و امیرکه پسر منکو را داروغهٔ هراة تعیین کرد و چون صاحبقران بسعادت بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیرعلی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بتاشکنت ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگترش ملک پیرمحمد در ارک سمرقند محبوس گردانیدند بعد ازان ایام از مصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلدهٔ فاخرهٔ هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر غلبه در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیرعلی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد را که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیرعلی بود بگذاشت و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور با زمرهٔ از اهل شر و شور بهراة خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوهها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیرکه داروغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانهٔ بیکدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشهٔ ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند شبانه هجوم بدر حصار اختیار الدین برده آتش در آن زدند و مغولان امید نجات از نظر گذاشته خود را از بالا بر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آق بوغا را با فوجی از سپاه ظفر شعار برسم منغلای روانهٔ هراة گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچهٔ خیابان امرای منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفهٔ بطرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان مناره بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از نهاد امیرزاده میرانشاه بر ضمیر منیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیرعلی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش میر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوز ییل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پاییز سنهٔ ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهة استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت ازلی بدرقه متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده حکم اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار بحکومت منسوب بود یاغی گشت و ماهچهٔ رایت نصرت شعار پرتو وصول بسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهرا قسرا قلعهٔ سبزوار را که موسوم بسیدآباد بود مسخر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن واقعهٔ هایله در هراة و اسفزار شر و شور و غوغا ظلم و زور بمرتبهٔ در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب مملکت نیمروز تافت شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهرهور گشت و سپاه جوشن پوش پرجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته جنگ در انداخته در روز اول مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان بر افراختند و بعد از وصول شاه شاهان فرباج قلعه کهی و سراج از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسب و استر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر پیوستند و برین از ایشان قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود منصوره و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که پادشاه آن ملک بود و بسیاری عجز و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و رحمت مسالت نمود و آنحضرت جسارت او را

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که با یکدیگر کله به باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جرار اشتغال می نمود ناگاه قریب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون تاختند و تیرباران کرده تیری بر ران بارگیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته با
قیامت هیبت خلقی بنهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آنجا بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا بوریا
و پلاس بباد غارت و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی نام ایالت ویرانه جیفهٔ سیستان را از شاه شاهان بپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از صدمهٔ لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفر پناه بولایت بست و کرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری را محقق و هر کس که هوس سروری و شرارت در سر داشت
در هم شکست بیت ز فرمان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار قندهار را نیز
بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق فرمود
جاکو برلاس که در مملکت قندز و بقلان و آنحدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر این خبر شنیده مناصب امیر جاکو را بپسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فصل پروردگار با کوکبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده
مانند فرمود و امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین و فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

و تمام حدود
آنرا در حیز التسخیر
آورد و امیر

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که بآستان امیر تیمور گورکان شتابد تا از تربیت یابد
از آن وعده وفا ننمود بنابرآن امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه ایلچیانی که پیش ازین جهت خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
بازآمدند و
انبساط یافته چندروز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران فلکجاه از
راه نسا و دورون در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دورون را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود در روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده بشبیخون آمد و بدست جرات چوبها و چپرهائی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و بمیان خیام در آمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآوردند
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهت سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امرا و افراد جغتای تمور و خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در گرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری در آمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافتند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تشابک اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بولد طغاتمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری
حسن و ثوابت و سیار قلعه غنچه را بی استعمال مکاین خار و دست برد سرپنجه چنار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش اقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امراء سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
بی ملاحظه اهمال اقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش پیشتر

بسلطانیه رسید و قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی همعنان برق و باد بشیراز فرستاد و عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رسانید و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه بتعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهة کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران ملک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا گذرانیده در زمستان جهة قشلاق عازم زنجیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که زنجیر سرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای نگارستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قراجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخالی را که سپاه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قریب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و بعد از آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند و چون این خبر در زنجیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بتنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمان و سبعمایه موافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریای گران از جیحون عبور فرموده و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری بشرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت نزکت ازانجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده بروجرد را از جهات و اموال مجرد کردند و خرم آباد را ماتمکده گردانیدند و بسیاری از دزدان و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آندیار بود اسیر ساختند تا در بعضی از آن معارک آقتیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی مؤید سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال سارق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود و از آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و بعد از آن چند روز دست قضا نخل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفته با امیر تماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر تماری سر امیر ولی را از تن جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و بعلت نجاست حواله گاه سرهای سران بر سر که بپای خود نیایند ببرند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان روانشد و از مرند و دره در عبور نموده از آب ارس بپل ضیاء الملک بگذشت و بحصار کری رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفر نشان پرتو ظهور بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را ببئس المهاد فرستادند و حاکم آن قلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم قدر نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به پشت ماندن شکاری برده هر کدام که فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامگار اطراف و جوانب ولایت

سلطان

ولایات کرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت برانداخته سالماً غانماً بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر چهرهٔ
دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تالیف
دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر ترتیبش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش کمر اخلاص بر عبودیت و
میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالم پناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایقات
بعرض رسانید و از جملهٔ نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والاگهر در آورده خود در میان غلامان بایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشگفت از کار او از آن گرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داده زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ درایتش نهاد **ذکر بعضی از وقایع یورش
سه سالهٔ صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خان** در بهار سنهٔ تسع و
ثمانین و سبعمائه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
کورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عثمان
عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد و امرای پیشتر بسپاه دشت قبچاق رسیده و دست به تیر و کمان
بازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه
زاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت
داده رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت بتسخیر قلعهٔ بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورده ایل و الوس او را تاخته و حصار ایدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بطاعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن جسته
یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربهٔ آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصر الدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان آن قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی که از امرای توانا بود بتخریب آن حصار
که از ابنیهٔ شداد عاد است مأمور گشته هرچند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابرو و بروت و نصف ریش ناصر الدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین برتبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی از این مجلد سمت تسطیر یافت بعد از این وقایع صاحبقران منصور رایت جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بادهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت فتح و سرافرازی از اصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراء النهر خبر ایلچی بهفده روز رسیده عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنابر آن حضرت صاحبقران حکومت
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید **گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک**

وخیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر

چون قمرالدین و اغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان را برانداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لوای مخالفت برافراشت و بیک پارق اوغلان و التیمش اوغلان و علیبیک و ساتقین بهادر را با لشکری گران بصوب ترکستان فرستاد و آنجواجه اغلان را همراه سپهر تحمیر و ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراءالنهر شتابند و در اندیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمرشیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بسرحد ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلاک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافتست بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمرشیخ بنفس نفیس حمله کرده بر عقب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند منهزم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمرشیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع گردانیده در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیک از کنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده بتخریب بلاد و افروختن آتش عناد مشغول است بنابران بخجند توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خجند که عبارت از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتوره متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید امیرزاده عمرشیخ از عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل بهادر خان اسپ شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتوره مصلحت محاصره ندیده راه کافرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا ایلچیان چون از معرکه جوکلاک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخارا سپاه بکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغا بوغای برلاس و التمش قوچین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغول نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراءالنهر پرداختند و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باغرقا همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری و توابع را با سکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و بزارجریب را با میر عزالدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل تمام متوجه خراسان درآمده بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران بسعادت اجتماع امرا و سرداران واقعه جوکلاک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمرشیخ را نوازش بسیار و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان تا منزل بولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراءالنهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والانژاد نوبت دیگر دارالسلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان التیمش اوغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابران دفع شر آن جماعت را بر ذمه همت پادشاهانه لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان بر این معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانسته بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پرهنر بتکامشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالماً غانماً باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراء النهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بمرتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار در گرد آن ولایت گردیده بدیده اعتبار می‌نمود ساکن داری و نافخ ناری
در آن محدود نمی دید و خسرو صاحب تایید بعد از مراجعت از دشت قپچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی بن سیرجکی قوچین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت بسبب تلقین بخت بد یاغی شد و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و اقبیموز را غارت کرد و خزانه خاصه پادشاهی را تصرف نموده جمعی از اوباش که بحبال پرخاش بر وجمع گشته
بودند بخشید و مستعد جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه بهادر
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینهٔ امید او باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از در دروازه بازگشت و در اثناء راه عثمان پسر اروغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر بر لب چشمه نشسته
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته با میرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بجانب کش نقل کرده در گنبدی که از مخلفاتش
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طوی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را
بجای پدر برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا سبی و صبران عنان تکاور باز کشید و منغلای لشکر او که سرکرده ایشان ایلتغمش اوغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران در سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
برافراخته متوجه مواکب کواکب بود بیک ناگاه بر سر ایلتغمش و لشکر توقتمش راندند و ایلتغمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک وجود شان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضاء صحرا و بساتین رخت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل سیلان ئیل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بزین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته عبور نمود و تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمهٔ سپاه توقتمش خان زده جمعی کشتند ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بهمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و همت عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قپچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بکامیشی ایشان تافت و قراول
سپاه منصور بجنداول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالماً غانماً بازگشته در اثناء طی بیابان بقیه در خان که با صد خانه وار نشسته
بود دو چار خوردند و او را گرفته در موضع اقتوما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قشون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت می‌نمود و ملوک سربدار که بحکم امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده‌اند و بواسطهٔ شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب است و صاحبقران والا الشأن امیرزاده میران
شاه را جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظه ماده
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و بعقوبت بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

اهالی بقتل رسانید و دود از دودمان اهل ناموس بر آورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیگ معتقد بود تفویض نمود آنگاه بهزار رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه ۷۹۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند امرا و نوئینان باتفاق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که بمغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد ولد تغلق تیمور خان خضر خواجه اوغلان و الکا توره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحب قران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکور بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اوغلان و الکا توره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بسم نعل توسن عالم گرد و سمند جهان نورد پیموده پیکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة دفع قمر الدین بجانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت و پهلوانی پیموده چون بقراتال که یورت انکا توره بود رسیدند شنیدند که اولجایبوغا چلکاچی که با چهار صد سوار شمشیر گذار بجنگری رفته بود در شکارگاهی با قمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و الیش و پیکش را ارسال داشتند و ایشان تا مکان کارزار شتافته از کشتها پشتها دیدند و از قوم مناقو شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای ایخی جینی رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر با شمال و صرصر از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف تولس که سمور و قاقم آنجا میباشد گریخته و امرا روزی چند دران منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا نشانها باسماء ایشان را بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده بسمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن ممر جمعیت کلی حاصل نمود در ایام نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثنای راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار این فریده مجیده فروغ الیمنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضه دولت و اقبال از ترشح چشمه شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار بروشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی

شاهی که کشید از میان تیغ جهاد   پیوسته قدم بوادی غزو نهاد
گردد بریاض ملک دایم دلشاد   در سایه شمشیر بود باغ مراد

مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته بعزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردید بیت

عروس ملک کسی در کنار گیرد چست   که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

بنا علی هذا در اواخر سنه اثنی و تسعین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر شجعان و لشکریان را بانعام اسپ و زره و جوشن و دیگر نواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفاء کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته مصرع بجنبید ایران و توران ز جای و با پنجه لوای کشورگشای آغاز طی منازل و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان باستان اقبال ایشان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمده یک دست شنقار و نه سر اسپ را بعنوان پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند ملخص سفارت آنکه توقتمش خان

اظهار خلاف وارتکاب جنگ ومصاف بغایت نادم وپشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم وآثام اورا بزلال عفو واغماض
شسته نوبت دیگر بسر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص وعبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد واطاعت بیرون نیارد وعیب یکی بنده باشد بفرمان
شاه نه پیچید دگر سر ز پیمان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان التفاتی نکرد وبر زبان آورد که با وجود انواع مراحم وعواطف که از اینجانب نسبت بتوقتمش
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب وتاراج بصوب ممالک محروسه تافت واکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار واستعطاف
میگشاید چون بکرات نقض عهد وپیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید بیت زبان ودل وهم راست نیست فریب است این قول ودرخواست نیست
وایلچیان را طوی داده وخلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت ودر چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
ودر روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد وامیر تیمور گورکان جهة نظارهٔ
دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول وسیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار بنظرش در آمد وفرمود که لشکریان
سنگ آوردند ودر آن محل منارهٔ بلند برافراختند وسنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران مثبت ساختند وروز دیگر از آن
منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب ییلان جوق شتافتند واز آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع انا قراغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت
وچون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آنغایت چهار ماه گذشته بود وتنگی تمام بآذوقهٔ لشکریان راه یافت چه آن دشت از آبادانی وزراعت بسیار دور است
در اردوی همایون قحط وغلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار کپکی رسید وانصافاً قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرده واکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان وگیاهی که شایستهٔ خوردن بود میگذرانیدند وهمعنی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت وفرمان عالی سمت نفاذ پذیرفت که با امرا تومان وهزارجات ودهجات رسانیده چنانکه ستانند که هیچ
آفریده نان وکماچ ونقرا وتماج نیز دبر کسی از مطبوخ به بلماق قناعت نماید وامرا بتجربه فرموده اند که من آرد بسنگ انبار که کنایت از هشت من شرعیست با ضمایم
مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آید ومقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی یک کاسه بلماق اکتفا کنند لاجرم
جمعی از گردن کشان سرفراز که کباب گوشت مرغ وقاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بلماق سر فرود می آوردند مثنوی شکمها فتاد از پی خشک وتر
جوانان دریوزه گرد دربدر گرسنه شکم بر بند دوخته چشم که همسایه گوشت بود استخوان وصاحبقران متوجه تا بملاحظهٔ آنکه توشه وماکول در قشون
ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار وجوانغار بجرکه روان شدند وآنمقدار صید راندند که
چون جرکه بهم رسید وامیر تیمور گورکان وشاهزادگان از تیر زدن وشکار افکندن فارغ شدند با وجود کثرت چندان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند
ولاغر را میگذاشتند ودر آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند ومردم دشت آنرا کیک گویند القصه مدتی قوت
سپاهیان از گوشت شکاری معد ومهیا بود وحضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چند دیده متفکر بود که آیا
کدام یک از امرا وسران لشکر را منقلای گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان بزانو زده التماس نمود که آنخدمت را بوی رجوع فرمایند واین جرأت از آن
شاهزادهٔ بلندهمت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظما امرا ونوئینان پیشتر روان شدند وشب وروز کوچهای دور کرده تفحص
کنان طی مسافت مینمودند وچون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی مواضع آتش افروخته دیدیم وهرچند تفتیش کردیم از فردی ندیده
آتش نیافتیم بیت اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست وامیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران ظفر قرین انها نموده آنحضرت
بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنقلای پیوست وعساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد
آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند ودر صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کاردیده بود بخبرگیری روان فرمود واو دو شبانه روز بسرعت برق وباد اسپ رانده در شب دوم الاجوقی چند دیده ودر پس پشته پنهان
شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده وبطرفی روان شد شیخ داود اورا گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را کمر زرکش
زرنگار وخلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماهست که ما از میان ایل والوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

ومغول آنرا قندغای می گویند ۴

ستوران ۴

گرفته ۴

و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه را با سی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجو قهار اکو جا بینده باردو رسانند و قماری بیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بچنگ آورند و قماری آن مردم را حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پرسید خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نمود و چند مرحله دیگر طی نموده صباح روز دوشنبه غرهٔ رجب بکنار آب ایپک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمرهٔ از میان آب عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر خندق کنند و بر همین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان جیبها بخش کرده و زر بسیار بسرداران بخشیده بیشتر خرامید و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان لشکریان شما آذوق نایاب است لاجرم میخواهد که شما را بیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفته کشته گشت بعد از آن بشیر را بوفور انعام و اکرام مباهی و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم ناگاه امیر جلال حمید بقراولی رفته به سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین فرموده ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از گل و لای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر گرده شکوه بجانب آن جماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته پایان شتافته مردم ایکو تیمور بجای ایشان بر آمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور در آن حال مطلع گردانید امیر تیمور بر آن پشته بر آمد و بنابر کثرت لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای باز کشید و اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع امیر ایکو تیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند

بیت

ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند

امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خاراگذار دشمنان را بمقدار باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند آنگاه خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب بر روی زمین افتاد

بیت

پریشان شدش ترک و تارک بتیغ بگردون برآمد فغان و دریغ

و در آن معرکه ملک سپهر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ازلات نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند و مقارن آن حال بانچه علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفهٔ از ابطال جبال پیکر بود وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک ولد قلجهای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو داد و چون قریب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال میشتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لامع میگشت و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بالقتضاء شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود

نظم

بیابان نوردیدن از حد گذشت شمار منازل ز پانصد گذشت
دران ناحیه آخرش داد کام که بودی در آن توامان صبح و شام

در آن بی کران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و بتحقیق پیوست که توقتمش خان عبور برابر عساکر منصور بجنگ می آید و ایشان را بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل الیغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند

گفتار در بیان تعبیهٔ سپاه و محاربهٔ آن دو پادشاه رزمخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیهٔ سپاه نصرت علامت گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و زمام پاسبانی هر قولی بقبضهٔ اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد قول اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصهٔ آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

بشیر بهادر بخبرگیری رفته بیشه که جمعی از اوزبکان بوده و یکی را گرفته آورد امیر تیمور گورکان

و سیم بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزیین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بعون شوکت میرزا عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر بحضور صولت و صلابت امراء عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه در گذشت مثنوی برآراست صاحبقران هفت صف عنان همه سعادت بکف بر آن هفت سد سکندر اساس مهندس شده هفت اختر شناس در آن هفت البرز پولاد پوش نهان هفت دریای آتش بجوش و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان پای بپشت تکاور درآورد و پای برآورد آواز رویینه نای و قلب و میمنه و میسره سپاه به ایشان زادکان جوجی نژاد مثل تاشتمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و امراء شجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنغرات و اقتا و آقبوقه و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنغرات و حسن بیک و سرای ملکه بوغا و یغلی بی بهترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت درآمد بموج جهانی در آهن چه دریای قیر ز دستور چنگیز آیین پذیر ز ریگ بیابان فزون لشکری ز جوجی نژاد انس هر سو سری همه دشت زادان درنده خوی ببوده ز شیران درنده گوی همه زود خشمان دیر آشتی بسر رشته خشم نپذاشتی و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و حیرت صف آرای گشته بیاد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که چون از غمام تیغ بلند سهام باران آن جوف تیغ فرو میبارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گزارد و روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ خارا گذار عنان تافت سوی صف کارزار و در آن حین ثمره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شریفه فتوت امیر سید برکه از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسالت نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بحضرت و کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه قاید ابرار میدان و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی علیه من الصلوة انمها و اکملها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادکان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا و اردون ایجز تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند و از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران بر افروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته پشته ها در دشت بلند گشته از کوه الوند در گذشت نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب درو کشته سرها بسان حباب شده از کشته در هر طرف پشته ها بهر پشته افتاده سر گشته ها آخر الامر مبارزان موکب ظفر سپاه نصرت پناه اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکسته و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران کردن قدرت در حیز امکان خویش ندیده بر شاهزاده وافر تهور عمر شیخ بهادر حمله کرده و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار کردانید و توقتمش خان از آنجانب نیز عنان برتافته بر سر میرزا شاه ملک شتافت و تیرباران کرده از شجاعت دل از بیش برداشت و در قبل لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشید و چکیله تواچی از عقب صاحبقران مظفر لوا که بر تیکنان را تعاقب مینمود تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکر قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده جهة مهمان مصلحت کومک طلب سید بنابر آن امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر چه نخجیر روبه ز میدان شیر و لا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد ز هم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تاییده شامل حال توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت بایان به تیغ بیدریغ کشته گشته بمحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

وجنیبه اوغلان ۳

اوغلان ۳

قوی دل شده دوست از صولتش ۳
شکسته قرین دشمن از دولتش ۳

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحبقران ظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و بشکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب آتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از پیش شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی بسوخت و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می‌نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است درمیان آب و آتش زندگانی مشکل است و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسید و تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس بالحوالی ارتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت ز بس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد دور جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل با بیهوده لوازم نشاط و شادمانی بجای می‌آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه کوترمه است که در وقت ارتحال آنرا از هم نمیگشایند و بر گردون نهاده بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان درهم جهان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب اینق صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانه شد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در عنان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که ببسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکند شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکند رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای آقار از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایات زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام عروس ظفر جلوه گر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید کلاه که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهایت شب ظلمت اندوز جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای مساحت وسیع فلک بسیط نه پیماید بجلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت تا فروش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب ننهد پای در طریق طلب نرهد از حضیض برج وبال نرسد سوی خانهٔ اقبال تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسر پنجهٔ غضب تأدیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق پیچی ییل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بهمین مداوای اطبای مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان و اذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل جبی نزکه داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض بدانجا اتفاق توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود وجنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال آمال گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید کیا که پیش ازین برسم رساله نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افزای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن تفویض گردانیده و آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمود از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون بشرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سرکرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و کل آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که بخرجی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان یکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبتدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابراین بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد که ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانگ عبور نموده بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورگشا در روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده در موضع قومشه یاسای فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در روز شنبه هشتم رجب بحکم عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بنیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان ماجران پامال حادثه شد هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه سبعصد و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید و چند روز ببساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معز الدین میرانشاه بهادر نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بشکار صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با ستارق محمد ترکمان و حشم او که بحصار حلبی تحصن جسته بودند یلغار فرموده آن گروه را منهزم ساخت و غنیمت بی نهایت گرفت شیخ تیمور بهادر گریختگان را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قلاغی بازگشته بآق بلاق شتافت و بقیه آن ماه سعادت را در آن مکان بپایان رسانید و در یکشنبه غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رساله تشریف آورد و امیر تیمور گورکان بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافت

مرکب نصرت
نشان هیبت
سعادت [illegible]
جنود فتح و فیروزی بدار
السلام

یافته عنان عزیمت بصوب دارالسلام انعطاف داد و آنگاه تواچیان بموجب فرمان جهانشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و در روز جمعه ۱۳ شهر شوال موافق توی ییل نهضت همایون از آق یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بعقبه ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بفرموده سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده اند کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود در رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را نیز به بستند بربال مرغی دگر که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و از دیدن رقعه ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسنگ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدرید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان به بستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و مجاهدان با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آوردند تا لشکریان بسفینه التفات نکردند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکاملیشی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف ننموده از عقب می شتافتند تا دشت کربلا اینانج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب تو تغیان تافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان برده شبه کردند بیت ز پیکان چنان آتش افروختند که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زره آنچنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را حی لغان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان تبلک با بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی صلواة الله وسلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت ز خاک درش چهره آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دارالسلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانید و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می با شط بغداد بیار دجله عمر نیست که تازه فوتش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد در آمد جمعی ازینجا بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و بکثرت همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورکشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه و استیصال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دارالسلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد و در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی القلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازه وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت باز گشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اثر نسیم این خبر شعله غضب جهان سوز بر افروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب خندق

جنگ را انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساختند امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده با مرا وارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پرکار را داشته بروج انحصار را مشبک سازند و آن جماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون فرستاد تا زبان شفاعت جرم او گشادند اما فایده بران مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسید باز تکبر پای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت انتما بیکبار از اطراف و جوانب انحصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و تواچیان از برای اعتبار نظار از رؤس آن قوم کله منارها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان را ببنیاد انداختند و روز شنبه غرهٔ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا که از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد بپردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند ایشان تا ببصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هر کس گردنکشی مشاهده نمودند از پای در آوردند و سالما غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند

ذکر نهضت لوای کشورکشا بجانب دیار بکر و رها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون بایچهٔ طوق ظفر نگار بقلعهٔ کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیر یاری علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه موصل متوجه رها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکمه قراقویلوق فرستاد و آن جماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر رها رسید و کزل حاجی که حاکم آنجا بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده زمرهٔ از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و بتفتیش در و خانها گزیدند گویند که آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارات آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیهٔ القای ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ آبی که از زمین بمقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورکشا از رها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی القلعه والی آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره با اصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان القلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و نظر بآنکه در آنوقت آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین پیدا نمی شد بمحاصره مشغول نتوان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین اظهار خلاف نموده تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه بمهم مصالحه انجامید آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ایالت

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

همایون

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته بقلعه مختصر که آن را خرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان علوفه طلبید و ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید بازگردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته برآمد تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیرژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید نظم پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان کشتن قضا شست کس جان نجهد ای او بنبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر تا برنا رسانیده تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد ارشد شاهزاده مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت میرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه بر این منوال جاری شده که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نورسته طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که در آنوقت موضع اقامت خواتین و اغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفرقرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جرایم اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و از آنجا رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حصن مغرور گشته اند و سر بخط اطاعت در نمی آورند بنابر آن حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخری سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفرمآثر آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانند حصار گردون از تخیل حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکز وار در میان گرفتند و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و گورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه تسخیر نکرده بود بمدت سه روز قهرا و قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایت نهضت بصوب الاتاق برافراختند و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت می فرمود و در هر منزل از حکام و لایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلندپایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشیده در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان جانب نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبه بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را نظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت با آن قدام سده سده مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمه مصر درگذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته نتیجه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر مشاهده میگشت و در سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده التماس امان و مراجعت موکب ظفرنشان نمود تا بجائی رسید و بالاخره مهم بجائی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

اندیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصر چون حال بران منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا با میرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که چون او از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما بعد از آن حکم همایون صادر یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را در ان قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند برند و فرمان بران بموجب عمل نمودند

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت از قلعه با منیر تلقس سیزده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و بهمدران ایام بحضرت با نواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغاء همایون حاصل نموده روی بالکای خویش آورد و مقارن آنحال امیر ابا یزید حاکم قلعه آیدین بخدمت حضرت روی زمین رسیده و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته و در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هرجا که با اهل کفر و انکار دو چار میخوردند پیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در اثنای سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز دوشنبه بیست و ششم ماه مذکور در باب شکور در منزل انار حی امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز در آن منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از ان از قارص کوچ فرموده منیک گول محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذیقعده از منیک گول در حرکت آمده بر سر عقبهٔ نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیستم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان درآمد و دران ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیدند و در نواحی شکی خبر رسید که طایفهٔ از سپاه دشت قپچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیگ و بغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ مصریه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نمود غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور مملکت قرعهٔ مشورت درمیان انداختند و رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل کرد و چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قپچاق است بنا بران مصریان را بازگردانید و با نوکران خاصهٔ خویش روی به بغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف شوشتر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۶ بار دیگر بمسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت آثار زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی نشان ریاحین و ازهار از اعتدال هوای بهاری برآمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید مثنوی

سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل
برخواست بهر کشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله

رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قپچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه قپچاق را گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه علام اقبال

اشراق برافراخت از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفرنما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهت تمهید بساط مصالحت از جمورآباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود ع برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زرهای داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور درآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند شد از شقهها مهر و مه پرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار رقم زد نویسنده ششصد هزار و کنار آب سمور که عرضه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد و چقتل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و چقتل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که عکس نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد و بدین وضع دیده نباشد نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرضه گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سردار آنجماعت زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده پیشکش میکشید و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل منازل و مراحل پیموده و در اثنای راه بهر فوج از سواران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران افزون از انجم چمن و بیرون از حساب متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش

روز دیگر که خسرو خاور کرد آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغ دو دشت خیل انجم از و گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ با میرزاده محمد سلطان سپرد و نفس همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف زدن سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند بباد غرور و نخوت پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند نظم وزان سوی خان قیامت شکوه سپاهش دریا برآراست کوه ز رستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و نیران قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اغلان و بیک بارق اغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بجهت میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با امیر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قدراندازان رستم اثر فرود آمده و دست بتیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را از جای باز داشت بلکه بیت بهر تیر کز شست او درگذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی هر یک ارابه از ارابهای مخالفان گرفته و به پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جسر بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد

بهادر رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد تشبه اغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتگاری بر میان بستند
و دست باند اختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که چنقول دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوبچه اغلان در گذشته از پس پشت آقتاد که در برابر امیر
تیمور کورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را درهم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب
خدنگ آتش افروختند وزان جان بسی ناکس بسوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تیغلی بی که از معتبران توقتمش خان بود بمیدان
شتافته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان برو تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که تیغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب تیر
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکباره مجروح و بیروح کردند نظم سر دیو جویان پرخاشجوی بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پری چهرگان بیفتاد
بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت زکشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خوشخرام
فرود آمده بشکر آن فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده در باره ایشان انعامات فرموده و از آن منزل حرکت
آمده در کنار آب قوری قبه بارگاه باوج مهر و ماه بر افراشت و امیر شیخ نور الدین که بهمچنان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و ترتیب اختصاص
داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود والحمد للملک المعبود

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب اتل در عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر جنبات حال قوریچی جاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچی جاق از معبر تولو گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چندی نوکر بجنگلستان بولغار در آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه
دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و تمور خواجه اوغلان آقتاد را که در آن طرف بودند بگریزانیده تمامی اموال و جهات
احشام اخذ و در حیطه ضبط در آورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را نیز زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران حور
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغ بال از قتل و غارت الوس صاحبقران بناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم جرکس تافته صدای
روس
قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پر شکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جهجاه بواسطه تهمتی
که نسبت با میر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانیدند و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را بشراب
انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قسرا گرفته بهر دو مغنیه را بتحت الثری فرستادند و قلعه بولاد و تمیم
نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را باتش غضب درهم سوختند و بموضع بوغاز قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر
و برنا بجان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا حشمت آیین را در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور کورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع ویران ساختند و در وقت مراجعت که از آب
اتل بر روی یخ میگذشتند محمدی را زیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات تخریب سرای که او زنکان

سوخته بودند آتش در آن بلده زدند و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمائه موافق ییجقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان مغلوب منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران نوازش تجدید اورا بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده بمنزل اقشام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقشام میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان تا آونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور گورکان از اقشام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند میرمزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بآن صوب بازگشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را آتش انداخته بسوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

واقدام

پادشاه عالیجاه صاحب تاییده در همدان بادای فرایض صوم و عید قیام نموده میرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر الغون شاه اختاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود تا متوجه هرمز شوند و تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیاری که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره ور میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة میر قتوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشید مقبول خود شناخت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم تهنیت بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خزار بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آن دیار تشریف برده درباره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و در روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده و در اول فصل بهار بقصر باغ شمال التعمیر فرموده بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم

خسرو تاج بخش تخت نشین   شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال   در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور   کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت ممالک خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراچار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود در سنه ۷۹۹ بعنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق اود ییل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در النک کهدستان نزول اجلال نموده قبه چتر و بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۱۲ ذی حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم بباینسغر

ببایسنغر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در آق سرای گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال احوال پسر خضر خواجه شمع جهان را که در بستان اقبال آشیان بسر میبرد بانواع عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدرۀ از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و موکب مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پائیز همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلگشا قصری اساس فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه میرزا عالیجاه تا شکست فتنه وار آب سیحون گذشته نزدیک قریۀ چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غرۀ ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش گردید آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و در حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

برفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی صلعم که ماحصلش منتج علو مراتب جاه و جلال است و اتباع آن سبب وصول بدرجات عالی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه ثمانمایه موافق پارس ئیل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد باسپاهی از اعداد امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آنجا که گذشته عنان جهانگیری براه اندراب انعطاف داد نظم

بجنبید و ز جنبش بعالم فتاد
بعالم چنین جنبشی کم فتاد
ز بانگ دهل هم نفیر و نای
فلک کر شد از نعرۀ کرنای

و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طایفۀ از مردم آنجا برسم دادخواهی ببارگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هرسال از ما مال می ستانند و هرکس که در ادای خراج اندک اهمال نماید کشته عیال و اطفالش را باسیری میبرند بیت زنان را ز پیش کسان کند جدا [illegible] از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بی دین از زخم تیر و شمشیر در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات ایشان را [illegible] بیت پس از کشتن اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قلۀ کوهی بلند از روی مبارکت آن فرقۀ بیدین که هرگز سجدۀ معبود حقیقی تعالی شانه بجا نمی آوردند منار را بر افراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافته تمام بر سنگی نقش ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آنقوم بد اختر فراغبال حاصل کرد باغروق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز در مرغزار درونه قبۀ بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غرۀ ذی حجه مذکوره از آن منزل رایات مبارکت در رکاب انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعۀ ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض پانزده روز از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه بیستم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسپی بود که آن را [illegible] خواندندی سوار شده گرد قلعه میگشت و چون محاذی دروازه رسید از درون بالا خانۀ پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسپ رمیده ناگهان بر آن حضرت و سعادتمند رسید و نایرۀ خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازۀ دیگر بقلعه شتافته با خدوسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیلۀ کرکس و سردار آن حصار بود فرمانداد و فرمان بران در ساعت آن جماعت را مقید و مغلول گردانیدند و معدودی بی سعادت که تیر بجانب آنحضرت کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کس را

سن
اوغلان
۳

رخنها ساختند آخر الامر کلکی سپاهی شجاعت را گرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی که برادرش بتیغ سید و موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز بیست و نهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نموده کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود برای استقبال طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مال گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آن طرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نور الدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرموده خود نیز متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقانش بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرموده روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمائه حوالی تلمبی مضرب خیام عساکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد و باین بهانه جمعی که دماغ را از غلبه باده سودا بهم برآمده بود لشکریان بتلمبی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رایات ظفر آیات از تلمبی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت گوکری را که با دو هزار کس از هندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند بیغما بردند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوست و از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت

گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر

وعده تقریر

چنانچه سابقا خامه لطائف صریر در سلک تحریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را بحیطه ضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و جنگ برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ برادر ملو خان و سارنگ و ملو در سلک امراء سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی مولتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ ترک جنگ داده از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و پیر محمد میرزا را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است برشکال عظیم روی نمود و اکثر چهارپایان لشکر تلف شد و حکام آنحدود همین را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هر چه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آباد را روشن ساخت و دیده بخت بد اختران از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در پیغولها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثر آن حصار را در میان گرفتند و بطنیر از مشاهیر قلاع هندست و در راه دور افتاده و اطراف آن بیابانست و آب آن از کولیست که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را او دولچین میگفتند و او بلغت هند بهادر را گویند و دولچین تا آنغایت سر بمتابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج میستاند و هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان

انداختند و هندیان نخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده در روز جمعه ۲ صفر رای دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بشرف بساط بوسی مستعد یافته سه نفر اسپ تازی با زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامهٔ زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی از اهالی دیپالپور که پیش ازین از اتباع پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر رای دولچین کمال الدین و پسر او در صلح صفر دروازه بازبسته بازگشتند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم رای دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غرهٔ ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال الامان بشهر درآمده رایان آن دیار ادای مال الامان تعلل نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعهٔ بطنیر درآمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن اشرار باتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار و الحمد لله الملک القهار

تیره‌رای

ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملو خان و بیان وصول شیران بیشهٔ یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنهٔ سبع عشر و سبعمائه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطهٔ حلول اجل آن پادشاه عدالت آئین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمهٔ تقدیر عروس مملکت دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنهٔ خمسین و سبعمائه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات ما کنهار و بابار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی فی هند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش بیت شعر الهی تا جهان باشد نگهدار جهانبان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهدهٔ صلهٔ تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید و اشارت کرد که خازنان صره‌های زر بیاورند و در کرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و به کرد وی چینند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجهٔ سنهٔ احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که بگجرات بسند میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنهٔ احدی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره بدان بلده درآمده سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کارپردازان قضا پسر او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بود بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار مملکت و مال آن ملک گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت پیلان مستعد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بارهٔ گردون مسیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه هر بلده و قصبه که میرسید جان و خانمان کفار و مخالفان را باتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری میگرفت و بعد از طی آن مسافت پرآفت و عبور از انهار و مجاری سپاه بکفایت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنهٔ ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه قلعهٔ لونی گشت و همان روز بپای آن قلعه رسیده شیخی که موسوم بمیمون بود و موکب همایون را بتقدم استقبال اطاعت ننمود و شیخ راستی بارشاد عقل دوراندیش طریق ارادت و عبودیت داشته خود را بسته بحضرت صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بسبب مخالفت بردیکی کشیدند و لشکریان باطراف قلعه نقب زده در عرض یک ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد ساختند و غرهٔ ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی تبار از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمده و جهان نمای عبارتست از عمارتی

خمسین

که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد ورود فرمود و روز دیگر رای صواب نمای صاحبقران کشورگشای بی ایل و بنه تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بآن صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهت معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن اینحال ملّو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتلهٔ مقاتلان مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آنموضع نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون باد از آب گذشته زخم پیکان جان ستان شکاف در صندوق سینهٔ بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک را از روی خطر بود در عقب افتاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را البشارت دادند و روز جمعه سیوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آنموضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین با استحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورده شمه‌ای از رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق و تقریری لایق بیان کرد بیت ز هر در فنی نکته گفته شد ز هر نکته گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده‌اند و حالا در اردوی همایون مجتمع‌اند و ممکن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن با ثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ جهانی آغاز سرافشانی کرده بروایتی قرب صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمائم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در بهار روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته آنطرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و یساقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفر ورود با والی هندو سلطان محمود** صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و بتیغ فتح و فیروزی سپر شب سیه سلب را بینداخت و با تقاضی بالقاء فحوای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد منسوب و مخصوص ساختند رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند تنومند برآمده برانغار سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیرزاده کار برلاس و تمامی یساول و تیمور خواجه آقبوغا سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفرآیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت بیت بقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند ز سوی دگر خسرو دهلوی عیان ساخت آیین کیخسروی و خود باتفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی مولتانی داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و بیست هزار با چهل هزار پیادهٔ جرار روی بمیدان قتال آورد و مادهٔ عناد و عهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر کریه منظر بود که عدد ایشان بصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین بیست هزار و از هیبت هیئت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمید و امرای کشور هندوستان فیلان کوه توان را بگجیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت ایشان مانند ابنیه تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و نفط انداز نشسته و رعداندازان در پهلوی صف پیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولادپوش تهی کرده مغز سر از جوش و اگر چه لشکر قیامت اثر جغتایی

همین دولت صاحبقران کشورکشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گسسته اما چون بیشتر از آن جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غرابت آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن فیلان از جمله محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر از این جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علما و حال ایشان و فضلاء معالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعیست که عورات انجا میباشند آری بیت گر بود بهرام با در دل هراس   معجر ناهید را سازد لباس   بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا فرمود که از آهن خارهای جنگ بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان نهاده در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال آن پادشاه بود کار آن مهم بجمیله آثار بود بیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت ارکان را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال شکفت و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر   در حجله اقبال آمد بار ور   کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران بابرکت اعتقاد به سنت محمود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت نمود و آثار اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب‌نما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده علی سلطان تواجی و التون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال رجال بمدد امرای هراول فرستاد و حال آنکه پیشتر از ایشان در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقران جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و نصرت تمار و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار در کمینگاه نشستند و چندانی صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب بششصد کس را بر خاک هلاکت انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر بفیل رسانید و طغای خان را که برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تمکین ملک معز الدین و ملک هانی بسنان کوه آهنین استوار نمود در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند و پیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی کرد پیلی زبون   بتیغ دگر پیلبان را نگون   و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه درین تاریخ پانزده ساله بود فیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه والا گهر آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سوده جمال رخ نموده فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سیم پیادگان اهل عناد بسم اسپان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز   بود در رسم هندوستانی گریز   و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قطاره اسیر کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملوخان از تیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسیار و بیش   فتادند چون سایها بر زمین   سر هندیان زیر پا لخت لخت   فرو ریخته چون ز هندار درخت   ز ترکان صف پیل اندر هراس   بچرخ آمده همچو گاو خراس   و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نمود و صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بتشریف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریا دل سلطان فیروز شاه است و آن مقدار وسعت دارد که تیر تیرپر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن غدیر در موسم برشگال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می آشامند و کناره آن پیوسته در انجا جامه می شویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غزا که سپاه منصور که لشکر دولت قاهره از هر کس که بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امرا جلادت آئین گشوده در باره ایشان نغمات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و مهابت لشکر ظفر قرین سلطان محمود و ملوخان را در شهر دریافته و طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار چاره ندانستند و در میان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر سپاه زنگ بود در شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیمشب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی‌نهایت گرفتند و دو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که بیرق زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر بام این حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بقصد بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب تومغان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایات خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقاره‌های بلند آوازه را به پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر عفریت منظر که تحت التصرف لشکر ظفر اثر درآمده بود بنظر صاحبقران والا گهر درآوردند و انها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد برآوردند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر باتفاق جمهور اعیان بحضرت بشهر درآمده خطبه را بنام و القاب صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب او روی زر ارجمند و چون بتاریخ این بیت باب یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خار کل فتح بند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه ناهید رسانید و در نزهتگاه دوستکامی جامهای می ارغوانی درکشید و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از بتکچیان عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل غله و علف بدهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد و بغارت و تاراج برآوردند و امرا هرچند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته بود و کسی بدانجا نتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فنا در دهلی اشتعال یافته و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازها را بستند تا تمامی سپاه بشهر درنیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعله جهان سوز در اشتعال بوده هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنمقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که حد و صفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج و تالان بهمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ تراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع ولایات شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان‌پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیرآباد معسکر پادشاه جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان در مجلس ملوک هندوستان سخنوری و شیرین گوئی میکردند بنظر آن شاه بارفعت معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با پسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردید امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی بآنجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهرا و قسرا قلعه میرت را گرفته صفی گبر را در عین قتال بزخم تیغ آبدار بدارالبوار فرستادند و پسرش را با آتشی که میپرستید بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندرو افتد بسوزد

و چند کرگدن

غرهٔ ماه جمادی الاولی لشکر گران آن حصار بدست اهل اسلام گشته بروج قلعه با سند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای کنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و در آن کوهپایه باتش دوزخ فرستاد و اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
کنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافرپیشه بود
روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کوپله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزو میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمهٔ ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ جمو معسکر
همایون گشته و در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در بیستم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبهٔ جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شده و [illegible] جمو از حضرت ورود مراسم تاخت
بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را بجهة قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
بازداشت و بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرموده هندوان کافرکیش آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آدمی
بیرون آمدند و بهادران شجاعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده و بال
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب جناب عبور نموده جمعی از بحرهٔ غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم محفهٔ پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تلی منزل گزید و در آن یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان که از بند سارنگ گریخته
در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج بخش تاجستان
ضبط اردوی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه ۲۰
پنجم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و همانروز از آنجا یورش فرموده شب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال مآثر گشت و روز یکشنبه ۲۱
آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بهجت و شادی ب
مبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نثار نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشیده و در روز سه شنبه ۳ از ترمذ کوچ کرده
روز یکشنبه ۸ موضع دوسلیحان معسکر ظفرقرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دارالسلطنهٔ هراة و امیرزاده عمر از دارالملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز دوشنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از یمن مقدم همایون فردوس نشان
آمد و در روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رودک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوبه کوکبهٔ جهان نمای از طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات انبساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتهیهٔ مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

و سعید بن ترز

یازدهم رجب از
ضمان ایزد تبارک
و تعالی بشهر کابل
رسید و روز جمعه
انجا نیز نهضت
کرده و در طی
و مراحل سعی
بجای آورد
شنبه ۳

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه

در پائیز سنه ثمان وتسعین وسبعمایه شاهزاده جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرکه بهم ... و در جوار مزار پیر عمر نخچیربانان آهو و نخچیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده بهمتش تن در انداختن و صید انداختن قوچ کوهی راند که فرقه بقربوس زین رسانید و صید طپیده و اسپ رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت شدت سقطه خللی فاحش بدماغ آن شاه جمشید چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه در آمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد و اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بجرم اندک توبیخی خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا از راه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوش پشه بر مسافران دشوار می افتد بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت سرعت دو منزل را یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمده معروض گردانیدند که طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ عذری دارند بنابران شاهزاده عالیمکان بغداد از دو مرد که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معرض تیغ سیاست گردانید و چون گرجیان بسبب اختلال دماغ شاهزاده حشمت آئین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان باز گشته در باغ جنان اقامت داشت به سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان بانچه بایست حضرت آیت پرتو وصول بممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکر با فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بتمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرای امیرزاده شاهرخ سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و میر محمد پولاد را بهراة فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شماسان قطع مسافت نماید که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهة ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز پائیز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بی عدیل نظم برای صواب و تصدیق درست بآهنگ ایران میان کرد چست در آورد پا در رکاب سمند شد آن آفتاب سعادت بلند فرو افراخت از هر طرف رایتی خرامان ز هر سو سهی قامتی و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد ببغداد رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشاپور ببسطام شتافت و از بسطام بخوار ری رفته از آنجا عازم قریهٔ ایوانک گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه نزد او بتحقیق انجامید حکم نموده به تبریز رفت

نسخه بموکب کابین پیوست

و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جواب ساخت تا بهمدان جلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرده چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا امیرانشاه بآستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و در روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در روی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا امیرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دو ذکر اموال چندساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده برطبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود باسترداد نمودند و چون در آن ایام مکررات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا امیرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند بنابر غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا امیرانشاه را بردار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که باوجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار و در ترکیب بند و قول و تشبیه نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت مدت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد نخست ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم

نسخه استاد

پایان کار و آخر عمر است المدد   کر باید و کر نه بدست اختیار نیست
مردانه وار کر بسر رود بپای دار   مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

نسخه آفتاب اشراق

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قنقور گشت که یورت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام نموده شد بهرج و مرج احوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیگر آنکه امیرزاده تغوز خان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا و در مفتوح گردانیده و سالما غانما باندجان باز گردیده و از استماع

نسخه بابندگان

این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت و در دره ها لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده جمشا که حاکم کبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار کمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز بامیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالکستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان شولستان رفته ببهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را برانداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک تا ریک دل خیال محال بدماغ راه داده جمعی قاتل ترتیب کرده هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه فهندز محبوس ساخته درین باب عرضه بدرگاه عالمپناه

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاه زاده را بدآموزی نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند و امیر الله داد چون بشیراز خرامید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایه آن فتنه بودند کشته و مستوفی توشجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در همدان آن مثال بامیرزاده رستم رسیده شاه زاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روانه شده باردوی همایون پیوست آنکه سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر همدان و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحال از امارات قوت و دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشیرداق نامی از امرا داشته بود و او از عمولان آن ولایت مال بیهمایت حاصل نموده با هزار سوار از انجا ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را بمبلغی گرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از قضا و قدم تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شیروان بیرون رفته بیکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بازیافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و درانوقت شیروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر محصور ساخت بنا بر روایت فرستاده بود و بعد ازین واقعه یادگار تواچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شیروان را بقتل آورده و سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و آنوقت قصری بر روی خود بسته بهیچکس بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بچیچکان می سپردند و بازگشتند و چون سلطان احمد وقت شب تیره چند روز بدین وتیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویله خاص زین کرده بآنجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان آن را ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته بموافقت یکدیگر متوجه دار السلام گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده بمقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نزد قرا یوسف داد که از وی [illegible] گشت در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنابران اندیشیدند که اگر لشکر ظفر اثر بجد و در روم و شام در آیند ممر مقر ایشان مسدود گردد بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان تخرج موجب علوفه تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن با انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای مملکت آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده نخست لشکر پر خشم و کین ببلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خون ریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحبقران جمجاه بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا باستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت نیز آتش قهر و کین را فروختند و خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند و در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و در ب القلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان عنان بکیران بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بتوجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت و فوج ظفرورد او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و اظهار تقصیر

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته بنهضت همایون بجانب الان کرجی اتفاق افتاد و اتخند و دیگر حکام سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب افسر و اورنگ رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الّا امواج از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال ابلاغ درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی مآثر متغیر و متأثر گشته اندیشهٔ توجه بجانب روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامهٔ نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با ایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التأیید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمان فرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و متفحصان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از ترکمان دشت قبچاق با ده هزار خانه وار از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سال از وفات فرخنده فال الغر اقبال گذرانید روزی سلطان کیقباد در اگذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بنظرش درآمد زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم نمود بیت گذر فتاد بسر وقت کشتگان غمت   هزار جان گرامی فدای هر قدمت   و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه بلحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهی که مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد. کیقباد را استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیدهٔ داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان زمان می‌ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیلهٔ او در حدود ادرنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بامر تجارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود حسب المأمور بدان جانب شتافته عثمان عطیه‌ای که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراق جنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از نهیبش تنگ آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشکر بدین حدود میکشد و هر کس میباید میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نموده و داود از سیاق سخنان ایلچی که در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاده و کیفیت قضیه

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جرائتی که از من صادر یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب دفع غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم کردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد به آنجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقاً گفته بود نسبت بما رتبه فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که بتعرض شخصی که در دیار کفار این مقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری بقبضهٔ تصرف درآورد و به یکی از نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیهٔ سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته از جملهٔ اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیاء نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آنوقت صاحب آن بعرف روم میان خداوندی پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوستکام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار اونیک را با چند قلعهٔ معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر به بروسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حبالهٔ عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته بسر تخت سلطنتش برآوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش اتفاق کردند مقارن اینحال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعهٔ ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیرهٔ دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تنقیص کفار بروسا کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند اجابت انگشت قبول بر دیده نهاده بعد از دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره بروسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و اورنه را نیز بضرب شمشیر تیز مسخر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون مدت طبیعت او در شهور سنه ۷۵ دست از مشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشورستانی او آق حصار و قراحصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی و هفت سال پادشاهی کرده درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتلهٔ کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگونسار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچهٔ رایت آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور جیش و خدم مغرور شده از طهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی بآن قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنابر آن دبیری روشن ضمیر منشی طلبیده فرمود تا نامهٔ نصیحت آمیز در سلک تحریر کشیده و آن مکتوب را مصدر باین کلمه کردانید که رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد

نبیره فایق

بتقدیم رسید و ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت استادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسلهٔ سلطنت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت به ملاحظهٔ آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها خاطر شده از ممر عساکر فیروزی اثر گرد ملالی بر چهرهٔ اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوهٔ آبا و اجداد خویش بتجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربه با امیر تیمور در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روزافزون نظم برانم که رانم بسرحد خویش گر او پیش ناید نهم خیمه پیش روم تا به تبریز بل بیشتر زنم بر رگ غیرتش نیشتر برم آنچنان فتنه بر سرش که تختم دهد یاد هم افسرش و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اونیک مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاه زاده را مقید باردو رسانید و امرا عظام در مقام پرسیدن یرغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب بیاساق زدند و بند بر داشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده رخ سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق مجوزه ساختند بیت ز بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشرگاه و سیواس را که بنا کردهٔ علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر می پذیرفت و از جهات دیگر نقب انداختن پیش میرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقاتله و معارضه جد بلیغ مصروف میداشت مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بزخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان یکدیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب کردند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و بیم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود .. و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و نوابان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری حربی را بنهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بآلات جنگ برده بودند و زمرهٔ از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و فرمان برین موجب بتقدیم رسانیده از ابنیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت قرین ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهسنی و عینتاب بهمن اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنه خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان حزم منیع که بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بفوز شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتلهٔ توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با اتلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب

تقدیر اطلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمه جریمه سابق گردانید و دران ایام که لطیفه و ایلسان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان در آمد ایلچیان سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن رانده اطلمش را طلب فرمود و فرج بر نهج اطوار بد عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام از مسارعت تقصیر امری دانسته عنان ارش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعه بهسنی رسید مقبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال آنحصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ بر آورده نقبچیان درین جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و بر ستونها گرفتند و در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بنای دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلاب رعب و هراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضات و علما از بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و شاه رخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام کم بها کشیده و از بهسنی عنان یکران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح تیسیر پذیرفت و رعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی شگفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

دران ایام که صاحبقران کامیاب بجد و بهسنی و عنتاب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه متضمن استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف دیار شام مثال فرستاد که جنود آن حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرای دمشق بود و جمع در آمد بخیلی عجب در حلب و برین قیاس بیت ز کنعان و از بلده و از کرک رسیدند گردنکشان یک بیک و در آن بلده آنمقدار سپاه جرار جمع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت با شدون و سایر امرا بلاد شام قرعه مشورت در میان انداخته گفت نظم با آنکس که مارا بود داوری نباشد باو داوری سرسری بلند اختری آسمان صولتیست قیامت شکوهی قوی دولتیست نماند بدیگر ملوک عجم قوی تر بود از فریدون و جم و چنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا همت خود بر فتح این ممالک رسانیده بیت همان به که با او مدارا کنیم همه بندگی آشکارا کنیم سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت باین حیله شاید که این ابر تیز بصحرای دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا عافیت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صوابنمای تمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال مثال شدون و دیگر اعراب جسارت آثار از قبول این سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که خیل تمور ز آسمان نیستند بدیو و بدد توامان نیستند ز سنگ و ز آهن نیند استوار بر ایشان کند تیر و شمشیر کار رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و املی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار همه بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار مینمودند کار بدور و درازی انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر تحصن شامیان مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز بنیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرود می آمد امر میفرمود که گرد معسکر همایون خندقی میکندند حلبیان که بر لطائف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تأنی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنا بران دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچه لوای کشور گشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صائب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت سیم روز کین شهسوار سپهر برافروخت از آتش کینه چهر بتعبیه سپاه پرداخت ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه

ظفر پناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امرای عالیشان را باز داشت و قول را از طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از فیلان جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفر اثر بوده اند بآراستگی هر چه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب حلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بجوش رزمجویان کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سورن انداختند بتیر و سنان بر یکدگر تاختند و نخست از قبل برانغار میرزاده ابابکر و از قبل جوانغار میرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر سودون و تمورتاش حمله کرده یکبارگی حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و سودون و تمورتاش با زمره از اتباع از راه دروازه مقصوصه بطرف شهر گریخته طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی نموده همه را از پای در آوردند مگر یک سوار که جان تنگ با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که بجانب حلب میگریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پلنگ عنان از عقب شتافته هر که میرسید بتیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندقها می انداختند لاجرم انبوه از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد سودون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز بروج آنرا غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید سودون و تمورتاش آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و سودون و تمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت القلعه که بلانهایت بود در میان ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بتیشه قهر از بالای بروج بر زمین افگنند و صاحبقران سعادتمند ایلچی بوغا دوادار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که سودون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتلمش است میباید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان اغرق را در قلعه حلب گذاشته سید بدرالدین هزار جریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرموده و قلعه حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترده آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل

صاحبقران ظفر قرین چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه امرای ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام نموده و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهر آلوده داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت صاحبقران طلب مرتبت را ملاقات نمودند مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم معتمدان دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال را بامیر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید

و کندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بچپر بند و استوار گردانیدند و در اثنای آن میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه ظفر انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان بریختن خون اسیران شدند و تمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را سبب طلوع شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و بهمان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قبهٔ سیار در سیر آمده بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس و نام است و گرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده ایلمش را طلبیدیم فایده بران مترتب نگشت لاجرم عنان حمیت سپاه قیامت نهیب را بدین جانب کشیدیم آنچه از ما در گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که ایلمش را ارسال نمائید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایید تا اسباب نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان بآستان اقبال آشیان باز فرستاده و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته‌ایم و تا پنج روز دیگر ایلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقهٔ خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف بالتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری بی‌مر از حشمت و هم رعیت از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج و یغما اندیشهٔ غلبه و استیلا و دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده بیاساامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و در آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قلعهٔ ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعدهٔ اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته بترسید

نظم

نهان گشت ز سختی آن مصاف
مروت چو سیمرغ در کوه قاف
سر نیزهٔ پردلان سینه‌سوز
شده چاک شمشیر با تیر دوز
اجل آمده ز آسمان بیگمان
کمین کرده در گوشهای کمان
پذیرفته بنیاد مردم خلل
گشاده شده دستگاه اجل

آخر الامر بشاشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنای گیر و دار میرزا سلطان حسین که میسرهٔ دمشقیان از ما بجه علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده تولیاق قوچین که از جملهٔ ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون بتقیید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعهٔ مذکور در روز سه‌شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر جقماق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادکان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه کشادند و بتقدیم اطاعت و فرمانبرداری بدرکاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و القاب همایون زینت ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط کردانیده بخیال محال پشت پندار بحصانت حصار استوار باز نهاد و دلاوران ظفر آثار بدستور معهود آغاز قلعه کیری کرده نقبچیان دست بکار خود کشادند و باندک زمانی برج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها کرده آتش دران زدند و التهاب شعله غضب خسروانه موثر افتاد و بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده یزدار از مقاومت عاجز کشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران نموده مامور فرستاد و چون اورا زمان حلول اجل معتد بود از اطاعت فایده روی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و جندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادکان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان سایر متوطنان آنجا را اسیر کرفتند مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار فتحنامها مرقوم اقلام لطایف نکار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان کردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت

دران ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون کذشت که همیشه استماع می افتاد که در ان زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها عداوت میورزیدند و انچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل در باره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت نموده اند و عقل انصاف را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانسند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو کذارند و با مخالفان ایشان همداستان کشته ستم و بیداد درباره اولاد و امجاد خیر العباد روا دارند هیچ نه انصافست این و نه دین و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزای از دیوان من یعمل سوء یجز به با ایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر صافی نیر بر سر زد و در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمایه آتش بلا بالا کرفت و تمامی مرد و زن و خورد و بزرک دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر کشت و کثرت آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی با آن عظمت تحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و تبریزی را که در اوایل حال کرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میکرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنا بر آنکه مردم از غایت سراسیمکی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منار شرقی آن بقعه که از سنک ساخته بودند بسوخت خاکستر کشت و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور کورکان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ئیلان ئیل رایت مراجعت برافراشت و در غوطه بنزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند مضمون آنکه خداداد حسینی و بردی بیک سار بوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درکاه عالم پناه کردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مامور کشته موکب همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای راه شاهزادکان و امرای احتشام ذوالقدر ترا کمه کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و کوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حلب محل نصب لوای کشورکشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بسبب حصار آن بلده را کرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان بیکبار بنهب و تاراج رفتند و بعد از آنکه بایچه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرکاه خسرو جمشید وش آمد

محفوظ بعین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
نخجیر روزه را جرگه انداختند و در چشمهٔ راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست
بدست میگرفت و بیشتر میبرد و از آنجا موکب همایون بر وجا رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایات لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بعلامات
منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننمود و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد
امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قراعثمان را بمحاصرهٔ الحصار بازداشت و بنفس نفیس بصوب حصنین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشهٔ مخالفت اهالی الحصار
بازرست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم‌ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر نیست
بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت
امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر الحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را میجوشانیدند و
رمق میباختند و آخر الامر از راه بی یافتند بنابران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد
افشانی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام

صاحبقران ظفرقرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند
و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نمود و دروازها بسته زبان بتقریر این معنی
برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای و الا ابواب دار السلام بر روی بیگانه مگشای
امرا سخن فرج را عرضه داشت استادگان پایهٔ سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری ببستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریة العقاب نشیمن همای چتر فرقدفرسای گشت و قبهٔ بارگاه از آشیانهٔ طاوس
سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ
تفسان میبود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و تفنگچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی
بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال جال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافت یکی بمقتل خواجه عماد الدین قتل
مسعود سمنانی خورد و دیگری بمتکی خواجه را از پای درآورد و در ان ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شستند
فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور
گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد بپارگاه
عالم پناه درآمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی
عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلاء قحط و غلاء شیوع
یافت مردم از فرج بلکه از شهر گریزان گشته خود را از باره می انداختند و موکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت امید میرسیدند و روز
یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باره را خالی گذاشته بودند و خود با برجها

چوبها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار باز نهادند و طناب بر کنگرها استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین بتعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر برج برآمده آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخاست از جای و لشکریان رخنه در دیوار باز افکنده از اطراف و جوانب در بغداد ریختند و صورت فزع اکبر نمودار دشت محشر مشاهده بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره هل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از بادیه پیمایان خاکسار از بیم شعله تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدرهای سنان جان ستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدّة با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بناوک پیکان آتش بار دمار از روزگار برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکنده شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از تیغچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد و تقتیل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سر بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست اقتدار در میان بستند بمضمون این مصرع

بیک اشاره ز ما بسر دویدن

عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها نهادند لاجرم صغیر و کبیر و برنا و پیر را بسیاست تیغ میسوختند مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت

بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک
چنین بود چو در افتد بنیستان آتش

از سادات و علما و فضلا و صلحا هر کس که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آنجماعت را باکرام ملبوس عنایت کرده بمأمنی رسانید و چون کار ساکنان دار السلام بتمام از هم گذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی ننمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید باد بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضای فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید و ذلک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار چیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه از حال وزرا و نوئینان

چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از نتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بحکم ماده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق مشهد نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات عظام و علما کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده بهره وز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از نزول صاحبقرانی غیرت افزای بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید خرم و مسرور به تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین توتی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته با میر جلال الاسلام و دیگر وزرا اعظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را بتعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم را دوختند التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده دیگر در مهم او دخل نکنند و عم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دویست [illegible] القیمة قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی از فرط نام و ناموس آب انداخته شست و شوی داده بهره وز بر در دولتخانه می نشست و چند روزه از مردم چیزی مطلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتوته خواجه اسمعیل

گشته گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانیده و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسیده عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۲۲ ربیع الآخر ستّ و ثمانمائه لوای جهانگشای سایهٔ وصول بر آن دیار انداخته قبهٔ بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوّار افراخته شده و در آن اثنا خبر آمد که میرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون به نیشاپور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده و از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة التاج دولت و اقبال مأمور گردانیده و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قویلوق شرف ملاقی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسیده و باتفاق عازم پایهٔ سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت نه نوزده نه تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانیده و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده به بسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تقوز اسپ نقره خنگ مجموع مزین بزین زرّین بخشیده و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس نهری فرمانداد و تواجیان زمین را برامرا قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آنرا بنهر برلاس موسوم گردانیدند و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بحبال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بزراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابر آن صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم میرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و میرزاده خلیل سلطان و میرزاده سلطان حسین روی ببعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت گردانید میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیکبارگاه ببغداد در رسیده سلطان احمد بمقدار سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بنوعی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان علا هر دو بدان طرف آب بحله با در قفا سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیرهٔ خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بغارتیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد واقعست بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمهٔ طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد و اتازن و فرزندان او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان خرامید تهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده بزبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان میگشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با امیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیده

بدیت

بوی

با میر تیمور

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقهٔ اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان همواره با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیراکه نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده است مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب فرستد یا از قلمرو خود اخراج کند تا بین الجانبین بیگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزاء کفار بر قوا امداد یا برو جنابت احوال مجاهدان روم باید ایلچیان بعد قبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بسجد و در روم میشتابیم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا ببینیم تا آسمان بلند کرا گردن آرد و نجم کنند و صاحبقران بریدی بسیار کلیم برسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رساند که اگر از صمیم قلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شمهٔ از وفا بمیان مخالفت و عنا در صفحات احوال بلاد و عباد نماید و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التایید

گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر

سلاطین سایهٔ پروردگارند   که دستور جهان آسمان شمارند   بود اطوار ایشان نوع دیگر   نباشد کار ایشان جز فتح کشور   مخالف گر بود چون کوه خارا   نگردد در دل ایشان مدارا   بسان کوه کن سویش شتابند   بمیدان داریش کردن شتابند   بدام اهتمام و تیر تدبیر   کنندش صید چون آهو و نخچیر

نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امرا و صنف ارکان توکل بر تایید ملک ملک بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت نموده است لوای اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنهٔ اربع و ثمانمائه نزدیک بپایان رسید و انجماد طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمهٔ ازین معنی اظهار فرمود امرای کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش میکنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح نزدیکتر که شمهٔ ازین معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی پایهٔ سخن داشت بر آن آوردند که بهنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران بشوره حضال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال از نوزده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و صواب اصحاب تنجیم اختیار میکنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهت دفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبدالله لسان را که مقتدای افاضل حکماء دوران بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان ذو ذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز بهنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مولفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذو ذوابه در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت و در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت بیت میان بست ترک جهانگیر بهجوم   بجو برزوهی و تاراج روم   بجنبید و در جنبش آمد جهان   فلک سای شد تیر کلاه جهان   و چون حوالی منکول از قراباغ همایون رشک روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بترتوم و قرب دویست نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند قربان و جنبا

انجامیدا
۳

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آوردند و مدت پنج روز بمحاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح و تسخیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوستند قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم آن قوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه او را امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خردسال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از اونیک نهضت همایون اتفاق افتاد و صحرای اندروم مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا رسید و آن قلعه را بنظر احتیاط دیده کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانید و مایحتاج اعلام کردن محاصر از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید چپیای الجیکیده که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرای عالیشان عز بساط بوسی دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسپ پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعا صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و مبالغات اظهار کرده فرمود که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم بدم سخنی میگوید و هر نفس طریق مقلوبی میپوید اگر قرا یوسف را منهزم ساخته و قلعه کماخ را بگماشتگان ما سپارد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ متصرف بندگان این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار که من اینک رسیدم نگه دار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انگوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس جبهه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول برعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انگوریه رفتند و در چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سیاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن نموده فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد خندق کندند و چپر بستند و مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا در حرکت آمده چون سایه وصول بقیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازها فرو بسته ابواب عناد باز گشاد بهادران ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انگوریه باز داشته یک اسپ تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بتوره فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان جیش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک سحر روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سی سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحبقران سعادت قرین تا شبگیر شب بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری باری مطلب میطلبید و وقت دربناشیر صبح صادق که رایت زرنگاری آفتاب مشرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید تیغ بر میان بست بر قصد بدخواه چست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار انصار سپاه نصرت شعار بصولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از هنوز امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور تواچی اعضاد همت تضاعف پذیرفت و قبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی و توموغا و دیگر انصار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بذروه جهره

مهر و ماه رسیده و بیرونی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و تابان و شیخ ابراهیم شروانی بجانب را مزید مکنت بخشیده و هراول ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود و ما بجه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز شیران غرانان بهمین رکیب و هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادر امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابطال بهادر قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل قشون آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه مند چون مانند را که از نفایس کرایم غنایم هندوستان بود و کجیم انداخته و با سلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا کشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند العقبه بعقبیه ملازمان عتبه علیه بر ترتیب و آئینی صورت بست که یکسر ظفر واله و شیفته پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بیاراست صاحبقران که از هیبتش آسمان سراسر کمان دار و شمشیر زن بجان رزم خواه و بدل تهمتن زره پوش در کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نموده در میمنه پسر لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت و نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش مسلمان چلبی با لشکری کثیر از روم و میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بکرنجی مشهور شده بود با سایر امرا و تومان مثل بال قوچ پاشا و علی پاشا و عبید بیک و تمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمد و مقبل و غیر ایشان از شجعان بردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر بگویم ز آهن دو کوه بدوران نمودند فر و شکوه میان دو دیوار آهن بنا یکی کوچه آمد بشهر فنا

نسخه
عبید

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صفت محاربه

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد سپر چینی قهر دایره وار افکنده بخت روی پیش آورد و شعله سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردنکشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر برنده فرق زمین را بدریای خون کرد غرق بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سر همچو تاج خروس چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ که گوئی ابابیل میریخت سنگ و در آن روز نخست میرزا ابابکر بکرار مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبل برانغار سپاه نصرت شعار بجوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ سنان ناموس مسلمان چلبی را چون آبگینه چلبی از ضرب سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز از آنجانب حمله کرده دست چپ رومیان برهم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بکرنجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهان سوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید نظم گهی تند دریای توران بموج رسانید آسیب طوفان باوج گهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق برکرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبارگی جنگ پیش برند و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده بیت دو لشکر بیکبار آمیختند ز گیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون باران افشاند گرد از فضای معرکه هیجا فرو نشاند و شعله سنان جانستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان پیش قشون از روی میانکه بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

بر شاهزاده حمله کرده و او را ببیابان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدانجانب تاخت و چریک منصور آن پشته را احاطه نمود و قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بفشرد و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد سپاه منصور کوچه داده از دو دست به تیر و کمان بر دو شسته آغاز کردند بیت شپاشاپ پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هر چه تمامتر مسافتی می پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسپ برانگیخته بوی رسیده و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد بیت رساندش بهر کیانی بهمان بدرگاه صاحبقران زمان در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بسته حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده بتعظیم و تکریم هر چه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشانیدند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمه الله نقل نموده اند که سید احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه خجسته در آوردند و آنحضرت نخست قیصر را بسخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشانند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل بزبان عتاب از روی رفق قیصر را گفت هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول خرسیائی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه بعکس واقع میشد و تیر ظفر و نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب تو چه امور نا ملایم در باره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکوئی نخواهیم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه تفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هر کدام را زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانید و نزد پدر فرستاده و در آن ایام نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهة قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید جهپای بمحافظتش قیام مینمودند

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انکوریه باستانه علیه آورده و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک بسپاه که در آن زمان تختگاه قیاصره بود در روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار آب اسریقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عادلیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال قساوت ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسریقه تاخت کرده پسر کلانتر قیصر مسلمان چلبی را که بآنجا گریخته بود و طایفه از کرجکیان فراهم آورده بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسریقه رفت و کوچ او اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده و در مرغزار ینکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در ینکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه جلیه برافق قیصریه از

و میرزا امیرانشاه

محمد جهانشاه و امیر شیخ ۳

از برسا بطرف حلب شتافته بود القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با
منکوحه او دسپینه بنت برلاس افرنجی و دخترش باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال این احوال سلطان محمود خان در کیجیک بیرنغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرای مصیبت زبان بکلمهٔ استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان
فرمای علا و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعهٔ فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر بیشرود دولت تمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقبوغا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب حاکم کوز
بجای او روان فرمود انگاه ماهچهٔ رایت آفتاب شعاع عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بلطافت
هوا و عذوبت آب موصوف بود مدتی بیگاه مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود
و چون بحوالی التون تاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء جام ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از مهم بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهانبانی
انداخت و مولانا بدرالدین احمد و الشیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا همای لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف
بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران معظم او را بخلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنقوزلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصرزاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوی که آنچه در پردهٔ غیب مستور بود بظهور آمد اکنون
مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بیدغدغه باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینهٔ موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان
بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آفاق دم سردی کرد و لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفرآیت
بجانب دست راست برافرازد و هرکس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنی سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب المرموده بآنطرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرمیان ملی مقرر شد و ماهچهٔ اعلام نصرت انجام از تنقوزلغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعهٔ گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده
او را در لباس گناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرد امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان
که داخل شهور سنهٔ خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن آب دریا اتصال دارد و بیکجانب
بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک تاخت اسپ از آن حصار دو قلعهٔ
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آن را نیز ازمیر می‌نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آنکه
فرنگیان را نگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون این پرتو شعور صاحبقران گیتی
منصور بر چگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازمین هموار کرد و غایت استواری ازمیر و ایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد قطعه

ازمیر خراب گشت از میر تیمور جهانگیر
وان قلعه که هیچ شاه نفگند بر کنگره اش کمند تسخیر
در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بران غبار تغییر
بگرفتن و کندنش ز بنیاد زین شه بدو هفته یافت تیسیر
اینست کمال کامکاری بازوی قوی چنین بتدبیر

و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحهٔ بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر اغار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرنقیه و توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و بعد از آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ برلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و بهمان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بزیر القتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ برلق با خاک یکسان شد بعد از آن گوزل حصار نیز بهمین توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع اخذ و گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان میرشبر بخدمت صاحبقران مسعود مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته ایلچی بر جناح استعجال باردوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته نفرستد تا کیفیت حال کماینبغی باز نماید و موکب جهان کشای از طاهر نسبین بطرف آقشهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم شد و مقارن این حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید نیفتاده بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته دانه خواجه را دو اسپه باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس بآقشهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سر اسپ با زینهای [illegible] بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آقشهر بامانت گذاشته بودند بآیین سلاطین ببرسا برد و در عمارتی که خاص از برای این مهم ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی بموجب تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان اغرق را در آقشهر گذاشته بر جناح سرعت سوار و روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین جهت ملالی عظیم بر باطن صاحبقرانی مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هیژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثهٔ کبری صاحبقران سعادت انتما عنان اصطبار از دست داد و لآلی آبدار از لجهٔ دیده فرو بارید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید و بتبعیت سران ملک نمدین در پوشیدند و دم و یال ستوران را بریدند و آخر الامر همه بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام [illegible] بخاک سپارد مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده رباعی

بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان
سلطان جهانیان محمد سلطان
چون نور قمر بگنج جمع بنام
تاریخ وفات گرددت جمله عیان

صح کرا قاباد در آقشهر [illegible] بود

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابرآن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را ببارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحبقران کرده و آن مقام آراسته تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و اقتنا نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و تحف و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و خراج بخزانه عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب بوسیدند و بندگی سلطان مصر را گذرانیده کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بقبول رسانیده چنان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و اقتنا را بانعام و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای ماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه‌وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ناصیه رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلا دوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن بماورا النهر مامور گشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را گرن گرن و جوق جوق ساخته بر امرا و تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا سبکبار شوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفرآیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و دیگر آن عزم بر طی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و پیشکش کشید و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شده و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوستند آن واقعه هایله بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی بتضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده به پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهت ترویج روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز مثوبت عزم غزو کرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت کرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون ناصیه لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود کرجستان انداخت ملک کرکین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم کرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و ورانولا پسر قبوقا کرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسید و متعاقب او کوستندیل برادر ملک کرکین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانیدند و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت شتافتند

مصول

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد
بار دیگر بحکومت شیراز بانیابت اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد انجیر نشینده عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را
بدان بلده فرست و خود ببروجرد رفته قلعهٔ امیسان را بکمال عمارت باز آور و بهمدان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک
روی بالولکای خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت
ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الحند و با میرزاده ابابکر عنایت کرده فرمود که شاهزاده نخست بدیار
بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست عبرت گردانیده در فصل پائیز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف که در آنوقت بر آن دیار مستولی بود دفع
ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساخبر وصول موکب صاحبقرانی
قرانی بحدود تبریز استماع نمود بعد از پیش صیت (?) ش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای حله نشست و سلطان
احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بجنگ پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که حبل الملکت سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهت
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و بشب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعلهٔ حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا
حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد آنگاه بجمعی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارق عمر او بیرات که در آن دیار بود چهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از بروجرد بموجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم تلاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و از آنجا مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان درآمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو درهٔ عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مردی
نردبان پاسبان و امثال آن بر زبر آن کوه بالا نمیتوان رفت و آن جبل جز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطهٔ تنگی دره جای نزول سپاه
و نصب خیام نیست بنا بر علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند زال نام و ذخیره بسیار جمع
آورده اند چنانچه فتح آن حصار متعذر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین
بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آن مقدار توقف که ذخیرهٔ اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست
و ثمان مائه ماهچه علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از شکاف آن نشسته امر محاصره پردازند و چون یک هفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۱۹ ماه مذکور بیکجیک نامی از قوم ترکمان که در کوه روی نظیر نداشت بران سنگ بالا گریزد و بیشانی بگشت و بازگشت و بی آنکه کسی از گرجیان برآن اطلاع یافتند در روز دیگر سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابها بهم قوی تافتند و چوبها سری در یکطناب و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از [illegible] بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل هنر بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت و گرجیان تاریک دل از خواب غفلت درآمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ گرجیان کرکین بالا رفت و نمیدانستند که بدان قصر این مردم پرواز نمایند یا دفع جمعی که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مقتضی و قد الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیسا بار ایشان ویران شد و شعایر شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را با دیگر امرای ظفر لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز درآید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخندان بالتضرع تمام و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاده و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام بانگیز امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعاً جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آشیان ملازم موکب همایون بود ممنون گردانیده فرمود که جهت خاطر تو از سر جرایم گرگین درگذشتیم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار گاه گوهر نثار میشد خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیموده در میان شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون ارتسام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای جهانبان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علما و نحاریر فضلا روشن ضمیر زینت یا

اضافت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور کورکان بخوا
ندان آن جمعیت بحجره دگشاد اهتمام باید بنابر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال بما یلیق اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان نهایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بعد از آن اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
بهر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد مظفر الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای وی ثبت و تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و معاقب گشت و دست
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف سجل اعتبار او را در نوشت تبیین این مقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کپکی از رعایا و محترفه بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلهی آنجناب را دو
شاخه و زولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستانیده بصاحبان مال رسانند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بردار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر آمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست وازاطراف و جوانب غلغله دعا و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیکان
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بمقصور و کسور بجد و بدان اموال بستاند
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین بر داشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه با دین و داد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان و لایات برسم قوریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان با میرزاده عمر مسلّمیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بیاد کان آن مخذول را
جمع آورده بنیاد دش را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و در آن اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالمه و شهریاران
گیلان تا آن غایت بسته سدره منزلت نیامده بودند بعجز و ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آن ولا بموجب اشارت علیه میرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول بقرلن یقاج حکام گیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع یازده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله بسید امیر رضا کیا و امیر محمد باشند

نسخه یقاج

باشد از قرار التضعیف مخلص گردانند و بمیزد انعام ایشان دانند و در سند سایر بلوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد ناصحی و مشاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن آن حال سید ستوده خصال امیر سید برکه برکه ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن جهة خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و یکی از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان ایالت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر ایام زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آیین آمده مخدره را که نامزد میرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحه ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و بهمدران ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی با میرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۲ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قری شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و بهمدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمینیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و برلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجاده اطاعت میرزاده عمر حاضر شوند و از امراء عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل برلاس و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید مباسط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از مسالک اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب آقلق را که ییلا ورد مشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقاً خامه سخن گذار اخبار نموده بود که میرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهت تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان هلاو و رستمدار گریخته بنابر آن میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه جمع آورده متعاقب اسکندر رستم وار برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات دشوار رخت تحصن جست و صورت واقعه از انهاء میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب آقلق بعرض امیر تیمور گورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر منصور جاکو براه ساری آهنگ عزم رزم اسکندر نماید و ایضاً فرمان همایون نفاذ یافت و میرزاده اسکندر و میرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب آقلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بموضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده هشتم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد میرزاده ابابکر از بغداد در رسید و آمده بود

خلاف ۳

روز پنجم بدان منزل رسید و بعز دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزاده امیرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس و مسئول او مبذول افتاد و صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته تشریف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق بلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم پیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در کجور با میرزاده رستم و امرا ایلغار ملحق گشت و شاهزادگان و امرا بیست روز در کجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید که از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه عبور ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف شتافتند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه ۹ ذی قعده بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عالی را شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زکی توقی مفوض گردانید، در خلال این احوال ایک کران قوم قرامانه در خطابر دامغان دست عذر و طغیان از آستین عصیان برآوردند و بتنگری برمش که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بیسارکر بهادر رسید همین طریق سلوک داشتند و امرا عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و التمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفهٔ از آن قوم جان بتک پا بیرون بردند و زمرهٔ در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت

ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اغرق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر شیخی برافراخت و در اثنای راه میرزا شاهرخ را عارضهٔ طاری شده رخصت توجه بجانب هراة یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه هشتم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر روا بستاغ جهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته بجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه میتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطهٔ آن صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر پیان بدره درآمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آن آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم ببستن پل اشارت فرموده فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیست و سیم ماه مذکور نخست چل بهادر که قراول بودند بر آن پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل میبریدند و طی مسافت کرده و در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند در روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صمد برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خود میپنداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و قیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود بعمزادهٔ اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او بازخورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بباد حملهٔ آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته با یکی دو مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزادهٔ اسکندر و امرای عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود با ایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت تا آن جنگل درآمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز در میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلکت بیان کردانیده که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت برایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند و کس نزد سیّد هادی کیا که در آنوقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سیّد بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را نمیدانم و ندیده ام امّا شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار تنکارود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم انگاه سیّد هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آن جماعت را هزار اسپ محمّدی گفتندی سیّد ظهیر گوید که من هزار اسپ محمّد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست وجوی مشغول گشتیم جمعی از کالشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ماحضری بود خوردند و باین بیشه در آمدند لشکر سیّد فی الحال تاخته بآنجانب رفتند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان سیّد هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بروی تاخته همانجا کارش فیصل دادند و سرش را نزد سیّد بردند و سیّد آن سر را پیش امرا صاحبقران روانه گردانید تا بعسکر صاحبقران والاگهر رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل پشن بن کیو بود در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطهٔ کفران نعمت حالش باینجا انجامید چون اجل موعود در رسید از این همه پهلوانی فایده ندید رباعی

بکون و مکان چیزی از خیر و شر
ز کفران نعمت بدان شوم تر
ز کفران نعمت چه آید جز این
که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال

چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از دغدغهٔ شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم در ره بجلگاه کلار دشت شتافت و در آن منزل امیر سیّد علی ولد سیّد کمال الدّین بن سیّد قوام الدّین را بمرتبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد و انگاه بر سبیل عزیمت ما وراء النهر فرموده شاه زادگان و حکّام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ٢ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروز کوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غرّهٔ محرّم سنه سبع و ثمانمائه بر پل تاپور عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا اینجا از داروغه چیچکتو اباق تلبغه شکایت کردند و قهرمان قهر تقبّل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرموده و خانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانیده و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد چون باغ قراتوپه محل نصب سریر سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بقصد دستبوس رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند در آمد و بمدرسهٔ میرزا محمّد سلطان که باتمام عمارت یافته بود و نظر انور بر آن افتاده بود در رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرّع اقداح مالامال اشتغال فرمود در آن اثنا ایلچی ایدکو از طرف دشت آمده شنقار و سیلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان بآستان صاحب افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخر و تنسوقات را بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصوّر بود که نظیر آن در آئینهٔ خیال هیچ مصوّری هرگز جمال ننمود ع در لطف و صورت آن حیران بماند مانی والحمد والشکر لله لواهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاه زادگان عالی مکان

علوّ همّت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علوّ الهمّة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرّف بندگان آن آستان سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در تمامی بسیط

اسکندر

عنبر افشان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فرقدسای سپهر خضرا بی مشارکت غیری بال اقبال بگشاید بنا علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود و خاطر عاطر عالی بآن قرار گرفت که لشکر گیتی‌گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند و بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر دور که از باب موجبات خوف و خطر است بمقتضای تناکحوا تناسلوا تکثروا بجای آورده بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که نوئینان بسرعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از شهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان عرضه داشت کردند که چنان می‌نماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی به طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهت مسکن خاصه همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دویست سری با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت

یکی بارگاهی چو نیلی سپهر
کشیدند بر جا مه ماه و مهر

و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و بعضا بجای ابریشمین ستونهای منقش نگین ترتیب داشت در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت

سپهری بصنعت برافراخته
جهان در جهان سایه انداخته

و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظمای امرا و خواص با سرا علی القدر از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از نجوم کواکب پر ساختند بیت

از خیمه و خرگاه نو گویی که سپهریست
پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان

و در آن مکان از انحا و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن ایام منکلی بوغا حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان برقوق که به صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد سمات اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش سریر ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر و اقمشه فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد آمده مثال نقش بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامهٔ زرنگار پوشانید و لباس مشکفام اورا چون پردهٔ ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه‌وران ایران و توران و مصر و شام و اطراف چهار طاقها بسته تعبیه‌های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشادند لعبهای غریب و شعبده‌های عجیب انگیختند مجلس بزم و بساط نشاط با حسن وجهی انبساط یافت و انواع بهجت و مسرت بابلغ صوری بروحبات کائنات یافت بیت

نشاط و سرور آنچنان عام شد
که رسم غم از دهر گمنام شد

و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح بر سنت و قواعد ملت حنفی اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بیشمار و درم و دینار بسیار افشانده گشت بیت

چنان افشاند گوهر دست مردم
که گفتی از فلک می‌بارد انجم

و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید فرین و نوئینان و امرای تمکین

و مغولستان

امیرزاده

وافر تمکین و سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیدند مرتبت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستادند در پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و یساولان بهرام توان حلقههای طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را به جلها و گوناگون آراسته و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از شیرها زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از اصناف اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تقریر شرح نتوان داد و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیرهای سلطانی چندین خم خسروانی پر از بادهٔ صاف آماده کرده صلای عام در دادند و ساقیان گلعذار نرگس دار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر منزل را نوری عنبر نکهت بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی

در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است
هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست
کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است

و در آن ایام از غایت الطاف عام نظم

بعز نموده شاه صاحبقران
منادی گری شد بشارت رسان
که ایام سور است و هنگام عیش
می ناب نوشید از جام عیش
درین جشن کس را مگوئید سخت
اگر تیره روز است اگر نیک بخت
چو این مژدگانی بمردم رسید
گل شادمانی ز دلها دمید
گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام

آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد و نوای نای و قانون و صدای عود و ارغنون و صفیر پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم

نی نائی نگویم نیشکر بود
ز نیشکر چو شیرین کارتر بود
نوای ارغنون و نالهٔ چنگ
از آن منزل برفتی تا بفرسنگ

و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بهای و نوش و جوش و خروش گذرانیده صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل گردانیدند صاحبقران در باب شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف را بخلعت گرانمایه و انعامات موفور مباهی و مسرور ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انجا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خجسته مآثر جهت احراز مثوبت غزا عزم سفر پر خطر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا تواچی از میران هزاره و صده چلکا ستانند که یکجهه یراق و دستور یورش آماده کنند و نوئینان و تواچیان بموجب فرموده کار بند شده حکام و لایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهت جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند معزز آنکه بیلجار معین باید دوی کسهیان نوی بپیوندند و امیر تیمور کورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسهٔ سرایملک خانم نزول اجلال فرمود و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه گشته روان شدند و امیر تیمور کورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر زرانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سه گز و در طول هفتاد گز که بآب زر قلمی شده بود بخط ید مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط از سایر خوش نویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرامند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسهٔ سرایملک خانم بکوک سرای که بنا کرده همت بلند نهمتش بود نقل نمود

بساولی ۲

از پیش ۳

اتاق ۳

و امر عالی نفاذ پیوست که امیر بردق نسخهٔ لشکریان را بنظر احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند در وقتی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفتر سان صاحب قران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر دثار ازین سفر هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در ابتدای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور بایله مانند غارت و اسر مقاتله نموده بودند در آن اوان که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هند و سیستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتعال باشتعال نایرهٔ خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی و صبران زمستان گذراند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که خیال عاقل از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن بقصور اعتراف نمود روی براه نهاد بیت

روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و کشتند گیاه

سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب سمت ظلمت گرفت بیت

ز بند زمین ذره ها جایگاه
نه اندر هوا باد را ماند راه

و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل سایهٔ وصول برتالق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران تا کران آسمان را احاطه کرد و باد تند وزیدن گرفت برف و باران عظیم بارید بیت

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز
ور زود آه چشم سحاب است اشک ریز

و موکب نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده بآقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که قبل از این بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر بردق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارابها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهت آذوق تفحص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر عدو قدرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کاردیده پیش از آن بمقدار سپاه با آن همه استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل و وفور جمعیت آقسولات دغدغهٔ عظیم در خاطر افتاده از مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشهٔ تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در برج جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام صمیم و از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون در زره

بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی تاریخ ۲۰ مسطور است حرره محمد تقی ششتری

و روی دریا نظمی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کرهٔ خاک غدیری مینمود و تمامی جبال و تلال با دریا یکسان صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص بر احراز مثوبات غزا از آقسولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و در روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار در سرای بیردی بیک برادر شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانهٔ چین پذیرفت و مقارن حصول آن معنی بخاری آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد و چه در آن اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت متحیر میشدند حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه سیل میتوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگر بار بطرف بیرام و عقبهٔ غلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده و درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تکیه بر مسند ابهت و کامکاری داده شاهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان و چکره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از وجود امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از این آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده بقیهٔ ایام حیات بتدارک ما فات قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش بدستور پیشتر از آب تیغ ظفر پیکر ناضره و ریان سازیم و در خاطر خطیر خسرو صاحبقرانی ضمیر چنان بود که بعد از آن چند روز قراخواجه را با ایلچیان کاردان نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از آنجا علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر و الله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بیغایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تنویرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بچهار ماه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود بمؤدای آیهٔ و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بیغایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت . رباعی گرچه ز گناه جستجو خواهد بود و آن یار عزیز تندخو خواهد بود از خیر محض جز نکوئی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داد که خواتین العصمت آئین را بجانب سمرقند باز گردانند و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا را بامضا رساند میل تفرج کرده چند روز پیوسته جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ بادهٔ حمرا و شعاع صاغر صهبا صفت روشنی می پذیرفت در آن اثنا رغبت عرق فرمود و جوهری آوردند برنگ آب مانند و بصفت آتش وش بلور مذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بود که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند و جام دیگر دادند و لحظه بلحظه حرارت تسکین نیافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مجموع که از علاج یکی دیگری بیشتر تهیج گشت و با آنکه از زمرهٔ اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی ید بیضا

و معروض داشت

بصورت

با آنحضرت

عمل نمود و هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه نیافته بود صاحبقران سعادتمند یقین دانست که حال نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر، لاجرم به تیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آقایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را با میرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین جهانگیر و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از اطاعت شاهزاده گردن نپیچند و سر از حلقه متابعتش بر آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکند قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند هیچ از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و لالا عبید الله بدرون خرگاه در آیند و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نمایند و چون بسبب غیبت خسرو خاوری همواکب کواکب لباس سوگواری نیلوفری و پلاس پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت متنعم بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح حشمش جای بود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم

دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آئین دین را رواج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد
صلاح و پناه بلاد و عباد

و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی

سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد
وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

و دیگری گوید بیت

شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد
وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت و رخنه در ارکان علامات روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم

بر آمد ناله و آه از چپ و راست
ز مرد و زن فغان و نعره برخاست
ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا

شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین عصمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی بر کندند نظم همه روی بکندند و زهره گیسو بریده امرا ملک آرا نیلگی جامه در پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمام تا صباح قطرات باران سیلان می نمود و چون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا میخواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد بهنگام صبح خواتین و آقایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی به تجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندوشاه خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر بتعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان بردی بیک سار بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بتاکید یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را با میرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکند نزد امیرزاده خلیل سلطان

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین بصیران و کسی فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بزودی متوجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانشد که میرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش که ببیک بچه اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و ارامور بهمین کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب پنجشنبه هجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حق لاهوت را در محفه نهاده از انزار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر یخ گذشته در ده دو فرسخی انزار فرود آمدند چون گریبان افق بدست تاثیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم آری کجاست کاتش این غم جگر بسوخت * وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر * اکنون ببیند آنکه زتش بال و پر بسوخت صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وقوع مصیبت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و تومنیان و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بازگردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوهٔ ختا با مضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن بلده در آمده جسد مطهر را بمرقد معطر رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود نقل نموده بر زبر حضرت صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی انزار فرود آمدند درینولا شعبده باز سپهر مشعوذ برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشته و از قضیهٔ میرزاده سلطان حسین ایشان را آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکنت ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در انزار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و اردو بنزدیک آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کرده روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و بردندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثناء راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بنظام تغییر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند محصل سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن تومنیان کاردان عزم

نمود که بدین زودی در حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی
در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام فرمودند که با بعضی که با میرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما آیین مرید استان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و مرجع
شما در باب امضاء وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه آقتولات بار دو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که بمقتضای وصایای صاحبقران مغفرت انتما در نگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته با امیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرجق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بطرف سمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راه آمد
که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک فتح الباب
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای میرزاده خلیل سلطان فریفته شده و در دروازه بار نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشته و در صحرای علیا با حضرات عالیات رسیده کیفیت حال بازگفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذرانند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازه چهار راه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود امیر برندق چون از آقتولات بتاشکنت رسید و مکتوبات امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر متعینان امیرزاده خلیل سلطان رسانید لطایفه باتفاق
گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما بتغییر نعوذ الله وصیت آنحضرت راه
نخواهیم داد و در همان مجلس درین باب عهدنامه نوشتند امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش
بر آن نهاد و التمش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بحضرت ایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برد و
بعد از آن زمرهٔ از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریض نمودند و گفتند که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بانواع احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد الیوم لمن غلب امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود
بتصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او بی‌شائبهٔ نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منقلای سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل را ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف آجیق فرکنت رفتند و با وجود
این حال شاهزاده اصلا و قطعا بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده
روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دهبید رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابر آن از اختیار مفارقت امیرزادهٔ
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام نمود ذکر توجه میرزا

میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغای بوغا برلاس که بمعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بعزیمت خود راسخ بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمده و کیفیت شعف میرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح باز گفت امرا عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بنجارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان میرزاده الغ بیگ و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوغا و الملش و توکل قراقرا و حسن جندار و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کچال و بیتری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان بکران بطرف بخارا تافتند و در محل خیر باد بسبب مصیبت جانسوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمده بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا اباعزاد و ایجل و سعد وقاص علیها با لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف توتمچی بجایگاه بخود راه داده شب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند بیت روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مرقد مغفرت پناه و بنعیم مخلد صاحبقران سعید بود آنجا محل نزول ساختند و با قامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها گشاده و موها پراکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداختند همه جمع آمدند و میرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیرکه میرو دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت زمین بالا گرفت از سوز فریاد و صدا در گنبد فیروزه افتاد اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که میرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقبول اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغای بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار ابو حفص کبیر با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که میرزاده الغ بیگ و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه متعلق بمیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشند و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصفی دیگر از حصار متعلق بمیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الملش و توکل قراقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره بلوازم سعی و اهتمام بجای آورند **ذکر وصول میرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بنا انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند**

چون میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بتقبیل بساط بوسی سرفراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده بر رسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و میرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجا آوردند و میرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده میرزاده محمد جهانگیر را که ولد میرزاده محمد سلطان و برادر زاده پیر محمد ولیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجا بود در رفته کار تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری در آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که قافلهٔ جوع از معدهٔ گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گورکه خاص را بفغان و ناله در آورده پوشش پاره ساختند و از کار بنیاد احتشد انگاه میرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامهای زر دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بموجب از نسل میرزاده جهانگیر یازده چهار از اصل جواهر عفاف سنان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی پنجساله سعد وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هیجده ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنکر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیگ و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیگ پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هشت ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جهان و غلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پردهٔ عصمت مستور بودند صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حبالهٔ نکاح امیر سلیمانشاه بسر میبرد و از امیرزادهٔ شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزادهٔ حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیک بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خامهٔ عنبرین شمامه از نسب نامهٔ که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحبالهٔ نکاح در آورد و اسامی ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خانزادهٔ پاک سرای ملک خانم بنت قزان سلطان خان بود ترمش آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا دو غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام توغدی بی ساق صوفی تنقرات تومن آغا بنت امیر موسی تایجوت چلپان خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا اولوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیک آغا منوچهر آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان ارای آغا بکور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و دو نفر بنظر در آمده بدین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی متولد شد جهان بخت آغا نگار اوج برو آغا دلنبک آغا طیبی بیک آغا ارزوی آغا منکلی بیک آغا جونی قربانی که والدهٔ امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا عذرا آغا تولون آغا که والدهٔ میرزا عمر شیخ بود بخت بیک آغا ملکان شاه آغا فیلونی

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بودند بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمرهٔ علیم الشان و طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیر و جمّی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال تمامی طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان راقم این حروف را معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله الهدایة والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

سه
آغا در سلطان
آغا دلشاد آغا
مراد بیک آغا
پیروز بخت آغا
نگار برای آغا
دل خوش آغا
براة آغا سیونج
ملک
۳

بیست
ستوده
خصال

پریشان
۳

می افراشت و وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی** حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی مینمود و اقا از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب علوم طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و کفت فرمان جلیت شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی رسید و چهار صد را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطرفشانش در ولایت ختلانست

بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات بظهور میپیوست در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه کوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران بآن معنی تفال نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست

مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد النامقی جامی قدس سره تربیت یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت گشود و سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا هرگز ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را برو گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین بر من ظفر دست نخواهد داد و انتقال من از دار فنا باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر دریم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود قطعه

سنه احدی و تسعین بود و تاریخ گذشته بهفده از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم

و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت

تاریخ وفات قطب اوتاد یک لفظ بنه باخر صاد

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال بوده و در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که درویشی شما موروثیست یا کسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بنای طریقه شما برچیست فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه وتعالی بیت

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داد قطعه

خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند
آنکه مشهور ولایت شد بکمال آلتش
مسکن و ماوی وچون بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش

خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاریست و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدان جناب حواله مینمود و میفرمود که علاء الدین بار ما سبک کرده است وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نو چغانیانست

مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در قریه الرجال تفتازان که از ولایت نساست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی قرین

کو کنکش بود

و بهمچنان شد

ابوبکر جوابداد

دفن آنجناب در قصبه تایباد است

دانش بقصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربود و شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت مآثرش بیاض صفحهٔ بیان را بانوار کمالات نضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیگ خان که شمه از عدالت و احسان او سمت ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح جنبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمهٔ همت بلند نهمتش واجب و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود و ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین برادرزادهٔ خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت حضرت طلبیده مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانی بنا علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان صاحبقران حضرت آنخطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملکزاده را بشرف قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن بتعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آنجماعت عرضه داشتند که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن او خفی است همچو سها و لیک گشته چو خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از شعشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت استدعای حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست ببهانهٔ عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن شهر بافاده بل بکمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغهٔ بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و هر جزوه دان تفصیل آن کتب را از جملهٔ تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة و الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بادمرغاب و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین باکل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمهٔ شبهه خورد مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در درون میان خود نهاده چون بسمرقند رسید درون میان را بجنسه پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعهٔ مکاتبات چشمش بر نوشتهٔ مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

زانو زده

ملکت

اظهار نموده در اخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف ما یحتاج خود کنند خواجه محمود بنابر تلقینی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن وجه دیرتر بوصول میرسد و ما میخواهیم که مولانا زاده درین شهر تعیش کند خواجه گفت مبلغ مذکور از تمغا در عرض دو روز بتحصول می پیوندد اگر فرمایید آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نماییم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته تسلیم مولانا محمد نمود و آنجناب فاتحه خوانده برات را بر داشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقرانی کس فرستاده آنجنابش را ببارگاه در آورد و بنگاه تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر تمغا که حرام ترین وجوه است بهم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم العلم و دانش و کسی نسبت از خوردن طعام همو منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشرهٔ شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب قران در بلدهٔ فاخره هراة ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریهٔ طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم الوجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی اردو رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بیواسطه بکمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیراندازم و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده آمد مولانا گفت تو درهمین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنیم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعهٔ آن صحیفه بکمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافادهٔ اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور کورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نموده در اکثر مجالس میر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید زبردست هر دست دست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودانی انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر و مقتدای علمای دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آنجا فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداولهٔ متقدمین و متأخرین حواشی دقت آئین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالباً هیچ درسی از افادهٔ حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و نسبت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود عتبت همه هیچ فلک جدول بجدول با سطرلاب حکمت کرده بحل و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

و آنجناب نیز همواره به بستان صحبت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشت **مولانا نظام الدین شامی** آنجناب با
شنب غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کاملست در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا
نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من به بارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از
متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رعایت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مزبور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین
در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح حلب اهل الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام بردند و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه
بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بستان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف
فرمود **شیخ شمس الدین ابو محمد بن محمد الجزری** نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی محققان
معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا
محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را به برسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را
گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از انجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود به پایهٔ سریر
اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن
جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را انجا در سلک تالیف کشید و بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنهٔ هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنهٔ ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات
یافت **قاضی قطب الدین عبد الله الامامی** بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی
مدید در کمال استقلال در آن مملکت بمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چندین گاه بتعلق مخدوم عالیمقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و
صحیفهٔ خاطر می‌نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب
میگردانید **سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه** در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت
و در سنهٔ ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **شیخ کمال خجندی** در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد
بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که
ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای
منست از حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت
نمی‌نمود روزی والد من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشتی آنگه
بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهة خاطر
ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده
در بهارستان این نوا بگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما غایت لطف
ودر آن طریق شعر وی را از حد سلامت بیرون برده ست آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیفه که در نظم وی است
در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دواوین آنجناب این بیت مسطور است بیت
کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم نمی‌شود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه بنسبت شیخ کمال ارادتی

ارادتی تمام و عقیدتی لا کلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع بهم بندی بر شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مغموم یافته پرسید که یاران چرا مغموم اند یکی از حاضران گفت که در کمر دربند
شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ
لوح مزار آنجناب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ۔ هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی بود و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمایه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معززا مکرما رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم ۔ از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنه تسع و ثمانمایه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان می نگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم ۔ علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران سعید با صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمایه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر
در وقتی که از پل القلیس که بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد ع غرق دریای کرم بادا
همیشه جان او و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت بخوبی شعر محمود اگر پسند افتد ۔ که بلطف ابن زنگی دگر ز عجم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه هراة بود
در سنه ۷۹۱ که میرزا امیرانشاه جهة دفع فتنه حاجی بیگ جونی قربانی بهراة آمد و در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته ۔ عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ۔ خط مشکین تو
بر صفحه کافور عذار ۔ آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست ۔ تخت کو بر خاک بنشین چون
سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میرخسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب ۔ گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست ۔ شعر او چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت ۔ گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه هر کس که شنید گفت امت مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم املا بی مثیل زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در آن
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت
نمود و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار باستادی وی را مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور کورکان پیوسته با آن لعبت میپرداخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف نجاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاه زادهٔ عالی مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار بر این حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا الغایت میسر شده باشد چه آن شاه زادهٔ والا نژاد از روی نسل و نسب نبیره و پسر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر تومانیان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلدهٔ فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر بقدم فرمانبرداری شاه زاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلا مانع سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند در آن زمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت دراکهٔ مستوفیان را از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تحریر و تقریر زبان شرح آن بتیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقهٔ عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفهٔ حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوبادهٔ ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا فشان زوال آن دولت فرو خواند آری انوار ماهچهٔ آفتاب آثار لوای پادشاهی بجز و حسنات روزگار خواص بارگاه تحقیق بر جمعی بشارت نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان بنسبت جمیلهٔ شاد ملک نام که سابقاً از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که آتقولات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاه زاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم بقتل او نفاذ یافته سرای ملک خانم بنا بر ملاحظهٔ خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانهٔ از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنا بر آن امیر تیمور کورکان فرمود که او را به بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده او را بغلامی سپاه دهد و مقارن آن احوال صاحبقران بحوالی اترار رسیده آنجا وفات یافت و شاه زاده بعد از استقبال آن گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشیده بمرتبهٔ شیفته حال و مشعوف وصال او می گشت که از استصواب او اصلاً تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضهٔ تسلط آن سلیطه گذاشت طبیعت بجان بود در بند فرمان او نیز نفس جز بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس و کنوز خزاین را که بمبالغه محاسب وهم از حصر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و قضیهٔ آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود دستوارهای میبرد و مستحقی که شایستهٔ صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هریک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از آنجمله خادم امرا و سران سپاه ملال گرفته و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد بسمت تزاید پذیرفت و چون حشمت دو روزهٔ شادملک در نظر مخدرات سراپردهٔ صاحبقران مرحوم بی موجب الخطاء مرتبهٔ آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که هریک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعاً و کرهاً بیکی از ملازمان ناشایان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت باو رتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید چون فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را با غلیواژ در یک قفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش اختلال پذیرفت و آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم با زهادت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا پیرامن ضمیر منیرش نگذشت مدت العمر نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد بالصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد و بمقتضای شریعت مؤید همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان میشتافت و بهر دیاری که در میآمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و اتقیا ادراک می یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ غوغائی را زهره نبود که تیز دندانی کند و در دوران جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ و آهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و شیر غوغائی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنهٔ تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاجبخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنهٔ تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه ماحجه رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت و در سنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر گردید و در سنهٔ ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافت و فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر رجب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم شاه فرشته شیم وزید و اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ ثلثین و ثمانمائه بدبختی احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانید و بیان لحظه احمد کشته شد و آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنهٔ اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته و امنیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت و عمارات بلند نقش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و رباط بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاده در ولایت ری در ذی الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و اوقات حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم دبیر عالی گهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید فروحی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی مالیجه در سلک وزرای امیر شاهرخ انتظام داشتند

گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان

خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنه والخلافه شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید و درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید و آتیر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنجا را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون بلنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قنقوتور را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هرچه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما اکبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و اگر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیرشاه ملک از آنجا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا ملک آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیرشاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان ببخارا فرستاد و عنان یکران بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید میرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و هم دران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را بازگذاشته میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از اینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

نسخه بیست و ششم

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین بار دوم بظفر قرین بازآمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای
فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت می‌نمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت
طلبیده جهة آسایش بایماق خود در شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هراة نزول
اجلال فرمود **ذکر شمهٔ از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان عالیجاه و بیان مخالفت
و یاغیگری امیر رکن الدین سلیمانشاه** امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ
تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت بی‌جهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک
فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند
ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی‌تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت
در روی نگریست بار دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق
گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر اللهداد و ارغون شاه و تیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا
و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در
دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانهٔ کنکاش امرا و سرداران را بخلوت طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را
مقید ساخت امیر اللهداد و ارغون شاه و بعضی از عمال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از در مکر در
و نایب خویش گردانید معاودت انحال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود با آن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارتید
متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر اللهداد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان
حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنا بر آن در ششم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در
نواحی اندخود و شبرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه
فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شبیخون
بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از
تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسب قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با میر مضراب و سید
خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالیوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهی
صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند نوشیروان برلاس آن شاهزادهٔ شجاعت پیشه را در بیرون دروازهٔ عراق گردن زد و چون این خبر بسمع
امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنجا شد و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان
شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر سلیمان شاه ملاقات کرده سخنان دولتخواهانه گفته بی
حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب مستدعای امیر سلیمان شاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز
گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقق این خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت
مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک را بمحافظت اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل
شتا بگذشت و بار دیگر لشکر بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهة مصلحت ماوراء النهر بییلاق بادغیس خرامید
و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان متواتر آنجا میرسید **ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان
و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان** در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا
پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

نمود و ایلچی سخندان جهت گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر اعلی
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیگ را
با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر روی خشم و قهر در هم آورده میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده ایشان را از
جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بآن
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک در اثنای راه بشرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی به بهانه ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی بنگاه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروضداشت که ع ما بران عهد و وفاییم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوکی قرابالی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز ع بر همانیم که بوده‌ایم و بجان خواهد بود لیکن بکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که
باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید کرده آییم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان
و ایلار توقف نموده و در آن یورت فرید بار آمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروضداشت
که آنحضرت هر گاه مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله داد و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده‌ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت
پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت آن مهم ارسال نمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیر الامرائی داشت در تاب است و بدان جهت ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورش آن تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان سیفل
تواچی را پیش امیر مشار الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیگاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هراة گشت امیر شاه ملک از راه
ایکه النک بلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال گردید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قرا بهادر
و تیمور ملکشاه و قلدای را با خود متفق ساخته نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه هراة گردید بعد از وصول بسرپل مالان خاقان کامکار پیشتر مستقر عز و جلال خرامیده
و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاه رخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فردا امیری را از مالعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر
همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر
صائب تدبیر پیش سید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد اما فایده بر آن مترتب نگشت و مقارن آنحال
توکل تیمور تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروضداشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه سنه مذکوره از عقب سید خواجه بنهضت
نموده روزی چند مرغزار مسرو مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آنحال
از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

نسخه حسین

نسخه ملازم

بود و در آنجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان از جهت برادر شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه بر گرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بدان نواحی چون نشان امیر شاه ملک از پیش سید منظور نظر التفات گردید خاقان سعید قرین نصرت و تائید از انجا نهضت فرموده ییلاق سلقان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام سکلی تیمور نامی را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیر پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه آنکه عهود و پیمان قدیم ما با آبا حسن اخلاص و اتفاق مرعی دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر ازین فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم لطف و دوستی از صرصر قهر و دشمنی که از تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و سکلی تیمور نزد پیر پادشاه رفته و میرزا شاه رخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در ان ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص و یکجهتی فرمود و چون خامه وستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد انگاه بر سر اهتمام بر تقریر فتح استراباد نماید

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را بمیرزاده عمر بن میرزا امیرانشاه عنایت فرموده و ایالت دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نموده مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بیچاره و ملجاء میرزا عمر گشته از صوابدید او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حساب بر نگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان راند مولانا قطب الدین اوبهی و داراب فوچنی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیکیان بمعرض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از اینیاقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاهزاده بدیشان میپیوستند و مردم اتباع جناب امارت مآبی کمتر میگشتند بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخته بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن انحال میرزا ابابکر از گرمای بغداد بتنگ آمده بقصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر برین سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همانروز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استراباد عنان بکیران باز نکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هرچه تمامتر بتمشیت سپاهی و رعیت پرداخت و در ان اثنا درویشی بابا یکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد ازین چه فتنها حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرد و متفق ساخت و بنیاد حیات عادل آختاجی و عیسی توچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند بر انداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را متصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای باقا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند
رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامعقول نمود
و میرزا عمر بداعیهٔ آنکه امیر بسطام جاگیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم شروان
پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از چند
خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هر کس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرکت آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل میانج کرمرو و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و عبدالرزاق پیرداد پسران امیر قوچین و شیخ خسروشاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را
منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را با سایر کرجیکان بیاسا رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن
نشاند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود و مراغه رفته بمدد امیر خالق
ترکمان و ساتق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیسکر بن خالق بتبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و
عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و ترا کمه را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختند و میرزا
عمر امراء ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت
بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم بمراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقهٔ نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند و جهات و اموال فراوان بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار برافقت میرزا
پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر
اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا
فرود آمدند و تفرقهٔ بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از
وصول بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد
میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بگران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در قروان ارغون بسمع میرزا ابابکر
رسید لشکر یاجوج نژاد را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هر دو جانب مردان
مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته گشته بهنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زر اندود از میان مواکب
کواکب تاخت باز از هر دو جانب ضجیع افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر
مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز
محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر بفراغت در تبریز نشسته‌اند و شیخ
حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغول است بنابران با اصفهانیان صلح کرده درهم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست
که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید شاهرخ آورد و در غرهٔ
ربیع الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه در ییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او
بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال منکلی تیمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بر وفق صواب نیاورد بنابر آن خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بلقیان نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید با پیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استرآباد با میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از تیز صرصر لشکر خزانی جراحت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک مجید بجلگاه مازندران درآمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوچ قرا قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک و امیر موسی کار در برانغار منزل ساختند و میرزا احمد و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم علا برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو دریای خضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکهٔ پیکار بتصاعد نموده شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردن کشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم زمین شد ز خون یلان لاله گون ز بس رود روان گشت دریای خون ز شمشیر خونبار هر نامدار بغلتید سر از بدن بیشمار آخرالامر نسیم عنایت سبحانی از مهب وما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و پیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و پیرک پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبدالصمد راه شیراز پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عزالدین هزارجریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت آشیان فرستاده خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان علیجاه ایالت ولایت استرآباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیات بصوب دارالسلطنهٔ هراة برافراشت در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشابور را بمیرزا الغ بیگ تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام امور مملکت و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی مینمود آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیهٔ او میخواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند بیت چو سلطان بسر برنداز باشد زمی فتنه بخیز از سرش تاج کی لاجرم تمکن پیر علی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنهٔ تسع و ثمانمائه که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بگرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردید و در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته بسان باد وزان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و بخواست که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال جبال را بجانب ری فرستاد تا هزارخانه وار مغول را که در آن ملک با اغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و نخوت میرزا عمر بدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آن حال شیخ حسن تخچی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان یکران بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ بردویه از

آخرالامر

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف پرداختند در آنحین حمله تواچی که از اعیان عمر تابان بود بسنان دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والاگهر آورد سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند و فتح و آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرورود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و جبهه ی بر پای در منزل امرود باردوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده محفه عنایت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط ازین رباط دو در روی بعالم دیگر آورد و در مقبرهٔ عمدة العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید و در نوزدهم محرم الحرام سنهٔ عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایهٔ وصول بر خطهٔ اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سرپل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیه ادبار آورد و حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او باندک مردمی بجانب یکاولنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعهٔ هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آنغایت خراب و ویران بود انداخت و باندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام خرامید تا از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثناء گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطهٔ کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سر دفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تأیید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که پیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و ازارلوکلی درهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعهٔ استراباد است در مضیق ضرر و معرض خطر افتاد بنابر آن خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت بگذاشت و در سیزدهم جمادی الاخری سنهٔ عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملک بعز بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک گورکان بشرف ملازمت و دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که پیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استراباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزارجریبی باستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطهٔ دامغان بسیورغال آن سید ستوده خصال شد و ایالت مملکت استراباد تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة در آمد و مقارن اینحال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امراء بلند مرتبت باغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین این مقال آنکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون احتیاس در آن اوقات تمکنی تمام داشت جمعی از امرا بگمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تحقیق از ایشان حواله خواهند داشت

نسخه
مملکت

داشت و بنابر آن جهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی می‌نمود باتفاق میر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمور تاش و برادرش بهلول بیان تمور و سلطان بایزید عثمان و نهمدک بایکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیک ناگاه از شهر بیرون رفته در جرغ النک بایستادند و خاقان سعید فی الحال پای ظفر انتساب در رکاب آورده میر مضراب بهادر پیشتر بجانب الغان رسید و جنگی عظیم کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال با اقبال در فضای جرغ النک بگسترد امیر جهان ملک و اتباع از آب گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت باتفاق و برادرش واحمد و اقبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش و احمد و اقبوغا آزاد شدند و جهان ملک و نهمدک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی بر پا نهاده بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل راه بیابان طبس پیش گرفته نزد میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه در ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان استفاده میکرد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی‌آمد و در آن حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند باهم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریهائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی درآورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و مایحتاج هزار کس از اسپ و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگردپیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد بجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمان در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و نوکران میر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمان در کمال بیباکی و تهورند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بتازد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و شصت موضع باکوتوالان و قطاع الطریق سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و او در تمامی معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بدلیس محبت و اتحاد و اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید و امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بغارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمان بوی پیوسته قلعه اونیک را بحیطه تصرف درآورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار یراق نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود گلیمک پوش گشته با معدودی

و از بغداد

چند از معالیک دری توجه شام نهاد و از آنجا بدیاربکر رفته از دیاربکر بحجاز شتافت و در گوشه نشست مردم اوباش و فتنه جوی در طلبش آغاز تک و پوی کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولت خواجه اینیاق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از کیفیت رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در اواخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت امیر شیخ ابراهیم شروانی بیشتر به تبریز درآمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی میگماشت سلطان احمد گروهی انبوه از اوباش کرد و اترات و احشام ترکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرای خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت بآن خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر بر انجمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و شهر تبریز را آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد و او اصلا تغییر باطوار خویش نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و بعد از آن اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه در میان بسته بعزم ستیز روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده روی بصوب بغداد نهاد و چون در آنسال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در ششم ربیع الاول بآن بلده درآمد هیچکس را ندید لاجرم اعلام عدل و داد برکرده استمالت نامها باطراف و اکناف ارسال داشته و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دولدای انتزاع نموده و بسیاری از ترکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بی طاقتی قدم در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند عنان باز نکشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیشی ایشان آمده اند بنابرآن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و داروغه و استمالت نامه ستانده مقضی المرام مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافته بمنصب امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرد و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معزالدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بجانب سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آیین درهم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را اسیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روی بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت زین بر زمین انداخت تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر درهم آمیخته بیت

ز تبریز تا دامن سرورود
روان گشت خون سپاهی چو رود

و میرزا ابابکر بیرک و برادرش یادگار شاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه نکرد تا در غیبت او تراکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسب درانداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک باز گشته از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود

بقدر امکان ۴

بیت؛ و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردی تربیت و رعایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین عظمی فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را ببدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی تمشیت عودی استخوان او را بماوراء النهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید و منه العون و التائید **ذکر رفتن میرزا ابابکر به دار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بیسامان** میرزا ابابکر چون از دست شاهزاده میر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت اتعلق با میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایره رشک در باطن او مشتعل شده قصد استیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز فتنه و حسب شاه زاده را باخود متحمر گردانیده در آخر روز طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ورائی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده همعنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بفراه و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمائه خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس از آن خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود در سیستان جرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین سبب ظفر مسرور میگشت و احیانا سلطان اویس را صورت نصرت روی مینمود و در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین دار فانی بسرای جاودانی برد له الحکم و الیه ترجعون **گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر** در حین فوت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا خاتون خضر اوغلان در سلک حضرت خواتین خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام نامی شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج ساخت که بیت همه بنده کانیم شهرخ پرست من و رستم و اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را که تشنه ای بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهار دره طبس بند را شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند عنان ممالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غارت نموده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بسیار جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود در آن اوان میرزا رستم جهت تسلیب و با از اصفهان بیرون رفته در کنده مان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان در اصلاح ترغیب نمودند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز برای ما تبرکات و تنسوقات می آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز برد آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه درهم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بلقب فتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرک و کندمان نشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جرباذقان و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود غلهٔ اصفهان بی واسطهٔ وبا تا آن زمان ندرویده بودند بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز نهضت یافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنهٔ هراة خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه با فتنای آن زمانه زبان گشاد نیم شبی از بیراهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا شنید که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نموده میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورده کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبید و آنقدر اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بهمین التفات پادشاه نسبت بدیگر اطوار از مرتبهٔ طبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بدرون خرگاه میرزا پیر محمد درآمد فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود درفته کیفیت حال باز نمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بمحلی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته و یکروز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آن غدار بداختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه بامرا و میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخسارهٔ او را غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیات آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بد نیامد و نایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را بملک اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برد لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانیده پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافته مخصوص عواطف امیر قرا یوسف گشت و بعد از چندی روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند اما بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا مدام از مخالفت میرزا اسکندر میترسید و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدانطرف تافت و امیر صدیق و امیر کپک مرشد و امیر سیاه را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه بایشان بپیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن شکارگاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده نائره آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهة اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و خواست که اسپ از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده و هم در کنار آب شعله حیاتش را به آب تیغ فرو نشاندند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و معاندان آنحال امرا او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند بدینجانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشحون عضدک باجیبک را ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال از ناصیه حال خجسته مالش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت بلوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و جهات اتحادی بر وفق مرام سمت التیام گیرد و السلام و الاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد او

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را تحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیربداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثاً و اکتساباً تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای نشانها و احکام را چنین نویسند که پیربداق بهادر خان یرلیغیدن ابو النصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیربداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیربداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد در میان بستیم تا رای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیربداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود تا آخر تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از شهر تستر نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را محفوظ عنایت گردانیده آخر الامر او را بایشان

که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طائفه از اهل شرارت جمع آورد و قرا یوسف از آن خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک مکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادلجوز مقید ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و باره بغداد را استحکام کرد اینده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکاء همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات متأثر گشته چندان توجهی بالتجای سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجین و عادلجوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود در آن بلده حکومت می‌نمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان هژده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگرد وی درآمده اند لاجرم عنان بطرف دارالسلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طائفه از مفسدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض قرایلک عثمان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هر چه تمامتر بدار الملک تبریز درآمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شنب غازان بین الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی او را ناشناخته دو ضربت بروی زد تا از اسپ درافتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از جر آب بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم بزر و اسپ و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت کنیم و هرگاه به بغداد برسیم بلوک یعقوبه را نیز برسم سیورغال بتو مسلّم داریم و پیر کفش دوز این سخن را قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد و پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاد و گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و از آن عمر نفعی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب درآید آنمقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش[3] امیر قرا یوسف رفت و او را بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش نهاده ببارگاه درآوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخاست و او را بپهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بنقض بنیان عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی‌آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل یا جد او را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی باب زر نوشت و منشور دیگر طی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از میان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند اما امرا در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز با آن امر همداستان شده ستلمش سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر[4] از سالکان طریق خونریزی او را بخفه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر عناد او کشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادلجوز محبوس و مقید اوقات میگذرانید از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هراة شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه عبدالقادر این رباعی را درعلی درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبدالقادر در دیده بمردم خونریز باد دور سپهر نسبت جای ستمگر

[3] پیش قرا یوسف بعینه روی بصورت ما را باز نموده و از وی مژده کامیابیات بستانی امیرک را سخن عجوزه مقبول افتاد ۳

[4] تبریزی و چپی دیگر ۴

نسخه گوسیده

جای تغییر کان مهر سپهر سروری بماناد . تاریخ وفات گشت قصد تبریز اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد ضعفاء سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و آن افغان محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب متولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت

ذکر شمهٔ از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزهٔ تسخیر خاقان سعادت بهر

در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسرحد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیهٔ فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بآنجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابران میر الله داد و ارغون شاه با سه هزار سوار بامداد آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود دیزق سیاهی یکدیگر را دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار کرده میرزا خلیل سلطان را کومک طلبیده شاه زاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریهٔ شیراز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاه زاده آگاه گشته بیشتر مانند باد بجانب شیراز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعهٔ ویرانهٔ شیراز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاه زاده متولی شد و نشانها نوشته او را میفرمود که مهر کند و هر جا میخواست می فرستاد و تا تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در بیستم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و بیست و ششم ذی الحجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود و هواخواهی حضرت پادشاهی خود را اظهار رسانید تا امیر خداداد از عقب او ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب شاهرخی بعبور نهر و فرخی جیحون گذشته میرزا میرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای خوارزم از غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد این خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده و در بیستم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه کافهٔ اصاغر و اعاظم شرف بساط بوس دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا الدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خداداد رفته تا او را نصیحت کرده بعز ملازمت رساند امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عن صمیم القلب کمر اخلاص در میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت در این اثنا صورتی بدیع که در آئینهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود در روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باشارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع انجامید طریقهٔ کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده بشعلهٔ تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت نمود سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت اوزجند فرستاد و بمواهب پادشاهی ارشاد

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت

حضرت خاقان سعید و تفویض ایالت ولایات بشاهزادگان صاحب تائید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با امیر عبدالخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت در اثناء راه چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنابر آن خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف جوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف خاقانی در باره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید باستان بوسی شتابم و مقارن آنحال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بایلغار آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل باز گشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحهٔ مخالفت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی کا فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد هرکس از نوئینان را صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایهٔ سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه ببازار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند و در موضع اوزن آق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شد آنگاه خاقان جهانگیر عنان بیکران بصوب خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان داده میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن و خواجکی را با قریب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور بدانجانب نهضت فرمود

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایات عزیمت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان درهم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه آقسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن در شهر روز جمعه ششم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمایه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین و خواجه عبدالقادر و خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین اولاد شیخزادهٔ ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم یاس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

نسخه استشمام

نسخه هفدهم

نسخه هشتم

مشرف گردید و در روز جمعه ۲ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیرشاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیرشیخ نورالدین بقدم جسارت پیش آمده در حوالی قزل با عدد آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آن حین نسبت با میرشیر بدگمان شده کارش آخر ساخت انگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید امیرشیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور همای چتر همایون خاقان در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیرشاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیرشیخ نورالدین بازار فرستاد و خود بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و همدرین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هرات بمحاذی قلعه اختیار الدین وضع بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی العمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که درمیان شرق و شمال هرات واقعست طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمرشیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمرشیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک با وجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیرشیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنابراین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان بکران تا موضع قشقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیگ گورکان و اشراف و اعیان سمرقند بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزلگاه کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیرشاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیرشیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیرشیخ نورالدین چنان بود که در کرت اخیر که امیرشاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیرشیخ نورالدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته ببعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بی واسطه با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هرچند امیرشاه ملک امیرشیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمپناه بشتابد بجائی نرسید و حرارت هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیرشیخ نورالدین گفت که از برای ما شما میانه و مقداری طعام بفرستید تا لحظه درین نواحی بیاسائیم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیرشیخ نورالدین همچنان سوار بر در حصار ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیرشیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند و در آن حال امیرشاه ملک مهر قداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده پنجه ترا تعلیم تمام بتقدیم رسانی امیدوارست که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند مهر قداق جواب داد که هرچه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از شیخ نورالدین باز گردند تو نزدیک او روی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم مهر قداق این جسارت را بطیب النفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیرشیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز بر آورد که مهر قداق آقا پیشتر آی و مهر قداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیرشیخ نورالدین از بالای اسپ خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای مهر قداق بر پشت امیرشیخ نورالدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسپ فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیرشیخ نورالدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر مهر قداق تاختند یکی شمشیری بطرف پس انداخت و مهر قداق تیغ [illegible] رسانید و امیرشاه ملک آن حال مشاهده کرد تازیانه بر اسپ زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافت مهر قداق چون دید که کومک رسید برجست و [illegible] ضربت

از ترکستان
۴

نورالدین
۴

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک قتل انداخت و اینچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک سمرقند را نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان وافر مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایات والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد فوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود مستعاقب از صوب ان بدار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصبه کوسویه را بسیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیر آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت انجام احرام طواف آستان ملک آشیان عتبه شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آنحال ایلچیان خان ختای و امنکت خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امراء عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاد باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور بیشتر بوی عنایت فرموده و ایلچیان ختای را از بکفایت اقران داده شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد

ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بلی ارتکاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق عیان باد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت بر افراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکا را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادیخان فوت شد سلطنت دیار اوزبک بپولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده تغلچه را بجایش فرستاد و پولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشسته بودند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشت داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن انتهاء آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان بایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا با او رسیده و زبان تشنیع گشاد گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تو نیز باز گردی زیرا که با این چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت که من تنها برای ایدکو [illegible] آمده ام و [illegible] تمام بجد بود بخوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آن دیار بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهة اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

نسـ قبول ۳

نسـ شادیخان ۳

بیرون آمده بگریوه تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقارهٔ شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیرشاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر جا یا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیرشاه ملک را استقبال نموده مفاتیح شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چند روز در جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و بعد از آن اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود تا اواخر ایام حیات شاه رخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشهٔ تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بدانجا رفته قلعهٔ آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر آنکه بحصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت آنجماعت چون قوت مقاومت نداشتند بپای قلعه و شهر در رفتند و در آن اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در گرد شهر نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آن لشکر خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد از وی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجهٔ قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر در شوال بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلا و جوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر اوقات بهم رساند و فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمان بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بجد و جهد باصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نموده آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه بعز اقبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجایی را بتفصیل میرزا بایقرا معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شده و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والدهٔ میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضهٔ بهشت آسا مدفون گشت ع داغی گذشته بود که داغ دگر نشست

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغیگری ملازمان جناب اسکندری

در آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام متغلبان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منتقش و مرتسم گردانیدا تا از جهة حدوث وقایع فرصت نمیشد از حیز قوة بفعل نمی آمد در سنه ست ۸۱۶ که خاطر عالی باز از مهم ولایات ماورا النهر و خراسان و دغدغه نماند و خبر استیلای قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق بمسامع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر بممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد و مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب و گیلان را که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری بگمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان را بجهة مصلحت وقت بر زبان می آرد بنابران از مضمون کلمات ان بعض الظن اثم غافل مانده ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بپایه بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلافت پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه رخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة بنیابت پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سیورغتمش آن محضر را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمایه روی توجه بولایت ری آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امرا و لشکریان بامر محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاه رخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف و خلیل و جلبان شاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را بامر فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از جانب نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه اینباق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار بنصرت نصرالله و رعایا ساوه مامور گردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای لشکر خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند در نواحی قلعه شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان منصور بیرون رسانیدند و آنحضرت در باره آن گروه اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار بازپرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قریب

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل بسعادت بساط بوسی مستسعد گشتند و بعضی از حشام و صحرانشینان آنحدود نیز باردوی کیهان پوی شتافته و سلک سپاه بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته لشکری چون فیض سحاب بیحساب و مانند قطرات امطار بیشمار از درون اصفهان بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی را بعین الیقین مشاهده نمود دانست که تاب مقاومت آن حضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در غرّهٔ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود و امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران [illegible] میرزا اسکندر شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر را و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ بیاو [illegible] در داراب که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت ایلچیان کان پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون این خبر بشنید مبتهج و مسرور گشته تکمه بخشی و لطف الله بیان آمور را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبانشاه برلاس را جهت آوردن اولاد میرزا اسکندر و اولاد خواجه عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکمه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله متصور آنکه امیر جلبانشاه [illegible] خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله را بمادوان و تکمه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بکاری [illegible] فرمود که قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه نخچه روز بمحاصره اصفهان گذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر نعره و خروش و جوش برگذشتند و از نفیر رویین و نای رویین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد ؛ بیت ؛

چنان شد زخم کوس و نعره و جوش ؛ که گردون پنبه محکم کرد در گوش ؛

و از شهر نیز سپاهی بسیار باساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالآخره هم بدست و گریبان رسیده و سرهای سروران میدان گوی در میدان غلطان گردید ؛ بیت ؛

سرهای سران فتاده بر خاک ؛ پهلوی دلاوران شده چاک ؛

و از روز تا وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب انگیزی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تیغ مذاق بر یکدیگر تلخ نمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عاطفت ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون کشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و بکبار نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعهٔ اصفهان در آمده جنود نصرت ورود نزدیک بپای دیوار باستقامت بنشستند و بعد از [illegible] روی در بجانب دیار مغرب مشعلها بر برج‌داران برافروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که نقود شهرستان آسمان از نظر دور شد و حصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته خانه‌ها نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت بسکان [illegible] از دلها برگشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بسته و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتعاقب میرزا اسکندر فرستاد و در جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بی مروتی در چشم انسانیت پاشیده میل آتشین در چشم جهان بین او کشید ؛ بیت ؛

بکینه کشتن و کور بودن از رو پسند است ؛ زبان و گوش کین حدیث گفت و شنید ؛

بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ؛

ذکر تفویض حکومت و لایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة

چون تیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود و خطه اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده و [illegible] که مرارت کرده بود نقد و عنایت

رسانید و ثلث مال را برعایا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع گرو و جرّ و نهاوند و لرستان را بامیر
زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایجل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلدهٔ قم با توابع و لواحق بجانب میرزا اسعد
نسخه وبعد از آن — وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از درر نصایح خاقان بلندمکان صفت آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط نسق مهمات عراق فراغت
یافت اعلام نصرت اعلام در حین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر
مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد و که اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران
نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی نهایت گردانید و سلطنت مملکت فارس را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ نامدار و خلاصهٔ نتایج
خواقین بصفت ذات میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان
عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از انجا راه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنهٔ مذکوره
ببلدهٔ فاخرهٔ هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام و اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف
بدار السلطنه مانند دولت و اقبال بآستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش یافتند و امیر
نسخه عبد الکهف — بسطام جاکیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصراقند صحرای ساوه از انجمله بودند و همدران ایام سید عمید
الملک الکهف برادر سید عبد اللطیف از مکهٔ مبارکه زادها الله تعظیماً و تکریماً بعتبهٔ کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعهٔ متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و
و مودت بود رسانید و من الله العون و التأیید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک
گورکان بآستان خاقان عالی شان** دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا میرک
احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته جناب الغ بیکی میر بایزید
پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانهٔ اوزجند گردانید و امیر بایزید نیز مانند ایلچی سابق باز گشته میرزا الغ بیک عازم
اندگان شد و میرزا میرک احمد قلاع اندخود را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعهٔ اخسی را مسخر کرده به پاینده بکاول سپرد
و از انجا بجانب اندگان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم
میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با سپاه جمعی از جلادت آئین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک
احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه پایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندگان بفضای صحرا شتافتند ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت
و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعهٔ اندگان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا
میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست باز گشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة
بماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان
رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و همدران ایام
پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزادهٔ ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس منوّر
و ابیورد و بیلقان و جرمقان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و شاسمان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیابش
گرفت و در سنهٔ ثمان عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعهٔ اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران
کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین
مذکور است که هفت هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق
و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب
دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد** از جملهٔ حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایت عراق و فارس

و فارس و ری منود دیگر آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو به بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنکیر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بعزیمت تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار فرمانفرمائی میکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان جهانبانی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاده باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه را در قم بر سر اغرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود و امیر بسطام را از بند نجات داده بمنشور شیر تربیت نمود و میرزا او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمان بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را باذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و ممکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه را که را گرفت و ایشان را بتیمور شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی بنده که محرک میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بوده اند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر زن تعجب نموده فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر و لو کان النسآء کمثل هذا لفضلت النسآء علی الرجال واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریکات برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن نیز عقل عاقبتش بسر میبرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا ابراهیم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه صفاهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباذقان بدیشان بازخورده اقتضای گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بکیتا واصل گرفتار گردید و مشار الیها او را نزد میرزا رستم برده تا محبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا تیر قصد در جعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تخلف ما ورد و روزی چند در گندمان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسید و میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ خواجه دیوان و مرید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانیده و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده بگندمان شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند مدعی جهانگیری توقف برنتابد بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته به استقبال شتافته در نواحی بیضا بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست میرزا بایقرا را پیش برگرفتند اما امیر ابوسعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریختن بکران بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز بتاخت و میرزا ابراهیم سلطان از تاب آن حمله عاجز گشته رکاب بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشید و میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای جهانبان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرف او انتزاع نماید بنابرآن باجتماع لشکر فرمان داد و بتاریخ ۱۷ جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هر چند امرا میرزا بایقرا کیفیت صولت حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهة تسخیر شیراز خود بدینجانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه شمشیر سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماه رایت علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سحرگاه مبارک رمضان از افق بیشه الله اکبر طالع شد لاجرم میرزا بایقرا اسرا سیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابوسعید جنگ را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

نسخه خنک

درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر مهر و محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید بمقتضی المرام از پایه سریر اعلی برخواسته تا در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بسخنان شفقت آمیز بزبان آورده میر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و استراباد تا حدود جیلان بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت که

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق جهات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هراة شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده فاخره هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الغ بیگ گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود عنان بر کرم خاقانی عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هراة شتافت و منظور نظر عنایت بینهایت شده با میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده موافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی تتمه این معنی بعرض رسانیده بمقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسیده عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابران او را گرفته مضبوط ساخته ام تا هر چه پادشاه فرماید بقیام رسانم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۱ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب

سمرقند فرستاد و دیگر از وی خبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة و الدنیا و الدین میرزا بایسنغر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا را بر نهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند بیت بفریاد فریادخوان رسد بداد دل دادخواهان رسد و میرزا بایسنغر موجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و از لمعات نور مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت خضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس باستان اقبال آشیان سپهر اساس

افتخار العترة الطاهره سید شمس الدین علی بمی که سالک طریق مردمی گشته تسخیر کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هرچند او را بر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایره غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء چند روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را مسخر نکنند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جمله ارکان دولتش مزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخواسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را سعید بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان والاشان میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غره جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنغر اتفاق افتاد بیت دهان او فلک از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر

در وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوائل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال و وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود دوات الفتح بر دنبا کرده باهتمام حسن او دست بسته بسلسله شاهرخیه شتافته در سنه عشر و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقدم نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما امرا و ارکان دولت بتقصیر و تطمیر مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بردی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امراء عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در رضای خواطر سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اکناف ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او

امید گاه صغار و کبار بهره‌ور بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت ز ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرسیدند پیشانی انبساط بخاکپیش را بر میساییدند و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند در گذشتندی غیر از معدودی که
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید
آنکه سپهر سفله کار چنانکه عادت اوست در صدد استرداد مواهب عطای خویش گردید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده ورا
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود در نجابت طبع و لطافت ذهن
اتصاف داشت باندک زمانی در کلهای مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب بسید میرسانید
و دست سید از دور تقلب کوتاه گشته از غصه این قضیه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند بادی لرزیدندی و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید
امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این
قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار
بمصیر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه
محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه‌چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز وعدهٔ
میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن بحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
بر انکار اصرار نمود و پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه سخن محکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه‌چی گرفته باز
دهد بعد از آن هر کس هر چه بر سید موجه سازد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین غایت مستظهر
شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از بیم سیاست آهسته با خود
نمی توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها
بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح خویش در آن دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در
معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بقسط فرود آورد آنگاه دیوانیان برحسب فرمان بندی گران بر پای سید
نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامید عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عریضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گر آرامی
دهی حقش که چونست شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیده ناپسندیده
که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه بدو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال شربتی داوی
بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم ستم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا
گوهرشاد آغا برد و آنجناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان بشفاعت بگشود و بنا بر آن حکم بر داشتن بند صادر شد اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می‌نمودند و سید آن وجوه را از طلبکارات بهم
رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و بجز و دمی آورد و با وجود انتقال شب و روز در خیال وزارت بود و گوش هوش بپنبهٔ
غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می‌نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و
چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده
برو استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پرکینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می‌کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر نوید بشارت ادای تهنیت بجا آوردند و مدح نوید کنان بخواص و عوام میدادند

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر میر سرعلی تمر سپاه بسریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که [illegible] قندهاری و ملک محمد که هر یک بحسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای خاقان گیتی کشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهت تحقیق کماینبغی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفحص فرموده متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور هلال منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و شخصی از قبل میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ کس بکاششی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثری نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را در آن نواحی منصوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان میرزاده شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دل پسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمانبری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی رؤسا القوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان و جمال قماش و شتران باربردار بآستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده و در آن یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب کوه و دشت می پیمود که ناگاه اسپ بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاده دست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت که اینکاش راه کم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد میرومی نام که در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا بجبران آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میرو را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر ثاقبش بسیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صائبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات ممالک و دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فوتی واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بخش بهرات از وزیر بی نظیر طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آنمقدار آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت بیت

وزیری چنین شهریاری چنان
جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر تتمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرموده در پانزدهم رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که میرزاده تقبل نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر توکل حسب فرمان واجب الاذعان بر سر میرزاده تاخته و مهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذیقعده با کرایم غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را همراه آورند و الا در دفعش تاخته و او را پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد و بخت ایام بکام و اختران فرمان بر افلاک نهاده بخط فرمان سر و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنهٔ احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آن خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید میر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزادهٔ مظفر لوا اسیوغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شمامهٔ نسیم بمشام بدخشانیان رسید سپهرشاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جراید جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامشی او شده در قریهٔ سبزه بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا اسیوغتمش داد و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد معطرسا و مشهد جنت آسا امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برده لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بمیل نذر از سقف گنبد مقبره درآویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواچی که در شهور سنهٔ عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمنک خان و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایمنک خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید بی ماچین و ایلچیان ماچین را باصناف الطاف نواخته در بارهٔ ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمرهٔ جهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنهٔ ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان میرحسن و پهلوان جمال و میرزا اسیوغتمش ارغداق و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند ان شاء الله تعالی در خاتمهٔ کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنهٔ ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفر قرین در بلدهٔ مرو قشلاق کرده در اول بهار بفضای جان‌افزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحهٔ امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش را بشمشیر قاطع فصیل داد امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران هر کس که در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و بسبب توهم شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد معسکر بغداد بدان سو روان ساخته بود القصه چون شعلهٔ نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کوستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در کنار آب کر میان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرد و در اثنای فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بود بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

بحصول پیوسته سپید اسپ و جامه خاص پوشانیده او را گذاشت که بطرف دیگر رود و حال امیر شیخ ابراهیم بصعوبت در دوست باضطرار انجامید و خود را بیکی از ترا کمه ظاهر ساخت و آن شخص خود را در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از ملوک گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف گرجیان را تمام عرضهٔ تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطهٔ حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او بودند هر کس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمهٔ از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند و چون بخار بادهٔ خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شفقت ترکی کرده بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و مقدمان محفل اخی قصاب و ارباب تبریز بنام آورده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرو آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر حبس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شروان دار و عمال ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان برات تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان برخوت و امتعه برات دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض بر مال شروانات برات می ستانیدند و باندک زمانی مبلغ هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوائل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت و چون طنطنهٔ کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید [illegible] ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان رایت ظفر نشان بعزیمت تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید [illegible]

در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سر انجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبدهٔ دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی بر روی مینمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی ممالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و بقلم اندیشه صورت هر مدعا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بمنصهٔ ظهور نمایان شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آئینه ز زنگ شاهی نگردی منقش جز خیر خواهی بهر سو روی آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت آنحضرت است بعزیمت محاربهٔ امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را جزم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرای تواچی بسان عساکر ظفر مآثر پرداخته سپاه ممالک محروسه را از اقصای ترکستان تا سر حد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود و امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در توزخانهٔ همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دست دیگر سر انجام میباید کرد و [illegible] مسعود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر [illegible] ترخان بحکومت دار السلطنهٔ هراة مقرر گشت و رایات [illegible] همایون فال در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزار [illegible] آثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان بمنقلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکار کنان بولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمهٔ عساکر منصور گشت و در [illegible]

قصبهٔ بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والااثر غیرت افزای فضای بهشت شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خیام انجام لشکر بادسیستان و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمهٔ سپاه ظفرقرین شد و همچنین میر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت و ماهچهٔ رایت منصور بیستم ماه مذکور از درهٔ نمک عبور نموده و دامن ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و بر این قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسید و امرا و تواجی چند روز احتیاط سان لشکر بپایان کرده دویست هزار سوار بحیز شمار درآمد رباعی لشکری بحر جوش و موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترکش و آهن پوش و از آنجا امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بی‌شمار در مقام عناد و استکبار بثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطهٔ اوجان آمد در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنا بر آن مناسب چنان می‌نماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقاً بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعهٔ سلطانیه و بلدهٔ قزوین را بگماشتگان اعلی باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام بمقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان و اران و بغداد و تا حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال را بزبان راند نظم به بینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی سوار و یا بارهٔ رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی و چون وقوع جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسالت نمود جماعتی از قراء و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سورهٔ انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آنحصار قیام می‌نمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفهٔ از اشراف و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و بارهٔ قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و هم در آن ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفرقرین که در منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی بمراغه آورد و ماهچهٔ طوق جهانگشای در یازدهم ذیقعده پرتو وصول بر خطهٔ سلطانیه انداخته رعایا بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی استقبال ننمودند و آنحضرت برحال آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که با هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر موسی کا بمحافظت سلطانیه مأمور گشت و خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده بشرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین قدس الله سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود در بیست و ششم ذی حجهٔ مذکوره از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمد و طرح قشلاق انداخت بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی حصول الآمال و الامانی **ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پستی و رسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز** چون امیر قرا یوسف افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطهٔ اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات سحاب متکاثر

متکفل همه جوانان نوخواسته و سراسر بخشیه بکثرت آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدبر طبیعت دست تصرف از شهربند بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث وعشرین وثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم بساط جلادت بگسترده بود ولی هیچ فرصت ندادش حیات چنین طرفه عشوه بکس ندید نکیسوی شهرخ نکیسوی مات و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را هیچیان در خرگاه بگذاشتند و آحاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرا یوسف را جهة حلقهای طلا ببریدند و در روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد کججانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از مجلس بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفا بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذیقعده دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی بیگ بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مقید بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته کپنک پوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم والطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از بعضی مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاوررود رفته امیر باباحاجی را که تا غایت بپای اخلاص ساحت اردوی همایون نپیموده و روی نیاز بدرگاه عالم پناه ننهاده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر باباحاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و قرا اسکندر چندین مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاوررود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنا بر علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر باباحاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و عنان خویش پای در دامان تمکن و وقار کشیده و این معنی بر خاطر خاقان سوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاوررود مامور گردید و در قلب شتا که مغلوب آن معقول سیرورنا بود با جنود ظفر درود بپای قلعه کاوررود که موضع متحصن باباحاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاده سخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر باباحاجی چاره بجز موافقت ندانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامیده و شاهزاده درباره او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر باباحاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امراء عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق ربانی در نهم ذیحجه سنه ثلث وعشرین وثمانمائه بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات وانواع پیلاکات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم سرور انشاه شده بود و آثار نجابت و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وعشرین وثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود بمقتضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه مذکور بسلطانیه نزول اجلال فرمود و از انجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراکو تکه بعرض رسید که یار احمد قرامان حدود دلیجه و بروجرد را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته [illegible] عصیان متوجه غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بداختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار کرجستان گریخت و بنا بر قلعه اسفرزن

که در تاریخ [illegible] الفی
اسوزن [illegible]
دردره [illegible]
اسفراین [illegible]
[illegible]
۲۳

بردو میرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن قلعه گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگای ازراب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و متانت و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بیشمار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بتسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده دو کس فرستاده کوتوالان را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود رخنه در سور حصار بایزید انداخته بتائید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جریکیت ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق الاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید آغرق همایون را در دامن کوه زر بخی توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعهٔ اونیک امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرفراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط بجنبش خرامیده از آنجا باق بلاق تشریف برد و در آق بلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد

ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت و در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و چند جبال سنگر کرده بحدود عادل جوز و اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان تکاور بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمهٔ سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بیلاقی انجامیده از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با مشتی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر براق و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابناء روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و پاسبان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده بر هم نزد و صباح روز سیم که غرهٔ شعبان بود بهنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل بهیات اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان بگشود و بعد از آنکه سهام

خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چندنفر از مردم خراسانی عرضهٔ تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تأنی تمام وضو ساخت و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاده از درگاه پادشاه بی انباز ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خرگاه بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان بکیران بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بجا آورده فرمود تا نقارهٔ شادیانه و کوس بشارت فروکوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این سخن متحیر گشته از کمال عنان انصراف بصوب وادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرا یوسف تزلزل پذیرفته با صناف بحسرت و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بیقیاس گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت و اهالی آذربایجان را بلباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایهٔ وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و صفاهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و درهمین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیگ گورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بیجایگاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیگی ایشان را تعاقب فرموده در کنجکسته یلاق بکر بخنکان رسیده شیر محمد و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول ایشان قلم عفو بر جریدهٔ جرایم گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنغر را پسری بسعادت تمام کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منزهات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخت حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیگ گورکان را نابوده انگاشته رایت طغیان برافراشت بنابر آن شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قنوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه در روی در روی آورده صفوف آراستند و از غریو کورکه و غریدن کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده در فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند در آن اثنا شیر محمد اوغلان چنان اتفاق کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هرچند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیگ گورکان تومانات هراول را بمدد جوانغار ارسال داشته شکست بلشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان بگریز بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند

نسخه کنجکیک

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی بتبشیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مستبشر و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بغایت عاطفت و عنایت اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و درعرض یکهفته از هرات خود را بماوراءالنهر رسانیدند و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۲ میرزا محمد جوکی از جانب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول همین سال امیر کبیر سعید جمال غیاث الدین شاه ملک در مملکت خوارزم وفات یافت و او بتعظیم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش میرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه

ایدل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند برین هفت اورنگ
دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ
مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در جنگ کشش چو گور بود و پلنگ
شهملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ
رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه مصاحب همه با شاهد شنگ

مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابوالحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان تختگاه جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطابخشش بلمس سیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده وافر تهور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و در غره صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده حکومت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقای خداست و ملک ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت بازفرستاد و براق بهمین عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بیغایات شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعاً و عرفاً تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیک گورکان اراده جنگ براق فرموده جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراءالنهر گردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الآخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

بعد از وصول

پنجم هشتم

خبر یافت و بی‌تحاشی بی‌توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعزم عبور بر جیحون تا منزل عزم رزم بر آن جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند برای تمامی اتباع خود را در حول مجتمع ساخت و یکبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد و غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون درگذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیگ گورکان که با وجود جنود نامحدود مغرور بود و بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات ننموده تا آنجماعت را بمقتضای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدست صفحه راغمان بوادی فرار شتافته حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیگ و میرزا محمد جوکی غالب شد و میخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلکت نهند تا بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای خونخوار بساحل نجات رسانیدند بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوازم مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و هفتم ربیع الاخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخاسته روان شد کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاردی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از ندیمان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دویده ☼ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نشد و بنکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت قتل آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کرده بودند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز مانده از این جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان بمعاودت امیر فیروزشاه را طلب فرموده و همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی که در محفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نبینند بر حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابر آن خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برده اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات نقض این عجیب واقع شد در خراسان میان شهر هراة کجروی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنغر بامر تفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شد و بخانه آن مردک کلیدی یافتند که در خانه هیچ یک آن کشاد نیافت و مردم تجسس گفتند که قفلی موصوف باین صفت در فلان خانه طاقیه میدوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند و از آن جمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا ایام بود و مدتی علی پوشیدی و طاقیه نمد هم از آن جنس بر سر نهادی و الفت نمدی بر گرد آن پیچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه و شمعها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید

و شاهزادگان مظفر و منصور شدند و برادران در [illegible] النهر [illegible] آن [illegible] صد و [illegible] ماوراء النهر [illegible] بسیار کردند

در آن زمان

میل فرموده

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهة تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت صحبت او مایل گشتند و او بمثابهٔ خوشنفس و در بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهة کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاهداشته نانوشته باز فرستاد و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز نرگس چشم تو هر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست آقا خواجه عضد الدین که دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت میندانم چرا افتاد قسمت از قدر مارا که زین درگاه میرانند دایم دربدر مارا و چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید والتوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهة تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آستان ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخره هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کپکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیده بودند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان سعادت خصال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود و زمرهٔ از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیک چند روز از درجهٔ اعتبار و اختیار افتاد و آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرد و آتش فتنهٔ او در آن ساحت انطفا پذیرفت و بعد از آنکه خاطر عاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در دوازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان از یمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید و در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت

با سپاهی اندر جهان کدخدای
نجنبید چون کوه لشکر ز جای

و غیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد در هر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام بر افراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر جقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بشرف ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نمود و بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانید با آداب روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز با اعلام خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیرشکار مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف که بکومک احتیاج افتد بشرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست که خیره مانده در آن دیدهٔ اولوالابصار و صباح روز یکشنبه هفدهم ذی حجهٔ مذکوره بیت ز دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی حلیه در جوش شد غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بنیاد حملهٔ شیرانه بمقابله و آتش مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفهٔ از مردان شمشیرزن بلکه گردان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفته اسکندر بمدد برادر مرکب برانگیخت خون بسیاری از پردلان بر خاک خذلان ریخت و از اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظهٔ از اندیشهٔ آنکه فردا مآل حال بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ خنجر زراندود آفتاب برکشید و از رماح خطوط شعاعی حشم کواکب را منهزم گردانید بیت برآمد ز هر سو صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت بکوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد تیر فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال بر این منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تحریر این فتح نامه که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود و شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفرآیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده منقول است که نوبتی می فرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن بنقل زبان نمی گشاد رباعی ز آیین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ خون شد ز حسد بروز هیجا دل سنگ این حال ز کوههای سلماس بپرس کز راه صدا شرح دهند از دل تنگ و تاریخ این واقعهٔ عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو بگریخت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیگ گورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم در آن ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بی همال از استماع خبر فوت دارای سپهر مدار اظهار ملال فرموده جهت ترویح روح ایشان بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان سلطان محمود اوغلان را که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو و کشتند ترا هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت و پس از وصول بعضی متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصد نیاز شتافته و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت تا بسد سکندر برابر است خاقان والا گهر جهان قدر از متعلقان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده و در نوزدهم صفر بآن منزل رسیده مقارن الحال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را با میر ابوسعید مفوض گردانید و در پانزدهم ماه شعبان عقیب یمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود تا آداب روز عید پرداخته حکام و ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین جقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده و هشتم ماه محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت بیت خسرو عادل جمشید وش آمد باز همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً و اعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و زبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانید رباعی خجسته باد بتائید ایزد متعال وصول رایت شاهی بمستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر فی سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد در آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بپابوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ٨٣٦ پسر اسکندر امیرزاده یار علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در حرم شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهت نظارهٔ کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه باولیکاه که محل سنگ انداختن بود غلبهٔ خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیرزاده یار علی بدان مجمع رسید و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهدهٔ این صورت متغیر گشته پیش از آنکه بپایه گاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا امیرزاده یار علی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و درهمین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضاً امیر محمد درویش که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغهٔ هراة بود در راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد رشیدش سلطان ابوسعید بهمت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالم علوی در رکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل و مرحمت گسترش در هوای فضای جهان پر و بال

پر و بال اقبال گشود و کبوتر و قمری در آشیانهٔ شاهین و باز بفراغت می غنود و انعام دست سخاوت پرورش آن سلطان گوهر بار گشت که شعشعهٔ صحن زمین از اشعهٔ سپهر برین مراتب در گذشت لمعهٔ از رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصائب نوائب را با ضیاء بشارت حصول نجاح و مآرب مبدول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهرات آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از فضلاء امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد بهمگی همت بحالش میپرداخت بیت بودے شهی چو سلطان بایسنقر بعقل و عدل و احسان و هنر و آن شاهزادهٔ عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی برای راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار مے خوشگوار طلب نمودی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ گلگسار در کشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آئین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائة از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام همچنین در آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علماء و عامهٔ و کافهٔ رعایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه مجتمع گشته ختمات کلام ملک علام میپرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوات محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامهٔ کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنهٔ هرات شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند ع آئین جهان همیشه بود است چنین مدت حیات میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود نظم سلطان سعید بایسنقر بسحرم گفتا که بگو باهل عالم خبرم من رفتم و تاریخ وفاتم این است بادا بجهان عمر دراز پدرم از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنهٔ ثمان و ثلثین و ثمانمائة از انهای امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود و اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنکه سفر آذربایجان بامضا رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قرا باشیخ بحکومت دار السلطنة

هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت نمود و مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عظام دور باد استمداد میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می‌پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می‌یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و خود در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی‌نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان

نسخهٔ چهاردهم

را در شیراز عارضه دست داد که هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزادهٔ سعید از قفس قالب باشیانهٔ قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان دانشور از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می‌افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ سحرتکین اهل علامه هرگز چنان تألیفی در سلک انشا نکشیده بیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسیده اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزادهٔ صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید نایرهٔ اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورستانی را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزادهٔ مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال ولایت بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و هم درین اوقات امیر ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة علیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چون متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسید کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبهٔ رادکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تأسف خورده رادکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بآذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستانخانهٔ حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکر سرما از طلیعهٔ سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نباتات بخشید رایت حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون باهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان از یمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرموده و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربیجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قراعثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت انتخاب کرده کریمهٔ از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قراعثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین دُرّی سپهر سلطنه کرده

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۹ علیهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و بعد از ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل حسن رو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آنجا سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می شود و چون جیش منصور قصد رفع او می کردند فرار بر قرار اختیار می نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند **گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان با میر جهانشاه** نظم چون باد بهار تر خواست از سبزه و گل جهان بیاراست شد برج حمل چو صحن گلشن از پرتو آفتاب روشن خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشید جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بنواخت نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد و بعد از ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در منتزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر** از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرد بنا بآنکه شاه بچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا حاجی یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بود دید قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند معقول نمی افتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابران قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده با یکدیگر بشرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود ترنا را بالا کشید و قباد ببام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب در آمده بتصور آنکه متصدی قتل او لیلی است زبان باستغاثت قباد را آواز داد و آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر بعالم دیگر فرستاد **ذکر آمدن ایلچی چیچکتو قانام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور عوام** در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود میر آخورش جقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت تیقظ و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه غنچه مراد او در چمن امل از پرتو انوار بزغ و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظمای امرا جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میر آخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند و الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون جقماق بیک در مملکت داری متمکن گشت بنا بر مقدمه مذکور چیچکتو قارا که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات نفیسه

جهة تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنهٔ هراة رسیده بعد از سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسید و اظهار محبت و ودّ فرمود و جهة او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در ان روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون در آورده بودند مجسم از طلاء احمر بود و بدرّ و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش باز گشته شاهزادگان عظام ❁ و امراء ذوی الاحترام نوبت نوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد و بارنیهای زرنگار و خلع شاهوار جهة او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید

کہ سلطان

چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر علامه رازی و شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و سلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در دهم شهر رجب سنه مذکور چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و شیراز یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سرعان بان بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت ورود آن ایلچی شهر را آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی باو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شد و شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر قربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار خیر او در خیابان هراة مدرسهٔ متکلف موجود است و بنده مسوّده ناثر محرر این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه الله علما نافعا در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسنگی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که

بنا فرموده

سنین هجری بسبع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات العمارت بر جاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را باولاد ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر عادل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان شاه رخ سلطان الو یکت رحمت حق بر روان بست در تدبیر ملکت زان شد و تاریخ فوتت رحمة الله علیکت و هم در سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در غزه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا از سلطان چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر جبهات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بود میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفاء و حمام ساخت و در نه فرسنگی هراة در میان درهٔ زنگی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء [illegible]

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامگاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

از سپاه رستمدار را تاخت حدود ری مروان فرموده غبار فتنه و آشوب در آن مملکت ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور رتبت از سپهر خضرا در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را از بنیاد برانداخته قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه حضرت پناه سایش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکت است بهر کس فرمان شود بسپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان سعود خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید چنین فرمود که در باب تختگاه قزوین بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا بر علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آن در تیه کشورستانی ارزانی فرموده و گوش شاهزاده را بدرر نصایح سودمند زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام برفق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهة بعضی از اهل مغول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان گیتی پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را خ اگر عمر بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید میمون می نمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد و بی شایبه تکلف و سخن زرای آن دو حد چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصا لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباط و حیاض بنیاد نهاده با تمام رسانید و باقامت بقاع و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولتسرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر شد بیت

درا بر اگر ز دست تو یک صنعت خاصه نهند
دست تهی برون نکند هرگز از چنار

و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را التجا بمهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون انجام می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه امیر عماد الدین محمود حنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود مجالی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر سعید عالی مقام متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن ولا از دیوان بلخ بهرات آورده بودند چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضا سید عماد الدین با فراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید [illegible]

که در اموال آن ولایت فوت و فرو گذاشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و مستدعی اند که بی مدد آن مهم را تفصیل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و مشورت فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نمایید و حال آنکه شاهزاده را نسبت با خیالات منقلبت سوء مزاج تمام بود ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه ۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و امداد قلم و مداد تحریر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحا دم و حکمای خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفای ذات فایض البرکات حضرت آفاق را مسألت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله تعظیما و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرعی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابر این درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید بتصمیم همت فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مأمور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامه جهانی را که در دار العباد یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان بشرف رخصت ارزانی داشت چون ایلچیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام مستسعد یافته باهتمام شرفا و حکام و خدام و انضمام طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز و ممتاز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنهٔ مذکوره یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمد سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد و تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و از حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آن سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان قربار و وکلاء امیر فیروزشاه بر می آورد لاجرم آن جناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا آنجا خاطر میرسید که امثال این مقال باو می توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر ما این خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ وکلاء و منتسبان او را بازخواست کنیم اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاهی بپرهیزد و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد تعالی انتقال نمود نعشش بگنبد مدرسه که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متأسف گشته

گردید و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در غایت اختیار و در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می نمود و شمشیر خون ریزش خون از دیده سپهر کشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بجانب خود نمی گذاشت و پیوسته در باب قبح اعمال شاه زاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه جمشید حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملکت و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود انحلال از غایت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایتی که سیورغالش بود درمیان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و متبحران موفور الاستحقاق صحایف اوراق باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار ظهور سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاه زاده عالی مقدار مجتمع آمدند و مدخل آنحضرت در باب الخرج حسن وفا نکرد و بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده صفاهان و شیراز را تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت صفاهان تعلق بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکبار ناگاه بر سر صفاهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازه شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور آثار نقاهت و وفور ضعف شیخوخت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاه زاده را معلوم نموده از منزل گندمان عنان انصراف بصوب صفاهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر القوم عالیشان را بسیاست رسانید و جناب اشرف فضلا المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهة مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخوانده که بیت چه خوش است پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب خواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا می گفتی که من بآنجانب خواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالیست خجسته مآل بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابیست فرخنده که از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

۲
میرزا محمد جوکی بهادر
۳

۲
سکندر
۳

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلاء الشاه زاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را خفیه بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساوی قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و مبارک احمد فیروز شاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاه زاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امراء متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده امیر شیخ ابو الفضل بتیسیر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسیده و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود در وی بطرفی نهاد ❁

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه دار است ٭ رباعی ٭

خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین
هر روز کمالش بزوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین

تقریب این تشبیب آنکه در آن ولا که یمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لواء اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود تبیین این واقعه جان سوز بتفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت می‌فرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نمود عنان بگردان بدان طرف انعطاف داد و در اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان با مداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه با مساک عنان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید ٭ مثنوی ٭

دلا نیست دائم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات
رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده باید زوال
بیا تا بگویم ترا و انی که جمشید کی بود و کاوس کی

و در آن روز محنت اندوز از شاه زادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سایر تومنیان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه نیز روز و آن شب حقیقت آن واقعه پر تعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیگ گورکان شخصی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه توغ خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از برانغار بپای توغ ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زده جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکنده ع افغان ز جهانیان بر آمد صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت ماه رویان پلاس شبرنگ پوشیده و رو از آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیده و مناسب حال چنان نمودند و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب که محفه خاقان او بود رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاه زاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت بر آوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و بآب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داد و دو سه روز در رعایت سعی و اهتمام بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاه زاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء ترخانی اتفاق نموده قصد عذری دارد و شاه زاده چون از شاه جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله بالتیقن میدانست

و سپهر چهارم که حصار نیلگون چتر خانه عزت و اقبال اوست ع از دو هم و بال بعفراز نیست ۱۲

المشیحن آباور کرده بمیان خوار ری و سمنان در سلخ ذی حجه سنه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر کس امین بود او را بند فرمود و از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ واقعه آنجناب الالغی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از نوکران امرا برلاس بدانجا رسیده اسپ خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته با او مخالفت نمود شاه زاده بعد از محاربه و محاصره قهراً قسراً شهر را گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باستراباد رسیده و که بجرجان شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شد و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثنا راه خبر رسید که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت کرا بیر شیخ ابو الفضل که هم آنجا توقف فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار بنیشابور خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می‌کرد تا صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة فرستاده کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزید میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین برگشود چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که بیش از آن در کان امکان نمی‌گنجید آنگاه میرزا صالح ولد امیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر سپاهیان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بیباکی اردوی شاه زاده را متواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته ببلده نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر بیکبار ناگاه در قول میرزا عبد اللطیف تاختند مهد علیا و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر اعدا تاخته حمله‌های پیاپی کرد و سر گردنکشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شدیز تیز رفتارش بسر در آمد و از پشت زین بر روی زمین افتاد مخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده قول شاه زاده را غارت کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بیدار جده عفت شعار روشن گردانید و بجلدوی آنجناب و گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده بر تخت بخت و دوشکاهی نشسته و اطراف بارگاه را بجمعی و تهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف فرمان فرمود و فرمانبران شاه زاده را مانند گناه کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ درآوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر بردند میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله بجریمه شهزاده را برقم عفو مرقوم گردانیده خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و برای حراست معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاه زاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بخیرات کلام و اطعام خواص و عوام فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان و بارذی جان اوغلان و بارذی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت می‌نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر شرکا رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و از آثار آنصدر فضیلت شعار مدرسه ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بنا نموده مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مصروف بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمی‌نمود لاجرم تا آخر ایام حیات شایبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر جنبات احوال آنجناب می‌تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نساو رسی فی شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود و مولانا عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام می‌نمود و مولانا عبدالحمید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط اهتمام بجای می‌آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می‌نمود و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر براین درگاه سلاطین عالیجاه نکرد و با هر چند میرزا ابو القاسم و میرزا سلطان ابو سعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی می‌نمودند بجائی نرسید فعاش حمیدا و مات سعیدا فی شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هراة کروه واست بتعمیر فرموده تقبل الله منه اما احوال وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة و المدد

ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروغ ابواب متناسقه خاطر انتباه یافته و پرتو شعور برین معنی مفرده تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمایه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا می‌نمودند آن دو وزیر صاحب تدبیر همواره بساط انبساط مبسوط گردانیده بایکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می‌ستردند و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبد اللطیف بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیک گورکان بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین

نسخه عبدالمجید

جلال الدین

جلال الدین

از جهان فانی

بنا نموده و در روز [illegible] که در دو جانب [illegible] قریه [illegible] ولایت [illegible]

روزگار

درین مقام خامهٔ خوشخرام از شرح تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنباهت ذکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استغنا داشت و آنجناب در ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانهٔ مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بطبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت و روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانهٔ ما آمده بود و دستارخوان ما چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیست و نهم شعبان سنه ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار پیر مجرّد خواجه ابو الولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شقانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرّف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و حال آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریهٔ یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجزئی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبد الغفار کوبنانی که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آن را دانسته بجهت تحقیق محصول قریهٔ یحیی آباد پرداخته در قریهٔ مذکوره صفی الدین آن وزیر بازبین را بخانهٔ خود فرود آورد و آغاز طبخ کرده حقهٔ مفرح که بعضی اجناس آن مسکرات و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب بنیم سیر از آن معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر زمین نهاد صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول امر بنده که من فقیر مستأجرانم آمده بمقدار بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میبرند بیخبر نمیشود پادشاه بادین و داد از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهدهٔ حال امیر نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیهوش یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته ایلچی بطلب او ارسال داشت و ایلچی در قریهٔ یحیی آباد در حالتی که کلمهٔ لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می‌آمد او را بر اسپ نشانده بپایهٔ سریر اعلی رسانید و امیر علی مخاطب و معاتب گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در تفصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می‌آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالی مقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی را بجهة که بضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمد و شمهٔ از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن موضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شقانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه بتحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شقانی ثابت کرده کیفیت قضیه بمسامع علیه رسید و حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی بعد از عزل امیر علی شقانی در سنه ۸۴۶ بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ‌زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل علم و درایت می‌گماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشته سه چهار روز در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانیده و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هرچند وقوع اینحالت ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ نایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت تا آن حالش بوضوح نپیوست **گفتار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل** بر ضمایر اولی الابصار مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان می آراید و هر کس که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه از اولاد عبید الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی از آنکه در عماری نشسته طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روزی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را املی کرد اند که بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطائفة الجنید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنة اثنی وعشرین وثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی تکریما ونحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال لی بشارة زیارة و بشارة القدمة مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالة و الواقعة بین النوم و الیقظة والحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده در پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بروی نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسد مبارکش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطابست و در آن نسخهٔ نفیسه از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس والقمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات کرده اند بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابونصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود و بذل موجود کار از وی در گذرانیده وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاده و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجهٔ اعظم ابونصر آنکه شد تکیه گاهش مسند دار البقا سر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز و اعظمی با علم و تمیز بود و سالها در مقصورهٔ جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود وفاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت **امیر غیاث الدین محمد** عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بباد غیس شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هراة جهة ملاقات آن خجسته صفات بلنگر مقدسه میشتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آورد و مذکور است که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروز شاه را طلبیده مفاتیح انبار و حویجخانهٔ لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از عهدهٔ تقسیم چیزهائی که درین خانهاست بیرون نمیتوانند آمد امید آنکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از اینجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروز شاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر نمود و بتقدیم

در ماه محرم سنه ۸۲۲

بتقدیم رسانید بناء علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین عطار است و بانتظام در سلک مشایخ کبار خویش در اثنای سفر حجاز در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بصغانیان نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال مهابت و استغنا ملاقات مینمود چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلاء این باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانهٔ حلبست و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و مدتی در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی بتحصیل فرمود و مهارتش در فنون معقول و علوم منقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب بر سهو یا نسیانی اطلاع یابد بعد از تأمل و احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بنائی اصلاح فرماید در سنهٔ ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس بنفس نفیس بمجلس درس تشریف حضور ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء والاهالی مولانا جلال الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که بعد از چندگاه از نصب علماء مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری و از امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیهٔ شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولو العلم قائماً بالقسط درس گفت و فرمود که بر حاشیهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بشفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بوجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس روی با امرا آورده گفت چهار سخن دیگر را برین قیاس نمایید و بدانید که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که بر حقی که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود و فوتش ببلدهٔ هراة در شب شنبه پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین جلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود و بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود و وفاتش در ماه شوال سنهٔ هشتصد و سی و سه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنخواجهٔ عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادت گوی مسابقت میربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش مینهادند و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند و دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت آیات ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه

نعمت الله جان بجانان داد و رفت
بر در میخانه مست افتاد و رفت
کل شیء هالک الا وجهه

۳ مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره بصحبت و متابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می گذاشتند ۳

یا نسیانی ۱۲

۳ اعاظم ۱۵

نسخه ناصر الدین

۳ واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی تاریخ وفات میر مرحوم در شهور سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه مرقوم است حرره محمد الٰهی شکوه مشهدی ۱۲

۳ و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی‌بنیاد ورفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد ورفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا نپنداری که رفت از یاد ورفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف واکابر ارباب انشا و تألیف منتظم بود وآنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود وحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت وهمواره اورا در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت وجناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخیه شتافت وپرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت وآنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقایع وحوادث عالم وچگونگی احوال واوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود ومعظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنهٔ ۸۲۹ در آن کتاب افادت مآب درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سمندش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات وموضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکور است بیت بسال هشتصد وسی وچهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری وحاوی علوم معنوی بود وسالها در دار السلطنهٔ هراة بتدریس وافاده قیام واقدام مینمود وعلما واشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع وملاذ میدانستند وامرا وارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن وتبرک میجستند وجناب مولوی در ایام شباب واوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق وفارس خرامید وروزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید وشاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد وچند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد ومولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت وبگزاردن حج اسلام گذارده بشرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در ۲۲ شوال سنهٔ اربع وثلثین وثمانمائه روی نمود ومدفنش در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ غوره ودروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** به تکمیل علوم ظاهری وباطنی موفق گشته واز مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود واز نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است وبعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بر السنه وافواه مذکور واین رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم ار معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم وخواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنهٔ خمس وثلثین وثمانمائه درگذشت ودر آن ولایت مدفون گشت **مولانا کمال الدین حسین خوارزمی** در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر نثار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم نهان تو وپیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو وطایفه از اجلاف فقهای حنفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند وکیفیت را بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هرچند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید ومولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمهٔ مستقصی از جملهٔ مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است وفی الواقع آن کتاب افادت ایاب در غایت فصاحت وبلاغت نوشته شده اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست وشرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه وثلثین وثمانمائه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیرش خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جملهٔ اجلهٔ سادات خراسان بود وهمواره در طریق زهد وتقوی سلوک مینمود واز جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین در شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بخواب دید وپرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست وروز دیگر در تعظیم واحترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضهٔ اقتدار او بود نگذاشت که

در ایام دولت حضرت خاقانی

[illegible]

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة و الرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مولفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین یحیی سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق مینمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور از عالی نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که زبان بیان اندکی از بسیار آن بسبب البهار فراوان درحیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است وز نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال و مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات مشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بدانجناب نیز درست نموده خلاص سلوک طی نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا آن خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آن آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشانرا تعظیم و احترام نمیفرمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نمیتوانست که بی تهمتی بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد و بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدر رسانیده رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده کسی را بجانب آن عتبه علیه جهت پیغام فرستاد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهت ملاقات پادشاه خجسته صفات بپایه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند در آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک اینجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة و السلام من الله الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر دیار خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة و الرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت

[illegible]

شاه رخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان نمی کشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود در بلده فاخره هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادر زاده مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم خواجه علاء الملک خانزاده یحیی الملک بنت خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقبای ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی مینمود و خواجه ابو المکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد موصوف بوده بتعلیم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار رقمی نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابو المکارم حسب الفرمان بدان خطه که بعضی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آنخواجه خجسته صفات هم در آن ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را معلوم نبود خامه سخن گذار تحریر آن زبان نکشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله در ملازمت پدر عالی گهر بودند و هم در آن ولایت توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی در گذشت

خواجه محمد اصغر که از خورشید خاور در اطراف آفاق اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علمای افادت مآب بتحصیل علوم مخصوص و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجه کمال مترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف سمو نسب و وفور حلم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و مزاح دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمعایب امیر علیشیر میگشاد و بواسطه آن خاقان منصور بجلاء وطن آنجناب فرمان داد و بنا علی هذا از جانب خراسان بآذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت و در شهور سنه تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر نیز شنیده بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ لوای توجه بعالم آخرت برافراخت

خواجه شهاب الدین ابو المکارم نسب شریف آن عمده اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره اتصال می یابد و والد ماجد مولانا حمید الدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما انتظام بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سالی در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۸۶۳ در صباحی که باداء نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موصی الیه اتصال می یابد خامه مشکین علامه در تعریف حد امثال زیاده ازین مبالغه نمی نماید

شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی علیه الرحمة من الله الوافی از اجله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه الصلوة و السلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بارشاد امت میگماشت و از اجله خلفاء شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب رتبتش بیمن جبته لوازم حسن اعتقاد بجای می آوردند وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلا و وبا در بلده فاخره هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید

شیخ جواب داد که ملتمس جناب آن مرتبه در تعذر است که هر کس دست بدعا بر می آرد بر دستش میزنند و اگر زبان بشفاعت گردان میسازد زبانش از کام می افتد و آن جماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش بر آمد و بآن علت وفات یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبید الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام نمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمی فرمود بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا باشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت و در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در کنار گازرگاه بحظیرۀ قضات امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلدۀ هراة بامر پیش نمازی و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آن جناب بمرتبه بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبۀ غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و او نیز در سنۀ مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند و قبرش در گازرگاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری متصل بمقبرۀ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قاینی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند گاه در بلدۀ فاخرۀ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و رخصت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبۀ حدیث مینگاشت و در سنۀ مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آن جناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد و مدفنش قریۀ خبرآباد است و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسۀ [illegible] **مولانا شمس الدین محمد** اوحد مدرس مدرسۀ [illegible] و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنۀ مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزادۀ قاضی قطب الدین عبید الله بود و در سنۀ مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس انباز و شرکا بوادی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابۀ بقاع خیریه سعیها مینمود و در اوایل حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان او را بسیار عزیز و معتبر مینمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فرمان قضا و قدر بساط دوران سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و پرتو انوار عاطفت شاهزادۀ عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت ضبط مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتأدیب او و ایشان نهاد همت ساخته بقتل ندماء شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در مجال تقیه بگریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد بآواز بلند خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهدۀ آن حالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنۀ ۸۳۸ بواسطۀ عارضۀ طاعون آهنگ سفر آخرت کرد سید نور الدین محمد بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنۀ ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطۀ شیراز بمبرات حسنات قدم انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفۀ ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور است که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت در آن باب عذر بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم تو تغییر ساختم و این مخذول نمیشنود و خاقان سعید مغفور از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را بر انداختند و وجه تحصیل صابون رعیت را مواخذه ننمایند و مولانا محمد در روز جمعه ۲۱ ربیع الاول سنۀ ۸۴۲ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوۀ مهندسان

نسخه صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایتی مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عماراتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت در آمدن ببارگاه عالمپناه ارزانی نداشت و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر وی خواند که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلاء فقاهت شعار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۹ رجب سنه ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز تخلصهای آنجناب است از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود ثبت افتاد بیت تا بکی اندر دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی همچو بلبل های هوئی کن که بر خواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا هی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت اره برگ گشت زان تیز شد ای بکین تا برد بیخ نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت ز تعبیر و کلام داور بیدار و حی لاینام و از مؤلفات آن فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت و هنر پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش که امثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران متبصر بهتر از عقود جواهر بیت روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بیمن عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامیست که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بآنجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار کپکی آن شخص متعجب بوده از حقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر ممالیک پیشه ور مصالح آن را ترتیب نموده و بنابر آنکه غلام قلعی گر ندارم دی روز هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز یکشنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۶ اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت افاضل و علما بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

صحیح سنه ۸۴۸

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمّل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصوّر فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلّی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده ازینجهت نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغهٔ ایست و این فن بوروئی نیست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی مولانا لحظهٔ در آن صحیفه نگریسته و سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید که این تردّدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل نسخه است یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید و وفات جنابش مانند پدر و برادر در شصت و سه سال بود سید مرتضی صحّاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی بتعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست تصدّی او را بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوچها را بر انداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاه زادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنه ۸۴۴ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین غزالان ختائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهای شاه زادگان سعادتمند میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ وصول بآنجا تا به ریختن شراب امریست محال ع آنجا که شمال وزد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاه زاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبدالجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را بریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریهٔ از بلوکات هراة سوچخانه طرح انداخت و صباحی که شاه زاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاه زادگان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظهٔ بتجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام بر کشید و آن جماعت گریزان شده شاه زاده از عقب ایشان اسپ بر انگیخت قضا را در آنوقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه او است لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمده کلمهٔ توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسپ پیاده شده زبان بادای سلام بگشاد و گفت سید تو هیچ میدانی که من مسلمانم و حکم شریعت را گردن می نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسپ فرود آمدید طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض ازین حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرّا می کوشیدند یوماً فیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفت حضرت و نضارت می پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملکت بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبدالله نام داشت و از جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدّت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج مینمود تجنیسین و قصاید و دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح شاه میرزا بایسنغر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسائل در غایت لطافت و انتظام . مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۹۳ در ولایت استراباد بمرض وبا مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه ز آتش قهر وبا گردید ناگاهان خراب استراباد که خاکش بود خوش بوتر ز مشک اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک بابا سودائی از ولایت

وفات مولانا مذکور در سنه ۸۶۹ دست داد
۳

ابیورد بود و بخشت خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می گردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا نظم می آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل میفرمود و زبان باد استحسان هزل آمیز می گشود چون عمرش از هشتاد متجاوز گشت در سنه بابیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست **مولانا محمود عارفی** که از مشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر نشود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گرد پستی میدان میدان چو گوی جستی هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق آویخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد **امیرشاهی موسوم بآق ملک** بود و چون نسبش بسربداران سبزوار می پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و در اشعار خود تخلص دیگر مرسل سازی امیرشاهی این معنی را قبول نکرد بنابر آن حضرت بایسنقری آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی از ابناء جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بار نداد امیرشاهی در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ایکه در بزم طرب جام دمادم میزنی خون دل ناخورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن نازی که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای بیغم میزنی باز کن از خواب ناز آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دود گل تا چشم بر هم میزنی میکشائی طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات استماع افتاد که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول اصحاب تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان به تعریف و تحسین گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست بیت گو بشو زیر و زبر از ماتمش ای سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار **مولانا شمس الدین الهروی** شاگرد مولانا معروف خطاط بود و بهمین تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط مرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند **مولانا جعفر تبریزی** در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود که این مقاله صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه تصاعد نمودند راقم حروف گوید که چون سمت اختلال افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة و التوفیق

ذکر رکن السلطنة و الخلافة میرزا علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله که اسن اولاد میرزا بایسنقر بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان تیموری خاندان ممتاز و مستثنی مینمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده عنبر جنبال شرب صباحی گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقش بر لوح ضمیر مینگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بابائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

[illegible]

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بجبال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و تبیت در گنج بگشاد و لشکر بخوانده دامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب از دست برد سپاه میرزا الغ بیگ گورکان منهزم شد و باستراباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه آنجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر کناره دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمانش نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیگ گورکان

میرزا الغ بیگ که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد بود در عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده در سایر فنون خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش میبر میبرد تا در سنه ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که برتبت از سپهر برین در گذشت و در سنه ۸۲۴ آنحضرت [illegible] در وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید انتما بر آن بقاع وقف کردانید و همچنین فرمان داد که استادان کارداران در ظاهر آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیگ گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متعهد امر جهانبانی گشته لوای جهان گشا بصوب خراسان برافراشت اگر چه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزراء میرزا الغ بیگ انتظام داشتند و بقدر امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار مینگاشتند

باستقلال

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله

میرزا الغ بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصلحت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات سیورغال او بود چون خبر واقعه هایله خاقانی را شنوده است و خیال استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بعز مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیک او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قضیهٔ شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف انتها یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گوهر کان پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا مبارک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجر نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفرمآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دید و سخنان مبارک محمود را بعز قبول اقران داد و بدار السلطنهٔ هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیک فرزند بیگانه نپوید بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر هیچکس را نخست و در میدان رزم هژبری بود جنگ گذار و در مجلس بزم ابری گوهرنثار و از وفور سخاوت زر تمام عیار و حجر بی‌مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان ببخشش یکروزهٔ او وفا نمود رباعی دید دریا بخشش پیوست او زد کف خجلت بروی از دست او با کفش گوهر در دعوی مپیچ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان امیر هندو که در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندو که لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته با پنجهٔ رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنهٔ هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع خباران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز گردید وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده پیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری معمایی رایت صدارت می افراشتند

نسخه محمود

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله را خبر شد و با میرزا الغ بیک گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد بعد از وصول آن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفرورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر این جمله قرار دادند

قرار دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بتغلیظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باستراباد رسید خبر شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچید و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابر آن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بیرنگ از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار همه مازندرانیان دیوسار در هم آورده بقدم جرأت موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و از مرور نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پر پیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو رایت علم کشورگشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت انگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از سر جریمهٔ او در گذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را برو مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان بر افراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه وهاب بی ضنت و عطابخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بسمک و ماهی رسانید بیت بوستان ز دوستان افشاند زین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد ذکر کرد که زمرهٔ از نوکران تو که در واقعهٔ نیشاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجائی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهت بر آشفته بیکناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر برزد مناسب آن بود که فرزند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هرجا هرچه یافتند بر بودند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمد سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد و میرزا علاء الدوله جهت سلطنت خاندان سپهر بنیاد اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت آنکار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه بر افراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه وران هر صنف هر یک مناسب حرفهٔ خویش بتعبیه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر برنا و پیر ببساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهر جبین شرابی صافی تر از آب معین در کشید نفس

غم از لوح دل بسترد و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بلندبینان گنجینهٔ از یاقوت ناب می‌نمود مغنیان بنغمهٔ ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوان سالاران بارگاه سلطنت آشیان انواع اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و در آن اثنا دهر ناسازگار عادت دیرینهٔ خویش بظهور رسانیده و صرصر فتنه و بلا بتندی آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانید ع و ای نعیم لا یکدره الدهر و در روزیکه مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع و شریف در آن انجمن لب برلب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیگ بعزم رزم ده قا را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات و نعم بر ناصیهٔ حال هیچکس ننوشته اند راحت دنیایی بی جراحتی نیست و رافت سپهر خضرا بی مخافتی نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از مبدا و سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده دره قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته بساط بزم درهم پیچیده و باهتمام تمام زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید داروغه را بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد بیاول را که از جملهٔ معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با قا حاجی بیگ تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از کوتل سنجاب بگذشت بعضی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد و بنا بر آن جمعی از مخصوصان با شهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه بروی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا از آسایش در حرکت بود و طی منازل نشناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از اینجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ اسباب سنان و سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیگ گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل کرده بود که بهر طرف مدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان را از طرف قول حشمت امید سپهر پایه لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم می‌نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بهو یسون کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین بابروی مردی برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب و آیین برزمگاه رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورکه و شیپور از ذروهٔ منزل بهرام در گذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو که زان هول دیوانه شد مرده دیو در آنحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان ویران کرده عنان بادپای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و بعضی برجانغار میرزا علاء الدوله کران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک ثبات قدم نموده سپاه حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت بسی کشته افتاد بریکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکهٔ هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیگ گورکانست علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ع از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدس بر هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جنوشان ببرادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بانواع

سلطان ۲

بیکباره ۳

تعطف ۴

اظهار ۲

بمواعید دلپسند تسلّی داد و اظهار تفقّد و دلجوئی کرده ابواب تلطّف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعهٔ ترناب بدار السلطنهٔ هراة رسید مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید در اثناء راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آیینهٔ مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف ثبات مردی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خورد تر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و بدین واسطه غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر شاه زاده نشست و این معنی منجر بآن شد که باخره مخالفت پدر بزرگوار اختیار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیده بودند و هرچه داشت عرضهٔ نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد در آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغان محفّهٔ آنجناب را بار دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر بیز گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آن حال کوتوال قلعهٔ نیره تو مفاتیح قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضاً آقا حاجی بیگ که در قلعهٔ حصار اختیار الدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنهٔ هراة میرزا یار علی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعهٔ نیره تو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجّه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست لشکریانی که از معرکهٔ ترناب عنان توجه بدانطرف تافته ازدحامی عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ ازین خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشهٔ جمعیت ایشان اندازد بنابرآن بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منوّرهٔ رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران باز کشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ سرافرازی بطرف بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده بودند که هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکای بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و بنیچهٔ عجز و اضطرار در دامن متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت بتعجیل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز بازگشتند و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعهٔ نیره تو مقید و محبوس بسر بردند بعضی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستادند و آن دو عزیز بوسیلهٔ آن سوهان بند پاره سوده و دور انداخته جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمرهٔ را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب خزاین و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنهٔ هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هرکس الا

داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هر جائی بلکه با زیربان سوادی بهمغان و بجانب کرج روان گشتند و سحری میرزا یار علی بر ایشان تاخته تمامی براق ترک و تاجیک را بگرفت و بیرونیان شهر که بحمایت میرزا یار علی در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز بتضییق و تشقیق بیرونیان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه بجد و بهراة رسید میرزا یار علی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه تیره تو با گریزید و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اکثر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت نموده اند و در محاصره این بلده شمشیر کشیده و چندان اغوا نمود که باد خباثتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست هر جمعی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت و تاراج برداده بود برهنه و گرسنه پیش عنان اسب میرزا الغ بیگ رسید و بدیهه گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بر عمر تو برکت کند و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاه پر تهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراء النهر جزم کرده حکومت هراة را که بشرف نزول و صدد استقبال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نموده و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از جنت المغفرة گوهرشاد آغا برداشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا یار علی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل برلشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا همراه سپاه ظفر پناه گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و بابا خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان تکاور بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ رسیده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة باز گشت و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود بیم هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یار علی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هراة شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق یار علی را بشهر در آوردند و امراء میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بار دیگر بقلعه رفته و خزانه را بر گرفته فرار نمودند آنگاه یار علی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب صبوحی کلی باستماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بتحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته یار علی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یار علی را بچهار سوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی سترده

عجب نیست چنین بودن گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر

مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده امیر ابراهیم ایکو تیمور را بپایه سریر اعلی رسانید و زبان بتضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت و سرکار توقیع بر رسم سیورغال بخدام میرزا علاء الدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل عناد و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده یکی از امرای معتمد را بعنوان روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند غافل ماند امرا و بلند مقداران از غایت ظلم و ستم و به تحمیلات نامعهود جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بجان زدند بخلاف امیر هندو که از آن شیوهٔ ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم اتکو تیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنهٔ ۸۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر مملکت نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر شنید دانست که از عهدهٔ مقابله و مقاتلهٔ آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استعفا برگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرائد جرایمش کشیده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم اتکو تیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه نمود و میرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع آن نامرد کرد و ایشان در حدود جنوشان بهندو که رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب بابریان افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعهٔ عماد که گوئیا آیهٔ کریمهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر میر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر اموال نادیده با امرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال بعضی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و خلیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد اما آنجناب بتجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید که آن برادر در مفازهٔ یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر دون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچهٔ طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت اتصال انجم کیهان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده متضمن این امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسله و رمل وقوفی تمام داشت پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهیم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بیعنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنهٔ هراة را بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آنجهت متعرض مردم نگردد و باعث برین حرکت آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خرامیده [illegible] از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایرهٔ قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده تهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بمیرزا عبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پرده غیب صورتی بروی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود و شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید و نقش امالیت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منتقش میگردانید درآن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود میرزا الغ بیک پس از آنکه اینخبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان بکران بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف بعد از آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی پسر آورده در قریه دمش تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خون ریز و آن دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر مالک قدر عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته بآنطرف پشته پایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده بتعجیل تمام مسافت میپیمود و چون بدروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که گماشته آنجناب بود درب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پر نم و دلی پر غم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار زمانی برآساید بعد از وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد درود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال شقاوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مغلولی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاند و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه بمقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بتعجیل و سرعت اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آیند و چندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون اینخبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شراره از آتش بر دامن پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن هم بلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه درآمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخود از جای بجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین الشانی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته من در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده بعاقبت بجهت محبت سلطنت جهان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه

الغ بیک آن شاه جم اقتدار
که دین نبی را ازو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید
شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک کورکان

چون پادشاه

عالیجاه میرزا الغ بیگ بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همّت عالی نهمت بر تربیت و رعایت
علما و فضلا می‌گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می
غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد میساخت نسخه مساحت
آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زادهٔ رومی بمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک
اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجهٔ مرضی مسیحا من انفاس مسیحا ظاهر
مینمود و از جملهٔ مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچهٔ شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیگ
مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطهٔ لطف طبع و حدّت ذهن با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبهٔ پادشاهی بجای نمی‌آورد بنابر آن میرزا
الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات آنست
که بیت ما سیه بختیم و بدروزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر
علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدّتی مدید در آن ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت
خواجه فضل الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سیّد عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیز
کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغهٔ تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سیّد
کماینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجای می‌آورد از ثقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیگ جهت سنّت ختان میرزا عبد العزیز در کان
گل طوی فرموده مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بردند در روزیکه اکابر و اعیان
سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سیّد عاشق در غایت غلظت بآن محفل درآمد و روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار
کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگ ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تأمّل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن
رسیده ظاهراً میخواهی که بدرجهٔ شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از
چند روز ازین قیل و قال حمّامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گرم ساختند زنان مغنیه
بسر حمام رفته و در میان مردان نشستند و آغاز تغنّی کردند و سیّد عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام
بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد
میرزا الغ بیگ رفت و بزبان دادخواهی آنچه سیّد عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیگ بواسطهٔ استماع سخنان کان گل از سیّد آزرده
دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نماییم و سیّد عاشق را مجرم ساخته تأدیب فرماییم و روز دیگر آن زمرهٔ عظیم الشان بر
آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح فربابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیگ
او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بیواسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمد و پیش از اکابر نزد میرزا
الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدّتی شد که سیّد عاشق پای از حد خود فراتر می‌نهد چنانچه در روز طوی کان گل
مرا گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف
علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده‌ایم تا مرافعهٔ این قضایا نماییم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم
مولانا ابو الفتح فرمود که سیّد نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمایید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمایید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهیی
را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده من میخواهم که زن برادر را بحبالهٔ نکاح خویش درآورم تا برادرزادهای من

ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادری درآید و از وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیگ بیساولی را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی
که بنکاح برادر شوهر خود در رضا دهد و برادر را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته
بود دروغ نگار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهة آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هرکس خواهد درآید شما بکدام مذهب او را
تکلیف مینمائید که زن برادر شوهر شود و بمناکحت این معمول رضا دهد آن پادشاه معدلت پناه ازین سخن بغایت متأثر گشت و بیساول را از آن کار مانع آمده فرمود
که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود در روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آنجماعت مایوس بازگشتند
و بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود در علم رمل و طالع مسئله مهارت
کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست
از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ
نشسته بودیم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت
سؤال از حرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ
نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نمود و بعد از چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چندان
فرمود که میرزا الغ بیگ در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت
بلوازم منصب قضا در سمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیگ گورکان در ایام

شمات
شمس الدین

سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحهٔ آنرا بخزانهٔ عامره رساند بعد از چند گاه سفینهٔ حیات آن تاجر غریق بحر
فنا شده جناب الغ بیکی در متروکاتش طمع فرموده فرمود که از نفایس خزانهٔ ما لعلی گرانبها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت
و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن
گواه درین قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب التماس میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم درینوقت که هوا در غایت برودت است
مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بی طاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب
این سخنان را بعرض میرزا الغ بیگ گورکان رسانیده پادشاه با دین و داد رقت فرموده بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هرکس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب
نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی استجازهٔ کشتن میرزا الغ بیگ است و حال آنکه اگر پادشاه بجهة مصلحت ملک یکی از احاد الناس را بقتل رساند بروی
قصاص نیست و هرچند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی
نرسید و التوفیق و التائید من الله الحمید المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود این مطلع از جملهٔ
منظومات اوست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان سویم البیرو روان شو که فدا سازم جان **مولانا علاء الدین علی قوشچی** اعلم علماء
زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده بهمین ترتیب آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه ارتقا نمود
و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخواند و جهة کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش مینشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح
تجرید خواجه نصیر الدین طوسی است مشهور و مستحسن طباع جمهور علماء زیرک و در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض
موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المؤمن** ندیم مجلس خاص و امین رقم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و حدت
ذهن از ظرفا و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی عرشی یکی از قضاة شرعیه طریقه

طریقهٔ مداهنه بجای آورد و این معنی چون بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبدالمؤمن کرده آن جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان بشفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبدالمؤمن سپرد و خواجه آنها را بگلهٔ خود فرستاد تا بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه بروی غضب نماید بنابران روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از ممر آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بروی افتاد خواجه عبدالمؤمن را طلبیده گفت که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبدالمؤمن جواب داد که قاضی از سرانجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعراء بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق تلمذ سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعراء سمرقند بود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چونست که شما درین امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته عنان و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدتی باستقلال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تأیید از عزم آباد لرستان بری شتافت و در پیوند جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعهٔ اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و ظفر بشیراز درآمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر استدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبدالله بامید تربیت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در ورود واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آن آفاق سر اطاعت بر خط فرمانش نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف درآورد و میرزا سلطان محمد از طغیان او ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بهیوسون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بدین منوال که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند اگر این صورت بتقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بیقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون میرزا جهانشاه را نظر بران نشان افتاد و مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعتست اما از نشانش چنین بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین درمیان افتادند و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز باز گشت

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار چند سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت
و بزیور اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیک بجه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا آتکه پذیرفت و میرزا بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده ابوالقاسم
خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند ببسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
آورده بود در روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار از عراق
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرای میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار ممتاز و مستثنی می‌نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگه امرای عظام مهر میزد جناب امارت مآب را از اشتغال بایره جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه عماد بسر برد بدستور سابق اختیار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورد و گماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید باستیصال میرزا بابر مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله
بحکومت گرمسیر روان کرده و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امرای جلادت قرین برسم منقلای پیشتر روان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد بامرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تا
بتیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و بنیزه ثعبان نشان روزنها در سینه یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابوالقاسم
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امرا و نوئینان را در نوشت از انجانب میرزا سلطان
محمد چون فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثنای راه بگریختگان منهزمه
رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد بتصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود و هیچکس را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را از شهر بدر کرده و بر مسند فرمانفرمائی نشسته از گرمسیر
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بیاول سپرده روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراة درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانیده و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد بیاول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده این قلعه سپردن آنچه باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصد ایشان اندیشد و میرزا بابر بموجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متعلقان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشستی همت برعایت ایشان میگماشت اما سودائی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت را باین شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر بلیغ مجازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود دایسوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک با جماعتی امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمود را که بجانب میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرای برلاس و ترخان سایر مغولیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه نشسته بودند وقتی که آن شهریار دیوانه سار از چهار باغ بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست و پای اسپ زده فریاد برآورد که تیرم رسید الحاصل جمعی که ملازم رکاب سلطنت انتساب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت ثبت بیت بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشتش ۸۵۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم سلطان علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک بدار الملک خراسان

سابقاً خامهٔ مشکین شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنهٔ هرات بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول او بآن بلده مردمی در ظل رایتش مجتمع آمدند و میرزا بابر ایلغار اختیار نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزار اسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخا و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنهٔ هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال بمستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون صورتی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب شداید و عنا بر روی مردمان گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرده و او پس از چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نموده بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب

روزگار ۳

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بجبر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا ابو القاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده او همچنان در مقام عصیان و طغیان بود و حصار از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت به ذخایر بسیار و اسلحهٔ بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان‌گشای بر حل آن واقعهٔ مشکل همت گماشته یکی از محرمان را نزد اویس فرستاده پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه عجاله شبی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفهٔ از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا بابر رسید و اویس تا بدر حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضرب تیغ پی در پی روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بی‌پای مضطرا از حصار اختیار الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه واجب الاتباع سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتجسس مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شتاء میرزا ابو القاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرور ریاض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشکری بی‌پهتور از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا که در اوایل سلطنت میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاده التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده نظر بعاقبت نابرده و فور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم برینموجب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان در حل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابو القاسم بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان کرده بر طاق نسیان نهاد و از بسطام و دامغان گذشته بحلگاه اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حملهٔ شیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته بیت هر سو که تیغ و سنان برفراخت سر و سینهٔ خصم را خورد ساخت و میرزا ابو القاسم بابر نیز صلای گیر و دار در معرکهٔ کارزار انداخته بیت به تیر و کمان و بشمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید بیرم که از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفته و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچ بازدهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار بند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون بپیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمده جنود عراق روی بگریز آوردند و میرزا سلطان محمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روز گرفتار گردانیدی

جلد ۳ ص ۲

میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سر باز زده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته‌اندیش بقتل برادری چنان که در شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند و در اثناء راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود ببندد موکلان گفتند که هم ازین در گذشته آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که نی گفت پس مرا کجا میبرید و بهمانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از متهوران میرزا بابر بیک ضرب شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی دردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایرهٔ زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ رؤیت عاری گردانند تا شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل را بر وجهی در پلکهایش کشید که بمردمک دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند بنای مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جرائد جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گرداند و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمهٔ العفو عند القدرة من علو الاقتدار بظهور رساندی اما چون سر رشتهٔ اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر بود توفیق ازلی بر جمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بنا بر مشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و عراق آورد و بنا بر آنکه بعلت عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امراء میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابن امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متقلد گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم‌پناه رسیده منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد متوجه و سرافراز شهر شهرهٔ شیراز گردیده پادشاه دوست‌نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داده با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بشرب بادهٔ خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط ببارگاه سلطنت ننهاد و در آن اثنا خبر استیلاء سپاه ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح خیابان میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرموده از آن جمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ولایت قم را با میر درویش علی تفویض نموده ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیده‌اند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و مؤاخذه کشیدند و چون امیر شیخ علی در استعمال ادوات ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفه‌ای از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیکبارگی بر سر امیر شیخ علی ریخته او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بتحقیق کلید مملکت عراق است رایگان بحیطهٔ تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه‌ای از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت و نهضت همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثناء راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده‌اند بنا بر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در شب شانزدهم رجب سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بالحکومت نصب نموده موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه

وجلال بذل اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله و امیر شجاعت امیر پیر درویش هزاراسپی فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف هری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات** در آن اوان که دیده سعادت دیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و ملوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رود با آن شهریار بطالع رسید و بیک حمله سلک جمعیتش منفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراة و سیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی فرار بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر امرا و حکام آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بضرب و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی از وی گرفته دیگر چیزی مطالبه نمود تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بخیرات آنجهانی آورد و در عمارت مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابوسعید** میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری نقد مساعی مبذول مینمود که هیچکس زیاده از آن مرتبه تصور نمینمود و فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ماهچه چتر گردون سایش نور ماه و خورشید مفقود و نابود میپنداشت و فیصل قضایا را از جاده شریعت نبوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجا می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسیده از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردید نظم

معدلتش بست بنیروی خویش ‖ گردن ده گرگ بیک موی میش

تا در عدلش بجهان برگشاد ‖ بیده ظلم بدیده خوناب داد

میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه رفعت منزلت میرزا الغ بیک گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صبای صبی و افتتاح اشتعال نایره نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب تنویرش درخشش لمعات رشد و انتباه و استعداد و همت لایح میبود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا مینمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آنحضرت با استظهار اغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل اغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از حبس گریخته ببخارا شتافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد به بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیق شکنجه از حوصله تحملان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از حبس بیرون آورده و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت غایت آنحضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده مراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را بتحت تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرای شجاعت پناه بدان جانب فرستاد و آن طایفه در طلب منهزمان عازم یسی گشته سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی بمخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش نهادند و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم نموده بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید بمعتمدی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تأیید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سیاهی سپاه ابوالخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساختند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نهایت قوت و حصر توانایی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه هیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تأیید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابوالخیر خان را که مصحوب موکب عالی بودند غافل گردانیده یکسواره بدر دروازه تاخت و متحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابوالخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خانی دار السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف اینجانب درآمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابوالخیر خان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته بما ینبغی برفع الویه عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی و ادانی و اقاصی را در ربقه اطاعت کشید و قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود کابل و زابل

در حصر تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی وسبعین وثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیرحسن بیگ بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب بسمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبدالله اخطب در سلک وزرا سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبدالکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبدالرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در ولا جرجان و مراجعت نمودن از جهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط سنه سبع وخمسین وثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دارالسلطنه هراة در حرکت آمد بعد از قطع منازل و مراحل بلغز بغاج خبوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه بشرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص وتفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن انشخص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان ع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال بالسعادت والاقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو با دین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و در آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بعزیمت امضاء یورش عراق در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله مردو پیاده بر زخم تیغ زهر آلود سپاهی از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آنجماعه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراءالنهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان سنه ۸۵۹ از معبر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در ارهنگ لنگر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع آوردند بدیع در آمد بکشتی نشسته پاک دین و امرا و لشکریان زمره بسیال و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشورگشای گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش بسر عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتونذاک رفته ملتبسا شد و لشکر از رنج فرسودگی رسیده لختی با آسودگی و در تونذاک خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تایید رسیدند با امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند و در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من این ولایت را کپنک پوش گرفته ام آسان آسان بار نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا از استماع این سخن در تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه

[illegible] ۱

سلطان سعید ۲

سپاه و ملاحظهٔ رای امرای عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهار
شنبه شوال السعادت والاقبال در باغ فرحی بلدهٔ مذکور نزول اجلال فرموده قبهٔ سراپردهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از آنجانب میرزا سلطان چهاردهم ۲ ۱۴
ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داده رعیت بیرون شهر را
درون آورده برج و باره را بر نهجی مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابو القاسم بابر در قریهٔ خسرتو منزل گزید از دلیران سپاه
خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه
تاختند و سورن انداختند و از لشکر بهرام فر ماوراء النهر طایفهٔ از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند خراسانیان شکست یافته امیر
خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا
احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شما را در این صلح واقع شود و این سخن
موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم مانند شیری خشمناک با بهادران بیباک روی بتسخیر شهر جمعی کثیر از ۵
آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و
در آن روز از امرای بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب سپاه
از نظارهٔ آن معرکه ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان بازکشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب می‌یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می‌تافت و در آن ایام از امرای سلطان
سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دو سر باهم
برآورده دست بردی بود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید
کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت
داد و میرزا ابو القاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده در اوایل ذی الحجهٔ سنهٔ مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و جاریکت شتافت و خطهٔ اندخود بامیر شیخ ذو النون و برادرش
امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک‌بخش قندوز و بغلان را بامیر سلطان
برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هرات رسید و زبان حال و قال متوطنان
آنجا بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که بار دگر بصد اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مانند ایشان در قلعهٔ عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنهٔ
تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی
مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفهٔ ضمیر می‌نگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه را
با طایفهٔ از اتراک بیباک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت
نمود و شاه حسین بمقاومت آن شیر بیشهٔ شجاعت در خور مکنت خویش ندید و تمامت ملک نیمروز را بازگذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل
مظفر و منصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه
حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران

خود گشته کشته سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعلی آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر بجهة دفع النقا بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیول امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از دیوساران مازندران که نوکران میر باباحسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود دیگی از نوکران را با خود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید غضب عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکین و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر باباحسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه بقوت دولت روز افزون لطیفه ساز و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در حرم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهت تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران میر باباحسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و آن طایفه بقیه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بنهایت تنگ آمده بود متعهدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محافظت که بده روز سوراخ عیبوان کرده و حالا بهفت روزست که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بشبی منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید عدّه بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمند پا فرو گذاشته و قرب صد کس را بدان برج در آوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتک پا بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را بهراة فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردیده و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسن مفوض گشت و غلغلهٔ آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنهٔ ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبّاء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال آن احوال [illegible] ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در عمادی برج نوشکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هرات است و ششم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شده و از آن جهت غبار غم بر ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه مرو یان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد

چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در دهم شعبان سنهٔ ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم ماه مذکور چهارباغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ منوره رضویه قیام نمود و سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط سعی و اهتمام بجای آورده و در آن زمستان یراق قشلاق در جان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

ش
اللّه تعالی
[illegible]

و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و همین معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود لاجرم امرای عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید برادر امیر حسین علی خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی در آمدند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که تا تتمهٔ العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هریک از امرا علیحده برسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیک به پادشاه و امرا بفراز سنگی پیدا شده و بسادگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ذره نیست پیش اهل جنون خاطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً به پنجاه میرسید محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام صحبت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در بیستم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان انعطاف را در کان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق سنقاری که شهریار عالیمقدار را بکمال اهتمام پرورده بود بشکست و همین معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه ز می کردم و آمد بهار ساقیا توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای بادهٔ ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار درکشید و در صباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد بمحفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغییر پذیرفت و بعضی از اغذیه کرده برخواست و بحرم در آمد و در چاشتگاه همان روز چراغ حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و اقبال بسرحد زوال نقل فرمود از مشاهدهٔ آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدهها چون رود جیحون روان گردید و ابر و سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمد ابری از باران اندوه شعر بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرا و اعالی و اکابر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را گنبدی که در جنب روضهٔ منورهٔ مقدسه علیه السلام و التحیة واقعست مدفون ساختند اطبای دانا احساس سمی از سموم میکردند و اذکیای فراست انتما قرب جوار امام همام علیه السلام را برین مدعا دلیل می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان که چنان خورشید پنهان در خور است در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ را گفتم جگر با چاک شد دیدهها از اشک و دامن پر در است این چه حالست چه تاریخست گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد و اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز

ذکر شمه از احوال مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه عادل

از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه بمکهٔ مبارکه میرفته در منزل مهو جان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می نشاند تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینموده سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گزاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

بغایت

والسلام از دار السلطنهٔ هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطر سای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه تب مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهت عارضهٔ مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفهٔ شیخ رفتند و چون بمحفه رسیدند تبرک نشستند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بمحفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهت زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمائه در قریهٔ جغاره از بلوکات دار السلطنهٔ هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آنحضرت شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و پیش از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از پیاده گشته بهکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی مؤلف این اوراق سید برهان الدین خاوندشاه پیش رفته بر جنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنهٔ هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال نمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد نقوم امامی امام ده و دو ز ماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام **مولانا سعد الدین الکاشغری** در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالآخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفاء مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت و اشعهٔ لوامع معرفت باطن فرخنده مبانیش را روشن گردانید و بر سجادهٔ ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبهٔ ولایت رسانید و در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعهٔ بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بده روز فی یوم الاربعا سادس جمادی الآخر سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و آثار ریاضت دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته بنجابت فرزندی نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفهٔ خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی از جانب لرستان در شیوهٔ سپاهیان بدار السلطنهٔ هراة رسید و با جناب مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید مقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنابران میرزا بابر سید را بانجو فرستاد و جناب مولوی را بسیستان [illegible] کرد و [illegible] بگشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ز احوال شه جز شه آگاه نیست **قاضی عبد الوهاب مشهدی** از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود و گویند نوبتی یکی از ظرفا را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تأملی کرده همان صنعت جواب داد که برآید یا رب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم وزیری کز برای مسندش زیبد که هر روزی قضای چرخ دیوانگه شود خورشید قالیچه اگر مقدار گردونش و انداز فلک سازد ز ماه چارده زیبد سمندش را نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل بن محمود بالیچه **مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی** پیوسته باداء

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام می‌نمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بمقامات بلند ترقی فرموده و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایشان کردی بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است که هر گاه مرا مشکلی پیش می‌آید آنرا بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رفع میکنم تا آن مشکل آسان میشود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاده و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مغفر السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز نبود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود و اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما صحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می‌آورد در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی میفرمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین ابایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می‌شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در صحیفهٔ ضمیر منیر می‌نگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته‌ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا دل این عزیز جای دیگر براست وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوهٔ کمل که بود اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش نمود سال تاریخش ببر از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت می‌نمود در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش در کازرگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری اسفراینی از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان توطن در آن ولایت اباکرد و این بیت در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و حبهٔ جیپال گفته‌ام با دو بروت جونه بیک جو نمیخرم وازانجا بسبزوار شتافته بادای طاعات و عبادات مشغول گردید وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از مصنفات شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک شعرای مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو در است زجا بهر کن بساطش فغان الحذر است و مولانا طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم فصیح زمان طوطی آن شاعری که بود شکر معانی خروس چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او مرا خروس سید غیاث الدین فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران میبود

[illegible]

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام معتبر و سرافراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاخری سنهٔ ۸ در هراة روی نمود و بگورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیدهٔ حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست بیت شاید اجلال را بی ملک او بود لباس بلکش اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت میرزا ابراهیم در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود **مولانا سیمی** از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بهر شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطهٔ علت جوع طعام بسیار میل مینمود این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خرما میتواند خورد و دیگری از این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی بشرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاق در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرماها از نزدیک بفراش من بنهید تا ببینم که کار بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بعد از آن زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر مینگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض دو رساله تالیف کرد و در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان بشرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیدهٔ درویش اینست که بیت بس دویدیم در هوای وصل یار کس ندیدیم آشنای اصل کار از جملهٔ منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بجود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

در همان زمان که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلدهٔ هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده میر قوام که بعالی منصب نیابت سرافراز بود به مصلحت استدعای میرزا معز الدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطاوعت کسی در نمی آرد و از آنجا نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید میر حسن داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته و بخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب [illegible] خرامیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغهٔ خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود و سادات و قضاة و صدور و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم و عدوان بر وجنات حال هرویان تافت تفصیل این مقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بیباکی موصوف بود از سایر امرا باری بمزید حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که بر سر هم سرشماری مبلغی کلی از متوطنان آن دیار بستانند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم تحصیلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلال ازکش و خواجه علی میر خواجه در دیوان میرزا شاه

قصیده که در جواب

[illegible] مولانا سیمی [illegible] والله اعلم [illegible]

جستند

میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را بتمام متصرف شدند و ثانیاً آنچه برسم سرشمار گرفته بودند بهر دیناری ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و تحصیلان غلاظ شداد رعایا بیچاره را گرفته بستند و هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود دود جان سوز از دودمانها بر آمد و نایرهٔ جور و تعدّی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پردهٔ اختفا کشید و صفت رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان در گذشتند عورات مستورات سر باکشاده و موها بباد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأثیر از فریاد و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید اما بمدار آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امّن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السّوء پادشاه عطا بخش دستگیری درماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود مشئوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در ۲ جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشماری هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق گشته آنشب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد و امیر شیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقتوز رباط واسطه است بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب گردید و خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیر حاجی سرش از بدن جدا گردانید و بدروازهٔ ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت

ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام

و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته و شاهزاده باتفاق امرا و نوئینان همّت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنهٔ هراة بسته بنابر آن امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد یابد تا انوار فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبهٔ آن عفیفه انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی کردند که شدت مودّت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و دعوی اخلاص و دولتخواهی امرای ترخانی نسبت با آن عظیمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سر رشتهٔ اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنابر آن امیر شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانهٔ جانقی ایشان را بکوشک باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانهٔ خود را از باغ بیرون انداخته متوجه نوکن گشت زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خضر ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با میر احمد فیروزشاه دوچار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمد یساول از آن فتنه جان بکنار کشیده تا در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض داشتند و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر درآورده بمحلهٔ اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را فرمود که در مدرسهٔ حضرت خاقان سعید که در برابر القلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنهٔ هراة است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده بهراة از جو

گردانید

امرا و ارکان دولت بابری حاضر ماندند قاضی قطب الدین احمد الامامی بصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه شهر را مضبوط ساخت و محافظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکنند و پای از حد خود فراتر ننهند ع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمهٔ ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و رشاد آرایش یابد و پرتو انوار خلت و اجتبا از مطلع واتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بیحساب در ظل لوای جهان‌کشای آن حضرت صاحب‌رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه‌شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه تره تو روان گشت و اقتضای قضای احدیت بساط جمعیت ایشانرا در نوشت و در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود و زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادرش حاجی عبدالله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نام‌بردگان بقتل رسیدند و فرقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تره تو در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بتیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را بامیر قرا بهادر که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات بتاریخ اواسط شعبان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد بسیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مواخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة بود و میرزا ابراهیم او را محبوس میداشت بواسطه تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبه کوسویه آن دو شاهزاده نزدیکی بهم رسیده تسویه صفوف نبرد دادند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با برلان تول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بینهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفیروزی و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان ابوسعید

از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

سلطان

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر آن داعیه همت از دیاد پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریهٔ سافلمان رسید و قبهٔ خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید انجماعت بقدم استعجال بادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرائط نیاز و ثنا بتقدیم رسانیده زبان بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغهٔ هراة قرابها در نخست میخواستند که شهر را مضبوط گردانند عاقبت بحسب اضطرار از سر آن کار درگذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق بشهرستان آسمان درآمده قدم بر اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد و تخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارت امن و امان بگوش طوائف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و بهمان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرائط مبالغه بجای آورد و محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق خیانت گشته قلعه را بکسی بسپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نمود و بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون متحصنان از کمال استواری عمارت قلعهٔ شهر دوراست و در آن زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله درنگذشت درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبهٔ علیهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا می‌آیند و اخبار تحقیق نموده بازمیگردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود بازآمده عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید بنابرین مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعهٔ شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت انصاف اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعهٔ مبرات میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها الفضه بعد از حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعهٔ تیره تو را بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول پسرکه نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد و ملتمس مبذول افتاده به تیره تو درآمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و پسرکه قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی برآورد سلطان سعید از آنکه شرح این قضیه بشنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید در نهم شوال عنان بصوب ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت در میدان جلادت میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زده میر احمد ترخان را بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بکمال رحمت و معدلت تقدیم رسانیده دوحهٔ آمانی و آمال اکثر را که از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و غنچهٔ صبحی جهت ترویح مهد علیا بنفحات کلام و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارقام عنبرین فام فضلای عظام شمایم عنبر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر باباحسن بسمت شاهزاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلع شده از راه نسا و ابیورد رایت نهضت بدان طرف بر افراخت و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عمزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسید سبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از تحکمات امیر باباحسن تنگ آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهانگشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد با حسن وجهی طالع میگردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جا داده برایت نصرت آیت پادشاه سعادت قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود تحقیق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان بکران بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم بشیوع آن حکایات را باور نکرد و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک فرسخی استراباد رسید و هرچند امرا و نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منقلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسر پنجهٔ قدرت سلک جمعیت خراسانیان را از هم بگسیختند نظم

چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین
قراول از آن جمع گردون شتاب رمیدند چون سایه از آفتاب

در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم به منقلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد و بدست اضطرار عنان بر بیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان اسیر گردانیدند و امیر شیخ یوسف ولد امیر شیخ خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جملهٔ مردمی بودند که در آن کشتنگاه کشته گشتند و امیر ابوسعید میرم پسر دیگر امیر شیخ خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظه در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان درآمد قلندری از دکانچه برخاسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر تو یکشش دیگر میکنی شش جغتای از عالم برمی افتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و اشتران قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و امتعهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد بیساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سعادت یافت و چون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابوده پنداشت بنا بر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند امیر احمد ترخان جهت نیکخواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ دانهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی

بجائی رسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار با اختیار متصرف او باز گذاشت

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله بدار السلطنه هراة بعد از مدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را موکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد اعلی مسود اوراق است و امیر غیاث الدین کججکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتگاری آن سه بزرگ عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید الکلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت بهر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار السلطنه هراة بتصرف اینجانب باز گذارد و بهر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در عوض متصرف گردد و در مدافعهٔ لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک دارد و بحکم برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف و ولایات و قلاع خراسان چندین حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار درآورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد سیاول قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخته تحکم سلاطین را معدوم می نمود و میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می نگاشت و میرک بمعمول قلعهٔ نیره تو را مضبوط ساخته بود و امیر [illegible] محافظت حصار سرحسن می نمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعهٔ خیسار حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعهٔ طلبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مقطع سعد برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد درآمد و قاصدی جهة بشارت وصول بقدوم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده بسخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال نمود اما الحکم لله الملک العظیم ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم استقبال استعجال نمود و در کنار آب انجیل بجناب میرزا علاء الدوله رسیده دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که

نظم بعد سفر دور و دراز شهر باد گردیده بدیدار تو باز

و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید

بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

و پدر و پسر در باب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم بالشکر در تخت توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب دوران براساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه منتصف جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریهٔ سیاقشلمان رسید سادات و قضات و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهت تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون رفتند که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود

بیت در آن بود از کثرت خاص و عام نبودی کسی را مجال خرام

و میرزا علاء الدوله بکوچهٔ خیابان درآمده بمدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تمهید بساط عیش و انبساط اشارت فرمود

بیت مجلس آرایان سبک برخاستند بزم عیش و خرمی آراستند

و آن پادشاه کامیاب فرد بمساعدت بخت فیروز چند روز همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برد و حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز مهمات کار و بار نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنید

واجب التعظیم

رایت هزیمت برافراشت بیت هرجام مراد را که بر دست نهی گردون زحسد خسی دران اندازد

ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید با لشکر بی نهایت اثر بانشد سپهر اخضر جوشن در متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان هزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلدۀ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصد درد و داغ وداع سلطنت کرده در غرۀ شعبان سنه اثنین و ثمانمائه روی باردوی پسر آورد و پس از فرار آنجناب کافۀ ساکنان بلدۀ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که زبان بیان از عهدۀ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود و اوباش هر بقعه دست بغارت و تاراج بر آوردند که قلم دو زبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبۀ کوسویه رسیده و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر میرزاد بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بعض تفتیش در پانزدهم شعبان سانیه وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان بیرون خرامید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کماینبغی قیام نمود و بامضاء امثله و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و در روزی چند الکای کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة

دران اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمۀ اقامت منصوب کرد دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قرابها در که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده تمامی جهات اورا در معرض نهب و تاراج آوردند و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرابها در که غلام هستند غبار نقار بر حاشیۀ ضمیر انور نشسته بود و بنابر این آسیب بدو رسیده و بدین جهة میان پدر و پسر صورت کدورت روی نموده محبت و یگانگی به عداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمده از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفۀ از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نفیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساخرد و تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرا عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و بزبان تلطف و تفقد استمالت داده دقیقۀ از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هژدهم ماه میرزا پیر بداغ که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بطلب پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطۀ دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مساحت بیان کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهانبان بنایش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در ورطۀ اندیشه انداخت و آغاز

وستین

مرمت

و آغاز تأمل نموده ساعی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت درآن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب تایید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بدستور سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکاء کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر انتما ارتفاع داد و در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان امیرزا ابراهیم روی گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بتعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لنگر میر غیاث بولایت هراة رود درآمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیربداق را که ارشد اولادش بود برسم منغلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیربداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایه سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آنحال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکر جمع مینماید بنابرآن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید یابد که مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت باذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلده فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه ماه مذکور امیر سید صیل اغون و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود بمضارب جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان که بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید نهاد بهشت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت از غایت حرص بادخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی بنماز روز جمعه بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه بزین القاب آنحضرت و عالیجناب تبارکی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده کامیاب بزیب و زینت آمد نظم تا بهمایون نام او دارا سکه بدل نقش کرد مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند و چون در آنسال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنه مذکوره در بلده هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاوردان نهادند و سلطان سعید حال بر این منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان دادگر خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود بمضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بمحض موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تهورناش با سپاهی جویای پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و پسرش و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملکت و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دستبرد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بگریزان بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و بشبدیز گردون شتاب مهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار رستخیز بظهور رسانید تیغ از شرار سیاه خون تا سپهر مست گشته آغاز گردن زدن کرد نیزه ع چو بالا بلندان بیرحم دل رسوم تطاول بجای آورد نظم

بخون ریزی روان شد تیر دلدوز ❊ دلی میجست جایی می شد مرد
مبارز تشنه شمشیر گشته ❊ بخون آشامی از خود سیر گشته

و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با رایت لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتعاقب میرزا علاء الدوله و ولدش میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مأمور گردانید بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نموده بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برده عیدگاه دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنا راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد

ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر بمشام جان مستفیدان اخبار سالفه رسیده که پیرک بجه تدبیر بر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز داشت استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث اصناف فترات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از ممر وارثان ملک خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری مفاتح عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مأمور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روزافزون شعبده انگیزد و دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر مفارق پیرکه غدار بیزد و در همان ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه بیمناک شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و پیرکه بشبهت بمتابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید و بقیه السیف از وی متوهم شده صبحی باتفاق تیغها آخته بر سر آن کهتر بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته مجدد بدامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاهی بهم رسانیده

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید تا در اثنای راه مریض گشته هرچند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشنده متعال سلطان ابوسعید را پسری عنایت فرمود چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و درهمین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن مستحفظ آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را بمیتین قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندوکه حاکم کابل میرزا بابر بود شربت شهادت چشید و بعد از آن معرکه شهزاده پیر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندوکه در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۳ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان ابوسعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اوق برافراشت و سلطان ابوسعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندوکه که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود بنابر دغدغه که از سلطان ابوسعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان ابوسعید در شهر حاکم بود و امیر نظیر داروغه باتفاق سادات و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار روان و ادعیه مردم پرهیزکار را بطا و صاعد بود و چون امیر خلیل یکموی بر سر نداشت و در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت و قطعه اینست که

قطعه
یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر بسر ناخن بود بسر
روزه ده و سر ما خود ده عیدی بیا که وقت تیق تاختن بود

القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورده و مردم او کمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و برخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر استیلا یابند و هرویان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة در گذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان ابوسعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و درباره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشیده روی نیاز باستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار بامیر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچار خورد و امیر کریمداد بنابر حق محبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و او را همراه بپایه گاه جهان پناه برده سلطان ابوسعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آن جناب بمملکت موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت

ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استراباد

در اوایل سنهٔ هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت بکنار دریای قلزم در خانهٔ ملک بیستون رستمداری در گذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا نجاک سپردند و صبیّهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و مقارن آن حال از جانب ماورا النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف بمعاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در بیست و ششم جمادی الاولی بجانب ماورا النهر روان شد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید بهمعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنهٔ سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نموده مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود و ثغور آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان هزیمت بجانب دار السلطنهٔ هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه داری بوجهی باکمل مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال از کانون درون مردم بیرون و درون تافت و چون میرزا سلطان ابو سعید خبر محاصرهٔ هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان یکران باز نکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سنوکی باستقبال آن پادشاه شتافته و خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابو سعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراس خانه پیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان یکران بصوب اوراق گردانید و سلطان سعید گل افشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندوکه بکرات اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بعد را التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود پیوسته در خیال استقلال بروز کار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت این صورت از حرکات و سکنات او بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظهٔ آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق آید در تنبیهش نفرمود و آن معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته بودند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنا بر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمائید آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافته فرمود که خلیل نبایست دستور عمل باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنکاش بیکی خانهٔ همایون برده بیاسیخ بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان ایام از عقب پدر روانه گردانیدند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرموده و در ۲۲ ربیع الآخر سنهٔ مذکوره باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و در آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی بنهب و تخریج زر لشکر و تا سر دار اضرار بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته بمثال لازم الامتثال صادر شد که

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده زر لشکر و نامبردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و بعد از آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر محمد بواسطهٔ تقصیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان کشای استیصال بنیان اقبال شاه زاده را مطمح نظر همت گردانید و ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابران جمعی از امرا و لشکریان را بساختن کوت مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنهٔ هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلاد و باطوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوائل سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهر حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب یکسال فتح میسر نشد بعد از آن کار بالای حصار باضطرار انجامید و ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ اورا از سلطان سعادت انتما درخواست نماید و خواجه ملتمس شاه زاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داد و حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت در بارهٔ شاه زاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در چمن کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاه زاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بممالک عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا میر دفتری که متکفل کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزرا عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت پرسش بخواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد تخی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضداشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هرکس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزرا بعقب من گرفتار میگردند و بسبب خدمتها که از تو صدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده و در سنه تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو قشلاق نماید و تواچیان بموجب فرمان جهانمطاع امرا و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد و شاه زادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنهٔ هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوائل جمادی الاولی در ضمان عنایة

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استوا اللیل و النهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمود در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفدهم درجهٔ حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنهٔ سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از سمت اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت تا مال بسر و رحمت را در تمامی ممالک خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و امانی طوایف انسانی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و بعد ازین سال از فیض سحاب عنایت و تاب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شکفت و غنچهٔ مراد پادشاه ستوده خصال از رنگ گرانبها صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم در حرم سرای گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بان تقریب درباره سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار طاق کرده آن روضهٔ بهشت آیین را بطاقهای رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه خود بتعبیهٔ بدیع ترتیب کرده هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال هنرمندان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر مینمودند از آنجمله خواجه علی زره گر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجودند بظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد بدیبای جنبش ایشان را رقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آیینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر نمی‌نمود سلطان سعید چون آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته درباره آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و بساغرهای مالامال پیران خمیده پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیدند و خوانسالاران عتبهٔ علیهٔ همایون اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامیده شاهزادگان عظام بآیین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جهانپناه پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو و طرب نوشتند و در سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنهٔ هراة اوقات همایون بخوشحالی بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید و در سنهٔ ثنتی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادی در ایوان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخته بود در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر بار نخواهد آمد کشتار

در بیان شمه‌ای از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق نیر این اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ زندگانی آن نهال گلشن کامرانی را در منزل جوانی از پای در آورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و کرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیک بن امیر علی بن امیر قراعثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خیال مینگاشت و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطهٔ کمال متانت و حصانت قلاع و بواعث امیر حسن بیک پیکر آن مراد بر وجه

مدعا چهره نمی‌گشود و در خلال آن احوال در پس پردهٔ تقدیر صورتی دیگر جلوه‌گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال بر این منوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه ع در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و خیالات باطل و تصورات بیحاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد و تا فارس را باز گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن خبر فراغ بال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را بپسر دیگر خود میرزا یوسف عنایت فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز اصلا از دماغ بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل را شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجایی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق نمیکشانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنهٔ سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا پیربداق برج و بارهٔ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع شاهزادهٔ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی تافت و قحط و غلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفهٔ که از روی تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای می‌آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده بیکبار فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی دار السلام دروازه‌ها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان نمیبرد که پدر در بارهٔ او قصدی اندیشد و بعد از ان ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا بکشتن میرزا پیربداق مامور گردانید و ایشان بیکناگاه بارو بهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دو زده دیگران مهم او را انفصال دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از شناعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیگ گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیرحسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنا بر عدم استطاعت مقابله در عقبهٔ که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش ارزروم شتافته نزدیک بمنزل امیرحسن بیگ خیمهٔ اقامت بنصب فرمود و امیرحسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و میرزا جهانشاه امنیتی را بعجز و ضعف آنجناب حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گردید و امیرحسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با دو هزار سوار مستعد جرار بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفهٔ از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاورده و بمعسکر بازگشته پدر را از آن واقعهٔ هایله واقف ساختند و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانوبند بسته بود که آن خبر مسموع شد و پیش از آنکه زانوبند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید و امیرحسن بیگ همان لحظه باردو درآمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

عوض پسر ۲

و میرزا یوسف ۲

میرزا جهانشاه بکیفیت مجهولی از لشکریان امیرحسن بیگ اسکندر نام بوی بازخورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته باردو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد و امیرحسن بیگ بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورچی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاهست امیرحسن بیگ آن سر را نزد محمدی و یوسف بیگ فرستاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورچی است که شبیه پدر ما بود امیرحسن بیگ باز آغاز جست و جوی نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیرحسن بیگ اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیرحسن بیگ فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر مقتول را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیرحسن بیگ بلوازم شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را به تبریز فرستاده میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت

چو دولت ازان خاندان در گذشت
یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیرحسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بنهجی که مسطور شد بانجام گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که اشجع اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهرا هیچ شاهزاده را همچنین معنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی مانند این قضیه نگذشته و میرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرموده التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعادت خصال تافت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه خواجه ناصرالدین عبیدالله فیصل میداد جهة طلب ملاقات آنجناب میرک جمال الدین عبدالرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بر امضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبیدالله بماوراءالنهر عود نمود و میرزا سلطان السعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و در هر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید خورشید تجر التفات بر درجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت تاپیچه توق ظفر نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال گروه انبوه از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده سپاس و ثنا عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمد از الضبط آنولایت نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطاعه ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت بهمدان و دیگر جاها با امیر حسینعلی قوچین تعلق گرفت و یزد با میر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد بعنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مرادش نهادند تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان ملک ستان قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و آنوقت که امیرحسن بیگ خاطر عاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانیده تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیرحسن بیگ بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصمی

فضائی

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هوا داری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که آبا عن جد طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کله زردوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آنطرف عزیمت نماید که عساکر منصوره ازینجانب متوجه اند تا بیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار بآستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن تاکنون در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک طلق آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما زان توایم و هرچه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و همدر آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منغلای پیش روان شدند و عنان ریز بتبریز در آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امراء درگاه را برسم قراولی ارسال فرمود و آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بیوفائی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان بتیسیر نپذیرفت بعضی لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر از پیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک سر از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرا جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول و جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت برآراسته امراء عظام با آئین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده تحیت و خدمت بجا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قرب صد سالست که آبا ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

نزد امیر حسن بیک

امیر حسن بیک رسید الحضرت میرزا بارگاهی پادشاهانه بیاراست و تختی زرین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر آنجا نشانده و خود بتعظیم هرچه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را با برادر او در غایت دهشت بآن مجلس در آوردند چند نوبت زانو زده و باشارت امیر حسن بیک نخست میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز دستبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار در بیان انتشار صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرونشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال در زوال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایه غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن ببسیاری سپاه جز تشتیت نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود گیتی ستانی تعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلاء کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولاینفع التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال احباب را در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اجمال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه دشت محشر ظاهر نمود و بیکبار جنود صرصار و برد در عرصه عالم دست بتاراج و یغما بر آورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگاه محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید که بهاء یک من غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و تا روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمه فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و تراکمه که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته بنواحی اردو ایلغا ختند و هر کس را که می یافتند بعالم آخرت روان میساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای اجل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند و بموضع تابستان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیک روان شد و در اثنای راه چهار صد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود و باید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهة تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از تراکمه زیاده دید بغرور موفور بریشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هر چند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک ندارند توقف نباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرموده چند فرسخ قفای گریختگان راند در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی

با قرب پانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسنعلی میرزا
بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش دران زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی نکبت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر
غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن میر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت نسخه ابا عن جد
جهة تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان جهة ارسال داشت
امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت
گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دیلمی که قبل ازین امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت
که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار نمایند بنابر آن امیر حسن بیک
مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول النظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود ذکر
واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایه سریر اعلی معاودت فرمودند مضمون سخن
تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن
سلطان سعید در نیمروز شانزدهم رجب همعنان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیک بتکامشی شتافته آنجناب را گرفته بشتاب
باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را
طلبید و چون نزدیک ببارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و
سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و مجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک میخواست که بکمال آن خسرو عالیشان تسلی رساند بلکه
داعیه داشت که او را یراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شیروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان خاطر
بران قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای درآورد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده
شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه درآمد محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و همانجا
شربت شهادت چشانیدند نظم دریغا که آن شاه عالی نژاد   که در عدل مثلش ز گیتی نزاد   بتیغ ستم نقد جان را فشاند   ازو غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست   بجز خون شاهان درین طشت نیست   جهان با همه زینت و زیب او   نیرزد بآن رنج و آسیب او   **گفتار**
در بیان شمه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید دران زمان که میرزا
سلطان ابو سعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه
و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان درگذشت بیت فرو ماندگان را درآن رستخیز
نه روی ستیز و نه پای گریز   همانساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک بهر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه
تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد برانداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه
برجای بود که ابو النصر مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور نا
شایسته منع نمود و خواجه سرایان و متحفظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی
بسر انجام سایر مهمات آورد و بنفس مبارک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چندین کس را از آن
مردم تیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمه آذربایجان و یساقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا
یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت بیغایت خویش ماوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان گشاد
از امرای عظام و صدور عالیمقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد
الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چندگاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

کشته گشته سایر هندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزراء سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بود بملازمت امیرحسن بیک رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در صفاهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد امجاد سلطان ستوده خصال بسبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود آنجناب یازده پسر نیک اختر بود بدین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمرشیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمرشیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد **معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد** اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنة سمرقند از دختر اورده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خوردتر سلطان بیک کاشغری را باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تایید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد اول ببرادر خوردتر شیخ جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی رامین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافته نعمت بلغراق گرفتار شده بوادی نیستی شتافت و دیگر با برادر خوردتر خود عمرشیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و درآنروز نیر فتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بخانیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی تاشکنت را معسکر قرار گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم استیصال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و بر پل بعضی مغولان جابقوچی را گرفته چون بکنار آب چرکه محل نزول چریک سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده سمند جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان شبدیز بصوب معسکرش انعطاف داد و در نواحی یایلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمرشیخ گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای شهید مرغ روح عمرشیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جانش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجدتر شده اوراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق ان شاء الله سلک تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت فرمود و بعد از

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال مایل شده تب محرق قوی محرکه آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنار آب آقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و شاد موصوف بود و در اداء صلوة بگونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیدی و در هیچ وقتی ادا و قات ترک ننمودی و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود در مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بود پیرامن خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیرانداختن و قبق انداختن بر اکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر گزیرش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطا نمی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت استیناس بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته بمحوای کلمهٔ من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح در آورد و ایزد سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبندهٔ تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت یونس خان دوم ترخان بیگم که نسبتش با امرای ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خان زاده بیگم که نسبتش بخان زادگان ترمذ انتها می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون آقا اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز می گفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان در آمده و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفهٔ زاهده سالکه را در ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم می گفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورد و اما دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختر از وی در وجود آمد و مادر بهمدران ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش در سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمایه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان ابوسعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین مینمود تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع باریکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم

گشت ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور ذات او بود زیب تخت و سریر بود رایش چو مهر عالمگیر کف جودش چو ابر گوهر بار جوهر طبع او نکو آثار

و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنهٔ ثلث و سبعین و ثمانمایه بدار السلطنهٔ هراة رسید و بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت

بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش

و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر در گذشت بنابران در وقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق

امیر یار معصول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس نشان میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چندگاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از وصول بمقصد امیر قنبر علی که درآنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا مکرر جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامهٔ دوزبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر استدعای اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باتفاق امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا الملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبیدالله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت مینمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور میگشتند و دست ظلم و تعدی ببنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس درهم نوشتند سمرقندیان که قرب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شدند زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بی‌استقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناه عمدة العلماء مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب‌نمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و سلطان محمود میرزا پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود همشیرهٔ امیر بزرگ مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ خان میرزا سلطان نگار خانم

میرزا عمر شیخ تولد آن شاهزادهٔ سعادتمند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۵۶ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود عاقبت محمود در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل دره گز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایهٔ سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهة سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت رتبت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا بسدهٔ سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضاء ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی خاقان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آنولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزادهٔ صاحب سعادت بمعنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که مشتمل

که مشتمل است بر بعضی قصبهٔ معموره شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی‌کت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا به اخسی قرار یافته دار الملک ساخت و چنانچه از شیوهٔ ستودهٔ نواب کامیابش منصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغهٔ منصف تعیین کرد و در انجاح ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و بیت برحمت چارهٔ بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمرشیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطهٔ علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض ممالک سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و درین قضایا احیاناً بطرف مغولستان لشکر می‌کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می‌گردید و بدین جهة میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت و نایرهٔ خلاف و عناد در کانون درون مغولان زبانه می‌یافت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظهٔ حقوق پدر فرزندی سببی میرزا عمرشیخ گورکان را نزد خود طلبید و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافهٔ الکاء موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمرشیخ میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله سمت وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبهٔ اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمرشیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را عرق شفقت التوت نسبی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمرشیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت نموده بولایتش باز فرستاد دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی فراوان از جیحون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و اینخبر بسمع آنحضرت رسیده با فوجی از شجاعان کینه کوش و بهادران جوشن پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمود و از آب مرش بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید و آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب من الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بباد حملهٔ صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور برخاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایرهٔ خون از دیده و دل پهلوانان بگشاد و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقهٔ بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال منهوبه را باز گردانیدند و بشایبهٔ نقصان باصحابش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بی پایان عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمرشیخ میرزا با لشکر بعزم ستیز برادر در استقبال فرموده در قریهٔ خواص که درمیان شاهرخیه و اورانیه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار جنگ و شین با بچه توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمرشیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش انعطاف داد و بیت چنین است آیین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی گاه مهر و بر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پر فتوح عمرشیخ میرزا بواسطهٔ سقوط از بام کبوترخانهٔ اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از بابر خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرا اوتمان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده‌اش از اندجان بود و مسمات با امید و دختر بزرگتر میرزا عمرشیخ خانزاده بیگم است که همشیرهٔ اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والدهٔ سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیرهٔ اعیانی سلطان ناصر میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمرشیخ میرزا تولد نمودند و میرزا عمرشیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریه داشت از جملهٔ زوجات یک زوجه الوس آغا بنت خواجه بیک بود و دیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و تمانون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا الغ بیک گورکان** در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی می‌نمود و چون سنین تاریخ هجری از هشتصد در گذشت آنخسرو نصفت آیین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهدهٔ ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت

از پادشاه

مقیم ولد شجاع الدین میر ذوالنون ارغون از قندهار بلشکر بسر کابل کشید و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین و الخلافة محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادرخان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاضدت اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملکت محمود غزنوی بنوی شد ز عدلش چو شرب بنوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیر اندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند **میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ** در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیک گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند و تا بدحال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاهرخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد و نعش او را بهراة آورده بآیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بمهدیان مملکت ملتجی بود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود **میرزا ابابکر** اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان جهانبانی پدر در مملکت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت سلطنت منقبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت و چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه بحدود استراباد گرفتار گشته دست بیداد بساط حیاتش در نوردید و تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان احمد** در زمان ایالت پدر در ولایت سمرقند پا بر مقدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاه زاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاد و در اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان احمد متوجه کرمان گردد و شاه زاده بدانجانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه هایله پدر بشنید و آبی بسر کشیده عنان بصوب گرمسیر باز گردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاه زاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادرش فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد ع دیگر خبری از وی بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قائم مقام پدر بود و چون آن بلده در حیطه تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستاد و شاه زاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امرای سلطان احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاه زاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بجانب نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را آنحضرت در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره تو فرستاد و ع دیگر خبری از وی بمیان نیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ممالک ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزگاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بر بیان شمه از حال زمره از مشاهیر اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده می پرداخت و طالب علمان را از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

و بهره ور میساخت و در سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله را بستن تعجیه ولایت هراة رود بازداشت و مولانا کمالی بتبعی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعهٔ علوم بر آنجناب فایق مینمود مع ذلک در نهایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنهٔ اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیهٔ در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و دو بیت از آن اینست نظم من بوده ام از جهان و گرامی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که در اطوار علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر ظرفاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود آنجناب در فن انشاء و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تنسیق اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنهٔ ۸۶۹ در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادرزاده اش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علمای زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش اتصاف تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور میبودند وفاتش در شهور سنهٔ واقع گشت و نعشش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام از بعضیات برآورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشاء و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت وفاتش در عاشر ماه رمضان سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید متابعت جنازه فرموده بر و نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بگوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود وفاتش در بیستم ذیحجه سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد و ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفاء خوش طبعان ولایات خراسان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبهٔ تربت که مولدش بود وفات یافت سید کمال گچکولی در شعر مرتبهٔ مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع اما ابیات آن استخراج میتوان نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهدهٔ من شده آنستکه در مرثیهٔ خواجه ابونصر پارسا قصیدهٔ در سلک نظم کشیده که بیت آن قصیده این قبیل بود که از هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جملهٔ منظومات سید کمال است بیت ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود مولانا فاضل در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود خواجه مؤید دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت و بواسطهٔ نشاء جنون بهویتهٔ نقش سلطنت بقلم خیال صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بایشان بخشش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

سال

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان به پرتو روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید گردانیدند **خواجه مؤید مهنه** بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود و همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت بآنجناب بشرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظوماتش مطلعی بخاطر بود جهت تحریر آن زبان گشاد بیت از همه روی تو آئینه جان ساخته اند وانگه آن آئینه جان را نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تألیف و نظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر نشانات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه بنقش امانت و دیانت بر سجل خواطر مینگاشت و چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر به تعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه امیر جقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین خاوندشاه** نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخارایی که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال می یابد و سلسله آباء و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه نوائب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورده و باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بنهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والده مؤلف اوراقست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود **شیخ نور الدین محمد** ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بر وی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد **قاضی قطب الدین احمد** بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار جهان بود و از اواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در تفصیل قضایا بر دستور آباء و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

روی نمود

شیخ الاسلامی مشغولی می‌نمود و از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه می‌نگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل می‌رسانید و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر نمی‌گذرانید و وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی‌حجهٔ سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری مدفون شد **سیّد صدر الدّین ابراهیم قمی** از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با آن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می‌نمود گویند در روزی که سلطان سعید به قتل میرزا سنجر فرمان داد سیّد ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده خون آن پادشاه زاده طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سیّد را طلب نموده زبان عذرخواهی بگشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده با اتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق سبب فتنه و فساد می‌نمود بنابر آن دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سیّد ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما شنیده‌ایم که آن پیرزال فقیر یعنی گوهرشاد آغا گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخاست انتقال سیّد ابراهیم بجنّات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود ۷ **مولانا شمس الدّین علی الفارسی** اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار می‌فرمود و چون بنیش مؤلف کشف کشاف میر سیّد بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلدهٔ هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقود دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد بر صحایف ضمایر طلبه علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا آنجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالآخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و در پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود وجنات احوالش تافت و همدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدّین داود خوافی** در علم و کمال یگانهٔ زمانه بود و مدّتی در دار السلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌نمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه می‌نگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد سایر علمای خراسان گردید در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدّین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرّة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب از تکفل آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم ناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می‌بود و وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدّین النسفی** در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده بعلم تقرّب می‌افراشت مدّتی بلوازم شغل مهرداری قیام می‌نمود و در جبههٔ مهر کردن فرامین مطالعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات می‌نمود و بعد از شهادت آنحضرت و فنای سعادت چندگاه در مجلس میرحسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن ورطه نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و بقیهٔ عمر در آستان آن دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعرای سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب بنظم می‌آورد و در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده‌ای در ردیف آفتاب در سلک نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت ای زلف شب مثالت سایه پرورد آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زانکه ببد خوی بی مهری چنین افتد منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدّین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته در دیوان خود درج نماید و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم می‌بود تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدّین محمّد بخاری** بمولانا محمّد معمّایی مشهور بود و سالها در غایت اختیار صدارت میرزا بابر می‌نمود و در ملازمت میرزا سلطان ابوسعید میرزا اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر

بیت
اقبال
ص

[illegible]

بیت
ساید
ص

میگماشت و در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد   خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد   و در روزی که خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت می‌کرد چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهة تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثنا راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از امر میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچیک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست

مولانا عبد الحی منشی در خط تعلیق سرآمد خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام می‌نمود و بعد از واقعه قراباغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می افراشت

مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتبیین آن کما ینبغی محال میشمارد و در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بوجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت می‌نمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمیفرمود و خطاب مولوی بر حسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حواله اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بثبت آنجناب نرسد هیچکس از بازاریان قلمی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا کیچیک جهة تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت

خواجه ناصر الدین عبید الله از انتخاب مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده میامنش را بأشعه فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب بدعت از اشعه لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه آستانش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشته و آستان کرامت آشیانش تاج مباهات سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می‌شنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش محال می‌پنداشتند بتخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته بحضرت خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابرش پیش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همت عالیه بر تعظیم شان و تفخیم مکانش می‌گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیارایستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنان کشیده داشته دست باستعمال آلات قتال نبردند تا معلوم شود که سبب

آمدن خواجه جلیست و همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را صلح و صفا ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان جا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک با سپاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی بتبدیل یافته صنوف محنت و بلیات انی روی بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بهدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله که بخواجه کا اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثناء اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو برادر حمیده خصال شمهٔ بر صحایف روزگار نگارد تتمه چون قلم سوده رقم بامداد رشحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذوالاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة والخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان اهل فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان ادراک پر چو فیروزه فیروز و دری چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثناء تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بوده در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد مقرون باوصاف و القاب مفضی بتطویل و اطناب میشود و بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آن خسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا تجنب تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه میرزا منصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بمضرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آثارش برگشود و چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء

ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال منتظم ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید تابنده و افر عطا و در آسمان وجه و وجاهت چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و فرحی بهنگام سلطنتش مانند هنگام فرحی دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل با صفا و ریان و از نسمات گلزار فضل و افضالش نهال اقبال امثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری از کمال جلادت میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد شجعان اسفندیار توان را برانداختی از سهم گرز گران شکن کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر جگر شکن چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت نهنگ دمان خصم بسر رسید و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا را محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بحورانا حورا عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش بهمچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش در حسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و هنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تعقیب ارکان شریعت

چون بهشت

و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت
گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال نمودی و در انجاح ملتمسات و وصول
سیورغالات و انعامات این زمره کرمیه همواره احکام مطالعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس شریف اعلی
طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه‌نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و بنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط بغایت مایل
و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی
و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تشمیم نسیم صبای صبی و مبادی
احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را
معدوم و نابود انگاشتی بنا بر علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند از بلده
مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود و بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه باندک نسخ ۳
سنه ۸۶۲ دار الفتح استراباد را از حسین بیگ سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله
ندیده مصحوب اوراق توجه فرمود و در سنه ۸۶۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بعنان ظفر و تایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده
فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع
و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز
بار دیگر برافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال
آن اوقات بجهت عارضه مفاصل عالم پایه پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هر یکی از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن حشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کروفر اتفاق افتاده
بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک
بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

منصور

جلال الدین قاسم بخودی در سلک وزراء خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروزی و میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد ابن و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

از کرایم نعماء و جسایم آلاء که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علوّ انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده‌اند و تعظیم شان و تمهید مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده‌اند و بی‌شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد حمیده آثار پسندیده اطوار آنحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلچیکدای که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن جنغل بن سوده ون بن تابت کیلکای بن تومنه خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایستمور خان که از اولاد کیک خانست و مادر قتلق خانم بکینه خاتون بود که او را بی بی توخی نیز میگفتند و بی بی توخی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبدالواحد و شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاریست و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایکوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا امیرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوروق سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نور خان بن اوکدای قاآن هیچ کس را نبود چنین نسب در عالم و ولادت باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل بوالکی در سرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید بگرانه خورشید اقتباس نور نمود و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صبا صبحی بتمام نشکفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورکشائی از حرکات و سکنات آن ظاهر میگردید نظم همان دم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ همان دم که پیدا شود شرق مهر کند عرصه را روشن از نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد عنایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیده فراست در جبین آن آفتاب طلعت می‌نگریست میدانست که عنقریب باوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت ازو آن نشان ضرب اعلاست بچهره او چو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده و از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

سلاطین

بهادر

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کار سازیست با والدهٔ ماجده
خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم آنحضرت را
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده و بهره ور لطفی مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید در شهور سنه ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در مظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرموده و از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابوسعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سنجر و
کسی از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت جنبت الملکا فرمانفرمائی باید بود از عقد دیو سیرتان و مکر بداندیشان متاثر نگردد بیت نافهٔ مشکین اگر
بند شکنی ده صد حصار سوی جهان پرورد چو بوی طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان ابوسعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمس مبدول
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون کامیاب
از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور و الاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر به خدمت
میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
سنجر بدیدهٔ بصیرت ضمیر دولت و اقبال از ناصیهٔ حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و نهایت اشفاق و عطوفت
ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خویش را که پرده نشین حجلهٔ عفت بود و بیکه سلطان بیگم نام داشت بحبالهٔ نکاحش درآورد و چند روز لوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بارده بهار چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از فروغ چهرهٔ ساقی بزم طرب گلزاری بود
پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری می‌نمود و بغایت مطربان مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزای ساز
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف برقص درآورده و سازندگان دلنواز و نوازندگان بم و بساز بمضراب نشاط در راه انبساط هر دم با آهنگی
دیگر و نوای دیگر گوشهای مجلسیان را با نوای عشق و محبت مقید کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز هر دو هر یکی بتنها دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و اعیان و امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن عترت اختر پری چهره عقد الفت و موانست انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود
بلقیس ثانی بدر دانه آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

چون عنایت و تأیید بی علت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت واقبال
بنشاند و تاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند در اوان آنکه در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوسته که در مخالفت
میرزا سنجر بیچاره شده بر زمین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر معزالدین
میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از کشیککان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و همین خیال باطل آن جاهل مقدسه
را بعرض رسانیده خاقان بیدل با پنج سوار از جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده و متعاقب نهضت موکب کرده از مراتب جان علی بیاور [illegible]

یساول با شصت سوار از مردمان مجراء بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان نگران بصوب شهر انعطاف داد و بی
دغدغه بمرو در آمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین مقدم شاه جوان بخت بر تبت بر گذشت از آسمان تخت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی با هم اتفاق نموده وقتی که خاقان منصور جهة جانور زدن
از شهر بیرون رفته بود یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر ۲از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت ۲ خواص م
چشانیدند و علم بغی و طغیان بر افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در ساکنان
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانقلی بخشی که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانید. آنچه دیده بود بعرض
داشت همان لحظه آن زیبندهٔ تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران برجی که بطرف کاجکانست بر آمد و مردمی را که در آن طرف متحصن بودند زخم پیکان دیده و منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بستند جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایرانچی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایات ۳مجتمع گشتند و مقارن آنحال میرزا سنجر بمستقر عز خویش ۳ نصرت شعار م
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیئت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانقلی یساول را بدرجهٔ شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن هژبر بیشهٔ مردانگی بدستور ۳آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان ۳ سابق م
میتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده دست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته پانزده روز در میان پنجده و برکنش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع اخته
آخور را از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدان جانب گریخت بنابران توقف مناسب ننموده خاقان منصور از اخته آخور پای همت
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب باغان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام بافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بتعجیل
ایلغار لشکر بسر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا اثری از صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید **گفتار در بیان
توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشز و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن** چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطهٔ هجوم سپاه شتا
در زاویهٔ اختفا ناپیدا بود بتخت گاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کرسی شرف
خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی یساول با چهار نفر دیگر جهة طلب اسب بپایاب روان فرمود و ایشان از اخته و دسته سر اسپ را بنظر
آن ۲شهسوار کامگاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرشز روان شدند و بعد از وصول بدان موضع ادهمی خواجه ۲ میدان م
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده نوای

جهان‌کشا بصوب نسا بر افراخت در اثنای راه بصرو و میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کوهی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز به سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل النبو با امیر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بر زور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بغایات تهور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز در چشم سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر بابا حسن را مجروح و بیروح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بباد حمله دلیران نیران حرب افروخته گشت و به تیر دلدوز سنجاق صبر و سلامت بر دوخته شد و جوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت بیت لقد تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله جهانسوز آتش آب تیغ آتش فشان انطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در حین اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از النبو بولایت نسا رفته و مال یکسال آن ولایت را گرفته با امرا و سپاهیان قسمت فرمود والتوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استرآباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد و عباد

در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدری و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی قراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو فرستاد میرزا سنجر بی تامل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استرآباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو کر با اکثر عظماء امراء ترکمان بسمت تقوق و دهستان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت برافراشته غیری را نگذاشته درین ایام از لمعهای توجه خاطر همایون مغلوب گردد و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان آن بیگانگان پیراسته گشته هر کس از امرا و الوس چغتای در هر جا باشد درگاه عالمپناه را ملاذ و مرجع خویش داند نقد این سخن بمحک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استرآباد نهضت فرمود مقارن وصول لشکر فیروز عضد محمد خداداد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین در گذشت و روز دیگر از مردم دلوقمش و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت بیدار گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استرآباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه عشر اول ذیحجه سنه ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بانگیختن غبار جنگ و شین پرداخته از نهر گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجعان سپاه ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم برآمد خروشیدن گیرودار

نسخه
مقهور
۱۲

نسخه
شاید که
۱۲

درآمد بر نهار از آن روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه کردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمان بتیغ سید ریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از دستبرد لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان کشود لوای شریعت روی برفراشت سپه را از اضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد

بعد از آن چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع آمال آن زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان ماهچهٔ رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره کشود گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بعنان دولت و اقبال گلگشتان استرآباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان و اشراف را بموائد انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب محاسن شیم نوایر ستم فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید جنّهٔ عنایتش رعایا و بیچارگان را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست عدل عالم گشت ببست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عید بود روی نمود محمد خدایداد دوستکار امرای والا قدر بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که انسب چنان می نماید که خطبهٔ عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا مابین الجانبین طریقهٔ پسندیدهٔ موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام همایون فرجام آنحضرت خوانند و روی زر را از نقش القاب فرخنده انتساب بسکهٔ قبول رسانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکهٔ جبینش سلطان حسین باشد مقارن آنحال قتلق درویش الهی از نزد سلطان سعید بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت این جانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص نماید بر ملازمان آنحضرت مسلم بوده هیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب سپاره و چمند که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد قوچین بقهر دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظهٔ عهد و میثاق ننموده بولایتی که بضرب شمشیر از مخالفان پرتشویر ستانده بودیم درآمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسدهٔ سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخات و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز بآب یاری باغبان تقدیر نشو و نمای یافت تا ثمرهٔ آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل

بیت
بهادری دی
۴

۲
دانسکار
۴

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود بیار وجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده سلوک ناپسندیده ورزنده و نیز طریق بی‌راهی بجای می‌آورند بنابران عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نشاپور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور و امیر نور سعید و امیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید و عبد العلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف یافته باسترآباد مراجعت نمود و چون که متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول بالنکت رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر بندگان عنان بجانب استرآباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته غیر خود را سزاوار شهریاری نمی‌شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنکت رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران ضیغم گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بجالغان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده در شهر را مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد و در آن اثنا احمد بابا با قوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن جهت فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پدید گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استرآباد را بازگذاشت و رایات آفتاب اشراق بصوب اخوبچه و خطه آداق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون افشان روان ساختند و از هجر بهار آن دیار یعنی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زیر کیا ظاهر گشته اشجار متحیروار سر بهوا برافراختند و در آن شب بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید و تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابران لشکر سلطان سعید را تیسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکر پائی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون بهفت روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی و جاله عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود همعنان نصرت و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میر شاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بشرف بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان مسعود مآثر گذشت که عبد الرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی‌افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو روی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف احوال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مرد فرا گذاشته بپیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنیاد مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و گوهر حجر پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف و رحمت الهی بود بحباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس

پیربداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغه امرا بسر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و در برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمره از امرا مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بجانب خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانه برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود آخر الامر مصطفی خان در شهر وزبر که دار الملک نو بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزبر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل بسالت را انهدام بنای زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصه خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت قوشچی بهبود نام را که نظیر آن بازگیری در عرصه جهان بجولان درنیامده بود جهة مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره شهر وزبر فراغت یافت بنابر مصلحت استان صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل انبساط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هراة جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد و بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امیدی بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود و از امرا سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج آسمانی گشت و خطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه منبر نه پایه گردون درگذشت و الخبر و الاثر و در تمشیت مهمات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون باز گذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید بیت سعادت هم رکاب و بخت همراه طراز رایتش نصر من الله ذکر محاصره بلده فاخره هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات صاحب همتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بتجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سروری بر روی روزگار خود چه سان گشاید بنا علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا بمعاضدت آفتاب سپاه از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امرا سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نشابور و سبزوار بودند عنان برتافته خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه مذکور مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری باکمل وجهی مرتب گردانیدند امیر علی نظیر که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبد النصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق با میر احمد بایسمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شهابرد و اندبرج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار بچرخ درگذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کوتکت مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده کماهی محافظان دروب و بروج بهنگام احتیاج معاونت می نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشیده ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن همای

اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و اول آنکه هرویان هواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بر ابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامرا رسانید ایشان اینمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز فلک دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات بر سمند خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله بهم بر دواند نظم اگرچند بسیار باشد گوزن ندارد بر شیر یک ذره وزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار کی بد برد و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروهٔ وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر گران تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده بزودی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال برین منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر سپاه از کهدستان در حرکت آمده و در خنجه باد نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازهٔ فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح و بیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجهٔ تقدیر اسیر میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعهٔ میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور فرموده بنا بر آن در سلخ ذی حجه از خنجه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل نمودند از فر نزول خاقان دشمن شکن عبرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید فرید و خلیل هندوکه با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور [illegible] همه تندخوی همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تافتن تنور حرب بمنزل الکوزی آمده‌اند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بیک حملهٔ ابطال رجال نیران جنگ و جدال اول برافروزند و خرمن حیات دشمنان بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع لودن کوچ واقع شده در منزل ترناب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترناب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرا سلطان سعید آویخت و چون منزل سترکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آن مقدار اختلاف در رای امراء ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۶۶ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را با میر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود طریقهٔ نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمرهٔ از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط برگشاده بادهٔ گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد

بعزم حمام

عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته صح

مثنوی
بگردش درآمد می لاله گون ز بانگ چنگ و نی و ارغنون
گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار
مغنی بالحان مردم فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب
ز بس خوردن رطلهای گران شد بیهوش دور از سر سروران
شه عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران حشم
بقانون جمشید و آئین کی ببودند یکهفته غافل ز می

درخلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعهٔ سرحسن شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان بگردان بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط درنوردید با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که اعادی چون در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آوق قرار یافته چون پردهٔ مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر گرمی افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب آنحضرت ایاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آوق نزول اجلال نمود و ظلال عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود

لما
باجنود نامعدود

ذکر فتح شهروزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر

چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آوق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایهٔ علم بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواه اوزبک را که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقهٔ ابوت و بنوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میرسد که بدانجانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید و دولتخواه بشهروزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین موجب طعن عیبجویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب برادر او خلایق را باستقبال موکب همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواه اوزبک را رخصت داده بنفس خویش روی بمنقشلاق نهاد و دولتخواه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آوق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابرآن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصفهادکری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمنظور اهالی شهروزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان بناها و قنانهٔ شهر تحصن نمودند و آن شب بتقدیم محاربت ایشان نپرداختند روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونغرات که به بیرا ایاق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کالبنیان بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و شور برخاست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروخت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکردهٔ آن دولتخواه اوزبک بود درآمد و او را دستگیر کرده بقلعه درآورد و اتباع مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند و دروازها را استحکام داده بر بروج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را بازگذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده درآمده رایات تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و برشحات غمام بر و امتنان ریاض مملکت را با نضارت و ریّان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بعد از آن ایتام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدّی جایز داشته ما را باین دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بخان و مان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار سید زین العابدین جنوقی نهاده بجهة مصلحت یورش خراسان بار دیگر بآراق خرامید و مقارن آن حال متوطنان جنوق بهواداری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش الهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را کشتند و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اغروق همایون را آنجا گذاشته کرّت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اسمعیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را مضبوط داشته اند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت **گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امراء سلطان سعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ۸۶۸ که میرزا سلطان ابو سعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پر حشم و قهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه نسا و باورد و ابیورد بحدود سبزوار و نیشاپور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت ماثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امراء کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرّار بدفع طلایه موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از بیباکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده با جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان غنیمت بیند شده و عنان باز بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ مینا رنگ را از خون اهل نام و ننگ گونه یاقوت رمانی داده بکمال مردانگی بجای آورد و سمند براق مانندش سمندر مثال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می نمود و ناوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت و از طعن سنان جان ستان دو حصه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید و سرهای سران و تنهای دلاوران با خاک راه برابر گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک سواد اوراق بیاض سطر عمری از لفظ گوهر بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز پانزده کس از دشمنان به تیر نصرت تاثیر خون ریز من مجروح و بی روح گشتند و دوران معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیدند * بساط جمعیت اعدا را درنوشتند امراء سلطان سعید چون حال بر آن

خاقان منصور مظفر لوا

عنان تمالک از دست داده

تا آن شیر بیشه ترشیز

همایون

بیابان مهول دیده عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت

نظم

در مصافی که اندران دو نفس تیغ را با نفس قران بودی
صد قران وحش و طیر را پس ازان فلک از کشته میزبان بودی

و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشاپور رو بمشهد مقدس نهاده صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و ازانجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بطرف مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سر انجام مهمات خود بشهر در آمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امرا سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته متعاقب موکب همایون می آمدند سیاهی مینمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاتی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بهزار اسپ بخاطر همایون خطور نمود که بتعجیل بر سر خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آنحال یادبتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای صواب نمای خاقان اقتضا فرمود که چندکس را از شجعان بر بالای جبیبه جامهای کهنه پوشانیده و بر درازگوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان بحصار در آیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و بدین خیال هفده نفر از امرا جوشن در مثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیلو مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قتلغ چهره و شاه قلی بکاول و آقاجان قورلاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیاتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی چاپار جوی را خاقان مظفر لوا از عقب آنجماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق در آیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا در آمده اند و او نیز بی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین بهیأت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدر قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند و بر بالای فصیل بر آمدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از زبر فصیل بزیر انداختند و پیش از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسد تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را باز ستانند و جلادت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافت خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ شتافته ازانجا بقلعهٔ ترسک خرامید و آن را تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از دهقانان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان منصور چند گاهی دیگر بار روزگار ناساز کار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از ملازمان مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشته جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان نامدار فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت تا آن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک حضرت انور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بسایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه در آورند و مدعای خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تایوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تایوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

اختصاص ۲

بر وازند و یک گوش را بدست نیاز مندی گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور این صورت را قبول ننموده و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابوالخیرخان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمد و چون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده نموده از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قیز در گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابوالخیر خان از بخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان نهاده حضار بنا بر آنکه آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده. و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفرقرین گشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را بخود نزدیک تر کشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنابر آنکه در آن اوان ابوالخیرخان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی نمود تا آنکه طلپاق از سر برداشته و خاقان منصور را ایوغ کرده گفت تو هر چند مارا در وقت ملاقات ایوغ نکردی اما جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم ایوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر بعد از ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و عجلت فجاه تدبیر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بمرتبه پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم

سلاطین را بتائید الهی میسّر میشود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان را بود عیب
اگر از محض تقدیر خداوند نماند کارشان در بند یکچند
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت بر ایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شاهد این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابوالغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیرخان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکری تعیین نماید فوت شد و آنحضرت نصرت ترک امداد سپاه پرغنا داده یکباره قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نیسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروهٔ وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانست نه از لب یاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش رسانید بیت

بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را بود دولت عنان گیر

و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت

بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت

طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدین سان رقم مینماید که چون جاده ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام نموده باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنهٔ هراة رسیده امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمع عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود و ابوالغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آن اولا در سایهٔ لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

سنه ۸۷۳

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جزو جام با میر ولی بیک رسید بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید از زبیر و بیان بتحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر طوایف الوس جغتای هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنا بر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرا از نوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان منصور از عنایت خود کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته پدر گشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اند بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرمود و بعد از طی یکدو مرحله سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون از وجود مسند پا و تارک تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان درمیان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرمود و بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن نصفت و رافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز پنجشنبه رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه تولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک از نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند نظم

خسرو کامران عدل طراز شاه همای مکان بنده نواز
چون قدم زد بسوی سواد هراة گشت ظاهر ز مقدمش برکات
روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور
آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند
از سحاب عدالتش عالم گشت چون گلشن ارم خورم

والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث لمکارم الاخلاق و محاسن الشیم

ذکر وصول آن شاهسوار اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بروفق تجارب سابقه و صدق تواتر اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی زیبنده تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی را در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب ظلم و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای ترو امتنان رساند گلزار رایات و سرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشته گستراند مصراع نقش تصویر جهانبانی بآن نقد مشید سازد که مقصود بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی راه نیابد و انوار نقش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شرر و جنایات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم

بود مقصود از گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی
چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد
پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل و احسان

و چون دران اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید گورکان در قراباغ ارّان بتفصیل انجامید مذکور شد از دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که ماصدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انبار که کلام معجز طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار

پنجـ
هشتم ماه
مبارک
۱۵

پنجـ
استقبال
۱۴

آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث وسبعین وثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک نهم در گذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و املی فسیح روی همت بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف واشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت واحسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا واستحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات وقضاة وفضلا و ارباب درس وفتوی نهایت سعی واهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض مقدمش گیتی چو گلشن ز فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار داشت و دعوی نقش محبت و مودت عترة طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین بصور حقی بر صفحه دل می نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آن جماعت بود در روز عید فطر خطیب بدستور مشهور زبان بقراءت خطبه گشود و هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید از خاطر همایون سر بر زد و مجلس شریف را بوجود سادات و قضاة و علما واشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا بحباله نکاح در آورد و محفل صحبت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار ساز کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار بر گرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت آیات خرامیده مقارنه برجیس کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضاء قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت واستیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید سلطان و هم در آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشنا بود باحداث باغ مراد که چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بناء و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت ولطافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما دام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی واجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دل گشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت آئینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوائی مبارک منزلی فرخنده جائی درختان چون بتان قد بر کشیده زیکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو کز جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر ورق کاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرد و قصورش از هفت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق میربود بیت از عجایبات اوست در تشویر فتنه نه سپهر و قصر سدیر قصور عالی والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر

ذکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات وعظایم امور

هم در آن اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون شد غیرت نگارگاه گردون امیر صاحب حشمت صائب تدبیر مرجع الاعاظم والفضلا

فضلای روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر افتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورگان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولوالابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان منصور لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بهمان ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان سعید بدارالسلطنه هراة رفته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بنابران از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابواللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراءالنهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلاء خاقان منصور لوا بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت و بعد از امتداد ۲ مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بنهایت شامل حالش شد و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده بلالیه که هر بیت از ان رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود بشار بزم همایون فرمود و تمهید موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آنحال میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورگان از طرف قراباغ اران بدارالسلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده حکام بلخی بتمشیت پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسین شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم دران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بایکاه شاه ارلات بدان جانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آن حدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایات را تحت تصرف در آورد یار علی مغول را مغلولا بشهر فرستاده شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ ابدطاشی را بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدان جانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از قراباغ خود را بنواحی بسطام رسانیده ولوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ ابدطاشی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته تخت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هر گاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت و فرجام نوایب نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید در ان اوقات که تیر سلطنت و استقلال خاقان مسعود خصال ابوالغازی سلطان حسین میرزا

[illegible] روزگار ۲

[illegible]

اطراف ولایات خراسان منور ساخت و ما بچه لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام سنهٔ ۸۷۴ در گذشت و در بهشت برین با زمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جثهٔ مرقد معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و تربت گاه جمهور مردم نزدیک و دور انه هو العفو الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان** در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابو سعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابو النصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از ممر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانیده و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعزم موفور علم جهانگیری افراشته نخست بجرجان شتافت و امیر شیخ حاجی از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارز الدین ولی بیگ را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا الچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از ممر سبزوار بیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که بر رفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی بر افشاند و بار دیگر قدم مسیر بطرف اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنهٔ ۸۷۴ از دار السلطنهٔ هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد عطرسا و روضهٔ جنت آثار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا الچیک و امراء ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی پایین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین توقف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنگ رادکان عبور کرده از جلگای خبوشان و ایلغر یغاج بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایلست در آمد و میرزا الچیک و امراء ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلانچی و میر علی میرآخور و شیخیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منغلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت و امراء ایلغار با امیر علی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند **ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد** صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب خنگ لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم القطاع مواکب کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا انتشار ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را بجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بادگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر عطیه بلوازم اهتمام تقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آثار مبارز الدین ولی بیگ مفوض داشت و ریاست میسره بسر پنجهٔ شهامت میرزا الچیک و امیر عبد الخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابو سعید خان در میان را بهراولی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود و سپاهی آراسته شد که بهرام تیر جنگشا بر اوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب را بر سر کشید و نهنگ سهمناک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پشت گردید

[illegible]

پوش کردند نظم خدیو جهانگیر دشمن‌شکن سپاهی بیاراست پولادتن همه تندخوی و همه تیزچنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون‌فشان ربوده به نیزه سر سرکشان وازانجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بشدید عزم بهمنی پهلوانی تیز کرده بمیدان تیغ خرامید و در تعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارسبکی بجوانغار فرستاد ایوب و حاجی جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه کشورگشای شاهزاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و در تهوّر از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند نظم همه تیزخشم و همه کینه‌کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چو شیر ژیان همه وبعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سورن انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ برانده و از نیام تهوّر برکشیده و مانند بهرام خون‌آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بر زه قهر آبدار و خدنگ چهارپر بر زه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب نیلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب آتش فنا در خرمن جانها افکند و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند جهان ریخت خون تیغ خاراشکاف که شد لاله‌گون خاک دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارزالدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشهٔ تهوّر یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار دید بدان طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته در عقب سپاه ظفرمآل گشت و خاقان رستم‌خصال آن حال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهام خون‌آشام را از آشیانهٔ کمان در پرواز آوردند نظم دلیران دشمن‌کش تیزچنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را ازین سرنگون ساختند و با وجود وفور باران تیر مرگ تاثیر فوجی از شجاعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفرمآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت‌نهیب زلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت رباعی هرچند که نخچیر بود تند و دلیر فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تیهو ز مصاف باز بگریزد زود آهو بر ببر کی ماند دیر شجاعانی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می‌پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار رویین‌تن را غاشیه‌کش خویش می‌انگاشتند مانند پشهٔ ضعیف‌نهاد که با تندباد نستیزد و مثال مواکب کواکب که از اشعهٔ انوار آفتاب بگریزد از نهیب صرصر قهر پادشاه شجاعت‌پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت‌دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح‌افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت‌نشان بقتل رسیدند و فرقهٔ اسیر سرپنجهٔ تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارسبکی از جملهٔ اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت‌آشیان نجات یافته بقیهٔ نام‌بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدارالسلطنهٔ هراة درتخت حاجی بیگ نزول نمود و منتظران زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده از غبار موکب سپهرمراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بنیاد نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید یراق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلاد خراسان مبسوط فرمود والحمد لله الشکور المعبود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق‌پناه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافر تهور ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بجرعهٔ اقداح افراح پرچهرهٔ غبار شداید سفر و متاعب حروب

دختر اغلوم دل الیستر و یار علی ترکمان که از پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با میرزادهٔ شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیرحسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بدرگاه گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۴ قاضی علی که از جملهٔ مقربان امیرحسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بمسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبای عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بقضایای قادر مختار از جانب ما دفع عناد میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوهٔ سلوک اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند ازین طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار اوتار او را بمواد و صورتی که در پردهٔ غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطهٔ اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعت ترکمهٔ قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدین جانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهت جواب بدان
مهمان قاصدی نزد امیرحسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان بمنصب زمام حکومت قهستان در قبضهٔ اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت آقا میرزا یادگار محمد چون از معرکهٔ جناران بحدود دامغان و سمنان
رسید کیفیت واقعه را بامیرحسن بیک نوشته مدد طلبید و امیرحسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که
در ممالک خویشان او انتظام داشتند با امیرشاه منصور بن امیرشاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار مسلح بکومک میرزا یادگار محمد مامور کرد و شاهزاده
آمادهٔ رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطهٔ منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیرحسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار بصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بیخبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش برانداختند و این اخبار بدار السلطنه
هراة رسیده بعضی از مردم کوته اندیش شایع ساختند که امیر تویب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیده بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد رفتند و آنحضرت بدان اخبار التفات ننموده امیر عبدالخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم طلیعه
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امرای طلیعه در النگ رادکان رفته خیمهٔ اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و چون
این خبر بپیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته دانست که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابرآن
در غرهٔ ماه مبارک رمضان با سپاه ظفر اعوان از بلدهٔ فاخرهٔ هراة نهضت فرمود و در النگ رادکان با امرای طلیعه ملحق گردیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را به قاضی بیک که از سایر یوزی او بمزید اعتماد و اعتبار امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
را با جمعی از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده نماند و سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و ازانجا بسبب آن تمامیت سید نصرالله
کسکنی و خواجه معین جشار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب حضرت شهریار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شد و چون موضع پنج دهیه پایان ولایات استرآباد معسکر خاقان دولتیار گشت قراولان سپاه شاهزاده
با یار علی ترکمان و شیخم ایل و علی که برسم طلیعه از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دچار خوردند و در سر پل حاجرم بشعلهٔ تیغ و تیر معرکهٔ رزم گرم کردند تا
قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفهٔ دیگر اسیر ساختند و بپای سریر
اعلی آوردند و از جملهٔ اسیران شخصی که نوکر خاصهٔ امیرحسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته بقیهٔ آن طایفه بسیاست شحنهٔ قهر اختصاص یافتند آنگاه رایات
عالم آفتاب عظمیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبهٔ حاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوهٔ ناسازگاری ظاهر ساخت ع

کار فلک همچنین بود پیوسته

گفتار در بیان تغییر یافتن نیت رزم و معاودت رایات خاقانی از حاجرم جهت رعایت

و بیرام ترکمان ۲

در عایت حزم در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سالک طریق جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دهنه استراباد نشسته بود بسرپنجه شجاعت از هم بشکست و حسن بقلعه شاسمان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان بتخصیص فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایه رای اعتماد گشت و جهة رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافته التحیة بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه علی بن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه هراة غوغای عظیم دست داده و بتقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاد و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله اخطب بسعایت خواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده خواجه طاوس مواخذ و مقید شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرود آورد و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات که هرویان از سایه چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زری حواله کرده و باتش بیداد دود آه از سینه مظلومان برآورده کار رعایا باضطرار رسید و چون بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله را بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهاء مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آنحال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آندیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان خجسته نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار معتمد و کلی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست و بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه سنه مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنگ نشترتو که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز کشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر اثر اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شقاوت بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و همین موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از ایقاع و مقاتله اعدا تغافل ورزد و از النگ نشترتو بدشت ساقلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقلمان براه قوریاط متوجه تیره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در انحصار که مانند قلعه سپهر دوار از گزند نوایب روزگار مصون و محروس است مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توقچی که از خاک برگرفته تربیت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بایک دو نوکر تشریف می آورند در قلعه را میگشایم والا طریق طاعت سلوک نمی نمایم خاقان سعادت انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بعد بعضی از راه که میرزا ابراهیم و پیر علی و بابه علی و [illegible]

دار ارکان دولت

و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قوچین مسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد و مترددانه نشست که بکدام جانب توجه نماید درین اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قصبهٔ ابیورد در انتظار موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امیدوارند که بیشتر ازین چهرهٔ مراد بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای قصبهٔ ارغیان سمند پادشاه کامکار مشکات آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود و تحصیل شجرهٔ بهبود امیدوار گشت و از قصبه بنهضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره انتها قیام نموده و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و استغنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهارباغ قصبهٔ میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقان در میان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان بعضی از حیف و تعدی امرای عراق و آذربایجان

در اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از الکای مشهد مقدس بصوب قلعهٔ نیره تو کوچ فرمود هنوز ابوالمظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما عمهٔ شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلدهٔ فاخره را ضبط نموده نقارهٔ شادیانه نوازنده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت

بحمدالله کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلدهٔ هراة استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان ابوالغازی حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آن حدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هراة درآمد سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و از آنرو که قمر در طریقهٔ محترقه بود بالنگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز ترجیح تحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قرابتیان ابوالنصر امیر حسن بیگ و کوکلت شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نموده و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آیین فرود آورد و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیگ بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر مسند جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملکی و مالی را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع بادهٔ گلرنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ صرف مینموده اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس خطائی صادر میشد بشرط بازخواست بجای نمی آورد امرای ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیگ در النگ رادکان خیمهٔ اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود میگشت و ظلم و تعدی امراء برادرش زینل بیگ که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلقان و جرمقان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت

جهت برادرزاده ۱۵

دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای وافر حشمت

دران ایام که بقیهٔ بهمنه از هیمنت مقام معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا عنبرت افزای فضای فردوس اعلی باد علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشأ بادهٔ غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شرب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشائی بر لوح دل نمی نگارد از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا بر علی هذا خسرو منصور مظفر لوا بدین پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیکبار ناگاه بجانب دار السلطنه هراة تازد و بصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد و پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاد و شمهٔ از مخطور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و انجناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجبات است زیرا که مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرشعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بی آنکه این خیال را بسایر امرا اظهار سازد رایت نصرت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول نمود و آنگاه امرا عالی مقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس جانفزا نشانده ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ و شاورهم فی الامر با مر مشورت پرداخت تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتضاد لا کلام از بوکن روان شده سر پل تابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله میر پیر محمد ارلات و امیر ساربان با چندی نفر بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت بتصمیم عزیمت جزم نمودند

۲ بجای آورد

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

مثنوی

سلاطین که کشورگشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگر نسق
نباشد چو دیگر کسان کارشان بود بو العجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام همت بلند ببندند خلقی بخم کمند
دگر عزم تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند

مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت و احتشام بمقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان تا بغداد و کوماک پی در پی داشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت بیرامن خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدد و عدد مخالفان نیندیشید و با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان بکران بدان صوب منعطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی طی نموده بیکبار ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود

قطعه

شنیده ام که شه مشتری حسین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی
رساند بر سر خاقان چنین سنجوقلی که تیغ او بسر خصم کرد سربازی
هزار بار ازان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بتصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب جبیه حشمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خار اشکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز

خون از شهریان شهاب ثاقب گشودندی بیت تیغ آختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یا رب انصر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال
ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر باباخاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه باباخاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانیده علمی و گوسفندی و کدماجی پیش کش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانهٔ درویش نشست که
ما حضری کشید آنگاه روی براه آورد و باباخاکی تا قلهٔ کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزهٔ خود را بدست خاقان منصور
داده بجانب عقب آن طرف همراه سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوی آن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد براه هوا دشتک انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیش
فرستاد و در صحرای دشتک شخصی که در کنار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بتیر از پیشتر سرعت فرمود
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسیده خبر رسانید که تا چشمهٔ خیر دوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از میرزایان خبری نشنودم و آن شب
سه شنبه ۲۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمهٔ خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت با ندما
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامه رازی میرزا ایجیک را با امیر مظفر ارسال نمود و درو لنک اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از اوزبکان
بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر مجرد و خواجه ابو الولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میرآخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بگران باز نکشید و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بآن خرگاه درآیند و هرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت فرمود
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکر پیش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را به بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلیعلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید مقارن آن حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ درآورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدد بر آن
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وسادهٔ تنعم و ناز خفته دستگیر کرد و امیر قلیعلی شاهزاده را از وی ستانده از راهی

از راهی که امیر علی شیر صعود نموده بود پایان برده گلستان گلشان نظر پادشاه عالیشان آورد بیت مولف گفت که در باغ عیش و مسند ناز می شبانه خور خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطهٔ مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز ازین معنی ننمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل جامهٔ تن به برداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که گردید گرد منوچهر و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعهٔ میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر و چون این خبر غریب و حادثهٔ عجیب بمسامع امرا که طایفهٔ در باغ نو و زمرهٔ در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید طریق فرار داده مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق جنگ و جدال

نظم روز دیگر که سر نو آفتاب برگرفت از چهرهٔ زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بهرام میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضات اسلام و علمای روزگار و فضلای عالی مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانیده بودند باستقبال آستان بارگاه سدره شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان بادیهٔ بیدادی و خاکساران وادی نامرادی بافاضهٔ عمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیهٔ همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبهٔ تکلف و تجوزی و غایلهٔ تصلف و مدح گستری مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و بستان ایام نوروز خرم و فیروز می نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهت طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهت زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بران سدهٔ سنیه سوده بسعادت مجاوران آنجا لوازم نوازش بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک مسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هراة را بدستور زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر بنفس من بارا در من پا فرا نهم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت غرا مبسوط گردانید و هم در آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا صاحب آن بلده [illegible] از آنجا بجانب مرو تاخته و شعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان

و الا کهر در اهتزاز آمده رایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرموده و چون بند چرکس از نزول همایون رشک افزای سپهر فیروزه مفرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از بیابان عبیر اسند بادار آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده نسبان جلیل الحشم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نموده عنان به صحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید رو نمی نموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو در آمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور سلطانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متقدمه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بمدد امیر حسن بیک مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرد امیر مغول و سلطان علی گلکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نورافروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی گلکینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب یادگار اتکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار اتکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده و فرحقوق تربیت میرزا سلطان محمود را برطاق نسیان نهاده بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت به صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سرکویت خبرش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جانب سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نمود و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بنیت خلاص او فاتحه قراءت نمود و همان لحظه امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و شربت سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد الهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امراء سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و بر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کرمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کرمداد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده اند بنابر آن آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان نگران بطرف مرغاب تافت **گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن** چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگان لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سارقیاری رسیده در آن مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده رزم اعدا را وجه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشیده و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل پنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار نعیم بهره یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از پنجده بموضع کل باغان شتافته از آنجا بچیچکتو خرامید و چند روز بجهت اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال بمنزل المال نقل نمود و خاقان بیهمال در المال جیبه بخشش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از عدد و بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته نیز بمنزل گوریک خیال آنکه از عقب مواکب کواکب عظمت درآید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اعدا شکن چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالفان بسبب شیوع این خبر در وادی که از آب و آبادانی دور است سرگشت یابد بنا بر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دو که معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته قصد بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجه همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دو که کوچ کرده نماز شام بده و فرسخی چکمن رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه نفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشمر معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید نظم صباحی کآفتاب افراخت رایت رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند لوای مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده نغر بپای تکاور درآورد نغر دو دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست الهی در پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوجود شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه بمدد او تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان درمیان و میر مغول و التون اشق هراولی

مقرر گشته بود و از انجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای روئین برآمد باوج دو دریای لشکر درآمد بموج یلان فرغه جنگ انداختند برد انگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنگ خاراگذار بدل هژبران بیشه پیکار میرسانیدند شمشیر الماس گون آن رگ تا رگ اعدا میشکافت و تیر مرگ تاثیر آن سفیر اجل چون سوی جان بیهابا میشتافت در آن اثنا قنبر علی میراخور بهمعنانی قوچی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیر پر و از تیر از آشیان کمان رم داده بر هم در شیوه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زنگار از آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمانها ز بهرام جنگ کشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت از بس بباران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تدبر با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد بنا بر آن برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قپچاق و دوست محمد چهره و امیر قلیعلی و علیکه کوکلتاش را با سی و چند نفر از بهادران رستم اثر بسم قشون تونغه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور [illegible] و چپرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشید و سنان شیر ژیان گذار بکله اهوان آورده بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و بدین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و منیک بداغ سلطان و دولتخواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آورده آثار دور تسخیر ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت سپهر نشورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت مریخ را زان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده وینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا میرزا که با معدودی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش شکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنحضرت و حالی [illegible] میرزا گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و از دوران اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرا و رستم آثار و نوئینان

سهو
مبینند
صح

تحریر و انکشاف به
صفحات احوال سپاه
سلطان محمود میرزا
بر وضوح انجامید
چون ظفر در رود
خاقانی رایت
صح

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل **ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تایید** چنانچه در اثنای بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه ماهچه نصرت آیت باطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت شتابد و مرتبت شعار امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی بشرف تلاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت و حجله نشین تتق عفت و عصمت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرّة بعد اخری بپوشیدن خلع طلا دوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از انکچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور** در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت سلقمان از اردوی همایون روی گریز بجانب کرم و قندز باز آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندز حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندز آمده پای بر مسند سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندز بابدخشان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از ماخود معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر بتواتر انجامید خاقان منصور باستیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل آخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلند جناب را پسری شایسته افسر فرمانروائی و فرزندی زیبنده تخت کشورکشائی عنایت فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل ببندادین خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع اسپنه که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد و تا نه کس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاه زاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار بر گزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاه زاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندز بار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و ما بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثنای کر و فر تیر بمقتل شاه زاده رسید و مملکت قندز بتحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرو نشست

شریف
حضرت ٢

ذکر سرافراز شدن بعضی ارکان دولت بتربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ٨٧٦ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر اباء نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه ایچکیان بنده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم و هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و پس تکفل امارات دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بنهایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعاء خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبه طلا دوزی و کلاه توزوزی مفتخر و سرافراز شد و بتصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعی بنگشت مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جای نماند بیت هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه

یکی چنانکه در آینه تصور ماست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از نشان که مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هرکس را مهر دادند تلاش بوده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه

میر فلک جناب علیشیر کز شرف   عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل   از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار   تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد

و هم در آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و هم درین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در مسند وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بمقتضای بعضی از قضیات در ولایت خواف قیام نمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجهٔ افاضل ملاذ بمقتضای منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکام که در باب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچیک قیام نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید باز او را از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم

شد از عدل آن جهانگیر زمان   زمان تا زمان ملک معمورتر
ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین   اساس ایالت بغایت متین

و مقارن ترتیب و رعایت آنجماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی رقم نامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر بیساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرای عظام انتظام یافت و اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجاعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیای نعم مقصور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بیجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعهٔ قراباغ باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشید و ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت طلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرت بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ خبوشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة قدم در وادی فرار نهند باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود و شخصی از نوکرانش مردانشاه نام حقیقت اینحالت را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالخالق گفت ع رخنه گر ملک سر افکنده به و در روزیکه حسن بسو باقی که یکی از دو شنا

مهر زد علیشیر

بدور رسانیده بود و بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خونش
از شریان در سرپایان آمده با خاک راه برآمیخت نظم فلک گردی پر مهر و زودکین است درین حرمان سرا کار وی اینست یکی را برکشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهة دفع فتنه و فساد احمد مشتاق

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت رای جهان‌کشای خاقان اقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنا بر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده درآیید با احمد مشتاق چنان اظهار سازند که
مارا جهة مدد بدین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود و آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم‌پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تأدیب او را بر
خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف
یافته برج و بارهٔ بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بتحصن قرار داده ایلچیان تیزمسیر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفرقرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به
ترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر بر امرا تقسیم یافته هر کس بموجب محل خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازهٔ شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت اطراف حصار سپهر کردار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته یساقیان جهة هموار
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با لشکری
از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از انجانب هر صباح که شهسوار تیزگام آفتاب کمند همت بر کنگرهٔ حصار
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون بسپرها و چپرها

و چیره بار برکشیده پای در میدان قتال نهادند و بدست جلادت و جرأت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانهٔ کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرأت از پهلوانان انجم نشان ممتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر خیلی پیش برده بنوک پیکان و لدوز جمعی را که بر سر فصیل بانداختن تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید بدر آغاز مقاتله کرد و آن صید بلند قدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزهٔ او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزهٔ این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسپ و کمر و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعرهٔ حاضرباش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراچی بود هر شب بر زبر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولتخانهٔ همایون می ایستاد و زبان فحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد و آنحضرت رای صائب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک بیکدیگر بایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراچی آغاز سب و شتم کرد بهنجار آوازش بیکبار شست کشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت الثری هیچ جا قرار نگرفت و همین موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن خبر متغیر گشته بمراجعت او امر فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لوای ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطهٔ گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند و برین موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد و چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده شور انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز ستیزه کرده هر تیر که در ترکش تدبیر داشتند۲ و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی انطفاء آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم

گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر
و گر عالم سراسر آب گیرد
بی حکم یزدانی نمیرد

و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بواقفان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

و از خندق و فصیل گذشته
پای همت بر سیمور نهاده
بکنار خندق برج شیخ حاجی
که در میان خاک
ریز است رسیده و
خواست

۲ انداختند

و چون پرتو شعور خاقان منصور بمضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطهٔ امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شد و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر براس موکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و باردو فرستد و آنجناب حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند و سلطان محمود میرزا بوی پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور گشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان قمر مسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آنجا را مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است چنانکه کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همانجا سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بر تکامشی او فرستاده تا بعضی از پیرتهای سپاهش را باز گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود دندان بگیرانی بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز بسان ریک و جهار خوامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رسیده اند تا بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان بکشود و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تابان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیدند و موجب مزید استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل اویماقات و الامان مروجاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بنهایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا و ثنا

گردان ساخته شمشیر جنگ و پیکار میکردیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان گشاده بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شد ز ریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بظاهر الکر آب رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران از [illegible] موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود زر سید اتا پرتل بعضی از لشکریان ایشان متفرق گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و جاده مستقیم وفاق و اتفاق پیماید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید امیر عبید الله گفته اند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا انداز آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرده و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون التماس عریضه در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سجده کرد و انفعال بر جمال حالش مشاهده و مرحمت آن مهر سپهر دولت بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بی دریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت نبرد کسی کو بدانش براست ز مجرم گنهی جرم بخشی بدست غرض بعضی از احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان از تسخیر بلخ فراغ یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از آنجا سمند بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هرات خرامیدند و محفوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواجی و مال مقدم بر جمیع امراء عظام گردید و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاقهای رفعت نشان حیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنفی از اصناف محترفه بتقلیدی مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نموده سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته ع مه را بستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ستار و آواز نشاط دلهای پریشان را زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنمقدار معد و مهیا ساختند که بهم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیکماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۸ خواجه فضل الدین محمد که از وزرای دیوان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود محفوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی اورا ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مواخذ گشت

و امیر بدر الدین به محصلی او مقرر شد و بعد از آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه فضل در پایه سریر سپهر مقدار یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر بر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکیک با او سخن کنید و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخاست و زانو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی اتکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا شهور سنه ۸۹۲ حال خواجه مجد الدین محمد برین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراشت چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانه بد مهر** میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و معز الدین بساول و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان بکران بطرف کرمان تافت و بیکشب ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده میرزا ابابکر بشهر در آمده چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای بایندر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه و در خود تمکنت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور استیلا دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت خیال ترکمانان آنکه همچنان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گزند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجه تسلط و اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت

عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کاینجا همیشه باد بدست است دام را

القضیه بعنایت بیچون خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان بملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع الاتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر ویران شده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و بخردانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود سبزوار شبی یقراولان میرزا ابابکر با جوقی و در ساعت او را گرفته پیش شاهزاده بردند چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود با الهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته و پانزده هزار کس در نواحی بلده هرات در کمین نشانده تا هر گاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت مقصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد چولی را بانعام اسب و جامه نوازش فرمود و عزیمت هرات را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب تخلف میکردند و در هر مرحله فوجی از سپاه بیدل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بشتابی مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته راه می‌پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوجلی و بابا محمد سارق چولی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فرار یافت و جمعی از نهنگان موکب نصرت نشان بتکامشی او مأمور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شد و میرزا ابابکر به بیشهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و بعد از حصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مأمور ساخت و آن طایفه به بیشهستان شتافته بیکبارگاه برگرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در چهارشنبه رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهقانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانهٔ خویش فرود آورده طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشهٔ الفتنه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخته در ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد و بنابرآن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابرآن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغریقاج خبوشان عنان یکران بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آندیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا قوم هزاره و نکودری بر آنحدود استیلا تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه بالشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربت فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر

نسخه بتصرف درآورد ۱۲

نظم اگر جنید بودی بهنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار به پیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و الّا چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت حکومت قندهار میفرستاد و بالآخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بر ولایت شال و مستونک و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شایبهٔ تکلّف و غایلهٔ تصلّف آن جناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و انصاف گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود بشب از پی طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و وفور ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای مال مقرر تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرموده داور و تکی ساغر و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته لاجرم دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن ولایت مخصوص شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور بدان سخن اهل غرض التفات نفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع بحمل قصد کرد که بحسب اقتضای آن جماعت عمل نماید و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله تعالی

نسخه باسم ۲۰

نسخه اندیشه ۲۳

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوب است بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لواء ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبدهٔ اولیاء کرام و عمدهٔ اصفیاء عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا محیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسنگ مسافت است تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شد که بر آنجا مسطور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آنجای بسیاری از آن طایفه صحت حاصل یافته بمقتضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سدهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان نمود و کثرت نقود و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ آمالی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرمود پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاد و در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربا سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زادهٔ بسطامی عنایت کرده جهة ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب بر افراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت صادر و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی انعقاد جمعیت در نواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنا بر آن یکی از اهل مکر و تذویر که در سلک عراقچیان دار السلطنه هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که بواقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد عمارتشاهی در کازرگاه نزدیک باستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم برو جمع شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بتختی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگ تراش بود و مردم بموافقت عراقچی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان بر وجمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نساء روی بکازرگاه آوردند و خاک قدم عراقچی را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک بر گرفته بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بینهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین می سودند و چون لنگی یا کوری بسر آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراقچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر مسکوت یا بلی صلوة فرستاده او را برداشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بزبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه عراقچی در عرض ده پانزده روز باین وسیله زر و جوهر و اجناس نفیسهٔ دیگر زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بسبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم شریر را نیز این هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و بهر یک در محلی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات خصوصا

کیفیت حال

ظهور امام در انداختند غوغایی چون حال بدان منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان انجماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان هراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرار آن اندیشه باطل بر کانون درون هیچ بو الهوسی نتافت اما آستانهٔ علیهٔ خواجه خیران تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور گفتار در بیان شمهٔ از حال میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچک میرزا و ذکر انتقال آنشاه زادهٔ فضیلت انتما از محنت سرای دنیا بجنت اعلی شاه زاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا الغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول متفرد و شرح فضایل عقل سلیمش بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلیغانهٔ با الفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بیکران نظم روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن اختری برج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعهٔ قراباغ مصحوب والده و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ ازان بهراة آمده در ظلال عواطف خال بستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال بمیامن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و بتصور آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیمهٔ عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از دست سربلند مشکل بدست خویش که آنهم شکستنست در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاه زادهٔ مغرور بکازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زادهٔ جلادت پناه جهة دفع حرارت خورشید بر تیغ چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهدهٔ آن ترک ادب نایرهٔ غضب قیامت لهبش مشتعل گشته و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچک فرمان داده کار از مدارا در گذشت امرای عظام در ساعت شاه زاده را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر بلند قرینست اقبال او را گزند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید و چون میرزا کیچک چندگاه مانند لعل در ضمیر کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت جبلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاه زاده در غایت انفعال بملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد مصرع اگر گناه بخشند شرمساری هست عاقبت الامر عزیمت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغهٔ تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرده با طایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقهٔ تایید مالک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون تبریز از غبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچک

میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته‌ام و زبان حال و قال بادای کلمهٔ لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمیدانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود در غبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیر القادم زیارة عمل نمایند بیت از انطرف پذیرد کمال او نقصان و زین طرف شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس متلقی بقبول نگشت و میرزا کیچیک نیز پای در دامان استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز برود و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان ملکت قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچیک از مصر بابتهاج و سرافرازی متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة و السلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و آکه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنیده دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شگفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد باد ابتدای روز کار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آوردند و نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علماء و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده همواره در منتزهات هراة با فوجی از علما خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت نظم نشستی با ارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی حفظ خرد آموز کار بچشمش به از خط رخسار یار و چون محالست که سپهر غدار در هیچ حال پایدار ارباب وفا را آسوده و بر قرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعو الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امید بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده نهفت گشت پنهان والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افگنده سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نموده و تجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان

نشان با یمن سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاه زاده را در محفه نهاده بر داشتند و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده مشایعه نمودند از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حق لاهوت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه الصلوة و التحیة بخازن خاک سپردند رباعی این چرخ جهان خراب از کینه تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ایخاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست اصحاب آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاه زادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب و زینت افزودند و حضرت حقایق پناهی فضل الاماجدی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است و ایضا جهت نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانیده که رباعی ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ **ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابو سعید باز گذاشته در خطهٔ آذاق رایت آفتاب اشراق بر افراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خوانین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را در حبالهٔ نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربست و مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیار فرمودند و چون محفهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور محجله نشینان تتق خلافت و شاه زادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر به مستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم ساچق نیاز و نثار بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهند و بعد از وصول بایقرا میرزا جهت ختان شاه زادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و بر افراختن چهار طاق فرمان داد و باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافت هر یک از شاه زادگان و امرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت غیرت رواق سپهر خضرا می نمود بر افراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهار طاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زر دوزی هفت رنگ بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه و صناع سحر فن شارع راست کوچهٔ در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پر تزئین و دکاکین غرابت آئین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای برج چرخ برین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شد آراسته مهیا در آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلکشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز نماز پیشین با زمرهٔ از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصهٔ همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاه زادگان در چهار طاقهای خود

قرار گرفته بجرعه راح ریحانی و استماع الحان نوا غانی قیام مینمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرد و چهند سال
هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب و اصناف امور عجیب بعرصه ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورتی بلند
و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس
ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می افزودند و فروغ جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال بود بزم می پرستان را نور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری مینمود محفل مستان را
چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری پیکرستان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط
باده نوشان میفزودند و در آن ایام بهجت انجام طباخان آستان فلک احتشام هر ساعت مائدهای طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام
معد و مهیا میساختند و از کثرت اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه رسم از جوع از عرصه عالم برمی انداختند مثنوی ببزم خسروی هر دم مکرر
شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هرچند آنکه خواهی و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی
که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند سنت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سرور وصول
مظفر حسین میرزا بحد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را باوی در سلک ازدواج کشد
و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر جشن چهار طاق و سایر موجبات سرور بوقوع خاقان
پیوست و در اوایل سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و الباس حضار صحبت
بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و بعد از آن لیالی میان ابو منصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید لوازم
چو جان و تن بهم پیوستند زانسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن
بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جان گزائی در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب
ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ذوالجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت
خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد **ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن
خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی** در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان
آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر را
با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد بنا بر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی
نخست بقبول آن امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالمپناه امیر
نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت
و گلفشان استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی
شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه برقبه اطاعت درآورده رسل و رسایل ابتدا فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول بار امارت تاریخ شدش امارت میر و هم در آن زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه آتش نوروز بار که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کرمانی برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان بتقریب امیر بزبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلندمرتبت شد اما چون امیر علیشیر بجز آن معنی منجر نمیبود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه فضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بران قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه فضل را گفت که مبلغ دو تومان کبکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر کفایت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچیک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه آنخواجه ولا اثر را باعتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه همم خواجه مجد الدین محمد و کلبه امید او بانوار عاطفت خاقانی شمع صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال کشاد نظم شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غمم از فاتحه صبح کلید دل اگر خار جفا دید خدا را منت که گلستان وفا باز گل بخت بچید و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمطلع الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه ۷ خرامید و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهة تخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استیفا رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه فضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطرنشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

۲ تمامی

۷ بهراة ۴

و خواجه فضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر بملازمت آن خواجهٔ عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشتغال را بمصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت آن بدان میرسید فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قریب ده هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایا و تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنانی بآن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملدار را یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت که بمقدار سر موئی آزار بیازاری برساند نظم پاس عدلش رسید تا حدی که بروی در دشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر تحصیل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک بنیمشب با طایفهٔ از افاضل و وزرا و علما رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و انجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود. امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات رشتی میرنجانید و از بدزبانی او باکثر ایلچیان و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بناء علی هذا اکثر امرا کمر عداوت او بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتهز فرصت نشستند و انجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مواخذ و معاقب شده از خراسان اخراج نمودند و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از مضمون حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون و التأیید

ذکر فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از احوالهم

والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تند خوی و درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می نمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان وافر تمکین بجای آورد و چون همچنین از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنا علی هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمایه مریض شده بریاض جنت منتقل گردید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه اش را بتعظیمی هر چه تمامتر بر داشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کبیر و بست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات مصنح مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه

ذکر رفتن خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه

در باب طلبش بدار الفتح استرآباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی که بهوای سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنابر استصواب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب‌نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ جرجان بضبط امور ملکت و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استرآباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب بیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استرآباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی کاو را تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صفحهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی بعنان برق و باد باسترآباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد بشرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض دوازده روز از استرآباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بی واسطه عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استرآباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر نموده ماثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بعز اعتبار در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب بنوشت و القاب آنجناب را بر موجب در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنه عمدة المملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق و الحقیقة و الدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استرآباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود

گفتار در بیان تزویج شاه زاده محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب گردارش سپهر دوار بهمه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشهٔ مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو فتنهٔ روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر لقب در آویخته آفتابی دو شب لبش بسته بر جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بسته گره و خاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیک مستحکم گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت و جهانبانی را برای درج اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده و بیراق مهد علیا اشارت علیه مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیده و در اوایل سنهٔ خمس و تسعین و ثمانمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثار بختی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمی که بسبب روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آئین بستن شهر و کوی فرمان فرمود امرا و ارکان دولت بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا کوچها و بازارها را آئین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیباهای چینی و مخمل فرنگ و اطلس ختائی و تاپچهٔ هفت رنگ بیاراستند و انواع نقشها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق خلافت و جهانبانی سنارها مرتب کرده و در محفه‌های گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر مالان با آن ناهید شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست و دست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود داد تهنیت میسپردند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار رهگذار زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب و آئین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زر دوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامیده و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از او حاصل گردانید بیت بالماس تخلد گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب و فضای بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آئین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم

چو گلگون گشت ز می روی ساقی
نماند از هوش مستان هیچ باقی
مغنی از نوای روح پرور
برقص آورد گردون مدور

مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال درآید بیرون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود میکوچانیدند بیت ز مجلس خورد و پهنا هر چه خواهی ز مرغ آورد حاضر تا بماهی و بدین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمودند و چون از آن کار فراغت دست داد ببطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی برگشاد

ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق

سابقاً خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت ایالت بامیر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنه ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی ایاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین ینکچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و سپاهیه سر بر جلال کشیده

نشاند و چون مشار الیه برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه
فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکانچی و امیر درویش محمد سوچی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین
پردازند و اولاد و امراء و وکلاء آنجناب را مؤاخذ و مقید سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر معول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تکچی و بعضی
دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست تبشیر ابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب
سیادت مآب نقابت انتساب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام عازم شده هشتاد
و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود
و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پایبستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده کمال الدین
نمودند از دار الفتح استرآباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر معول تعجب نموده
زمام سلطنت استرآباد در ادر قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر معول
بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت سلطنت
نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر معول چند
ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برد در روزی که شاهزاده با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف وخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده خصال گشته صوفی خلیل که راتق و فاتق مهمات میرزا بایسنغر کفران
بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب تیغ فرمان فرمود ع رخنه گر ملک سر افکنده به

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر

در آن
اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال استقلال بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در منتهای تعطش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکهٔ
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت
آن عریضه را بجنس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکروه تدبیر خواجه نظام الملک افتاد بکلی همت بر دفع شر او مقصور
داشته جمعی از شرار عمال را بر تقریر اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک
مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت
یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ هراة متین گردانیدند و چون ایذا و اضرار خواجه اصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و متملکات
او و اتباع بنحواه وجوه برانداران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را
مطلق العنان گذاشتند مقارن آن حال نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امراء ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و با هم اتفاق نموده قواعد
عهد و پیمان را بالفاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده
بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه
نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته بانتقام در آید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت در صدد
که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میسگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم
عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان
و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد و

بیعت کرد و اساس معاهده به تقدیم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و بعد از ان ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادرش امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میداشت بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بتعییبش گشاده محاسن احوال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه میگاشت خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت دران دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشغال ملک و مال استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرده خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تائید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال برین منوال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کنده نشانی در باب طلب شاه زاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین بتصور فرمود که آن نشان از کمال عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا برآن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از ان میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را تفصیل دهد لاجرم فرمان فرمود که امراء عظام بیراق سفر فراهم آورده بلشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا روزی از ممر خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتیست که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز دران مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و در آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متأثر گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد کتابدار که بفرط دها و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و همیشه بصیقل کلمات هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما چه بی ادبی این غلامک کتابدار را اینقدر الم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را باسلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرموده و همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات بصوب مقصود در حرکت آمده کوچ بکوچ بمرغاب شتافته از انجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را از اظهار خلاف ندامت بنهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه بدار پیشتر بملازمت شهریار عالی مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از ذوق بپایه سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

که خواجه

ذکا نسخه

اگر حکم شود از اردو بازار حدادی برده و او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که قلم عفو بر جریده جرایم درویش علی کشیدم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه بهادر روز دیگر در تخت خاتون امیر درویش علی را ببارگاه همایون در آورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و غبار انفعالی که بر دلش نشسته بزلال مراحم پادشاهانه محو و منتفی گشت التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گردانند تا بحسن وجهی در ابلاغ صوری لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بشرف اجابت مقرون گردانید و در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پرزیب و زینت آن منزل غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیر درویش علی از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در اواخر صحبت نقود و امتعه بیشمار در آورده تمامی خیمه و خرگاه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این نیکوخدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت با آن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان منصور کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول در چهارباغ امیر فرید ارغون که در خارج آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان بتسریع جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امراء ولایات روان گشتند و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم باگهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد سبحانه و تعالی

در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی‌تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرده در آن روز بنابر فساد اهل فساد امیر درویش علی مؤاخذ شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت سپاه عازم ارهنگ گشت و افغان روارو و غبار مراکب تیزرو از ایوان کیوان درگذشت و چون سلطان محمود میرزا بر این معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن در از حصار شادمان بیرون آمده بجبال حصانیان تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از فر نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجائی را عرضه نهب و تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده اعداء دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب عرض نقرس و وجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا بمحاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز متربص فرصت نشسته‌اند گذرهای آب آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست داد که اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین این اجمال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ با

نسخه اورهنگ ۱۴۰

امیر ذوالنون ۳

بآن بلده رسیده از غایت غرور و پیش از آنکه تتمهٔ سپاه هزاره و نکودری باو پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بآن جانب نهاد و خبر توجه و قلّت لشکر بقندز رسید با هفتصد مرد مکمّل متسلّح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن نیندیشیده مستعدّ رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلّت اند با این سپاه رزمخواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف می باید داد بجایی نرسید و آن شیر بیشهٔ شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حملهٔ اوّل جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت امّا چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جرّاحان را طلبیده بمعالجهٔ زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهمّ برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ کرده متوجّه قندز گشت و بعد از طیّ منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بنکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایّام از آن زمان که نیّر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق برمی کشید تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا می گردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر نیز بر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران برخواستند تیر دلدوز ترک بتارک سرکشان میدوخت و پیکان خاراگذار از شعلات جانسوز در فضای هوا می افروخت غرّش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تخش مانند خون در شریان سرپایان کرده جان را از آمیزش تن میرهانید نظم

ز باریدن تیر چون تگرگ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ
ز غرّیدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ

و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن جانب معلوم نمود و قضیهٔ محاربه و محاصرهٔ قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمّد ایلچی بوغا که از سایر امرا بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوّض گردانیده او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دستبردی نماید و محمّد ایلچی بوغا متکفّل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرمودهٔ خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمّد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه شورش اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله ننهند و بدین جهت تشویشی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شورش بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجّه ننمایند و چون محمّد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن شغب و غوغا مترتّب نمی شود دم در کشیده عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سروران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابو المحسن میرزا انداخت و آن شاهزادهٔ سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمّد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابو المحسن میرزا بحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابو المحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حملهٔ آتش قتال التهاب دادند و محمّد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیّز مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلّی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجّهٔ فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهبّ عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو المحسن میرزا وزیده از اتباع محمّد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان جانگداز دلاوران در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان برنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثّهٔ آن روز برگشتگان با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت و شاهزادهٔ مظفّر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخسارهٔ همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

متبهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید و از کنار آب بیلی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود

چون گریختگان معرکهٔ محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت بادا رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت التماسات آنجناب را بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در پس پردهٔ خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنهٔ هراة فرستد و حکام الوقت امرای قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده بتجمل و کرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرموده و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس معقول افتاده امیر محمد باقر از انفعال اقربا شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده بعز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروپرورش بدیر خلعت عفو و امان بر قامت قابلیت میر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجامهٔ خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسپ و زر و نفایس اثواب و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار را ضمیمهٔ فیض آثار ساخته امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و سایر باغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرای مریخ انتقام حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن جمهور تاختند از زخم تیر تیز و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة تمشیت مهمات آنجائی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نموده از پنج ده بترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر از وسمهٔ الم نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید و سلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

مبارز الدین

ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سر انجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن درجه که امرا عظام مهر زدندی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایچکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده نشانهای فرامین بمطالعه تعقیبش را امین الدولة القاهره قلمی میکردند و بیشائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر که میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک ایچکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سر انجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجهٔ کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی بزبان تعقیبش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت اموال او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل بعضی از آنها در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرمود محبی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا عزلت گزید و بعد از آنکه ماهچهٔ علم ستاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلالی بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ برفرازی چتر خلافت و کامرانی بر ارکان لمن تکین انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مخمر گردانید و چون آن دو امیر مهتم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت ترس و اندیشه بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بشرف بساط بوس سر افراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اول بود مزاج شهریاری را نسبت بخود درهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان
منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت ننمود و هم در آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ
جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بمؤاخذه و مصادره
ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که بتحصیل خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت
آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید
نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالی
مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبه زردوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور
پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده درباره آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی
چند که در خانه امیر محمد علی اتکه دربند بود خاقان منصور بپرسش مهمش فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی   او حکم
فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان
و اجگیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجد الدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای
خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آنجناب بدلی قوی جواب تمامی سخنان بد
اندیشان را جوابهای نیک گفت و هرچند اعدا سعی نمودند یکدینار و یکمن بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته
آخر الامر محمد عمر وابادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آنجناب روی با او آورده گفت
کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمر وابادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت
من زیاده است زیرا که من حر الاصل ام و مادر تو مملوکه خواجه پیر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی با امرا
و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت بآنچه اعتراف نمایم مرا از معارضه محمد عمر وابادی معاف دارید تا   مدعای شما
بنا بر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد
علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود
عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات آن خواجه حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنمقدار زر
و جوهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فادزهرهای حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن خزانه در
خیال مجلسیان نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه
نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض
رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر
او را تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم
فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر کس در قطع رشته حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه
نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید
لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد
ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتدبه از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان
اعلی فرود آوری ما ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین
محمد خلاص خود در انحصار قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه تقبل را

وجه التقبل بالتحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلاظ اتراک و شاگرد پیشگان حواله نمودند و بنا برآنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود و همّ به بی ناموسی میرات میکرد کرت دیگر در گوشهٔ مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و همدرین سال امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود امّا خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه در موقع خود قلم حقیقت رقم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزادهٔ بلند همّت همگی همّت بر تعمیر استراباد و شقّهٔ رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نموده بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلّی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوّض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود و بسیاری از امرا ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنا بر تحریض امرا آذربیجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بدان صوب شتافت امّا کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ارجوفهٔ که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جملهٔ عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بلخی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مألوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده که بنا بر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مؤاخذ گشته گردیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان با آن دو خواجهٔ عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرا عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنا بر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یکدو روز اهمال و امهال نموده آخر الامر حسب صوابدید زمرهٔ از امرا و خواص که اعتبار و اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین علی جعاکش بموجب فرموده عمل نموده بندی گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنهٔ هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین را شنود نشانی بنام امیر حسین علی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین علی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت

ظالمی را کشته سوی شهر آوردند سر
آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود

و چون خبر قتل میر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنا بر فرط اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوّض گشت و مقارن آن حال رایات همایون خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند

و حصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نظم درین نوبتگه صورت پرستی زند هر کس بنوبت کوس هستی زمستان از چمن رخت ار به بندد ز تاثیر بهاران گل بخندد گر از گردون نگردد نور خور کم نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود در غرهٔ ذیقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمایه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و این خبر که به میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مایه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی افراشت آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای ملاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب و شعلهٔ طعن و ضرب اشتعال یافته در اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده و شبیه نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب آن جماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته پشت بمعرکه گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بایسنقر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامیده بدلالت سامی رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی مرتفع گردانید و برادر خوردتر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید اما بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بدیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای به مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می‌افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده نخوت و جبروت و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت می‌نمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمایه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسیده و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاده و بیاعی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بجد و قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النگ آسیاب ریگ که در یک فرسخی بلخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه لشکری جلادت اثر بلکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابرآن خاقان عالی مکان با امراء عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان را بنخجیر تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که آنحضرت را بکدام اقلیم از اولاد و احفاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیدهٔ سلطنت و جهانبانی را سردار فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانید جهت مقابله و مقاتلهٔ خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریهٔ بیابا اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجائی بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایرهٔ غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔ حصار را با میر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از سپاه بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که لوای آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب بر النگ جوزی که از آنجا تا حصار یکدو فرسنگ مسافتست پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف درهٔ وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و انکجیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میر آخور که قراول ایشان بود در درهٔ وزراب بچنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما حسب تقدیر زخم شمشیر یکی از اعدا از پای در آورده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بذروهٔ جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نمود و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه پایان شتافته و عنان همت بطرف شهر سبز تافته بنابر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعهٔ سلطان محمد میر آخور تأسف خورده اقربا و اتباعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانید و همانروز امیر عمر بیک و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان جزم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسدهٔ سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و پر کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر شعیری سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت

و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت نزک از النگ جوزی کوچ فرموده موضع سمجک محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز را وجههٔ همت سازند و باطفاء نایرهٔ مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و در روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حلیمه نام بپایهٔ سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود و اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبد الله که در دولت امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز سه‌شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا با سلطان بدیع الزمان بهم پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی غربت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته‌اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری و غباری که چون خسروشاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نمایند و میخواهد که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می‌گردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویشعلی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آن جماعت بارعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت بجدار حصانت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر آن علی الصباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان قلعه بسته را خیره ساخت و تشعشع برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین جانباز و عبد اللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ابو و امیر بیک ترکمان و تنگری بردی سمانچی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبهٔ سپاهی از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار رحل نصب خیام ظفر انجام ساختند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پرداختند و الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور نظم قضا کنگرش با برج زحل برابر آورده چهره محل ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند گاه نهیب رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفهٔ کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور و عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرخناک مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه مکنت ایشان بدان میرسید برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته بشرف بساط بوس

سایر حصاریان

بساط بوس مفتخر گشت و بپوشیدن خلع پادشاهانه سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت بیت منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصّلح خیر و امراء حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السّلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود در مسلک طریق اطاعت و انقیاد ثابت و متعرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا نموده شده بود انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور نظر لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داد و مواجب استحقاق فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را برنهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین تجهیز و تکفین کرده در سی سوار مسلح متکفل با نظر محمد قبادیانی تشییع نعش او را ببلخ برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوة الاولیا را بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت رو بزیارت از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای رو بزیارت

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خیر خویش ندیده و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داده و شعله گیر و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست باندازی ناوک دلدوز گشادند و بنابر کمال استحکام آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا و تواچیان کشتیهایی که در پای آب آمویه را جمع گردانیدند و نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا یکی کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود ازین کنار آب تا جزیره جسر بستند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست وجوی و تک و پوی مثل این جایی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان بهمان زمان از آنجا عبور فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز باشنا از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیم شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب بیت بود هر که را لطف حق راهبر ز طوفان دوران نیابد ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب والتوالی قاصدان بخدمت آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله تواند آمد و جرأت و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید بهر اینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر نمی نهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرمود

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته و دیدهٔ رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهیم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بنشان عنایت تأثیر پیغام فرمود و انگاه خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امراء عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسروشاه و برادران او نیز ثیاب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت و دیوان اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد کاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیرهٔ خود را که نامزد حیدر محمد میرزا ابو براق نموده بجانب دار السلطنه هراة تکمیل فرمود و خاقان منصور امراء عظام و وزراء کرام را بترتیب اسباب سور و تهیهٔ موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده نقشها بعرصهٔ ظهور آمده و دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقبست و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری آبستن بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت و بموجب کلمهٔ خجسته اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان شد چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیرهٔ سعادت مند مسلم دارد و اندیشهٔ عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را تصور مینمود از این معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده تهیهٔ اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسروشاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که باوجود

که باوجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و ببلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را تأدیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیهٔ دلآزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معظم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر حسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده ملتمس است که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف داد که ناگاه حسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر سمت تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از معامله موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بران ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد بردندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و از پای تخت سفر عازم مستأصل ساختن نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا متحیر شده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعهٔ بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنهٔ اثنی و تسعمائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ پکی شتافته در دهانهٔ درهٔ پل چراغ قشلامیشی باوج مهر و ماه رسانید و از این جانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته بطرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید در آن شب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته مطلقا از اطمینان خواب لب نگشودند

ذکر واقعهٔ پایلهٔ پل چراغ و فرونشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که از اثر صرصر قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسرهٔ سپاه ظفرپناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فروجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان حرب و معرکهٔ نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیهٔ لشکر فتنه انگیز قیام نموده بشدت عزم مهم ستیز پرداخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان درهٔ پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و شور نفیر زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات مخالفان را بسر حد احتراق رسانید و برق حسام بهرام انتقام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر الماسی اثر از خلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بهر جانبی جوی خون بهر سو سر سروران نامجوی بمیدان درافتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان منصور در ظلال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر رایات پدری مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب

نسان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده سپاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان گریزان بصوب فرار تافت بواسطهٔ تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بتعجیل سرعت از عقاب بیجا خود را بساحل نجات رساند و با طایفهٔ از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق غیر معهود طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی بیک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا بحکم خاقان منصور بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان از کلاه عالی چند تو و دستار بر سر هم بسته تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطهٔ از لفظ گوهرافشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانهٔ درهٔ چهل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسپ و شتر که از آنجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در چهل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنهٔ اثنین و تسعمائه دست داده بود و دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تاشکر بروکت و چهر الحسن مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت کرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعهٔ چهل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازهٔ شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بتحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از چهل چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول بر ظاهر آن بلده انداخت جریک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را بعهدهٔ او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را به بیوفائی از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی از نجبان را بالا برم و با حسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در شام دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینهٔ امیر عبد اللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر بلخ بوساطت او تیسیر پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول چندان مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته گشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آنشب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشته در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از ابتلاء غلا بسعت معیشت رسانید و در آن اثنا

رباعی

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی
بنمود فروغ روی زیبا ماهی
شد سرور اهل بلخ عالیجاهی
یعنی ز عدم بعالم آمد شاهی

یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت بینا

و اقبال روشن شده طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن درّ درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم تحف نزد جهاندارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهدهٔ جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پیکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخ علی از استماع این حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بدیع بسر برد رخصت حاصل نموده با شاهزاده که او نیز رسیده بود و والدهٔ او که صبیهٔ صلبیهٔ مقتش بیک بود و سایر مخدرات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آقا بدیع الزمان میرزا از مهر که پیل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسروشاه تحفهٔ خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی با [illegible] و استران [illegible] قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آنحضرت عالیجاه با امیر خسروشاه و سایر امرای شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون ارغون را ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود خراسان درآید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده و قمر اوج سلطنت را ببارگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز در بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت میر شجاع الدین ذو النون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و ثنا پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر [illegible] کوشیده بعلو همت انتظام مهام آنحضرت عالی مقام را پیش نهاد همت ضمایر اقبال مآثر ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا صبیهٔ امیر ذو النون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نمود و بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چندی در بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت روی داد و آن بواسطهٔ امیر شیخعلی طغائی در بند گزند افتاد صورت حال آنکه روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات [illegible] اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحضرت را از انگیز امیر شیخعلی دانسته و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسراپردهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپردهٔ عالی را در گرد آن در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابراء ذمت امیر شیخعلی سخنان بنیاد فرمود بسمع قبول نشنودند تا عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالمپناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فروتافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای درآمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال را بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی
و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ
در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از سحاب دست گوهر
بار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ
دولت در درج شاهی فروزنده شمعی بنور الهی ز انصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصفا
در صورت خیرخواهی چون زمانه ستمکار و سپهر مردم آزار میخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند
و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتند باد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات
شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسر حد زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه زادهٔ سعادت انتما
از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبلهٔ اسلام
ملجا توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی برآنکه به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار فراهم
آورده قدم در میدان مقاتلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب
معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از انطرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامیشی کرد و در روز چهارشنبه
غرهٔ ماه مبارک رمضان در میان ماشکرروک و مهر انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیپور و نفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب
طعن و ضرب برگشود نظم دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد
زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیک وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست
شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر این منوال دید با سواران قول مانند سیلی که از فراز کوه بنشیب
آید بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اتفاقاً در اثنای
کر و فر بسبب کج روی توسن سپهر بمهر تنگش بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان
خراسان در وی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش
رسید و شاه زاده برادرزاده را تسلی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را به بند نقره مقید ساخت و بعد از
چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد برندق میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنهٔ ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعهٔ
اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض
کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاه زاده را مستلزم فناء پسر خود تصور فرموده بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض
دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای دراندازد و چشمهٔ عدالت و احسان را بر خاک تیره دنی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک
و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشعوف
بود حکم قتل آن شاه زادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الواحد یساول و معتمد دیگر را جهت آن مهم مأمور فرمود و صباح روز
دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرهٔ
الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعه نابکار بنابر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی
باره‌های بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او درآمدند و شاه زاده کیفیت حال دانسته بر حسب
و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت طعمهٔ هلاک ساختند و جثهٔ
معطرهٔ مرحوم از برج قلعه بخاک انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال برآید بقامتش نرسد گر هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نموده و در سر خیابان ایلچی که نشان بخشش می آورد بایشان دو چار خوردند چون قضا کار خود کرده بود غیر از تأسف و تحسّر فایده روی ننمود علی الصباح که خسرو خاور جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بانامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والدهٔ معصومهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم صبیهٔ سلطان سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو مهر سیه پوشی کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد و بیشایبهٔ تکلف و سخنوری اگر از حیرت آن واقعه آبلهٔ سپهر تیز گرد از رفتار باز می ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شمامهٔ ماه عالم افروز بر خاک می افتاد لایق می نمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از و طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت که از سر خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین حادثه واقع شد و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید افروز امیر سایه بان جنید که در شهر بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال والاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در ازمان آن کامل ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینجا فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از اندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحمّلی آغاز نهاده در مقام انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بتعب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزادهٔ سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع بعتبهٔ شرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد و مقربان حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هراة تا رباط دره زنگی باستقبال رفتند و همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد درآید بباغ جهان آرا خرامید و قریب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا ارغون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و معاندت نهد بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع درآورند و مجموع حصون آن ولایت را برداران کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعهٔ باشلنک که اگر مور بر آن صعود نمودی پایش لنگ شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیگ در حصار قندهار ساکن گردید و محمد مقیم در ضبط قلعهٔ زمین داور بشرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا آهنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر ورآید و اگر علم نصرت شیم نخست بتسخیر میرزا بدیع الزمان بر دارد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافراخت القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرموده و زمین داور در آمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت انحالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در ان اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غلّه بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت متیسّر میشود بنابران موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری می‌پرداخت تهیّهٔ اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غلّه برگرفته از نقمت قحط رستند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هراة بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد و یاروی نموده و دیگری از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت ربّ العالمین انه دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار را از سر اضرار صفا کناره درگذشت طبیعت بار اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد بگذشت شام غم

خاقانی

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بخراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهوّر و جرأت ممتاز بود قبل از این تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان تقدیم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدّتی مدید در آن ولایت شکسته بال و پریشان حال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتره بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت بانجماعت مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاده و تمنّا از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجّه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از مفسدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال فاسد و بد اندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابران خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با ده هزار سوار باستقبال شاه زاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرموده از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته به نیّت دست برد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیّدی خود را محفوظ ساختند شاه زاده را از استیلای ایشان تشویش پذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن ده هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاه زاده بسبب محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین با تمامی آن لشکر جرّار بمقابله و مقاتلهٔ برادر که در حدود آن ولایت خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا متفرق شده و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر وصول

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد او بغضب آن بانی مبانی جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا باذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بعز اعتبار در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش تقدیم میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب میل بوطن مالوف کشته بمصحف مجید تفاؤل نمود و در سطر اول از صفحه این آیت بر آمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بیکبار گاه صباحی بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شتافته سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال حسنا حال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون النگ باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شهریاری غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال در امور مملکت و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب النگ نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ و امیر ذوالنون ارغون سپاهی انبوه از چند و چون مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون بر افراخته بنابر آن حسب الحکم فرزندش حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بعقبهٔ اسفزار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت هیچ وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی و خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی بعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافته و نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و معقب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز [illegible] و حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز و [illegible] که خود بیرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضاً در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کند و در اواسط شوال دیگر روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در النگ نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زر و جواهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه و اسپان رهوار و اشتران بارکش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای ذیقیمت و چهار ابریشمین و اقمشهٔ مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن تقریر بیان و تحریر خامه و زبان تیسیر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عبید الملک بشتی از حصار فرار نموده روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبتی دیگر آن دو دری اوج وزارت را در یک برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمین رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در رسیده و عند وصول ایشان که داخل ایام اواسط ذیقعده سنه مذکوره بود سوار از بر در قلعه ایستاده جلادی را بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبید الملک را در نظر پدر گردن زد آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا ظهر تهمتی داشتند بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا بر آن ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون ازان ایوان در افتی ز بهر افتادن محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در اندک ایام معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزارت التعلق بوی گرفت و چون روزی چند الامرا و الوزرا اعهد از ده بیشتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرا عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکی و مالی گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه آن جناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش خواجه فضل الدین محمد وفاکیش و خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا التقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه فضل جناب امارت مآب را بی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و وزرا عظام علیه‌اش را مرجع و ملاذ خود دیده النستند و هر روز کمر طاعتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام پرداختی و اجرای قضایا و مهمات خواص و عوام بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اقتدار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکویی بر کتابه مبانی روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

بر ضمایر دانش مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی ناصیه رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم و ایده بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نلیند(؟) ز لشکر سعید بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی بر دمد از زمین نیزه دار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی خجسته آیین شمامه تبیین آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در النک نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النک نشین بدولت و اقبال نشسته بود به

۳ [illegible]

بود و بمصادرهٔ خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرّق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد امیر ذو النون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپایان قمر سیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عوض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال آن خبر بالنگ نشین رسیده بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم ایزدی که پیوسته شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان سبک عنان برق رفتار بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب مقرّب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از اداء نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ قلعه اسفراین التفات نکرده و از رباط دشکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طیّ مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر ظفر میرسید هم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تائید نیافت و در سر کوچهٔ اسفراین مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین نجوم گردند و مواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لوای بیضای آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد بیت سلیمان صفت بر صبا پای نهاد برآمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه سعید انگیزد که خار آن اندیشه از شاه راه اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود را از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت سازد درین حین نیر سعادت مآثر جیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نمود معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچهٔ رایت فیروزی آیت کوکب سلطنت بمفارق مفتخران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطهٔ عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور باراستن لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از هژبران بیشهٔ مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیکناگاه باردوی همایون رسیده همین مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند و لشکر خجسته و پیکار کشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن رزمجویان دیهیم دار ز یک سو بمیدان دلیران کردار ز هر جانب سپاهی دررسیدند بقصد دشمنان صف برکشیدند بلی هر که خود بخت سرمد کند اعدا و سلطان مؤید هزاران عقده گر افتد بکار بآسانی گشاید کردگارش و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بنواحی النگ نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار بیحد دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در خم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت

که دل بهرام خنجرگذار بر شکستگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم ز جوش سواران در آن انجمن کمرگاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار الشکست نشین گشت چون لاله زار بکوشش جوانان پولاد ترگ زبان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز نصفی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه بر بین بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و لشکریان خاقان منصور لوا بتکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیک بدان حضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان رکاب سعادت انتساب بازگشته بر وی حمله میکردند باز نمی گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیک زد که چند دندان شکسته از پشت زین بسر نگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گدا علی میرآخور از مردم مغول خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر دوشش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق بیان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات ماوراءالنهر در حیز بیان آید و خامهٔ دو زبان صحایف این اوراق را بذکر نفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطان محمود بیاراید و من الله تکون العصمة والعون

ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امرای ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چندگاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت و اقبال روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده سپهر کج نهاد ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاهزادهٔ کامکار برگشاد و امرای ترخانی کمر مخالفت آن بانی مبانی جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال برین منوال شروع مینماید که بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امرای حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر ضمایر امرای ترخانی گران آمده والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استغنا داشت خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا قرار داده آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبید و بباغ نوگل جلوس بایسنقر میرزا بود برده ملازمان آستان بایسنقری را متفرق ساخت و هر دو شاهزاده را بارک سمرقند در آورد و گلگون ضمیر غدر پذیرش آنکه چون خورشید عالمتاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوک سرای مقید سازد و میرزا سلطان علی را بر سریر سرافرازی نشاند و لوای اقتدار بر افرازد و بایسنقر میرزا بر حقیقت حال اطلاع یافته ببهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخاست و در خانهٔ که در شرقی شمالی بستان سرا بود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته با محمد علی قوچین و حسن شربت دار که در خدمتش بود طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کا که در خواجه کفشگر بود در رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته بروز دیگر بهیات اجتماعی متوجه عتبهٔ کعبه مرتبهٔ خواجه کا گشتند و شاهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالی مقام بآمدن میرزا بایسنقر بآنجا معترف نگردیدند و ترخانیان از مبالغه و اثبته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشاندند و در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه افتخار الاکابر والاعاظم خواجه ابو المکارم که همه کس بتعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه میشمردند و با جمعی از اعیان و اشراف ماوراءالنهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بدان خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجاعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابر آن ترخانیان از مخافت قلق عاجز گشته محمد مزید ترخان از دروازهٔ چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنقر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بعز وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر از وی یک دو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان بقتلش نفاذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش درنوشت و چون نوبت تادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهانبان بین شاهزاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکه سر اسپرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل کشیدن را بدیدهٔ آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن خاصیت ساکت بود و در خانهٔ حضرت ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشتهٔ لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا را تقویت و تربیت میفرمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی میرزا سپاه بخارا و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب خیبت و شین بر گشود و سلطان علی میرزا بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت و امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده اعنهٔ عزیمت برا در توجه نمود و از جانب حصار سلطان محمود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و مقرون بدولت و اقبال طی منازل نموده حدود آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات بهشت آیات گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین خام نخست از شمامهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع مستخبران وقایع رساند و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان مجملی از واردات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنهٔ ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ گورکان غیرت افزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزوده دری خورشید درخشان از افق خلافت و کامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم بسیر البستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم بفیض کردگار لایزالی دری افزود در عقد لآلی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بیزوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش موجب اقبال جاوید یعنی میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان آنحضرت را واهب العطایا از قتلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی احوال فتوح آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تاثیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ خورشید تاثیرش بلسان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود باین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی پیش از صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر و چون بنابر تنسیم نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی و گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن پسر عالی گهر را

در گوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از
کف ساقیان لاله عذار تجرع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع و تعهد آن مولود
سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید
انگاه بایالت خطهٔ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در
عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت
کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپایهٔ تخت شاهی بر داشتند و سر عبودیت بر خط
فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری بر افراشتند و بنابر آنکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان
احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر
شیرم طغائی آن دری اوج کشورکشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام و ولایت طریق بیوفائی مسلوک
داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت
پادشاهی در پناه جنهٔ حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیچ می پیوست و از جانب مادر بسلاطین اوزبک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و
اشراف و اعیان در تفصیل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیهٔ امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد حسین را
که از مال عنایت عمر شیخ میرزا بدوختن کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن
عزیمت منع نمود و بسخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آن حال حسن یعقوب و امیر
قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر
ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره
ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت در ان اثنا پادشاه سعادت انتمائی یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به
درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر برزد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن
بلده خواطر بمحافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان
احمد فرستاد و رعایت طریقهٔ ادب نموده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان اقامت نخواهند فرمود
لایق دولت چنان می نماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و سد درب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق
و وفاق برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف
و نزاع نگردد و سلطان احمد میرزا که جبلت پاک جبلتش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و خیال صلح
فرمود اما تیسر نگردید و در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید و در آن اثنا بمحض
مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول آنکه در زمانیکه سپاه سمرقند در جسری که از سیه آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب و شتر
بسیار در سیه آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دوم دیگر آنکه بهمان ایام در معسکر سمرقندیان وبای اسپ وقوع یافته طویله طویله بارگیر
لشکریان سقط شده دیگر آنکه بتوفیق اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر از پیشتر میگشت و هر کس
از ایشان اندک جرأتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعهٔ سمرقندیان نهاده از سر جان در میگذشت بنابر آن سلطان احمد میرزا الخ

۳ بر وجهی که سبق از دو طرف ۴

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حسار حالش بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعید کاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت چنانچه نوشته شد و در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت و امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشیک آغا و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن درّی برج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که الکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از بعضی خبر یافته بدان جانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده ویس لاغری در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود و اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضهٔ که دست داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن انتقال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر نزد هیچ صاحب افسری فرود نمی آورد و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اوزکند کشید و قلعهٔ طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و اکثر امرا بدفع او مأمور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده میرزا و سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا و ایچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدارالملک سمرقند آمده بود دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس مرجی و اتا ساچق بنظر پادشاه عالی گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس به پنج شش ماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من باستصواب ایسن دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت است خواطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آن وقت بصحرا رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استقبال او گشتند و زمرهٔ از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بتوجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران او آغاز شبه کرده تیری از ایشان بمقتل حسن خورد و بجزای اعمال سیئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره ابراهیم سارو که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صدور جرمی مردود شده بود بقلعهٔ اسیره در آمده خطبه بنام بایسنغر میرزا خوانده و حضرت پادشاهی برین معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اسیره شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج

و باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه بجانب خجند نهضت نمود و امیر معزول مولانا عبد الوهاب شغاول که در آن خطه متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بفر نزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة دفع کدورات سابقه مایل به ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه ببارگاه درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت خال فرخنده فال و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و همدرین سال آن درج خلافت و استقلال با جمعی از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد اوراتیپه سالها داخل خزانه و دیوان میرزا عمر شیخ گورکان بوده در فترات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا درآمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور کشای پادشاهی خبر یافته شیخ ذو النون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان مسیخا شتافت و پادشاه سعادتمند بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را برسم رسالت نزد شیخ ذو النون فرستاد و شیخ بنابر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر آثار رسانید و چون در ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایابست امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و همدر آن اوان سلطان محمود خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذو النون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان درآمد حکومت آن ناحیه تعلق به محمد حسین گورکان گرفت و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمایه ایام سرداری او در اوراتیپه سمت امتداد پذیرفت و در سنهٔ ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمده لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیهٔ تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از وصول بنواحی دار الملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه درّ درج شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعهٔ مدعیان نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب سغد دو سه فرسنگ پایانتر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن زمستان هر کس

بهر یک از آن دو شاهزادهٔ عالیشان بمقر عز خود روند و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهارست بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا بتجارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبد الله برلاس مشعوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون باز چتر علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنقر بودند از آنحضرت نیز روی گردان شده آنجا بسپاهیه لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و درآمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در برج شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیده و سر پل لشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پر دل طی منازل و مراحل کرده در یازییلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان درگذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از مردم قزاق دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با اتباعان در شب بیکبارگی بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ انجام مجروح و بیروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالما غانما لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز الکاء قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار اقدام و قیام نموده در روز آخر ماه مذکور باز چتر لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و گماشتهٔ قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم ساربوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر باداء نماز عید و سایر واجبات و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق رباط نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیرهٔ سلطان محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سر پل کوچ کرده روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آنجماعت بدعوی محافظت شیراز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدان صوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل رباط قراولاق خرامیده و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرده از آب بهوارکی بگذشت و بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنقر بازخورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حملهٔ آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند در آن اثنا تیری جان گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و بدلی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده بقصد دشمن داشت یکروز نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت نزدیک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس آثار ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بوده بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافتست مضرب سرادقات عزت ساخت

و قریب پنجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجعان سپاه بایسنقری محاربه دست داد
و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم بیگچیک و ابوالقاسم کوه بر و امیر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح
مجروح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان مینمود زخمی بروی امیر ابراهیم بیگچیک رسید و بدان
جهت بابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت
کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا ما کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنا بر آن شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بدان مغاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاده مردم شهر از این معنی وقوف یافته یکبارگی فوجی از لشکریان بر سر راه پیاده ممانعت پیش آمدند
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تا سید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهیچه رایات نصرت نشان روشن تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشهوران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و در دو بازار شبانه معمور و
آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه ایست که آن را ازکنیت گویند و جمعی آن قلعه را
محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون نواحی آن حصار مطلع ماهیچه بیرق
ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قبله که در نواحی باغ میدانست نزول اجلال
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند روز دیگر پادشاه ستوده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قبله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر رنگ شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر تهور بخیال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنا بر آن مردم فراوان
از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ راندند و صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بجهت
ستیز مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد
باوج فلک اثیر گرد رسید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گرفتار شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیگری برادر خوردتر محمد قاسم نبیره حسین نبیره بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله فتانان سمرقند و سرداران لوند
بودند در آن روز اسیر پنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد از این شکست دیگر لشکر سمرقند از دیوار بست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را ولجی گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سرداران
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر نکته دان بر آن قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار بروزگار
گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول
همایون غیرت سبزه زار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قوروغا و کپها در درون حصار نفاذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نمودند پادشاه

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه در آمدند و در همان روز که ماهچهٔ رایت عالم افروز از منزل مذکور به برج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیّر و متأسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانبانان اندک مردی بودند بتهیّهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از آنجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان توقع داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بحالش نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم عزیمت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق حیات حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر روی خویش نگشوده با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسرو شاه گشت و چون در قندز نزول نمود امیر سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دست برد روی باردوی میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دستگیر گردانید و لشکریان او اندک پری گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسرو شاه مراسم استقبال و لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از آن که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساط‌بوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از فر طلعت همایون عزت افزای گلشن گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن مقدم میمنت شیم رشک بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و کافهٔ اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت از تاب آفتاب حوادث امین و مطمئن گردانید رعایا و بیچاره را که پایمال فتن و دستخوش انواع محن بودند باشاعهٔ عدل و داد نوید داده دست تعدّی ظلمه و متغلبه را از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و ارباب را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار در معرکهٔ کارزار برافراخت و مدت صد روز بلدهٔ سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقند از این ازان دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان

چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسرو شاه با سپاه باران عدد و جنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی به تسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد که لایق دولت چنان می‌نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مجملاً که پس از تسخیر آن خطهٔ دلپذیر یکی برادر در آن بلدهٔ فرخنده متمکن بوده دیگری در حصار علم خلافت برافرازد و سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان ردّ و قبول متردد بوده از مکر و فریب اعدا غافل گشته در مآل آن کار تأمل می‌نمود و در آن اثنا امرا و اهالی آن شاهزاده سپاهیان که بواسطهٔ کمال اختیار و اقتدار امیر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند یک یک و دو دو بار دوی میرزا بایسنقر توجه نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسرو شاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نقارهٔ سحر گرد آن قلعه فرود گرفته روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن وقت سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود و بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبدالله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالکای نشین رسیده بحفظ عین شفقت گشت و خسرو شاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بجانب تسخیر بلخ پای

در رکاب آورده نظر بهادر را برسم منقلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور** چون خاقان منصور در النگ نشین

نشین

فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و برعایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را بیارگاه جهان پناه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمهٔ از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز زیب و زینت داد و بانعام اسپ و زر و مایحتاج دیگر نقد مراد در آستین آمالش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حجله نشینان تتق عصمت جهة یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از شیر عالیه بابا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده شاهزاده نیز بآن بلده فاخره خرامید ثبت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت اثر اوج سلطنت را با ماه برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار بجرعه کرده در تنزهات هراة عشرت نمود و از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچهٔ دل شاهزاده بانواع میشگفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه پرداز رسانیده بزبان حال میگفت نظم

ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مألوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را بنشتر برد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتقادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا با به باماش میرزا که دا مهیرانش بود و سپرده باماش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه همدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بنشتر بیوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن حال در حصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانیده بلطایف الحیل آن شاهزادهٔ بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بزبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ از حدود قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نمود امیر ذو النون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف برسین شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بصحبت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل

هزاره و نکودری و قپچاق و غیر ذلک در ظلّ رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النّون مجتمع گشتند و مستعدّ رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرّت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید اثنا در آن ایّام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدّین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النّون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر جوئی شاهزاده را پیش نهاد همّت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملّة و الدّین مولانا احمد التّفتازانی و شیخ جلال الدّین ابو سعید پورانی و سیّد غیاث الدّین محمّد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بر سبیل ایلغار لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد و آن شیخ جلال الدّین ابو سعید و سیّد غیاث الدّین نزد امیر ذو النّون بغور رفتند و هنوز آنجا توقّف داشتند که بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با میر ذو النّون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از ممالک محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیّت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الّا فلا شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهت تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت سدّهٔ سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجّه نمود و در اوایل ذی الحجّه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلّق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از النگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روان نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو نشتافت و از آنجا عنان تکاور بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرّب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصّلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرّم الحرام سنهٔ اربع و تسعمائه بنیّت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرّف شده آنحضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر بزرگ موشّح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السّرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرّم بجانب مستقرّ سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدّین درویشعلی که بعد از مواخذه و مصادره بمکّهٔ مبارکه و مدینهٔ طیّبه زادهما اللّه تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حجّ اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدّین عبد الخالق جهره زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمّد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجّه محمّد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفّر حسین گورکان بتقدیر آفرینندهٔ عباد

در اواخر سنهٔ ثلث و تسعمائه محمّد حسین میرزا کرّت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور مظفّر حسین گورکان از توجّه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد با اوج گنبد آبنوس رسانیدند و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفّر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدّت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان او دست از کار باز مانده از معرکهٔ کارزار روی بوادی فرار آوردند و محمّد حسین میرزا منصور و مظفّر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفّر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان تکران

باز کشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنه ۹۰۴ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا موکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال آنحال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون خیال بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب گردد تا بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

گفتار در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از نشر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانکی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت پناه سلطنت شعاری میر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابو المحسن را فرو نشاند و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر قوام الدین حسب الامر نموده بتقدیم رسانید فایدهٔ بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنا بر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نمود و در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی میر کاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسیر کوچه سا قشلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از زمین مقدم خاقان عالی مکان عزت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از رباط پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنجا و در آن مجمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکلیک میرشهار دارد متوجه ابیورد گردد و آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهانه کوتل سخاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابو المحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین سعیر تیر آغاز آمد شد نموده شمشیر پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود و گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج القلعه را نرم ساخته صفت هباء منثورا می بخشید و احیانا وصول قارورهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پرلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود و بعد از آن پدر و پسر از طول ایام جنگ و جدل ملول گشته میان الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته آن راس سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایهٔ سریر سلطنت آب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابو المحسن میرزا اقدام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت و آداب و ملازمان شده در انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زیارتگاهی را که در بارگاه حضرت پادشاهی

بادشاهی را سخن داشت جهت استجازه بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت سرزدگی کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم بازآمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و مهر بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آن حال مولانا عبد الحی از اردوی همایون بازآمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه داشتی که مولانا عبد الحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالیجناب هدایت مآب بجانب مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر ارباب حقایق تمامی واضح خواهد بود درین اوقات بواسطهٔ تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبهٔ در هیجان است که مزیدی بر آن متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعهٔ امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک

دهشته

مجموع الجماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آن جناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابو المحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو بسه چهار ماه امتداد یافت و سنگر فتح و فیروزی در آینهٔ مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابو المحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمهٔ من درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف دهد هدیهٔ ترتیب پیشکش کرده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابو المحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجهٔ قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل مازرکان نوبت مقرب الحضرت السلطانی ببساط جلالت نشاط سرافراز شده باصناف

بتقبل

الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره کرده رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هراة طلبید خاقان منصور فرمود ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمائید بعز اجابت مقرون است انگاه قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته قاطبهٔ سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة را در سر مزار فیض آثار کازرگاه جمع ساخت و داعیهٔ عظیم ترتیب نموده به نیت استقامت بر جادهٔ درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعهٔ متبرکهٔ انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطهٔ درویشان و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر احمد امیر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراختند و اصحاب آن مصائب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسروشاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابو المحسن میرزا قیام مینمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بینهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقهٔ حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمهٔ اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر گشودند و بان

تیر مرگ تاثیر و خدنگ رعد پر داخته و در افنا و اعدام یکدیگر سعی می‌نمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون میخرامیدند و نعره تیغ و سنان رو بر عمر فتنه زایان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه مظفر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود جنیبت پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی ساچی از شهر بیرون شتافته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و مظفر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بمظفر بهادر رسید و او بازگشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنگری بردی بتایید ایزدی تیغ خصم را به سپر رد فرموده بیک ضرب حسام مظفر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را باتمام رسانیده دست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع اینحادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید و بانعام اسپ و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را اینچنین عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات بییلاق بادغیس خرامیده منزل باباخاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانید و در سلک ایچکیان آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشاء جنون تحقیق خبر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هراة واقعست منزل گزید و یکدو نوبت بازارهای آن بلده فاخره را دوران چند زده زر و اجناس بسیار از کبار و صغار روزگار اخذ نمود و همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاه ولایت پناه متوطن شد و جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت و در اثنای آن روزی درویش علی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرمود ولی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و همین معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش علی را گرفته دویست کف پای زدند و بخدمت مطبخ بازداشتند بنا بر علی هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذاء امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب میفرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و حیدر روز عید بود که بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة اینخبر شنیده بغایت متغیر و متاثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش بلخ آن شاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون باوباج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رافت سرآمد ابنای زمان مینمود و خط نسخ و تعلیق را

نیکو مینوشت و از تسمیر نقاشی وقوفی تمام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد او اصحاب فضیلت محظوظ میساختند القصه چون خسرو شاه کافر نعمت بر بعضی از امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نمود مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی

گفتار در بیان پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهة مخالفت خاقان وافر حشمة و انهزام یافتن ایشان از دستبرد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلواچشمه

در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا که از مبتدا و ایام قلعه داری نیک تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرد و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال هزبران بیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال کرده مراسم ضیافت و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو درّی سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرّار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شهریاری رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را باعلاء درجه رعایت و تربیت رسانیده و بمنصب حکومت دار السلطنه هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لواء جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشت بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز و ستیز اختیار کرده نقش کلمهٔ الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر مینگارند بنا بر آن ابو المنصور مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تأنّی فرموده باهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بحلواچشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بعزم و غرور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته تا بیرق علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و بدین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت حلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرّع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان جهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون جوانان شیرین کفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار اجل قامت دلیران کبک رفتار را از پای در آورده برخاک هلاک خوابانید نظم

ز تیغ جوشنشان و خنجر تیز
ز پیکان خدنگ فتنه انگیز
چنان جوشید اهل تهوّر
که حلواچشمه شد جوئی ز خون پر

و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان گریزان بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند آقا امیر سلطان علی قنقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده نکایت این سببیت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده بثبات قدم ورزید و خاقان منصور در دره که منتهی بصحرای حلواچشمه میشود در وقتیکه در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میراخوران و اختاچیان و شاگرد پیشگان کسی نبود و از شکستن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی اثر خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل شکوه آتش آهنگ سوار گردید و عنان گران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره بیرون آمده چون چشم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر بارچه علم ظفر شیم افتاد و بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هریک ازان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کیپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان جهانپناه کیفیت واقعه مشاهده نمودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و بدو شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه عفو پرور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانید و در بارهٔ جماعتی که دران کارزار آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان** از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه چلو حیشیه که کیپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و در روی توجه باستراباد نهاده و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را اسباب اضطراب از سر گذشت و با کیپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان تراکمه آنسر حد گذشت و در اثنای راه کیپک میرزا اردو و بار برادر را غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود انولایت درآمد و کیفیت حال با ابو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه بنام محمد محسن میرزا نویسانیده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و رحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی اما بقلم شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انتقام خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را بیمن مقدم همایون عبیرافزای گلستان ارم ذات العماد ساخته و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و دران اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده دود و دخان طغیان مرتفع گردانید و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون ازین خبر شنود نشان حکومت استراباد را بمصحوب مولانا شمس الدین علیشاه سبزی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دل پسند بنام شاهزاده نموده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول بمقر این زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاده و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسیده و فرامین مطاعه را بشاهزاده داده بود و لوازم تهنیت بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات** دران اوقات که خاقان والا فرخنده ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بکرای بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور به ییلاق غور خرامیده بودند و خیال تسخیر ولایت خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قپچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با حشود نامعدود به بالای ولایت هراة رود

هراة نزد و شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و از آن سر کار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را درآورده حواله برکشیدن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد و مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکلیو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دیوار بست شهر بیرون رفته در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهدهٔ سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی یک لنگ خانه بامیر ذو النون پیوست و در محلی که آتش کشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاهی سپاه باغی نمودار شده و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر از عقب پای در رکاب آورده و چون شیر غران متوجه بیشهٔ پیکار گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشهٔ نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بیجا باوج فلک اثیر گرد رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر دل پهلوانان را بپیکان لعل بدخشان میسفت شمشیر کارگر شکاف بیک ضربت از فرق سر تا بناف میشکافت و جانهای یلان از راه رخنهٔ پیروزه بعالم آخرت میشتافت نظم

برآمد فغان از زمین و زمان
درآمد تزلزل بکون و مکان
زتیغ سرانداز و تیر خدنگ
هوا خونفشان شد زمین لاله رنگ

در اثنای لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و پیروز از مشاهدهٔ آن لیت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند تا امیر محمد با سایر گریختگان بشهر درآمد و دروازه را برکشیده برج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده چون چند روز از آن بچهل لالان نقل کرده طمع میداشت که بی از آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد مردم شهر بدو پیوندند بنا بر آن بمدارا و مواسا کوشیده سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بیم رسانیده و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از چهل لالان به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز رایات اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانید.

بسلطان [illegible]
فرمودن

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چچکتو در ظل رایت فتح آیت اتفاق جمعیت گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی بمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو شاهجان حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر ظفر اثر توره و چپر بالای سر کشیدند و دست بتیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشته و شجاع بیک قهراً و قسراً حصار مرو شاهجان را مسخر گردانیده امیر بریده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت [illegible]

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن اوان سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و تکلیف نتوانستند که بی آنکه چندی گاهی آسایش یابند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون رسیده بخوشترین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریض نمود و آنحضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آموییه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بسلطان بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر تسلیم نماید و ازین جهة فتنه دیگر حادث گردد و بنابر آن خواجه شهاب الدین عبد الله را فرمود که بر جناح استعجال به بلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبد الله حسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا به بلخ رسید و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری درج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجویی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر محمد بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماه چهره رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاد اظهار مطاوعت و مخالصت نمود و در ممالک قندز و بقلان وند و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را بصنوف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذو النون و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون عنایت کرده در ناحیت عظمت علم فرمانبری بر افراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنه خمس و تسعمایه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکناگاه دایره گرد منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر حلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله می نمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز رو بر نهاده سینه بهادران میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعبث در معرض هلاکت نیاندازد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب میکرد تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خرامید محمد قاسم برلاس و امیر شجاع الدین محمد بندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت شعار برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و منقلای لشکر

استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود بمحاربه روی نمود و آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر چاکو بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال زخم تیری خورده از پای در افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را اسیر گردانیدند چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم شاهزاده بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نسا آورده تا قصبهٔ نسا عنان یکران باز نکشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشاپور و سبزوار جولانگاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتکفل عمارت و ترتیب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنهٔ هراة شیوع یافت و در پرتو شعور خاقان منصور کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر ستور سوار نبودن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانواع فتح و فیروزی برآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هراة گذاشته و در ماه محرم الحرام سنهٔ ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت بستند و چون خبر نهضت رایت نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندید و کرت دیگر عنان یکران بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل دار الفتح استراباد را بنزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و افتتاح رسوم رأفت و اعطاف پرداخته بنیاد معموری و اساس سرافرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده ما فی الضمیر خویش عرضه داشت نمود و خاقان منصور از سماع نهایت مبتهج و مستبشر شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق نموده و محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زیرکست مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رسانده دست بتعدی گشاید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته عنان رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمینمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بدان جانب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزا دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر منیر گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال و فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرای خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آنچه محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سنگین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش درافزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده تعلق گرفت و فرامین بمطالعهٔ مهر عالی آن نیّر اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملهم عالم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار بغایت ندامت دست داده جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان مجدداً نشان ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان بکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع طلادوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و یازر و درون را برای صواب نمایش متعلق گردانیده او را بشرف رخصت ارزانی داشت و با وجود دو سه منزل سیر باد پایان که در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

بر مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتفضیل خطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که در قرار و فضای اقتدار آن نوع که همی عمر در این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار رحالی نباشد بیت دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است ❊ با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است بلکه همانا علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شده آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون نداء یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند بیتابانه بتعجیل بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند قدم همت از مضیق زحمت و تباهی بسعت نامتناهی حریم ملک نهاده و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده در مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت برین سرای فنا دل منه که جای دگر ❊ برای مسکن تو برکشیده اند قصور

هر چند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین شمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارات در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی از سبزوار باردوی اعلی بدار السلطنه هراة رسیده و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر تر و تازه بستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت پذیرفت خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب بعزم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط بابا تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که [illegible] تحفه زرنگار گذاشت و سیاره از توسن سپهر دوار [illegible] بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر در آمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشید و مراسم پرسش بتقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و متعاقب آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمده پیش رفته بعزم معانقه پادشاه عالمپناه متوجه گردید و چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک بمحفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلای ضعف همانجا نشست و هر چند خاقان سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود در خوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن جوهر فضل و کمال باز داشته خود بنفس نفیس توجه برباط پریان گشت آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که اینجا مریض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستصوب شمرده و تقریر نموده حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده کسی نزد خاقان منصور فرستاد و کیفیت

وکیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد دسته قریب مسافت منطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در همشب جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بسر بالین سپهر هدایت قرین تشریف آورده اورا بغایت بیشعور دید و دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز یکشنبه آن عارضه از شبیر بشیر شد صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفس قالب بگشت و از تنگنای هیکل جسمانی بتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی دردا که پاکباز جهان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت علی الصباح که خورشید خاوری بسیم از باطن نیلوفری مانند مشعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراه اشتهار یافت و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروتافت آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد مینا و نیلوفری انداخت و سپهر خضرا بجهت اقتفای اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای قطرات اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلاء لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته دانستند که من بعد مجلس که شایند زهی شکلی که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید وجهی سپهری که از الم آن حادثه خیل نجوم را بسان اشک غم زدگان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت اندازه‌اش را بعیدگاه هراه برده بعد از اداء نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ع انجاک چه دانی که چه در بر داری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متالم گاه ترتیب آش هفتم اشارت فرمود و امرا و تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش گستردن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم بحکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراتست جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست بهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر جنبانیان نشنیده بود و امرا و تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش آغاز کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بتلاوت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از لباس کسوت تعزیت عور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را که تابع آن امیر بودند به سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم گردانیدند از جمله میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل و رایش ملکت و ملت را پناه در هدایت هادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ شد بسوی فردوس با صد عز و جاه در جنان چون یافت از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر هدایت پناهی که ظاهر از وگشت آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که آنجا شکفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنا بر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق نام در رساله تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب بهشت آیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور —

آن جامع

[illegible]

شاه زادهٔ والا گهر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار سلطنت پیرا و برادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا بکمال عطوفت و مهربانی بمقابلهٔ ام رسانیده و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و یازر و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض کردانید احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی عذرخواه و دلی محزون باخلاص پادشاه بدار السلطنهٔ هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و هما عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائه شاه زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاه زادهٔ مرحوم بود به برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته که دست زمانهٔ ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان کشید چه در همان سال شاه زادهٔ عالیشان میرزا حیدر محمد در ثانی سنه ثمان و تسعمائه وقت حلول اجل طبیعی در رسید و قمر نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض و بال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس زود کمال یافت و پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داد لباس سوگواری پوشید و والدهٔ نجم دیدارش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید نظم ز مژگان دم بدم خوناب میریخت مگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر زاده و داماد خاقان منصور بود اختیار سفر آخرت اقتدا بحمید محمد میرزا نمود و باز دیگر لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده و جدّه بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنهٔ هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی کردانید و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقا در حبالهٔ نکاح سلطان ویس میرزا بسر میبرد باوی در سلک ازدواج کشید بیت درین چمن سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمائه حاجم حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود و هوا خواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یاغی شده و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه گر رایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت تیسیر میپذیرد بنابر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد رشید خویش شجاع بیگ روی بطرف معسکر شاه زاده آورده در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بنواحی اوق انداخت شاه زاده متنبه شده با قریب صد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند مقارن اشتغال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با فوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده را شکار رمیده در میان گرفتند و آنحضرت ساعتی در مجادله اقدام نموده در اثنای کر و فر از دست بر چشم مبارکش رسیده مجروح گشت لاجرم عنان بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون برافراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا بی تحقیقی بر خیال گرمی کرده بهانه ساخته از دار السلطنهٔ هراة

۲
دلو از
۴

بیرون رفت و راه استراباد پیش گرفت بعد از وصول بجده و دانولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری

ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر بسبب اغوای بعضی از امرا

درکار سلاطینی که کشورگشایند ز اخوان گوی دولت میربایند نباشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک نصفت گهی ملکی ستانند گهی در کار خود حیران بمانند ثمر نوشند گاهی و سم قند زمانی نی ثمر یابند نی قند چنین باشد در اوّل حال ایشان بود در افت و خیز اقبال ایشان ولی یابند آخر سرفرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی عدو کامران پیغو ملاذ مملکت و ملت شاه بابر و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهه زراعت تخم و تقاوی مسئلت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنخطه جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید و جزوی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان بالتمام انجامید و اوزون حسن که در احسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود و از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد و چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطه افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود رشته اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یک یک و دو دو رو باندجان آورده از سمرقند بگریختند و خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیگچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت ایشان جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه مسعود خصال چون حال بران منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب احسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نمایند و گریختگان را بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصد بپایه سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان مینماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه خورده دان این ملتمس را بدو جهه اجابت نفرمود اول آنکه در اوایل سلطان محمود خان بهمین توقع کرده بود و مبذول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول یافتی مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا از فرغانه مراجعت کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در احسی که مقر جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال نمودند و آن طایفه باغتة در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن اوان موازی هژده هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون ایام محاصره سمت امتداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل از آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر عرایض و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام دادند در آن اثنا مواد فاسده حصن بدن پادشاه دین را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامید و مرضی صعب ابواب فساد برگشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شد مرض نکس کرد و درین کرت شدت حالت بمثابه انجامید که آن نور دیده قدر و مراحل تکلم نماند و هرکس بچاره راه بوده به پنبه صحت آب بر لب آنحضرت

هیچکاه ارکان دولت ابدپیوند صلات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحا دم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحای خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بهذا دعاء لایرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بعد از چند روز از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دور شد خجسته شادمانی مترتب بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت مخالفان و مبنی بر استدعاء لوای ظفرنشان وصول یافت بنابرآن پادشاه کامران بعد از آنکه صدر و زخطه سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد و در روز یکشنبه که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و در روز سه شنبه قصبه خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این بهفت روز علی دوست طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را بر روی ایشان گشود و کیفیت آن حال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت او را رخصت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آن حالت را شرح داد بنابرآن تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل مصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازه قلعه طلبید و بعد از تاکید عهد مفاتیح قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از تسخیر اندجان بتیسیر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند بسمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی را که موسوم بعبیدالله بود بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی متهم دیده بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را غارت و تاراج کرده رایت بیباکی فراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود و بنا بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه بکمال جرات ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالی مقدار رسید از ناسازگاری زمانه غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت و التماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از خجند برسم استقبال استعجال نمود و در علکای آهنگران منزل گزید و نیک قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید و چون مخالفان از این معنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایه سریر خانی فرستادند و بتقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از علکای آهنگران بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان باسلوب طریق موافقت دعوت کرده و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس مراجعت لوای خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکند آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود و از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب ششصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند و علی درویش بیک و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم ساروی و شیرم طغائی و سید قرا و میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توغچی مغول و بابای کتا طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان یکجهت بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که قابلیت بغایت مضیق تنگی علفهایت تحمل دوام موکب عالی میسر نیست داعیه چنانست که این زمستان در قریه ساغرج قشلاق کرده شود محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغرج انداخت و پس از روزی چند ابراهیم ساروی و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه پای ییلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان

دوست

او ان برادرزادهٔ سید یوسف اوغلانچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در فیاره یازییلاق غایت سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون آنخبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بجنبه بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد و لاجرم او را بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرج رفته از پادشاه نیکوسیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و همت عالی بر تأکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوهٔ اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم دانسته بتعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر مملکتی متحیر گشته توجه بطرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود مصراع نی پای سفر کردن و نی روی اقامت و در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابو المکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر رسید و شرف ملاقات پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطهٔ اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست و بنیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحهٔ فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی بموکب کشورکشائی رسیده بوسیلهٔ نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمرهٔ دشمن و مخالفت پادشاه بهمتن بتنگ آمده پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری موکب شهریاری استقبال نموده من بعد پای از جادهٔ عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب به بیست پنج فرسخست در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم ضیا خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشته شب محنت منتظران زوایای ناکامی را بروز بهجت و شادکامی مبدل گردانید لمعهٔ ماهچهٔ بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازهٔ مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز گشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حالش شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفرآیین متوجه کوهستان جنوب آنجا شدند تا مردم آنجائی را از بادیهٔ خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر گذارها نگاه دارند و بعد از رفتن امرا بچند روز اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان تکاپو بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیکفرسخی آن قصبه رسیدند در قریهٔ سپهان که در شرقی مرغینان واقع است نزول گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز رو بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران را بمقاتلهٔ مخالفان مأمور فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر بر آورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آییقاقات آنجائی را باتمام ایل و منقاد ساختند و ابراهیم سارو و رفقاء او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعهٔ پاپ و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت نصرت را فراختند و چون مردم ولایت فرغانه خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافرکیش بد اندیش بودند تنفری تمام داشتند در آن ایام که امرای عظام پادشاه گردون غلام در حدود اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش و اتباع جمع آورده قلعهٔ کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا باستلیع سپاه پادشاه بدان جا در آوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی و لد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغیت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعیین نموده

بنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیش
بکومک قلعه اخسی ارسال داشت و آنجماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امراء سپاه پادشاه و مغولیان
و لشکریان خان عالیجاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند اما نهنگان
دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود با اسپان برهنه سوار
گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه استقبال نیران قتال نتوانستند گشت
غایتش آنکه قاربوغاج بخشی بطریقه قریب یکی از اولاد امراء مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استقبال آن زمره بشمشیر زنی سعی نموده
اکثر نوکران اوزون حسن ببلا و قتل ممتحن شدند چنانچه از قریب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از غایت غمگینی کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد ناصر بیگ که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت آن حالات را شنود دانست که بنای
آنجماعت را از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام احوال بدرگاه عالم پناه فرستاده این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمده و
سلطان احمد تنبل بصوب اوس که اولکاء او بود کوچ نموده میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیگ بپایه سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید صفت علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکران بجانب اندجان انعطاف داده شتافت
پیشین بمقصد رسید ناصر بیگ و اولاد عظام او دوست بیگ و میرم بیگ بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشته
باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین
صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوس گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل یلاغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعه اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر لوا
لشکر بدانجا کشید و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله امراء عظام امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه
بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده و مهمات آن قصبه و قصبه کاسان را بسرانجام اقتران داده امراء مغول را مشمول انعام
و احسان ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده و بیرق ظفر همعنان بحضرت ابدی روان علم نهضت بصوب
اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز بی دولت گریزان باش چون تیر   وطن در کوی صاحب دولتان گیر   عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن زمره
از امراء و اتکیان بعرض پادشاه جهانبان رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان
پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشته وفا و عهد را بانامل غدر گسیخته اند و بهنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده و تکیه اند از ایشان چشم اخلاص داشتن شیوه اولوا الالباب نیست و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن
منافی شیوه اصحاب آداب تبعیت ز بدعهد چشم بهی داشتن   بود خاک در دیده انباشتن   اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستاند
و بموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بیسر و پا باستصواب اعاظم امراء امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه صف
آرا بدفع شر ایشان مامور فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب بیکدیگر رسیده نایره حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم ساره و ویس لاغری و سیدی قرا و چهار پنج

و چهار پنج نفر دیگر از انگلیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجه تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در الکائی که متصل است به بیشه عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده دیگر باره صف پیکار آراسته و در دامنه تعلیق آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته حیات دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک بدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قریب بیگاه در آن نواحی بوده از امرای گرفتار توقه و میرم لاغری را از صعبت حیات بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی والی بود و در آن محل از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هشتم محرم الحرام سنه خمس و تسعمایه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیک از قدوم کرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یک دو روز آنجا توقف اتفاق افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار شیران بیشه کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی از منازل خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان لعین کوش از ظاهر اوش نهضت نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده‌اند پادشاه دادگستر با بهادران جوشن پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان تکاور عزیمت بصوب دشمنان انعطاف داده و در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته‌اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته [illegible] حدود دیدند غارتیدند آنگاه پادشاه بانجود روی بجانب قلعه مادو آورده و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر برج حصینش عاجز و کمند خیال تیز چنگال از وصول کنگره حصینش قاصر مرغان هوای فضا نشین با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز

نظم

حصاری در بلندی شکل افلاک
بی مثلی مثل در خطه خاک
زبان کنگرش همراز انجم
ز دورش قاصر کمند وهم مردم

و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان کار دیده در آن قلعه اقامت داشت و اسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعه مادو مضرب خیام سپاه ظفر پناه گشت حصاریان از بالای برج و بارو آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق نهاده کر برآوردند از این جانب تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا صعود نمود و از آن طرف سنگ حرکت آهنگ میان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعه بیان فرمود علی جلال و جمعی دیگر از ابطال رجال بزخم سنگ پامال حریف اجل گشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند و صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و جدال التهاب داشته روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه [illegible] بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران درگذشت و خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه بجانب تولیه که قریه ایست از قرای اوش مضرب خیام عساکر پرخروش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشه خائنان وقوف یافته بپای محافظت پیش آمدند و تنبل قرین یأس و حرمان از اندجان بازگشته بمنزل آب خان که از اراضی قرای رباط سرهنگست معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه توجه میکردند بهم بازمیخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در شکل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شده و غیر از و کسی را از منتسبان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک و بعد از واقعه میرزا بایسنقر برادران و کوچ و متعلقان از قراتگین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بشرف بساط بوسی استسعاد دریافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی بنیر که جهة عزل [illegible] رفته بود باز آمده و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت نشان قوی شده صباحی که خورشید خاوری بعقب نشینی کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان [illegible]

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورد و جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و رخت ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن جمع پریشان از نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر با تنبل در قریهٔ خوبان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزیده روز دیگر که خورشید جهانتاب علم ظفرپیکر از افق مشرق برافراخت و نصرت سپاه تیغ بند اندر موکب کیوان شکوه نهضت فرموده صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم

صبح زده خسرو انجم حشم بر افق طارم خضرا علم
کرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان جانب خیل ظلام

پادشاه عالم پناه متوجه تعبیهٔ سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشهٔ کشورگشائی بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر و کچیک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک را برافراخت هراول لشکر ابهت اثر میر قنبر علی بود و یار میرک از نهنگان بحر یکدلی آن امر خطیر را اختیار نمود و چون لوای پادشاه کشورگشای از افق قتال طلوع کرد امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران پرخشم و کین در ظلال رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده بسیج خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روان شد و ایشان نیز صف قتال آرا شدند و اقبال سپاه ظفرمآل نمود چنانچه غبار از خاشاک چمن بر پیراستند و در میان شرق و جنوب قریهٔ خوبان بموضعی که سقا نام داشت آن دو لشکر بیکدیگر رسیده بهمدیگر جلادت بهم ستیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر شکهای خون در آن صحرا سرنگون گردید کچیک بیک از جوانغار بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریهٔ خوبان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کچیک بیک حمله آورده بنوک سنان نقش وجه حیوة از صحیفهٔ هستی بسترد و بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در گرو بازار کشش و خونریزش کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک اثیر رسانیده آئینهٔ خورشید را تیره گردانیدند ناگاه نسیم اقبال دلیران موکب بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و بشیر آمال کوکب طالع آن جهانپروری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شریر در غایت اضطراب فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدار البوار آوردند و در آن روز قریهٔ خوبان از فر نزول پادشاه کامران در دلربائی بر عارض خوبان تفوق نمود و لوای حضرت کشورگشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و پس از آن اسلام پناه باستصواب امراء عالیجاه تنقیص مخالفان را که باور کند رفته بودند مطمح نظر همت اثر ساخته بموضع رباطک که بنواحی در میان و نوشان واقعست خرامیده طرح قشلاق انداخته هر یک از منصوران سپاه را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بر بسیاری امرا رتبهٔ تفوق داشت بمبالغهٔ تمام طلب رخصت کرده روی توجه بصوب خجند که اولکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید قنبر علی میل بجاهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود خان فرستاده مدد طلبید بیک تیله که برادر بزرگتر تنبل بود در سدهٔ سنیهٔ خانی منصب ایشیک آقاسی داشت و احمد بیک که خویش منه الیه و اتکه و لد خان سلطان محمد خانیکه بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد خانیکه را با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه اوراتپه بنواحی کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر باندجان رسیده پادشاه جهانبان در قلب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران لآلی عمان منجمد گشته مرغ آبی اگر توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و بحسب قرین سرما و تعب طی مسافت بعضی صباح در اخسی نزول فرموده در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورد و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بیک فرسخی آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که محاصرهٔ کاسان و نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از آنجا که سوار کرده و آن آوان محل قرارش بود بصوب کاسان المعاینه کرد و در روزی پس از الصلوتین بنزدیکی باردوی پادشاه خلافت قرین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و سردار آن معسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما در دوران زمستان لشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد امراء دولت را طلبیده بزبان الهام بیان راند که غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده فی الحال بر وی ایشان باید تاخت و مهم او را بنتیجه

دلخواه میباید ساخت و ویس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که وز بیگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال میافرازیم و در استیصال نهال اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر میسازیم و پادشاه سخن آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعهٔ اخسیان گریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در یک فرسخی اخسیان منزل غزنه غنگان را معسکر گردانید و قرب چهل روز آن منزل محل نصب شادروان پادشاهی بود و تنبل در اخسیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم مجم بود و بواسطهٔ وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبهٔ کلانتری القوم پای بر سریر سروری نهاده داعیهٔ امارت و سروری داشت و کسی نزد تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب اخسیان نوید داد و پادشاه با دین و داد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی اخسیان شب در میان بپشخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحصار شد اما قبل از آنکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه درآمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاخ تمنای ایشان از خاک و آب غدر و نفاق تغییر یافته بخلاف رضای پادشاه مظفرلوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن آن دو امیر افتاد باطناً انکار نموده بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی القدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه کوچهای خود را از اوزکند بیرون برند آن ولایت را نیز متصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر باهم اتفاق نموده بیکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلدهٔ فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا بر سریر خلافت متمکن گشته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر وا دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند مهر جهان که بدرج قالب درآید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا امیر طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که متعلقه داشت اجازت عنایت نمود و تشرف خدمت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و تکبر مرتفع گردانید و عظمت و باد بروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل میرسانید بلکه مقرب الحضرت الخلافت رضای پادشاه شده او را اصناف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بتهمتی مؤاخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای تادیب علی دوست نبود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر گشاد کار کم جوی هر کار بصبر میگشاید مقصود که رخ نهفته از خلق رخسار بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان ویس بسوی سمرقند و بخارا در ان اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند باز داشته لوای جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار جنبش موکب شیبانی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آنخطه مفتخر گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضهٔ اختیار محمد مزید ترخان نهاد و او در زمانی اندک بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت تا آنکه اموال و جهات بخارا و مضافات آنرا که میبایست بتحصیل بدیوان سلطان علی میرزا میداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را پیش خود گرفته دست تسلط سایر امرا ایچکیان را از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر بخارا آنچه صرف سرکار میرزا سلطان علی تعیین نموده اموال اکثر ولایات و توابع سمرقند را باد داده در [illegible] مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از ایچکیان اتفاق نموده قصد محمد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی برین معنی اطلاع یافته [illegible] حسین اغلون و برادر خود اوزون حسن پسر جهد و قرابراس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن آنحال سلطان محمود خان محمد حسین

دوغلات و احمد بیک را با سپاهی از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت کرد که مناسب چنان مینماید که بسرعت هر چه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیابست بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فایض سرافراز گردید امّا امرا مغول چنانچه میباید بجانب میرزا نپرداختند بلکه بمؤاخذه و مصادره او را با خود متنفّر ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانیده آنجناب با سایر امرای سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بجانب ییلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند ناگاه سپاهی سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا ابواب مراد بر روی نگشود مغول عبدالوهاب را که سابقاً در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلکسای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح سمرقند سعی مینمایم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می آسایم و مغول عبدالوهاب بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابر آن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را نزد جهانگیر میرزا باجنی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعده سنهٔ خمس و تسعمائه روی بمقصد آورده چون حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیگ با برادران باردوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای فلکسای از مرغینان بابیشره رفته قریهٔ مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیگ قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفهٔ دیگر از اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه برافراخت و در آن منزل این خبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بسکرار رفته دارندهٔ آن موضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با آن جماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظ در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود ممکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاد و هر کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نمود و در موضع درغم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل مقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ماهچهٔ رایت نصرت آیت بر ظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک توقف [illegible] عزم متوجه سمرقند گشته در آن حین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه در آئینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم ساره و بعضی دیگر از امراء ماهچوکه بشآمت علی دوست بهر طرف رفته بودند یکیک و دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت طلبیده مسئول او بعز قبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

علی منازل

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زد و بعد از یکدو سال علی دوست بجزاء اعمال سیئه گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخته و خود را بکوه پایه اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوذی برلاس با چند کس از جنود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوذی بزودی باز گشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت نمود و با بچه توق خویش بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امراء سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا البلده محفوظه سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته آن حرکت موجب ازدیاد اسباب دولت شیبانی شد اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بتتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و الاعانة و التوفیق من الله و هو الکافی لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن ببخارا و سمرقند و تسخیر آن

بانی مبانی جهانبانی راویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ما دام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید را بیمن امداد آنخان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه روی نموده و هنوز آن ولد امجد در حد طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده در بستر خاک غنود جدش ابو الخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بیابقور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابو الخیر خان را اجل عنود بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امراء اوزبک منتظم بود محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را متعهد شد و آن دو شاهزاده را بعد از غلبه ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم امراء سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان ایشان را بتیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرد و مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند و قاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان همعنان قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی پیش خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه از امراء و لشکریان اوزبک را با خود متفق گردانیده در هر چند روز فراهم ولایتی یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایرانجی خان بن جانی بیک خان شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عرضه داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه فرمانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرموده و باحسن وجهی با وی ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبد العلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مألوف گشت و چون تنجوق طوق خانی پرتو وصول بر جبهه قلعه ارقوق انداخت قاضی بنکبیک که بر سایر قاطنان آنحصار رتبه تقدم داشت غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشتی آورد که اگر لواء کشورگشای خانی سایه وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را بر سر جانی نشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد است ظاهر سازم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

نسخه بداق

نمود و بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده به لوازم اعزاز و تعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر صفحهٔ ناصیهٔ رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از ان شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود نمود و چون میرزا بنابر عدم رضاء امراء موافقت از قول خانی محمد شیبانی سر باز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق راه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول بجانب بخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و آنجناب را بصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا حیران شده عنان گران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ ارقوی شتافت و قلاع آنحدود را استحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان با زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمانفرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبدالخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده نظر بر حصار بولدم رفت و با اهالی آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا باداق رفت و از اداق راه استراباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعهٔ ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه بر افراخت بعد از آن سید عالی محمد خان و سلطان محمود خان از ارادهٔ تصرف شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران بهواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغهٔ ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و انجمان حصار صبران در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن ولا برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر کشیده و ساکنان صبران مانند صبیران عنان بشیبانی از دست داده و بیک ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را بادکوزتاقی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی نزد برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر بیارز شتافتند و بعد از آن اوان برندق خان و محمد مزید ترخان بیارز آمده شیبانی خان در حصار یارز متحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده نعرهٔ دار و گیر از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهت کومکی که از جانب سلطان محمود خان بیارز رسید برندق خان بصلح راضی گردید و از ظاهر یارز کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه گلزار ولایت از آزار خار آزار سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب سیسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشیده امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان گرفتار گشت و او را بیارز برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال وقوف یافته بیارز شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان مشاهده نموده خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنه خمس و تسعمائه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی بسیار انجم خشم و قهر عنان یکران بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمینگاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و با اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق تغافل گریزی نمودند و سمرقندیان از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و فوجی بسیار از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز لوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان عزیمت باردوی خود تافت مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید سلکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و بمصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدین جانب افراخته بنا بر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب وقوع یافت عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص کرد و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه نمود بخاراییان سه روز شهر را نگاه داشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاراییان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته بشرف دستبوس استسعاد یافتند فتح میسر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه تاتکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آن صوب شد بنابر آن رای عالی حضرت شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که نزدیک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متعینان آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان برآوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاراییان را تالان کردند پس شیبانی خان بتخریب شهربند بخارا فرمان داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند و با زمره سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان بهور بظاهر آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکز وار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنیاد آن مهم را بر مکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج درآرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر درآورد سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آمد و وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آنغایت اغوا نمود که میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند درآورده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت

جنگ ست ۲

آنحضرت مستوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث شدید باشند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از والده شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را مصمم فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از اقدام خواجه بدایت حال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین محمد بخاری را با مفاوضات نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بالتفات عالی امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب نخست با عالیجاه هدایت ایاب ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرمایند که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان می‌نماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایهٔ مرحمت و عاطفت بیدریغ فراغت فرمائی و آن شاهزادهٔ ساده‌دل باین سخنان واهی مفتخر و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیهٔ اطاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و تقبیل انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتساب دو سه روز دیگر در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی با اکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند با طایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهار راهه را گشاده عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود انعطاف داد ع مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه درآمد بملاحظهٔ تورهٔ چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او اظهار ملاطفت عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جادهٔ موافقت تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریص و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و بنیت توچین و سلطان حسین ارغون و عبدالوهاب شغاول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجهٔ خجسته شیم تابع قضاء زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسدهٔ سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی درآمده خان بواسطهٔ آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش برنخواست و سخنان عتاب آمیز بر زبان راند تا در وقتی که خواجه از آن محفل خجسته بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی ما مضی با شما که کدورت شما را بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا را که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین نموده فرمود که دروازه‌های شهر المحفوظ مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده درآید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی‌یافت تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضهٔ نهب و تاراج می‌شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزیده پس از دو سه روز بقصبهٔ فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده بشهر درآید چون از کیفیت آنحادثه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر علماء و اکابر سمرقند و بخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدند و بنهایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمهٔ از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند

چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراءالنهر در پایهٔ سریر خانی جمع آمده مهمات آنجانب بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت همگی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذراند و شکست

و نخست میرزا سلطان علی را با جانعلی از پای درآورد چنانچه بیشی بتیغ بدعهدی نقش وجود آن دو جوان نیکوخوی را از صحیفه هستی بسترد و آنگاه فوجی از معتمدان را بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانید و در باب تاراج اموال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرّب در تمامی امور ملکی و مالی جزئی و کلی دخل نمود در ضبط متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر تحقیق جهات خواجه خرد قاضی پیش نهاد همت بزرگ ساخت یک آقا اموال عبد الباسط را تحت التصرف درآورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را بأخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام معاف میداشتند آن طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند بخواجه خاوند تفویض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیّه اسباب سفر اشتغال می‌نمود یکی از اسپان طویله خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی نماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما را بر فرزندان و متعلقان مقید نباید بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور می‌باید نمود زیرا که مقرّر است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و باید که با امری که تدارک پذیر نباشد دست کشایند خواجه جواب داد که اولاد و صغار را در میان انجمین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کردن نقش خود را بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعده فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضا است بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و خزینه‌ای که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار معموره ربع مسکون را صفت اضاءت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحه گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده سایه لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم

دریغ و دریغا که آرام دید که او داد و بیداد و کام دید کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد که تیر بلائی نکرد و نخورد چه گویم نگر دون ناپایدار که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر شرارت اثر که زو عالمی گشت زیر و زبر

و بیشاپیش تکلفات نشیبان مسخور بعد از آن حادثه منکره ظلمه قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصاً در بلده محفوظه سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط بأخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند از سر آفریده که حصول آن کند نیاید و کمین بامید مقصود بود او را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت فجعلها صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا صفت الحال گردید و بتیر قاطعان بنیاد تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غموم غریق گرداب اضطراب گردانیدند نظم

سر فتنه از خواب بیدار گشت بساط فراغت قضا در نوشت ممالک شد از جور غارتگران پریشان تر از زلف مه پیکران ز سیل بلا شد جهان مستخیز نه روی اقامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر نه دستار بر جای ماندی نه سر

لاجرم معتکفان صوامع سعادت و مسندنشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن بر آیت نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند و بعد از آن تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماهچه لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق فضیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار چند گاهی درگذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکوره بر نهج مسطور در اردوی پادشاه موید منصور شیوع یافت نایره غضب [illegible] بکثرت [illegible] جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه والاجاه در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال مآثر چنان رسانید که از راه قراتگین و الای نزد الچه خان که خال آنحضرت بود روند و از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده بجیبی رسیدند و مملکت خسروشاه عبور فرموده اما رفتن بطریق قراتگین تیسیر نپذیرفت و از بالای کمرود طی مسافت نموده راه سرتاق پیش گرفت و چون بنواحی نوانداک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نوانداک آنسرور از اوراک در حرکت آمده در روز وصول بدهانه کمرود شیرعلی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفته نوکر شد و روز دیگر قوچ بیگ نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود درآمده و بپای توکل سربالا قطع مسافت میکرد و در راههای تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار باز ماند و سه روز از صبح تا شام مشقت تمام برین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسرتاق رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله الوند برابر و قله اش از رتبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای برید و هم از اندیشه صعود بر آن تنگ و آن کوه گردون شکوه باندوه انبوه مطوی شده بنواحی فان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک فان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جسته و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یکسر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان فان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشتو توجه نمود و از کشتو بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر آربی آن آب کوهک گذشته یار ییلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن اینحال امیر قنبرعلی ارسکار و ابو القاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساط بوسی رسیدند و بنوازش بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از یار ییلاق بقلعه سفیدک شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت

ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهة بدیدن صورت فتح در آئینه امید متیقن گردید

از جمله بشارات غیبی و بشارات لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب عقل و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام تنام عینای و لا ینام قلبی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحة جزو من ستة و اربعین جزوا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدت ششماه وحی بطریقه رؤیای صالحه بود و چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات میدیدند بنا بر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع تسدید میدمید و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داو اربیدار وحی لا پیام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن اخبار مینماید بر السنه و افواه مفسران فضیلت پناه مذکور نظم

خوش آن کز بند صورت باز رسته
ز سحر چشم بندان چشم بسته
دلش بیدار و چشمش در شکر خواب
ندیده کس چنین بیدار در خواب
بپوشیده نما پاینده دیده
ولی پوشیده از آینده دیده

و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیفی حجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی دیده و بآن بشارت مستظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یار ییلاق و قلعه سفیدک اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب انداخته شد و ازین جهة خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرد و مولانا تغیر مزاج هدایت رواج را فهم کرده در پادشاه نگریسته بدین معنی اشارت و ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مرا در وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر او مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه مراسم مشایعت بجای آورده خواجه در دالان همانجا یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت بیردی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب بنسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه امنیت در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار در بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم

بالطاف الهی صبح امید
دمد از مطلع اقبال جاوید
برآمد مهر از برج عنایت
نهان گردد شب ظلم را نهایت

از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از مخلصان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر بار فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمهٔ گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند میسر می پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد والرشاد **ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند به محض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی** مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور توتی الملک من تشاء از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد و فرق فرقدسای کشورگشای را بافسر پرزیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت با بهجت آیهٔ اتیه الله الملک مزین سازد هر آینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بروی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالیا بر روی روزگار دولتش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی اهنی البال مقرر گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **نظم**

سرآرای ملک پادشاهی مدد یابد چو از فضل الهی
مراد اوتش شود در دو عالم حاصل بدو آسان شود هر کار مشکل
اگر جیش عدو باشد چو انجم نباشد هیچ خوف او را ز تیرهم
بلی هر که بر آید مهر انور بود اختر بپیش از ذره کمتر
چو گردد در ولایت خور عالم افروز شود بر قبهٔ افلاک فیروز

و از مشاهدهٔ این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه شود که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعهٔ دیدار شاد بود و از عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراز بود و جانوفا میرزا با قریب شش صد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قروق بودند که دو یک شهر است مقیم بود و از کثرت و استیلاء اعدا اندیشه نمیکشید و کلام معجز نظام و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخته و شبی بدان بلدهٔ محفوظه در آمده غلغلهٔ رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین عبارت شمامه انگیز دماغ جان جهانیان را بدین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ نهمت نواحی قلعهٔ سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر پیکر گردانیده بود که خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام بپوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گرداند پنهان و پوشیده بجانب سمرقند در آید و شاتو بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح و دولت در رکاب عز و نصرت همعنان از یاز ییلاق متوجه آن دیار گشت و هم شب منزل جان از فروغ ماهچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان یافت

اساپس

چون معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند همت بلند بتسخیر آن حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف یاز ییلاق انعطاف داده ع این بار بر نیامد بار دگر بر آید چون دو سه روز بر این آمد شد بگذشت بار دیگر رأی عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یاز ییلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت بیغایت ملک ملک بخش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمند تنومند آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و در این شب قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم که بسان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولتخواهی بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضاء نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تایید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شمشیر فرسا را فرمان داد که در همواری غار عاشقان عیاران عاشق پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سپاه کمربستگان موکب فیروز نشان بگشایند و بنفس نفیس با زمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته بر صوب دروازهٔ مذکور روان شد و آن جوانان شیردل از بهای آن صنع که پادشاه عادل

فرموده بود در باره جمعی نموده خود را در شهر افکندند و شمشیر ها کشیده و بدروازه فیروزه رسیده دیدند که فاضل که داخل بود و اکثر آن ترکستانی بود بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه می نمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده دست در ساعت آن جماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یا راقد اللیل مسروراً باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و جهان زمان پادشاه کامران ظفر همعنان
حضرت ازلی روان بدان جانب رسیده مانند حیات جاوید که ببدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
لب بتکرار این کلمه بگشاد که سلطان البلاد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغله و حمد و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
حال زمانه
خانقاه معارف پناه نزول جلال فرموده بطریقه العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافاً خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر همین احسان گردان شد صفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر شد و در گذشت نظم در شب غم کوکب مسعود ناگه رو نمود خلق از در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
همچنانکه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکان بکان در هر کوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و برغاش و اوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بانصد نفر بودند کشته بئس المهاد شتافتند و آنشب تا وقتی که موذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شغول مجموع غافل بودند
گنبد خضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزید و ارباب حرفه و کاسبان متعاقب یکدیگر بشرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه و پیشکش میکشید و چون خسرو
ثوابت و سیار بر سمند خنگ فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان کرد
خبر به پادشاه عالیجاه آوردند که طایفه از لشکر اوزبک میان هر دو دروازه آهنین راه استحکام داده بجنگ و جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت
تحسینه
آنحضرت زیاده از بیست کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر تهور
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو نشستن
سلسله جمعیت مخالفان همان بود در آن اثنا شیبانی خان که از آن جماعه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود و بمقابله خصم شتافتن مصلحت نمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که هیچ نمی توانند برد لاجرم روی بازگشت خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین ببوستان سرای ارک رفته
ساخت
ساعت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و آن جماعت دعا گو و ثنا خوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته مضمون این مقال که
گویان گردیدند نظم
که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدولت کهان و مهان
ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو
ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد
بر ضمیر منیر مورخان اینش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس بشب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال لخوشی چنانچه شمه از آن در قصیده وقایع آنحضرت مسطور گشته کیفیت
غرایب آن حکایه بصراحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف اوصاف این دو حکایت را ملاحظه نماید یقین داند که این حرارت و تهور که
[illegible]
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد به تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که

در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و پسر امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در قرشی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در ظاهر قرشی خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب شش هزار ازبک در بیرون شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ما وراء النهر است شهریست در غایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بسبیل غلبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام ایام ببلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ما وراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آن حال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده آن حصار و قلعه خزار را محکم کرد و پادشاه عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلاء مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن دانی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان می ربود و در زمان استیلاء شیبانی خان بر خطه سمرقند در بلاد ترکستان بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز در آن فتح مسیر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آن جناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چندگاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام علی البدیهه این رباعی را در آن درج کرد که رباعی نی غله مرا کزان توانم نوشید نی حله که تا توانم پوشید آنرا که نه خوردنیست نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی اشتلار باری کونکول ایکی دیک بولغوسیدور انعام و جنیبه باری بویرولغوسیدور اول غله و جهل که دیب آید نیک تیلادیم جهل غه تونی و غله دین اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیه مصرع اول این رباعی را ردیف گردانیده دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن اینست و بنظر پادشاه نکته دان رسانید بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور پر جهل او چون موجه عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابو البرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهر بار پادشاه درر نثار رباعیی گفت که یک فردش بخاطر است بیت بو جور که قیلدی دور تولغوسیدور سلطان کرم بو عذر نی قولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که بر مسند سرافرازی تمکن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر می نگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را قهراً قسراً تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید والحکم لله الحمید و منه الاعانة والتایید

ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صفشکن و دین پناه تهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر نورانی می نگاشت و چون شنید که بنابر تقادیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا یافته قتل متوطنان آنرا بتقدیم رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس حاضر نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار می نمودند روزی چند امضاء عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و در این اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مردم بکومک پادشاه والا گهر فرستاد و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل قریب دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ٩٠٦

بخیال قتال محمد خان شیبانی براق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از مانچه علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافت پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ برکوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزلی را
که شایستهٔ مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه شتافته در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران سمند
پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون یکبار باردوی پادشاه سریع سکون آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقها و دیوار و چپر استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که برفور بمقاتلهٔ خصم توجه فرماید و مجدداً
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طرح تنبیهی شافی بجان شیبانی نماید و امیر قنبرعلی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نموده میگفت دشمنان دون را بیش از این
مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال از زخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار قصر وجود ایشان میباید گشاد اما چون در آن اوان خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو
هزار سوار آراسته متوجه لشکر آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار یا پانصد نفر مرد دلاور در این
دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید
زد و حضرت پادشاهی بنابر اقتضاء قضاء آلهی رای امیر قنبرعلی را اصوب و اقرب بصواب تصور فرمود و صباح که جمشید خورشید لوا بیضا در فضاء سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب را ادبیر زرانده و دیو شایند دفع جنود ظلمت درو روایتش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانید
مقرر شد که امیر قنبرعلی و بنده علی و برادر خوردش میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قوچ حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران پر خشم و کین
در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابوالقاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل یتور در برانغار پیکار اعدا مطمح نظر همت سازند و ابراهیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرابرلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیوع از جوانغار روی بمعرکهٔ کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمرهٔ
از ایکیان در سایهٔ علم بلند پایهٔ پادشاهی در قول توقف نموده و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض
فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آئین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران پر دل نوک پیکان جان گسل بادیهٔ خونریز
در جسم پر ستیز گشادند و دلیران ستم توان بضرب شمشیر برّان رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقاء ایشان را بباد فنا بردادند نظم غمام کمانها زباران تیر

رسانید طوفان بچرخ اثیر
حسام دلیران چو خونبار گشت
ز خون ره و جیحون پدیدار گشت

در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب موکب
عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آنوقت در پیش
آنحضرت جنگجوی کسی نمود و با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانیدند بیت هر که را شد یقین که حملهٔ اوست
پای سستیش برکان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس بقیاس
اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و هم از اشتغال بنیران قتال در گذشتن لایق
بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و باقتضای فحوای الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت
داده بتهییج غبار معرکهٔ پیکار امر فرمود بار دیگر اوزبکان پر شور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت آیات کسی نمانده
بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا متیسر شد و از امراء عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جانسوز ابوالقاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلانتر قاسم بیک قوچین و خداوردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضاء حق عز و جل مرتبهٔ شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی
که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرت نیز کت اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت

سید و قوچ حیدر علی ۲

۳ بهمت بر اعدام و افنا اعدا کما ازاشتن محمد خان شیبانی نیز صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود صح

داشت و در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع القوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باعلام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و با [illegible]
اسپ در آب راند و بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیچم را بدیده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النگ قلبه بار دیگر از آب مذکور عبور کرده میان
دو نماز از دروازه شیخزاده بشهر درآمد و در ارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قند پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابا پشاغری بطرف اوراتیپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثه منکر خواجه ابو المکارم و قاسم بیگ قوچین و بعضی دیگر از مردم متعین که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خواطر بتحصین قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بهمت شهامت شیرم طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کوکبت باشند و در مدرسه میرزا الغ بیگ که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت ایشان بجمیع ابراج
و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه خیمه کاه باوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده و در تر فرود آمد و ایتام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه میشتافتند و بعد از اداء دعاء دولت پادشاهی التجا نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بباد جرأت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک شهر نمی آمدند تا آنکه شهریان
دلیرتر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند و هرچه بطور غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه باز داشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند ناگاه از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و بین الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو صاحب تأیید
بحمایت پیادگان عنان یکران بجانب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ پولاد تا دروازهٔ آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیگ جنگهای نیک کرده و پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بجنیبت دروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به تیر و کمان بر دو انگشت درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسپ تور که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای درآمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورد و جمعی از ایشان
در نواحی برج ششترگردن خود را بپای فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده جمع آمده اند
و در بارهٔ دروازهٔ کازرستان و دروازهٔ سوزنگران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیگ و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر سپر ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان
فیروز جنگ خود را بدانجا رسانیدند و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیده تتمه را گریزانیدند و قوچ بیگ از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش
وجود جمعی را از صحیفهٔ هستی سترد و قرا برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با بلیغ جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشگر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس ناسپاسان را بنظر انور پادشاه همایون
اثر رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی نمی گردید و در آن اثنا بلای قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را افروخت چنانکه گاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور افلاک بر می آمد چشم شهریان بر گرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجرهٔ سنبله و وصول آن هم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپدید گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان بهم رسانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و از آن ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال و امهال نمود و هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یکیک و دو دو خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند و اکثر مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تائید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید **ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بابر و دیگر سمرقند را با بو الفتح محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره صبر نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر ملکآرا زد مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر بار وزر کار سلطنت کار در سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند بر افرازد و در اوایل سنهٔ سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز راه کاخ صباح غلط می نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود با همعنان خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قریب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثامش بزلال عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده صورت نبست بنا بر آن عنان یکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الیجه خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان بار کرهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد بر افراشت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیباک اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود مامور میگردانید و بباد حملهٔ ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصهٔ ذات بیچون خالق کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محدث مرسوم جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنهٔ سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جل و علا پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن دیار گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکر که سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف و محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید با سیصد مرد متکفل تسخیر کابل در آمده بر سرش تاختند و بتیغهای انتقام کشیده شمع ضیا و حیاتش را بر انداختند و ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در کرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در اواخر سنهٔ ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده بتسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق قرار بر فرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را در حبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون در کنار آب مرغاب بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدی نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از سیدا و اوزبکان بد نهاد استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنا بران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثلهٔ واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آمده در جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر عمر بیگ را بدار السلطنه هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید و در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنهٔ کوس حربی باوج فلک نیلی رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت فی الحال بدین جانب آب آمده تقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاد و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داد و فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرمان بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنا بر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن بپیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعدهٔ امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آنحال امیر ناصر الدین عمر بیگ از پایهٔ سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مقصود لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بجانب مستقر عز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی روی گردانیده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا از آنجمله سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قراپچه و تینگت کیلیدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نمایند و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش بگشایند و در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان که سابقاً بواسطه استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را بچاکران آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خواطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنه محمد باقر بجانب اندخود رود دستار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند باوی خلوت کرده مکنون ضمیر خود در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک نداریم تا این مهم تمشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامن گیر شده همان شب بچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میبایست بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسن علی را و دیگری از حجره‌های جماعت خانه آن عمارت نشاند و در خانه را مقفل ساخته خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت خانه رفته در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابواسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید و امرا همان ساعت آن زمره نمک حرام را مأخوذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تنبک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قراچه محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بجلق بر کشید و مقارن آنحال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهارباغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچه رایات نصرت آیات خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پاییز سنه تسع و تسعمائة محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در آمد آنحضرت سپهر اقتدار سلطنت پناه و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بآن طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران بر حسب مصلحت در توقف ندید و نور حدقه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرک و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و آنکه عمر بیک بکومک جان بیک که داروغه شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره گزنیسان و چهار باب رفته از آنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت

هزیمت بجانب جبال جرزوان یافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان نامزد کرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده و میان آن جماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده در اثنای ستیز و آویز تیری باسپ امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بند گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ماهچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خواطر بتحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق بتعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان قرار گرفت و دروازه عکاشه بمیر جلال و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیخان و امیر درویش محمد کتابدار بهمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن العوث در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شتر خوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول آنجماعت جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و توره بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه خاکریز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورگه و کوس در خم طاق حصار انداختند و با سپاه بلخ روی بخندق بلخ آورده آثار رزم و ستیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشنی سبز رنگ پوشیده بر اسپی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش در روان گشتند و چپرها و توره‌ها بر سر کشیده بخندق دروازه شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان خاکریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بر چپری خورده بردارنده آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آسا بغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت بر گشادند نظم

بسان ژاله ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران
سهام تخش از دل گشت پر خون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون

و اگرچه در آن روز اوزبکان نیز نهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات عادت انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و بر این قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع ساختن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مأمور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا امیر علیخان فرصت یافته بند بر پا گریخت و بکنار خندق دروازه شتر خوار شتافته فریاد بر کشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر تخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطه تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد در آن اوان که ماهچه رایات خانی پرتو وصول بحدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آنخاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایید و بدست متابعت دروازهای شهر را بر گشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادای

رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اجداد امجاد حضرت تیموریه گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوان دانست که بمجالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بسبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان بسایه اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز کنجد خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که در آن ایام موش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کلید ابواب شهر را بروی محمد خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اواسط ایام زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدر غذایی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه

محمد خان چو از آمویه بگذشت
شراب عیش اهل بلخ شد تلخ
تمام شهر ویران گشت از خیلش
از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از احوال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدرجوز تحصن فرموده چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت استیلاء لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرده و خاقان منصور چون آثار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف خان تتار و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل بابان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان ربیع آئین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بفضای دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جوزجانان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی بتقدیم نرساند خود با لشکرهای حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان بتقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در یک فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بشرف بساط بوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک خیالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قنبر بیک بود توقف نمود و امیر ولی عنان بکران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت جای داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان خیمه اقامت بر افراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را برتبت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهر عنایت کرد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از آن دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اعتبار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا

بخلاف پیشتر بعضی از مهمات بنابر مشورت ایشان فیصل می‌یافت بنابرآن امیر عمر بیگ شعار بدخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و چون این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب عمر بیگ را در شب دیجور مکروه شمردند و روز دیگر خواجه ناصر الدین عبد الملک بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیگ بشبرغان روان کردند اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیگ در مقام خلاف ثابت قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیگ و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیگ در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان از کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکهٔ قتال شتابد

ابونصر خواجه

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عروض مرض از منزل ترناب

چون خبر تحصن امیر عمر بیگ در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چچکتو در هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن شیر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحلهٔ ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و بدن روی در نقصان نهاده کار از مضای آن عزیمت درگذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربهٔ مناسبه کردند و همگی همت در ابرای آن عارضه بطریقهٔ اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین و شاه زادگان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسألت نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسألت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفاء وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعای اهل عبادت بلا بگردانید اما آنجناب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آلکه مور رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابرآن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی می‌آیم و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزالی می‌آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاه زاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز بقیهٔ از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو علیلست بدیع الزمان میرزا بپایهٔ سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بسایهٔ لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش را از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلدهٔ هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آلکه مور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیگ باستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام مملکت را از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیگ را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعهٔ شبرغان متحصن گشته بود بچه طریق از اغوا و گمراهی بجادهٔ اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر خجسته مقال از نزد امیر ذوالنون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیگ اطلاع یافت سپاه زمین داور

و فراه و غور و ساغر و تولکات را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفیصل انجامیده دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی طالبان آستان پادشاهی بر گشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردیده از آلمتو در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب ادب بتقبیل و ملثوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بتحصن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج بر گشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهة برساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهة تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدهلیز قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازهای شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون این التماس را بطراز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی بقلعه درآید و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند مرا نیز در حصول مقصود مدخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صوابدید امیر صاحب تدبیر در نگذشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر بشنید طنطنه نقاره بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان را انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک کفن بگردن و شمشیر بدست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و بدیع الزمان میرزا دفتر زلات و عثراتش را بآب عفو و اغماض فرو شست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بیغایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخت و باردوی عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده و نواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی در گذشت

ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشارالیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر صواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که امرای عظام امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را مستمال و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسوّد اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانشد و مقارن آن ایام خسرو دور اندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال او را بعرض خاقان سوده خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمد امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملاقات کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسیده خسرو شاه را بر توجه امرای عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر ویران

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امداد کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم بامراء عظام رسیده صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوهٔ مردان مرد و شیمهٔ دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ دغا همان ساعت جلیبه بخشش کرده آغروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانده خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در درهٔ جز بغر بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسروشاه و نهضت امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر درآمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب رفته خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب حالت آنست که دروازها بگشایند تا من با سایر امراء عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و صرامت تقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد بنا بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در درهٔ جز بغر بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی جان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعهٔ شبرغان فرستاده از راه انجکه بالنک نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین باروی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و امیدی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربهٔ محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامهٔ سخندان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خواقین عالیشان و فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح محمد شیبانی خان

در آن اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا ابسان دولت و اقبال ازوی جدا شده بود او بدستور پیشتر تمرد نمود بنا بر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلاء بر مملکت موروث متیسر نشد بتاشکند شتافت

و چند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر باندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورد و بتاریخ سنه ست و تسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران دررسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و حسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان نگران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمغولان آنجائی پیغام داد که خانیکه و الچه خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شما را تمنا آنست که نایره غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که او را از گریز مانع آئید و خواجه ابو المکارم را بهر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده بحابس النفس راشید لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر عدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم آنجائی برد و آن بی مروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و آن لطیفه هیچ فایده نداد و در همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک کورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان عنان نگران بصوب مغولستان گردانید و یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانه دره که گذر آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بحبال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب آنست که چند روزی با دور کار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از عهده مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مداری اگر با عدو زور جنگ طریق مدارا گزین بی درنگ ز ملکش بجائی نما انتقال که یک چند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب شمرده و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و حسب اتفاق عبور موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب بالتحف اللائقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت و تا روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال پیوستند و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال را بر آن منوال دید بغایت متوهم گردیده و شبی گاهی

تمامی یراق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت بنابر آنکه او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آئی بر من آندم که شوی از همه فارغ آن لحظه که نیز بیابی چکند کس و در قصبهٔ میمنه خبر وصول امیر خسروشاه بعرض آنحضرت عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاه زاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آنموضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب بکنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان رهوار و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانیده و از میمنه کوچ کرده در النگ چیچکتو قبهٔ خیمه و خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بابر و نوال و ارادت شهنشاه منفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیض عام عدل و احسان خسرو فرهور ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن دُرج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال آنحضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنهٔ لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از ممر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه نولا پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجائی بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالت عهد و پیمان نمود و تا تجدید منشا بد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان جمعیت رخصت بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم

علم عدل و داد ساخت بلند
پرتو لطف بجهان افکند
بس که در ملک تخم احسان کشت
کشت خرم چو مرغزار بهشت
باغ امید اهل فضل و هنر
شد ز فیض عطای او بارکشا

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاه زاده داعیهٔ ملاقات حضرت خاقانی را بادی ظاهر گردانید امیر خسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرد و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک میمنت انتما آورده از راه سر پل تابان بجانب لشکر مقدسهٔ عنایتیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراه شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن خجسته

مقیم

در رکاب

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصهٔ مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بالفاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در بارهٔ ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه شیخ بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان ایشان نمایند تا بیدغدغه عزیمت ملازمت را بانصرام رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزادهٔ گردون غلام گشته در لنگر مقدسهٔ غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیدند کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمرهٔ واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با والدهٔ خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند بحضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که ما بین الجانبین حایل بود بآب الفت و موانست فرونشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند مسعود صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین بنواحی غار عباس که نیم فرسخ از قریهٔ کرخ پایان تر است از مقارنهٔ آن دو نیر برج سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پایبوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ این صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکبار زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیدند و قطرات عبرات از فوارهٔ دیدهٔ انتظار کشیده روان گردانیدند مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر نگریستند نظم

کاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی

کاهی پسر از سر تواضع چشمان بخاک راه سودی

و بعد از آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بقبل ملثوم ساخته لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمهٔ همایون لاتثریب علیکم الیوم بزبان الهام بیان رانده بتسلی خواطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن لنگر داعی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و بجرعهٔ راح ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر تحفهٔ زرین پیکر خورشید خاور بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و از ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بشارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته با تایید یاوران روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام غلبهٔ تمام بنشاط و سرور لاکلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبهٔ بود که در هیچ عید و هیچ نوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده نظم

در آن روز از کثرت خاص و عام ز بسیاری انبوه عام و عوام

در آن راه راه نفس بسته بود محل خلایق زمین خفته بود

و خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آئین از راه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کردهٔ همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دو پایهٔ پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه دو پایهٔ پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفه در آوردند بیت

سران عساکر پیاده شتابان چو انجم بپیرامن ماه تابان

خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال خجسته مآل خاقان منصور ناظر از مشاهدهٔ آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا باداء رسانیدند و جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا

افراشتند
۳

میرزا بتقبیل سعادت سپهر حضرت ابا یافت و هر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولدار شد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان دربارهٔ شاهزادهٔ عالیشان بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضاً ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهة برادر بزرگتر و امرا جشنی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز طوی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی نژاد و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان بطرف قندهار و زمین داور نهد پس از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبید مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیهٔ میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمّهٔ خویش پاینده سلطان بیگم بسر می‌برد در حبالهٔ نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و بدین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام بادهٔ گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت و بعد از آن اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایهٔ سریر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آنخواجه عالی رای را مشایعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوا امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن جمله اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت قرابت سببی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضاً بسبب تربیت آنجناب بر زیلوچهٔ وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود در بند بلا افتادند و چون آنچه واشکسته بود آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان چیجاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانهٔ بهرام شدید الانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزادهٔ عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امراء کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیرهٔ جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافه محمد بابر میرزا ایلچیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیرهٔ جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شد چون منزل موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه میرزادران کامران بعنان یکدیگر از راه پنج ده بمرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایهٔ سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه باز گردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانبی بوی جمع گشتند و اوزبکی که داروغهٔ قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و تقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده سردار سپاه اوزبک او را بدرازکو

نشانده بقندز رده فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می‌افراخت بقتل رسانیدند نظم همین دور سپهر و مهر کیش کینه‌بسیج از کین گذاری بی نیت شورش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسروشاه امیر عادل عقیدت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می‌افراشت و آن جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرآءت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات سبحانی قیام و اقدام می‌نمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر می‌نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقهٔ حدقهٔ یکی از مخدوم‌زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت بیوفائی و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجهٔ انتقام ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا نصیب محنت و درد شد مبتلا وفاکن بهر کس ولی نعمت است که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزادهٔ مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداد و در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فوارهٔ دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمهٔ کریمهٔ انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت قاین را که سیورغال شاهزادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب بلخاب کوهستانیست که آب درهٔ جزو مرغاب و هراة رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و بیشهای پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی‌آوردند در شهور سنهٔ ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت‌مآبی منهزم بازآمد و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در هنگامی که لب آب مرغاب معسکر ظفرمآب بود اندیشهٔ تاختن بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفرآیت افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیکناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بتقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز حدود بلخاب معسکر ظفرمآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته و نقش تسخیر آن ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول و چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده و دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایهٔ چتر همایون فال ریاض این مملکت از آفات حوادث و نوایب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانست و فرستادگان امیر ذوالنون را بمقتضی المرام بازگردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی باردوی همایون میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان و غور و ساغر و تولک و اواق و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جهت رسانیدن جابجا تواچیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه

نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با ردومی نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرمود و مواعد مصالحه بسمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیّه صلبیّه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیّره عادله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این دو مصیبت که در عرض یک سه روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبهٔ فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از نیم راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا التعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بکلی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد و در روزی که شاهزاده را بوی سپردند نثارها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بمدارائی سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیدند و در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهوا گاه مقصود میرسانیدند و در پائیز سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار بغنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط بر افراختند و لهذا امیر ابو القاسم ارلات و محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا بایسنغر می‌پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق میر شیرم جلایر و امیر بابا جان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان را صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بشرف شهادت فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنابر علیهذا امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرا نشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنهٔ هراة طلبد و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را برسم معتاد بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب عالی ماب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در طلب شتابنده شده آنجا رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات دلفریب ادای رسالت نمود و ضمیر آن زیبندهٔ تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر بشارت اثر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان یکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط ادرسکن رسید امرای عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می‌آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکشها کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کیخسروی برفراشت بجز دفع بیداد کاری نداشت بنا بر علی بهادر او تولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال حمیت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امراء عظام و وزراء عظام و احتشام سپاه و استعداد مردان شجاعت نشان امر نمود و میرزا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هراة نگاه نداشت و برفتن کنار آب مرغاب مأمور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و جهة شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزید و تتمه آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل بابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزء و کل کرده دوازده هزار سوار خنجرگذار را اولکا و مواجب داده با صنوف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج حمل فگند پرتو افراخت برای نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر زجا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثناء طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از مضمار آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور** قاطبه علماء عالم را معلوم و طایفه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکناکم فی الارض بافسر پر نور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد عاقبت دست اندیشه امور مملکت دنیوی بازداشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر فرد احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بنهضت خجسته بخت و جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بمساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم دوام عمر ابد امر محالست بقای دنیوی زود انتقال است بنا شد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید را دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد آرش و شیر ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نیست بر تخت ز عالم چرا برد از جهان رخت همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مسلمه مقصود چیست و غرض از این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه بیان کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم با آن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد و شاهزادگان عظام و امراء ذوی الاحترام از تنبیه اطباء حاذق و حکماء مدقق دانستند که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن واقعه هایله بحکم الله ضروری بنابر آن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان

غیرت

اینجا

منصور

و در اوایل ذی الحجه در سرپل بابا بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اغروق را بهمدران منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماهچهٔ علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیگ و ناصر الدین عمر بیگ وفادار و نظام الدین عبداللطیف خان نثار و غیرهم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و نثار اقدام نمودند و بدیع الزمان میرزا آن روز بهمدران موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را نبض سست و قوی ضعیف دید و بی نهایت حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسرپل بابا فرستاد تا اغروق بموکب عالی ملحق گردانند ارکان امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعهٔ ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر رقبه از ربقهٔ اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجرهٔ خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر نظام الدین عبداللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید دولدای و امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیگ و امیر محمد جعفر انبار و امیر محمد برندق را با آن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بر جادهٔ مستقیمهٔ اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت

ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت
ز آن حسن اتفاق خواطر قرار یافت

و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور صعوبت یافته استحکام بود و ساعت بساعت شدت الحالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت اداء نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیدهٔ معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنهٔ احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر قدس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرو نشست و آواز افغان رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی

آن شاه که لطف حضرت سبحانی
کز شمع رخش بود فلک نورانی
افسوس که نور دولتش یافت زوال
فریاد که رفت از جهان فانی

و در آنشب برحسب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر هم گشودند بیت

علم ز آتش دلهای محزون
ز مژگان شد روان جوئی پر از خون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر سریر جاه و جلال

صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفهٔ جمشید خورشید را در شمار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر سپهر گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانهٔ مغرب روانه گردانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعهٔ نره تو محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آنحصار استوار مبارک طرقچی بیکلی امیر زین الدین علی بابا آمده مفاتیح قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آنشب در آن منزل توقف اتفاق

میرزا
۵

بیکبار
۶

افتاده و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار رصانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نفوذ نجوم را تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت نیرین اوج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعهٔ بیره صعود نمودند و آنحضرت آن حصن حصین را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود بمنصب کوتوالی آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و همان زمان شاه زادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاه زادگان جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداختند و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد

بخشندهٔ بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو الحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش بامرای چهارشتلغی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیگ را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبهٔ سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ میرانشاه بود از مهد علیا منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بود و مملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان بروزگار میگذرانید از زبیده آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی هر یک بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست

ذکر صدور خاقان منصور

چون در زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبهٔ رسیده بود که یک کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بتعهد منصب صدارت سرافراز میساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند سید جلال الدین حمزهٔ اندخودی که در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و با زبدهٔ آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده روی بگوشهٔ انزوا آورد **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف و در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد مواخذ و مقید گشت و بعد من بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر ترتیب یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال بمهمات موقوفات و حاجات ارباب عمائم الکفایت معروض میکرد و ایام وفاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراة در آن تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاو و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین عفت مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشانرا باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند **حافظ معین الدین خلیفه** مدتی منصب صدارت خاقان منصور بمعتز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته شد **خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر کیرنگی** عمدهٔ اکابر و قدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و چند گاه در نهایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد الخواجه مجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان بغمز و سعایت گشادند و سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در رمضان سنه سبع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته و پرداختهٔ اوست مدفون گردید **سید شمس الدین محمد اندجانی** ملقب بمیر سر برهنه بود و بسبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت کنکر پسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دور میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه پرستندهٔ خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنکر اگر اینست که من می بینم خوبان دیگر تنبک تعلیم کهند و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت عقیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب شده مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و همین سبب عزل سیادت مآبی شده میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابران در جواب این مطلع آنجناب که بیت ای که خاکستر گلخن شده آرامگهم شانهٔ دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آتشی سرو که در سایهٔ خود داد رهم کرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم و امیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چند گاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنگی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده راحاصلست خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا بر وی تفوق میسر گردد و درینحال امیر ستوده خصال را از ایام گدائی و سؤال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات

سلطان سعید میرزا

۳

واعتبار

۳

سبعین

بزرگوار

۳

ونذورات

۳

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب آمال میر پیر بهنه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید **خواجه غیاث الدین عمادلشاه** در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشاپور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت اشرف الاعاظم **میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اعتبار و استقلال بامر منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنهٔ احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود **قاضی برهان الدین محمد هروی** در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطهٔ مزاجی که شاهزاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجهٔ بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنهٔ تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنا بر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مواخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنهٔ عشر و تسعمائه درگذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لواء اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنهٔ ثلاث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید سید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذه شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذو النون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد و اما بواسطهٔ غرابت صورت و بد ذاتی سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهد آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن بلده عذر خواستند و ایشان بسید پیوسته در گوشهٔ انزوا منزل گزیدند و در سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر بجد و مشهد مقدسهٔ رضویه آمدند میر مخدوم از دار السلطنهٔ هراة باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریض نمود بنا علیهذا چون نوبت ثانی پرچم لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مصونة عن صدمة الفنا پرتو وصول بر بلدهٔ فاخرهٔ هراة انداخت سید با اولاد مواخذه شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنهٔ مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید قاینی** پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران بحکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسایل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ماکولات خاصهٔ آنحضرت را بحیلهٔ شرعیه از شائبهٔ شبهه و حرمت بسر حد حلیت میرسانید بنا بر آن بحلالی ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مواخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در ششم رجب سنهٔ تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آبا و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود در زمان وزارت و امارت **خواجه فضل الدین محمد** که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذه گشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه

نظام الدین

انکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات مرقد متبرک حضرت بابی خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنهٔ اربع و تسعمایه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صواب اندیشش تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج صدارت شده بدر قریش الصدر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان می نگارد بیت ازین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر منثورات مؤلفاتش مثال سحبان سحبان بجواهر جواهر آراسته منظومات مشتاقش مانند لالی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و آثار کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و ترتیب در فن موسیقی و ادوار بقانون ادراک حمزه بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بنی حجازی را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آیین زد چنگ دولت بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحهٔ جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و بر اکثر صدور مقدم گشته در توقیع کشیده چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از روی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید و پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امراء عظام چهره زده جای میر علیشیر نقش خاتم خاتم آیین زرین داد و تا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجهٔ فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب سنهٔ اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیهٔ در تعزیت آن صدر عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل دردا که کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عز قدم همچو روح قدس در عالم مثال ولی همچنان برفت بر لوح دل نوشت امینی بدرد و آه تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسومست بمونس الاحباب و رسالهٔ که محتویست بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنت و انتباه مذکور و هو العفو الغفور **امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی** والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السما هویداست بثبوت پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه بشیخ ابو العلا محدث القفال می پیوندد اما پدر والدهٔ سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمن بن مولانا عبد الله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن جبلهٔ سنیه از یکجانب بمقتدای اهل سلوک دستگیر سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف بامیر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

نسخه عالیجاه

ما دمی آن مستوره انتظام داشته و جمال احوال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است در حسن سیرت و لقا سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در تتمیم جد و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثورات لامعش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت والمرجان مزین جیب ابکار عرایس افکار رباعی

ای طبع تو مشاطه ابکار سخن
از ریخته کلک تو جمالی گلشن
از نظم تو آثار فضایل ظاهر
وز نثر تو انوار بلاغت روشن

و آنجناب در اوایل جوانی چند سال ملازمت شاه زاده ستوده خصال ابوالمنصور سلطان مظفر حسین میرزا اقدام نموده در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را باتی تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اعتبار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمؤاخذه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزیده در سنه ست عشر و تسعمائه که ماهچه لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب بمنظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شده و در سنه ست و عشرین و تسعمایه از دارالسلطنه هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تألیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالاکلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتیست که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مهر و مکتوب بعبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از سحاب کلک گوهربار قطرات انعام عامه گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله

ذکر شمه از احوال بعضی از مشاهیر وزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزراء و دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام نموده و پس از واقعه قراباغ بدارالسلطنه هراة شتافته بنابر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نموده اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در زمره امراء دیوان آل مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و بنابر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از آن اعراض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمایه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب بشکسته بیت هما بجای پر طاوسی بینداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت خواجه

صواب نمایش ۴

منصور ۴

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ٩٠٤ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد بدو روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید را بانواع انعام و خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الصانعی** در سلک اشراف ولایت باخرز سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه بصفت کفایت ظاهر شده بعجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و نسبت بسایر وزرا پیوسته قلم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر میکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جد یا هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و اینمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صانعی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آنروز خواجه صانعی مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد و در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبسش قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذای او در نگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه درآورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را بقلم پیروی در آن قصیده درج فرمود و تتمه حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از بزرگ‌زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را منسوب بتصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر بقتل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تاکی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز که داخل اوایل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صانعی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صانعی برو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته و از زیر عمارات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشهٔ مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون تقاضای اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت **خواجه علاء الدین علی میکال** بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت **خواجه نعمت الله سرخ** در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد گشاد و خواجه مجد الدین محمد باخذ و قید خواجه نعمت فرمان داد و محمود حمال که یکی از شرار عمال بود بر وی تقریر نمود و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را حاضر آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز لطیفه کرده فرمود که هرگاه حمال تو باشی مرا چه ضرورتست که جهت حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت نهایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی ای بیخبر از جهان ماکس هر کس با آن نهی دل و بناشی غافل بس زلف چو مشک است از دست در نافهٔ گل بس روی چو گل از دست در پردهٔ گل **سید زین العابدین علی** پدرش سید زین الدین محمود مدتی متصدی مطالبات مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات اجندی افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد بردنق برلاس قیام نمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنهٔ ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات خواجه افضل خاقان بلند محل کرةً بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بتفصیل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطالعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته بر جمیع امرا مقدم می نشست و برقم اطلاع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در هیچ مهمی دخل ننمود و چون رایات نصرت آیات محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز با فوجی از اوزبکان ستیزه دوچار خورده مهم بجنگ و جدال انجامید و تیری جان گداز بمقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر گهی نیش زهر است و گه نوش مهر بنازد کسی پرورد در کنار سپس بر خاک افکند آخرش خوار و زار **خواجه معز الدین حسین** برادر مهتر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر

ساخت و کماینبغی تربیت و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان در نواحی مرو شاهجهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت هم در آن معرکه
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجه
علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق
و تفصیل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملک و مال از اداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال اوراد
که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت
خاقان وافر رافت القابش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد و احفاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضاً در ایام استیلاء لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان بروی بتکفل مهمی نپرداخت اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرای دار السلطنه هرات هر گاه بهیچ مهمی پای وقوف و استصواب آنجناب تعجیل مینمودند در توجیهات و تحصیلات و قرار جهات خراجات
و محرفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیر خان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه وقوف طمع امیر خان و ارکان دولتش معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرده مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمایند و بهر یک از امرا و نواب او چه چیز دهند و فرمود تا بطریقه سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده و دوخته آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور نماز گذاردند و جسدش
در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بسوی جنان **ذکر بعضی از سادات و نقبا**
و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالی شان و اشرف این طایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام منیعت انجام بمنصب جلیلة المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این منصب واجب الترتیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت
صوری و معنوی اعتبار تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار فیض آثار و ضیافت سادات و زوار میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و مقدم دودمان و بعضی خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن مشهد مقدسه و عتبه علیه تعلق
باولاد و احفاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن بلوح خاطر نمی نگارد **سید غیاث الدین**
افضل بن سید حسین بمزید علم و فضیلت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

رسالت و

وتقصیر

وفصل قضایا شرعیه اقدام میفرمود و سید کاظمی بلطف طبع وجودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و بعد از آن بولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمانخانه روح باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف و ارکان سلطنت هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان هم خری نیم امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دین داری و غایت دیانت و پرهیزگاری از اکثر علماء عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می نمود و زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن گنجینه مسایلش مظهر آثار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در بی شایبه درج گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف شغیه نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آن جناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت بر افراشت هفته بهفته نوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که مخصوص است بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفاد انجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سلک خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی نسبت بانجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی احکام عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است بیت آنها که بجز قامت سرو ستا نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امامت نماز اوقات شریف مصروف میساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرائت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بنگاله مامور گشته بجانب هند شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بسبیل نوبت بشرف ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الآخری سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت انتساب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

نسخه شایسته

نسخه قسیمن

الاحوال و الامور **امیر محمد بن امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت
خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود و نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقباء خراسان انتظام
داشت منتهی میشود و سلسلهٔ آبای سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام ملحق میگردد **قاضی نور الدین محمد الامامی**
ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی
قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر میساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع
و فصل مهمات دینیه میپرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام
تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هجده سال از آن شغل اشتغال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در سیم جمادی الاخری سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت
و در کازرگاه بحظیره که جهت همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعه
نور الدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته بسیورغالات و معافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب
شده و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیهٔ آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت
بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت و قدم خاندان
و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی
دار السلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان
خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت منصب روی و منصبی که از
هر منصبی منصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی بگماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز
و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض
الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد
و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن
ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جملهٔ مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بروزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث
و تسعین و ثمانمایه در قصبهٔ خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **قاضی مسعود قمی** از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن
مالوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع
کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملهٔ منظومات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبد الله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین
عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسهٔ شریفهٔ
سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا ابو سعید [illegible]**
از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف
آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معمائیه رسایل
مفیده تالیف فرمود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا کو بیت بود خضر گهم فی زلال خضر باید فی دم روح اللهم وفاتش

سادات ۳

طوایف انام ۳

[illegible]

محمد تقی شوشتری

در شهور سنه سبع وتسعین وثمانمایه در سرخس اتفاق افتاد ودر مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم وعرفان وعمده محدثان زمان بود ودر ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده هراة بافاده قیام نمود ووفاتش در سنه سبع وتسعین وثمانمایه اتفاق افتاد ودر مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل وکمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون ورشحات اقلام فیض انجام این زبده شیخ وشاب بسان قطرات سحاب نضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز واز لآلی نثرش عرصه عالم مالامال جواهر آمده وتصانیف آنحضرت در اقسام علوم مجید ودر هر تصنیف خزاین معانی سعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش وعرفان شروع نماید وبانامل سعی واجتهاد ابواب مناقب ومفاخر آن ملاذ اصحاب بینش وایقان برگشاید نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصه نه سپهر ولادت باسعادت آنجناب در شب بیست وسیم شعبان سنه سبع وعشرین وثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد وپس از وصول بسن رشد وتمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد وتقوی نهاد وبواسطه مناسبت اصلی وملایمت جبلی در مبادی تنسم صباح صبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم آنحضرت نضارت بخشید ومهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دواوین متقدمین ومتأخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید ودر زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والاجاه حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت وسایر مؤلفات ومنظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور سمت تحریر یافت ولوایح آن کتب افادت آثار ورسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار واوراق لیل ونهار تافت میان جناب مولوی وامیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت وارادت ارتباط واستحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم ومنثور خویش مدح وثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت ومصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف وتوصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد وهر کس بمطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی راست گوی میشمارد ووفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد ویکسال بود وصباح روز شنبه خاقان منصور وامیر نظام الدین علیشیر وسایر امرا وارکان دولت وتمامی اعیان ملک وملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز وتکفین بر منهج سنن سید المرسلین سعی نمودند ونعش آن افاضل مآب را بعیدگاه برده ونماز گذارده بتخت مولانا سعد الدین کاشغری باز آوردند ودر پیش روی او دفن کردند حضرت خاقانی وجناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر واشراف وسادات وعلما اطراف را در عیدگاه هراة جمع ساخته جهة ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام نمودند وامیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیبی غرّا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود مثبت گردید مطلع هر دم از انجمن چرخ جفایی دگر است هر یک از انجم او داغ بلای دگر است وتاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را افاضل زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آنجمله مولانا انوری که شاعری ابدال وش بود ونظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت دوان بر در بهشت تاریخه ومن دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود واز سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر ونباهت شان ممتاز ومستثنی مینمود وسالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت وهمواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر ووارد میگماشت وچون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان وتسعمایه بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت واعتبار واختیار آنجناب از اماثل واقران درگذشت آنجا بواسطه سعت مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود وبخلاف طریقه آبا واجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود ودر صفت جود وسخاوت وسلوک طریق بذل ومروت عدیل ونظیر نداشت ومادام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده ورونده نموده تخم محبت واخلاص در زمین دل مردمان میکاشت ودر شهور سنه عشرین وتسعمایه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم وعمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف مینمود ودر سلوک طریق ریاضت وتقوی وارشاد سالکان سبیل هدی متتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد وهمواره بر سجاده پرهیزکاری وبیداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری وباطنی

اشتهار

[illegible]

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه عشرین و تسعمایه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آب و این امارت را آل آن کمال دین و دولت در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال هم سر بلند از مهر و مه آن در علا وین در علو برترند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدتها مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایا بشرع شریف طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه تسعمایه دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد

مولانا معین الدین الفراهی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر میگذاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میگفت و در عرض معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت

مولانا شمس الدین محمد اسفراینی در ایام جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری سنه تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد

نسخه
اسفرازی

مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای بهر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین عاطفت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک بامضا رسانید و بعد از مراجعت در دار السلطنه هراة توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

ربیع الاولی سنه احدی وتسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم وسرعت فهم وجودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز ومستثنی بود وبسعت مشرب ومیل بصحبت اهل طرب وعدم تعین بر تمامی ظرفاء هنرور فایق می‌نمود ومدتی مدید بتدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور وخانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت وبتعلیم فضل وکمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی وتسعمایه بوقوع انجامید واز نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد عظام امیر خاوند شاه بلکه از اکثر علماء وفضایل پناه بجودت طبع سلیم وسلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند ودر ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول ومنقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند ووفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ وصنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز وقصور اعتراف دارد وکمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات وتقریر روایات درجه داشت که بیان فصحا توضیح آن را کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین وتلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن وراقم حروف بنسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد وزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد وسبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست واقتباس ذره از خورشید والا غایت بوالعجبی

نظم
چه نسبت ذره را با مهر انور
نشاید خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم
همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم
بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق ومحاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی آن نسبت مذکوره بخود ستایی حمل نمایند وگفتار این بیمقدار را داخل لاف وگزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع وانزوا نموده از اختلاط خلایق دامن همت برچیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار گذرانیدند واکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی وکمالات معنوی مصروف گردانیدند ودر ماه رمضان سنه اثنی وتسعمایه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند ومدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنه ثلث وتسعمایه از محنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در شصت وشش سالگی دست داده ودفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد ادهم** اعلم اطباء زمان وافضل حکماء دوران بود ودر معالجهٔ مرضی وازالهٔ علل را بامیمنت انفاس مسیحا ظاهر مینمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت ودر اوایل سنه اربع وتسعمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود وچون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عروض مرض کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود وبعد از آنکه از آن سفر دوستکام بازآمد بمزید عنایت ولطف اختصاص یافته روز بروز پایهٔ قدر ومنزلتش بالا گرفته وساعت بساعت کوکب بخت وطالعش بسمت استعلا پذیرفته تا کار بجایی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده ودر حرم نیز درآمده محرم اسرار صغار وکبار گشت وتا آخر ایام حیات در اوج جاه وجلال بود **مولانا شمس الدین محمد روجی** مقتدای مشایخ زمان وپیشوای اصحاب زهد وعرفان بود وقریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت وتتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه سعی نموده جمعی کثیر از درویشان وطالبان طریقهٔ ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند واز باطن فرخنده مباطنش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات نایل میگردیدند وآنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع وتسعمایه مریض گشت ودر ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز وتکفین من شرایط اهتمام بجای آورند ودر هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند ودر روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را بالبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل وتکفین باتفاق اشراف واعیان هراة نعش مغفرت مقامش را بعیدگاه هراة بردند ونماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش نیم شبی بآن عتبه رفته وآن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند ونزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده وروز وماه وسال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور

رسانیده قطعه آن پسر که تیر عشق او را · از عین شهود بود مشهود · منسوب بروح و در حقیقت · زو نسبت هر دو کون مقصود · شد سوی جنان و گشت تاریخ · شنبه که صوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمائی** و تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی نمود و اکثر استعدادات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاوهٔ آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود و ثبت آن درین مقام مناسب نمود قطعه مظهر خلق حسن میر حسین · سید فاضل فرخنده صفات · کرد رحلت بسوی خلد برین · یافت از حادثهٔ دهر نجات · نور رحمت چو بر مزارش شد · نور رحمت شد و شد سال وفات **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیهٔ مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت بر افراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس نمودند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشند و در آن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان کریمهٔ آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار علم افادت قمش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع · بسوز سینهٔ مستان برقت می ناب · که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب · انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سپید ساله مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنهٔ هراة شتافت و اوقات درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاوهٔ خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متغیر شد بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بغزنین آورد و در ظل عاطفت امیر خسرو شاه میبود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود **مولانا مسیح الدین حبیب الله** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل آیات آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشرهٔ شکفته بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بتکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه مزاجش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعرا انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بیشائبهٔ تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نمود بیت · در شعر و در ندیمی در فضل و در ادب · نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب · و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بصیقل لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشور گیری میسترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ منقصتی در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت که کاهلی مرا از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و می گویند میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندید مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنهٔ هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو توجه عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وخامت احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات خجسته تشحید خاطر ابیات بسلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی داروغهٔ هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبود را که ضعیفهٔ بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمسش مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمد و همان التماس کرد متعذر حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مظفر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظفر عودی هست بر خود در فسق کس نباید دربست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسین ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بران آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه انتخاب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسیده قضارا در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و غصه نخوردن دانم یقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من فکر کنید کز غصهٔ این آش نخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود **میر حاج** بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش اسنی بود و قصهٔ لیلی و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده بیت ای عشق تو را جهان طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا بی‌مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و با آواز خوش و صوت دلکش امر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیادهٔ سلطانی که در چهار سوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع میر علیشیر بلوازم آن کار بشرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسهٔ سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد و ایضاً در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیرهٔ سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه آن امر پرداخت و چون بتقاضای اجل موعود در رسید فی سنهٔ عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آنچه خامهٔ بلاغت شعارش نگاشته از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سبزه خط از مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن و درین تاریخ یعنی شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا بسمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فتوح و عنایات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند والحق در آن امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیهٔ مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایازی که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چندگاه در دار السیادهٔ سلطانی بقلم دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنهٔ احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور گلگشت سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس از آن مهر وفا کیش بود و جوان ز شیوهٔ انفاق زان عبد جمیل گشت نامش کادانسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامهٔ بیمثال آفاق **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر مفتیان دار السلطنهٔ هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفصل قضایای شرعیه قیام مینمود **مولانا سیفی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف ملازمت شاهزادهٔ سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

علاحده ۲ ۳

چنید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت بخاطر بود مثبت افتاد بیتین ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامتت فتنه و سر فتنه دوران کاکل همچو دودیست که بر گرد سر شمع بود حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صناعات دیوانی اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده و از جمله آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است مطلع تا بنقد جان بت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشا و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک تشنه تا آب خضر گر دامان من بودی هنوزم دست در دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از صحبتش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور بلخی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم بر سر دیوان مهم داد خواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع بزده لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرابادی صدر آمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب بخاطر بود مثبت گشت معما تا نهاده بر لبهای خندان حباب شد بطرف آب حیوان مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید آنگاه بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا بر آن فی سنه خمس و تسعمائه از بلده فاخره هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت تا آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت التعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت و دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون بپایان رسانیده وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و هم آنجا مدفون گردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جمله مولفاتش تاریخ بلده هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور است مطلع زنهر مداد است آنکه می بینی بچشم مردمی بگرید که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر تحقیق چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه می باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا

بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بگریخت و بشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت بیمثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست وفاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود از علم تصنیف و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن مملکت بتسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با ولاوش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین پناه بلشکری بماوراء النهر کشیده قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنای حیات مولانا بنائی بتیغ نجم فنا زیان عظام صفت انهدام یافت و دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود **شیخ الاسلام احفد مولانا سیف الدین احمد** علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود و بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف و در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل و آنجناب بعد از فوت والد جد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت و همدران ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیک مسجد جامع بلدهٔ هراة بر نواحی درب خلیفان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلام است و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان آن رسایل بر الواح خواطر مسطور **امیر مرتاض** در علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و بمواده وظایف طاعات و عبادات موقتی میکردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرّت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر نگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت امیر مرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و همدران ولایت وفات یافت **خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زادهٔ ابهری** عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر از وی خبر نیامد در ولایات سند فوت شد **مولانا فصیح الدین صاحب دارا** بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلاء استراباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک انجکیان رایت تقرب برافراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیدهٔ ایست که در مرثیهٔ مقرب الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تاریخ ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمایه در ولایت استرآباد دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما گر دل ویران مرا کان جفاست در زلف نهفت و بازش آورد بجا **مولانا محمد طالب** طالب علم خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

بامور جهانبانی

ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن **امیر کمال الدین حسین ابیوردی** در سلک اصناف سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغول نمود و در آن اثنا به مجلس شریف کیچیک میرزا افتاده و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش بگشاد و اتفاقا در وقتیکه میرزا کیچیک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بملکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرموده مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه ببرد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار امیر خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتب را احتیاطا مهر نموده با دیگر تحف و تبرکات مصحوب ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسید و بر زبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمائیم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت منفعل گشت و ازین جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را با امر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند **خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه** باصناف سیر ملکیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از بسیاری اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت ببسیاری مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و تملکات خواجه مؤاخذه و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم از آن چون شعله شبنم دمی صد بار بر خیزم **مولانا سلطان علی مشهدی** بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه می پرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز میل

میگشاد از آنجمله این مطلع بیت اتفاق مطلع کل و بهار زان رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنه تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدسه درگذشت و بعد از آن بقعه متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمهٔ از علو شان او را خامهٔ مکسور اللسان در اثناء ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سفید برابان و مدرسهٔ بدیعیه و مدرسهٔ غیاثیه بتعلیم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار خراسان بمنصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت و بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت و بعد از آن بموجب استدعاء قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجا توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بتفتیش گشادند و خرمن هستی آن سید عزیز را با یک پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمدهٔ علماء زمان و قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسهٔ بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام نمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر نجیب بیادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و آن دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علماء منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا فصیح الدین محمد النظامی** جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلاء متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و آنجناب را آخوند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی تعلق بآخوند میداشت و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیهٔ هدایهٔ حکمت و حاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عوامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشاپور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هزبر آسا شوند از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه درگذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی** نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بتصفیهٔ خاطر عاطر و تزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخویی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در بارهٔ وی

شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار
شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه بشی نه بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد
و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر نمود و بنابرین بجواب بین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار
ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه همت بر پیش برد مهمش گماشت و وفات سید سلطانعلی در شهور سنه
احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی
فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه مسکنش خرد را اهل یقین میرا چون خواب اجلش شده بود سال فوتش او است میر جواب بین **خواجه آصفی**
ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام نموده و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای رفیع
مقدار امتیاز تمام داشت گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات
آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع نیست جو در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا فلاکت انفاس را بکام خویشتن دیدم وفات
خواجه آصفی در شب دوازدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد
قطعه چون آصفی آن چشم خرد را مردم در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد**
از سعدای اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام نمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بجوار آن مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک
اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت
منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام طریق امانت و دیانت سلوک نمود و فاتش
در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه این رباعی بزبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم
یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربای قریبه حضرت اشرف الانامی مولانا خواهرزاده
عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد
و در برابر سکندر نامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه
بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش
کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و رو بروضه پاک رسول و گفت روحی فداک الصنم البطحی لقب رفت از جهان کسی
که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین
عبد الاول** پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده
ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت
تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه
غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون از چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم
ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه
جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال
در گوشه بیت الاحزان ملال نشسته بزبان حال و قال مضمون مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت
فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف را مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار

مغفرت حضرت عزت بر افراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد و امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی اسباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة زمان ممتاز و مستثنی می بود و در اوقات جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات را پیش نهاد همت ساخت در فن انشاء و شعر و معمی نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضاء سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر صفحات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه در گذشت و در جنب تربت مقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال ممتاز و مستثنی می بود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار کمالش بی دریغ بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی لکالی دقیقه و جواهر حقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران در گذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان جمشید نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نقاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب بستن زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمائه از وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و بشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه در یافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانیده و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادر زاده اش شیخ زین که از اقسام فنون بهره مند است و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف پادشاهانه بوده در سر انجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکارد و عطیهٔ کف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب بیت

۲ چه بهتر از وی خدا و خلق خشنود
زلال دولت او باد ممدود صح

شیخ ابو الوجد فارغی خال جمال احوال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیین وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنه هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیة بیرون ننهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشربست و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو پیر خود کشی از سینه ام بکند از پیکان را مراد دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را و آنجناب حالا در سدهٔ سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد و از موائد کثیر الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام وافر دارد **مولانا صدر الدین محمد** در سلک علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و در این

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاد و مولانا صدر الدین محمد برادریست مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنهٔ هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده بروی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار بشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و بابیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمسجد جامع هفتهٔ یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان موثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا **قاسم علی** از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بکرات از حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانیکه امیرخان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء عالیجاه سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا **شمس الدین بروجی** در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ ستة و عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید مولانا **اسمعیل تبریزی** در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بروجیست و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا **حاجی محمد تبریزی** در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنهٔ هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا **عصام الدین ابراهیم** ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بمرتبهٔ ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنهٔ هراة بجانب بخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد **امیر جمال الدین عطاء الله** سلمه الله و ابقاه سدهٔ سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین ز اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل بهر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر مینگاشتند اما حالا بنا بر حسب عزلت و گوشه نشینی با مثال این

امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته بادخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمهٔ همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شایبهٔ شبهه عقل دراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینهٔ خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت **امیر نسیم الدین محمد** که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضاً در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبرهٔ منورهٔ مذکوره قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام مینمایند و زمرهٔ از طلبهٔ ملازمت آنجا در آن درس بوده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند **خواجه عبد الرحمن** والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها فرمان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنا بر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قایم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهرهٔ تمام دارد و اما بواسطهٔ کمال حلم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات میگذرانند **مولانا شمس الدین محمد الخفی** بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و معقول بی مثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبهٔ دار السلطنهٔ هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند **خواجه ضیاء الدین میرم** پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کربالی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حروف ثنی در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف شعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه مذکور **بیت** بالله بخت العقش ماه را مطلع خود کرده سحرگاه را **مولانا کمال الدین شاه حسین کاهی** در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ اوبه توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چه سان باشد و ایضاً این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات آنجناب است **معما** رندو را بدر انشاندی الصنم عاقبت از بتو بار جای هم **مولانا جلال الدین محمد الهی** از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست شاه زاده اورا از مرحمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بی سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب علیهٔ علیهٔ شاهی در آمد مولانا الهی بهراة شتافته ساکن شد تا کسی بحالش نپرداخت بنا بر آن در شهور سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه قصیدهٔ شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آنزمان والی خراسان بود رسید بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الهی حکم فرمود از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات قصیدهٔ مذکوره بیت اولش بخاطر بود و بیت افتاد **بیت** عرصهٔ شهر هری فوق سپهر اخضر است و رکش از شمسهٔ خورشید کلیچ زر است **حافظ علی** ولد مولانا نور الدین محمد غوریانی است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر موصوف است و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد و چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که **مطلع** حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت

مقلوب مستوی که مشکل‌ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را درد و درد آرام داد دارم آرامی و وی ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول یک حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشته که رباعی ای در دل بدام مرزده دردت آور حالت بر جنت برگل نو نافه تر خطت طلب شکرشکن مشک ختن حشمت عنبر شمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جمله منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری ناله کنان این سخن گفت می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسنعلی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم در نموده و از آنجمله این رباعیست که جهة امتحان مشق بر آتش برگ داران گفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام چون شمع همه سوختن آموخته‌ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته‌ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را بتحقیق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل داده و درین اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان میگارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوه گین بس است گر با توام نماند امکان وفا چه باک شد قتل من بتیغ جفا نیت همین بس است که بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش توام بر زمین بس است گو در حرم مباش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین بندگان خویش ره داده‌ مرا شرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب تسلیم با سگان درش همنشین بس است زآشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است و ایضا این معما باسم ملک از جمله معمیات آنجنابست رباعی در هجر تو هست ای برج مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بی تاخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور مولانا نور الدین ملالی زبده شعرای زمان و عمده بلغای دورانست و قصاید و غزلیات وی اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحه ظهور می‌آید پرتو اهتمام آنجناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور مطلع آنکه سپهر سی زمین کان ماه را منزل کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات آنجنابست که رباعی آنها که تمامت ز نمک ریخته‌اند ذرات وجودت ز نمک بیخته‌اند با شیره جانها نمک آمیخته‌اند تا همچو تو صورتی بر انگیخته‌اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف همیشه از سرچشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر می‌پردازد و بخلاف سایر شعرا مضمون الذل مع الطمع را منظور داشته از شیوه طمع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بطمعی باشد متنفر بوده هرگز لب بطلب نمیگشاید و قصیده بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و مطلع بیت اول قصیده مذکور اینست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب دلو بطبع زمن تا بدر آمد ز چاه یوسف گلپیرهن کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن داد ز بالا سپهر طرفه ترنجی بمهر طرفه که شده هم ترنج بر کف او تیغ زن و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست که مطلع نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم مگر روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و قانع مشربست اشعار سلیس همواره اتفاق می‌افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع بی وفا بودی من اول گر نشناختم حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشترین تست روی زمین تمام بزیر نگین تست استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نمایش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم قلم موی قلمش باوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی‌نهایت حکام اسلام ع بی شایبه تشبیه همچنین خواهد بود مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله عمده نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق

سهو باشد صح

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستودهٔ اولوا الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلا و لوا دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان بر طبق عرض مینهد مثنوی کار بسیار است در پیش قلم گشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق بادا یاورم تا دهم این داستان را اختتام رو نهم سوی دگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلا و دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بیمانند حضرت خداوند جل جنابه جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس را میسر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بطبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی کلمهٔ لا یصلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر همگنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت بی جبلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال بر امین خواطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیدند و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسر حد تطویل انجامید مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امرا برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجهٔ سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه تنگجات بآن مزین گشت و بلوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را بالحسب جمع تقسیم نموده بعضی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود مزنک بنیابت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شده زمام اختیار حصار شیره تو بفرمان مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین خواجه

سازند

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمسوّد اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنهٔ هراة بمدارای رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادکان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر مرتبهٔ تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هریک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت ولیّ المتحیّرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال بتمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصاً امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بود که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چون پای اعتبار و اختیار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال بقبضهٔ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان طعن بگشادند و درین نوبت سخن ایشان تأثیر افتاد و سبب قرب و تأثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرا شاهزادکان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادکان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرا برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امرا مشار الیهم و سایر مردمیکه کینهٔ امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظهٔ رضای برادر و برلاسیه بآن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته از روز دریکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون جهانسالار تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر بنهانخانهٔ مغرب رسانید فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین برده بدرویش بیک سپردند و همدران روز امرا و دیوانیان هردو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادکان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران بشجاعت نهاد از اکثر امرا ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون او گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عدد ایشان به پانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر مخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بخته مخدرات در آن تعبیه کنند و بقلعه فرستند و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلوا را بر جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب باتیکی رکابدار یوسف نام خود را از بالای دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بنا راست رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسبی در نشست که بعضی از ملازمان او تهیه نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه بصوب مشهد مقدسهٔ منوره آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب ناز باز کرده از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان نواحی و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفراغ بال بنوبت دیگر بمسند امارت متمکن گردید و زبان حال او مقال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشته یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون

در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه عفو غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار چنین روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مأمور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بتاخت و نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را از مرو رود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت این حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابر آن ضعفی عظیم بضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل این خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساغر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی بصوب شمال و قندهار نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بتوجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نموده بیش از آنکه از رنج راه آسایش یابد امیر سلطان علی بن بدیر برلاس را بجنود ملحق گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام صولت وقوف یافته براه چول بزرگ علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آن جناب شجاع بیک و امیر محمد مقیم نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در النگ باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدود شما تابع و در وقوع حوادث شما رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آنچنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا و شهریان [illegible] مانده و فقدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند و مجدداً قاصدان جهت اجتماع شاه زادگان باطراف و دیار خراسان فرستادند و در اوایل پائیز سنهٔ مذکوره از دار السلطنهٔ هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ بر افراختند و از گرد مراکب مواکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره و دیدهٔ روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان گردکیش سپاهی بی‌نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف آورده و دیدهٔ دیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود دستور زانو زد و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابو المحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بکون عدد و تنگ بسته میان گشاده بمدح سلاطین زبان و بعد از آن ایام که کنار مرو رود مضرب خیام ظفر ورود بود روز بروز بتایید مهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود نا گاه مبشر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید

و پیشکش کشید

گفتار در پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب

در آن اوقات که طنطنهٔ کوس شوکت و سرافرازی و شعشعهٔ تیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بنور فراست و وفور کیاست دانسته که عنقریب کوکب جاه و جلال آنسرور بر ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجهٔ کشورکشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرپنجهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در مسالک صدر و فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند و برابر برادر با جان ارجمند است باید که در رفع تمرد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقهٔ یکرنگی و وفاق نامرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراء النهر بتخت ابهت و جهانبانی دخل ننمایند و چون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام اعجاز انتظام و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب آیماقاتی که در آنحدود بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران آیماقات سر بچنبر مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای ملک فرسا برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاه زاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده بتاریخ سنهٔ احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده بنهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روانه شد بسوی هرات ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند بپای میرزا جهانگیر کرده همگنان با ساز و پیشکش ملازمت پادشاه اسکندر وش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز مجدداً غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه دادگر احسان مشک افشان شد خبر فوت

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید ضمیر الهام پذیر گذشت که بکلی میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بحیطهٔ تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابرآن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل نموده بعد از وصول بولایات خراسان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بران قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوانش پیشنهاد همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان بپردازد لاجرم عنان گیران بطرف مرو دو انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر ایلچی قزلباش بمرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند طلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفرمآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته همعنان اخوان برسم استقبال از مروجاق نهضت نمود در منزل کل عنبر شام جان سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن خدیو ریاض خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند القصه تا توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را باستیفای وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و یمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بجز در تحریک بنان بتیسیر نپذیرفت و تفصیل آن کمیت خامه دو زبان بمکمن التحریر درنمی‌آید و غالباً اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امراء و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطیست از کردگار نیاید ز بسیاری خیل کار ببد مهر دولت نیاید بدست بتقدیر دان در جهان هر چه هست خدا در ازل هر چه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر درآمدن بلخ بتسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطوره گذشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود و هیچکس از ارکان دولت و امراء را بمدد و نصرت شاه از این جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاد مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و امل فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسالت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پردهٔ غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة خواهد کشید و بنابرآنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملک خراسان را بحیطهٔ تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند ناچار روی گردان شده بهراة خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر تقابل سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بغارت و تاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانهٔ جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند و بهاران چند روز بنابر مصلحت تفصیل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمر ملازمت بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و قریب بعید جهة ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش تعظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فر نزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمهٔ لذیذه زیاده از چند و چون و حلوا و از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده بی فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران شتا بفصل شتا نهایت و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشید جنود برد و دست و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان مشرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام را مسخر ساخته رایت نخوتش از چرخ هفتم در گذشت نظم سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم ز لاله در دشت عالم ز نبات و سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و ابو المظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمد و در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه مقصود چنان بود که در آن ایام محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاهزادگان و امراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از جمله جهة طلب شجاع بیگ این ذره بیمقدار را نامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و در بین این اثنا گوهر درج عفت و حشمت خوجک بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بر بست و امیر ذو النون و امیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام تجهیز و تکفین جهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بحر اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را باردوی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و نیندیشیدند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع نتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز نتوانند داشت هیهات هیهات ع واقع بتیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرا و صاحب رایان هیچ فایده مترتب نگشت و بعد از آن شهنشاه بهرام قهر ماوراء النهر بسان سیلی که از فراز رو بنشیب آورد از آب آمویه عبور نمود و چون طوفان بلا از سر در گذشت نظم چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیده‌ام

اربعون ۴

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بیار کار سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بمروجاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا و مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود و پیش از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب آن ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز چهارشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه ظفر لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از اندفاع باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر روبرو صف برکشیدند ** بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت در گرد سپاه مشعل تیغ ** بنمود سنان برق در میغ عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرده و اژدهای سنان جهت طعن بر مرد صفدر و کینه ور زبان دراز گردانید نظم در آن میدان سنان آتش انگیز ** ز هر جانب کرد آن شه زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ** ز خون پردلان روز پیکار از جمله امراء و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آسا و زخم تیر مرگ تاثیر زورق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت ترک اوزبک باضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز سپاهیان دریای پر موج فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بی سامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نه بیند ز من دشمن بد گمان ** بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می‌آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب درآمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بعجز در نداد و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از معتبران خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود تقوز رباط گریختگان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت گرفتند که بیان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم و زبان از تعداد اندکی از آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان

چون از جانب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرال النعیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود دستجرد و ابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده لحظه غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة درآمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد استحکام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده درنیامده اند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر باین معنی در قلم آورد و آن نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانازادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک بقوزرباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانیده کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه بیرون یان در آخر همان روز النگ کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال ساخت خاطر بسلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مینمودند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین بشابکاه و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکهٔ مرال کیچه شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه از روی خیال فرار نموده جهة خلاص خود حیله اندیشیدند مسلح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت دولت کپک میرزاست و هر کس که دو چار خود میدیدند گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید نوذ و اوباش هراة که این خبر شنیدند مانند تیر از خانهٔ کمان بر آمده از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریانیکه در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب سیصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بیقین پیوست جهت کشته شدن آن جماعت دغدغهٔ خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیرها و سیرها بکشاد سادات و قضاة و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آن سالک طریق جهانگشائی بهراة رسید و نشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بجهدو و بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورکشا منهزم گردید و امیر ذو النون ارغون کشته گشته شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده و ما النگ کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته نهمت بلند بر ترفیه حال عامهٔ سکنهٔ بلاد خراسان گماشته ایم باید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خواطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بینهایت داشت و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند و یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هر دیار را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچهٔ کپکی مثقالی که هر تنگچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر عظام و سیورغالداران تمام مبلغ بیست هزار تنگچه جهت پیشکش خاصهٔ خان فرود آورند و پانزده هزار تنگچه مولانا عبد الرحیم را خدامت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امراء کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعهٔ مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا را بمنصب حکومت و داروغگی هراة

مفتخر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهة سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبد الرحیم در خانهای لالای دروازهٔ خوش نزول نمود

گفتار در بیان در آمدن وزراء عظام ببلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات و صعوبت وقایع و حالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود و بهشت تسخیر فرمود و بکلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات خاصه و آنچه از کار بقبول نموده بود بگماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ تحصیل داران و لشکریان بتاریخ پانزدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة در آمدند و تحصیلات نوشته تعیین شد و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و ممتلکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را تمام گرفته آن جماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بقبر بلاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر زادهٔ خاقان فردوس مکان و منکوحهٔ مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویان او مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بتاریخ دو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از تسلیم علیا مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان بقیهٔ حجله نشینان تتق عصمت را بانشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آن مقدار لآلی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه با استقلال نگنجید و از جهات امراء و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشهٔ فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال بانواع حقارت و اذلال شده ناله نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و پرهیزگاران جمله عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند لمؤلفه

علم زد آتش ظلم اندر آن بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم
بر آمد ناله و شیون ز مردم نبود آن قوم را اصلا ترحم

بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آتش فتنه تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش را امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که سیم ذلک بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون سکه بنام همایون زیب و زینت یابد هر یک را شش دینار کپکی جاری دانند و تنکچات کپکی سابقه را به پنج دینار رسانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان در جبال حدود هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از آنجمله خواجه معز الدین حسین شباکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر دیوان املاک و اسباب خاصه شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود عازم شد سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود دهوی بتکفل مهمات جان وفا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو

چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین را بامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد میر ساربان جنیه تفویض گردانیده بود و در وقت توجه بعراق حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضاً صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک بآن حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از ترس محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آن جماعت از سطوت اوزبکان

بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نشدند و محمد خان بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند و چون نتیجه بر آمد شد سفرا ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قوالچی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی بپایان آمد؛ و مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از اقربانش بود بی شایبهٔ تفحص نجات یافت و از روی پوشان سرا پردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ نکاح در آورده عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیار الدین پهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان وفا میرزا نیز از سران دربخوش آنجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آنحصار از بدایع صنایع آفریدگار بود و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز قدرت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بر آن قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بغلاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب او بی تامل مقالید قلعه و ذخایر تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبد الرحیم صیر است که داخل قصبات ولایت ترکستان است و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی بسمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود مثنوی

که حاصل کند نیکبختی بزور
بسرمه که بینا کند چشم کور
توان پاک کردن ز زنگ آینه
ولیکن نیاید ز سنگ آینه

طرفه تر آنکه بمجرد اندک مسئله که از هر جا مولانا عبد الرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمدرس هر کس از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشاء آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بحدود ترکستان رسید مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا نظم

دماغی داشت از افیون مشوش
از آن رو قول و فعلش بود ناخوش
ز طور عقل فعلش دور بودی
ز قولش راستی مهجور بودی

راقم حروف مکرر از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فائق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام نیابم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی تهی پیراهن سوار شده در بازارها سیر فرمودی و بمجلس شریف اکابر و اشراف بدیهشت پیراهن و تنبان پوشیدی و بمجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

کوزانیدی با پیش حال هیچکس را غیبت نکردی و در منع ازار ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنکه کپکی اقالی از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از ان هرکس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکل ترین امور که در ان اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سادات کار قیام مینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را با میر نظام الدین عبد القادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را با میر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقعه منصوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع نیز همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت ایشان قرار دهند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی مسودات اوراق از سایر اماثل و اقران امتیاز تمام دارند در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش بپایان آمده در منازل جان فرید میر آخور که نزدیک بدر دروازه مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد جواب گویید ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاها که بتکلف در ایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از ان بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بر ان قرار داده بودیم که در زمان اوزبک مناصبی گیریم اما نمیدانستیم که در میان بازار خوش بدین امر مامور خواهیم گشت نظم

ز روزگار همین حالتم پسند آید
که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
بر این صحیفه مینا بخامه خورشید
نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم
که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگ تر دیدم

و بعد از آنکه هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بیشمار مهم بر ان قرار یافت که سیزده هزار تنکه از خاصه ما و کس وجهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف گرفته زیاده تعرض نرساند و حال آنکه در ان زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما مالک پنج تنکه نقد نبودیم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بفیصل رسید و جناب مولوی در ان اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال و جهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

تا دو بار بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمایه رسیده و هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و عمارت و آبادانی او قاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا توجه خاطر ستوده آثار اوست ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بگشاید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء

ذکر پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر دستور معین الدین ابو المحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب انتسابش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت** ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ما وراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر وتسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اوروق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرتخانهٔ ناهید در گذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه آواز بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا کریچیکان معرکه مرل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قمر سیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بر این خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت آثار **بیت** سپاهی همه پردل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزمجوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بسبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر الکان ممالک پهلوانان را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکای کهدستان ایستاده و بنابر علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دواسپه ایلغار رانیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا با اوروق و طایفهٔ از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بگشائیم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بیجهت مراجعت فرمودند و خواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرک بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند آن سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در

صباحی که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح
ضمیر مینگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان گیران بطرف
طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان
روز کار و شیران بیشهٔ پیکار آراسته بودند و تشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف
سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند و از وفور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپهرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده
دیدهٔ مردان خیره گردید نظم بپوست بچرخ گرد لشکر ببست نقاب مهر انور از بهر سپهر ملک آن روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یلان آغاز سرافشانی کرده
مرغ روح المنایر از تنگنای قفص بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر گردان و سروران را طعمه گردانید نیزهٔ خطی خط کل
من علیها فان بر ناصیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونهٔ لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعلهٔ شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی درآورد و با طایفه از خواص خود که هر یک شیر
بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو پیلتن درآویخت اگر چه کوه آهن بود از هم
فرو ریخت و بهر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت نظم چو آن شیردل سوی میدان رسید بهر حمله
پیلی ز هم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده
فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده هم از جنیبه میرزا و پسر در گذشت امیر بابا محمود ولد امیر باباحسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر
روی ستیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته هر دو را اسیر پنجهٔ تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو شیر
ماهیت را از پای در انداختند نظم فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زشت است و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمانفرمای شفقتین شاهزادهٔ سعادت نشان ابن حسین میرزا اگر چه بحسب سن از
اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خیر مرا بخیال تخت
آرمانی و نیت کشورگشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبان آن شاهزادهٔ مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا مطلع شده بموضع یکدره معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس خون
نمونهٔ صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست
بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چهار پر از آشیانه کمان گردان صفدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای
آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری جبه لمتند پیر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقهٔ ساطع نایرهٔ بیداد می افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر اوزبک مثال پلنگ زود آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خارا گذار عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و دران روز نهادی جو

بهفت خوان
۴

[illegible] ابن حسین میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
نشستن در شهر [illegible]

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بتاراج مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسا سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه چون خواست بتلقین ملهم غیب الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای نحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزادهٔ فریدون فر از معرکه بکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چارهٔ کار منحصر در امضاء این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پایبوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شده بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر میبرد و لاعجب نظم

بر این آستان هر که ساید جبین • باقبال و دولت شود همنشین
که آمد برین در زروی نیاز • که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عزشانه خلعت با بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد والا نژاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و دربارهٔ محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب حکومت و داروغگی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت بقیم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمهٔ خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز بفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود و زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود در آمده و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این احوال امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر حدود خراسان منهدم گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف مقصود امیر بردی بابا اظهار عقوقیت نموده

سمرقند

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و بهمدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایا امراء خراسان بسفر ماوراء النهر مأمور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و بهمدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکه راسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی دم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسین را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر همگنان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه یکه بطرف ولایت درون و نسا گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرأت شاه زاده واقف شد عبید الله سلطان را بدفع آنجماعت مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بجناح استعجال روی بمشهد مقدسه آورده و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا در دیوار بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از نزدیکان شاه زاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و بهمدرین سال ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حملهٔ ثعبان نایرهٔ معرکه جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور بحیطهٔ تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذو النون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاه زاده بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذو النون روی بسر انجام مهام ولایت خود آوردند مقارن اینحال محمد مقیم را بمقتضای اجل طبیعی درد رسیده و مریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در سحر روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نو و این یک از شهر با اسپان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاه زاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بجانب جرجان عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استرآباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پیش از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استرآباد علم حکومت برافراشته بود بایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید جمله نشینان تتق

سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود بنابراین کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هرچند در ازالهٔ آن مرض سعی نمودند چهرهٔ ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفس قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال اثر بخش گلزار اقبال از تندباد صرصر بیداد عالم پر ملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب درخش بجلال از اوج شرف و کمال بروی حضیض خانهٔ وبال نهاد نظم

ز بیداد سپهر و جور ایام
بمرد آن خسرو نیکو سرانجام
هنوز از غصهٔ آن جور و بیداد
سیه پوشند اهل استرآباد

سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم

با حزن روی خست و موی برکند
ز افغان غلغله در چرخ افکند
ز سیلاب سحاب چشم خونبار
زمین را ساخت چون دریای زخار

عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده بنوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز یکسال تمام از وصول و با سترآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران بممالک ایران کرت ثانی

سلطان ربیع چون دیگر بار
زد خیمه بطرف دشت و کهسار
از سبزه و گل سپه عیان کرد
آهنگ حریم بوستان کرد
از سرو سهی علم برافراخت
از غرش رعد سورن انداخت
از خنجر آبدار سوسن
بگرفت تمام صحن گلشن

سالک طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب شعفران و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول عدو خبر یافت و دانست که باستطاعت سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبهٔ کعبه مرتبهٔ نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعهٔ دامغان بر عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیک قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نموده در روزی که حضرت شاه جهانبانی بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیک آنجناب را بمجلس اشرف اعلی درآورده بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفته در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصهٔ جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میر خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود در روز واقعهٔ مرل بوی پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند پس از وصول ابطال آن شهرگیر بهرام قهر ماوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتلهٔ دشمنان آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آن آستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصد ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعهٔ دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزادهٔ صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهٔ شهر برگشاده ببارگاه محمد خان شتافتند و منظور نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی اختیار از اردو جدا شده

جانب کنار آب اترک و منازل ترکمانان بقیه توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف او قرار گرفت تابستان در الکای رادکان قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره نکودری که در کوهستان گرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسپ و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه دولت شاهی لازال مصونا عن وصمة التناهی عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین ارقام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اگرم یار شود الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور از نسخه کلک من پدیدار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان حسین میرزا را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التأیید انه حمید کریم مجید

بطرف خراسان

ذکر مآل احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از سبحات سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد و نسا گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم بعد از آن ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورده حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند و اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد میان ترکمانیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت الحصار عاجز شده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده درخت بقایش بباد فنا داد و اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال رایات دولت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاءه روی بعالم آخرت آورد و اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه از تحکمات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول از ایشان بتنگ آمده بود داروغه آن ولایت پیر احمد ورساق بمقابل آمد و میرزا اشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شد حاکم جرجان خواجه احمد قنغرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوبتر از خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و باجیره و بتته شتافته حاکم آن مملکت آن حضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین الالتفات گردیده مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

و در آن مملکت از ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی تمنی آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشند و دیوانیان تبریز هر روزه مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت رباعی ای دل نبود دولت دنیا جاوید نه یار وفادار ازو بر امید انوار کمالت رسد آخر بزوال هر چند بر اوج فلک باشی خورشید ایضاً خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیکبار اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمائه در ملازمت سده سدره مرتبت سپهر سپرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر می یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با میرزا سوار شده بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان شتافت چون این خبر بسمع پیر غیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد در آمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نموده از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بتکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الاماجی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر بزرگتر آنجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با میر کفشگر داد و جهة طلب اطاعت و انقیاد نا رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امرای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن درّی برج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الاماجی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الاماجی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلیبد خبر استیلای میرزا محمد زمان را بر استراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بنحو دلجوی گردانیده با یوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز ارجوفه بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الاماجی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند و چون بقریه خوار انشا رسیدند قرا اویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الاماجی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته بادای صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال داد و بیمن قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته شد محمد آقا سرش را پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تغافل نموده بدبانهٔ استراباد در آمدند و چون خبر قتل خواجه میر سمیع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض
نموده و امیر حسین هزارجریبی نیز مدد و علت شده آن دو خواجهٔ عالیشان را ماخوذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرالی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی فندرسکی با دویست کس و سید فخر الدین کبودسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه یازدهم ماه رمضان سنهٔ عشرین و تسعمائه در حدود داق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافتست التقای فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف ده سه کس کشته شد و چون بواسطهٔ
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش نهاده باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح
روز شنبه باز صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ جانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی خط قضا بر
احوال پیر و برنا کشیده لوازم تیرزبانی بجای آورد و صفیر تیر گشت تا شربت سام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامهٔ معیشتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاسلامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه بر آسود و چون عوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه در الاثنا نامزد او شده بود از نیشاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاسلامی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرالی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضاً این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابران
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بسکاب لوم که داخل ولایت گرزوان است
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
مکنتش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن اثنا بسببی از اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود متوهم و اوراق در قریهٔ پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بندهٔ موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبا و اعمامی بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هر چند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم و مباعدت
زاده اسپ و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطهٔ وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراه رود و شافلان را تاخت فرمود و آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودری کشیده اسپ و گوسفند بسیار الجه کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسپان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در غرجستان
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر لو سپرده خود بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابران محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از غرجستان با سپاه فراوان
عازم سان و چهار یک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریهٔ یاو رسیده در آن موضع باداب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره در آمده طرح

طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک دره صوف و برادران حکام ملجاب عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و قوت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین کشید نسایم سحری جهة گشادن قلعهٔ غنچه طبری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگو و ثناخوان بامر ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام سپارم تا شهر مسخر گردد و بنابران محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیلهٔ موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو در نماز دیگر روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه اردو گشت القصه آن جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو رسیده ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک بدروازه عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردوشاه ببلخ درآمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قلیجاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر درآمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیک نهاد و ولایت شبرغان را دربسته بپسر عم خویش امین بیک عنایت کرده داروغگی سان و چهار یک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امراء خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکچی که در حدود مکرومی بودند شتافت و از آن جماعت اسپ و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم یکه النگ تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان یکران بطرف سان و چهار یک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده رو بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمهٔ آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفهٔ از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریهٔ چهار یک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع اسفراب بود و تمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره که موافق اول روز جدی بود با سی کس از خواص خود ببهانهٔ شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و سار باغ شد و بعد از رفتن امیر اردوشاه از اسفراب باز آمده چون از هجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت بغایت محزون و متألم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و باردوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از خرم و سار باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهار یک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قرابیغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی اغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرا مشغول [illegible] بتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر دوم عید اضحی

ولایات

که آفتاب در اواخر جدی بود چشم سحاب مانند غمزدگان اشک فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست کلکه از وی جدا گشته روی بپناه دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آن منزل و چهرزوان واسطه است درآمد بیکبارگاه امرا ابلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میر انقلی و شاه حسین بایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد پیرک که با ایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر یراق که همراه داشت با اموال و جهات بتحت تصرف امرا محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد بازگشته افراد حشم و احشاد خدم را بلطف و عنایات خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریک برافراخت و در منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسعود اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بدان حضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام بازگذارد و حکومت غرجستان که موروث اصلی او بود در دست او باشد تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیر اردوشاه و برادرش هوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بامیر اردوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تاکید می یابد و الا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریه سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا بآن خیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آنطرف گردید و قریب بیکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران ترتیب نیافت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان خویش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود بود که عنقریب ماهچه رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بران حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیگ و امیر محمد باقر و گدای میر محمد بندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیگ متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده به بلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و چون برآنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه با کس اندک در قریه توخته که در دو فرسخی بلخست با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر به بلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاهدارد والا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیگ بازآمده خبر مصالحه رسانید شاهزاده از دره جز به بانه ارپر شتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و از ینطرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا انتظام بود به بلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانیدند و در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمائه با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهة رعایت حزم جیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را نزد شاهزاده فرستاد که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بود بدان دهانه از بن صحرائی که واسطه است درمیان آن منزل و قریه توخته شتافته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد و با امرا مواضعه نمود که آنمقدار در آنموضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

لشکریان د ۴

بوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جملهٔ نوکران فرمان بردارم وقتی که مرا از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و در همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد و این معنی از مراد آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ بیلخ گریختند و کیفیت حال را بالقوام بیک باز گفتند و او برج و باره شهر را مضبوط ساخته رسولان پنهان متعاقب و متواتر بکابل فرستاده و التماس نمود که بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن علات نیابد و بعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته باغروق خود پیوست و مقارن آن حال خبر رسید که فقیر علی بیک از درگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیک مفاتیح شهر و قلعه بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب خبر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایهٔ وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهار بیک متوجه قرابغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که بعلو شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب میر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده ایم زیرا که اگر لوای کشورگشا بدینجانب توجه میکرد و قوام بیک غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان میسپرد اکنون انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بپایه گاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف کابل بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش با بوالخیر خان می پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او میبود از منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد و مخدوم زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنا علیه محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میرحسین بآستان سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابم ان شاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده مشرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک مصلحت آنکه آنحضرت را از قرابغاج که عقبه ایست در غایت استحکام بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب التفات نماید بیشائبهٔ کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام داده عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرابغاج گذاشت و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسرپل امیر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون حشم پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان یکران بصوب قرابغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر بود عازم قرابغاج شد بامید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة باغروق عالی رسیده آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه شنید که دیوانه از قرابغاج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرابغاج در آمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

و لد امیر بابا علی و خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان آنحضرت که بحیله تیز العلاج رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرمود و در پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده و راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند مخدوم زاده در قریه استو رحل اقامت انداخته بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات بار دیگر بموضع آق گنبد که میان آن ولایت و چیچران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی با آن کوهستان درنتوانست آمد و بطرف فیروزکوه غور رفته از آنجا براه یکه النگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعدادی بهم رسانیده از غرجستان بچیچران نقل کرد و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجد و بلخ شتابد که ناگاه طلیعهٔ لشکر امراء خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی هراة امیر خان لله بدانجانب شتافته بودند پیدا شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر ازدو شاه میرزا بیک و امیر عبدالغنی و اسلام علی ولد بابا علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی میر آخور را با اکثر مردم مغول قاپچی و لشکریان در برابر امراء خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از راه سونج بصوب بندکی که از ضیعه جات غرجستانست برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران مغول قاپچی و بسیاری از آحاد و اجناد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف محمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بند عزم قندهار کرد و در اثنا حرکت بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده بروز رسید شاه محمد بیگ که از معرکهٔ چراغدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغهٔ بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بطرف ولایت سان و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی تیزوان آغروق میرزا بیک را که عازم شبرغان بود غارتیده فی الجمله یراق بدست آوردند و بچهار یک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول قاپچی که جهة تجهیز و تکفین کشتگان خود در بند مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا تجمع کند بتعجیل بمهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داد و در اثناء کر و فر اسب میرزا محمد زمان بسر در آمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسیده و آن حضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرمود و جریمهٔ او را نابوده تصور نمود و ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود **نظم** پادشاه کریم بنده نواز خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد ز آنکه هست فرزانه صد خطا بیند از رهی و حشم کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضهٔ اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمهٔ از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی را نامزد آن بش کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و بی شایبهٔ تجوزی و غایلهٔ مدح گستری آنچه غایت کرم و رأفت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزادهٔ عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازهٔ این عفو و امتنان در اطراف و اقطار جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود **رباعی** ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح مخبر ز عنایت آیت رب اشرح گوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم و اصفح و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت با ایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر اعلیحضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیابت بجای می آورد در رجا واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد رباعی آن اختر نورگستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال بماند جاوید وچون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیرتیمور گورکان را تا این غایت بسلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهنشاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار بخت موافق شد و توفیق یار
بار دگر ابر گهربار شد سحر فن و معجزه آثار شد
گرچه مرا قوت این کار نیست خامه باین کار سزاوار نیست
فیض سماوی دهدش یاوری کوکب طالع کندش چاکری
صیرفی طبع جواهرشناس خاطر نقاد هنر اقتباس
گر نشود گوش خرد این نوید بشکفد این غنچه بباغ امید
کی شود این عقد گهر با نظام گر نکند معدن جود اهتمام
اختر برج شرف سروری دوحهٔ گلزار نکو اختری
شعلهٔ تیغش بظفر همدم است ملک ز رشح قلمش خرم است
زانکه بود بخشش دستش مدام کی همه که قطره فشاند غمام
بهره ور از فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش
کلک سخن پرور معجز بیان کرد عیان ذکر مؤید خانیان
تا کند از ذکر شه کامکار جیب فلک پر ز در شاهوار
هست امیدم که بفضل خدای کلک چو بر عاج شود دستسای
تا ز حدیث شه کشورگشا قبهٔ افلاک شود پر صدا
از درر این خبر خوش اثر نه صدف چرخ کند پر گهر
گر نوزد بر چمن این رقم تازه نسیمی ز سحاب کرم
چیست سحاب کرم و کان جود دست و دل آصف ملک وجود
ملک مداری که بتیغ و قلم کرد خراسان چو بهشت ارم
هست دُرربار کفش ابروار نیست ولی چون کفش ابر بهار
ذات وی از عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم
تربیت اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر نامش ز شرف بانصیب نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه که موج زن بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم الجزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی انسب و اولی فلله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد قرین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و انفتاح ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی با یاد نعت و درود حضرت رسالت پناهی لیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون تاج یک پایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم خرم شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و اولاد صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العزة و العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بدلها نهال احسان کشت بعد او را نظیر عز حسین قرة العین سید الثقلین بعد از ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار چون زر جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در ره علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی بن امام تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام یا الهی بحق آل رسول بعلو مکان زوج بتول بکمال زهادت زهرا که جمیل کرد خلقش همه را بمحبان اهل بیت نبی بهداة شریعت عربی که مرا سازی همدم توفیق تا نویسم بخامه تحقیق حال مهر سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغربش بزیر نگین در عجم سر بلند گشته بتاج از بلاد عرب ستاند باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اجداد او خجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا بهجه لوای خورشید سمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانیده ظلام ظلم و عدوان از اطراف اقصای بلاد

و بلاد و روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده بودند تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض حال
و گلزار اقوالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقهٔ بطاعت
در گوش جان کشیدند نظم سکهٔ دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر خبر کرد برون نخوت افسر ز سر خسرو چین بندهٔ دربانیت
خان ختا ریزه خور خوان تست شاه تویی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند دین پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تأیید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از اساطین سلاطین را رفع آن تیسیر نپذیرفته در عرصهٔ هفت اقلیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت بخت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ گاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم بر انداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهان دار قبهٔ زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصهٔ
سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیدهٔ ماه و مهر از اشعهٔ اسنهٔ غازیان سپاه فراوانش آئینهٔ فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحهٔ سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعهٔ امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور کشایش ع غیرت افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخهٔ صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای
نغمه‌زای مرحمتش جان اولیاء دولت را بهیج و مسرور گردانیده سموم قهر جان سوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض
امید مستمندان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند خفتگان قبور سهام
خدنگ تیر آهنگش خون از دیدهٔ مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشهٔ اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قالع نهال عمر و اقبال اصحاب تکبر و حشمت مملکت اسکندر در نظر همت عالی ارتش کمتر از حوصلهٔ مردم بخیل و رفعت تخت ساخت
قدر کسری و قیصر در برابر عظم شأن عمارانش بی وقع تر از وقوع تخیل رباعی ای تخت گه ملک تو را عالم تنگ یکپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ لطف تو نمود
سوی هرکس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خدام مریخ
مکنت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بندهٔ فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جز بدعایش نگشاد است لب کلک عطارد ز سر اهتمام غیر ثنایش ننویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیار برین آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جملهٔ حکام بروی زمین سوده ز اخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت مصادف آن گهر مظهر خاک رهش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا که بر دارد کرمش خصم بهر ظاهر از و شد همه جا ضد قهر کرد کار دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کرد و کار خلیل میل دلش
نیست بجز سوی لطف هست جلی منجر از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی بپایش بنهاد مهر و ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم جنتم عدو گشت قرین الم شاه عزت تاج و شرف گاه از و یافت بنا قاعدهٔ جاه از و اسمعیل نام وی از غر بلا انتها گشت
در اسلاک درر بی بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعهٔ آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین عزت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی شائبهٔ تکلف و تحنوی و غایلهٔ تصلف و مدح گستری انشاء بلاغت
صادرات افعال و ملاحظهٔ واردات اعمال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر هیچ
تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت و اقبال نیفگنده و باز بلند پرواز تأیید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمهٔ همت هریک از نامسجان و سیابی زیبای براعت و نامخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آیین جهاندار

و کشورگشایی و قانون دین پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر افرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذره احقر که خود را خوشه چین خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد در آخر کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل دولت ابد نامتناهیست پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نفحات خامه درربار در ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوسان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتفا نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی

نگنجد این سخن در طی نامه
نباشد این مساعد خامه
ولی چون با همت کرد پرواز
ز غیب آمد بگوش هوش آواز
که کلکت گرچه باشد بی بضاعت
ز فیض شاه یابد استطاعت
بطا بر گر قلم افتد درین راه
سخن گو یا بمعنی دولت شاه
از آن رو طایر طبع سخن ساز
سوی این بوستان آمد به پرواز
چو در ذکر شهنشاه این کهن سفت
نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون

آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آبا و عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت میساخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می افراخته اند خامه مشکین عمامه درین سلسله نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه مسوده مآثر زیب و زینت وافر و در ضمایر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقه والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام همام هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت نمی نماید و چنانچه این صحایف را بنور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والا نژاد می آراید و منه الاعانة والتوفیق

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبای شیخ صفی الدین اسحق

عامه علماء عالم و کافه فضلای بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادت موسوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دنیوی و اخروی میشمارند لوایح باطن هدایت مبانی ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم

از ایشان بوده هر یک دین پناهی
سریر مکرمت را پادشاهی
چراغ روشن از نور امامت
مه تابنده به برج کرامت

شعر

فهم من بین اصناف الانام
کرام من کرام من کرام

لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هریک از این فرقه واجب التعظیم که سلسله نسب همایون با اسامی سامی ایشان منخرطست نغمه سرایی نماید اما بنابر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد آن عالیجاه قدوه آل رسول الله لسان مقال میگشاید فیروز شاه مردی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشره همایونش ساطع بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار نظم

فلک احتشام معالی پناه
جهان کرم میر فیروز شاه
دری بود از درج عز و شرف
گلی از گلستان شاه نجف
ثمر بود و زیبک کرده از خوان او
جهانی مرفه باحسان او

و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز ابن بزاز شده فیروز شاه در کنار بیشه جیلان

در موضعی که موسوم است بزنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای و الله یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل زنگین کوچ فرموده در قریهٔ سفرانجان فارغ البال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هر چند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد و اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بزبان حال در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ عنابی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان معجزه بیان بزمزمهٔ تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفهٔ از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریص مینمودند و آنجماعت متعجب و متحیر گشته غاشیهٔ خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان باحیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت مبیت روانش کلبهٔ پر از نور باد و در آن زینت آباد مسرور باد و صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید قطب الدین قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از روسای کفار گرجستان بالشکری از دد صفتان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانهٔ در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس خود نیز در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن سردابه ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در روی او جسته بر طبق مرویهٔ الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر حال حجله نشینان سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بود ندا اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود گردانید و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام برکشیده رشتهٔ حیات آنجوان بسنیدید صفحات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا خبری از آن بهتر پیدا کند قضارا جمعی از گرجیان تا آن جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین آن روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص حال شهیدان در شهر بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بستند او را بدانخانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سنیه

[illegible]

آباء کرام را احیا نمود و چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبرسرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سیدزاده بی عدیل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیّه صلبیّه عمر بارقی بود و از بارقه تمام عنایات ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش میدرخشید بعقد نکاح خویش درآورد و واهب المواهب و العطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود و غنیت برآمد آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آثار حقیقت باطن از ناصیه خجسته سیمایش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت دری افزود درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز رویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بایفاء نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد والحمد لله الواهب المواهب و العطایا و الصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء **تزیین این صحیفه بلاغت آیین از بیان مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پرتوی درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایت الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دانه‌های سبحه اش همواره در طیران و مشاعل کواکب در تمنای کسب شعله قنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخسار ماه رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چه چشمی که نشناخته خواب را شبش چشم پر آب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن سالک کامیاب بسته ز خوردن گشاده ز خواب بشب زنده داری بدو بود همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود قدسیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نمودار معراج پیغمبرش تا گشادی چو گاه نصیحت لسان فشاندی در و لعل بر مفلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بمصداق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیاً دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف نامتناهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن مسوّد اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو غضنفر صفتی آفتابی طالع خواهد گشت که مابچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می‌پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت است و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بسر نهاد آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفته کره بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون این معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد و راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید بیقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر آفتاب ابتهاج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جستجوی نهاده بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف نزول فرموده و هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماسش بعز اجابت اقتران نداد و شیخ بهدران بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از آنجماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر از امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شکایت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله رحمه الله آنجناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی دیگری کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا علی هذا شیخ صفی الدین اولیاء شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت والده در یافته تفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی رحمه الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد و سلسله مشایخ جنید قدس سره بامیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ابریحان میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الولی از غایت شوق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در درجه کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده در زاویه شیخ زاهد فرود آمده بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس از طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری نموده اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد حلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان گلیم پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در آر تا آنجا بسر برد و محمد حلیلان بموجب فرموده عمل نموده بعد از ان ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده بارشاد و تلقین پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و همگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم بدانجا انجامید که در مابین زیاده از یک کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بر همین منوال از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی با گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را نیز بتدریج از ان مجاهدات و ریاضات باز آورده بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره از درجه بدرجه تصاعد نموده تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد باوجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق را مرجوع بدان حضرت نموده یکی از بنات مکرمات خود را که هم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود در حباله نکاح او در آورد و حسب الحکایت از روایت مولف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هرآینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد و شیخ زاهد رحمه الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین ساعت چنان سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام مقام است جواب دادند که بر کنار رودبار است در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافتست شیخ گفت هر دو را آواز دهید هم مشاهده نمایید که کدام یک جواب باز داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود حاضران آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه درآمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نغنود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی آنمقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی نموده ع با خود آورده از آنجا نه بخود بربسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیهٔ ارادتش بر دوش گرفته از سر عناد درگذشتند و شیخ صفی الدین بمدت زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما صحبت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد باردبیل تشریف میبرد نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود نزول فرمود و در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه برآورده گفت که مرغ دل من هر چند ببال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهت توقف صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویهٔ عمارت نمایی که آستانهٔ سدهٔ اش آشیانهٔ طایران عالم بالا باشد و ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی و ندای حیهوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الحق و خلق را بتو حواله کرده است روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال اشتیاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت درآری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضهٔ درایت تو نهادم و سر رشتهٔ هدایت امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را نمودادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنهٔ سبعمائه بموضع سور مرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادتش را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که بیک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را بما رسانی و الیوانی این معنی را قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و چهره و رانش فرود آورد و او صبحی از سور مرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضاء ایش رسیده بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریهٔ کلخواران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب بتهیهٔ اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسب چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من موضعی اختیار مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهة مقبره موضعی از آن نواحی مناسب تر مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده شیخ صفی الدین آنحضرت را بسیاورد گیلان برد و بعد از وصول بچهار روز آن سرحلقهٔ ارباب یقین ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و حظیرهٔ متبرکه اش را تعمیر نموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجادهٔ هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت و جهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده بکلی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندک زمانی صیت

کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقباء و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتعیان مدارج سعادت روی بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت آنمقدار کس بعتبه امامت و کرامت آمده بودند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت نشستند چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هر یک از خلوت نشینان یکنانی بآن سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده مهیا میبایست کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یک ذره بود و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریهٔ دار و در زاویهٔ پیر محمد داوری در یک روز قریب به بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل ارادت بود روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار در آمد و عدد مردمیکه از سایر طرق بدرگاه آن مشهور بحضرت میشتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیدانست و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه آن قدوه اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد و جلال و مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از طوایف ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان میگشود و چنانچه پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبه لامع و لایح بود که هر که را چشم بر آن جمال خورشید مثال افتادی در دم چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش بنهادی و لوامع معرفت الهی و لوایح دقایق حقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میامنش پیوسته بمثابه طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضائت پذیرفته طالبان را راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم هر گاه بصحبت جنت نسبتش رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم نداشتندی و خواقین با طبل و علم چون در زاویه سدره پیرایش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بغایت تواضع و فروتنی نشستندی نظم

در شب تقدیر فراشان انوار هدی
شمع شاهی در سرای فقر او افروختند
خیاطان قضا در کارگاه کاف و نون
رقعه فرماندهی بر خرقه او دوختند

و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بی نهایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند بنا بر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و بهر نوائی که جمیع اصحاب امراض را دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تزاحم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر ایام ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شیخ صدر الملة و الدین موسی که نبیره شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار در غایت هیبت کلمه الله گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر

ولو کان فی الدنیا شیء مخلد
لکان رسول الله فیها مخلدا
و ما احد منجی عن الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا

بیت

اگر عمر بشر پاینده بودی
صفی حضرت حق پاینده بودی

از وقوع این حادثه شعله نایره حزن و الم بر کانون درون اشرف بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه کانه فزع اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه جیب [illegible] و چون سلطان ابو سعید [illegible] آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت بدان مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن از ادای این اوراق مبین تواند ساخت رباعی

خمیدی

یا رب غم دل چگونه آرم بزبان ز درد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه برگرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای اوج سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین صفهانی جسد مطهر آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادای واجبات و سنن اذکار جسد آنحضرت بانگ اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشینند بی آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که وسیم بالفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه حضرت ختم المرسلین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بسر سلسله شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکباره ازین و ابنه باید بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوه وفات یافت ع دو دست بر دو سست رفت و بار بر بار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیره منوره والده بزرگوار تعمیر فرموده و در زیب و زینت آن روضه قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و لطافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت مثنوی برافراخت گرد فراز پدر ماند گنبد آسمانی دگر بی مرقد آن امان زمان زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به دو شد کعبه و آسمان گشت ده و الی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیره بهشت آیین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطر سا مهبط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهر تر میگردد مثنوی ز هر روزن آن روضه دلگشای نموده دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کنند احترام بر آن بام مرغی که ارزنده است یکی روح لقمان پرنده است بسقائی آن مزار عزیز خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملک کرده این از و بر سپهر که روید درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد و الثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا

یک نوبت

عطر افشانی خامه مشکین سواد در گلزار اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش سرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی نگسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان همه ملک توحید را مالکان براه هدایت فرس رانده بتکمیل ناقص نفس رانده در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ زاهد روح الله روحه صبیه خود بی بی فاطمه را در حباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در می آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند اینکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیارایست و لوامع رشد و رشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دوم مردم تول در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت شیخ آنحضرت را در عالم رؤیا مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد تولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه الارقیان منع نمایند اگر آن سخن را قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه میباید کرد و پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان بساکت زبده کرامت روی بود آورده گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب را که هردو سفید ریش اند بنصیحت نزد تولیان

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ دانند تا آنگاه آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الا قتال انفصال الحد مایوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری از تولیان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسپی نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم بیت با اهل دلی مزن که بستیزد اگر کوه بود از هم بریزد بثبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هر گاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در اواخر حال بواسطه شرارت نفس عیاره وفاق را بنقل و غش نفاق مغشوش ساخت و آن مرشد آگاه را از آفاق به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در مقام اطفای شمع شبستان ولایت شده زهری جانستان به یکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامیده اجتناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن عنان بتقاربین الجانبین در سیجان آمده و ملک اشرف اولا در شاه نجف یا در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد در آن اثنا یکی از نزدیکان او شبی شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصای در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را بتو بخشیده ام دیدی تو یک [illegible] مرا بحق تو ایمانی دیده و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن مخدوم زاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ باز دیگر میگفت که او را بگذار تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان باعتذار برگشاد و شیخ میگفت راست میگوئی بدو میگفت بلی آنگاه شیخ بجانب عصا اشارت نموده کرد تا باز بهمان حال اول درست شده و آغاز رفتن کرده متغیر نمود اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام و الا من دانم که چه باید کرد و صباح آن محرم کیفیت واقعه را بسبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرموده آن حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور سابق همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر مشوم اشرف گشت و ارغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بر مافی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرموده ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش فرستاده و زبان نیاز و اعتذار بپیغام داد که مناسب آنکه آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهود ابواب هدایت و ارشاد بر روی روندگان فرق عباد بگشایند که این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسانید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سر حلقه اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننموده در بلاد و دیار و اوقات میمنت آثار باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شده را بفرج تبدیل داده و دوستکام بمقر مسکن مألوف مراجعت فرموده و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی از طایفه زوار صالحه میدیدند و بدفع اعدا خاندان ولایت امیدوار میگردیدند جمله آنکه شبی مولانا یوسف برنقی شیخ صفی الدین را بخواب دید که با لشکری عظیم که عمودها بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد مخالفت مینمودند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردیم و فرقتاهم کل ممزق و بعد از آن اوقات بر وجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیگ خان لشکر بجانب آذربایجان کشیده و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین فرستاد و التماس ملاقات فرموده و شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه تقدیر شده بود بمقصد رسیده و جانی بیگ خان آن نتیجه خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیگ خان تشریف داشت قرار بر در خیمه که مجلس ملک اشرف بود که در افتاد و او مرا بنفس خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین انابت سود الان و قد عصیت من قبل و کنت من المفسدین و من از پیش تعجبه علیه باز گشته آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفای نیت و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیگ خان رفته زبان بشفاعتش بگشاید ما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنا بران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار را بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و من یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بعد از آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود بتیغ سیاست جانی بیگ خان درخت هستی اشرف از پای درآمد و شیخ صدر الدین در غایت حشمت و عزت بمستقر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام نمود تا وقتی که از دار ملال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و وجاهت مآثره در کارش گردانیده قلاده ارشاد و خرقه عباد در گردنش انداخت بیت نمود آنگهی عزم دار السلام پسر شد بجایش نهاده کرام **شیخ خواجه علی** قدس سره چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال امامت باستقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده برتبت از سدرة المنتهی در گذشت نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سرو بن اگر صبح فرخنده فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در اواخر اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت نمای و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گرانمایه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و دینش پر ز نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر ستوده طاق طاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد تمنای آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده هر دو کعبه را بیکبار دریافت و شیخ خواجه علی بدیده بیدار فرزند سعادتمند روشن کرده پدر و پسر بموافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة و التحیة مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت بعهده شیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله ناپایدار بمتنزهات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود **شیخ ابراهیم** بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آباء بهدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش صفحات احوال اهل سلوک یافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش بحلقه ارادتش زینت داده زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوده ز فرقت دل از غصه دو نیم از آمدنت فرح بجان گشته مقیم صد شکر که شد مشرف این طرفه مقام چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت بر افراشت منصب خلافت و مسند ولایت بعهده پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان ز دستور آبا خود یاد کرد پسر را بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت **سلطان جنید** همائی بود همایون فر در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث امین غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی بد و نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش سر عارفان گشته خاک رهش شعله انوار ارشادش جمیع طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت بگداخت و اکسیر صحبت بارشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکبارگی مثال طلای جعفری تمام عیار بساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم بآستان این سلطان [illegible]

بلطف و کرم شتافته روی نیاز بخاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند نظم
بفیض ازل کرد سلطان جنید · بسی کس ز اصحاب اقبال صید · چو آهن ربا هر کجا میرسید · دل خلق را سوی خود میکشید · حسینی نسب بود حیدر سیر · مریدش شدی دم بدم هر بشر
و ازدحام خاص و عام در سده سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابر آن فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آن هراس · که بسیار شاهانه دیدش اساس · ز ترسش از دیار خودش عذر خواست · که با هم مه و مهر ناید راست
و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیاربکر نهضت فرمود و چون حصن کیفی که بحصن کیفا اشتهار یافته بمقدم همایونش عزت افزای گشته گردون شکوه ابوالنصر حسن بیگ که در آن زمان فرمانفرمای دیاربکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود از وصول سرخیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانید و خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد و از سرچشمه باطن خجسته مباشرش استفاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی برگشاد نظم
حسن بیگ از کمال حسن اخلاص · فرستادش بخلوتخانه خاص · سمن بر دختری صاحب جمالی · زلیخا صورتی مریم خصالی · بنام و رسم مانند خدیجه · بعفت همچو فرزند خدیجه
و سلطان جنید با آن صاحبه بلقیس مرتبت چندگاه در حصن کیفا قرین اعزاز و احترام اوقات بیمنت انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق جمهور آن سکنه [illegible] مبسوط گردانید چون میرزا جهانشاه از مراجعت خدام عالی مقام در غایت [illegible] و احتشام خبر یافت بواسطه وصلت آنحضرت با امیر حسن بیگ توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار شر کانون درونش فروتافت و بکلی همت قاصد استیصال بنیان جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیانا باحتیال اخذ و قتل در خاطر شناعت مآثرش خطور مینمود و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت بنیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعه مشورت در میان انداخت و آن طایفه را جمیعا در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و خط احتیاج ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش و نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل بر مقابله و مقاتله اعدای دودمان ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید ممالک پرواز داد و باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم
چو شد مست شروانشه کینه کوش · که دریای فتنه در آمد بجوش · روان گشت با لشکری پرشکوه · که گیرد سر راه دریا چو کوه
در منزل آن دو سپاه جنگجو بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست بنیزه و خنجر برده صف برکشیدند مثنوی
ز یکسو کشیده صف صوفیه · دلیران شروان ز دیگر طرف · بر آمد فغان نفیر و خروش · هم آمد دو دریای آهن بجوش
از جولان ستوران غبار میدان بهیجان آمده از اوج آسمان درگذشت و از غریو جنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال پیر و برنا کشید و شمشیر مصری بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعله یراق آبدار خرمن پندار نام جویان بسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سر بریدن تیز شده اسباب حیات می‌اندوخت نظم
دو لشکر بهم در خروش آمدند · دو دریای خونین بجوش آمدند · یکی را در افتاد از سر کلاه · دگر را سر افتاد در خاک راه · جهان مشعله فتنه بالا گرفت · که آتش درین چرخ والا گرفت
و چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی که شگفتن غنچه مراد صوفی را [illegible] مقدر بود در آن معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید نظم
ز بنیاد گردون ناسازکار · گرفتار شد آن شه نامدار · بشمشیر خونریز ارباب کین · شهادت نصیب آمد آن پاکدین · روان گشت سوی بهشت برین · شدش حیدر [illegible] جانشین

سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و غنچه گلشن امامت و دین پروری بود و شعشعه خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم و همت عالی نهمتش باحیای سنت سنیه و متابعت

ازیمن

برآمدن

شیمهٔ مرضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار ظهور انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال بروز و ظهور مشهود مظهر ملکت و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شیخ پرور سپهر معرفت را ماه و ماهی محراب امامت دین پناهی دلش روشن از انوار حقیقت زدوده ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و شهریاری را لایق و سزاوار نمود نظم برافروخته از هدایت چراغ در اندیشه پادشاهی با داغ بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک بنهاد و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می آویخت از همان جنس افسری بوی میداد و آنحضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب غزو جهاد را مطمح نظر همت داشته با طایفهٔ از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت و یقین که بواسطهٔ تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بهمان نام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار می افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت شمشیر دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را با خود مجزم گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا که رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری ماهیت ناهید مماسه سپهر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نور بخش و برج خلافت را دری آفتاب درخشان بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد کرامت نژاد پادشاهیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش گشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید مشبتان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت آئینی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا هرگاه با بقاء ذکر جمیل خلیل جلیلی تعلق گیرد افق امید او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل بیتی که داند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال بیاسایند بنا علی هذا صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند نموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال من قایل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تأیید داشت اما چون بدیدهٔ بصیرت انوار اقتدار در جبههٔ اقبال او در ناصیهٔ حال هیچیک از آن فرزندان اوج نامداری مشاهده نمی نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن می بود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدو حد برومند که اغصان طوبی نشانش سایهٔ لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد سیراب آید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتمثل لها بشرا سویا وصف الحال بود و محوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق می نمود و مثنوی درخشنده اختری از برج شاهی زد رویش لامع انوار الهی گلی بشکفت در باغ امامت که فایح شد از و عطر کرامت برآمد آفتابی فایض النور که شد از پرتوش خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل رتبت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزالی نیری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهان و دودمان پادشاه تخت لولاک رسانید مثنوی تعالی الله زهی خورشید انور که روشن آفتاب از ذره کمتر چو از اوج ولادت گشت طالع چنان نور برویش بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم ستایش و مناسب بی منت قیام نموده بزبان حال و قال کلام اعجاز مآل الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل بگشاد و منجمان دانای بیهمتا از آنکه صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق دولت و سعادت آغاز نهاد و لمعان تباشیر احوالش مشیر می بود با آنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصهٔ هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد کشید و منور آن تباشیر بانهال گلشن خلافت استقلال

واستقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق اخلاقش دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید نظم همان دم که خورشید گردد عیان بگیرد جهان را کران تا کران همان دم که گل بر فروزد بباغ شود نکهتش عطربخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانسته که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخته و منصب ولایت عهد بنام خجسته فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر باحیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد درپرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ منقبتش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید بعد از ان صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سلاطین طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از تکید تکرار ارتباط یافته از اخبار یکی موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهی است قضیهٔ مبهم نماید دیگر آنکه نزدیک سخنوران اخبار عالم نما پدید از صورت همین بمنصهٔ اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عنان حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنتی بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته سمت نابود پذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر الامن و الامان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی الفهم و خرد بشمایم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمان فرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها مابین الجانبین نوایر نزاع و هیجان اشتعال داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سرپنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را درنوشت و بعد از آن سال پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن تافته مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زیبندهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده جمهور طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت نظم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن سرفراز موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در سیم و زر ریزشش بغیر از عدالت نبودی روشش ممالک بدورانش آباد بود رعیت ز بند غم آزاد بود مزارع ندیدی محصل بخواب نبودی ز توجیه بد در عذاب باقبال او مردم از ارزنی ندیده زوال تا بار هی و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود و بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود علمشاه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطهٔ این مواصلت میمنت نشان و میمنت آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدرش سمت اختتام پذیرفت و این حادثهٔ هایله در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و نعشش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنهٔ تبریز بودیعت نمود و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بدین موجب اغورلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازینجمله اغورلو محمد و زینل و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وازلی

تصنیف تألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیگ بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشا نموده و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که مهین اولاد امیر حسن بیگ بود و بیان مجملی از مجادله که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمانفرمائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن حضرت سپهر کامرانی بنابر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر را برادر اعیانی خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر و عدم رویت که طبعی از عهده دلجوئی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته ملازمت یعقوب میرزا آغاز مخالفت برادر را اظهار کرده با سپاه بسیار سر از گریبان خویش بیرون کرده از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز بقاصد معرکه ستیز و خونریز شده رایت نهضت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد ستیز باوج افلاک تیز گردانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاده نهال اقبالش از پا درآمد و مستاصل گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت علام الغیوب** چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و اعیان آذربایجان بسلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین درگذشت و یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کرده دست بمبایعت بدو دادند و شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا بر تخت دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف داشت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی تکیه زده چنانچه باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت و بمشورت بعضی از خویش و تشخیص قواعد رعیت پروری مبنی نموده و در تقویت شریعت غرا کوشیده جمیع سادات و قضاة و علما بمزید عاطفت مسرور فرمود و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی را که ولد خواجه شکرالله عزیز که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آن جناب را در مشیت امور ملکی و مالی دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهمات ممالک سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بصوفی خلیل موصلو و سلیمان بیگ قرار یافت و انوار مرحمت و کرمش از مطلع کمترنوازی طالع شده بر وجنات احوال ساکنان مقربان و ایلچیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچکس نمی اندیشید همواره زبان بنصیحت مردمان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از رسل سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت زینت و حشمت آراسته و کله زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت نشسته ایلچیان را بار داد و چون هر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دید پیش رفت و گفت پوشیدن کلاه زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را امر نمود که آن کله را از کله یعقوب میرزا برگرفته فرجی آنقبت خود زنکار در بر پادشاه پوشانید و پادشاه طریق اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و بدین قیاس آنحضرت عالیقدر پیوسته بمقتضای ذوالاقتدار از اراده ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و با فاضه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت میکاشت و پیشانیهای امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و عموم اهالی آن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال احوال بر این منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آباد گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را باعمال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

قاتل شد بیعقوب میرزا

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه بتقدیر ملک جلیل اتفاق افتاد من لب التواریخ حرره محمد تقی الششتری

دولت ملوک آق قویونلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر گشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال به منتزهات ریاض رضوان

سلطان حیدر در اوایل اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانیکه در آنطرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمه اقتلوا المشرکین کار فرماید و چون از سپهر والا نشان فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت متعرض تشویش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت تیسیر پذیرد دعوی لوای فتح دیگر ممالک فرماید و بدین واسطه اختلال ارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد هرچه آید از این خلل در کار هست اول علاج آن با چاره پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر ترک بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین ولایت درآیند و بقدم مقاتلت پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جا [illegible] منحرف گشته سلیمان بیک بیژن را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوای تسخیر و ایلغار می آورد و مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از مواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی تمورقالی معسکر حضرت سیادت مآبی و ولایت پناهی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده بیهوده ناسخ و تمرد و عناد آغاز نمودند و دروازهای آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر نایره از مخالفت آن زمره مدبر مشتعل گشته غازیان بهادر را بفتح آن قلعه بصیغت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی درنگ بکار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تمورقالی را بسمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آنحال قراپیر قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیه کریمه و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بر خاطر فیاض گذرانید و از کثرت اعدا اندیشه نکرده رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی طبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان بیت همه را تیغ کین برون ز نیام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین بتسویه صفوف پرداخته مستعد اشتعال آتش سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گویا ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریص فرمود و صدای گیرودار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت بر کشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بسالت بتقدیم رسانیدند نظم

دلیران سنانها برافراختند
بهر سو بمیدان کین تاختند
کشیدند بر یکدگر تیغ تیز
گشادند درهای جنگ و ستیز
فلک گشت دریای قیر از غبار
زمین شد ز خون یلان لاله زار

و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارها مره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر پیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان و آذربایجان را بر خاک هلاک انداخت نظم

بشمشیر کین شاه حیدر مصاف
در افکند در جسم اعدا انشکاف
بپیکان خونریز و رمح ستیز
برآورد از جان ایشان ستخیز

در فتوحات شاهی که مهبط خصوصیات نامتناهی است بسمت تحریر یافته که در آن معرکه هولناک هنگام جولان شجعان [illegible] سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده و داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده

ازانکه منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بیوفا میباید کشید آنگاه کرهٔ بعد اخری آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجهٔ قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید که شروانشاه و سلیمان بیگ ترکمان از معرکهٔ ستیز عنان بگریز بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمرفرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشتهٔ حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجهٔ بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید نظم فغان از جور گردون ستمکار که خونخوار مردم نیستش کار بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست پی خونریز دایم در کمین است ز خون سروران گلگون جبین است کمان کینه را هر گه کند زه نشانه گردنش قلب که و مه شوی گر همچو حیدر زابل باطن نجات از تیر قصدش نیست ممکن القصه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیگ بدیدن پیکر حضرت ظفر پیکر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبریزان بخاک سپردند و جماعت دیگر را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هریک روی توجه بمقر عز خویش آوردند

ذکر محبوس شدن درهٔ دریای ولایت و سروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انتهای ایام عمر و دولت یعقوب بیگ به تقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب والعطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر فضای خواطر اشراف طوایف انسانی میتابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود لمعت ابتلا را در کسوت بلا بدو نماید و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه غنچهٔ مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود بسمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل علیه السلام تا انقیاد آتش نمرود باقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربانی را بطبق کریمهٔ یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد در پرتو انوار عاطفت یزدانی از ذابح و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تا کید اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد در بدرهٔ عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم براه عاشقی هرکس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام چو اسمعیل از فرمان بسر رم نپیچد هر که سر گردد مکرم نه بعد ابتلای چاه یوسف برآمد بر سریر جاه یوسف بگلزار امید جمله اخیار نروید هیچ گل بی خار آزار پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ هایلهٔ پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن آن ابتلا بدان مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب جنت انعطاف داد چنانچه بر یک ازین وقایع احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج اعلی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنهٔ ارادت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر بزمرهٔ جهت ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب بیگ رسید از ازدحام ارباب هدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والدهٔ ماجدهٔ ایشان حلیمه بیگی آغا را گرفته بتبریز آورد و بنابر آنکه مملکت منصور بیگ پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران محبوب بوکلان بشیراز رفته منصور بیگ پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در حدود سالی تا آن غایت بنا طلبه گرفتار شده فغان از جان ستمکشان ملا اعلی برآمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه بکران همتش خواهد بود در مجلس تنگ از دایرهٔ نون چگونه متحمل گردد

تحمل نماید و کامیابی که ما بچه زانیش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گستر مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق بپاید نظم نشاید در صدف دُرّ شب افروز نه شاید نور خور مستور در روز کسی کو را شهنشاهی نصیب است بکام دشمنان قیدش غریب است هرچند بعضی از سالکان مسالک هدایت میرزا یعقوب را از آزار آن آدمی بسبح امامت منع نمودند بجائی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه جبار منتقم اساس دولتش را از بیخ و بن بر کند و در زمستان سنهٔ ست و تسعین و ثمانمائه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر گشت نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده در گذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر نپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و بعد از آن بهفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد یکی از شعرا درین باب گفته بیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گمشد چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا و اکثر امراء بایندریه

چون سلطان یعقوب میرزا بر مالک اختیار نمود صوفی خلیل امراء موصلو و پرناک پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند و نوئینان بایندری بسلطنت مسیح میرزا ولد امیر حسن بیگ اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در نهایت ابهت به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بالقبضه اختیار درآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار درگذشت بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اتلاف و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانهٔ گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار آن طائفه برگشود و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از چنگ اجل جان برد اما بی اختیار گردید و در خلال این احوال محمود بیگ ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیگ که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد و داعیهٔ استقلال کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو داد و بدو اکثر بلاد عراقین را بحیطهٔ تصرف درآورده با سپاهی جلادت آئین بتوجه بصوب درگزین نهادند چون اینخبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردیده در صحرای درگزین آن دو پادشاه پرخشم و کین با یکدیگر محاربه نموده پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی پناه به آسیابی برده سعادت الله بیجانی که در آن نواحی بود از صورت حال وقوف یافته متوجه آن گردید و از حیاتش شده بیگ ناگاه حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیگ را بدست آورده در جوال اندلال نزد بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا باستصواب امرا سر عم را جنبه کرده در تاب هلاک انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت و باد بروت صوفی خلیل از حد عدد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از حل و عقد امور ملک و مال کوتاه شده و همین سبب مخالفت سلیمان بیگ گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیگ که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال استیلاء صوفی خلیل و آزار خاطر امراء آذربایجان را استماع نمود خاطر بمخالفت قرار داد و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه اینخبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امراء آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل بیگ در طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و او را طوعاً او کرهاً نزد سلیمان بیگ بردند لاجرم صوفی خلیل منهزم گشته در جنگ سلیمان بیگ گرفتار شده جمعش از هم بگسست و سلیمان بیگ بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بدر درآید که منم خود را بجهانیان نماید که منم تا کار جهان بدو قراری گیرد ناگاه اجل ز در درآید که منم

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیگ بامداد ابیه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان

رستم بیگ ولد مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیگ در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعهٔ النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بود محبوس گشت و ابیه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت همواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیر الامرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیگ از قراباغ اران عازم النجق شده متعهدی نزد قرق سیدی علی فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیگ را بپادشاهی برداریم

وجود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان گماریم و قرق سیدی علی با مغنی همداستان شده و میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده با ابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند و سپاهی بیشمار در ظل رایت ایشان جمع آمد و این خبر بعرض میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفایی مسلوک داشته نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک حیران شدند و میرزا بایسنقر بنا بر آنکه داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک عنان بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته‌دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده بمضمون اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد داماد در اعانتش نهاد همت گردانید و ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنا بر قصد بعضی از امرای منحوس طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید و روزی چند بتعلل عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد یافته رشته حیاتش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت نمود نور علی بیک بن خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل و کشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام حصن کیفا بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید و رستم بیک بعد از استماع این خبر بهجت اثر خال خود قاسم بیک را والی دیار بکر ساخت و او بدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دُرّ دُرج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانید زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم و لا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان لله فی ایام دهرکم لنفحات در وزیدن آمد بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند صورت روی نمود که هریک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بعد از یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرد دوم داعی مرض بدانجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهت امداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف باز گشود و لشکر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر و شروانیان برآورند مقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود سپاهی سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و چپر مضبوط ساخته چندگاه صفیر تیر از طرفین آمد شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال یافته پیکر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ابیه سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و بعد ازان اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام میرزا بایسنقر خواندند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده اسب تهور تا منزل باره و مکین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف سهام طعنان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قراپیری قواچی را با جمعی کثیر از جوانان پرهنر بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قراپیری قواچی

نواحی دربکرین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر مسرت اثر در یک شب بتبریز رسید و رستم بیگ فرخنده سیر مسرور گشت و تمامی کلانتر ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از ممر تعرض معاندان مصون مانده دوحهٔ اقبالش از ذروهٔ آسمان درگذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیگ بمساعدت طالع نیک از جانب یاغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم بشرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجادهٔ امامت و دین پروری تمکن ورزند و در تصفیهٔ زاویهٔ حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایای هجران و منتظران خبایای حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیدهٔ امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گویا ساخته غلغلهٔ نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتدا و مقتدائی که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس همایون پادشاه رتبت سپهر زینت یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع خبر حصول آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و رشاد از تنسیم نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلبن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان زده بلوازم عتبات هدایت آیات شتافتند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطان علی پادشاه بگوش هوش رستم بیگ رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را بدو برد و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را محتشم نگاه دارند و هیچکس از طایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیگ تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس نفیسهٔ دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود معطوف میگردانیدند بنابرین آخر الامر رستم بیگ از هجوم آن زمرهٔ ناجیه هراس بیقیاس بخاطر راه داده در سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمائه که از قشلاق خوی روی توجه بییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطان علی پادشاه شربت شهادت چشاند و سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر را از آن دغدغه فارغ گرداند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ اردبیل عنان یکران باز نکشید از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آن حدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا بستند و رستم بیگ بعد از وقوف بر فرار سلطان علی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مأمور گردانید و ایبه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روزیکه نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت مآثر دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز باتباع رستم بیگ آنحضرت را از سرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالمپناه را بذروهٔ ثریا رسانند بنابران امرای صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و بارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاد و بهمان لحظه طلیعهٔ لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای عالی نام عالی مقام جامهٔ جنگ در پوشید و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید

نظم

دریغا که سرو ریاض کرم
درافتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال
پذیرفت از جور گردون زوال
دریغا که سیر کواکب مدام
بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یکلحظه چرخ نگون
ز خون ریختن می نجوید سکون
بود دامنش سرخ از خون ما
ندارد غم جان محزون ما
درین باب هر چند گویم سخن
نگردد ز دل دور زنگ حزن
به که سازم سخن مختصر
کنم عرض حال شه دادگر

شاه والاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا از دولت در مملکت رستم بیگ مصلحت اقامت ندانست و با حسین بیگ لله و خادم بیگ و دده بیگ و غیرهم از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته همگنان عزم گیلان مستصوب شمردند و آنحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص را و برادر کهتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

سلطان علی

شهادت سلطان علی [illegible]

فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نقطه دایره دولت و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نموده جهت مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن وجهی شرائط اخلاص و خدمتکاری بجای آورده پس از چند گاه سید ابراهیم جنان مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور آق قوینلو طاقیه بر تارک مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت تا آنحضرت شاه زمانی که ضمیر منیرش آینه غیبی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود آنگاه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمه ذکر ملوک آق قوینلو انشاء الله مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء.

ترکمیه

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانه فتنه انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بعز اعزاز و ظلال عنایت محصور بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترکمه بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله را افراخته موکب عمزاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایره جنگ و شین امرای عراق و آذربایجان بطریق بیوفائی سلوک داشته ناگاه برگرد سراپرده رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را سبب استقامت مبانی دولت خود می‌پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در ذیقعده سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت سلطنت رستم بیک شش سال بود.

بار دیگر

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان

چون بتائید کلفی و عنایت مستغنی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره بگشاد و در حجله حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخت و رعایا و برایا را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد وزراء و دیوانیان یک دینار و یک من بار بر هیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و تکلفات کسی را نیازارند اما چون قلم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید و نشان معافی هیچکس از اصحاب عمایم را بامضا نرسانید و بعضی بر وی مبارک نیامد که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیدند و لوای مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان ممتاز و مستثنی بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیک پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد رسید خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند در بین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روانشد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاده او را بطلب خون برادر تحریض نموده بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت اینحادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت بدفع ایشان منعطف گردانید در کنبز النگ اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریزی بر گشاد سبزه زار کنبز النگ اصفهان از خون کشتگان رنگ لاله نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثه از پای فتادگان با کوه و ماد صفت مساوات پذیرفت بنابر اقتضاء قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود در اثنای گرو فر بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین مهمی بر دست ایشان بر آمد روی توجه بقشلاق بلده قم آورده خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

که بعد از قتل برادر خود بایسنقر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مقرّر ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده تختی در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و بسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال برین منوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید

ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر مالک الملک بیچون

اولاد یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ محمدی و الوند در توز جنگ کنیز النگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت حاکم آنجا یار مراد بیگ بایندر باتفاق اشرف بیگ او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت خال رستم بیگ که پس از واقعهٔ سلیمان بیگ بحکم خواهرزاده خود رستم بیگ بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون ایبه سلطان فصل زمستان در بلدهٔ قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ایبه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخته و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان لشکر آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیهٔ فرار خوانده نزد حسین کیا چلاوی بقلعه استا رفت و ایبه سلطان برادر خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ری و ورامین گذاشته بقم مراجعت فرمود بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیگ روی توجه بری آورد و شبیخونی بر کزل احمد زد تمامی رخوتش را بگرفت و کزل احمد مفلوک و پریشان حال ببرادر پیوسته ایبه سلطان در قم مصلحت اقامت ندید و در میان زمستان اسب فرار سوار شده عنان تا باطروانک باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق بقدم اخلاص شتافتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عدد بسیار و عدد بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان بمصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در کمیجی آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بصرصر حمله قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز گردانیدند محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بمعرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز آمده بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید

ذکر ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها

چنانچه سابقاً در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه کنیز النگ بدیار بکر رسید قاسم بیگ اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد بنا بر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیگ جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادر و بآن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی دردسر بتبریز آمده بتختگاه دار الملک آذربایجان درآمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیگ را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی میرزا باتفاق بعضی از امرای عراق که بوی پیوسته بودند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از تعیینی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشود بلکه بعد از ایام با سپاهی بکثرت انجم از شیراز عازم اصفهان گردید و محمدی میرزا باستقبال برادر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید بعد از تسویه صفوف و تحریک رماح و سیوف محمدی میرزا بکمند گرفتار مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضاء قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله امرا پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیگ ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نموده قناق بیگ در کاشان رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن چهره نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیگ را با ایل ساختن امرای مشار الیهم نامزد کرد و بیرام بیگ بساوه رفته با پیر علی بیگ ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آشتی بمصحوب بیرام بیگ بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون هر دو برادران در کرپین منزل کردند بی سبب هراس بیقیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیگ را که در خواب غفلت بود تنها گذاشته هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع برین قضیه با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیگ اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت

وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهره مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان درمیان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت برین موجب که از اولاد پیرعلی ابدال بیگ ازساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیرعلی بیگ بدستور سابق حاکم ساوه باشد و همان روز که ابدال بیگ بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان مصالحه سلطان مراد و الوند بیگ با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**

چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی همدان قلعه را معسکر ساخت وسلطان مراد بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال اقبال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله با آن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بموجب عهد و پیمان درمیان آمده الوند روی بدارالسلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین بمصالحه پیرعلی بیگ و پیرمحمد بیگ وقناق بملازمت سلطان مراد شتافته پیرعلی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیرمحمد منظور نظر اشفاق شده رتبت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که حاکم شیراز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پرخشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در جبین همت خویش ندید و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد باردو رسید سلطان مراد و امرا اطاعت او را حکم ایمان یأس دادند جمیع امرا پرناک را کرده ابواب بار بروی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید و درهمین سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در دیلجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع نیر صبح امید از افق عنایت بنهایت الهی** همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی شمیم صبای صبی و اوایل نسیم گلزار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب فساد پاک سازد و بآبیاری شمشیر زمرد فام چمن ملک و ملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد مثنوی

برافرازد لوای پادشاهی
کند تسخیر از مه تا بماهی
براندازد به نیروی هدایت
اساس دولت اهل غوایت
زند بر فرق اعدای بداختر
لسان حیدری گر اخنجر
بامداد امامان گرامی
بگیرد عرصه عالم تمامی
کند نو شیوه دشمن گدازی
ببخشد دوستان را سرفرازی
نهد بر طارم افلاک مسند
بنای شرع را سازد مشید
ز نور خاطر اقبال پرتو
دهد دین را نضارت از سر نو
بلطف اهل یقین را چاره سازد
ز قهر اعدای دین آواره سازد
دهد از عدل معموری جهان را
خجل سازد ز بخشش بحر و کان را

بنا بر علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت با الهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت نشان اردبیل گردد و از ارواح مقدسه آبای کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و همین را با طایفه از اخیان عظمت نشان که اقبال امثال ملازم آستان جاه و جلال او بودند ظاهر ساخته آنجماعت بنور فراست دانستند که تاثیر صبح دولتش را وقت دمیدن است ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان نیاز باداء مضمون این مقال گشودند مثنوی

که ای سرو باغ خیر الانام
کواکب سپاه و فلک احتشام
وجود همایون توزیب تخت
ملازم بدرگاهت اقبال و بخت
بهر سو که خواهی توجه نمای
که گردی چو خورشید کشورگشای

و بعد از تصمیم نیت آنقدوه خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نیت نهضت همایون را باو الی لاهیجان درمیان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاهی دیگر با روزگار ساختن انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب نظم

تحمل بود شیوه دلپذیر
خصوصا بکاری که باشد خطیر
درین امر نیکو نباشد شتاب
ز راه تانی عنان بر متاب

و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهت ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نمود و پس از روزی چند بنفس نفیس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود و آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی را بصبر و شکیبائی امر کرده در باب فسخ

قناق

و نسایم صح

فسخ عزیمت نهضت بشرایط الحاح و مبالغه بجای آورد و اما التماس او درجه قبول نیافت و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته خسروی
پس از عرض خدمت نذر روی نیاز زبان کرد و در عذر خواهی دراز که شاها ز تقصیر بنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو بود همت
تو همراه یار تو برو ای پسند جهان و جهان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم ظفر همره و اختر
یار بود سعادت چو دولت مددکار بود با آهنگ رفتن میان بست چست برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون
بلند آفتاب به تدبیر پیر و بخت جوان ز گیلان شه کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعت نمود و پس از قطع مقداری مسافت
اجازت یافته مراجعت فرمود و چون بموضع ارجوان که از بلوکات همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست یغما برآورده تاثیر سرما
بجائی رسید که کار از تکاب ابوار و شکیر درگذشت بنابر آن خسرو با استحقاق همدان منزل را قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت
و سیارات منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع نزول ساخت علام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با اندک زمان تکمیل طی مراحل فرموده قرین الطاف
کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسیده و چنانچه لازمه اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبا
بزرگوار خود بتقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت
و واهب بی صنت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر
کرام در افشاند از لب ز روی نیاز به پروردگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثناء و سپاس تویی تاج بخش ملوک عظام
برآرنده حاجت خاص و عام کرم دستگیری شوم سرفراز ز امداد خیل و حشم بی نیاز وگر تاج شاهی بخشی بمن چه کار آیدم مرد شمشیرزن الهی باعزاز خیر البشر بحق
امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف همی بود تابان ز برج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق
تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری بر اعدا و دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی مهم ساز اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر عزم و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض انتما پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش با وی در طریق هواخواهی سلوک
مینمود و بنابر لشکر بسیار آن دو سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار مناسب ننمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمره
از اهل اختصاص مانند مسارز الدوله و الاقبال عبدی بیک تواچی و حسین بیک لله و خلیفة الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت
و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب
آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود
و بتکلیف عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید
که انسب آنکه کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان بشتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان
قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه کریمه من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرا عظام بنابر آنکه در آن هنگام
از غازیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که
بسنت سنیه حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست مسرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جماعت ارباب ارادت را رسانند که یراق جهاد
مهیا و مقرر دارند و در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن بمعرض قبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
جارچیان جهة احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوچه تنکیز برافراخته در
اثنای راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوچه تنکیز اقامت دارد و [illegible] باج و داغ
راه داده دیگری را بنیش چشم در نمی آرد و شاه دین پناه با امرا عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از حجاب سراپرده سپهر آیین خبر رسانید
که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

ستاره ده خلخال
اعمال

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانب اندازد و بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری در گوش کشیده بکمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین بو عنان تا بدار شهریار بسجده منت نهم سر بندم کمر وار ز رکاب فراغت مشوم که شده گیر درآیم بچشم مخالف چو تیر کنم دل از اخلاص غیرش بری نهم چشم سر از طوق فرمان بری و این مسئول از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از آمدنی خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کوکب دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بمهر از اضرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس دانسته و در ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود و در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جارچیان جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و رسم عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت پذیرفت بنابر اقتضاء رای عالم آرای عساکر گیتی کشای از امتزاج آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراختند نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادت شعار مدت روزی چند در آن موضع اوقات گذرانید و سلطان حسین بارانی شرایط تمهیر بای تقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب موافقتش غیر باران غدر متقاطر نمیگردد و از اقامت مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرده و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرا و ارکان دولت پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام پیوسته در موافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع و استیصال نهال اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق سپرده بیمن دولت روز افزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان افکنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گر هژبر برو سیل رزم چو غرنده ابر امرا چون شنیدند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نشاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را کسیل کرده خاطر غدر ماثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف اعتقال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را اغمام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را شعبده ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت نظم اگرچه از ظلمت دیجور طلوع صبح را مانع نیاید و گر صد حیله سازند ابلهان نگردد شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین آن حبال محال صحبتی طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهاتش را بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند خسرو ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش نبود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیگ لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیگ و خلفا بیگ نزد سلطان حسین رفته و عذر خواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف یافته بنابران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته و با امرا لوای عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیگ و خلفا بیگ بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده چهره سعادت را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پرزیب و زینت گردانند و در وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون بنهان خانه مغرب نقل نموده و در حجاب تواری مستور گردیده و در خیمه نیلگون بستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان منام حواس خلق انام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام برحسب صواب امرای عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در منزل بار کشیده رایت نهضت برافراختند نظم پس آنگاه خاقان والا جناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پر خطر روان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی از استماع

در رکاب

و اتباع او بسمع و مشغله بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده میشود و نیمه شب از کیفیت نهضت همایون غافل و از اهل غنوده بودند دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابراین پای شکیبائی در دامن اصطبار پیچیده و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بهجت و سلامت بحبوحه سعید رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل حرکت فرموده موضع دقوز الام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال مشیر آمال خدام عالی مقام موکب همایون حضرت بخت و دولت همنشین بدوام فتح و نصرت دستیار هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام

ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعه منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش

از عبارات دلگشای ثقات و مسودات نور افزای رواة فصاحت سمة بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد و قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر بشتافت و بتعجیل رسیده از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند اختران از آنجمله قراچه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبه علیه کعبه احترام بسته از مقام مألوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی در منزل شوره گل فرود آمده بار گشاد منتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری که داشت سپهر وش چون از مرور قراچه و فرقه رومیه مطلع گشت بقدم استعجال ادراک استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد و آنگاه ملازمان خود را باغارت و تاراج ایشان مامور گردانید و نایره فساد بباد بیهودگی مشتعل کرده غازیان بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند و بعضی بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان عطف باردوی نصرت نشان گردانیدند و قراچه الیاس در موضع دقوز الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتاز ملتهب شده شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش ایلغار فرموده او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشه ضعیف نهاد در برابر تند باد قلیع ندامت است و میدان داری نخچیر مرغزاری با شیر بیشه کارزار مباین سلوک طریق سلامت نه

نظم
چو گنجشک با باز بازی کند
بخون ریز خود ترکتازی کند
کبوتر که پهلو زند با عقاب
بقصد سر خویش دارد شتاب

لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش

بیت
ز بیم سپاه شه دین پناه
شد آواره از جای خود کینه خواه

و سحرگاهی که نسائم صبح فیروزی از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمیدن بوده نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن بود شاه دشمن سگال با دشمنان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام اثر دست نهب و تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت جسارت رایت جسارت برافراشتند و قهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل آن گمراهان فرمان داده تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدها سان مجاهدان بشرایط جان ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم با منتهای غنائم عزیمت از راه قاقرمان بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهة مصلحت ییلاق بسیار و قایه رفته قبه بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند

مثنوی
در آن مرغزار چو باغ بهشت
شه کامران کرامت سرشت
باقبال طرح اقامت فکند
بترکنگ از سر بریش سپهر بلند
برخ سرفرازان بخاک رهش
سر سروران بوده بر درگهش
دلش گشت فارغ ز بیم خطر
جنابش پناه جنود ظفر

و در آن منزل بعرض همایون رسید که درین نواحی خرسی مغاره را وطن گزیده و پیچیده متعرض آینده و رونده میباشد شاه شیر شکار عازم دفع آن جانور زیانکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دستش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسیده و خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهة دفع اصابت عین الکمال از فلک آیه وان یکاد بر زبان ملک گذشت

مثنوی
تعالی الله زهی شاه فلک قدر
چو حیدر در شجاعت منشرح صدر
گریزان شیر گردون از خدنگش
پلنگ چرخ را نی زد بچنگش
نهاده چون بمیدان وغا گام
ز سهمش خون فشاند چشم بهرام
که افشان عطارد در ستایش
ملک از صدق دل گفته دعایش

گشاده در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدة دو ماه بموضع سارو قایه در سایه علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بود شاه

دین پناه و پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و بعد از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت است امرا و نوئینان حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رای را بروی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمرهٔ بر زبان آوردند که انسب آنست که رخش همت بجانب الکاء مواضع قراقره تازیم و بر سر کفار اندیار شتافته صدای گیرودار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقهٔ دیگر را حرکت بصوب سعد مناسب نمود و طایفهٔ سفر دیاربکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفة الخلفاء و حسین بیگ لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفر لوا بزبان الهام بیان گذرانید که هیچیک ازین آرا صواب نمینماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید امشب درین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعهٔ انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام تاثیر آفتاب منیر عرصهٔ آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایهٔ سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبهٔ دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه بر حسب دلخواه بسازیم نظم

بامداد توفیق پروردگار
برآریم از شاه شروان دمار
حسام یمانی برافشان کنیم
بیک حمله خیلش پریشان کنیم

و امرا این وارد غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که بیت

رایت جنگ افراختن
نه بر صف دشمنان تاختن

و عزم یورش شروان جزم شده نظم

دم صبح کین جوی گیتی نورد
بگردون برآمد بعزم نبرد
برافروخت از نور اقبال چهر
برافراخت رایت بصوب سپهر
شه کامران فلک احتشام
برآمد بشبدیز گردون خرام
سوی ملک اعدا عنان تاب شد
زمین از تزلزل چو سیماب شد

و در اطراف مهر سپهر اقتدار روان شدند سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل ماسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیگ با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران بصوب کرجستان منعطف گردانیده کفار آنجا را از سرچشمهٔ شمشیر خونبار جرعهٔ هلاک چشانیدند و خلفا بیگ بر حسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز گذرانیده غنیمت بینهایت گرفته بر طبق بپایهٔ سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم در آن ایام الیاس بیگ ایغوت اوغلی را بتسخیر قلعهٔ منقش ارسال داشت و امیر الیاس با زمرهٔ از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته منقش کرت دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای ثبات و قرار قراتبان و متعلقان منقش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیگ شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان گشاد و کلانتران ایشان را باستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آن جماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست و ضبط قلعهٔ منقش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه والا احسان از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بمنزل احسنآباد انداخت منقش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و از سرمایهٔ سعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم منقش را بآب عفو و اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار مفتخر و مباهی گردانید و منقش بدست اخلاص میان خدمت جست بسته حسب فرموده متوجه قلعهٔ خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آن فارس مضمار تفاخر از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت

و تهور فیاض علی الاطلاق هر فرد اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بعبیر وسیلهٔ زورق و تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاف الفلک آفاق هر صاحب اعتباری را که پایهٔ قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافراشته در هنگام طوفان حوادث ایام هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینهٔ امن و سلامت نشاند بیت هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر

دریا مقاطر پادشاه بیهمال از جانب گوشمال گرجیان و فتح قلعهٔ مستش فراغت یافت چنانچه در آذربجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرهٔ از قوم ذو القدر لو پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبری که اولی عبور نماید و گذر قوینقا را ضبط کرده بهر یک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیگ بر حسب فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچ یک را قابل عبور لشکر ندانست و هرچند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینهٔ مقصود بر روی خویش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمتی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می‌یابد خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه می‌نمودند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب سیل و کلک می‌بودند که ناگاه آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر و تفکر سپاهیان در دریای هیجا اطلاع یافته بی‌شایبهٔ تدبیر سمند خوش خرام پای اندام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان بیکران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال می‌نمود بهدایت بخت سرمدی بگذشت چنانکه بگذرد باد بهشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بدان دودمان صاحب مقام محمود بیفزود مثنوی چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ز دریای کرم شاه شرفناک در اخلاص و هواخواهی فزودند زبان بهر دعاگویی گشودند که شاها حشمتت هر دم فزون باد رخت از نور دولت لاله گون باد چو بگذشتی ازین دریای زخار شدی مانند حیدر معجز آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی و آن مهر سپهر پادشاهی آن شب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا سپهر خضرا رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زر اندود جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی دغدغهٔ خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و پیش از وصول بمنزل گل دنیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعهٔ قبله که قلهٔ آن بشرفهٔ همت از اوج سپهر درگذرانیده و کنگره‌اش سر تیغ رفعت بسپهر زرنگار آفتاب رسانیده شتافته و بتشمر باستعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنا بر آن پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت و در وقتی که برید سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آید یکی از خدام سدهٔ سدره مقام را که موسوم بقلی بیگ و ملقب بخوش میرزا بود فرمود که بشارت مژدهٔ امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند خوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و در روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده‌ای که منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای الهام نمای رفتن آن طریق را مناسب دولت ندانسته از راه شروان عنان بیکران بدان صوب گردانید و چون اشعهٔ علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال التحصن جسته‌اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه سپاه را که در میان قلعهٔ گلستان و حصار بیغر واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر پیکار دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار آن شاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعهٔ گلستان کوچ نمود

ذکر محاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار هواخواهیش از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده صحایف احوال فرخنده مآل سعادتمندی را بمرآت ضمیر خورشید تاثیرش بر وجهی صفت اضائت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش را بمثابهٔ تیره و مکدر گرداند که حقیقت آیهٔ ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید نظم چو از نور لطف حق اکبر ضمیر سروری کرد منور بهر کاری صواب اندیش باشد رهبر فرزانه در پیش باشد بعقل کامل و تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب عدویش گردد از فهم و خرد دور

قوینقا

بکیت بغر

بجنبش چهره بهبود مستور فتد و در وقت رزم و گاه جولان ز اوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر این منوال است جریان پذیرفته
بود که آفتاب اقبال شاه مستور و هلال ادبار از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصه کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در ارزنجان از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران گردن پیچیده و بالهام ما تفاوتنی ولقنتنی ملقن لاریبی یورش
شروان را اختیار فرموده عنان گیران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آنحادثه هر چند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روز
کارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشور گشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعه بیغرد و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی العساکر نصرت مآثر رسیده و در معرکه رزم مرکب زندگانیش بسر در آمد
مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچه منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید نکبت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار
بدانجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیه سپاه نصرت عظیمه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرموده و شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر بر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از
تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیون بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیر و دار از اوج فلک دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه جنت تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر والی شروان از حمیت
توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند نظم دلیران جنگی دران ستیز سنان بهر خونریز کرده تیز گرفته بکف تیغ الماس گون سترده ز دل نقش صبر و سکون
فرقه ناجیه را گل رخساره و لب آمال بنسیم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شگفته و خندان و طایفه باغیه را صفحه چهره و جبهه بهجه در غبار وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة محجب و پنهان سپاه کمان دار شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تاثیر را القصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند
بهادران سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان بسر بالا روان شده حمله کردند غنام کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام تا حیزی و نه اقدام
جلادت شکوکیشان را از مشقت صعود بر آن بلندی با تیر تیبت فراز و شیب ره از رهروان گرم مپرس که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست پیکان نشان دلان
شروانیان تن روی بنشیب آورده ترک کارزار سپه دوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت دران اثنا بواسطه فوج

شکست کار ایشان ۴

شه میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم بر آمد و شروانشاه خیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شروان بدست و پای ستوران در آمده و یکبار مجال تیر باران
نیافتند و غازیان رستم شیم از زخم خدنگ تیز آهنگ امین گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم گران شد رکاب و سبک شد عنان فرس خورد مهمیز و
دشمن سنان بر انگیختند اسپ و انگیخت گرد بگردون بر آمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها بر آمد ز دریای خون میغها و شروانیان نیز در مقام مدافعت
ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و جگر بر آوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون آمویه
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز سلامت برون برد رخت از جهان پدیدار شد رستخیزی نهان در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام بر کشید و بحمله صف شکاف و صدمه صرامت اتصاف زلزله در عرصه کون
و مکان انداخته غایت قدرت و دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله
سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه ز بسکه روز وغا او بهم تو جولان کرد سواد گنبد فیروزه گون
غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند دستشان از کار و کار شان از دست رفته پشت بمعرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در بادیه فرار نهاده روی
بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت ایمن همچون صدای دلگشای و ان جندنا لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه
والا گهر وزیده مشام جان مشتاقان الا ان لله في ايام دهركم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت نظم چو گشت از خون زمین مانند گلشن
جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور که سگان آن قوم مقهور را تکامشی کرده شمشیر کین در خورد و بزرگ

و بزرگت ایشان نهادند نظم فرو ریخت اکوه ازان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان در آن رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز نقلیه السیف کرد از ان معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خدنگ عزرائیل نیاسودند نظم ازان صید کین هیچ صیدی نرست بنو می تنی کش نشانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید بهمان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با اوج مهر و ماه رسانید تخت دولت و کامرانی را بقدم همایون مشرف ساخت و امراء شجعان را بار داده تفقد حال ایشان پرداخت انجماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده مناره یا بر افراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ بر کشد ز نیام بهر خونریز اهل ظلم و ظلام آنقدر کشته گردد از اعدا که مناری شود ز سر پیدا گردد از کشتگان افتاده روزی وحش و طیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر خسرو تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جاهش دور

ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع شیخشاه بجانب شهر نو و منور شدن آندیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو

شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه چند روز در همان منزل بحسب خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بمسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخشاه است در روز محاربه جان تنگ پا بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت دفع شیخشاه عنان بطریق شهر نو تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت فرموده چون این خبر مسموع شیخشاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان بطرف گیلان بر افراشت و خلفا بیک از این حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان به آستان امارت آشیان آمدند خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آن شب را در کمال عیش و طرب بسر برد و صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بآندیار انداخت و منزل شیخشاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت و مقبل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از اداء عبودیت کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و این معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قشلاق عنان عزیمت بصوب محمودآباد انعطاف داد و چون بدان منزل رسید یراق قشلاق فرمود بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجا نمی آرند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امراء عظام استاجلو محمد و الیاس العیور اوغلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدانصوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند که بروج آسمانی مثیل حصار بلند مقدارش از سنگهای اطلس ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش را که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت پهلوانی مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر منصور لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون بود و از قوت طاقت بشر افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آندیار نیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه تاجو

چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمودآباد

با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعهٔ غنچه را مفتوح گردانید پیکان بهار بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سر تیز شد و شاخ شکوفه و نسرین بجهة نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت نظم شد عازم باغ خسرو گل در غایت حشمت و تجمل افراخت علم بسرو آزاد در عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والا نژاد در تقویهٔ اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدانجانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظهٔ خندق و فصیل آن حصار بمثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال بشعلهٔ پیکان دیده دوز آتش قتال را افروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعهٔ بلند پای عنا و استوار دارند بسوزند و زمرهٔ دیگر بمیتین و تیشهٔ اندیشه نقب زدن نمایند و جهة توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و آن دو طایفه بجد تمام آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش تکبیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای رزمین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از تیغی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بجهت الثری آورد نظم ز شست غازیان قادر انداز عقاب جان پر آمد بپرواز ز مغز فرق اعداء الظلمة جسته ز خون چشمشان منقار شسته چو پیکان رخنه در تن میگشودی بجان راه برون شد مینمودی در آن اثنا رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پلنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و نفس نفیس از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی آنمقدار سنگ در خندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود نمود و بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان التضرع امان طلبیده گفتند نظم که شاها ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چو هستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل حال مبیده ور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار تیغ شمشیر بدست و کفن اندر گردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته کمر فرمان برداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهة حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروان شاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس و اجناس دیگر بتصرف درآید باردوی همایون فرستد تا بجنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیک و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود و آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را باتش انتقام بسوخت و عمارات عالیهٔ آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس بمقتضی المرام ببارگاه سپهر احتشام بازگشته و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا در گذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان همت جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش طاعت و فرمان بری بر صحیفهٔ ضمیر نمی‌نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امرای کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز گشت زار اهالی گلستان را محترق نگرداند و آنمعنی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده فتوری تمام باهتمامی که در محاصرهٔ آن حصار میفرمود بظهور انجامید و دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان با وی میگوید که التماس آنست که از زبان من این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل سیر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرات

بر مرآت خاطر خطیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودم با خود مقرر نمودم که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان بپوشانم و آن عزیز علی الصباح بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان این حصار نمیگشایم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا از قومین ولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکراوغلی را بکرمارود و ارسبار داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال محال مخالفان بد افعال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مأمور گشته بدانجانب شتافت و بعد از آن ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوشخرام بکنار آب تاخت و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تائید الهی از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نمود آنگاه بتدبیر دفع اعداء دین و دولت کرده قراول تعیین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن زمان ببعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبان را در ممالک شروان روی نموده اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام آن آستان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت آن است که پیش از آنکه این معنی از حیز قوه بفعل آید ما سپاه این حدود و دیار جمع آورده در دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمائیم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیک شکراوغلی را بسهم منغلای بکرمارود روان ساخت و چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن در بدفع شر حسن بیک شکراوغلی روان فرمود و پیری بیک بجانب کرمارود ایلغار کرد و حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از باز ماندگان او را بتیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان را غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمهٔ فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم قراباغ شد و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند که در آنحدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایات نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بسوی نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر بسهم منغلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از استعمال آلت پیکار در جنگ اسار گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چخور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشید و دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب فروغ ننهد **نظم**

کوه را در دیده گرچه رفعتست
هست در پیش فلک بس ناپست
نور اختر گرچه باشد بیحساب
کی نماید پیش نور آفتاب

القصه چون شاه کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبرافشان ساخت کیفیت فرار از منزل قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب نهضت فرموده آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و خیمهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را مجرا است عساکر فیروزی انجام امر کرده از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظاره کیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار باتقان اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربهٔ فرقهٔ اخیار با زمرهٔ اشرار در مقام شرور و تنسیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور** علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقرهٔ خنگ گردون را بغرهٔ وجود همایون زیب و زینت بخشید و بتیغ قهر غنیم جنود شب ظلمت سلسله

انهزام داده اطراف آفاق بانوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی خیل مخالف خرام بهر نگونساری اهل خلاف تیغ زر اندود کشید از غلاف پادشاه کشورگشای بیمن همایون طلعت فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت روز افزون و وثوق بعنایت بیغایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بمقابله و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده روی بتعبیهٔ لشکر آورد نظم بتوسن برآمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان ز هر سو هژبران میدان کین یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده بر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان بادای دعا و ثنای شاه ظفر لوا گشاده صدای خلاص و یکدلی در میمنه و میسرهٔ روزگار انداختند و از صدمهٔ قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شامی و حجازی کرهٔ زمین را متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعدهٔ مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده بر نغمات و جوانان لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت افزا جمشید حشمت استحکام داده ماهچهٔ رایت نصرت آیت از مطلع علم طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ز بخت جوان خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بتعبیهٔ جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و بزنجیر بیکدیگر بسته در پیش صفوف لشکر بازداشتند بمصلحت آنکه هر کس از سپاه ستیز عنوان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته بازمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کرنای و کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک هفتم در گذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بهمن ستیز تیز کرده دست بخونریزی گشودند و غبار فتنه انگیز بسم بادپایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده شرار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفهٔ زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعلهٔ فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر مرگ تا تیر از شست درست دلیران کشاد یافته مانند بید و لیندیبه بی تعلیل و تاخیر در دل جای کرد و نیزهٔ ثعبان مثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد نظم بجای کمان تیر گردید جفت ز پیکان همه مهرهٔ پشت سفت شده جان ستان نیزهٔ هر کسی چو طوطی قد آن فتنه در سر بسی و چون بتکرر آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز سهم دشمنان بدرو فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعهٔ لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزی غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند نظم ز هر دو طرف مردم تیز جنگ بخونریز هم تیز کردند چنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک بر کرد یک حشرگاه بجز آن بس که جان رفت بیرون ز تن زمین را درآورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز نگشتند کر بهای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز و دشمن گداز مانند سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را از ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند در جان دشمن شکاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو نشاند آن گرد را در زمان چو شه را باقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران سنگش از پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و متعاقب پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نموده بیکبار دست بتیغ زدن و سر افشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند لطف بیگ نام و سیدی غازی و موسی بیگ و قرچقای را بنوک حسام خون آشام از صحیفهٔ هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان نکبت قرین مانند زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکهٔ جنگ روی گریز بصوب ارزنجان آورده از سر نام و ننگ در گذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب شاهی را در چمن دولت تا انتها شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیاسوا من روح الله دمیده بمشام مستنشقان و ما النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از غایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون اقبال عمر و زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود گریختگان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید از عقب در آمده آن زمرهٔ سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از عقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنای راه بآب سیاه رسیدند که هر کس اسپ در آن

دران زود در اند سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا چه قصد دشمن کرد معنی اینما مبین کرد در برابر کسی که کرد ستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز وانکه بگریخت هر کجا که گریخت شیشهٔ جان او بزهر آمیخت هستیش را قضا بعدم انگاشت تیغ تقدیرش ازمیان برداشت و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفاست آثر و اوانی نقره و زر غنیمت غازیان وافر قسمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر بهادران نصرت لوا نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورد و دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرد و آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز برافراخت و بعد از طی منازل امثال روح که بجسد در آید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لوای ملت بیضا بیمن دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار جل ذکره الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بطبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال مهر گسپهر نصرت و ظفر از ظلال رایات همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش باحسن وجهی چهره گشوده و میگشاید نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد تایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بچشم از هر چه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون بدستور معهود این پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک الملک بخش خلعت بابعیت والله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انجا مبتهج و دوستکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنهٔ ست و تسعمائه بود دبستان مجید و دلگشا و مانند روز نوروز فرح افزای بود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای صیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمهٔ تراکمه زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آئینهٔ ضمیر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانید و در ساعتی سعادت بخش و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی بیمن وصول بفرق همایون آن زیبندهٔ سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی برسر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو ملکت آرامی شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند و مؤذنان مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن بیندازند لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین و آوازهٔ دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب میمنت ایاب خسرو حشمت قرین مزین شده برتبت از همه اشیا درگذشت رباعی افسر ز سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر نامت چو زیور آمد شاها به از همه چیز با زر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت نشان را جز بتعظیم نام نمی توانستند برد زبان بطعن و لعن بر ایشان گشادند و سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب و حیران روبه تاب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید و از پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت [illegible] سعادتمند در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر مهر مسیر مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست بر اورنگ جانب عدل داد و کرد آهنگ نصب کرد از رایات احسان بر سر مؤمنان لوای عالی دوستان بلند شد کو هر بار

۲

ساخت چون بوستان بفصل بهار لیکن چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندر میان نار سقر منصب وکالت نفس نفیس همایون بحسین بیگ لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین گیلانی بپایهٔ مسند صدارت پناه و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط در آورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و در مسند اختیار و اعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری برآمد شه بتخت شهریاری امیران را بلطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد سریر جاه و تاج سروری داد براهش هر که از اخلاص دم زد بفرق خسرو خاور قدم زد و در آن زمستان پادشاه عالیشان در دار السلطنه تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را بنعمت داد یاری ولایت را ز فتنه رستگاری ز بس کافتاد کار از داد و دین داد جهان را عدل نوشیروان شد از یاد

گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشورگیر سوی بیت الشرف چو کرد خرام خیمه زد در منازل بهرام سرو افراخت رایت منصور گل افروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمن تیز شد باز خنجر سوسن چتر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در اذربیجان کرت دیگر سپاه فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت شاه والاگهر واجب نموده از دار الملک تبریز با لشکر ستیز عازم خونریز معاندان گشت و بطالع مسعود ماه چتر رایت نصرت آیت بصوب اذربیجان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان درگذشت نظم برآمد ز کوس بهوا بر غریو غریوی که زو گشت سراسیمه دیو ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه چهر گم کرد راه و موکب همایون پادشاه آفاق از راه آلتاق بترجان شتافته چون آن خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از دست داده متوجه کیغی گردید و از کیغی نیز راه گریز پیش گرفته شاه فلک نشان در ییلاقهای ترجان و ارزنجان چند گاه بامر شکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه گروه شده باز عزم رزم نموده و از تبریز باوجان نقل نموده از شنیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان تکاور بطرف آذربایجان تافت و چون حدود قلعهٔ باکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال کرده ناگهان خود را بر سر آن باغیان ظلم و ضلال رسانند و صید مقصود را در کمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر را از آن مهم فارغ گردانند و باین عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان برنپیچیده و بتبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز بر ستیز اختیار کرده از اوجان بهمدان رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز غبار موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیگ که از امرای بایندری بود بجانب دیار بکر توجه نموده و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا سجل حیاتش در نوردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ایلغار

گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بتیغ تسخیر پادشاه کشورستان درآمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد در مدام نبود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی از وی بنامراد تعبیر نمود ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرموده نامراد در دلیجان اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجرگذار بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ نشین زنگار سپهر بکسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از خار آزار جنود شتوی پاک ساخت نظم شد از فیضان ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر خوی و لشکر پلنگ خشم جنگجوی که بخار پیکان چشم تیر میدوختند و بشعلهٔ سنان آتش فشان دل کیوان میسوختند لوای کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قمر

در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر نامراد در صبح موضع بابا اقامت گشادند و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب با مدد الهی
برآمده در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازد و چند ساعت دیگر خصم بد اختر را
مهلت داده بوقت ظهور لوای بیضای صبح رایت محاربت برافرازد و باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرمود و خدام
نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب نهایت دور است و همچون سراب از شراب
کامرانی مهجور و غیر چشمه آفتاب چشمه‌ای ندارد و چشم قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت معنی ندارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون حشمت آنست
که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد و شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جواب گردانید که وهاب علی الا
طلاق قادر است برآنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد را بسبب
فقدان آب در ورطه عتاب نیندازد و آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت فرمود و هرکس بمقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان موج پرور
و سیلان باطن ارباب عرفان فیض گستر بر جوشید و حقیقت آیه عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم برطبق کلمه
کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بشربی مسرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان
کرامت و امامت گردان ساختند تا آن قدوه بت ما سبق نقش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار با نهنگان لجه پیکار غرق بحر عطای
ربانی حرم از فیض فضل سبحانی همدر آن یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند گفتار در ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با
نامراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوای بیضای کشورگشا از مطلع مراد طالع
گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم آرا افتتاح جنود نجوم را انهزام داده مژده فرح افزای کریمه و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خدام
اعلی رسانید مثنوی صبح که خورشید علم برکشید تیغ زر اندود سر شب برید نور ظفر گرد ز هر سو نجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام
برابرش گردون خرام نشسته رای کشورگشای بر تعبیه سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانکه
باید و شاید مرتب ساخت و زره وران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره ارض را باوجود طول و عرض منطقه از پولاد پیدا گشت و الوان
گوناگون و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت نظم جهاندار دین پرور
نامدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته
بدلشان روان گشت شاه جهان بجنبش درآمد زمین و زمان و از آنجانب نیز نامراد برانغار و جوانغار سپاه کینه گذار بمردان کاری و شیران
نامداری استحکام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت مدد از مهابت غازیان نصرت
نهایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از اچپر و تختهها در متانت درافزود نظم در آن سو مخالف ز خوف تلف پی کینه تو
برآراست صف به پیش صف از تخته و از چپر حصاری برافراخت آن بی‌هنر نه از قلعه راه پی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان تنگ ساخت
پس از هر دو طرف مردان شهیدان شهامت و شیران بیشه صرامت از صرصر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند و نوک پیکان دلدوز و شعله
سنان جانسوز هنگامه قتال را گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر را سوختند تیر خاراگذار در چشم هر یک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان
ثعبان کردار بدن هژبران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره هر چشمه جوی بظهور رسانید نظم ز تیر مرگ تاثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم
روشن ولیکن در بنای عمر هر کس پدید آمد ز نیزه چند روزن و چون کار دشمنان بمجرد استعمال سیف و سنان بمقطع نرسید غازیان جلادت نشان دست
بشمشیر و خنجر و گرز و شش‌پر بردند و سپاه نامراد نیز سپر تحمل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند هر دو طایفه درهم آمیخته گرد بلا بر فرق
یکدیگر بیختند صعوبت آن محاربه بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولادفام مقام دارد دیده هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش
هیچ جهاندیده کوششی بدان نشان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ز شمشیر شد سینهها چاک چاک ز خون گشت
خساره از گرد پاک کثرت جثه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و وفور سیلان خون روز بر کشتگان بمونه آمویه و جیحون

و صحرا از جنگ بجنگ ظهور رسانید نظم دران جنگ از دست بردیلان ز شمشیر مرد افگن پردلان بهر سو روان گشت جوئی ز خون بهنجار دریای جیحون فزون
آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب و الله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مسکین فواتح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک
فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاده غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند
و بزبان حال و قال مضمون کریمه فهزموهم باذن الله گردان ساخته یکتن از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان
اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امراء و متعینان او را بجدران میدان خون با خاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند
غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که دران مصاف بتحت تصرف غازیان درآمد بیانه کی
و کثرت اسپ و استر و اشتر که ایل سوار نامراد و اتباعش گرفته بشابه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذو الاقتدار بعد از این فتح
نامدار مردان روزگار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاده و عنان همت تنومند بدامن کوه الوند معطوف
ساخته و آن ییلاق دلپسند را از عیش و کامرانی داد و الحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه

گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان

چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان
کوه الوند بفراغبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته داعی
صواب اندیشان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب
نهال اقبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة و الغفران روان شد و دران اثنا بنابر وصول
خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی بشرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغور اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی توجه دفع شر او شوند و در فتح بلاد
رستمدار آثار اقتدار ظاهر گردانند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت و در شوشتر نیز مجال سکون محال دانسته به بغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه ذیشان
کیوان قرین باکرام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی
صفت اضاءت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته
و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی آنجماعت گشادند
و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضه درایت حاکمی عادل نهادند پادشاه عالیجاه چندگاه دران بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از ان متوجه خطه کاشان گردید
و در اثنای راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از
مطلع آمال و امانی طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بسمت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده
ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شگفته و خندان گشت و شجره مقصود تمکنان بثمره بهبود بارور شده نوای فرح و سرور
از طربخانه ناهید درگذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلماء مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال
فرمودند و رعایا و بازاریان به بستن آیین و تزیین آنخطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین از دیبای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و
فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت غیرت افزای نگارخانه چین ساختند جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب
مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته
بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود وکلاء عظام و امراء جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق
نماید در تهیه مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری بهجت افزا جهت آنکار اختیار کرده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
با اوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه انعقاد فرح انجام را بانوار طلعت خورشید شبیه زینت سپهر حضرت بخشیده مجلس
عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب بر باغ عارض خوبان

خوبان لالهای سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار نعیم بود و مغنیان خوش آواز با الحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر ستردند و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست ز مستان بانگ نوشانوش برخاست مغنی در مقام دلنوازی باهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون ببزم پادشاه هفت اورنگ بخدمت منحنی شد قامت چنگ و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سرافرازی برآمد امر اعلی توامی هر یک از حکام بلدان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و نواب و ایچکیان در پایهٔ سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری بساط وری نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هر چند ساحت مرکز خاک پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل انجمن صاحب افسر هر یکی پشت لشکر جرار چاکر پادشاه عدل شعار از دل و جان مطیع فرمانش منتظر از فور احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آنمقدار بمجلسیان رسانیدند که شرح کمیت آن قلم و زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع بنعمتهای گوناگون ملمع ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز ماه و مهر تابان هر طرف طعام از رنگ دیگر همه لیمو ترشی و حلوا و شکر ز اطباق برنج آمد در آن سور کواکب سان هزاران قبه نور ز بریان و کباب و بره قاز ز مردم گشت پنهان صورت آز ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از زر یزه ذر ز جبین قلیه رنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیده حور چو حلوا انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستار خوان در نوشتند امراء و تواچی خلع فاخره و اثواب وافره از پوستینهای تکمه کش سنجاب و التماسی و جامهای مخمل و اطلس و اراثی و چکمنهای سقرلات قرمز و کمرهای زربفت و زردوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف بیدریغ گشته بمنصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سر انجام امور جهانبانی ید بیضا می‌نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت درگذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه هدایت منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشور کشا بصوب بلده قم برافراخت و همعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت

ذکر شهادت الیاس بیک ایغوراوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار

چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغوراوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفه از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرده آنجناب بتوجه خصم اطلاع یافته و رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه ورامین منعطف ساخت و اعدا متعاقب بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح القلعه بجنگ میسر نشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه ورامین بیرون آمد و با رستمداریان ملاقات کرد امیر حسین کیا طریق غدر و مکر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلده قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت و در اوایل فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان شده و خورشید تابان عازم تسخیر قلعه برج حمل شد شدید الانتقام کشف اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده آن حصار رفیع مانند برج سپهر و آن را از سنگ حوادث مصون و بسان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوائب مأمون خندق عمیقش چون میدان

اهل در غایت وسعت و خاکریز بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت نظم

قلعه‌ای همچو قلعهٔ الوند
کنگرش ایمن از کمند گزند
ساحت او سپهر مینا فام
گل خندان گلبنش بهرام

و چون ناصیهٔ رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بنواحی آن حصار انداخت کوتوال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد و درب قلعه را بروی خود بسته از انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن القلعه را چون نگین در انگشتری احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداخته فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت ساختند از بالای قلعه تیر تخش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش‌فشان بسان دعوات مستجاب روی بسوی بالا کرد از هیبت صدای سنگ رعد ارکان آن کوه بسمت تزلزل گرفت و از شعلهٔ قارورهٔ نفط نبات زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام سپرها و چترها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق بگذشتند و خاکریز برآمده بسان کبک دری عازم فصیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان گلخندان همچون دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح یا بی روح میگردید آن پهلوانان بهمن دولت پادشاه جهانبان پای بر زبر کشتگان نهاده صعود نمودند تا دست بکنگرهٔ قلعه رسانیده بزیر باره برآمدند و حصاری بآن استحکام قهراً قسراً مفتوح گشته قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضهٔ تیغ تیز شده در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانید والحکم لله الواحد القهار والعزة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار **ذکر فتح قلعهٔ فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام ولایات بسایهٔ سریر اعلی** چون پادشاه سکندرنشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعهٔ فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بسبیل غلبه و قهر از جملهٔ محالات میشمارد و در آن زمان بمردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول نمی‌نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده سپهداریان دست به تیر و کمان گشادند و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت ده روز حال بر همین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعهٔ فیروزکوه را بطریقهٔ حصار گلخندان مفتوح ساخته برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده هیچکس را ابقا نکردند و روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعهٔ استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه‌کش خویش میپنداشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیادهٔ جرار در ظل رایتش بسر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکردند بنا بر آن چون حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمینگاه منزل گزیده و از بهادران لشکر نصرت نشان زمرهٔ که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفهٔ بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت بالآخره نکبای نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه ستمدار بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه‌ایست در غایت رفعت و استحکام تمام و بسان سپهر فیروزه فام مستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون‌آشام چون مشعله بر گرد برجش دایر و کمند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر نظم

قلعهٔ استوار چون چنبر
گشته با ذروهٔ فلک همبر
نسر واقع نشسته بر بامش
جرم بهرام مشعل شامش

و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و آن معنی در کمال متانت و حصانتش می‌افزود و چون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که مجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیرپذیر نیست ع زنگ حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم رای عقده‌گشای بر حل آن واقعهٔ معضله گماشت خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود را که مادهٔ انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان بسان ماهی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری

عریض عمیق تا تمامی آب حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاد و بعضی از آن مجاری بسوی قلعه روان بود و بنابر این پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که بسنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بندند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده جماعت از خشک لب و سوخته دل انبوه لشکریان چون خدمت از حسب الحکم بتقدیم رسانیدند حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آنحال کشتی امید خود را غریق لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته بتبر و تیشه و تیر دست بانداختن تفنگ گشودند و در روز سیوم از بستن آب که محصوران بیتاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استا را بقید اسر مقید گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد و تمامی اهالی استا و ارک آن موضع معروض تیغ یاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزیکه نایره غضب شاهی شعله یافته بود در میدان اصفهان جسدش با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرموده روزی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزاده سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پابوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استا بصوب عراق مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب سیلاق سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروئی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن جسد محمد کره بنایره غضب پادشاه سکندر شکوه

پیش از آنکه ولایت عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی از مردم هرجائی بخود متفق ساخته دار العباد یزد را در تحت تصرف در آورد و چون ماهچه علم اقبال اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آغا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی بمصحوب شعیب بیزد رود و سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف و عناد بگذراند و بمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که بعد العمر از جادهٔ عبودیت خدام سده سدره منزلت در نگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب بیزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما بعد از آن ایام بر دست محمد کره که در کرهٔ خاک مثل او بیباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو داروغگی مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره بسمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری و فرمانبری مسلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات بپادشاه فلک اقتدار شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز وار احاطه کرده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند مدت یکماه هر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بصدای مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعهٔ نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون بپرواز میدادند و اتباع کره نیز آتش ستیز افروخته دست از انداختن خدنگ مرگ آهنگ میکشیدند آخر الامر بضرب سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و باره پدید آمد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهربند ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر آغاز جنگ و جدل نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه مدتی گاه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون آن قلعه را نیز قهراً قسراً مفتوح ساختند و کره بر برجی بلند که تا آن وقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه میگفتند پناه برد و از مضمون آیهٔ اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة غافل ماند و غازیان قلعه گشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقر کره بود هیمهٔ بسیار جمع سازند و آن را بر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بر این موجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بگردون اثیر کشید و کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزنهٔ منزل گریزید و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مفلوک دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و دست و گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک را بر انداختند و کره در آن قفس بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرموده آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان جمع گردانیدند و آتش در آن زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند

گفتار در بیان نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس

در اوان که پادشاه عالیشان بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسدهٔ سدره انتساب رسید و بوسیلهٔ امرای ملک آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بنحوی مناسب سمت تحریر نیافته بود و ایضاً تحف و تبرکات قابل خدام پایهٔ سریر خلافت مصیر نبود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابر آن بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و کره در حبس قفس قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیک تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنهٔ تسع و تسعمائه از یزد میامن آیات بجانب طبس ایلغار فرموده در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی بیک بود و از ملازمان آن جناب امیر تردی بابا بمحافظت آن سرحد قیام مینمود و تردی بابا ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بی نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم و عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننموده عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر خیابات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالم پناه رسید و بشرف بساط بوسی دریافته بواسطهٔ آن مشکور خدمتی مجدداً ملحوظ عین الطاف پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورده و بسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانیده و احراق جسد حسین کیا و محاربهٔ کره و مشاهدهٔ عاقبتش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتفرج براح ریحانی و استماع

الحان و اغانی مصروف ساخت

ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کنیز النک

نظم

فصل بهاران که ز فیض غمام
گشت جهان غیرت دار السلام
روی زمین خرمی از سر گرفت
صحن چمن زینت دیگر گرفت

سلطان گل بقصد شکار دل بلبل پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه بقالب نباتات نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و پلنگان بسیار خشم و از آرزوی وصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند نظم

پی صید و شکار شهریاران
کمان قوس قزح شد تیر باران
ز پیکان نشاط انگیز ژاله
چو صیدی غرقه در خون گشت لاله

نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد و حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بجانب کنیز النک که ساحت دلگشایش چون سپهر مینا رنگ وسعت برانند و از جنس آهو و نخجیر و وحوش و طیور در آن صحاری جانداری را بر قرار نگذارند و جهت تمشیت این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفهان بجرگه روان شده بهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفته و قطرات ابر نیسان انتظام عقود لآل پذیرفت خار دلآزار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر راه گسترد و امرا و کلانتران ولایات نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در النک مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آن مقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته تنها بمیان جرگه در آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کنیز النک را از رنگ یاقوت رمانی داد و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمهٔ خون فشان در جسم شیر و پلنگ بگشاد و زمانی بگرز گران سنگ سر و گردن گوزن را نرم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و خرگوش افکنده همه را بنخجیرگاه عدم رسانید نظم

شه پر دل بنوک نیزه و تیر
گهی آهو فکندی گاه نخجیر
گهی شیری به نیزه در ربودی
گهی گور از خدنگش گور بودی

بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند و آخر الامر اذن عام از مکمن عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار افکندن کردند و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز شش هزار و هفتصد جانور کشته تواچیان آنها را بر امرا و اعیان و اشراف خدام آستان ملایک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنابر حسب فرمان واجب الاذعان از رؤس وحوش منارها ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی ییلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان زهره جبین یاقوتین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت

ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ لوای کشورگشا و ارتفاع یافتن مبانی روح افزا بمیامن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر حسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت در مرغزار کله جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر انور اعلی مایل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة والدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و مجاوران آن آستان کرامت آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنابر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آن را بسان گنبد سپهر مشید و محکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بوجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ ایوان مهر در گذرانید نظم

بوستانیست که طاوس ملایک هر دم
از سر سدره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش همه با سقف فلک باشد جفت
لیک باشش همه در گوش زحل گوید راز

و همدران ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از یمن قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ آب عذوبت مآب در آن عتبهٔ کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانهٔ تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از شرفهٔ خورنق و سدیر در گذشت و نزدیک

تا آن چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهارباغی دلگشا و بوستانی روح‌افزا در آن فضای بهشت‌آسا طرح انداختند و در اطرافش جداری بلندمقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرریز پر و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس‌نشان بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتینش افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآمده و عندلیب خوش‌نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش نغمهٔ روضة من ریاض الجنة سرایند شکوفه‌های از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله‌موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه‌بوی با لعل‌لبان خوش برآمده اثمار حلاوت دثار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم

چو خط نبات سبزه‌اش دلگشا
ز سرگشتگانش نسیم صبا
درختان سروش همه دلپسند
چو سبزان رعنای بالای بلند
هوایش همیشه نه گرم و نه سرد
نه دردی غم گل نه اندوه گرد

القصه چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مرز فیض‌تأثیر فراغت یافت عنان بارهٔ خوش‌خرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و در آن تابستان گاهی بصید قوشکار گور و آهو میل نمود و احیاناً جام مدام از دست آهوچشمان سیم‌اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه حرارت موسم هوا از این منوال درگذشت رایات ظفرآیات متوجه ساره و قورغان گشت

گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهدهٔ دستبرد غزات

چون فصلی که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و بلبلان از صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه‌سرائی کرد و لشکر دی بنیاد دستبرد نموده دست بغارت نبات نبات برآورد نظم

ریخت ز اطراف بساتین شجر
از نفس سرد خزان برگ و بر
گل ز غم هجر نسیم بهار
بر زبر خاک بغلتید زار

بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در ساره و قورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایهٔ وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چارهٔ کار منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال بجای بگذاشت و بمضمون من نجی برأسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشه‌های پردرخت برافراشت غازیان عظام جهات صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی‌ایمان که در آن دیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بقصد اوزن رفته در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفرقرین سر پیچیده و گردن از چنبر فرمانبرداری و خراج‌گذاری در نمی‌آورد بنابر آن تسخیر گیلان پیش‌نهاد همت عالی‌نهمت گشته رایات نصرت‌نشان بدانجانب روان شد و بعد از وصول آنولایت عساکر بهرام‌صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشهٔ گیلان درآمده آغاز نهب و تاراج نمودند و بتضییق مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرده در سفینهٔ اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین‌پناه ارسال داشته قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتگار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش‌پذیر بر طبق کلمهٔ خجستهٔ اذا ملکت فاسجح از جریمهٔ عظیمهٔ امیر حسام الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و منشور موفور السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و در آن زمستان خطهٔ طارم از یمن مقدم مکرم غیرت‌افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی و حشمت می‌افزود و چون فصل شتا بطریق مدعای خدام سده سدره‌انتها بپایان رسید پادشاه ستاره‌سپاه از یورت قشلاق متوجه بیت الشرف خویش گردید فراش فرودین بسیط زمین را ببسط بساط زمردین آرایش داد و سلطان گل در کمال شوکت و تجمل پردهٔ زنگاری از چهرهٔ گلنار میگشود و در بانجمن چمن نهاد نظم

کرد دست سحاب نیسانی
در چمن باز گوهرافشانی
ژاله بارید همچو در خوشاب
لاله شد ساغری پر از می ناب
رخ برافروخت غنچهٔ مستور
چشم بگشاد نرگس مخمور

پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمده و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزاهت رشک سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند باسب تاختن و تیر انداختن قیام نمود و

آنگاه رایت عزیمت بصوب سوق بلوق برافراخت و در سوق بلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده و بموضع اورمی آمده و با فروختن نایرهٔ فتنه و فساد اشتغال دارد و بیرام بیگ قرامانی و جناب خلیفة الخلفا با فوجی از مردان میدان رزم آزمائی بدفع شر آن بد اختر مامور گشته روی بدانطرف آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلهٔ کوهی برد و در آن موضع حصین بتشمر جنگ و پیکار گشته پای صبر و شکیبائی بفشرد و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آنکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناک بر فراز آن کوه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاکت افتاد و کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان بقطرات اشک لعل گون برجبین آورد و چرخ اثیر از گرد معرکه دامنگیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم

دو دریای خونین برآمد بجوش بدریا مغز سران زان خروش
سر نیزه در سینه کاوش گرفت ز چشم زره خون تراوش گرفت
ز نوک سنان لخت لخت جگر فروزان چو از خار گلهای تر

آخر الامر نسایم فتح و ظفر مشام امرای غضنفر اثر را معطر گردانیده صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام سپر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را کمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی ایل و الوسش را غارتیده سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی معلی معطوف گردانیدند و در خوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیگ و خلیفة الخلفا بعد از تقبیل بساط عبودیت کیفیت آن محاربت و شکست اعدای دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت افتخار و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جمعی را که مامور بودند بار دوبار از برده هر یک را بعقوبتی که از آن بدتر نتواند بود بقتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده در مهد بساط انصاف و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی منتسم و غنچهٔ عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم والحمد لله المنعم المکرم

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر بمساعدت بخت فیروز

نظم

چون ابر بهار شد گهربار پر گشت ز در کنار گلزار
بشکفت ز باد صبح لاله آورد به بزم گل پیاله
افروخته تا بصبح گل رخ بر خواست فغان ز جان بلبل
شد شاخ شکوفه پیر ستاره صد چشم گشاد در نظاره

پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید منزل گزیده بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغر بادهٔ دوستکامی درکشیده طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم

در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر
بیاراست بزمی گران پیشتر نظیرش نیاورده کس در نظر
در آن جشن حکام روی زمین ولاتی که بودند دولت قرین
بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد امیران حشمت پناه
کشیدند هر یک بسی پیشکش بپیش شهنشاه خورشید وش
شهنشه زبان تلطف گشود مران سروران را نوازش نمود
بانعام ایشان بازین و زر کمرها مرصع بدر و گهر
قباهای خز و افسر زرنگار ز نقد بیش از حساب و شمار
جهان و کهان را سرافراز کرد بعالم در خرمی باز کرد
نشستند اشراف عالی مقام بپای سریر سپهر احتشام
بگردش در آمد می خوشگوار ز دست جوانان سیمین عذار
رخ ساقیان از فروغ شراب برافروخت چون عارض آفتاب
مغنی بصوت دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی
که شاها لوای تو فیروز باد بعهد تو هر روز نوروز باد
بنوروزت از بخت فرخ اثر بنوروزیت باد فتح و ظفر

و بعد از انقضای ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامراد از بغداد گریخته و بعلاء الدوله ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع کرده و اکنون با سپاهی از احاطهٔ دایرهٔ خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب اینمرا از صرصر بیدادش در آن دیار آتش فتنه و فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ ناموس مردم میدرند و لشکر بی سر و تنش هر جا چیزی میبینند بغارت میبرند نظم

لشکر ظالم ضلالت کیش مردم بدنهاد شرّ اندیش
جمله از شیوهٔ مروت دور با فتنه

از فریب نفس غدر کرده پیوسته عزم جور و فساد مال و ناموس خلق داده بباد از استماع این خبر نایرهٔ غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر کشید و دفع
شر آن بد اختر بدو مه همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید و تواچیان قهر سیر جهت رسانیدن جار روی باطراف و امصار آورده
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر
گذار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سر افراز تاج شاهی همه کمر بسته هر یک بفرمان بری گشاده زبان شاه گستری پس آنکه پادشاه
ربع مسکون بر نور فتح و بخت همایون اعلام زرنگار افراخته دفع اشرار ذو القدر را پیش نهاد همت ساخته عنان بهمت گیتی نورد بجانب ابلستان انعطاف
داد افغان کوس که و نفیر باوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود در راه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
نهان از غبار مواکب سپهر سر رایتش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوک عظام بفرمان بری مفتخر هر کدام و پس از آنکه ماهچه پرچم خورشید اثر ساحت
آذربیجان را از نور وصول غیرت افزای فضای آسمان گردانیده و علاء الدوله برین معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان
قدیم خود سپرده روی هزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسید زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل کرد و فرقهٔ را بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قلهٔ آن معراج آسمان میسا بود و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر از ذرهٔ می نماید پناه برده تحصن جست
و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرموده و بهر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان آن برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکر ذو القدر
آل جنگ آلات و صفشکنان عقربیت منظر جامهٔ جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراست ناگه
سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خاراشکاف همه نیزه ور و تن اندر مصاف و غازیان عظام نیز بتسویهٔ صفوف پرداخته
غریو کرنای و شور زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش سماکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم بر آمد ز هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیره میغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر
و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزهٔ خطی قامت تیر مثال جوانان
نوخاسته را مانند کمان خم گردانیدند که از هر یک شمشیر خونبار سر سروران مرد افگن وداع بدن نموده و احیانا حدت پیکان خارا گذار راه بیابان
عدم در جسم دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخت و در هر قدمی خاک وجود همدمی با خون بر آمیخت بیت ز بس کشته
کامد ز هر دو گروه نه خون جوست دریا و نه کشته کوه و تا آنکه دران روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را
به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب در آمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نموده سپاه ظفر اقتباس را باقامهٔ لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذو القدر نیز بمراسم طلایه پرداختند آن شب تا صباح از جانبین
طریقهٔ تیقظ و احتیاط مرعی بود و روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار بر فراز جوشن سماگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و هامون را نور و ضیا بخشیده در انهدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل را بدرع زره اندود آراسته بر بارهٔ تیز رفتار دلدل
آثار پولاد سم قطاس دم بر آمد و بتسویهٔ صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از فر طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید و از آن جانب
اشرار دیوسار ذو القدر در برابر آمده درین روز جنگی بی نظیر در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور دیرین قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فریق با جمعی و زمرهٔ با عیبه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرتو بر فتح و ظفر برافراخت و از اشتعال
اشعهٔ اسنه و تیغ سپهر رفیع خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم اثر شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم پر شر ذو القدر آوردند و درین
روز نسایم نصرت و برتری بر شقهٔ رایت سالکان مسالک شریعت پروری وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند اما مضمون کلمهٔ قل لن ینفعکم
الفرار از فرقهٔ شامل حال آن مردم گشت و سرپنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بد دولت را در نوشت جهات و براق

همان روز نهضت همایون از عقب مخالفان دولت [illegible]

و یراق و متملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فساد در بیوتات و انبار غلهٔ الجمع خاکستر صفت اشتعال پذیرفت بیت بباد غضب آتشی برفروخت که شهر و ده خاکساران بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیازمندی و نثار بجای آورده بودند نوازش فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعهٔ جزیرت توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اغترار ایشان گشته بشرایط فرمانبرداری بجای نمی آرند موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه ستاره عدد و بخت سپهر مدد محیط آسا بگرد آن قلعهٔ متانت انتما در آمدند و با فروختن مشعلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس یابند اسیر سرپنجهٔ اقتدار گردانند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعهٔ جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد درگذشته مفاتیح حصون و قلاع را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری برگشادند و پادشاه مخلص نواز در بارهٔ آن جماعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم بدلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته بشرف بساط بوسی حاصل نمود و جلیس سایهٔ خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه جمشید قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهدهٔ سیلهای حمرا اغصان درختان و تلون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای های و نوش از ایوان کیوان درگذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت

ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

در زمستانی که موضع خوی مضرب خیام پادشاه گیتی پناه بود علاء الدوله ذو القدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف بصفت شجاعت سارو قپلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و سارو قپلان و جمعی از خویشان او بدست غازیان شیرشکار اسیر گرده و در قتل قوم ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده سارو قپلان را با سایر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشان را باردوی اعلی روان فرمود و قاصدان در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال عرض بنواب کامیاب رسانیده و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیرخورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع یراق جنگ و خشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خردتر را احمد بیک میگفتند سرداران آن سپاه گردانید و ایشان را جهة طلب خون سارو قپلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر یافته باز مستعد قتال گشت و در ظاهر قلعهٔ حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بربست آخر الامر محمد بیک باد حملهٔ صرصر اثر خیل بدخواه ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته شده تا شیر پیمانهٔ وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرةً بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی قدمسیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه خجسته شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

[illegible] حسن [illegible] مخفی نماند [illegible] علاء الدوله ذو القدر [illegible] صاحب تاریخ حبیب [illegible] حرره محمد تقی التستری

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتح را که ثانیا بهمین دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانیدند و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردیدند و چون شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آندیار که از روی کینه دیرینه در سینه داشت لشکر بسر وی کشیده علاء الدوله را در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته رشته حیات بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر نژاد دیار روم پیش گرفت و بلاشائبه کلفتی و غایله مشقتی گلشن ممالک شاهی از خار آزار آن سالک طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تایید آن بهار و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار و عیارشناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صنعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت بدودمان پیغمبری سیما انتساب آن خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت از قلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال بپیغام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله وان لم ازل اطیف خیاله عشقت و ما [illegible] غیر انی سمعت من الحاکمین وصف جماله نه بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گوئی ترا سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلاء مهری تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطه اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود و در مذهب تسنن غلو مینمود و دانست که امیر نجم الدین مسعود بملت علیه امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوه اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه و وفور عنایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عادل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بانامل معدلت ابواب مکرمت برگشود و دستهای جود و سخا بر خلق بگشاد بنمودش کام غیر از فیض مبداء بهمین التفات شهریاری بنا نهاد بنیاد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت تحت تصرف پادشاه والانژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از نفحات سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزنند که بعد از رفتن مراد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از امراء شجاعت اثر باریک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بآستان ملایک آشیان شاه جهانبان نشتافت بنابر آن در پائیز سنه اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچه رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک پرنه

خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد باریکت شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک سیاول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته باریکت را با طاعت خدام سده سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و بمصحوب او تاج و خلعت جهة باریکت فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون باریکت بقرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک را با عزاز و احترام تمام بدار السلام در آورده باریکت در باغ میرزا ابداع باوی ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تجلیل ما یعد من بذل الفضل اقدام فرمود و نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده پوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیک طریقه انعام و احسان بجای آورده جهة ایستادگان پایه سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعه شریفه را با ابو اسحق شیره جی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را بمصحوب خلیل سیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رسانند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گردانند خلیل سیاول و ابو اسحق شیره جی روی باردوی کیهان پوی آورده در میدان سعادت زمین بوس شاه جهان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت باریکت بوسیله امراء ملک آرا عرض کردند و تحف و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنا بر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باریکت بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه فرمانبرداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت با بو اسحق شیره جی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریکت را بگوی که اگر صحیفه ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته باستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بیدریغ اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازی بیشائبه شبهه در دار الضرب سیاست بوته عقوبت بگدازی و چون ابو اسحق شیره جی رخصت انصراف یافته بمجلس باریکت رسید آنچه دیده بود و شنیده یک بیک معروض گردانید باریکت تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند بشکر متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره خیال قلعه داری کرده روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دار السلام غله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم ستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن بود آن ذخیره بازوقه او و لشکریانش وافی بود و در آن اثنا از قدوه اولاد خیر البریه سید محمد کمونه که آبا عن جد در سلک اعاظم نقباء نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مواخذ و مقید ساخت و در چاهی که بسان حوصله بخلا تنگ و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و از نجابت فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیره جی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانید و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله با هشتگی در حرکت آمد و باریکت این خبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید پس از وصول حسین بیک لله بمنزل بغداد باریکت مصلحت جنگ و صلح ندیده در بیشی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال از مهجوران ناله رعد با نوائی کریه همی انگیخت تنگ بر اسب فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضائت بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس بپایین رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و نام اعتبار آن در البقیعة اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیک در روز جمعه بچهار باغ ظاهر بغداد رسیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب تزیین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت بجای آورد و بعد از ادای نماز خرم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با لله بیک ملاقات فرمود و لله بیک نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بروی روزگارش بر گشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بصفیقلی بیک مفوض گردانیدند و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمهٔ کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام

در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب عم شانه و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاد و آنحضرت در بعضی از نواحی آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاهباز همت بلند در هوای صید ملک پرواز داده بنای طی مسافت سفر مینمود مقارن آن فتح عدو دار السلام از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر عطیه مانند فضای سپهر از فروغ چهرهٔ ماه و مهر صفت اضائت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظارهٔ موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فرح و سرور بر روی خود گشودند چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاو را از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکنده مراسم ثنا و دعا بجای آوردند بیت که ایشاه فلک قدر جوانبخت ز پایت سربلندی یافته تخت جهان یکسر چو دار الملک بغداد ز انصافت همیشه باد آباد براه بندگانت خصم مخذول بسان گاو قربان باد مقتول و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والا نژاد مستحسن نموده بانامل عواطف بیدریغ ابواب شفقت بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا پیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را در ظلال عدل و احسان مأوی داد و پایهٔ قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت و مرحمت بنواخت آنگاه پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبهٔ علیهٔ حائریه کرده روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر بسا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بران خاک پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهداء علیه الصلوة و الثناء استمداد فرمود و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان را بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از اجناس نفایس زربفت قبرپوشی ترتیب داده بر صندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را بپردهای زرنگار که منقش بنقوش بدایع آثار بود زیب و زینت درافزود و دوازده قندیل طلا هریک چون مشعلهٔ آفتاب نورافزا بر قبهٔ عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای بریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت آن منزل فردوس قرین را بمژگان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالار آن آستان سلطنت آشیان از انواع حلاوات و اطعمهٔ فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضهٔ بهشت آثار از آن محظوظ و بهره‌ور شده زکلها مجالها برخواندند و حسب پادشاه حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بحله شتافته از آنجا لواء عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت و التجا باستانهٔ قدس منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت از واهب العطیات مسألت کرد مناجات بگفت ای تاج بخش پادشاهان بسر افسر نه گیتی پناهان برافرازندهٔ رایات شاهی بامر و نهی تو شاهان مباهی ز لطف تست ما را سرفرازی رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند فرحناک از غمت جان خردمند ز فضل تست چون اقبال جاوید ز ذیلت نیست کوته دست امید خداوندا باین شاه شرفناک وصی پادشاه تخت لولاک همایون درج باغ امامت نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدلم جهان را خرمی ده اساس دین بتعمیم محکمی ده برارباب حسد فیروزیم بخش ملک سروری بهروزیم بخش چنانم سرفرازی ده بعالم که ننشیند بدل گرد ملالم و از امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سدنهٔ آن سدهٔ سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرموده همگی همت فیض اثر بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله بازگشته از آنجا

از آن مرحله عنان عزم جهاد بصوب منازل اعراب غزیه که در بادیه جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسرعت جماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال و جهات ایشان را غنیمت گرفته بشکار کنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنه حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور ستانی از شرفات غرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضه عطربار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار بکمال اخلاص آن پادشاه هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامید و بسعادت زیارت عتبه علیه کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافته و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام و اکرام بر وجنات حال سدنه آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه بنشاط شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرموده آنحضرت در فضائی که نزدیک بدروازه قراقاپو است بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بتماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرموده پس از فراغ از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیلتن و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور گردون از مهابت آن در صیدگاه فلک روی بگریختن مینمود نمودار شده و پادشاه شیرشکار که چرخ کمان ابرویش هلال مثال بوسیله کشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای خدنگ دلستانش همواره نوای وصول بمنتهای مقصود در خم طاق گردون می‌افکند تنها نزدیک آن دد رفت و از بخت سرمد مدد یافته بیک چوبه تیر مرگ تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهده استحکام دست انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف گشته در بیشه اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر برواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت هر یک از آن مشاهد علیه کعبه مرتبه نقاره وراتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صندوقهای قدیم را از آن مراقد معطر نایش بر داشته صندوقهای مجدد را بجایش نهند آنگاه خلیفه الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت و کنیت ابو المنصور و ملقب بخلیفه الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات ائمه کرام را علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچه اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم طاق آسمان انداخت

بدار السلام

ذکر اضافت ولایت حویزه و شوشتر از شعشعه ماهچه رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم بآستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم

از اعراب

بر طباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ انجمنی نور گستر خواهد بود که جماعتی جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از ممارست بعباداتی که معهود القوم است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر راست کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن با سند بر موجود و ممکن بعالم فنا شتافته و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می‌پیمایند بنابر آن رفع شر آن جماعت بیدین بر ذمت همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روان گشت شاه فلک مرتبه   خدیو جهانگیر جم کوکبه   روان در رکابش کهان و مهان   جنیبت کشانش ملوک جهان   در اثنای راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه بسایه علم ظفر شیم استنکاف نموده ابواب عصیان بر روی روزگار خود میگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و پیرام بیگ قرامانی و حسین بیگ لله با فوجی

ده هزار نفر از سپاه رستم اثر جهت دفع شر ملک رستم ترکمان گشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک ششتر بود چون این خبر بگوش پادشاه رسید سلطان فیاض با لشکری که بشوکت سنان سندان گذار مغفر مهر انور فرق سپهر بودند و به پیکان خنجر خارا اشکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف کشودندی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال ایستاده پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی عسکر دشمنان بداختر میمنه و میسره را بفر وجود امراء صف آرا کشور گشا و میمنت جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای آراسته و مستحکم گردانید و انوار توق خورشید مخروق از مطلع قلب طالع گشته نور اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف مجاهدان فیروزی مآب حقیقت آیه کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته در یکدیگر آویختند و با تیغ آتشبار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم

چه ناوک بلا فتنه انگیز شد
سنان ستیزنده خونریز شد
ز خون یلان گشت میدان جنگ
چو بحری که آتش بود لاله رنگ
در آن ژرف دریای پر خون ناب
سر سرکشان گشت همچون حباب

و در آن روز تا وقتی که فضای سپهر [illegible] تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیارات سمت اضاءت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان جولانگاه از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام بمباشرت اجتماعی حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و بیمن دولت پادشاه اسلام بکمال سعی و اجتهاد تقدیم رسانیده فیاض را با جمعی از امرای او بخاک هلاک انداختند رباعی

دشمن که کند بلشکر شاهی جنگ
پیشه ز زمین ز خون او یابد رنگ
روبه بود ار حریف سرپنجه شیر
نخجیر چه سان زند بمیدان پلنگ

و در زمانه دیگر آنروز پیکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بمعرکه فرار کرده اموال و دواب ایشان غنیمت غازیان گردید و شاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امراء معدلت آئین مفوض ساخت و عزم دزفول فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن قصبه حاکم آنجا باقدام اطاعت و انقیاد پیش آمده بی شائبه امهال و اهمال مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر نهضت فرمود و حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و لیکن بحقارت پشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه بکرو اسپان و استر آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده بارشاد ملهم عقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایا و اهالی تافت اما قضیه امرای ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بر نهج اجمال تفصیل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین بحدود آنکوه رفته و در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسیده مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باداء دعا و ثنا گشود و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب ختم ماده فساد رستم سعی فرمودند و هم در آن ایام مهم او بغایت عسر و اضطرار انجامیده اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبید و ایشان ملتمس او را نوازش نموده مراسم عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان مقضی المرام طبل مراجعت کوفته متوجه اردوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از وفور مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلال او بخشود و او را بانعام تاج عالم خراج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بلآلی و درر شاهوار ترصیع نمود و ملک رستم مدتی با آن هیأت ملازمت سده سدره مرتبت مینمود آنگاه بتفویض ایالت و ولایت لرستان سرافراز گشته روی بوطن مألوف آورد

ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه

پادشاه جلی انباز شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوشخرام بصوب ممالک فارس تافت و چون حدود قصبهٔ دار الجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی از و حاصل میشود بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری را راندند و در قمرغهٔ آن مقدار وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخچیر بخاک هلاک افگند که شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان در قمرغه تاخته سایر آن جانوران را غرقهٔ بحر خون ساختند و ما بعد اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن حال اخی بیگ که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفایس خاص و تبرکات بقیاس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار نیز در متنزهات آن ولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان یکران عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بهمین اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سر انجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت با میر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی بتصرف در آورد اگر اورا به بنده سپارند باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سر انجام مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و بعد از آن ایام کیفیت حال را با میر نجم الدین در میان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین اورا مصادره و مؤاخذه نمود و در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد و اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب منیف مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت منان

چون پادشاه فلک اقتدار چند روز در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت فزا را از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا باسب تاختن و تیر قبق انداختن پرداخت و از صفاهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآیین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در اثنای راه مزاج وهاج امیر نجم الدین زرگر از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات خباب وکالت مآب را در بوتهٔ مرض بگداخت و اشتداد حرارت المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بکشنبه اشتهار یافته و در هشت فرسخی تبریز است روی بجنة المأوی نهاد و پادشاه والا نژاد در ان مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نموده روح شریفش به نجات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصایای طوطیت میرزا احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیده و نجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و افتخارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مأمور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش بازگذاشته او را بزبان لطف و عنایت بنواخت و نجم بیگ ثانی نیز امیری صاحب تدبیر بلندهمت بوده در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر عطیه بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شیروان در موضع نره آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیگ علائی که از سایر وزرا در ابواب آستان کشورگشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود به بعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی مدد علت شده عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفرنشان بولایت شیروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی

در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که ختکیهای وی که عارض خوبان گلروی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید و جمشید خورشید در زمستان خانه جدی شتافته سحاب بسحاب بر دشت کشید نظم گلگونه عارض بستان شد از باد خنک بنفشه مانند خورشید زبیم لشکر دی جوشن سحاب در برافکند پادشاه صاحب تایید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شیروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال می‌نماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمی‌گشاید نظم برافراخته رایت سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان باتخت و تاج نکرده رسخت اداء خراج بنا علی هذا پادشاه مظفرلوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شیروان برافرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه پردازد با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمده و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بجانب جواد شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعدخروش در بلاد شیروان منتشر گردید شیخشاه از مقاتله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد متحصن شد و نواب کامیاب شاهی ازین معنی وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار لعدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف خسروانه اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نموده بعنایت عنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شیروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند بابا احمد آقا و محمد بیگ پشت پندار بحصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بملازمت نیامدند پیشکشی نیز نفرستادند و پادشاه کامران در بند فتح القلعه بلند شده عنان یکران بدالصوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آنحصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است برامرا حشمت آئین و غازیان ظفرقرین قسمت نموده هرکس بمحل خود قرار داده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای برزین بنیان چهار گردون را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات افشرده دست بانداختن تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون القلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقه البروج دست تعصب در کمر دارد و کنگره فصیل سپهر میلش رفعت فلک مستدیر را به پیش چشم در نمی‌آرد و ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آفتاب کباب توانند کرد و انید نظم کنگر او هست زبان حمله تن آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجائی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آنحصار استوار بمجرد استعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صاحب تدبیر در حل العقده تامل نموده نقبچیان استاد جنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و جماعت آغاز کار کردند در عرض بیست و پنج روز دوازده نقب به برج قلعه دربند رسانیدند بابا احمد و محمد بیگ و سایر اهالی آنحصار چون حال بر این منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالآخره شاه ظفرقرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و بایتی مرحمت آنحضرت در سلوج آید صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه مشمول عاطفت بیغایت گردانیده قلادۀ حکمت در بند را در گردن منصور بیگ انداخت و ایالت سایر مواضع شروان به لله بیگ تفویض نمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار شروان مدفون بود بدار الارشاد اردبیل نقل کنند و زمرۀ از خواص بارگاه سلاطین پناه بشهر مذکوره متعهد آنخدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفۀ محفوف برحمت حی لا یموت نهاده بمقبرۀ منورۀ آبا و عظامش بردند و حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و رنگ بشرۀ مبارکش در غایت لطافت و نضارت می‌نمود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش مقرون برحمت و غفران فراغت یافت بهدار ان زمستان عزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی نژاد بصوب قراباغ ارّان تافت و بقیۀ ایام شتا دران موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار که مبادی اهتزاز ریاحین و ازهار بود خورشید مثال متوجه بیت الشرف خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش و طرب ساز کرده بهمین مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت ببسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال بگذرانید آنگاه بییلاق بیرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعدۀ استمرار در آن انجمن و منزل گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا درمیکشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری برآمده مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اشجار باغ و بستان بمرتبۀ کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در الکای خرقان نزول اجلال فرموده روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان

فرازندگان اعلام نکته دانی و برازندگان اورنگ سخندانی برین دقیقه عارف و ازین قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچۀ تمنایش در چمن مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر وافر شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور گشته رقبۀ عبودیت در حلقۀ مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد باندک زمانی درخت عظمتش از صرصر ادبار انقلاع یافته ریاض گلشن صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد نظیر فقرۀ اخیر این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدۀ سدره منزلت در طریق فرمانبرداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر نخوت او را از آیینۀ زمانه بصیقل تاییدات ایزدی بزدود و تفصیل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود سمنان بحیز تصرف و تسخیر در آورده و اولاد امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفۀ خاطر مرتسم و منتقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتلۀ پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان پنداشت ازین معنی غافل که باز هرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شغال اگرچه سریع شکار بود با سیمرغ قاف ولایت عرصۀ معارضه نتواند پیمود و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان سخندان مثل فضایل مآب ارشاد شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخزاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله را نزد آن خان عالیجاه فرستاده و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقۀ اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از ارتکاب امور نالایق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن سخنان اصلا موثر نیفتاد و محمد خان بوفور جنود اوزبک مغرور بوده قدم در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد ایستادگان پایۀ سریر عظمت و جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده و مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورد که چون عزم گزاردن حج اسلام

در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و منشیان آستان ملایک آشیان در جواب این سخنان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهة طواف روضهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بدان صوب توجه فرمائیم لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمد خان از سخنان در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان یجد و کرمان روان گردانید تا بعضی از آن ولایت را غارت کردند و نسبت به رعایا و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه در اواسط رجب سنه ست عشر و تسعمایه که لوای کشورگشای سایهٔ وصول بر خرقان الملک افکند و بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم بود و جهة استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایهٔ سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود دست انجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود انجم را نثار موکب اهالی روزگار را از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج آسمانی ساخت و امرا و حکام و سرداران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربهٔ محمد خان شیبانی قرعهٔ مشورت در میان انداختند الجماعة متفق اللفظ والمعنی النصر مقرون بالفتح و ظفر را منصوص شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بزبان آوردند نظم

که ای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر گردن فراز قضا باد بر طبق امیدت مدام خلال عنایات تو مستدام فضای فلک تختگاه تو باد کرام ملک سپاه تو باد بغیر از تو ای شاه فیروز بخت کسی نیست شایستهٔ تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت بود بیگمان ترا ای جهاندار حکم اقتدار همه بندگانیم طاعت گذار بر آنیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت گر بسان پلنگ بسر پنجه چون شیر زور آوریم چو روباه اورا بهم بر دریم جز این نیست ما را مراد دگر که بازیم در خدمتت جان و سر

و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر نثار بر طبق عرض نهادند و کلاه پایهٔ سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و نوئینان و سرداران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای عشرت و عیش در داده اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای شراب رحیق نقش بسان ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد نظم

به بزم خسرو عالی تبار شراب روح پرور گشت دایر ز جام کامبخش خسروانی جهان کهنه را نوشد جوانی نوای نی صلای عیش درداد لب ساقی ز کام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی برقص آورد از مه تا بماهی

و بعد از کشیدن اطعمهٔ فراوان و فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست دریا و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام از اسبان بزین زر مرصع بلجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای زر دوزی دولت اثر و کلههای مخمل فرنگ و قباهای دیبای زرنگار و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بجد و فیاض را بر حاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات برافراختند و فور انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم بهشت نشان بجائی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید حقا که اگر ابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل و جود این مهر سپهر وجود خوی خجلت بر جبین آورده ترک دُرافشانی گفتی و اگر کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر منش را معلوم بودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بسته دیگر خود را جواهر دار نشمردی بیت

گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

و چون جمشید خورشید از استماع روایح راح گلفام آن بزم فرخ انجام سرگران گشته در نهانخانهٔ مغرب میل استراحت نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار در دوش و کاسهٔ دریا نقد مرادات در آستین و مرکب سعادت در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود والصلوة والسلام

علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود

ذکر نهضت عساکر نصرت برکت بنیت محاربه فرمانفرمای اوزبک

علی الصباح که خسرو جنود ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اضاءت آثار برافراخت و بر نقره خنگ تیز رفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رویین زلزله در زمین و زمان افکند سپاه ظفر قرین یابوان کوه کوهان صحرانورد را در زیر پا کشیدند و اسپان تازی نژاد گردون گرد را زینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاهنشاه صاحب تأیید پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسپی مانند دولت ابد پیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعره سواران از ایوان کیوان درگذشت نظم

بتأیید حق نقد شاه نجف گرامی دُر درج عز و شرف
برآمد بشبدیز دلدل مسیر چو خور بر فراز سپهر اثیر
روان گشت با خیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه
سعادت مساعد ظفر همرهش فضای زمین تنگ بر لشکرش
ثنا همرهش از ملایک چو خیل چو روح الامین در رکاب رسول

و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده عنان تکاور بصوب ولایت دامغان تافت داروغه آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده از دو پانزده تا کت بطرف یازر روان رفت و از آنجانب بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفرمآل شتافته در بسطام بتقبیل بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر وصول چتر زر اندود شهنشاه منیع فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطه جاجرم بشرف ملازمت خدام سده سدره حشمت دریافت و آن قدوه خاندان امامت و کرامت بنا بر حسن نام تا انجناب التفات فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه تابنده و اوصاف تافت در حدود اسفراین خلعت قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچیک از وزرا رخصت مهر زدن نیافته بودند حکم شاهی از تمکین عنایت نامتناهی شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه را بمهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را بادی شرکت و سهیم ندانند و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره بادولی صد پاره بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهاء احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان را شنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بنجد و عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه دشمن شکن بمملکت خراسان درآید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقه محترقه بود خاک بیناموسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت و در آن بلده تحصن نموده مشغله در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراءالنهر غیر خواجه خرد دیوان [illegible] در هراة نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد با عیان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بکمال عنایات ملک الملک بخش عظم سلطانه از پیشتر بیشتر شده داروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده عنان نهضت همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضه عرش مطاف امام الانس و الجن خلاصه هر موجود و ممکن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و الثنا بسته با حسن وجهی شرایط زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبه کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد مثنوی

شده روشن ضمیر پاک باطن پس از طوف امام الانس و الجن
زبان بگشاد از بهر مناجات بگفت ای کامبخش اهل حاجات
سر افسر شاهان عالم بود شاهنشهی بر تو مسلم

شه

توبخشی سرفرازی گمرهان را بلطف خویش نوازی سروران را خداوندا بحق آل حیدر خصوصا این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب حجا پور گرامی دوحهٔ گلزار کاظم که بر اعداء دین فیروزیم ده بملک سروری پیروزیم ده بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشورگشا بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقبا و سدنهٔ آن مشهد سدره انتها را بصنوف صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخته و نذور و صدقات بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر سرشت شد بنا بر آنکه داروغهٔ آنجا گریخته بود رعایا طریقهٔ خدمتکاری و فرمانبرداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته معتقد مذهب علیهٔ امامیه اظهار کردند و پادشاه مظفر لوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد در طبق کلمهٔ همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر نشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهرافشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان شهید دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبک را که حیرت زده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آنحال نجم اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبهٔ خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی بیکی از امراء اوزبک سپرد و خاطر بتحصین قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگر چه تسخیر آن خطه سپاه کشورگیر را بجنگ سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنا بر ملاحظهٔ تلف شدن شجاعان صف شکن حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازهٔ مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفهٔ بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر میگشت و در هر معرکه فرقهٔ از اوزبکیه کشته دست قضا بساط حیات ایشانرا درمینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز بر این منوال گذشت بهمین تدبیر صائب قدوهٔ آل مظهر العجائب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی

بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر نشو و نما یافته بمقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة نفحات حال خجسته مآل او نشو د هر آینه آینهٔ بخت بلندش بانوار فیروزی آثار یهدی الله لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایهٔ گرانمایهٔ تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت برافرازد گاه از اشعهٔ شمشیر آبدارش بر طبق گفتار خجسته آثار الجنة تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از اهتزاز رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیة خرمن عمر و زندگانی اعداء ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت هباء منثورا پذیرد مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایهٔ کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ گه از حسن تدبیر فروغ تیغ اگر چه خصم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانی بخت را از رای پیر است ثبات ملک از رای منیر است چه خوش گفت آن سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی با صد توان کشت برائی لشکری را شکستی پشت و لله الحمد و المنة که حقیقت این معنی از لمعات رای صائبهٔ شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی از اشراق تدابیر ثاقبهٔ آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب فطنت و انتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر لوح ضمیر مینگارد موافق نسخهٔ تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد مطابق اقتضاء قضا مینماید نظم هر چه پیش نقش بند ضمیر از قضا بود جز آن صورت پذیر و آنچه تدبیرش نگارد بر ورق راست آید نسخهٔ تقدیر حق

شمایم صدق انتمای از نسایم الحکایت اقبال مآل مشام جان جهانیان معطر میگرداند که چون بروزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و بمجرد محاصره و محاربه اختر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننمود در خاطر خطیر آفتاب تأثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر منعکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز پس نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمهٔ الانصراف قبل التمکن هزیمه معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم تعاقب کرده بقدم جرأت از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهد و باین رای صایب که از جملهٔ الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و ششم شعبان سنه ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمده از نهر قریهٔ محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود و یکروز و دو شب در آن منزل توقف نمود بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب مینمودند اما زمرهٔ از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که این قضیه بیشائبهٔ اشتباه مستتبع مقدمهٔ فتح و ظفر است و بر طبق آیه کریمهٔ عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن جلوهٔ عنایات خالق خیر و شر و لا عجب مثنوی آنکه دلش مهبط نور خداست کی رود آن ره که مآلش خطاست هرچه در آموزدش الهام غیب رشحهٔ فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الاسلامی لازال کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از منشیان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعدهٔ تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوای جهانگشا بجانب مشهد مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیدهٔ آمال حاصل ساختیم بیت غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی بحمدالله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه مقصود آن بود بلکه لایق و مناسب چنان بود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون آن معنی از حیز قوه بفعل نیامد ما جهة دریافت ملاقات تا بظاهر بلدهٔ مرو که مسکن ایشانست تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم انبساط ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که پس پردهٔ غیب مستور است بحیز ظهور آید و السلام این مکتوب میمنت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عرصهٔ عالم تیغ زراندود از نیام افق بیرون کشید و متحصنان قلعهٔ افلاک را که بخیال تسخیر آن دست و پای در فضای معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تأیید امیر بیک موصلو مهردار را با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایت ملک بیچون رایت نهضت بصوب قریهٔ تلخستان برافراشت مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر شده بیدغدغه از سیاه آبی که در آن راه است بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان یکران تا حدود عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهة رعایت حزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هریک بنوک خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیدهٔ مور و ماهی بهم دوختندی و بشعلهٔ شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوختندی قدم از دروازه بیرون نهاد و خود در قلب لشکر بایستاد و جناحین را بفرزند خود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نمود در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسیده و مضمون معلوم کرده بعنف فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابران در تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام بیشتر نموده خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را ابرو برده مضبوط سازد و از لشکر کس

در شهر بماند یا بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت مسلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیربیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب قرا التفات داد و محمد خان بتجربه مشاهدهٔ این معنی مسرور شده بدین پیکر ظفر امیدوار گشته در رفتار از پیشتر بیشتر تعجیل فرموده بسان برق و باد از سیاه آب بگذشت و از مضمون کریمهٔ همایون عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای ان هذا لیوم عصیب بغایت ذاهل ماند از ان بی خبر کاندران دار و گیر بسرپنجهٔ قهر گرد دلیر آن پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیربیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته با سه چهار هزار سوار از امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت گیتی نورد را انعطاف داد و مانند شیر شیریان که روی بصید نخچیر و آهو آرد پادشاه باز بلند پرواز که بشکار کبک و تیهو آسمان شکار در روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی مکان خبر یافت از جرات اوزبکان ببغیشر پای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه ز بسیاری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر شیریان یلان زره پوش آهن قبا بدل حملهٔ صاحب ال عبا ز پیش و پس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد بر آمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای زرین بلند گشت و صدای کورکه و شیپور از ذروه سپهر برین در گذشت نظم دم نای بر شد بر این سبز کاخ وزان باد بشکست بر سدره شاخ شد آن صور غارتگر زندگی سرافیل را داد شرمندگی گرد معرکه بسبزه باوج فلک تیز گرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم غبار سپه بر فلک برد راه شد انباشته چهرهٔ مهر و ماه جهان تیره شد چهر عالم فروز که شد آبنوسی چو شب عاج روز غازیان عظام نیزه های افعی اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از سحاب شهاب سنان غازیان موکب همایون بارید و خون از شریان دلیران بکشاد و از آن طرف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینهٔ شجعان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه بهوا شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جیش خانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن اثنا که باد حملهٔ شیران بیشهٔ پیکار بر شدت صدمهٔ نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال بسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده و در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر انصاف شمشیر ذوالفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت کامل و تازیانهٔ شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای بر انگیخت و بر قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بهر حمله خون جمعی از فئهٔ باغیهٔ اوزبکیه را با خاک راه بر آمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گسترد کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف بر آورد شمشیر کین از غلاف بهر کس ز خیل عدو رو نهاد زمین را ز خون سرش زنگ داد ز تیغ بلائی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی گری ساز کرد سران را چو مستان سر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضرب حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام سیمرغ توسهم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پردلان زینهار ز الماس نوک سنان تیز هوا گشت پرویزن فتنه بیز ز پیداد شمشیر الماس گون ز چشم زمانه ببارید خون آخر الامر ماهچهٔ لوای جهان آرای شاه کشور کشای را با اختر سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فتح افزای و نصرک الله نصراً عزیزاً بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای فدمرناهم تدمیرا در عالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکهٔ ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت شعار ایشان را تعاقب نموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاکت انداختند و از جملهٔ مردم خراسان امیر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مردمی بودند که در آن روز هولناک بزخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان وفا میرزا و قنبر بی در پنجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غازیان

نسخه شمشیر تمکار

از غایت سراسیمگی و اضطراب در نواحی سیاه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسپ در چهار دیواری راند که راه بیرون شدن نداشت و بعد از آن سلطان بایجوچی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و ازبکان بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیز غازیان از پای درآمده افتادند و چون تمامی آن قوم بشر برعرصهٔ نیزه و تیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون درمیان کشتگان محمد خان را طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهت افتادگان کریمگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سرش را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر پناه بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشهٔ یکدلی را که در آن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانید. جهات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاده از استیفاء محاسبان ذوفنون بود بغازیان عظام مسلّم داشت و برعایا و متوطنان مرو شاه جهان ترحم نموده از سرهای کشتگان منارها برافراشت خواجه کمال الدین محمود ساغرجی که بر درگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام مهمات ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار دخل مینمود بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود را شنود بخدام مرتبت موکب کشورستانی امیر نجم الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بمقتضای وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بهمدران ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزرا درگذشت والحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله والصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات

چون ماهچهٔ لوای فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزیده سنگ جمعیت فرق اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت انتما بر صحایف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان قمر سیر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلیجان بیک که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژدهٔ کامرانی بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هواخواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده دوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد بیت

ازین بشارت خرم که ناگهان آمد
هزار جان غمین گشته شادمان آمد

و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیاده سلطانیه جهت یراق و پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیک شدند و در آن اثنا زمرهٔ از مردم اوباش و طالبان فتنه در خانش هجوم کرده با تیغهای کشیده تا بن منقبه در آمدند و محمد لکور را که شحنهٔ شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بروجه احسن معاش نمی نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قریب صد کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته گشتند و در همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی استمالت و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر برآمد و آن منشور موفور السرور را باواز خوش

ولحن دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که درپای منبر بودند لب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود و بنابران مؤاخذ شده هم در مسجد بزخم تیغ قلیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و همدران ایام ایالت مرو شاهجهان بدده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از مظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و بخت جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود برسانید و در روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر آمده و آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه حسب اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبه نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و جهانیان برخواست و در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه خرد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آن آستان منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار الدین در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی بر صفحات احوال همگنان تافت و در صباح روز بیستم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیر دوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت هرویان روشنی یافته جبهه اخلاص و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هراة شرف قرار پذیرفت و از مشعشعه انوار معدلت نامتناهی روضه امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان فیافی جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلا را لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات حظی تام و بهره لاکلام یافتند و اکابر قبایل نامدار و اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند بادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر و مباهی و مفتخر باوطان خود شتافتند و عامه رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان کردار منسوخ شده ارکان شریعت غرا متانت رسوخ پذیرفت مثنوی شاه مالک رقاب خیراندیش خسرو دین پناه حیدرکیش چون برافراخت رایت اقبال زد قدم بر سریر جاه و جلال از سحاب عطا و ابر کرم شست از لوح دهر گرد ستم کرد بنیان عدل و داد بلند دوحه ظلم از جهان برکند تا بشمشیر غزو و تیغ جهاد گلشن شرع را نضارت داد کرد از ابر دست بحر اثر جیب امید را پر از گوهر منصب داروغگی و حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایای فرق برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب و سنن آن روز سعید قیام نمود و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده ببسط بساط عیش و نشاط

اشارت فرمود و در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه کرده که بعضی از اعیان تلامذه را که مرتکب شرب شراب شده بودند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید ولات و حکام طوایف انام جهة اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته بدار السلطنه هراة خرامیدند و بشرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کرده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان باستان ملایک آشیان شتافته در باغ جهان آرا بعز بساط بوس فایز گشت و اکثر ایام در بزم خاص حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سر افتخار و مباهات بفرق فرقدین در گذشت و بعد از چندی از حضرت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بوی تفویض نمود و بانعام تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپان راهوار و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش را در افزود و همدران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبدالباقی که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتساب سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد بنی هاشم امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبدالرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقه عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند

ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب

در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار بشکفتن ریاحین ازهار ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیاره در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دریادل نیسانی از افاضه فضل ربانی درر آبدار و گوهر شاهوار در دامن انجمن و جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطه غمام نوبهاری بساتین فیض انعام حضرت باری لآلی خوشاب از گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین آویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل برآمد نگار از چهره گلنار بگشود و بلبل بتحمل آغاز نغمه سرائی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود مثنوی چون گشت بهار عالم افروز بشکفت چمن بباد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز از بهر نثار باد گلبیز از شاخ شکوفه شد گهر ریز نرگس بنوای بلبل زار از خواب خمار گشت بیدار از کوه برآمد ابر ژاله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هراة واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبه بارگاه فلک احتشام با اوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس اکسون آن مقام فرح انجام را غیرت نگارخانه گردون بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبه بارگاه چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه خوان سالاران درگاه عالمپناه از انواع اجناس اطعمه لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که هرگز در دیگ وهم و خیال عشیر آن طبخ نیافته بود و سفره چیان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تمامی فضای آنمقام از نظر بیننده گلزار نضارت آثار می نمود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر باره اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرا بطوی خانه تشریف فرموده بر تختی که در منزل مذکور باشارت همایون ساخته شده بود نشسته و کلا و علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان و وزرا و صدور و جمهور بندگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر ثمینه و نقود و ثیاب بر منصه عرض نهادند و گفتند میر نجم اخلاص در زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه سریر سپهر منزلت سود و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب باداء مضمون این مقال بگشود رباعی ای قدوه دودمان سلطان نجف استاده بخدمت سلاطین جمشید صف بادا همه سال کوکب اقبالت مانند آفتاب در عین شرف آنگاه از صره های زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و اوانی زرین و سیمین و ظروف چینی و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهت

حمل آن اشیا نیز از کسی که ضرورت بود و پادشاه دریا دل تمامی آن نقود و اجناس نفیسه را در همان منزل بقورچیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین بسایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناسب منصب هر یک خویش مراسم عجز و نصفت و نیاز مندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشور گشا تمامی حاضران را از سادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر خانه زادان سلسله انتما بنوازش شاهانه تاجهای زردوزی و چکمنهای سقرلات قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و التائی و قباهای قطنی و ردای مفتخر و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و نی و ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار بزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش ضمایر ز نای مطربان زهره آهنگ بر آمد صوت عود و نغمه چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاها طالعت فیروز بادا همیشه بر تو نوروز بادا بهر حرکت ز فضل الهی منور و زینت باد پادشاهی نیر جام عشرت باد جاوید چو در بزم کواکب جام خورشید و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو نهان شد از دیده شیخ و شاب ببزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامید و پهلوی آرامش بر مسند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم باز دیگر خیال رزم از خاطر همایون سر بر زد و عازم فتح ممالک ماوراء النهر گشته موکب ظفر آیات از بلده فاخره هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت نشان خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی بیگ سلطان که ایالت قصبات کرمینه و توابع آن تعلق میداشت دست بیکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراء النهر و ترکستان مجال اقامت نیابد بخاطر همگنان چنان قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از در عجز و نیاز مندی درآیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی خویش گشایند و بر موجب گفته عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امراء عالیشان بشرف بساط بوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده حقیقت عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیر مرحمت خسروانه از مطلع و احسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بمراعات احوال اهالی ماوراء النهر التفات نموده جهت تأکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی المیثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون سیورغال آنرا بما مسلم دارد هرگز قدم از جاده خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده بمقضی المرام بجانب میمنه و فاریاب که معسکر ظفر مآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش باج ستان برحسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراء النهر را بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و [illegible] و غرجستان را به بیرام بیگ قرامانی عنایت کرد و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و [illegible] علم ظفر پیکر [illegible] و صدای کوس [illegible] آوازه در نواحی [illegible] موجب ازدیاد فرح و سرور والحمد لله العفو الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور

ذکر فوت آقا رستم روز افزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنابر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تقدس قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم حکومت ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران متعلق شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی‌نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست عقیدت در دامن شیبک خان زده این سخن مسموع نواب کامیاب همایون گشت بنابر آن علی بیگ [illegible] و ملا محمد خان شیبانی در نواحی مرو [illegible] درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت

نفاذ یافت که درویش محمد بیادل که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت یکدست او را ببادی برده بگنبدکاه قایم افکنند و درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده و بعد از وصول بپایگاه واقعه ستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آن حالت بغایت بترسید و از انتقام پادشاه گردون غلام اندیشیده بتصور استقبال نیران غضب قیامت لهب همان شب محموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست بهم داده بعد از سه چهار روز رخت بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آسمان ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایت مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدانحدود امیر نظام الدین عبد الکریم که ایالت آمل و بارفروش ده ارثا و استحقاقا تعلق بوی میداشت و میر آقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعا امیر عبد الکریم آنکه حکومت تمامت مملکت مازندران چنانچه مفوض بآبا و اجداد اوش بوده باو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الانامی ایشانرا همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض افتد و کار ایشان بپایه اورنگ جاه و جلال گرداند و آن مهم بمقتضای رای شریف اعلی تحصیل دهد و در نواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسیده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با نثار و پیشکش بپایه بارگاه سلاطین پناه در آورد و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه پوزش پذیر بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست و فرق مباهات و افتخار هر دو سردار را بانعام افسر زرنگار و خلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانید حکم همایون از کمین عدالت روز افزون نفاذ یافت که هر املاکی که در تحت تصرف آقا رستم بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبد الکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه مال و جهات چندین ساله آن ولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الانامی نوبت دیگر جهة تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشور گشا عطر سا گشت پادشاه عالم پناه در زمستان همانجا طرح اقامت انداخته و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهة اقامت مراسم تهنیت بسده سدره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و در همان اوان ایلچیان سلطان مصر و فغفور و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهة مبارکباد فتح خراسان بآستان ملک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان بازگردیدند **ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق** چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معنوی بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خواطر محزون ملول میگرداند و مواظبت بر یک نهج گرد کلال بر حواشی صفایح ضمایر مینشاند اگر مدتی اوقات جهة جد محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه وافی هدایت و اذا حللتم فاصطادوا و فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بنا علی هذا در زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر نموده ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخچیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش مرغزار فلک از افق مشرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغار و کبار اندیار بصحاری و قفار نواحی قم مجتمع شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته و پره انداخته پادشاه شیر شکار نیز عنان عزیمت معطوف ساخت و در کنار پشتین بجانور و زجر که بهم رسیده بمعاونت تایید ایزدی آنمقدار آهو و نخچیر مجتمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است انواع خنجر و شمشیر و تیر بآهو و گوزن و نخچیر رسانیده در عرض یکدو ساعت بیست و شش هزار جانور بقتل رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان

در ظاهر قم لالذاری بقضا دست آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملایک آشیان آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندک زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکارگاه صحرای فراهان گشت و بدستور سابق امرا و عساکر نصرت شعار در عرایا و مردم جلادت آثار طوایف انگار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان و قفار انداختن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه موید منصور از مقدار وحوش جمع آمد که طیور هرچند طیبه میپریدند غیر شاخ نخجیر و گوزن آشیانه نمیدیدند و تزاحم جانوران شکاری و سباع برتبه رسید که گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از بیم نمیرمیدند و شاه صاحب تایید بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چندین گور و نخجیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و شیران صولت خدنگ حضر و پلنگان آهنگ در طرف آهو نتوانست نگریست و آهو با آنکه در پناه پلنگ نخجیر بدانه از سهم نیزه شاه عالیجاه لحظه ایمن نتوانست زیست نظم

ز تیر و نیزهٔ شه شیر و نخجیر بهم آمیخت همچون شکر و شیر

ولی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت

و در آن روز چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بیمن و اهتمام و تواچیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر منقبت در حدود ساوه بآن امر مشغولی گردید کرت اولی شانزده هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی

چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید گور و نخجیر

ملایک گوئیا نخجیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند

وگرنه این چنین زیست مقدور که آید اینقدر صید از ره دور

و در اثنای امور مذکور جناب سلطانی سیف الاسلامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را بامبلغ ده هزار تومان که از وجوه بقتل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و مناقشه را که در باب ادای آن وجه در میان متقاربان الیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که حکام مازندران چند گاهی درباره وجه همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در بودن قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان ایشک آقاسی نجم بیک که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امرا عظام احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار فتح نموده و بجهت غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده سر خلاف دارد و بنابر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با فوجی انبوه از غازیان یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته ابو سلطان را که در کالیوش جهت قشلاق کرده بود دستگیر و ملحق گردانند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رسانند مقارن این حال خبر فوت پادشاه مرحوم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از پسران او سلطان مراد نام که از بیم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود درگاه محنه التجاه عالم پناه گردید بنابر علو همت فرمان اشرف اعلی صادر گشت که ابو سلطان بار دو همایون پیوندد و نجم بیک با بعضی امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراء النهر گردد و در همان ایام نوبت دیگر پادشاه کامکار عنان حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته حصنات الصرافی اندرونی داشت معفو بالکلیه وجه بقتل آنکه مبلغ بیست هزار تومان بود وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الاسلامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود دعاگو و ثناخوان روی با ولکای خود آوردند و برضاجوئی آنجناب و سرانجام آن توجه مشغولی کردند

ذکر وقایع و حوادثی که میان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سلاطین ازبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر باقتضای قضای صانع بلاد و عباد

در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود بنابر آنکه بمقتضای الخسرو عالی تبار بر حکمت ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر تمام عیان بود قاصدان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر درآورد مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه با لشکر ظفر ایات متوجه ولایات ماوراء النهر گشت و بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس را بجوه ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت و حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش درفش آفتاب درخش حرب

در حشر بابری بمخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بحیز تسخیر آن خلاصهٔ دودمان امیر تیمور گورکان در آمد و بمقتضای مشوره نموده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت نمود و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردد امیدوار است که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح کرده در آن ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته بنیاد مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسدهٔ سدره مرتبت رسیدند و بوسیلهٔ امرای جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با زمرهٔ از شیران بیشهٔ پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن بندهٔ سلاطین آفاق بمقابله و مقاتلهٔ فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر با کثیر بحصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آنجا یعنی محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبیدالله خان چون از این حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و مانند رایات نصرت آیات بابری از افق دار السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت نضارت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سیادت پناه سکندر آیین سمت زیب و زینت پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر بر تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلدهٔ فاخرهٔ بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر در آمده بود حکام معدلت اثر گماشت احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و صرّه‌های زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد اما در باب رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیگ که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریقهٔ اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا علی هذا چون محمد جان در قشلاق قم بپایهٔ سریر اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بادنجان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه ببلخ رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده‌اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده‌اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرّار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و منهیان جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکناگاه بنواحی آن بلده رسیدند اما چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بود از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد مزید خان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ بازپس نشسته‌اند لاجرم دلیر شده عنان تکامشی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بیکناگاه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بددلی پیراسته در آن صحرا پیدا شدند ظهیر السلطنه محمد بابر پس از مشاهدهٔ این جلادت و تهور بتعبیهٔ لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقهٔ اوزبک را قتیل و جریح ساخت و اروس بی و خواجه احمد قنقرات و کوپک بی را در حملهٔ اول بعضی از دلاوران سپاه جغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سه سردار بزخم پیکان شهپر پادشاه شیر شکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد نبرد باوج سپهر تیز گرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را

از لوح بقا ستردند و آنحضرت بعد از امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید و دران بلده نیز اقامت مصلحت دولت نموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند ازرق را بخود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را که تا بعد اخری بتسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات متمکن گشته هر یک بمقر خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده هیچکس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره بابر بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشته محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا گرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نموده کسان خفیه باستمداد نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بایره پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار بحکام خراسان و استیلای محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از قزلباشان که همراه داشت مجدد بخراسان در آمد و حسین بیک لله از هراة و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانشدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی و مداحی بجای آوردند و آنجناب همه جماعت را باصناف الانعام و اکرام نوازش کرده مهمی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب عا رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا بجنود آنحضرت ملحق گردد و بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمد و خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آن را در بند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافته غلات و حبوبات را اندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین یا امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سرائی و ناظم مناظم قصه پردازی این حکایات را بموجب مرقوم میگردانند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و صفت وقوف در سر انجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بی مثلی می افراشت چنانچه سابقا مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و اتکچیان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسر انجام مقرون ساخت و بنا بر آنکه دران سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امراء عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنجهزار سوار یراق دار رسیده وفور خزاین و اموالش از سرحد حساب و استیفا محاسبان دانا متجاوز گردیده هر روز قریب صد سر گوسفند بشیلان او لابد و مرغ و قاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره تمام جهت طبخ طعام در مطبخ او بر بار مینهادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از غریبی صندوق العقول اشتها

استماع افتاد که در آنطرف آب سختی که در وقت کشیدن شیلان در در خانهٔ آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بر زبان تعجب از حوایجدار پرسید که هر روز از این
مصالح را در ولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار ما بسیار است
امّا هر روز مراد من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیاه دانه و بعضی دیگر از حبوبات دارو بضرورت میشود جهة پیدا کردن آن تفحص
می‌نمایم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بلند شد و نظیر با این درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه
از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراء النهر کرد و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان
شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع
بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمده بعهد الله
عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاده امیر نجم او را مقید ساخت و بهقوتو یوریکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض رعایا نشد
و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را بر امرا تقسیم فرمود
و هر کس بمورچل خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ رعد برج و بارهٔ قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز
قهراً و قسراً بر آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قرب پانزده هزار کس را از سپاهی
و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده علم ظفر بجانب بخارا افراشت زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند
و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر مینگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید
سلطان و لدکونچی خان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دست برد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان
مسالک پهلوانی بدفع ایشان مأمور کردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعهٔ غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت
حال را اعلام نمود و نجم بیک با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی
از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون میفرستادند و از اینجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین
منوال بگذشت و آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست
که تسخیر آن قلعه بچاره و تدبیر میسر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصرهٔ غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت
آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة
فقدان جو باعث تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار
بلخ اردو بازاریان و سوداگران غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان
نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعهٔ غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم
اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع یافته یعنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام
رسیده بود که ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی
مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه
ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از حیز تدبیر امیر و وزیر درگذشت
صورت حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا بسامع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و هر روز
لشکریان جهة بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش
و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بجدوان یار محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند بدیشان

پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهدهٔ آنحال دل بر قتال نهاد و میمنه و میسره لشکر را بوجود اعاظم سپاهی مدد داد وخود در قلب بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند و در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند و بعد از تسویهٔ صفوف قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آنجا ایستاده بود متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم تیری از پای درافتاد و همین معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده یکبارگی بر سپاه تاختند و ایشان و عراقیان و امرائی که بر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آوردند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه گذرکی گشتند و تا پنج رایت سلاطین نشان فتح و ظفر شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را اسیر ساخته بی تخلف و نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان همدران روز شربت شهادت چشیدند و طائفهٔ دیگر که بکوه و مغارها گریخته بودند مانند خواجه محیی الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبد الله معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت درکشیدند و در بیست هفتم ماه رمضان این خبر بدار السلطنة هراة رسیده امیر عماد الدین محمود اصفهانی که حسب حکم جهانمطاع وزیر صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلدهٔ فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعهٔ اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت وعده فرمود اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام آن خطهٔ جنت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسیده و بار دیگر یورش خراسان و دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب اصفهان و پیش یاریاق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنحدود بجانب دار الملک عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشر و تسعمائه در بلدهٔ فاخرهٔ قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از بروج شتوی عنان بگردانیده بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاطهٔ عارض رنگین گل و ملاحظهٔ طرهٔ مشکین سنبل ابواب فرح و سرور برگشود مثنوی سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکند سایه بید از سر خنجر کهدار شد بر سر یاسمین درربار باز دیگر هوای صید و شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم اصفهان گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بزبان کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردیدند اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یاریاق و سورلوق شد و در آن بهار و تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار گاهی بتجرع اقداح خوشگوار و احیاناً بصید کورن و قوچقار که در آنحدود بسیار بود اقدام فرموده و در فصل پاییز که منازل ناهید از فروغ طلعت خورشید صفت نضارت پذیرفته و از تأثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه جهانبانیان عازم خطهٔ اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و کما ینبغی بتفقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیاناً بر تخت سلطنت و استقلال بر آمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه هفت اورنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ نشستی گاه بر تخت عدالت پی داد

بی تادیب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد کردی و دل ستمدیدگان را شاد کردی و در تضاعیف آن حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان مراد و نبیرهٔ ایلدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد برحسب فرمان فرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده در اثناء راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

گفتار در بیان ولادت باسعادت شاه زادهٔ عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراءالنهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی

در آن زمستان که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی منت ابواب مراد دیگری بر روی روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشندهٔ بیمنت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه والا احسان نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور کشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را مهاد امن و امان رسانید مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور الهی نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را در اواخر سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنهٔ بشارت و غلغلهٔ تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاه زادهٔ صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چند قابلهٔ حورسرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ تولد آن شاه زادهٔ دولتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد و فرق عباد سمت ازدیاد گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر بدفعال نیل زوال بر چهرهٔ احوال نواب پایهٔ سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشته شدن سلاطین اوزبک از آب آمویه متواتر انجامید بنابر آن یورش خراسان پیش نهاد همت عالی گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نمود و غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت

ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان

چون امیر نجم ثانی از جام قضاء سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراءالنهر پیدا شد و نخست جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دارالسلطنه هراة گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیک صوفی اوغلی قلعهٔ اختیارالدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت اقتدار برافراخت امیر عمادالدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف برپشت دروازهٔ ملک منزل فرمود حراست دروازهٔ خوش بامیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازهٔ عراق بیکی از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوایل ذوالقعده بظاهر هراة رسیده نخست در النگ کهدستان فرود آمد و یکدو نوبت زمرهٔ از لشکریان او بقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح شده مأیوس باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست تفنگ‌اندازان امیر عمادالدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک باباعشقی میرزائی که معتمد لله بیک بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید و مقارن آن حال عبیدالله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریهٔ آزادان و ساقسلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان بخاره تا کنار خندق دروازهٔ ملک و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجد هرچه تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصولات بلوکات هراة نیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود مع ذلک امراء عظام جهة آذوقهٔ غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند و بدین جهة تفقص بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر بردند القصه ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و همیان جانی بیک سلطان

و عبید الله خان بخالفی روی نموده در صباح سیوم محرم سنه تسع عشر و تسعمائه که موافق اوّل نوروز بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود توجه فرمود و در آن روز فیروز هرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل آمانی در چمن مراد شگفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیگ سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینیه رفت اما هم در آن ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان تکاور بطرف طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بتحت تصرف در آورده دل بسلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید امراء عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم محمد تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان طوعاً و کرهاً بلوازم استقبال بجای آوردند و کلید شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون میدانست که در ایام دربندان تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بر وجه احسن معاش کرد و اما طایفهٔ از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز تمرّد و سخافت نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دوام بلا و ورطهٔ رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را بزخم کارد و مشت شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر مییافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بنیاد زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکدو شیعی بزخم کارد او شهید شده بود بسیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قرب دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منغلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا که بود عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت

ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود بعد از واقعهٔ قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که ماهچهٔ رایت ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطهٔ وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و در این ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچهٔ الویهٔ ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در ربوه دخانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ایضاً سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود و چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایهٔ وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان بشرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان آذوقهٔ سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیهٔ قحط و غلا شیوع تمام داشت بهمین توجه خاطر عالی آن مقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بتحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهت اجتماع جنود کوه شکوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبهٔ سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار مینمود و پادشاه جهانیان بعد از

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خرامید و خلیل بیک را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا منغلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده و در اثناء راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الانامی که جهت تحصیل وجوه تقبّل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود بمقتضی المرام باز آمده شرف بساطبوسی دریافت و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکوخدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً پرتو عنایت پادشاه مظفر لوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فرّ نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق بهادران رستم شیم نفاذ یافت و صباحی که سپیده داران قدر و قضا دیبای صفای آفتاب بر زبرجد متن مصقول حقول ثوابت و سیار پوشانید و از لوامع تیغ برق کردار و اشعهٔ اسنهٔ مشتعل آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانهٔ چین روشن و مزین گردانید ند امراء عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر هژبران کینه کوش و دلیران پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبارفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جان گداز آخته و رماح اجل پیوند افراخته زبان سخن پردازی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند و یکی از ایشان از جام جنگجویی و نیکوخواهی سرمست شده بمضمون این مقال مترنّم بود که مثنوی

برآنم که چون دشمن بدگهر
کند عزم رزم شه دادگر
بگرز گران سنگ و شمشیر تیز
سر و دست او را کنم ریز ریز
ببزم عدم رهنمونش کنم
قدح از سر وی ز خونش کنم

و دیگری بر جادهٔ اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بمحتوای این کلام تکلّم نمود که مثنوی

درآید اگر دشمن تیز چنگ
بدریای هیجا بسان نهنگ
ز اقبال شاه امامت نژاد
خدیو جهانگیر پاک اعتقاد
بقلّاب سر وی زبونش کنم
ز ضرب سنان غرق خونش کنم

و در آن صباح پادشاه صاحب تأیید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد برآمده بر سبیل اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمهٔ جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر در آورد و بهر طایفه از عساکر بهرام مآثر میرسید سردار ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا میگشود مثنوی

که شاها فلک نیکخواه تو باد
جنود ملک در سپاه تو باد
ظفر در رکاب تو باد ادام
سعادت رفیق تو هر صبح و شام
لوای تو پیوسته فیروز باد
همیشه عدوی تو بدروز باد
کران تا کران جهان زان تست
سر چرخ در طوق فرمان تست
همه تاجداران ترا چاکرند
بجز راه اخلاص تو نسپرند
نخواهند غیر از تو شاهی دگر
ندانند جز تو پناهی دگر
بهر جا که رزم آزمائی کنی
چو خورشید کشورگشائی کنی
ندارند جان و سر از تو دریغ
چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ

و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر بلند تاج و سریر تمام عیار نموده بسکهٔ قبول اقتران یافت و همه استضعاف اسباب عیش و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت

ذکر رسیدن منغلای سپاه مظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید

پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجاعان رزم خواه شاه سعادت پژوهش از الکای بسطام به ییلاق کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا برسم منغلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چارهٔ کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از آباء و کلانتران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و در آنجا نیز مجال توقف محال دانسته از راه شیر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر این قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرّعب مسیرة شهر هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیّر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبک دیار در دیار خراسان نماند و دست سلطنت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال نهال زندگانی امیر محمد گردید و القابجاه نقابت پناه بر ما فی الضمیر او اطلاع یافته بمقتضای کلمهٔ الفرار ممّا لا یطاق عمل نمود و با مداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و خطبة السلطنة و الخلافة بمحمد بابر

پادشاه کرت دیگر آن زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت فرمان داد تا ایلچیان بدار السلطنه هراة حماها الله بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود

ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت

ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را بتحت تصرف در آورد و باوی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان در آمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده کلاه نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و همدران ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء العظام خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لازال ظلال اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر کوچ و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول غانجی و احشام آن ولایات قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هراة از آن حادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بمدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتست نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق جهات سالکان مذهب ائمه اثنا عشر علیهم السلام قیام نموده از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر پذیرفت و در آنوقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطهٔ ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا لهب ساطع اشتعال نیران بشهر در تموج آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالآخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بباره دروازهٔ خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خائب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امرای عظام پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی میداشت و بر سایر قراولان از آن لشکر راه کان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان ولا در صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسیده هرویان را تنبیه نموده بی توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر آن جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با زمرهٔ که در عقب مانده بودند از پشت ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج برآوردند و سلک جمعیت آن گمشدهٔ سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف آب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان بگیران باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام را راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدولتان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان باحشام قبچاق پیوست و

پیوست و باستظهار آن جماعت نابکار لشکر مقدسهٔ غیاثیه را تاخت کرد و بهدر انجذود دیمود تا وقتی که امیر اردو شاه خروج کرده تیغ تیز چون برندهٔ او بیالود والحمد لله الملک المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر وصول پادشاه عالی‌مکان بالنگ رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب مملکت‌پناهی زینل‌خان

لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از قتل جلیل سلطان بسه چهار روز از کابوش نهضت فرموده کوچ بر کوچ بخبوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده از خبوشان بالنگ رادکان خرامید و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانید و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده‌ده بیک که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را بازگذاشته بود بپایهٔ سریر اعلی رسید و بواسطهٔ آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت‌شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر درازگوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از آن روز بار دیگر عنایت جرم‌سوز شامل حال ده‌ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگ رادکان خاطر همایون پادشاهی بر تربیت زمرهٔ از امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایهٔ قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین‌پناه احرام طواف عتبهٔ کعبه‌مرتبهٔ امام عالیمقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسته از رادکان بدان مکان بهشت‌نشان شتافت و چنانچه شیوهٔ ستودهٔ آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمتش بر وجنات حال مجاوران آن روضهٔ عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که پیادگان و صحرانشینان نسبت بغازیانیکه از معرکهٔ غجدوان مراجعت نموده بودند تعرض بسیار کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمرهٔ را بغارت برده اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ طاعت ایشان بر دوش گرفته ولی شائبهٔ اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنا علی هذا آتش قهر پادشاه نصرت‌پناه بقتل عام فرمان داد و دلو بخشی که بنابر اقتضای رای کشورگشای چوبن سلطان لقب یافته و او را قزلباشان چوبه سلطان و چوقه سلطان نیز گویند با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یعمل سوء یجز به در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه ربع مسکون در النگ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طربناکی روزی چند میل اقامت نمود از پای عتادکان زاویهٔ بیدادی و از دست زنگکان بادیهٔ نامرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیدهٔ امید بشاه راه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون بنزول المنزل بابا خاکی وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال و قال بدعای افزونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند و در خلال آن حال میر نظام الدین عبد الباقی همت بسرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت‌پناهی زینل خان بآن بلدهٔ فاخره شتافت و قضایای فرق برایا را بمنهج عدالت فیصل داده بیمن اهتمام غداتش امور مملکت و ملت در سلک نظام انتظام یافت

ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود

خامهٔ مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفهٔ بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعهٔ غجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چندگاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول زرع بدو در رسید و در شهر ذخیره نماند بوبای سلطان بعزبان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد و بکشم بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی الاخری سنهٔ تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را بازگذاشته بماوراء النهر رفت بنابر آن خواجه محمود بار دیگر به بلخ شتافت اما اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوبای سلطان مؤاخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل پل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام ولایت خزروان بود و در شیوهٔ قطع طریق سلوک نمود و خود را

از جمله هواخواهان سلاطین اوزبک بیک میرزا بآنجناب دوچار خورده و آن خواجه پسندیده اخلاق ستوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل رجب سنه مذکوره شربت شهادت چشانید و چون این خبر بمعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق باباخاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت کوبک زنبیل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده و پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بروی امید امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب الاجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقراقبال پیشوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت عناد و وفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قراقبال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر درگذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ تیز بقتل رسیدند مگر قراقبال که امرا او را بند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید

ذکر توجه شاه رخ بیک افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی را فارغ ساخته در بلده فاخره هراة لوای انشاط و کامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمد و اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک لله سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گرداند و حسین بیک لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانیده یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانیده و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسپان با مهمات و آلات نردبان در آن قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیل موعود موکلان را باطعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آن جماعت در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخاک زیر رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و براهی صحرا سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس را هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شده جمعی کثیر مقتول گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان بغارت و تاراج رفت و در این اوقات که فر فروغ رایت علم ظفر پیکر بساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاه رخ بیک افشار با فوجی از سپاه جرار بدانجانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل نیافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و شاه رخ بیک راه قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار متحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت و چند گاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه باید مهمی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اورق شجاع بیک در شال و مستونک بدان طرف ایلغار کرده و مردم آن خطه را غارتیده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعهٔ آن ولایت را شنود و عنان بکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داده و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت حالات آن یورش را

بعرض نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون امور و مهمات ممالک خراسان برطبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انقسام ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوزان لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کمندستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة حمیت عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطهٔ اصفهان برافراخت متوطنان دارالسلطنه هراة که از استظلال بسایهٔ چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بودند از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت متنعم بودند بیکبارگی بتاب آفتاب فرقت آشفتند و بسموم مهاجرت گرفتار شده خاطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشاپور شتافته در آنحدود بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش پسر سلطان محمد بایقرا اولاد میرزا ابوالمحسن را بپادشاهی برداشته و در نسا و باورد نایرهٔ ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیگ استاجلو که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و بسرپنجهٔ شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طائفه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا اگر بحیلهٔ بیچارگان الجائی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بکران بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان بمنظر منصور بپایهٔ سریر اعلی رسیدند و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در ضمان امان ملک منان در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در فراغت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعلهٔ ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید جمشید خورشید از زمستان خانهٔ حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بستان در نضارت از بهشت برین در گذشت مثنوی چو بشکفت بار دگر گل بباغ برافروخت لاله ببستان چراغ ببرج حمل رایت زرفشان برافراخت جمشید گردون مکان دُرربار شد ابر اردی بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکوسرشت مایل بگشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق قاآن یار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانید و در صباح و رواح باصباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشید و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم درنوشت **گفتار در بیان شمهٔ از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیهٔ مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم** از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مشتاقان نسیم سپهر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف در هیجان آمده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشچی بن ایلدرم بایزید بدرجهٔ اقبال تصاعد نمود سلطنت مملکت بر وی قرار گرفته از حدود روس تا کفه و قرم بتسخیر درآورد و بر اکثر کفارهٔ آن امصار جزیه مقرر کرد و آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانهٔ کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آنخدمت را مخصوص بسلطان مراد داند و سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون شصت سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بعالم بی زوال منتقل گردید و ولد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشت نظم بجای پدر شاد و خرم نشست به نیکی بنام آوران برد دست جهان را بخوبی جهاندار شد بحجت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ لشکر نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر کاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که باسلامبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و باندک زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرده و در قلع نهال اقبال اهل ضلال بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده و چون سلطان محمد مدت سی و هشت سال پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او نیز خسروی عادل [illegible] بود و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمهٔ سلامت نفس تجاوز نموده و با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله بازگشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم لشکر فراهم آورده که هریک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان باشند کوه الوند را از پیش برداشتندی و در معرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حزر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سبع سیرت و دیو خوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان باستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب سدهٔ سنیه و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز با وفور تاییدات الهی و جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتلهٔ خیل شقاوت نجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم بهیچ عدو بار گرد بگوی کای گشته با سروران رزم جوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بنیروی شیر و بخشم پلنگ کشم سر بسر در میان تیغ تیز بدیشان کنم طریق ستیز ز خون دلیران مردم شکار همه دشت را چون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت نجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت نجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

بر ضمیر فیض پذیر حقیقت دانان جاه و جلال و خاطر مهر آثار خوش‌نشان بادیهٔ دولت و اقبال همچنین ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی از شراب خلافت و کامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئه انگیز گردد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خمارزدگان بزم سپهر جفاکار بگشاید و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از آنچه انجام عجب انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی را منغص گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوی نسیم باده بس مستان را نظر این عبارات مشکین رقم که شمایم نفحات قلم مشام جان فضلای ستوده شیم رسانید صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه چون شاه نیکونیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داده عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما گردانیده و عنان ظفرنشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی برآمد جهانجو به پشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر ز رایش گشت محو مهر جنیبت کشانش همه سروران تفاخرکنان در رکابش سران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر مشعلهای سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطرآمیز گشت خبر بپیوست که سلطان سلیم بی شائبهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم شاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با دوازده هزار سوار

تیغ گذار که دران زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل چالدران که در یک بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه والا نژاد میمنه لشکر شجاعت نهاد را بقرجود خان محمد و بعضی دیگر از امرا منصور مؤید مشید گردانیده و در میسره دورمش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجاعان کینه کوش منزل گزید و ماهچه علم انجم حشم از افق ظفر طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبدالباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی با اتفاق فوجی از شیران بیشه یکدلی در سایه رایت ظفرآیت توقف نمایند و آنحضرت بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجه وغا و پلنگان قله هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت و امداد برگشایند مثنوی برآراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه نموده به بینش طریق فنا و چون سپال بی اختلال بشکوه ابطال رجال صفت متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخاست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر کشیده فروغ مهچه اش فضای معرکه قتال را بیارایاست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون شمع افروخته شعاعش دل دشمنان سوخته و از انجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند کرد و عرابهارا بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزیده دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار خود پردازند و پیاده بر دو بیست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه بهر دو طرف پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه صلابت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ خاراگذار فکنده بسر جوشن زرنگار بمردانگی هر یکی رستمی بهم برزده لشکری در دمی نشسته براسپان پولاد سم بجولان زآواز روئینه خم غریو کوس رعدآواز بلند شده ولوله جانگداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر سور تاثیر میمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر چنان آمد آواز سورن بگوش که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان شعله افروز همچون صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد و رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهر راست مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان مبادا دشگیر از لباس حریر بیرون پرید سر سروران در دست و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون آشام اوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هفت طبقه زمین در گذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و دران روز هولناک جمعی کثیر از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرزه فتناک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بینهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر مقدور سعی مینمودند و توپچیان ایشان در آتش دادن تفنگ و افروختن نایره جنگ بمرتبه طریقه جد و اهتمام بجای می آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم انداخت و از شرار شررش کانون درون پردلان افروخته بود و دود و فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبدالباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا بزخم خدنگ و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای عمرزدای ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت ماثر زبانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب باطن حمیت میامن صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعیان بر صف دشمنان چالاک حمله کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی تکلف و سخنوری و غایه تصلف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک خنجر از سهم خدنگ مار پیکرش زبان نهان بگشاد و شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در بیشه التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیر دل در صف کارزار چنان سختگیری نمود آنکار

که در چشم اعدا جهان شد سیاه   نهان گشت در گرد خورشید و ماه   ز بس کشته کانداخت بر یکدگر   نهان شد زمین هر دو از نظر   و در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت در آمد ناشناخته ازانکه دست تیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوچ اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن ضرب ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کسی که نسبت نفس بندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند اما بقیة السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان باز داشته بار دیگر آتش جنگ و پیکار گرم گردید چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار به پیکار موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی مآثر بران قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشینند که رومیان مانند محمد خان شیبانی دلیر گشته جهت تماشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بسر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم پرستیز را براندازد بنابران با خیل و حشم و طبل و علم بسوی تبریز رفته از انجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی مآثر را جمع کرده متوجه آنجانب است بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از ضبط آذربایجان درگذشت و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود رباعی

هر چند بود گوزن پر زور و دلیر   هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر
گنجشک وطن کند بهر جای ولی   در مسکن شاه باز کی ماند دیر

و اینخبر بهجت اثر در موضع درگزین بمسامع پادشاه والا گهر رسید و باتفاق غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی

کای سرور عالی گهر قدس جناب   وارای فریدون فر اقبال مآب
با حزم تو کی خصم چون نقش بر آب   با ملک تو قصد او چو دریا و حباب

لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بجسد درآید و مثال نور که حدیقهٔ حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک اختلالی که در غیبت خدام بارگاه تمدن منقبت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت برگشود مثنوی

جهان از نوید زندگی یافت   عدالت مژده پایندگی یافت
فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند   عوض طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانیان برفضای جان فزای روضهٔ رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر جوهر تنویر ضیاگستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از نسیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن آدابش نضارت قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش محرومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آمال معدلت فایز گرداند ابر نیسانی را از ایثار دست درربارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی از بخشش کف گوهر بخشش خون دل از دامن بگشاید نظم

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد   مبارک مقدم او در ملک راه خیر بنماید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند   زمانه گوش

گلزار شاهی

کوش و داد اره که تا آرایش چه فرماید و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیلة المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقاً در سلک نواب بلند جناب حضرت در زمرهٔ خانی منتظم بود چست آمد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش نمایند و غاشیهٔ مطاوعت بر دوش گرفته بی وقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم علیه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرا خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین درگذشت بیت پناه سروران شد درگه او سر نام آوران خاک ره او و همدران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت شریعت ارکان غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را آنجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهدهٔ سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال لایزال مرتضوی از مصادرات افعال ستوده خصالش لامع توضیح کلام الهی از عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی به اشارات حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف از منطق بلیغش مبین و رفع شبهات مسایل خلف از بیان بدیعش متضمن خلاصهٔ افکار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوهٔ آثار متاخرین بر صحیفهٔ ضمیر فیض پذیرش محرر نظم

هست نوک کلکش کلید مفتاح باب مشکلات
هست نور رای او مصباح راه اهتدا
میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات
میزند بحر کمالش موج بر اوج سما

یعنی افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر نزدیک و دور خلاصهٔ دودمان آل عبا بندهٔ برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی مقتدی ملت علیه ائمهٔ قدوهٔ اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق والملة والحقیقة والدین محمد الحسینی الشیرکی لا زال مسند الصدارة مشرفاً بوجوده و ریاض الشریعة ناضرة بافاضة سحاب فضله و جوده و قطع نظر از تکلفات نفسانیه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و دولت به رشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سر البستان جنان درگذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمهٔ هدی علیهم سلام الله تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم

چو از لطف شهنشاه سرافراز
دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی در مملکت فرمان روا شد
یکی محراب دین را مقتدا شد
یکی مرجع شد احکام اسلام
بلندی یافت زین یک نام اسلام
ز عدل آن فضای ملک آراست
ز فضل این بنای شرع شد راست

و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطهٔ اردبیل تافت و چون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد و مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم ییلاق سهند کرد و موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نوربخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و دری آفتاب درخشش از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود مثنوی

برآمد ماهی از اوج سعادت
ز رویش لامع انوار سیادت
نگویم مه که روشن آفتابی
ببرج سرفرازی کامیابی
درخشش شمع شبستان امامت
وجودش گوهر کان کرامت

یعنی شاهزادهٔ ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال طهماسب میرزا انبته الله نباتاً حسناً در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تمهید و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان درگذشت بیت

باز از نو سپهر با اختری آمد پدید
بر سر شاهان عالم افسری آمد پدید

والحمد لله العلی الحمید و منه الاعانة والتائید **بیان کشته شدن خلیل سلطان** خلیل سلطان ذوالقدر که بهمین تربیت پادشاه مجرد پرور در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حکومت می‌نمود و از حسن رعایت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود و در آن روز که در صحرای چالدران کاهی از شعله تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات سپاه سلطان سلیم محترق می گردید و احیاناً تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل افغانیان میرسید ناگاه نظر مبارک پادشاه بر تصدی حصال روی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جهة اقدام بر امر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه اندیشه تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهده آنصورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را امر نمود که بر خلیل سلطان بگوی که عنان جرأت بدین جانب انعطاف دهد و باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربه مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد تکرار یافته از آنصورت نتیجه فایده روی ننمود بلکه عکس مطلوب مقصود نتیجه داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعله غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن خرمن حیات او مأمور گردیده و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی ابواب عیش و شادمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر کسی نگذرانیده و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر باظهار مافی الضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر آنجمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده حقیقت [illegible] در ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس ترا زیان میدارد لایق آنکه بخلوتخانه درآئی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان بنهانخانه درآمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت هیچ چکند بنده که گردن ننهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایه سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده بهمان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان باردوی نصرت نشان رسانید و از دار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیگ ذوالقدر را منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او خرم و سرافراز ببلده فاخره شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت متعلق بوی میدارد و در ادای سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد مثنوی

فلک را اینست زین معنی ملالی
که گردد هر دم از حالی بحالی
ثبات از شیوه او دور باشد
دوام از طور او مهجور باشد
یکی را بر سریر سرفرازی
بریزد خون به تیغ بی نیازی
دگر را بر زمان بینوائی
دهد در مملکت فرمانروائی

ذکر وقوع بلیه قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه وافر احسان

بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان عام عنایت الهی و فقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان سیما در دار السلطنه هرات صانها الله عن البلیات قحطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود و از صبح تا شام غبار آه درد آلود گرسنگان در پیچ و دود دمان دودی مرئی میگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برناه و پیر از ذروه چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب لقمه هر چند بلند میپرید در غیر سنبله دانه نمیدید و برید خیال چندانکه آهو مثال در گرد دشت و صحرای امید و بیم بجز سبزه خط جوانان از سبزی چیزی نمی شنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را میسر میشد دهان میگشاد بعضی از اهل تنعم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمره مغز پنبه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را نیز بگدائی نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هرات فوت شده بعالم عدم میشتافتند و گدایان را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش بانجام رسیده در مقام گدائی می ایستادند

می‌نهادند مثنوی فشرد آنچنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیگ شد آش دور فراموش شد نام نان از تنور
ز قحط آتش دیگدانها بمرد چه قحطی که آتش از آن جان نبرد و سال دیگر نیز حال بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اکثر
نادر آخرواری گندم از ولایتی بهراة آوردی اغلبا بشش هزار دینار تبریزی میخریدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود و
اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچارهٔ تنها بدانجا میرسید یکبار در روی او ریخته در خانه یا ویرانه می‌کشیدند
و بقتل رسانیده و جوشانیده روغنش را ذخیره میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و هر چند روز فوجی از این طایفه بواسطه
فروختن و خوردن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینلخان ایشان را بسیاست می‌نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن کشتگان
آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاو و قربان در میربودند بیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزنند القصه
بجهة امتداد بلای قحط و غلا ویرانی هراة و توابع و مضافات تا بآن مرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود
و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیهٔ طاغیهٔ اوزبکیه ببعضی حدود خراسان میرسید و
زینلخان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگردید بنابر آن در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین الکای او بود
بدرگاه والا دستگاه علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساطبوسی استسعاد یافت و شمهٔ از کیفیت خرابی خراسان و جرأت معاندان بعرض
داشت و متقارن آن حال دیو سلطان نیز از جانب بلخ باستان جاه و جلال و عتبهٔ دولت و اقبال رسید و قضیهٔ طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه
را در غرجستان چنانچه بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت
و در باب انهدام مبانی شوکت اعدای دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت **ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزادهٔ
مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و وسعت معیشت در میان فرق برایا** چون پرتو شعور پادشاه
مؤید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت نخست بخاطر همایون چنان خطور نمود
که منصب سلطنت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را لله آنحضرت
ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضهٔ اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر همین موجب نفاذ یافته ایضاً حکم شد که امر صدارت
آن شاهزاده زاده الله دولته و سعادته و پیشوائی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و داد و ستد اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن
امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزادهٔ
کامیاب روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و جهة استمالت رعایا برادر خورد تر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اواخر
سنه اثنین و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست
و عقل و کیاست تفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بسر منزل جمعیت و آبادانی رسانید و زینل خان متوجه درگاه
عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف ببعضی سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل
انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بادای دعاء دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین اصناف ریاحین
آرایش یافته بود و سلطان نورسیدهٔ گل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تنسیم نسیم اردی بهشتی زمان زمان نضارت رخسارش می‌افروخت طهماسب میرزا
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم
خراسان را در آن بهار غنچهٔ کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم حضرت شاهزادهٔ صاحب سعادت
در آن سال محصولات در کمال خوبی رفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت
منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت عالی و پیشوائی سا

و قضاة و علما و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هرچه تمامتر متکفل امور مذکور شده سیورغالات و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محب الله محمد کرمانی که جامع فضائل النفسانی بود تعلق گرفت و بهمین صفت و حسن کرامت انتساب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آنسال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم دی و ایام زمستان و خنکیهای دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه هنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار از نزاهت آثار و فروغ ماهچه اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته رتبت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق بساط نشاط و کامرانی گسترده از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشورگشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد طنطنه بهجت و شادمانی از ذروه برج آسمانی درگذشت **ذکر ولادت شاهزادگان عظام بلغهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام** نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفضیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلیست بر آنکه وجود اولاد از جمله جلایل نعمای الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقاء نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام احوال عالم بآن منوط است و توجه این تسلسل و لهذا البعض از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر دینه علی التعاقب و التوالی عقد امید او را از جواهر لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل قرا آورد مراغه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه مثنوی گل گلشن شاه ملک عرب ابوالنصر سام حسینی نسب برآمد چو خور بر سپهر وجود نظام جهان را وجودش سبب ز رویش عیان فر فرماندهی ز خویش نمایان علو حسب فلک ساخت پستان مه پر ز شیر بامید ارضاع آن نوش لب غذایش شدی شیره جان حور نمودی اگر شیر از وی طلب برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه گون روز و شب فروغ ضمیر منیرش زدود ز آئینه مهر زنگ تعب ز یمن قدومش بفرمان شاه مهیا شد اسباب عیش و طرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للگی حضرت شاه زاده بامین الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمش خان بن مبارز الدوله والدین عبدی بیک تواچی که از جمیع امراء دولت باخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا دارد مفوض گردید آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید مثنوی ز جنس زر و گوهر شاهوار فزون از حساب برون از شمار ز دیبای چین و پرند فرنگ ز کتان روم و ختن تنگ تنگ ستوران رهوار گردون خرام همه نقره نعل و مرصع لجام دران بزم نزد شه کامکار در آورد و گفت از سر اعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان ترا بنده ام و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که زبان بلاغت انجام خجسته بنیان ولادت شاه زاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحقیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد جان و دل ملکش چاکر و رهی سام است نام نامی این کوکب و مدام با او کند سعادت و اقبال همرهی او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی و هنوز بساط جشن و طوی شاه زاده

شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم شعبان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف موادّ بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاد و شمشادقدان از سر نو ساقیان برخاستند باز بزم نقل و می آراستند از فروغ ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پرآب و تاب از نوای دلگشای اهل ساز باز ابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعهٔ جمال اختری نورگستر بر وجنات احوال فرق بشر تافت یعنی تولد ابو الفتح شاهزاده سکندر مقام معز الدوله و الدین بهرام روی نمود و توسن ایّام بتازیانه کی رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خواطر جمهور نزدیک و دور بیفزود باده دیگر ساقیان ناهیدرخسار بادهای خوشگوار را با کواکب و اباریق و کأس من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پستهٔ شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون مزین کردند مثنوی بکف جام می ساقی عشوه ساز سوی ماه نو دست مردم دراز ز هر جانبی گلرخی نیم مست چو شاخ گل جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند مثنوی بزم خسرو جمشید از رنگ هوا آمد صوت عود و نغمهٔ چنگ شکرلب مطربان کردند آغاز دعای دولت شاه سرافراز که بادا تا بیع ره ای نوا با هم یکی از چارگاه انت باد بهرام مدام از لطف تو باد اکرم حرم بعالم صد هزاران همچو رستم ز خون خصم در هنگامهٔ جنگ حسام خاره پاشت باد گلرنگ نژاد اولاد تو عالم باد آباد ولت هر دم بفرزندی دگر شاد و چون ایّام جشن و طوی بنهایت انجامید گیهان پوی نخجوان شتافته آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار

در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مددکار بود با آنکه دراول نروی راه صواب آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمانفرمای شروان یعنی شیخ شاه سلمه الله و ابقاه بعد از چندگاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافر و پیشکشها در بدرگاه عالم پناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری زبان گشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه بآب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جادهٔ مستقیمهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم ورزیده سر از حلقهٔ عبودیت بیرون نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه بپیموده خود را یکی از بندگان آستان فلک آشیان شمارم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایهٔ سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت رفیع طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفاتر جرائم و آثام او را صفحت بیاض [illegible] و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید الثقلین امیر جمال الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخ شاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بعد از این بر شارع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم بوده دیگر خیال خلاف ننماید و هر گاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشتند چون بآن حدود رسید شیخ شاه لوازم استقبال بجای آورد و در بسط بساط ضیافت و مهمانداری بکمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن تحفه و تبرکات بوقوع انجامید و جناب میرزای چنانچه از کمال کیاست خدمتش مقصود بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخ شاه را بغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی که حاکم شروان در بعضی از مسائل ملت علیه اشتباه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخ شاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب المدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسبان بدوی و اشتران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون

نفاذ یافته بود نیز رسیده بسلسله امامت و کرامت شتافته و میرزا شاه حسین و علما و سادات خافقین هم در قشلاق نخچوان بپایه سریر سلیمان نشان باز آمده تحف و تبرکات شهنشاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و شهنشاهی بغیر حد از دیار فرح و سرور بپادشاه مؤید منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذات دنیا و استحصال مرضات سبحانی گماشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخچوان بییلاق ایقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار** چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی را روشن ساخت توق سنجوق پادشاه کیوان مکان از نخچوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برود خانه تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون بصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاهنشاه خجسته خصال عازم کوه بیستون و رود خانه چیچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و ماهی اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع وعشرین وتسعمائه خطه قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم نوروز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عناد پیموده دست تعدی بر ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرة البهیة درمش خان و زینلخان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده دران مملکت مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سستی عارض ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی وی بضعف آورد و ذاتی که بصنوف دعای زندگانی محفوف است متغیر گشت و وجودی که همگی همتش باظهار عواطف و مکارم مصروف است متأثر شد حکمای مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبا حضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت شعر سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند پیمود و ارتفاع درجات منزلین را چندروزی عارضه دست داد و برطبق کلمه حمی یوم کفارة سنتین سنة فی الجمله مرضی اتفاق افتاد و مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس روح افزایش هویدا بود و رای صواب نمایش در ازاله امراض و حصول اعراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجه آن عارضه اغذیه نافعه و اشربه مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین شربت شفا عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض بودی بانحطاط آورد امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث شکایت مسألت فقرا و مساکین عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی الصحة والسلامة والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة وشفیع الامة وآله وعترته ما ناحت حمامة **ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله انیس الحضرة البهیة درمش خان** حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خامه عنبرشمیم بکید و نوبت بذکر مجملی از احوال او عطرافشان شده و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون در خلال احوال گذشته از جاده مستقیمه اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آنجا کرده در ادای خراج پای تغافل و اهمال فرو زدند و این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال رسیده برحسب مثال لازم الامتثال انیس الحضرة البهیة درمش خان با زینلخان و جمعی کثیر از ابطال رجال هیبت نهنگان دریای رزم خاده جنگ زده پنجه بر کوه همچون پلنگ متوجه تسخیر آن ولایت و متکفل تأدیب ارباب غوایت گشتند و نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون این خبر بدو رسید خود در قلعه اولاد که در

که در متانت حکم حصار سپهر بنیاد بود و از تحصن حصینت و قلعهٔ کلیس که از غایت رفعت متوطنان آن جلیس جبین اند بیکی از اهل اعتماد سپرده و در محافظتش شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده و ماهچهٔ رایت فتح آیت رستم خان بتاریخ هفتم ذی الحجهٔ سنهٔ اربع و عشرین و ستمائه پرتو وصول بر ظاهر قلعهٔ کلیس انداخته قلعهٔ مشار الیها منظور غازیان مؤید گشت که پاسبان ماهش با کوتوال حصار سپهر مینا فام همراز بود و ماهی آب خندقش با گاو زمین و مسارزی می نمود رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را ببال وهم و خیال سپرواز بر فراز آن دست نداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس احتیال را کمند تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد

مثنوی
قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از کمند کمند
خاکریزش چو کوه خارا تند پای اندیشه از صعودش کند
خندق آن عمیق و پهناور همچو دریای فکر اهل هنر

و خان عالیشان همان روز که بنواحی آن حصار استوار رسید سپاه انجم جاه را با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مامور گردانید و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیدند تیر تحمش نایرهٔ خون از چشم سجّان گشاده جان را از مصاحبت بدن باز ربا ندا و از پرواز تفنگ آوازهٔ صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونهٔ روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان باران از غمام مشیان فرو باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بدین منوال جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاکریز بر آمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیز آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح آن حصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضهٔ اقتدار نواب رستم خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعهٔ اولاد شد آقا محمد چون بر این معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس پندار او را اندراس داد و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمضمون کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بمقتضای این مقال مترنم گردید که اذا عاقبتنی فی کل امر فالفضل الکریم علی اللئیم ابیل الحضرت البهیه بر عجز و بیچارگی آقا محمد رحم نمود و بر طبق کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الدوله و الدین احمد بیک و عالیجناب قدوة الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و بمعان آنحضرت بپایهٔ سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعد از ملاقات رستم خان مفتخر شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد و بعد از آن رستم خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا یا امیر عبدالکریم غیر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایهٔ سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزار جریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک کاوس ملک بهمن باستانهٔ علیه بعین الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان بود گردیدند

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بامر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار

در آن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر ستوده مآثر ملکه اکابر و اصاغر حرکت کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی در ساعتی فرح افزا پای فلک فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و حرکت کرده نهضت فرمود و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر افشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجهٔ اعراض صنعت عیسی انفاس مسیحا ظاهر می نمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و ادویه صلاح نافع

و مسیح نفسا دو ساعت بر ساعت صعوبت آن عارضه از بیشتر بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل لنبان که داخل ولایت اصفهان است الحکیم مطلق سبحانه از عالم ناپایدار درگذشت قطعه درین دقیقه بماند حجه حکما که آدمی چگونه باقتضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل بلای مجسر فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بهیده در دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قائم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشا منصوب بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه تموز قابهم رسیده کوه سیاه را و نخجیر بسیار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که ورمش خان بپایه سریر ظفر نشان رسید و حکام مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانیدند و بواسطه آن نیکو خدمتی بیشتر از پیش منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید

ذکر طلوع ماهچه رایات فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر پناه

پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شد و در آن بلده فاخره جهه سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خداوندگاران سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کاکل زرنگار را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقه سلف با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چندروز پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشحال و مسرور ساخت و مقارن انتقال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زرنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بستان نیز دایر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت مثنوی

نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط غم و اندوه طی
شاهد گلچهره گلگون نمود بار دگر هوش ز بلبل ربود
شاخ شکوفه درم بیشمار کرد به بزم سمن و گل نثار

و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز مانند خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت

بازار بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد برخ اهل شرف درهای دولت باز شد
بآواز بریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک را نغمها دمساز شد
بازبی اندیشه ساقی جام می برکف نهاد شیوه شوخی و سرمستی سرآغاز شد

و در آن جشن بقاعده معهود و دستور مستمر امرا و ارکان دولت پایدار خصوصاً ملاذ اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده از جامه‌خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و راغب سیر دشت و دمسازگشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و بیابانها از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله‌زار ساخته از آنجا بصوب الکای خرقان نهضت فرمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری میرعبدالکریم برطبق وعده که بامین الحضرة البهیه در رشتجان کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملایک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت و رعایت گردید مثنوی

هر که از سرگشت دیده بخت سوی درگاه شاه آرد رخت
چون بخاک درش جبین ساید با سعادات همنشین آید

گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

در آن زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان خرقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک مینماید با وجود نیکوئی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنا علی هذا مقرر شد که امین الحضرة البهیه در رشتجان نزد لاهیجان و حکام رستمدار و مازندران را احکام

کارکیا سلطان احمد عنان بگیران بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق تومن متوجه امیره دباج شود و در بهمن ماه بر حسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده از ساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تمکن ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نائره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهة التماس شفاعت رقعه نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در النگ سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ تنخواه از تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم پرور پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمه همایون و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه مکرمت کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف گرد زلتش شست آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام بر امیره دباج مسلم باشد و رسولان با ملازمان آستان خلافت آشیان مراجعت نمایند و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بهر دو النگ سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر دریافتند و ایلچیان جیلان بانعام افسرهای زردوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته بمقتضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام پناه ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره جبین هویدا گردید آداب آن روز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح بود که اگر رومیان این عزیمت را از حیز قوة بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتله اعدای دولت روزافزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر الحضرة با ایلچیان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان بگیران بکومک عوض سلطان تافتند آنگاه شاه عالیجاه اردوی همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم حدود کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید توسن سرکش ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای صائب انجام در سلک انتظام و الحمد لله الملک العلام و الصلوة و السلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام

ذکر طوی مدبر امور مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین

چون ولایت کاشان بنور جمال سرو بستان جاه و جلال و دوحه چمن عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال هوای آنجا را عطرافشان ساخت بیراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام نمود و در مرغزاری که عذوبت زلال نوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاههای منقش مطلا و خیام زرکش سپهر آسا برافراختند و سراپرده ها از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تاچه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند بعد تهیه شد افراختن خیمه و سایبانها زربفت های زرحقه و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پرواری و قاز مسمن و مرغ جوان جهة پختن الوان اطعمه بمقدار بیحد فرستاد

که خوانسالاران و مطبخیان چند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و جوارشات چندان ترتیب نمود که قبل از ان مردم سیر دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال میدانستند و شیره چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شرابی صافی تر از ماء معین چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوه های نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در طوی خانه انقدر مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور بادشاه موید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار از اطلس مصری و ختائی و دیبای شوشتری و دارائی رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و تواچی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضعی مناسب خصوصیت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی بر گشادند و از شعاع بنوع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را زمان زمان نضارتی فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالچیان آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما می سرود و عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل میشکفت و زبان مطربان روح افزا دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هر دم افزون بادا از غم دل اعدای تو پرخون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خوانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر بساط عنبر مایده های رنگارنگ صحون با اطعمه گوناگون میکشیدند و بعدد ثوابت و سیارات اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت جنت رتبت حاضر میگردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسپان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجهای مصری و تاچهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه سکندر روش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ با زین زر مغرق موقر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم گیلان قبول کرده بود بیش از ده روز بتعجیل روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف یرغو حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانید که لله الحمد و المنه مرا چنین وکیلی است که از غایت علو همت میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان برگشاید و بعد از آن مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد و مفتریان را منزجر گردانیده بذیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تائید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه همه دان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمره از حکام ولایات آستان ملایک آشیان

چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل بگذرانید باز دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر گرداگرد دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و براندن آهو و نخجیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه نضارت نگارخانه چین یافت و شهپر طایر هوا آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و بال بلند پرواز گشاده منقار و چنگ از خون آهو رنگ دادند و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخجیر و گوزن نهادند مثنوی برون جستند بازان سبکخیز بقصد صید کرده چنگ را تیز درآمد چنگل شاهین بتاراج نه طوطی ماند بالا نه دراج کمین بگشادن یوزان ز هر سو فرو بسته ره جستن بر آهو ز سیر تازیان تیز آهنگ فضای دشت بر نخجیر شد تنگ و قضا را در صحرای استقجان بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیرشکار

بلوازم آن کار قیام نمود و بضرب تیغ و تیر آهو و نخجیر فراوان کشته گشته از احشاء و امعاء آنها بتدلی مدید زاغ و زغن را مائده پر فایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرمود و در کنار سحر آن بلده امیر الحضرة درمشخان و نیلخان و سایر نوئینان که جهة امداد عوض سلطان بدار السلام بغداد در رفته بودند بمضمان رفیق توفیق بازآمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بفراهان و از فراهان بکره رود در رفته از آنجا بدامان کوهی که در دو فرسخی مزار فایض الانوار امام سهل علیست شتافت و زیاده بر بیست روز در آن مرغزار دلفروز مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان در خاطر مخمر ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که درمشخان باتفاق نیلخان و سایر امراء عراق و مازندران بجده و فیروزکوه رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبکیه بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان ایبش بهادر همت عالی گردانند و امیر الحضرة حسب فرموده بدان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه مؤید منصور از منزل مذکور بمزار منظهر فیض جلی امام سهل علی شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه سیلاخور بآق الکن همدان خرامیده و از آق الکن آهنگ الکن همدان کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سالها در مقام اطاعت عدم بپایه سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تأیید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پابوس همایون که نهایت آرزوی ملوک ربع مسکون تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بادای دعاء شاه گویا گردانید شعر

که شاها بقای تو جاوید باد   لوای تو همچو خورشید باد
سزد تختگاهت فضای سپهر   منور بانوار رخسار مهر
همان به که سیر مه و خور مدام   موافق بحکمت بود صبح و شام
سزد گر ز ملک یمین تا بچین   سلاطین ایران و توران زمین
بخدمت ببندند پشت کمر   نپیچند از طوق فرمانت سر
بود خاک ساحت سر سروران   چه حکام گیلان چه مازندران

و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و بعضی زر احمر که هر اشرفی از آن بسان دو دست مغربی آفتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرور خواطر جمهور [illegible] بودی ع تسر الناظرین درخشان ایشان و بعضی سیم ابیض که مشاهده هر یکی آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلک هر چند نقد کرد نقود ثوابت و سیارگی نظیر آن کوکبی بر منطقه ظهور ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء جعفری رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بی دریغ بر وجنات احوالش تافت در دانه که در صدف عز و شرف پرورش یافته تا مرد از دواجش گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل چهره ماه در گذشت و موکب نصرت نشان از الکن همدان برودخانه بلوار شتافته جهة شکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا بپایه سریر اعلی آمده بود بشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان فرمای بلاد و عباد از رودخانه بلوار متوجه مراغه گشته در اثناء راه بدستور مستمر لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدد بپوشیدن افسر زرنگار و خلع شاهوار مفتخر و مباهی شده برخصت گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و ثمانمائه بود سایه تشرف بر منزل بناب مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور درمشخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثناء وقایع مسطوره حالات مذکوره رای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امراء دار المرز گشته بود و حکم همایون باسم سامی درمشخانی صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غره شوال که درپیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت و طوایف نجوم سعادت هجوم مستغرق انواع عواطف لم یزلی شده علم تهنیت و مبارکباد از ذروه سموات درگذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهة اقامت نماز عید بمرغزاری نزاهت آثار که فراشان چابکدست اطراف و جوانب آن را بخیام زرین طناب و سایبانهای سپهر نصاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز

و عرض سپاه و مجلس بزم نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم در آن هفته ایلچی حضرت رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بود متوجه گردید در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام شمه از حالات او بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت انشاء الله تعالی در نظر اذکیا نامناسب نماید و در لآلی بیان قاصر بیان بعفو و اغماض فضلاء بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء و بالتحقیق **ذکر استیلاء سلطان سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام** عزیز مصر نبوت و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام و التحیة میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لایملأ جوف ابن آدم الا التراب رباعی دارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که شود ثالث آن مالامال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن ندارد هم مال تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانسته از دار السلطنه تبریز جلوریز بجانب روم بازگشت ملک الامرا حلب خیربک که از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت نمود که اگر موکب عالی بدین جانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو متوجه دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه نمایم و در فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بر روی روزگار خدام عالی مقام میگشایم و سلطان سلیم با وجود ممالک عظیم از غایت حرص بافزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال آن معنی را فوزی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیربک بوعده وفا نموده لوازم استقبال مرعی داشت و مفاتیح قلاع و خزاین تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نثار و ایثار اقدام نمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که منهاست بود در میان امرا و لشکریان منقسم گردانید و دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان همعنان خیربک روی توجه بمصر آورد و چون بحدود آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته لشکری از هر جنس فراوان گرد و بشیر بمصر انتظر بعلوالی بر سر جوشن بهمتی در بر مستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت در وصول بقای سپاه که در عقب بود ندید یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدر آن ایام روح عزیز سلطان قنصو از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنودش از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه استمالی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امرا و اعیانی را که خیال سرکشی در سر داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و لقبش زیب و زینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیربک نهاد و از آن مرز و بوم با غنایم موفوره و اموال محصوره عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی جان گزای بر مصر بدنش مستولی شده زمان حیات مستعار بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات خبر فوت آن سلطان بمکان شتافت و از آن همه عدت و اهبت منفعتی باو نرسید عنان عزیمت بمملکت آخرت تافت نظم

چنین است رسم سرای سپنج که گه دهد گنج و گاه نهد دست رنج
پر از مهر و کین است چرخ کهن گهی سر کشد گه برآرد زبن

امرا و ارکان دولت جسدش را بنهج سنت سید المرسلین تجهیز و تکفین کرده در مقبره آبا و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه ساختند و بموجب معهود متعهد سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمائی برافراختند و در آن بهار که پادشاه دین پناه در باغ مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده بزبان ترجمان مضمون این مقال گویا گردید که بیت

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با آل نبی هر که در افتاد بر افتاد

و همدر آن منزل نهال بنیاد دولت دیگر از ریاض اقبال شاهی بر دمید و پسر سرور افزا سلطان جلیل پایه بسریر علی آمده خرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر رسیدن سلطان**

جلیل بدرگاه پادشاه بتعجیل در خلال احوال گذشته شیخشاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت وجهانبانی کرده بود تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نموده و پسر ارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب بلند جناب عرضه داشت که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته پایهٔ قدر و منزلتش بازدواج یکی از حجله نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد هر اینه این کمینه را وثوق اعتماد به کمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد مثنوی چو از الطاف شاهنشاه جاهی میسر گرددم این سرفرازی ظفر کردار آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل و جان را فدایش نشانم گردن از طوق وفایش و در آن ایام که منزل نواب بمضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسید حجاب درگاه فلک بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهایی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چند روز در خدمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی ممهد نسبت باو وقوع می‌یافت و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت طلب رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع بالای شاهوار و کمر شمشیر بند و باره طلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته روی بشروان آورد و بعد از عود بملاقات پدر شمهٔ از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شروانشاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه خود را با یراق السفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم

چنین که شاه مرا طبع پاک و خوی نکوست
عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست
بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه
که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار

پادشاه بلند جناب از منزل ابهر ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان بگردان بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت و در آن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طهماورگیا بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد و خدمتکاری نموده و آنجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بمعسکر قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطهٔ آن نیکو خدمتی عنایت و التفات بی نهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امراء گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و هم در آن اوان در باب قرار مهمات ولایت مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی بر این موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض بآقا محمد گردد مشروط بآنکه مشارالیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزارجریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و بر این قیاس قضیهٔ رستمداریان نیز بمبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مبلغ چهار هزار تومان را که حصهٔ امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الامامی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده اورکماس بیک جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصهٔ او بود متوجه قلعهٔ کلیس اولاد شد و بعضی از وکلایش را همراه برد و چون موسم زمستان بسر آمد بپایان رسید و برکنار جویبار مانند خط نوش لبان گلعذار سبزه بردمید سلطان گل با رخسارهٔ افروخته

غزو گرجستان

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم النگ سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردید و در مرغزاری بهشت آثار قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تقدیر ایزد عز و علا ابواب تفرقه بر روی روزگار برایا برگشود بنا بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که اینبار بحضرت البهیه دیو سلطان باتفاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنحضرت عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهة آسایش مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاه قلی نام بآستان سپهر احتشام رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود دیگران بظاهر هراة آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که هواخواهی السلطنة و الخلافة محمد پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس شده روز دیگر جسم او از هم گذشت و پادشاه عدالت پناه در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هراة نشسته بود و بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی بوقوع نپیوسته بنابر آن ازبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنابر غرضی که داشته بتیغ ظلم آن سید فاضل نیکو صفات را شربت شهادت چشانیده لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایهٔ سریر اعلی گردند و ایالت خراسان بمفوض نواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تتمهٔ احوال مازندران و رسیدن والی شروان بآستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف الاسلامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بده جوکت بیک باشد آقا او را قماس بیک که متعهد شده هزار تومان تقبل آقا محمد بود و پیش از آنکه از آن وجه چیزی بحصول دهد آقا محمد از پایهٔ سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر عبد الکریم نایرهٔ نزاع التهاب یافته بقوة دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعهٔ کلبس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که چوهی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایهٔ سریر اعلی رساند و چوهی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشیده بحسب ظاهر قلعه اولاد شتافت و در عرض یک هفته حصار استوار را بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود درآمده او را نیز در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیهٔ سلطنت برافراخت بعد از وصول العتبه نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو انوار عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضاً عفو گستر و عطابخش جرم پوش شامل حال روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را انجام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگار میگذراند و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال گذشته شیخ شاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه در نواحی مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید و صباح عید بوسیلهٔ امرا خافقین میرزا شاه حسین از دریافت شرف پابوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانید

میر عبد الکریم

رسانید و از اسپان تازی نژاد و موضع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس عفو و جود هر تحفه دست تمکنش بآن رسید و لایق و مناسب دید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد و ز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را باد رو بر راهت سجده گاه ملوک درگاهت من که در ملک خویشتن شاهم بنده بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بوده‌ام از چنین سعادت دور داشت بخت بدم ستیزنده و ز غلامی تو گریزنده شکر کامر نهاده‌ام از اقبال رخ برین بارگاه جاه و جلال چاکران ترا شدم چاکر سوده‌ام از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من مقبول و چون نقد اخلاص شهنشاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهانه از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و گلزار عقیده بی خلل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع اختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید رباعی هرکس ره اخلاص غلامی پوید در خدمت شاه نیکنامی جوید در گلشن امیدوری ز فیض ازل بی شبهه گیاه دولت و کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید و ترتیب یافته پادشاه گیتی پناه شهنشاه را در صحبت بهشت زینت طلب نمود و از سامع لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشود و چون شروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهانه سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر ران رخصت انصراف یافت و شاه والا نژاد آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایای آذربایجان تافت مثنوی خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عادل گستر در آن موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی ز دست ساقیان عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز دماغش دایم از می گرم بودی از آن فارغ ز سرما میغنودی ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل فتنه نشانش دل بیچاره از ظلم غمناک گریبان ز دست ظالمی چاک عنانی گر نموده ظلم نیت طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان الهی دولت و اقبال شاهی مصون بادا همیشه از تباهی جهان معمور بادا از عدل وجودش سر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب گلستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و منه الاعانة و التأیید

گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود

والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امرای یعقوب سلطان انتظام داشت و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان چون بعنایت بی غایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری آورد و رعایا که متفرق گشته با وطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال برین منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار بصفت ذکا را معزول ساخته مؤاخذه و مصادره نمود آنگاه برادر خوردتر خود جلیل الدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گردانیده دیگر بحال شیخ مجدالدین محمد نپرداخت و مولانا امیر بر بعضی از اغنیا و متمولان هراة تحمیلات کرده در مقام کفایت شده بدان جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی روحی بدست خدام درگاه

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان باغی شده است و او را فرستاده
که تحقیق این حال نماید بنابر آن فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تا لیقود میرزا جهة
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجه حجه مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان
درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصود بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه
بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت نموده از جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا امضا جمیع مهمات خراسان به آرای صواب او
تفصیل میانیست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی
میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس فتنه سلیب توقف او را بمسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الانامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر
جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساطبوسی فایز شده موجب تعقل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بی شایبهٔ لاف
و گزاف و حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمسند رفیع
عنایت و رعایت سرافراز ساخته و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که
منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض
برای صوابنمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را بآرای صواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب
ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد
اما جناب سیف الانامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة
رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده آنمعنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال
مذکور جهة عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غره ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از
دو روز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کرهرودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر
همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل فوشنج بعز دستبوس آنحضرت فایز شده
مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال آن سید فاضل سوده حصال نپرداخت
و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صوابنمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریر اعلی رسید
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و
بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده بمقتضی المرام مراجعت فرموده و ظهر شد آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواجه
علیجان درین نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاد و در قهر بطلان بر خدمات پسندیده ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان
دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و با قامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزو قرآن تلاوت مینمود اما صفت
تکبر و نخوت بروی استیلاء تمام داشت و هرگز بپرسش دادخواه و غور رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان برآورده رعایا بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان ازین
باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانیدند حمل بغرض نموده بسمع رضا نمیشود و آنمعنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان رخصت
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمائه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان

رمضان در جناب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهر همایون بتعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت درین ایام که در پایهٔ سریر سپهر احتشام مراه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان مکمل ساخته ارسال فرمود و در ان اثنا بپایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب تایید طهماسپ میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دید و منصب معلمی شاهزاده را بمیر عالیجاه مفوض دانسته مولانا احمد طبسی را ازان امر معاف دارند و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که دران باب بمهر همایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت امیر غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین وتسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده قاسم امیرخان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخرهٔ شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا باقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود و در اثنا حالات گذشته و وقایع مذکور گشته حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال نهال اقبال شجاع بیک فرمود و از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب حرب و قتال بازگشود و چون شجاع بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتغال آتش قتال مامور میگردانید از انجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و مخالفت پیش آمده باستعمال تیغ و تیر و سپر پرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و درخلال این احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از فوارهٔ دیده باز گشود و چون این خبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را بپسر بزرگتر خویش شاهزاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغبال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف درآورد و صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان درگذشت و امیرخان در بلدهٔ هراة از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لوای خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیک قاصدان بهراة فرستاد و از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت شاهزاده طهماسب شتافته مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتگاری ننهد بنابران امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر آن زبدهٔ اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیک در ازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هرساله باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را نیازارند محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم ایمان یاس دارد و اعتماد در آن نشاید

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را مقید بآستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان را تسلی اطمینان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود آن مهم درگذشت

ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنهٔ هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات

در بهار سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه که سپهدار نامیه لوس ریاحین بفضای بساتین کشید و لالهٔ گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کوچنجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنهٔ مذکوره قاصد والی سرخس سوندوک بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و درو نو هنوز نیامده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال می نمود لاجرم خاطر هرویان بر تحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازهٔ ملک را با برج شمالی دروازهٔ عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازهٔ عراق را تکفل نمود و پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعهٔ اختیار الدین بحیطهٔ ضبط در آوردند و اسحق بیک و برادرش مقصود بیک استحضار شهر را مضبوط و محفوظ کردند مرجوبک سلطان در دروازهٔ خوش رایت جلادت برافراشت و محمود بیک همت بر حراست دروازهٔ فیروزآباد بگماشت و امیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف که کومک احتیاج شود آنجا عجالتا مدد بآنجانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبهٔ چهل دختران ساکن بوده بمحافظت آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصهٔ خود از شهر بیرون رفته و بر راههای در باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه درهٔ دوبرادران بسر خیابان رسیده بطرف سالقلمان بشتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرر شور و شر کانون درون هرویان را تافت بواسطهٔ قلت حبوبات ابواب دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعهٔ سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات ملوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس هر مقدار درو از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون میشتافتند و بهر وجه که میتوانستند خوشهای گندم و جو را بشهر در می آوردند و همین معنی موجب آن شد که در اسواق نان وارد بر دکان ظهور آمده خلایق از بلاء غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز در نواحی سالقلمان ساکن بوده از رنج راه برآسود صباحی سوار شد و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را باشتعال آتش قتال مامور گردانید و زمرهٔ از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد و خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقهٔ از سر خیابان درآمده نزدیک بمدارس سلطانی رسیدند و از اینجانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران نیزه باز و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان را مضبوط ساخته بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعفهٔ لشکریان اینجانب بودند امیر غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب مزید ملال خاطر آن سید پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بقایمی ریخته لشکر ماوراء النهر روی باردوی خود آوردند و هرویان بشهر بازآمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان از آن در باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد است پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازهٔ عراق بجنگ پیش آمدند اما بی آنکه کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را

سوخته بسیاری از کندهای سبز زا بچرانید دولت ابدپیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کنفر سحی براه کوچ کرده در نواحی پل سالار و پر بیان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه دبانه شتابندگی علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و هرویان از مشقت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بسبب غلبه سرور و عاقبت خود شتافتند بفرح هرچه تمامتر آغاز در رویدن علامات و کوفتن خرمهرها کردند تا هم دران ایام صورت مختفی روی نمود که هیچکس را از اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز گفتار در بیان مجملی از

و تفصیل این
اجمال بر زبان
خامه بر ملاخ
گذشت

احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تأسف

چون خامه مشکین عمامه و بنان عنبرین شمامه بنا بر اشارهٔ علیه آن قدوهٔ آل خیر البریه در تألیف این نسخه شریفه شروع نموده بود و در اثنای اشتغال بانتظام جواهر عقد اول از درج لآل انواع انعام و اکرام ازان سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که بحسب صحایف این اوراق راستی برسمه از احوال خجسته مآلش بیاراید تا آگاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانه والتوفیق نسب شریف آن سید وافر مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش رقم پذیر بموجب منظر این ذره احقر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین ابن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشکرابی و نسب عالی آن سید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن نزد عم بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علمای اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش ظاهر و هویدا مینمود بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و معقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا زاده مخدومنا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرمود و باندک زمانی سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج سلیمش مانند روایح کلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت و دری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ دربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی شرایف اماثل نهاد نظم ز لفظ درفشانش گشت بعقیل مبین معنی آیات تنزیل ز ابر کلک او بحر معانی شدی پر از لآلی ندکان لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یکصفه از مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه مغفرت پناهست بآنحضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال دران بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و بدین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بتقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلده هراة طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن فاضل مستعد سعادات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال والانفراد بکف درایتش داد و لاجرم عتبه علیه‌اش ملاذ اکابر و اطراف آفاق شد و سدهٔ سنیه‌اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه جمشید آیین اندر مدارج ترقی نموده تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و ازین جهت نایرهٔ عصبیت در کانون دل امیر خان برافروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش

سمت ازدیاد می گرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکوکیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هرات کوچ نمایند بپایهٔ سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمهٔ از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان از معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مخمر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خیر البشر علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش درآمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را بعضی از نزدیکان در میان نهاده بعد از آن مجلس یکی از محرمان آن سید مسعود صفات گفت که من نیز دوش در خواب دیدم که پدر شما اسپی نور آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهت دغدغهٔ تمام بر ضمیر منیر زبدهٔ اولاد خیر الانام راه یافته آزرده شد و حال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر سید محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعهٔ اختیار الدین برند و چون دو سه ساعت از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیگ و قاسم مهردار و اسحق بیگ را با جمعی کثیر از خواص خود بدانجا نزد آن یگانهٔ زمانه فرستاد تا او را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته نکبت الحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمرهٔ دیگر از اصحاب آن قدوهٔ اولوالالباب مؤاخذ و مقید گشتند و طوفان بلا در آن روز بمرتبهٔ بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر جا که گمان برد که چیزی از امتعه و نقود بحصول می پیوندد به بهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزلست بدانجا درآمده دست نهب و تاراج برآوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر برآیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آن شب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس بوده این ابیات را در سلک نظم کشید و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوهٔ اولاد خیر البشر یعنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص میر محمد نمود و آن خان سخن آن عمدهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت مصطفی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که چند روز کار را از ظهور این فتنه میلرزید و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار را بقلعه فرستاد تا نخبهٔ آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم عز اسمه نیندیشیده خود را در ورطهٔ خصومت حضرت رسالت علیه السلام و التحیة انداخت مثنوی دریغ آن نقابت قبابی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک ره او همی سود چهر دریغ آنکه بود آن علوی نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام دریغ آنکه بود از وفور کمال عطابخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه بودی ز خلق حسن نوازندهٔ واقفان سخن دریغ آنکه از بهر حکم صواب عیان ساختی مسلک در خوشاب دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان بلدهٔ هرات را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثهٔ شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی گفتم که ز قصهٔ مشکلی بنویسم وز درد فراق حاصلی بنویسم کو دل که از آن حال غمی شرح دهم کو دست که زان درد دلی بنویسم حقا که اگر کوه از آن اندوه متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حضرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی نمود بیت تا دیده دید واقعهٔ زین صعبتر ندید دل کین خبر شنید گسستش با خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیهٔ خیر البریه غسل داده و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده بگوه مختار که مقبرهٔ آبای بزرگوار اوست بخاک سپردند نظم سرو بالای تو در خاک و دریغست دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد

شده چون دامن گل چاک گشت در غیبت دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا واللّه شهید هو یحیی الموتی و این رباعی دیگر نتیجهٔ طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد تیغ جانستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیرخان بعد از این واقعهٔ شنیعه بدو سه روز اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشود و منصب قضای دار السلطنه هراة را برای صوابنمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحق و زبدهٔ سادات زمن امیر جمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید را بخدام سلیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت است باز داد دریغ نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند

عرض بعضی دیگر از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار

بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله اللّه تعالی فی الجنة المخلد امیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاده و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در حقوق تربیت خدام سده سده مرتبت را بر طاق نسیان نهاده داعیه نموده بود که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمهٔ عظیمه مؤاخذ و معاقب گردید و تیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران زمان بکام ما نشد راست هنوز با ما بسر کینه و غوغاست هنوز بی جرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیرخان بعد از فرستادن شاه قلی بملاحظهٔ آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از شهر بیرون رفته و در النگ کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام بارگاه پادشاهی گردید و یقین که عنقریب اثر آن بتخمیر بظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بی‌شمار نموده رعایا و تجار کاران را بتحصیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیرخان از کهدستان بسیل مالان شتافته از آنجا عنان بکیران بالنگ نشین تافت و قرب یک هفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوروون سلطان را که بعد از استماع مراجعت خبر اوزبک از استراباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه هجدهم از ملازمان انیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه دورمشخان حسین بیک و کیر اسحق و از نواب زینل خان امیر شیخ بنیاد بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین سلطان و بوروون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکاء خود آورد و امیرخان از غایت خوف و اضطرار نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذی قعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزادهٔ عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزوار در حرکت آمد و هنوز در نواحی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق درخشانی و نورانی گشت و شب محنت [illegible] بروز مسرت تبدیل یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی از طرب سرای ناهید درگذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه دورمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن اللّه غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بمصداق مقرون اذا اراد اللّه بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت دار الملک

ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

میرزا شاهرخ کرده لوای معدلت اعلیحضرت دورمشخان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهان مطاع بر این جمله صدور یافته منشیان بارگاه تؤتی الملک من تشاء منشور فایض النور ایالت الولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابو النصر سام میرزا مرقوم کلک [illegible] و طغرا نویسان درگاه ان الارض لله یورثها من یشاء بر پروانچه نفاذ امر و جریان فرمان دورمشخان را در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب آن پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی نزد دورمشخان که در النگ خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت که حکم همایون بر این موجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد و تا بیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان یکران بجانب مقصد انعطاف داد و چون مقصود بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین محمد علیه الرحمه بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دورمشخان و زینل خان مکتوبات محبت آمیز با امیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجنابست و ما که کوکبه متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب مصحوب حسین بیگ برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ عماد بیگ بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقاً مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند و مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار در روز دوشنبه نوزدهم ذیقعده در رکاب شاهزاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل مالان از فر نزول دورمشخان و زینل خان بنضارت ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق دورمشخان در اهتزاز آمده هوای دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز برکف نهاده و زبان بمحبت و شادمانی بدعاء دولت خانی گشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمشخان غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن بر خاطر مبارک خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و بشرف ملازمت شاهزاده عالیمقدار طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب طغیان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان گشت و روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیه چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و دورمشخان هم از آن منزل زبدهٔ امراء دین و دولت سیف الدین مظفر بیگ را نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا داد با التماس تمام شاهزاده را از طرف هراة باز گردانیدیم امید آنکه مخدوم عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قلعه بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیگ مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقهٔ وفا و وفاق بین الجانبین بشوائب خلاف و نفاق مبدل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیگ دورمشخان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان رو بدار السلطنه هراة آورد و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمره باغ شهر را نشیمن ساختند و امین الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیگ نزول اجلال فرمود و در روز سه شنبه بیست و پنجم همان ماه خضر بیگ از نزد حضرت ممالک پناهی حسب الحکم از قم باردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون را که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو النصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بعهده اهتمام دورمشخان شرف صدور یافته بود دیده

نسخه حسن

رسانیده خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام آن را بآن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه سیوم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرده و در ملازمت شاهزاده والاقدر مکرمت طهماسب میرزا بنواحی قریهٔ سیاقسلهان منزل گزید و آخر روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله و ابقاه بمسامع هرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین نظام ملک جلالت حبیب اهل یقین بلند مرتبه آن آصفی که میسزدش تمام ملک سلیمانیش زیر نگین و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال استعجال نموده در نواحی پیرپایان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان از صحرای سیاقسلهان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سر خیابان بفر دستبوس اعلی حضرت معزز گشت و خلع فاخرهٔ شاهی را که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانیده کیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام بامثل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بعینه ظاهر ساخت مضمون پروانچه عالیه آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که دورمیشخان نسبت تمام فرزندی دارد بنابران زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضهٔ اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس گردن بحلقهٔ اطاعتش در نیاورد به تیغ سیاست سرش از تن بیندازد و خاقان سلیمانشان آصف بلند مکان را باصناف لطف و احسان بیکران نواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سرپنجهٔ اقتدارش را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزئی و کلی و ملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آن خواجه نصفت نهاد من حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بتعلیم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نموده و باستماع اقوال مظلومان پریشان حال گوش هوش گشوده دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب و چهرهٔ مقصود محتاجان جفا رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت: از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای انزلنا منازلهم مطمح نظر خجسته اثر گردانید نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانید سادات صاحب سعادات را که دراری سماء رسالت و دری دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساختند و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابه محظوظ عین عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت در بحر علوم متبحر نموده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تعظیم ملت بیضا باجتهاد رای صوابنمای ایشان باز بسته است در محکمهٔ حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و سجل ملتمسات آن طایفهٔ فرخنده صفات را بتوقیع اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نوادر منظوماتشان کانهن الیاقوت و المرجان جهت ترصیع اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون را بیاراید باصناف لطف و کرم امتیاز و استغنا داده خواطر آن زمرهٔ واجب الاعزاز را بایثار دینار و درم مسرور و خرم کرده نقود مرادات در آستین تمنای ایشان نهاد و دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از سحاب مکارم و امتنان مزرع امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار و امصار را که در بحر طلب و بادیهٔ تعب در بلاد عجم و عرب طریق سیاحت و سیاحت می پیمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را بواجبی نواختی کرد و از تمغا و باج و خراج مسلمانان تخفیف نموده شرایط مهمان و غریب نوازی بجای آورد محترفات و اهل اسواق که محتملان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف و مقرریات ایشان را حسب المقدور قرار داده و جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل بینش خجسته در بحر آفرینش بهین دولت در ملکستانی اساس عدل را گردید بانی بر جست جادهٔ پیکار کان شد مراد خاطر آزادگان شد ز دور دینش گشت چشم حشمت پرتوش

ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

ز خویش خاطر غمناک مسرور نمود از فیض گوهر فشانی نصاحت یافت گلزار امانی سحاب بخشش آمد در بخشش درخت بخت دهقان شد ثمر بخش
کنون از انصاف او در بیشه آهو رود با شیر نر پهلو به پهلو شاهین مرغ آبی را نگوید کبوتر حال خود با باز گوید نلرزد برگ بید از تندی باد نیاید هیچکس را
یاد بیداد و قطع نظر از بسط بساط تکلف و دفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و اهتزاز نسایم خلق کریم و صفت
نصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته خیابان امور جمهور از یک
بیرون در سلک نظام نمط انتظام پذیرفت تثبیت نمود و آن مهر اوج سرفرازی بپا افتادگان را چاره سازی و همدران ماه بموجب اشاره
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ جهة عرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابو النصر سام میرزا متوجه
پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود به
خیابان رسید و انیس الحضرة البهیة باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان خدمت سیف
الاسلامی بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بسمت تمهید پذیرفته فروغ مباهجای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین
در آن ایام خجسته انجام فرخنده انجام حکام و لایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست
داد و در روز نوروز انیس الحضرة البهیة در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و اهالی
قلم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع دثار و برهنه دوش اطلس پوش ساخته
با نعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیک از سمرقند بهرات آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه
محمد بابر میرزا بر حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی منقبت
ولی عربی تاج الملة و الدین حسن چلبی جهت تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاولی
سنه ثمان و عشرین و تسعمائة از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلای آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یکانگی را موکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلای غلا
تنگ تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نموده بحمایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی بهعنان برق و باد
بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بتسخیر و تصرف درآورد
و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت و
زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان
بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات آن بلاد را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه
چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در اثنای آن انیس الحضرة البهیة همت عالی نهمت
بر سرانجام مهام و لایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشابور برافراخت و منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستور استمرار بکپک سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت
پوره سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان دارائی آنسرکار تعلق باحمد سلطان افشار میداشت غبار نفار بر خاطرش نشسته اجازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبید و مرخص گشته عنان بکیران تا ولایت ری بازکشید و همیغی بعوض نواب پایه سریر اعلی رسید حکم همایون شرف نفاذ یافت
که هم از آنجا بازگشته در و لایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان انیس الحضرة البهیة در امتحان طریق وفا سلوک نماید لاجرم طبل مراجعت

مراجعت فرمود و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود و سرکار النگ مقدسه عباسیه و ساغر و تولک و فراه و سبزوار و اوک و قلعه کاه را با جمیع حوالیش مفوّض گردانید و بدین تدابیر مهام جمهور حکام و اشراف انام بسمت انجام اقتران یافته فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی حبیبه و نبیه الکریم

گفتار در بیان طلوع توق مهر منجوق شاهزاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان لا زالت ساحتها منوّرة بانوار العدل والاحسان

چون نظام الدوله والوزارة احمد بیک بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاهزاده سام بر خاطر همایون صعب می نمود اما بنابر آرامش ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن درّ درج سلطنت و سرافرازی متوجه ذروه عزّ و شرف خویش گردد و امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیک و جمعی بسیار با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت عزیمت نمایند و شاهزاده سام در ساعتی سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی

روان گشت شهزاده ماه چهر
چو خورشید با اوج چارم سپهر
ملک گفته در موکبش دور باش
نگردد سپاهش فلک عطر پاش

بهر بیابان که آن خورشید تابان عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین بر دمید و بهر صحرا که رایات جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان مشام زمان معطر گردید نظم

بهر جا چو باد بهاری گذشت
بستان فضای فلک سبز گشت
بهر سر زمین کرد یکدم مقام
شد از مقدمش رشک دار السلام

و در اواخر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمائه موکب عالی شاهزاده کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان بشهر اقبال انجم بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانید غزل

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد
گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

و بموجب حکم عالیجاه مملکت پناهی حبیب الهی اکابر و اشراف هراة را انجو بلجی گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاوه و محولات بشرف پای بوس مشرّف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاهزاده موید منصور شایع شده مردمان از روی نشاط و سرور در باب تزئین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جدران را در اطلس و پرنیان گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت

گذر بار را عبیر آلود کردند
گلاب افشان و مشک اندود کردند

و صباح یکشنبه هفدهم موکب عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة درمشخان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاهزاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده بعضی از امرای عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداختند تختگاه خاقان سعید را از فر وجود فایض الجود شاهزاده جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش از فلک بوقلمون درگذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از هیبت سیاست آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار رعایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیّر مرحمت آن قدوه دودمان خلافت از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر شد و شعاع وجود جهان ارتفاعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت گوییا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و ماهچه لوای عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای این ولایت را روشن کرده مثنوی

تعالی الله عجب عالی مکانیست
که از نور رخش روشن جهانیست
ز رویش لامع انوار ماهیست
ز خویش لایح آثار کرامت
بطفلی عالمی گشته طفیلش
نباشد جز بعدل و داد میلش
بعهدش گشته اقبال معمور
بدورش فتنه در آفاق مستور
بجود از حاتم اندر پیش باشد
بهر کاری صواب اندیش باشد
چرا نیکو نباشد جمله کارش
چو درمشخان بود آموزگارش

جهان معدلت خان فلک قدر براوج سرفرازی چون مه بدر انیس پادشاه تاجدار آن مراد خاطر امیدواران فریدون لقب جمشید همت

ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم تهوّر ز عدلش روح کسری در تحیّر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان سریر جاه از ذاتش مشرّف وکیلش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر امین ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آن حسینی که هر کس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان درفشانست ریاض ملک و دین خرّم از آنست الهی ظلّ عدلش باد ممدود ز احسانش همه خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و علم باد **ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان بپایهٔ سریر اعلی و بظهور آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما** چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه‌شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای اسفلهان روی توجه باذربایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار شدید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت و مضمون لحوم العلما مسمومة بظهور آمده عارضه مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسپ پیاده شده در محفّه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یک دو فرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمود و چون نزدیک باردوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده زبان بادای دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بعز تقبیل انامل همایون معزز گشته پادشاه ربع مسکون او را ببوسید و تنگش در بر گرفت و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت در آن اثنا جناب زبدة النقبا امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بجرم مصاحبت امیر عنایت الدین محمد امیرخان مبلغهای کلّی از وی گرفته بود از جانب دار السلطنه هراة بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته همّت عالی بپرسش آن قضیّه گماشت و چون امیرخان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم جهردار و خواجه عنایت الله که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان عرض حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسیده و مضمون یجعل الولدان شیبا شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض دنیویه امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده بودند و اکثر جهات آنحضرت را مصاحبان و ملازمانش راجع بخاصّه خود متصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت رفعت افزون بمواخذه آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقیّد گشته و محصّلان گروه کلاران ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بتحصیل پیوسته از آنجمله موازی سیصد تومان با میر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم هراة که امیرخان جهات ایشان را بتعدّی گرفته بود تعلق گشت و هم در آن ایّام مرض امیرخان اشتداد و تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمه خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا **مثنوی** خدایی که عرش برین گاه اوست سر سرکشان خاک درگاه اوست چنین کرد تقدیر روز الست که هر کس که بد کرد از بد نرست بد اندیش را نیک ناید به پیش دل بدکنش هست پیوسته ریش مبندیش بد تا نبینی بدی اگر خیر خواهی بنیکی گرای القصه چون امیرخان بدار جزا انتقال نمود و نواب او آنچه بظلم از هر کس گرفته بود بدین اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جرایم سایر جرایم ایشان کشید و امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة بازگردانید و شاه صاحب تایید بقیّه ایام تابستان در ییلاقات اذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود بتبریز مراجعت فرموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی النبی و آله **ذکر انتهاز فرصت خزانی از مهبّ تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی** دردا که سپهر فتنه انگیز بود وین عمر گرانمایه سبک خیز بود در خنگ اجل خنجر کین تیز بود آمد شد مهر بهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار

والحمد لله رب العالمین

غدار را باب دولت و اقبال را بر موقف اقتدار آسوده و برقرار نگذارد و فریاد که زمانهٔ ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتقیان مدارج اعتبار میکارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست در خانهٔ سپهر ندیدم ستاره کز محنت و وبال دل افکار نیست باغبان قدر و قضا سرو قامت کدام نازدار در چمن زندگانی بنسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که بالاخره حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر منشور بنام کدام کامکار را در پرتو و آنچه رفع درجات حشمت نشان ثبت کرد که عاقبت الامر قلم ختم بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شکفته نبود دیار بیداغ کجاست لاله در گلزار هرچند که سرو سر کشد طوبی وار از باد فنا نیافت آخر کار غرض از عرض این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید مایهٔ رشک که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر ایشان دکان پاشیه سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض آنجناب رسانند و صورت عداوتی را که در پردهٔ خاطر مستور داشتند بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که از بخور مجلس عیش و سرور پادشاه موید منصور هوای تبریز عطر بیز بود و میرزا کمال الدین شاه حسین بفراغ محاسبه داود و سید مهتر شاه قلی که جهة اخراجات کارخانه همایون مبلغهای کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر آن خاین باقی کشیده طالب آن وجه بود و مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن وجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمهٔ از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد مهم شاه قلی برای صوابنمای جناب میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز فرصت میبود درین اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز عاشقان عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نو بهاری آغاز بدمستی کرده از گریهٔ ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت سپه نهال خلاف خنجر زمرد رنگ را از غلاف بر کشیده پیکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده زبان باداء مضمون این گفتار بر گشاد رباعی دردا که زمان بچنگ تیز آهنگست با خرد و بزرگ روز و شب در جنگست گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگست در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از لوح دل میشست و از مکر زمانهٔ غدار غافل بوده پیوسته از جوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میجست آواز چنگ و عود صفیر مرغ اجل بگوش هوشش میرسانید و او بچنگ آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواند و او مشعوف از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در بهشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد و میرزا شاه حسین و زرآن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب تجرع نمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه بالاخانه خود شده از خمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود و در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشته آنجناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانهٔ آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانهٔ علیه بودند گفت که حکم همایون بر موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز بر کشیده نقش وجود آنجهان فضل و هنر را در یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند مثنوی دریغ آن سپهر سخا و کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافراز والا گهر نوازندهٔ اهل فضل و هنر دریغ آن عدالت پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برآرندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار ندارد بنای وفا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریزی دارد شتاب بود دامنش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما

القصه چون شاه علی بصرصر دغلی نهال زندگانی آنخسرو ریاض کامرانی را در بستان بهشت از پای درانداخت قبل از آنکه این خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارهٔ کیفر نهیب سوار شده علم عزیمت بصوب آذربیجان و حدود و دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه ذوالاحتساب بسر نعلای اخضر کشید و رئوس کواکب از بدن فلک الفصال بآبیته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت چاپایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا بآخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده بودند سمت صدور پذیرفت و هم آن روز که پنجشنبه جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مأمور شده برجناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدل آنسرور شهید ابیش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار عتبه علیه حایریه بخاک سپرند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوه که برادرزاده قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و درخت هستی بباد فنا داده و از وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قاضوی از خواب درآمده از غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جلال الحق و الحقیقه و الدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آنخواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوه بفعل رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف و الاعاظم خواجه ضیاء الدین مرحوم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرموده

قطعه
مهر سپهر لطف که از رای انورش — آئینه فلک شده جام جهان نما
در نفیس بحر کرم لعل کان حلم — یعنی نظام ملت و دین معدن سخا
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف — مثلش ندیده دیدهٔ ایام عمرها
با قصر همتش که فلک آستان اوست — گر سدره کو نهی نکند هست منتهی
زاکسیر گرد موکب گردون نورد او — شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا
با کوه گفته اند هما از حکم او — کز زیر مهر نعل سمندش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت — بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا
از پای خود دون فلک از دست کینه اش — شکر ز دست حادثه افتاد چون هما
دردا که چشم زخم زمانش شهید کرد — وا حسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون — چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بار ماتمش بفلک درد نشست — نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه — زهره سیاه کرد دف خود درین عزا
این دار عاریت چو مقام قرار نیست — بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنت عدنست شد مقیم — فی روضة کربتها رضها السما
نازل ز آسمان شده در وصف این مقام — یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابهٔ این منزل رفیع — کلک قضا و من دخله کان آمنا
چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش — خوشبوی تر ز عنبر ساراست مشکسا
باشد سمی شاه شهیدان ازین سبب — نور مزار اوست تتق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست — آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر صفحه ز نور نوشتست کلک صنع — خطی که خون چکید از او در دم قضا
مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت — تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سرانجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام

خدام بارگاه جاه و جلال همچون نواب پایهٔ سریر اعلی از ارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهدهٔ سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیهٔ آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعز القاهره کسی نبود شاه جنده نعیار آنخواجه واجب الاعزاز را بمنصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و بانعام خلع فاخره و تاج

زردوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و علو حسب و سمو نسب و مجدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بدلی قوی و املی فسیح و رایی صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت استوار و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت

بوی پیراهن یوسف زجهان گم شده بود
عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد

اما شاه علی که بعد از آن جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون بشنود که بفرمان پادشاه فلک اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر اسب فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان شتافت پس از وصول بعز بساطبوس شیخشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب بشفاعتش گشاید شیخشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب افروخته بنشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل فرموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات سر مار نیز ایشان بر افراشتن شیوهٔ اولو الالباب و از ایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نیست بیت

سنگ در دست و مار بر سر سنگ
نه ز دانش بود فسوس و درنگ

لاجرم چون شاه علی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید مضمون لصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولو الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را ببعضی از غلامان میرزا شاه حسین سپردند تا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفهٔ هستی ستردند نظم

شمع‌سان هر کس که سرکش اوفتاد
میدهد چون شمع آخر سر بباد
هر که پای از حد خود بیرون نهد
سر دهد بر باد و تن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه

نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت تعدد ازدواج حجله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده ماثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید بنا علی هذا در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نوعروس مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی از وراء استار غیب هر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور چهره میگشود [illegible] عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب الاحترام میگشاد و مشاطهٔ روزگار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدره مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والا نژاد متوجه آن شد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب جشن و سرور بر چهرهٔ روزگار همایون آثار بگشاید لاجرم جهة تمشیت این مهم روز سه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار النقبا امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و دموری بیک بنواحی عازم شروان گشته از عقود جواهر دامان دامان و از نقود ابیض و احمر تومان تومان و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آن کار همراه بردند شروانشاه و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را باقدام تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ صورت شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شیخشاه دانست که بسبب تشریف قدوم شریف مخادیم [illegible] انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانید و در ساعتی که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهرهٔ زهرا از منظر محبت و [illegible] خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد با مهد سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا و مقربان شروانشاه زر و جواهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شیخشاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید رخسار همه سرکرده با سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری دیدار رومی ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید بجید چون
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز ز گوهرهای نادر طبقها پر ز زرکش جامهایش از نقود ز اجناس فرنگی صد شتروار ز تکشانهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و ز خیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگه خانهٔ چون
بیت معمور ز خیمه حجلهٔ چون قبهٔ نور مکمل ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شترها داد جمله پر تجمل بهای بانهایه بیده بی تحمل
تمامی را جهاز و جل مذهب قطار و تنگ از ابریشم مرتب و برین قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دموری بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و پنجم
ذی حجهٔ حجهٔ مذکوره در منزل واسونج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی رسیده پادشاه کامران صاحب
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن و طوی پرداختند و پرستاران سراپردهٔ
پادشاهی حجلهای عروسی را بمفروشات زردوزی مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز شد ابواب سرور و خرمی باز ز بالا
انداز صحرا یافت تزئین شد ایوان سقف صورتخانهٔ چین ز تبخیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتران
محفهٔ محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و در پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که هوای جان
فزایش بسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت تابش بتسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروه سپهر بوقلمون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخسار و ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا جیحی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کاس من
معین بگردش آوردند و خوانسالاران خوانهای پر از انواع اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در ظرفهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر زواهر چندین ساخته قافله جوع را بدر کردند سازندگان خوش آواز چنگ بر عود چنگ زده هردم بآهنگی دیگر لوازم
تهنیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلکشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت مقامت باد دایم ذروهٔ تخت بکف باد از جام امانی در آغوشت
جمشید
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ز شمع عارض مهر ماه پیکر ز اقبال تو باد چشم بد دور فضای ملکت از عدل تو معمور و چون
روشن چهر از بزم سپهر عازم حجلهٔ مغرب گشته نقش استیفای لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از پیش روی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری هیبت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ
سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از گل آمال و امانی
برگشاد مثنوی پس آنکه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره افکند گرانی در حقه شد یاقوت مانند بالماس تجلد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر سرافرازی بر آمده از انوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شهود را لباسهای زرنگار رنگ بیاراست و بار دیگر بزم سپهر ارتفاع
طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد تقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو چه آبنوسی بر مست باد و از جام
خورشید یکی از ساقیانت باد و ناهید رخت از ساغر اقبال گلگون عدویت را دل از اندوه پر خون و بدستور روز پنجشنبه مجلس عیش و عشرت مرتب

درنقضائی

مرتب گشته نوای مغنّی و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمّع و قباهای مرصّع پوشانیده زمرهٔ از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار بتبریز عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب بر همین موجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران شروان را مفتخر و سرافراز ساخت

نظم

بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست ساقیان ماه پیکر
کشد پیوسته جام ارغوان رنگ بآهنگ رباب و نغمهٔ چنگ
ولیکن هرگز آن خاقان عادل زکار ملک و ملت نیست غافل
همه وقت از کمال صدق نیّت بود چشم و دلش سوی رعیت
ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام

و لله الحمد و المنّه که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمایه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکّن دارد و حکّام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن ضمیر نمیگذارد و بیمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمدهٔ ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادانی بمرتبهٔ ترقی کرده که زیاده بر آن تصوّر نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنهٔ سابقه در ظلال عدالت لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشاهدهٔ پیکر بیداد در اوامر محال می پندارند اکاسرهٔ بلند مقدار و قیاصرهٔ گردون اقتدار از صولت آوازهٔ دولتش چون برگ بید در اهتزاز شده با دم میگریزند و پلنگان قلهٔ پیکار و نهنگان دریای کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان ماهی خشک در نیران سوزان میگدازند مجملا اجتهاد و اصابت آثارش همواره بتعمیر مبانی دین قویم پیش نهاد ضمیر مهر تنویر بیاراید و قهرمان حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در انحسام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد بمقتضای همت همایونش از تسخیر اطراف اکناف استیصال اعدای دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحای آفاق آسایش امّت سید المرسلین

لاجرم

مثنوی

جای آنست که اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام
متصل دست دعا بر دارند روی در قبلهٔ جاوید آرند
دولت و نصرت او را بنیاز طلبند از ملک بی انباز

بیت

بود لایق حال گروهیان که گویند او را دعا هر زمان

شمّهٔ از بدایع وقایع حالات و اندکی از نوادر خصایل و محامد ذات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشائی و اوایل ظهور نیّر معدلت و عالم آرائی الی یومنا هذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال مکرمت جاوید چنانست که تا آفتاب دولت دیدبان پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصهٔ سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمهٔ و امّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد

نظم

جنابش باد و دولت ملازم رخ و هر کی عرض با انفصالست
بحمد الله که ذیل دولتش را بجیب روز محشر اتصالست

و چون دعای جاه و جلال این بیت اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمهٔ مسلّمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم واجب و لازم و بر ذمّهٔ تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسوال امتداد ایام دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت میدهد آنگاه بموجب التزامی که در بدو تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمّهٔ از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد

مثنوی

الهی که این شاه فیروز بخت فزاینده مراتب تاج و تخت
بماناد در کامرانی بسی مرفّه باقبال او هر کسی
دلش روشن از نور علم الیقین تمام جهانش بزیر نگین

ذکر طایفهٔ از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده اند و زمرهٔ در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند

از جملهٔ اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دستور در زمان جهانبانی امیر حسن بیگ و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی ببلدهٔ فاخرهٔ شیراز حقیقت باعزاز نشر علوم محسوس و معقول قیام و اقدام مینمود و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین گلباری بتحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هر روز بآن بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت بر تالیف و تصنیف میگماشت از جملهٔ نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضایل آثار مسطور و وفات امیر صدرالدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آنماه و سال راقم حروف را معلوم نشد خامه بتقریر آن زبان نگشاد و از امیر صدرالدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علوم مقامی امیر غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علما عزیز و یک دو دور در مدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود حلی آراید مولانا جلال الدین محمد الدوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاء عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت و اسرار مخزون که بعد معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعدالدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا احمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد بمطالعهٔ بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود بشرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطهٔ قابلیت اصلی بلکه محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از نسیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهربارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و ایران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک السعادت عظمی از شعشعهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسهٔ بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی نهمت بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاءالدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدرالدین محمد بعد از اطلاع بر کتاب مذکور حاشیه نوشته بر حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب جهة رد آنسخنان حاشیهٔ دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و بدین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هر کس که اهل شیراز میبود جهة تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جملهٔ تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراست که در علم حکمت نگاشتهٔ خامهٔ بلاغت انتما گردانیده راقم حروف از شیخ مجدالدین محمد کرمانی لازال مؤیدا بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضهٔ قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیة روزی بر پای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آنرا بزوراء موسوم گردانید و چون زوراء متنی است بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهة حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و یکی از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رسالهٔ اثبات واجب و اخلاق جلالی که در باب اخلاق

فقیر [illegible]
مطالعه کنندگان
و تاریخ [illegible] غیاث الحکما امیر
غیاث الدین منصور در شرحی
که بر رسالهٔ اثبات واجب
آن صدر عالیقدر نوشته
ذکر نموده که مولد پدرش
صباح روز سه شنبه دوم
شعبان سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه
بوده و صباح روز جمعه دوازدهم
ماه مبارک رمضان سنهٔ ثلث
و تسعمائه از دست ظلم طایفه
ترکمان [illegible]
[illegible] گردیده و در صفه [illegible] مدفون
گردید

وانتقال امیر غیاث
الدین منصور از این
دار پر شر و شور بسرای
سرور فی سنهٔ ثمان
واربعین و تسعمائة
اتفاق افتاده و در
جوار والد بزرگوار
خود آسوده
حرره محمد تقی الحسینی
۴۴

جزو چهارم از جلد سیم

اخلاق ناصری نوشته شده و داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ
مطالع و حاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم
پادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت امیر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مالوف مدفون
گشت مولانا شرف الدین علی شیفتکی در سلک اشراف علمای کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده بکمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیهٔ تیسیر از کتب فقهیه
از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنه سبع و تسعمائه در شهر مذکور فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد و مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقانی مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در شعر و معما امتیاز
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بنام امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرموده تا
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشرف علمای ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا الان
و الا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده همت بتفصیل قضایای فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر آخر زمان
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آبای بزرگوار مصروف و درگاه کرامت پناهش همیشه
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسه از تعظیم خاک
روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولاد
عظام سید نعمة الله ولی که شمه‌ئی از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنهٔ
تسعمائه در دار الامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره‌ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علمای عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منسوب بوده علم امانت و دیانت
می‌افراشت از جملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طبایع سلیمه
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مؤلفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بمنصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله‌ایست سنجیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده در اوایل
ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مؤاخذ بوده درگذشت امیر غیاث الدین

[illegible]

و در تاریخ مولانا حسن
روملو بنظر احقر رسیده
که مولانا جلال الدین
محمد دوانی هفتاد و
هشت سال در این
دار ناپایدار زندگانی
نمود و در ماه رجب
سال مذکور بمرض
اسهال بجهان جاودانی
انتقال فرموده
حرره محمد تقی [illegible]
۱۲

ذکر سادات و علما و فضلا

محمد پلار شد امیر میران بود که از جملهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی مینمود کثرت مکنت و ثروت انجناب بدان مرتبه
داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن نتوان داد و کمال اعتبار و اختیارش بدان مثابه بود که تبیین آن بزبان بلاغت بیان نتوان کشاد
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورکشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردید و بعضی از امور نالایق متهم شده قضا منشور حیاتش را در نوردید
خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی
میداشت و در آن باب کتابی بلاغت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولادش گشت و بعد از آنکه محمد خان
شیبانی بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت در درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی باوی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات
اورا بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعهٔ محمد خان در ماوراءالنهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه
سبع و عشرین و تسعمائه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا در گذشت سید قوام الدین حسین از عظما و نقبای اصفهان بود بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است
و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول
منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهرنثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش
بلغا و فضلا از من رباعی ای مشکل اهل فضل از کلکت توحل گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل
و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که مانجهٔ رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیهٔ آن خطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرار داد و حالا در بلدهٔ
فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب قاضی القضاتی اشتغال دارد و بشبابیهٔ رای همت بر فیصل قضایا در برایا میگمارد سید معز الدین محمد از جملهٔ اتقیا و نقبای
اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب
علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل نبوی از صفحات افعالش در میدمید و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از ذرات احوالش در وزیدن
ذات فایض البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور
شریعت غرا مصروف بیت شد از سعیش قوی ارکان اسلام مدار دهر شریعت پروری کام پدر القدوة اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که آبا و جد
عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت
انجام بنا بر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علمای مذهب ائمه
کرام غایت اهتمام بجای می آورد. مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافته
و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن
امیر سید اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی بعالم انتقال نمود امیر
عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل
و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت غرا و دینداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی
شاه دین پناه هراس بیقیاس بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال
آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام
و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت
حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از
تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

صاحب سعادات

نسخه
قطیفی

بمهام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت یافت لاجرم بناکام بهدران ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثلثین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بفراغت اوقات میگذراند شیخ ضیع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلدهٔ فاخرهٔ تبریز بر سجادهٔ تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ خاطر خطیر اشتهار دارد جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش میپویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمیست متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابد الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شد و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاهی ابواب افادهٔ علوم بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلیست عالم و بحسب نسب از جملهٔ اشراف و اعاظم و حالا منصب نقیبی و تولیت مدرسهٔ شریفهٔ نصریه تعلق بدانجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنهٔ تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است و بواسطهٔ سعت مشرب احیانا بشرب آب العنب اشتغال مینماید تدریس یکصفه از مدرسهٔ مبارکهٔ نصریه تعلق بدانجناب میدارد و در مدرسهٔ خواجه علیشاه جیلانی نیز شرایط افاده بجای می آرد مولانا میرک گیلانی در سلک عظماء علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا صباحی معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنهٔ هراة توجه فرمود و بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی بتبریز آورد و او بخصال حسنه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفهٔ ضمیر منیر مینگاشت این مطلع از نتایج طبع اوست

مطلع
خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او
رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او

شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی علو مرتبهٔ آن نقطهٔ دایرهٔ تقوی و تحصیل در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیهٔ امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علماء واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجهٔ توصیف بلندتر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر بشر امری مقرر از جملهٔ مؤلفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه و رسالهٔ جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حدود بغداد و نجف از طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم قطبی بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و بحقیر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن باطنش بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد لیث قدوهٔ نقباء نجف و زبدهٔ اصحاب فضل و شرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوهٔ اشراف علماء عرب و جامع اصناف فضل و ادبست بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان انیس الحضرت البهیه درمشخان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مألوف نموده عزیمت صوب دیار عرب برافراخت سید نعمة الله حلی در سلک اجلهٔ سادات و علماء حله انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بلدهٔ فاخرهٔ هراة را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکر الله وزیر و برادرزادهٔ قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة متکفل منصب قضا شده چند سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار لطیف بر صحیفهٔ روزگار مینگاشت و در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد و بدانهٔ بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرد وفاتش در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بوده از قاضی نور الله قده پسری در غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر مخدوم ماند و آن مخدوم حالا در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبد الرحمن برادر خوردتر قاضی نور الله بود و در ایام دولت ابد پیوند شاهی مدت

بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام مینمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالمپناه اولاد امجاد آن قاضی والاقدر را بمزید نوازش و اختصاص داده زمام امور منصب قضا در قبضهٔ درایت ولد ارشدش نهادند مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود جودت نظمش بمرتبه ایست که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مرا بحال شعر شعور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده‌ام این مطلع از منتخبات کلک بلاغت نظام اوست مطلع

خوابا دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود
چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود

مولانا شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام داشت و مزاجش بهزل و مزاح بغایت راغب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود و این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع

بیا ای عشق آتش زن دل افسردهٔ ما را
بنور خویش روشن کن چراغ مردهٔ ما را

مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیای بلدهٔ فارس انتظام داشت و درین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم میگمارد و در اوایل امسال یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنه هراة فرستاد و از وفور انعام آن ملاذ خواص و عوام انام بصلات کرامند محظوظ و بهره‌ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آنجناب سالی مبلغ

ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد
تشنهٔ آب زلال خضر از یاد برد

شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر سید جعفر بود لوامع انوار شمایل موروثی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم او و اعزاز و احترامش مبالغه فرموده و میرزا کیچیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت مواطنش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه میرزا کیچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشائی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغبال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالیا پسر آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باحیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار کبار و صغار میگشاید ع بیادگار بمانی که بوی او داری شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب عیار ممتاز و مستثنی مینمود همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن سنیهٔ آبا و اعظام خویش کوشیده نقش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر میگماشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه هراة تشریف آورده در خانقاه خواجه فضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرموده منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه در ظل عاطفتش برآسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد خراسان در گرفت شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضای قضا متوجه خلد شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در ذی الحجهٔ سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب ابد الامین بحضرت بهیه در شخان بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف میداشت و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سر انجام مهام میگماشت و در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مألوف و مسکن معهودش بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده و زیاده از پنج ماه برآسود در آن اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینهٔ دیرینه در سینه داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشته شبی با تیغهای کشیده بر سر بالینش رفته چند زخم بروی زدند تا برحمت

[illegible]

به رحمت الهی پیوست و روز دیگر هرچند حکام الولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و به حقیقت جریمهٔ مقتول مطلع نگردیدند مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست که

مطلع

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کام من از تو مشکل

امیر رکن الدین محمّد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری و آنجناب خلف ارجمند سیّد حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاهی تمکّن دارند و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همّت عالی نهمت بر تمهید مبانی دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمّد در ولایت استراباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینمایند و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی روزگار متوطنان جرجان میگشایند در باب معموری و آبادانی آنمملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعهٔ خیرات و مبرّات اهتمام میفرمایند نقیب النقبا امیر قاسم نجفی اشرف سادات جرجان و قدوهٔ اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلّق بدانجناب میدارد و از روی امانت و دیانت پیوسته همّت بر تحقیق انساب سادات آنحدود میگمارد و ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوفست و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف انّ الله رؤف مولانا سلطان حسین خیابانی بر مسند قضاء ولایت اسفراین تمکّن دارد و خود را در سلک افاضل و بلغا منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت انساب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا و ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدّوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام می گسترد وجه معاش و مادّهٔ انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیّه موروثی و مکتسبی بود و دور و نزدیک و ترک و تاجیک از حاصل مزارعش کامیاب و بهره‌ور پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیبست که نبیرهٔ امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والدهٔ ماجده‌اش صبیّهٔ سلطان میرزا محمود خواجه لاق که پسر عمّهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب بود استماع افتاد که امیر سیّد شمس الدین علی النقیب بواسطهٔ اختلافی که در میان نقبای نجف دست داد از وطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن سیّد ستوده شیم بمثابه بود که ظاهرا ایشان از آن نقیبی با حشمت و عظمت از عراق عرب باین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جملهٔ سادات نجبا و علوّ حسب و سموّ نسب بی مختار در عربستان بدرجهٔ شهرت اشتهار دارد که صغار و کبار آندیار بکلام السّماء للملک الجبّار و الارض للنبی المختار اقرار دارند و سلسلهٔ نسبت سادات نجبا که از زمرهٔ کریمهٔ عبیدلی اند با امام چهارم زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام اتصال می‌یابد و اکنون امیر شمس الدین علی باخلاق رضیّه و اعراق مرضیّه علاوهٔ این نسب عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبهٔ نقابت متمکّن است و توقّع ترفّع و تقدّم مردم بر آنجناب غیر ممکن و صحّت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بی‌ریب و هو خبیر الشهاده و عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت نیشابور قدوهٔ سادات و نقبا و ذو المکارم است و ناظم امور و مهمّات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و با مزارعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممرّ بهم میرسانید بتمهید بساط عیش و نشاط بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید آنکه شرف سیادت دستگیری کرده بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب انابت بر روی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی ولی الاتقیا و هو علی ما یشاء امیرزاده محمّد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبای مشهد مقدّسهٔ رضویّه علی راقدها باتحف السلام و التحیّه رتبهٔ تقدّم داشت و صحّت انتساب امیرزاده محمّد و سایر نقبای آن بقعهٔ متبرّکه بامیر علی اکبر که بامیر مهین اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش امیر غیاث الدین محمّد بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق معشر بشر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست ع بآفتاب چه حاجت تجلّی را امیر محمّد ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبای روضهٔ رضویّه انتظام داشت و امیر محمّد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات بمنصب قضاء ولایت طوس و مشهد مقدّسه منصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می‌آورد امیر نظام الدین عبد الحی استرآبادی پدر بزرگوارش سیّد عبد الوهاب در مملکت جرجان از جملهٔ اعاظم سادات عالیجناب بود و مدّتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام مینمود و امیر عبد الحی در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلدهٔ استراباد بدار السّلطنهٔ هراة خرامیده همگی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطهٔ جودت ذهن و حدّت طبع باندک زمانی قصب السّبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی بلدان خراسان را مسخّر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و رعایت یافت و آفتاب انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال

امیر قطب الدین [illegible] امیر رضی الدین [illegible] امیر شمس الدین [illegible] مسعود [illegible] خاقان منصور [illegible]

مالش تافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد تفصیل قضایای شرعیه شده چند سال بکمال استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثره بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و بی شائبه تکلف و غایله تصلف درین روزگار امیر عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر صنادید خراسان فایقیت و علم فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بحسن توجه خاطر خطیرش منتظم شعر لطیف کلامی یعنی نعت کماله صلی الله علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک اماجد سادات قهستان انتظام داشته و همواره تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار و افزونی اتباع و اموال از مرتبه والد بزرگوار تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان برگشوده همت والا نهمت مکرمتش چون ثبت صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا و شکسته بالان تافته بیت همیشه طالعش مسعود باد و اقبالش محمود و بادا امیر عبد الحی رازی در میان خرد و بزرگ به امیر خورد مشهور است و بوفور جود و احسان بر السنه و افواه طوایف انسان مذکور و آنجناب در سلک اتباع اعاظم حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بیدریغ گشته رخصت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه دولت در شبخان در غهها و آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف سادات هرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضا بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بوده چند گاه بتفصیل امور شرعیه میپرداخت و مهمات فرق انام را بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون بمنصب تدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی که بآنجناب تعلق میدارد و گاهی بنقش افاده و استفاده بر لوح خاطر مینگارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقول است و حاوی انواع مسایل فروع و اصول در علم نجوم و حکمیات بیمثل و بدل است و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین الغفوری کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف مینگارد و بر تذکره و تحریر مجسطی و مختصر حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب الهی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام در عقد انتظام گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الحقیقه والدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال مینمود فرق انام را بنصایح سودمند مستفید و بهره ور میساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده و همگی اوقات شریف را باداء وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و ازین دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفهای مدارس سلطانی بتدریس و افاده مشغولی مینماید و سید میرک بر سر مزار معطر حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام متبرکه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید و از طبع دراک آن طلبه علوم محسوس و مفهوم مستفید و کامیاب از افاضه ضمیر فیض پذیر این گلبن روضه هدایت و ارشاد ناضر و سیراب باد همیشه ظل ایشان ممدود و خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مؤمن جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر بتکچی است که مدتی مدید پرتو اهتمامش بر سر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه تافته و خواجه محمد مؤمن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان آنجناب را مسلم میدارند و شجاعت خامه مشکین علامه اش را سر مشق خویش میشمارند و خواجه محمد مؤمن درین زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناهی حبیب الهی گشته بمنصب جلیل القدر معلمی شاهزاده وافر مناقب ابو النصر سام میرزا سرافراز شده و اکنون

۲ منتظم

واکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی ولد خجسته سیرت خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و سیاق تمثیل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا اقدام نمود بعد از آن ترقی فرموده بمنصب ایالت دیوان رسید و امور ملک و مال بیمن سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعهٔ مسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نستعلیق رایت خوشنویسی برافراخت و ایضاً آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تام دارد و بواسطهٔ اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیرخواهی بر صفحات ضمایر اکابر و اصاغر مینگارد و اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت پر زیب و زینتش در نظر فضلا سخنور مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی و در سدهٔ سنیهٔ اعلی الحضرة البهیه و رشتخان در سلک ایچکیان انتظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب مدار الخانی معدلت آثار چنانچه میباید بر وجنات احوال حالش تافته از منظومات کلک دُربار میرزا قاسم این بیت بخاطر بود خامهٔ تحریر بر آن مبادرت نمود **نظم** شد مرا کاسهٔ سر خاک در میخانه باشد اگر گردش ایام شود پیمانه ز آشنایان همه بیگانه شدم بهر تو من آشنا نا شده گشتی تو ز من بیگانه **بیت** واعظ منشین قصهٔ طوبی مشنو قد برافراز که کوته شود این افسانه مولانا نورالدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبدالقادر جلبی است او در علوم شرعیه و نوشتن سکوک و سجلات و مسکات وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضای کارزرگاه منصوب گشت و در ایام دولت ابدپیوند شاهی بعنایت بیشتر تربیت یافته سه چهار سال در دارالسلطنه هراة باتفاق سایر قضاة اسلام قضایا و فرق انام را تفصیل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا حسامی واعظ از جملهٔ اقربا و تلامذهٔ مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بمناسبت حسامی تخلص مینماید و او بطلاقت لسان و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بعبارات که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بر زبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بموعظه میپردازد و روزهای چهارشنبه در سر مزار فیض آثار حضرت خواجه ابوالولید احمد قدس سره خلایق را بنصایح و مواعظ محظوظ و بهره ور میسازد امیر نظام الدین عبدالحی منشی در سلک سادات عظام نیشابور منتظم است و پدرش امیر ابوتراب از جملهٔ اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطهٔ صلاحیت جبلی و ملایمت اصلی از مبادی ایام صبی و حداثت سن بتحصیل علوم صرف نموده در سن جوانی اکثر کتب متداولات را مطالعه فرموده و چون آنجناب بتحسین خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت خاقان جهانبانی چندگاه صاحب منصب انشا بود و بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی مدرس مدرسهٔ میر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم آن امر را بجای آورد و در سنهٔ ثلثین و تسعمائه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استراباد نمود و حسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدانجانب توجه فرمود مولانا میرعلی بسیادت مشهور است و در خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان نزدیک و دور و طبعش بنظم اشعار ملایمت تمام دارد و احیاناً ابیات و معمیات بر صحیفهٔ روزگار میگارد و این معما باسم مهدی از جملهٔ منظومات اوست **معما** خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکباره کی از قید خرد وارسته در میکده با سبو و پا گردیده و این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و مبنی است بر مدح مربی اهل فضل و هنر نتیجهٔ طبع اوست که **مطلع** دلا بکوی کرم در دم اگر یابی راه بپیش آصف عالی گهر حبیب الله **صفت** این مطلع آنست که هر حرفی از حروفی که در مطلع مندرجست چون در ضمیر نگاه دارند و باصطلاحی که متعارفست عمل نمود مصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد که حرف مضمر کدام است **رباعی** ای ذات تو فیض بخش ارباب طلب وز حسن تو گردیده فزون ذوق و طرب تو معدن ملکت جودی و دیده بهمند صاحب جاه بیابیت از عین ادب شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان فطنت نشانست و از علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان بطالعی که تولا کند بدان تقویم بدارالملک خراسان آمده رحل اقامت بر صحیفهٔ خاطر نگاشت و همگی اوقات خجسته ساعات باکتساب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلدهٔ فاخره مقیم است و مشغول بمطالعهٔ فن حکمت و تنجیم والحمد لله الخبیر العلیم والصلوة علی رسوله الکریم پوشیده نماند که ازین زمرهٔ عظیم الشان درین زمان میمنت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایهٔ مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود و اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف مییابد و برحسب وعده

که در دیباچهٔ مجلد اول کرده شده پرتو اهتمام بر بیان نبذه از غرایب و عجایب ربع مسکون می تابد

امید که توفیق مساعد گردد

حرره میرزا احمد علی شیرازی سنه ۱۲۷۳

خاتمه حسنه

بسم الله الرحمن الرحیم

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلاء خرد اقتباس برینمعنی اتفاق دارند که بعضی از کرهٔ زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و بعضی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضیه که آنرا در آب افگنند و این نصف که مکشوف است نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در آنجا پیوسته بمساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشگفد بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جکوت گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنگ دز پس بر جزایر زاوه که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب میان جزیرهٔ کله و سریره و وسط جزیرهٔ دیوه و شمال جزایر زنج و منقطعات بلاد زنجیان گذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معمورهٔ عالم بهفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز زیاده از سایر اقالیم است زیرا که محتوی است بر قفار و بیابانهای بسیار **اقلیم اول** بزحل منسوب است و عامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جانبیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریباً و وسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت رسد و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریباً و ابتدای این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه گذرد تا بحر محیط منتهی شود و بلاد منتخبه عزیزهٔ این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد **بلاد نوبه** دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آنرا بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرّه و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه مشتملست بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند ذکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان ارزنست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان شبه و برنج فراوان نزدیک بمواطن ایشان برند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهره آبگینه و دستینه و حلقها از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معین جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند و شب بسر امتعه ایشان رفته در برابر هر متاعی جهة ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بهاء بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند بردارند و متاع را بگذارند و الا بضاعت را از ثمن آن دورتر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن اعمال مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهاء ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هر گاه زنگیان با اعدا محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آن جانوران مشغولی نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من و احیانا تا سیصد من نیز برسد **تغازه** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کار عامه تغازه جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در آن نواحی وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا بار خوشه گندمی یافتم که هر گندم از آن برابر بیضه بود و پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سؤال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال برکت حبوبات باین مرتبه بوده از غرایب آنکه گویند در حضرموت چاهیست که هر کس از آن آشامد محنت گردد **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش برآیند و شوهران مانع نیایند **سباء** شهریست که میان آن و صنعاء سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن نازل گردانیده است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیماری را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعاء بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرائب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آنخانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آن مقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسه میل میرسید و سقف آنخانه از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل کیاست باوی گفتند که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان ان هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان میگفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب نیست که انهدام آن بنا درگذری عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداده آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد و در بعضی از نسخ بنظر در آمده

که در صنعا نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود **جهره** داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر همنوال باشد **چین** مملکتی طویل عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدای اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف دارند بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود و در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیریست و در سالی که نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن گو اندازند و مردم بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسپ را چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قلهٔ کوهی که نزدیک بآن غدیر است اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن سرزمین معادن بد و جوهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود و گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی بد داشته باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی خوش دهد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون جامهٔ بلاد آن میان سمره و سواد باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود و پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد و پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد درقه و افریقیه و شمال بربستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بسواحل بحر اوقیانوس منتهی میشود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود **مکهٔ مکرمه** مکه بمیم عبارت از آن بلدهٔ شریفه است و بکه بباء موحده تحتانیه موضع خانهٔ کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه یبکّ ای ازدحم و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم آن بلده را ام الاخبین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف خلایق مختلفة المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبهٔ معظمه است که بمنطوق آیهٔ کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است دیگر از ارکان آنخانهٔ متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل آن موضع مبارکست و در عجائب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهرند از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسودندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از یمن مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس کلهٔ بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بعظم شان آنهاست از جبال مکه است و در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد **مدینهٔ معظمه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم آن بلده را مدینهٔ طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجائب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریبی که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معمورهٔ آن از اقلیم اول و دوم و سیوم اندکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود حقیقی گردن پیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و آنمقدار نباتات نافعه و ادویهٔ مفیده که در آن دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بسمت تبیین پذیرفت

درعجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوهٔ شیرین دارد و طیور مثل کبوتر و فاخته وغیر ذلک بر آن شجره می نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند و مار قصد آن مرغان کرده هر یک که در سایهٔ آن درخت افتاده باشند از تعرض ایمن باشند و بقیه طعمهٔ حیّه شوند دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریب بآنجا در آید اصلا بر جماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بحال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در بعضی بلاد هند زمینی است که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بهیات سگ بزرگ جسم و تیز تک و هوای آن موضع در غایت حرارت است بنابر آن جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت اختفاء آنها تجار فرصت نگاهداشته بر بادپایان برق رفتار سوار شده خود را بدان زمین رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر آن موران دوچار خورند از دستشان جان نبرند و از جملهٔ نباتات غریبهٔ آنجا یکی برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آن چنانست که مقداری فوفل که آنرا سپاری نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار مثقالی آهک تر کرده بر وی مالیده باشند پیچیده در دهان گذارند و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را بغایت سرخ سازد و رخساره را برافروزد و کیفیتی مشابه نشئهٔ شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را مایل طعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و انگیز شهوت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شامخ بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی نادره برگی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان تیز چو گوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو نیز تیزی او آلت قطع خدام قول نبی رفته علیه السلام برگ و در گسته نشانی ز خون لیک هم از رگ دو دلش خون برون طرفه بنائی گه شده در دهن خونش چو حیوان بدر آید ز تن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان همه محکم کند سرخی رویش زده خنده منکرش آهک و فوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شریکش بس مرتبه و نام همو راست بس گرچه که آتش هندوی هست آتش کهنه شود و پیش کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر از پس ششماه بود تازه تر در دهنش گیر و بصحبت خرام تا نگری فصل عجیب والسلام در یکی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هند بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آنکوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام عید خود بت پرستان آن بیت الصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقلهٔ کوه صعود مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنگ که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می افکند و باواز بلند چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را با عزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ وغیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن بحال خود می آید و برخاسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند **بادام** داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است بر یک پهلو خفتیده و در بعضی از سنوات بی محرکی بپای ایستد و از وی صدائی ظاهر میشود و این معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که این حرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد **سمریره** بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست که بزعم مردم آن جا آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر سر منار حجری از سنگ موضوع است و بر سر آن حجر خروسی از طلا منصوب هر کس قصد سر مناره کند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلبا** ایضا از جملهٔ بلاد هند است و بزعم صاحب تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمهٔ آبیست هر سال در روز عاشورا آن بط بالها گشاید و منقار خود را بآن چشمه رسانیده و آب آن چشمه را بیاشامد بعد از آن از آن عمود چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را کفایت کند **کالیکوت** بندریست در هندوستان مشابه هرموز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع متکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و باداء نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست که تجار در ثروت صورت تجار دارند و از دریا بدان بلده مال بسیار آرند و بر ساحل دریا در کوچه و بازار گذارند و بواسطهٔ اشتغال ضروریه

چیده و در باکن بسپارند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه فروخته شود زکوه چهل یک ستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بندرهای هند آنست که هرگاه کشتی را بی اختیار ناخدا و ملاح باد تند بدانجا آرد و هندیان آن را باد آورد گفته غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال کشتی باد آورد و غیر بیش از چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دستی دیگر کاو سپری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند و هرگاه سامری فوت شود خواهرزاده اش را قایم مقام کرده اند و پسر و برادر و سایر اقربا حاکم را معتبر ندانند و هیچکس نتواند که بتغلبه و قهر آن شهر استیلا یابد و در کالیکوت همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در آندیار عیب نیست مگر کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاو کشته یا گوشت آن را خورده در ساعت آنکس را بکشند و گاو را آن کافران چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل شرک و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علیحده است قومی از آن قبیل اند که یکزن ایشان را شوهر متعدد باشد و هر یک شوهری از شوهران آن زن را متعهد نموده اند از قماش و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها و اوقات شبانه روز را قسمت کرده اند چون یکی از آن شوهران بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد و بیجانگر شهریست که سیاح نشأتین مردمک چشم هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار و سور و شهر بند در گرد یکدیگر کشیده اند و گرد اگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی بعضی در زیر زمین و بعضی بیرون بقد آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سواره و پیاده بسهولت نزدیک سور نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهر بند را نسبت ببلده فاخره هراة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولاً از دره و برادران تا پل مالان باشد و عرضاً از پل مناره وار تا قریه شینان و حصار دوم در طول از پل جوی نو تا پل درقرا و در عرض از پل کینه و چغان تا باغ زبیده و قریه حسان و حصار سیم از مزار ملا فخر رازی تا گنبد محمد سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارد و پنجم از کوچه در باغ زاغان تا دربند شیخ خرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و مجموع این شش قلعه بگرد یکدیگر در آمده و دروازه‌های آنها در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمیناً ده برابر چهار سوق هراة و کریاس پادشاه که او را رای گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات بسیار است و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و بازارهای آن بلده را بغایت گشاده پرداخته اند و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجا چنانچه خوردن طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد و همچنین در آن بلده صرافان جواهر زواهر شاهوار مانند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد در بازار آشکارا سودا و معامله کنند و از هیچکس باک ندارند و در جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت بصورت چهل ستونی و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش بمقدار قامت شخصی باشد و در سی گز طول و شش گز عرض بر افراخته و آن دفترخانه باشد و نویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفاتر گمارند و خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنای با استعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جلبس سفیدی را سیاه کنند و آهار داده مهره زنند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ نرمی را که در آن دیار میباشد شبیه دسته قلم تراش تراشند و بآن آغاز نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید بر آن جلبس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و دفتر اعتمادی مردم بیجانگر این باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آن را دانایک خوانند من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت نشیند و یساولان چوبها بر دست در پایان آن صفه بایستند و هر کرا مهمی باشد بمیان ایشان در آمده محقر تحفه گذرانده و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستد و حاجت خود را بعرض دانایک رساند و او بر وجهی که مقتضای عدالت است حکم کند و دیگری هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون دانایک از دیوان برخیزد چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بدعا گشایند

بدعالیش کشایند و از آن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند و چون بایک متوجه ملازمت پادشاهی کرد و نزد هر دربانی جمعی از
ملازمانش بازایستند چنانچه از در بند هفتمین تنها در آید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه حبس خانه
است و زر آن مردم سه نوع است از طلای مغشوش یکی را ورمه گویند و آن زر یک مثقالی باشد و بده دینار کبکی خرج شود و دوم را که نصف آنست
پرتاب خوانند و سیم را که ده یک ورمه است فلم نامند از آن دو نوع رایج تر باشد و شش یک فلم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز غالب
رایج است و سه یکتار از مس باشد و آن را جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلاد ممالک مقرر زر بضرابخانه فرود آورند و
هر کرا از دیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بضرابخانه رفته مواجب ستانند و یکدینار هیچ آفریده را بر ولایات
حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بیجانگر بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه برای خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها از
طلای گداخته مصمت مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر و دست و انگشتان
کنند و در برابر ضرابخانه شحنه گاه هست و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آن وجه را از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هر چه گم شود و دزد را پیدا کرده
بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در فضای ضرابخانه صورت بازاریست در صد گز طول و پانزده
گز عرض تخمیناً و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته صفه‌های مکلف ساخته اند و پیش آن صفه‌ها خانهای زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین
درهای خانها را آب زده کرسیها و صندلیها نهند و کنیزکان خورد و سال صاحب جمال هر یک از چو مهر روز پرنورتر بر آن کرسیها و صندلیها نشینند
و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد آنجا شتابد و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه داشته باشد
اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده
که چون حضرت خاقان سعید مرا جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه
برآسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسپ خوب و دو تقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم
پادشاه در چهل ستونی بعظمتی هر چه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامهای فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در
گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از دریای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود و سبز رنگی لاغر اندام قامتش
بلندی مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود
آوردم التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشانند و نشان خاقان سعید را استانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ
ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم هر روز دو
گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو ورمه زر وظیفه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه
مرا می طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود بمن می بخشید و بزبان
میگفت با وبکو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او نهند چون ما و شما بجهت مخالفت مذهب باهم چیزی نمیخوریم مصراع
این تنسق زر دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانگر را در آن وقت هفتصد خاتون و قمتان بود و در مجموع حرمهای او هیچ پسر ده ساله را نمی گذاشتند
و هیچ دو عورت در یکخانه نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا خبر دختر جمیله می شود پدر و مادر دختر را
طلبیده رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خویش میبرد و دیگر هیچکس از والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین بیجانگر در سالی
یکنوبت از روی تعظیم و اقتدار و تجبر و افتخار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهنادی گویند شرح این سخن آنکه از تمامی
ممالک رای که طول آن سه ماهه راهست سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته تختها و صندوقها
بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بیض ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

در فضایی بغایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد رایت اقامت برافرازند و فیلان کوه نهاد حاضر سازند و در آن فضای دلگشای چهار طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان مصور بصور مجسم و هر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در اطراف آن چهار طاقها ظاهر نماید و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گرد بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصهٔ پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشیدرخسار در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را بر زیر چراغ پایه فرستند و هر اصولی که مطربان سازند فیل آن را بخرطوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید منگلور بندریست در سرحد بیجانگر و در سه فرسخی آن شهر بتخانه ایست مربع متساوی الاضلاع ده گز در ده گز در پنج گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از روی بصورت چهار صفه و در پیش آن صفه که در برابر است بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گوییا بکسی مینگرد و امثال این بتخانه در ممالک هند بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد و شمار العلم عند الله الملک الغفار

الاقلیم الثالث صاحبان اقلیم مریخ است و اهالی آنجا اسمر اللون باشند و ابتداء اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پس بامصار قندهار رود و بر وسط بلدان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام بگذرد و پس بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد و غرایب این اقلیم بدین موجب که مسطور میشود

قیروان داخل مملکت افریقیه است و در آن بلده دو ستون است که جسم آن باحجار و اجرام مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر روزها اصلا آن آب موجود نباشد

اسکندریه از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومیست و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم دروازه را نمیگشایند مگر در روز جمعه و حرارت بر هوای اسکندریه غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات بود از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد و قرب باسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینه بقطر هفت گز در آن میل نشانده و آن را بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بیرون آمدی بدریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را نسبت بدیشان اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکا و فطانت فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آئینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل منارهٔ اسکندریه آبگینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده بودند و بر پشت آن منارهٔ بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود والعلم عند الله الودود

مصر از جملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است بوفور عمارت و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز و استغنا دارد و معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش در ازمنهٔ سابقه بمرتبه بود که بسبب غرور فرعون شده گفت که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیلی در وقتی که آن مملکت را مسخر ساخت بنای توطن را از مصر برانداخت و نزدیک بآن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد و آن را موسوم بقاهرهٔ معزیه گردانید و آل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهرهٔ معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع گردانیدند و قاهرهٔ معزیه بلده ایست طولانی در کنار بحر نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای

ورد افواهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند و بعد از انقضاء چند روز بعدد هر بیضه جوجه بیرون آید و آغاز
چینه خوردن کرده بتدریج بزرگ شود دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض باطراف
وجوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا آنکس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد
دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنهٔ سابقه بطلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت
مهابت و بافسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارات ضرر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابو الهول خوانند دیگر از جملهٔ عجایب آنکه آن مملکت دو گنبد هرمان مصر است و آن عمارات از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند و بروایت
بعضی از مورخان بانی آن عمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسخ مسافت بنظر یافته و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات
اهل عالم بغایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها انبار کرده بودند و از آنجمله سه گنبد بزرگست و آن
سه گنبد کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هر یک از هرمان چهارصد گز در چهارصد گز است و ارتفاع آن نیز بهمین مقدار است
و آن گنبد کوچکتر سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب هرمان ترغیب
نمود و سلطان بسیاری از بیلداران را با بیلها و کلندها بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد
چنانچه از دور بنظر بیننده در نیاید و اندر نزدیک چنان نماید که گویا موی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوبی فسطاط
و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتانهای مسطر کفن کرده اند
و ادویه بر آن مالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر بدنش راه نیافته بود و اثر حنا در
دست و پای آن میت باقی بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین
مومیائیها باشد عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقولی تختگاه فرعون بوده است و درختی که روغن البلسان از آن حاصل شود در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره ایست از سنگ رخام
سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس بر یمین و یسار آن دو صورت دیگر مشابه او
خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب مترشح گردد و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است وجه تسمیه اش بزعم
بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشید و شیر از آن بفقرا قسمت میکرده گویند که در نواحی آن بلده
چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر
نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نگردد و در بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة
علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت نهند و آنرا
در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شامست و نخست ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا
باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد بتقلید بهشت همدران سرزمین
بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی اهل تفسیر آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن موضع است پس از آن تارخ که نزد
اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود و هوای دمشق بحد اعتدال
ایست و آبش که از طرف بعلبک میآید اکثر در سایه درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطهٔ دمشق یکی از چهار بهشت عالم است و آن
سه موضع نزه دیگر که عبارت از شعب بوان و ابلهٔ بصره و صغد سمرقند است در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام
دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه و در عالم
بقعه بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند که پنج ساله مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشند
صح

و دستقیان بلهو و لعب مشغول‌اند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف انه هو الغفور الرؤوف **انطاکیه** شهریست بزرگ نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانیهٔ آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در سواد انطاکیه سیصد و شصت برج بست و جهت محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده اند در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و در بیرون انقدر پشه بود که اگر کسی دست از پنجرهٔ سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دستش وی چسپیدی تا گاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه از مس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز پشه پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا کردهٔ داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها و انماها از آن بقعهٔ متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجائب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلدهٔ شریفه را در سنهٔ اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم ابن عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارت اتصاف دارد و در بازار آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و در زمان عضد الدوله دیلمی از ازدحام خلایق در آن بلده بر تبه رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنا بر آن عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان مییابد و بهترین آن کاریزها قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آن جمله است که بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آن جمله است و گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصبهٔ ثنیة الله اکبر که قریب بلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر را السنه و افواه اهل سفر مذکور از غرائب آنکه در عجائب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسب حکیم آنجاست و بر سر آن قبر آهن پاره‌ها ریخته اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بآنجا نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته بعد از آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال البصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب است که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسب بگذریم التفات باین سخن نکرد و گفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت بازداشته فوت گشت **اصطخر** از بلاد قدیمهٔ فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیهٔ عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر هیکلی عظیم ساخته اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنا بر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در آن هیکل حبس کرده است والعلم عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجائب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجائب آنکه در درون بلدهٔ ابرقوه باران نبارد مگر اندکی و در بیرون آن شهر بدستور سایر امصار قطرات امطار در فیضان باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات

محمد بن یوسف

صلوة الله علیه وعلی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین **الاقلیم الرابع** این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن اکثر اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر و ابتدا اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و پس بر اراضی تبت و خرخیز و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غربیه این اقلیم بدین موجب است **خان بالیق** دار الملک مملکت ختاست و بصحت فضا و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ و سی گز عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آنجوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع را که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکند یا آسیبی ببرگ آن رساند و در دو طرف آن راه قریهای معمور مشتمل بر تنجاها و دکاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک لطایف نگار میگردد **حکایت** در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آنجماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هراة سفر کند تا هر روز که باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب حکم نگاهداشته بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلده فاخره هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیر شاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاولی بچلکباه یلدز و ایل شیر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت میپرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده میگفتند که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و نهم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاده و در آن بلده سید فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزئین ساخته بود و در قریب آن بقعه معبده اوثان و بتخانه بزرگ داشتند که اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی منکلی تیمور بایری نام در غایت حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روانشده و بیست و پنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان در آن بیابان گاو و قطاس بازخوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده مدتی بر سر شاخ نگاهداشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاست ده روزه راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختائیان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیک روز در مرغزاری نضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها برافراختند و بشیرها و صندلیها نهاده از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیده و بر زبر هر بشره نخلی بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند و نسخه گرفتند

که هر یک از ایلچیان چند عدد بوکرداز بند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که هر کس که دروغ گوید او را در پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانانی که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که خدمتکاری بر میان بستند و شانزدهم شعبان داکت داجی که حاکم سرحد بود طوی عظیم مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود بردو ختائیان بدستوری که معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده میان ایشان راه نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضائی بزرگ بود و در وسط آن فضا دکانی بلند که ساحتش یکجریب بود ساخته بودند و خیمه بزرگ دو بیره ختائی بر آن موضع کرده و دامنهایش را بر داشته و تالاری از چوب و سایبانها بر افراخته چنانچه در آن یکجریب مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه دو بیره صندلی داجی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها بود و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امراء ختائی بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان التعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هر یک از ایلچیان و امراء دو میزه نهادند در یکی قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه‌های خشک و تر ختائی و در دیگری کلیچها و نانهای خوب و گلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب و در پیش سایر مردم بعدد هر یک یک میزه بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بودند خمهای چینی و صراحیهای خرد و بزرگ بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و با توغن و کمانچه و نی و تنبک و موسیقار و سنج و چهار پاره و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده و مروارید با در گوش کشیده بازی گریها کردند و ازین فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش و پس نمی نهادند و نیزه‌ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیر دیوان که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق تحلیه باهوی میگردانیدند هر کس را که کاسه داد شاچه از آن بر سرش زده مجلس را عشرت افزای تماشا میساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صور جانوران ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختائیان برقص اشتغال داشتند و بعضی از پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف نهاده بودند و چون ایلچیان کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود در پیش آوردی تا آنکس هر نقل که مایل بودی بتنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته بود و چنانچه پسری در اندرون آن رفتی و آن لکلک باصولهای کوفتی القصه آنروز از صباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند و هفدهم شعبان بجول و بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت متانت در میان جبال واقع شده و دیگر راه پیش ندارد و ایلچیان بدان حصار در آمده متوطنان آنجائی همه را شمردند و نام نوشتند بعد از آن از قراول بسکجو رفتند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختائیان آنجائی الاغان و خوت آنجماعت را تمام رسانده بدفتر بردند و سپرد و مایحتاج ایشان را از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر کسی کتی و یکدست جامه خواب ابریشمین و یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و از آنجا تا دارالملک ختای در جمیع یامخانها ایلچیان را برین نهج خدمت میکردند سکجو شهریست در غایت عظمت و سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرعی باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک ابی بود و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم آویخته میفروختند و در آن شهر بازار و چارسوی بسیار است و بر سر هر چهار سوی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و کنگرها بران تعبیه کرده هم از چوب و مقرنس ختائی در آن بکار برده و بر فصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با کثرت مردم راه اندک مینماید و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه بنا کرده اند و درین شهر بیت الصنم متعدد است و هر بتخانه در وسعت قریب ده جریب و تمامی صحن آنها از خشت پخته تراشیده فرش انداخته اند و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختاست نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی در بزرگی نزدیک بشهری و در میان هر دو یام چند قرغو بود و قرغو عبارتست از خانه که

ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشینند و آن منزل را چنان ساخته اند که قرغوی دیگر بنماید و چون حادثه دست دهد مثلا اگر لشکر بیگانه اثری ببینند فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر آن حال را مشاهده کرده هم بدین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردد و بعد از یکشبانه روز از افروختن نیران حالی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و بمتعاقب این صورت کی دفو مکتوبی مبنی از شرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و کی دفو کنایتست از خانه داری چند که در محل معین ساکن گردانیده اند و مأمورند بآنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال بکی دفوی دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلاً بعرض پادشاه رسد و از کی دفوئی تا کی دفوی دیگر ده مره است و هر شانزده مره یک فرسخ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوبند بکی دفو همانجا اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلدهٔ دیگر است و بزرگتر نه یام بود و دانگچی که کلانتر داجیان سرحد است درین شهر حکومت نماید و در هر یامی صد و پنجاه اسپ و دراز گوش و قریب شصت عرابه جهة ایلچیان می آوردند و پسرانی که اسپان را محافظت نمایند موسومند بباقو و متعهدان دراز گوش را لوفو گویند و عرابه کشان را چیقو و این طبقه بسیار باشند و ریسمان های عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهدهٔ دوازده کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره همچنین بدین مروارید های دروغین ختائی در گوش کشیده و موها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشند و باقویان بتعاقب یکدیگر پیشاپیش اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهة ایلچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و بقول دیگر آماده و مهیا باشند و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در طوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بوده و در هر دوسون اول پیشگور که رو بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر سفرهٔ خود رود و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کلهٔ آن بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان بنظر آمد که کشیده بودند چنان متحرک که بیننده را گمان میشد که مگر زنده اند و بر دیوار با صورت گرهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود مانند پوست کار و آنسرا همه پردهای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و درین شهر خانهٔ دیگر ساخته اند که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر نقش منقش ختائی و غرفها و ایوانها پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان و خدمتکاران ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان تذهیب کرده بودند که بیننده انگاشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه کرده بودند و یکسر میل را بر زبر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیر را که پهلوان صلاح الدین شیربان آنرا خود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هرچند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ادای طوی مبالغه و اهتمام مینمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آبیست از رود جیحون است و بیست و نه کشتی جسری بر آن بسته اند و آن کشتیها را به زنجیری که در ستبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف ده گز بر خشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهن هر یک بستبری میان شخصی در زمین محکم کرده اند و زنجیر را بدان استوار ساخته و کشتیها بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی از قراموران بگذشتند و در آن

طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا بتخانهٔ عظیم بود چنانچه از سرحد ختائی تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و آن شهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و زیبائی رخسار ایشان در آن بلده بمثابه‌ئیست که بحسن آباد اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود دیگر عبور نموده در بیست هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه به بلدهٔ صدین فور نزول نمودند و آن شهر بغایت معظم بود و محتوی بر خلق بسیار و بتخانهٔ بزرگ داشت و در میانش بتی جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای او صورت دستها بود و بر کف هر دستی بهیئت چشمی و آن بت را هزار دست گویند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است و در اطرافها و منظرها بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقهٔ نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانوی او بسینه او گذر کرده و همچنین قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در مشاهدهٔ آن حیران میماند و در مجموع طبقات این عمارت از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته‌اند و قدمش که طول هر یک بده گز نزدیک است بر دو تخته ریخته منصوبست و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و آنچه که آن را رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بر آن تصویر نموده که در چله نشسته اند و چقچاره و بکّه و ببر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده و بر جدار آن بتخانه صورت کرهها در کمال حذاقت و مهارت بجای آورده و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و متکلفتر از چرخ شهر قنجو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنهٔ مذکوره بدروازهٔ خان بالیق رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان بنا کار میکردند چوب‌های بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازهٔ خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر درگه پایس گردون اساس دایمینگ خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه مقدار هفتصد قدم بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف او پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها بر راه داشته ایلچیان [illegible] تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک دایمینگ خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طنبی ترتیب داده شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازهٔ میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بر بر کوشک پشت دروازه کورکه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر لشکریان تاچخ و دورباش و زوپین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای کریاس خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند مذکور که و دهل و دمامه و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیرا که در وقت دیدن پادشاه رسم ختائیان دویدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازها در آمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن سریر مثلث بود و در اطلس زرد ختائی گرفته و در آن سیمرغ و اژدر و دیگر صور نقش نموده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امرا تومان و بعد از آن هزاره و صده و سرده و هر یک از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چهار یک و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر نمی نگریستند و در عقب امرا افزون از مرتبهٔ تخمین و قیاس جیبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوا ایستاده و مجموع چنان خاموش بودند که گوئیا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه

بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالا محاسنش نه بزرگ و نه خرد و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود
و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده و موی مشکبوی بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای بس بزرگ در گوش
کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان بر آن
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان یکجا پیش بردند و پادشاه نخست بر غوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان
هفتصد کس بودند بعضی دوشاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نفری موکل بود و مویش بر دست گرفته
مترصد آنکه پادشاه چه حکم کند دایمینگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاده زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص
بکشتن کسی نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته از گردنش آویزند و حد گناهش را نیز قلمی کنند که در کیش کافری چه بود و بر زنجیر دوشاخ
بسته بخان بالیق فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و مسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه‌ئی که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و او اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر زمین
عبودیت نهند و منظور نظر التفات کردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمینگ خان بود دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق
بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که بتخت قامتهای خود در اخم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین
نهید ایلچیان دوتا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا
ایران که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص دایمینگ خان ایلچیان بدو دست بلند گرفتند و قاعده اهل ختا آنست که هرچه متعلق بپادشاه
کرد آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرده باز بخواجه سرای سپرد آنگاه دایمینگ خان از تخت فرود آمد
بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانیدند
و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بموجب شادی خواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان
میرزا بایسنقر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد میرشاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت بزانو درآمده دایمینگ
خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و داچیان شما دیده‌اند
که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکست یا فراوان جواب دادند
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسپ آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشند دیگر سوال کرد که آیا
امن هست ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغبال آمد شد مینمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام اکنون شما از راه دور
آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس کشیره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی متکلف و بستر و بالش اطلس و کمخاب و کوشکه و صندلی و منقل و آتشدان
و زیلوچه و حصیرهای نازک مرتب بود و از یمین و یسار آن کت کتهای خوردتر نیز بود و هر یک از فرستادگان را بدین نهج خانه مقرر ساختند
و دیگ و کارد و قاشق و شیره ترتیب کرده هر روز ده کس را یک سر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ
برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح
نهم ذی حجه مذکوره تنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان بر حسب اشارت تقدیم
رسانیدند چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است

گذرانیده بکریاس سیم درآوردند صحنی بغایت وسیع و خوش بود اشتمل بر فرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی در شصت گز طول و در درون آن
اشخانه تختی بعظمت نهاده بودند بقامت مردی بلندتر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا
نزدیک تا آن تخت ایستاده کاغذ مطوی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما گوشهای [illegible]
و پایهای غرابت آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوزها اشیاء مرتب مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت [illegible]
سالست که این تخت را ساخته‌اند و از آن چیزی نشوده و از چپ و راست تخت دو اچیان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل و نزدیک بیک پنجره طنبی
کورکه بزرگ نهاده بودند و قریب با آن شخصی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل بها صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ
منصوب بود و در بیرون طنبی قریب دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ طنابها بسته
از آن در آویخته بودند و سر این طنابها دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را
کشیدندی آن پرده در هم پیچیده شدی و در باز گشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان یکبار
آغاز نواختن سازها کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه
از اطلس زرد و چهار اژدر که باهم در حمله بودند بر آن نمونه زده و پس از نشستن دایمنک خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند و پنج نوبت سر بر زمین
نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشانیدند و ختاییان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهند و از آن
فروتر را دو شیره و از آن نازل‌تر را یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک با آن هفت
چتر ملون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود
کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و
اشربه بسیار موجود بود هر لحظه جوالسالاران آشها و گوشتهای بره و قاز و مرغ می‌آوردند و در پیش مردم مینهادند و در آن روز پسران و دختران
صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ
و زغن و غیره ذلک بودند که ریزه‌های طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیترسیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا
نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر
کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی صاحب نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می‌آید و قولیست که هیچکس جامه
سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم نیم شب تنقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود
بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و
مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در آن دو جمع
آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای العمارت هزار و هفتصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود
و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و در آن روز دایمنک خان امرا اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن
سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمنک خان مذکور [illegible] حکم شب چراغ نفرمود و رسم چراغ
در آن دیار بر موجب است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ سرو بپوشند و صد هزار مهر چراغ بر ریسمانها
تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند بر وجهی که چون یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده بهر چراغ که رسد روشن سازد و
یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ
بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روز کنار بر کسی نگیرد و بخششهای بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید و در روز

و در روز سه‌شنبه دهم صفر صباح تنقاول آمد و ایلچیان را بر در کریاس اول نشاندند و خلایق هر دو بار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمده بودند و در کوشک اوّل تختی مرصع نهاده بودند و در بار اکشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق را نوزده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت برآمده حکمی که از دایمینگ خان صدور یافته بود در بر جایی ثبت گشته دو کس برداشتند و یکی باواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم زبان‌دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و هم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناه‌کاران و باقی‌داران دیوان را مطلق العنان گردانند که جرایم ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی به هیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چتری به سر یرلیغ داشتند بر چوبی زر گرفته و حلقه بر آن تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود آمد و خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا پای که ایلچیان آنجا بودند و از آن یامخانه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غرهٔ ربیع الاول دایمینگ خان نه شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلب داشته گفت شنقار یکی بدهم که برای من اسپ خوب آورده است پس سه شنقار با ایلچی میرزا الغ بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید با وقت رفتن شما این جانوران را توشچیان نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول دایمینگ خان بشکار رفت و در غرهٔ ربیع الآخر باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در یامخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که آن حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و از این جهت غضب بر وی مستولی یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده جایگاه منزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود در رسیدند دیواری دیدند بر گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در یک شب ختائیان آن را ساخته بودند و بر آن محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا بر گرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو خیمهٔ مربع هر یک بیست و پنج گز در بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمه‌ها سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی و جانداجی را در پایهٔ سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطرنشان نمودند که بتعرض این جماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن هم نقصانی نمیرسد و دایمینگ خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم را آب حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید آنگاه دایمینگ خان سوار شد بر اسپ سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود و عبائی زر و زربفت بر آن انداخته و دو اختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت محفه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می‌آوردند و یک محفه بزرگ را هفتاد کس بر دوش گرفته میکشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار سوار بسیار بسیال می‌آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی‌نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند دایمینگ خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی روانه شدند و پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و سیلاک و اسپ و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده‌اند غایت پیری مرا در صیدگاه انداخت و دست من درد بسیار کرد شادی خواجه معروض داشت که این اسپ یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست و بنا بر حکم ملاحظهٔ تعظیم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نموده و این عذر درجهٔ قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود و بعد از آن شنقاری طلب

کرد و یک کلنک بپرانید و شنقار بر او انداخت شنقار سه لگد زده کلنک را بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهاده بودند فرود آمده و بر
صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختائی او را دعا می کردند و دایمنگ خان بتعجیل اسپ میراند تا بقصر سلطنت رسید و ربیع
ربیع الآخری بازشنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شنکس مید یعنی بانعام خاص مخصوص میکردانند و چون آنجا رفتند بپای تخت رسیدند
و دیدند که پادشاه نشسته است و شیر را در پیش او نهاده اند و چون دایمنگ خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیر را بیک طرف بردند و امرا
بسر شیر با فرستادند و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیره شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی طلس و هشتاد پارچه قلعی و طوقو و لوو و سا
کیکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون او ثلث القسمة مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده طلس
و طوقو و لوو و سا و کیکی و هر یک را ازین سه کس خواتین بود و چهار وصله بود و هر کدام را دو هزار چاو و خواجه غیاث الدین و ارده وان و
تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده طلس و طوقو و لوو سا و کیکی و قلعی و دو هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک
که سلطان شاه و بخشی ملک نام و اشتغتیه هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طوقو و لوو و سا و کیکی و ده اسپ
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر نی و بیست و پنج کیسه سه پهلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و
ایلچیان اشیای مذکوره را التصرف نموده بیامخانه بازگشتند مقارن انحال یکی از خواتین محبوبهٔ پادشاه فوت شد و جهت سرانجام یراق طلا برساختند و
در روزی که انجمن شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر میتیه را بدفن برند صحن مخجان راست شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته
افتاد و چه باره کاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و منقش بستونهای یکپاره تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دورتر بود در رسید
و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قریب دویست و چهار خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آتش تا تمام روز دیگر هر چند جهد نمود
آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا التفات بآن نکردند چه آن روز از روزهای نیک دین ایشان بود و بکار دنیا نمی پرداختند بعد از آن پادشاه
به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب فرمود و تختگاه مرا بسوخت و حال آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده و ظلمی
از من در وجود نیامده است و ازین غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهت دفن
خواتین معظم کوهی معین است و چون یکی از ایشان میرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نمایند
و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه صد ساله بلکه زیاده داده حبس کنا
کرده اند و بعد از تمام شدن قوت ایشان همانجا فوت شوند القصه چون پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از دواچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند
و در یامخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در سیزدهم ذی القعده بشهر سکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو هر چه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند هر برده
بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند
بشادی خواجه و قیقان دوچار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنابر آن ایشان مدتی در سکجو ماندند و منتصف محرم سنه خمس و عشرین و
ثمانمائه از سکجو روان شده و عمرانات و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه
سمرقند پیش گرفتند سایر ایلچیان بطرف خراسان روانه شدند و از آب آمویه گذشته غره رمضان به بلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده در
یازدهم همان ماه بتقبیل قوایم سریر پادشاه جمجاه استسعاد یافتند و احوال ربع مسکون بعرض رسانیدند طمغاج از جمله بلاد ترکستان گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هرچند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر درآمده که در آن بلده دو چشمه آب است
یکی شیرین و دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی از آن غدیر جریان مییابد که آب یکی شور است
و از دیگری شیرین کشمیر چنانچه استاد الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده اند کشمیر ولایتی

[illegible]

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن مملکت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوفست بجبال بلند کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد
هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقیش منتهی میشود
بمبادی اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموارست از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل فرسخست و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعض آن دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معمورست مشحون بچشمهای آب عذوبت مآب
و مرغزارهای نضارت ایاب و زبان زده عامهٔ خلایق آنست که در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از امارات
جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آنجا در السنه و افواه ناظمان مناظم و اداهی مثل گشته و در آن معنی بر زبان بلاغت
بیان بعضی از شعرا سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی خرم دل آن سپاه کشمیر توئی آن حور که روح را سپردکش گویند کاندر
کف پای نازکش ضمیر توئی و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نغر نام
که تختگاه حکام آن دیار میباشد و مانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید
و منبعش بهمان ولایتست و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک بسی جسر بسته اند و راه آمد شد گشاده هفت جسر از آنجمله در نفس نغر است و این آب
بعد از آنکه از کشمیر میگذرد آن را بحسب مواضع آب زندانه و جهلم میخوانند و آن آب در بالای مولتان بآب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه
گذشته در حدود تهته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و القینا فیها رواسی سوری از راسیات جبال بر پیرامن فضای بسیط
المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از ماتم تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب دوران
اختلال آن را پایه زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار مضیق و دشوار چنانچه نقل احمال
و اثقال از آن راه بر پشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی ببرند آن را بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجایی
رسند که آنچه داشته باشند بر چهارپایان توان کرد و راهی که بصوب هندوستانست بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه
از آن دو راه آسان تر است اما در چند منزل علفی است زهردار و بیماریست بیرون بردن چهارپایان از آن بغایت دشوار والله اعلم بحقایق
الامور والاسرار **هراة** و اتقان عجایب اخبار و غرایب آثار در کیفیت بنای این بلدهٔ بهشت آثار و اسامی بانیان آن خطهٔ فردوس مقدار
اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد
شده چنانچه میباید و منه الاعانة والتوفیق ابوالحسن صفوانی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمهٔ انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوات
اتمها انماها فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آن را هراة خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند
و از جناب اقدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابوالمظفر محمد مالینی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در
احوال گذشته از روی اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشهٔ روزگارانم
گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خراب گشته از آن رسته بعد از آن مشاهدهٔ من گشت که کشت
زاری شده و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مرویست که زمین هراة دریایی ژرف
بوده جایی که اکنون چهارسوق هراتست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان
حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود و هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هراة مذکور است
که چون اسکندر فیلقوس بر دارا استیلا یافته او را بدار جزا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید و در آن زمان غیر از قهندز معروف
و در آن نواحی عمارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر خطیر اسکندر مایل آن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم
از وهم آنکه ایشان را تکلیف بیگار نماید اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضاء ما باین بنا که در خاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست

بنا بر آن اسکندر در تعمیر هراة متامل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا از طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین استدلال نمایم و اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانه تنگ ساختند و بساطی بر زبرش گسترده اعیان روم را طلب داشت و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر را بعمارت آن شهر با ایشان در میان نهاد فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بفایده است و زمره جانب نقیض گرفته بزبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایونست بظهور آید و آن شهر ساخته شود مادر اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرت دیگر درین باب استخاره نمایم و چون روز دوم حکما و علما روم بدرگاه حاضر گشتند ملکه آن خاک را از آن خانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه آن جماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنا شهری چنین مستلزم نام نیک و موجب ادراک ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز تعمیر آن بلده فاخره نموده بوجه دلخواه با تمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علما اعلام و مامن طبقات امم و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده هست غبار توتیا نثارش سرمه دیده روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه خاک ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و از انهار و اطراف بساتین طرب ناکش مشاکل جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبه که هوای اراضی بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سو دویده سواد روضش از روضه ارم دلگشای تر و شمال گلشنش از فوایح مشک ختا عطرسا تر نظم چو باغ ارم ساحتش دلگشا چو صحن فلک عرصه اش جانفزا ز روح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سر بسر بر آورده بر اوج افلاک سر میوه های لطافت آئینش شیرین تر از شیره جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان نظم چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار بساتین از و دیده را زیب بود ز عطر گلهایش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته زراعت و عمارتش در افزود و بهمین همت آن پادشاه وافر مکرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آئین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه انجامید که ساحت کوه و دشت سمت اتصال گرفت و فی الواقع در آن اوان از قریه باشتان تا سافلمان که چهار فرسخ مسافتست در طول و از دره دو برادران تا پل مالان که قریب دو فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وش آن عرصه سبعه غیرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه از قبه گوسویه تا اوبه که سی فرسخست باغات و حظایر و قصور و بلوکات این بلده شده تا حدیکه بیکدیگر اتصال داشت و هر جهاندیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم می پنداشت نه باغی همه در خرمی بستان بهار گشته در دیده بهار نگار از سپهرش برفعت آمده ننگ و ز بهشتش بنزهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان بانجام انجامید و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام بعمارت بقاع خیر و باغات و بساتین راه یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت و جهانبانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالک پناهی خبیب الهی بار دیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب تمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون بلدة طیبة و رب غفور در شان او صادق می آید

می آید و فضای راحت افزای هیچ روضه ما بهر با سلسال وصف بساتینش را ادا نمی‌نماید و از جملهٔ نوادر عمارات ظاهر دار السلطنهٔ هراة جسریست که بر آب هراة رود بسته‌اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در هیچ یک از تواریخ هراة مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می‌افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده و درین حین که خامهٔ بلاغت آیین بتحریر لفظ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبد الله بن طاهر جماعتی از مجوس در هراة متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از وعاظ که در قریهٔ مالان صحبت تطوف افسانه پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در دفع این صورت اهمال و تغافل می‌نمایند از شنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بشب آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش نشان ندیدند دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده از هراة به نیشاپور رفتند و نزد عبد الله داد خواهی نمودند و عبد الله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهراة فرستاد چهار هزار پیر معمر از نفس هراة و توابع مجتمع گشتند و گواهی دادند که مدة الحیوة این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده‌ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجدی دیگر و امناء عبد الله دست از جستجو باز داشته آن گواهان را از آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هراة یکی آنکه قریب بالنگ داعی که در پنج فرسخی آن بلده کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه آب میچکید و بنا بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است ساخته‌اند و سابقاً احیاناً ماهی بزرگ در آن حوض مرئی میشد و میان مردم شهرتی داشت که هرکس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور است و پیوسته برسم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هراة و سایر عمارات این بلدهٔ بهشت آسا در رسالهٔ مآثر الملوک و خاتمهٔ خلاصة الاخبار بصفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان بیان بالصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع اطراف و بیشه‌های آن قسمی از اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال و صبا از عبور و فرار آن افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار باد طبیعت سیال از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت بپیرامنش بیشه‌های خدنگ بهم برشده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل بدریاست و در دشت و جبال آن فوران چشمه‌های آب بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر بار است و تواتر قطرات امطار در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و توابع آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات و اوان از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب می‌یابد و خوردن گوشت گوسفند و سمیات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و بکرات این معنی را مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موزونه و دار الملک آن ولایات تبریز است و تبریز بعقیدهٔ صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چند گاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید عمارات آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی بتبریزیان گفت که بجهة زلزله‌ای عظیم بساکنان این شهر میرسد بنابران داروغه بخروج مردم از دیوار و بست تبریز فرمان داد زمرهٔ انقیاد حکم کرده خرقه بموجب

کلمهٔ کذب المنجمون و رب الکعبه عمل نمودند و بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماوی گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثلثین و ثمانمایه هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات و زراعات غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شان آن و کریمهٔ جنة عرضها السموات کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوانست [illegible] یا زلال سلسبیل عرصهٔ چرخ جنت صحنش با بهشت جاودان آب باد او ست چون باد مسیح و آب خضر باد جانبخشش چو جان و آب دلجویش روان و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوهٔ بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبهٔ میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد و بنابران تبریزیان آذوقه و سایر ضروریات را بفصل در خانهائی که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد بنا بر علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست مغزند همه جهان و تبریزی پوست آن را که بدوستی بیابی صادق گو نیز عزیز نیست که تبریزی جوست و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز نکو و هر چه زانجاست نکوست مغزند همه از تو ایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست اردبیل از بهشتیست که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکورست که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمینا و در متانت بمثابهٔ که آهن بر آن تاثیر نکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز بموضع نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشراف طوایف انسانی و مشاهد معطرها و مراقد جنت آسای زبدة الاصفیا مشارالیه و ذریت امامت منزلتش همیشه خوان احسان گسترده اند و همواره سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده بیت

در ضیافتخانه خوان نوالش منع نیست در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته

ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت مآب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و [illegible] خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و سنگریزهٔ آبش از غایت جودت غیرت عقود لالی یم و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بسنده است که منشا و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین و تاسیس قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته از مآثر طبع نقادش مهام [illegible] در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور [illegible] بر وجه مراد ملتئم نظم

مشتری عقل و دوربین ترا در بد و نیک پیشوا دانند
ماه عالم فروز در شب تار رای تو مشرق رجا دانند

یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور حجم اقتدار معالی دستگاه کریم الدنیا و الدین ملاذ الفقرا و المساکین بیت حبیب الله آن عالی مقامی که عدلش داد عالم را نظامی عمت مآثره نصفته و شاعت میامن رأفته و چون فاتحه و خاتمهٔ مجلدات ثلثه حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بتحریر مدح و ثنایش اقدام نمینماید و ابواب تقریر غرابت گوئی را

کوهی را که در حدود ساوه است میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب از آن بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش
هزار کس داشته باشد بنظر درآید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان نسوان و از سه پستان پیوسته آب ترشح مینماید
و از چهارم اصلا نم مرئی نمیشود و متوطنان آن دیار گویند که در ازمنهٔ سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک
گشته و بر در این ایوان سوراخی است که بعضی از عمران آن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن بنفذد و درتواند
رفت و اگر اولادرشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب
البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان بفضیلت آثار بصحت نپیوسته و در آن
بلده باغات و بساتین[2] و مردم آنجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علی حده دارد و چون دواب ایشان را
وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد **قم** شهریست بزرگ درمیان
ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه کوهیست که از
بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بو نمیدهد و نزدیک بآن شهر وادی است
که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل
نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حالش
وقوف یابد نزدیک بآن سنگ رود و بنیت استکشاف احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش را بخواب ببیند و این معنی تخلف نکند
همدان شهری عظیم الشان و بلدهٔ رفیع البنیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه
هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را گفت که حیلتی سازد که شدت برودت
و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صخره شیری سنگین ساخته طلسم و بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده
آنکه طلسم مذکور از جملهٔ اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بالصحة **شهرزور** نزدیک بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد
و سالی دیگر میوهٔ سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور رمد و آبله قلیل الوقوع باشد **نینوی** بر شرقی دجله
بغداد نزدیک بموصل واقعست صاحب تحفة الغرائب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن مجسم از سنگ و چون آسیا
بان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت
یابد گوید از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از واقفان
مسالک ممالک آن خطه را از جملهٔ بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نمود
و مبلغ هژده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرمود مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاد و بعرض
منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع و فور عمارات و طول بقاع و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن متوطنان اینجائی از تعرض اعدا
و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع
اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا
که منصور در بئر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعی است در شرقی بغداد
و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا النمط که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز مربعا هر جامه که آنجا شسته شود
بغایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه بلطافت و طراوت نیاید و چون وجه تسمیه
و سایر حالات بغداد در ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود **الاقلیم**
الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامهٔ متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان

[illegible]

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

و ماوراءالنهر گذرد و آنجا جیحون قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه اقلیم خامس در این موجبست که مسطور میشود **سمرقند** دارالملک بلاد ماوراءالنهرست و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی میبود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسف بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت آن قلعه کرد و گشتاسپ بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف شمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود به ماوراءالنهر استیلا یافته آن شهر را ویران ساخت و مردم آن ویرانه را شمرکند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه بسمرقند قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتی است بغایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که بساعت بساعت دم خود را حرکت میداد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ یک از قیاصره آن را نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آنجا جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را داعیه شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آنخانه را معلوم نماید و هرچند اساقفه علما نصاری او را ازین حرکت منع آمدند بجایی نرسید و چون در آنخانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و زمره بر اسب نشسته و بحسب اتفاق بعد از آن مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **کماخ** حصاریست در بلاد جهد و در روم بر روی سنگپاره بلند بتعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرائب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع آثار بهار سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بر زمین فرو ریزد و مردم آنها را بگیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هرچه در آن سه روز گرفتار نشود چنانچه بزرگ شده پرواز نماید **قیصریه** شهری بزرگست از بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن چراغی گرم میشد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکمای آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هرکس در یونان چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هرکس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش آید **ارمینیه** ناحیتی است در میان آذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از صاروج و میزابش از مس و در زیر ناودان حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود جماعت در آنجا در آنخانه آتش افروزند و سطحش را با آب نجس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب از حوض برگرفته باطراف آتشکده پاشند و هنوز درین شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **اندلس** مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آن را وادی النمل خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی آن را با آن وادی کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر روندگان بدان ملتفت نشوند بگذرند در آن صحرا مورچگان باشند هریک برابر سگی و آن مردم را هلاک سازند و بهمه ران دیار کنیسه ایست در پیش آن درختی زیتون و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت بار آرد و بمقدار زیتون حاصل شود که تا سال دیگر وجه معاش کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهة تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند **شنتره** شهریست از بلاد اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمایه کفار فرنگ متصرف گشتند [illegible]

مدینه ایست در غایت حصانت و در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت میبود زیرا که آن گرمابه را به بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار را بدانجا در نمی توانستند رفت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجائی اشقر اللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسبیجاب گذرد و پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال اسکل الزهره و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بوده که عمودی عالی در سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس مصنوع ساخته و در یک دست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گوییا اشارت باآن دست دیگر میکرد و قیل ذلک صورة قسطنطین بانی هذا البلدة و در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن باهن و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآنخانه در آمده عضو آلف را که بر صورتی که مشابه آن باشد مالد فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان میبود تا آنکه سلطان محمد فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان صفرت باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و لالان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلدان خزر گذرد و از جمله امصار غرابت آثار این اقلیم **بلغار** است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت تسطیر یافته که سور بلغار از چوب بلوط است و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه از عجایب بعضی از بلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحر سخنوری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلفه بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون ماه در برابر یک دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن بر آن احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده مکان وسیع تر طلبد بنابران در تموج آمده متلاطم شود و حالتش بر همین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه این غلیان رو به تسکین یابد و اجزاء آب بقوام آید و جزر عبارت از همین حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود بهمان طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد پس در شبانروزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون شش است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شش فرسخست و عرضش هفتصد فرسخ و ازین جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید آن پنج را خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا

صحیح
قسطنطنیه

۲
وسواحل
۳

[illegible] که بلغار [illegible] شهریست شمالیه [illegible] سخن سرد و [illegible] از بلغار گویند حرره محمد تقی [illegible]

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

بیست هزار جزیره هست بعضی از آن جزایر تجار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از جهة انسداد طرق نمیتوانند رسید **اما بحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا بمشرق هزار و ششصد فرسنگ و عرضش تا آنجا که بمحیط می پیوندد سه فرسنگ است و دو شعبه ازین دریا بمیان اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج ادریش و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بتجاره در آنجا رسند و بعضی جزایر دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت **اما بحر المغرب** که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب در برابر ارض السودان است و بر حد سوس و بلاد اندلس و فرنس گذرد و بجانب مشرق جاری بود و برابر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا ببحر اعظم منتهی شود در نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نیایند مگر آنکه قریب بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو بحر بشکل غریب بهم متصل میشود و چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند نیز و از زوال تا غروب حال بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **اما بحر نیطش** که آنرا بحر ترابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و از زمین روس و سقلاب ممتد شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهار صد و سی و سه فرسنگ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که در اکثر آنها انواع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه در آید یکی قریب بجزیره سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند **اما بحر طبرستان** که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا بمغرب دویست و شصت فرسنگ است و عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آب سکون ابتدا یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و باز بسکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشند و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد **اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و بطایح** در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش صد و شصت ذراع و کف این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه و طراوت رخساره استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد **بحر فارس** این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر سند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسنگ و عرضش صد و هشتاد فرسنگ است و بعضی از جزایر غریبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی درین دریا بسیار زیند **بحر السحاب** دریائیست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهة آن بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا طیبوده است **بحیره ارمیه** در حدود آذربایجان است و در میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد **بحیره تنیس** در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناک از خواب برآیند **بحیره قافیسه** در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته بمیان دریاچه رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا درازی طناب بهزار گز رسید همین گمان برد که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است پس آنرا بر کشید

برکشیده و فرمود که سنگ دستاسی بر سر طناب بستند و خریطهٔ تخم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند آنرا دیگر باره کشیدند چون بیضها درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده است دست از آن کار باز داشتند **بحیرهٔ الصخر** دریاچه ایست بحدود دیار شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحس ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا چهار گز عمق دارد **بحیرهٔ اخلاط** دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ماهی باشد و ده ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست **بحیرهٔ حبران** دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب احبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفسی اعجب مفازات **اما سبب تولد انهار** آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه اینست که بسمت سطیر میآید **نهر اتل** ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بران شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب این جوی دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق نتوان کرد چه اصلا آب این بدریا نمیرود **نهر آذربایجان** آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیرهٔ طبریه و در بعضی از مواضع جداولی ازین نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی سفید و لطیف بغایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند **نهر جیحون** که آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش از جبال صغانیانست و انتهایش بحیرهٔ خوارزم و در بعضی از سنوات بفصل شتا آب آنچنان منجمد گردد که چند گاه کاروانها بر بالای آن گذر یابد و هیچ اندیشه ننمایند **دجله** نهری بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم یا کوههای صفینین و حصن ذو القرنین باشد و از فرضهٔ عبادان گذرد و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست **نهر الذهب** در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که نهر یباع اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمینیه است و آبش بغایت سریع الجریان بود و سلوک کشتی در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگ لاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس مهیبت تمام دارد و هر چه از حیوانات در وی افتد اگر بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود** در بلدهٔ فاخرهٔ صفهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و رساتیق و بساتین صفهان از آن رود منتفع باشند **نهر سنجه** رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطرهٔ عظیم ساخته اند و آن یک طاق است و قوسش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد **نهر اندلس** آبیست که کشتی بدان نتوان در رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیهٔ وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تتجاوزنی فانک لم ترجع **نهر صنجای** بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شناعتست و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون تجار از اموال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند **نهر طبریه** آبی بزرگست نصفش سرد و نصفی گرم و مصب آن بحیرهٔ طبریه است **نهر نیل** از معظمات انهار ربع مسکونست و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و نهری درازتر از وی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه در میان بلاد اسلام رود و دو ماهه در میان دیار نوبه و چهار ماهه در صحاری رملی و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

و من قال [illegible]

در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و بدین بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبدالصمد بن ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون صدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهة نیل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون بمقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره رود نیل روان گردد و این نیز از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکهٔ نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده هژده خط بود و هرگاه از این بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی که نوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر منهدم گرداند و چون دختر بکر صاحب جمال با حلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و ترقاد نیز خاصهٔ این نهر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر رسد و زمین صلب بود و چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن اثری تمام است و بعضی چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین اروشنک** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد **عین اللطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از آن حاصل گردد و در بعضی اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب ملاهی و مناهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود افغانستان و هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر بمقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنگ گردد و سبب هلاکت شود **عین داراب** در این چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل در آنجا در آید آن گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب بیشتر نماید محکمتر گردد و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده پا بآن چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست آب آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آب آنرا در ظرفی کرده بآن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جائی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر اندازند و مشهور چنانست که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر بیهری در اراضی اندلس با وجود صغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الفار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون گردد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاهزاده که در این قلعه بودی از آب آن چشمه بخوردی البته بپادشاهی رسیدی **عین سهراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب برباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پاره های نقره بوزن یک مثقال و نیم مثقال در آن پیدا شود **عین الکرم** در نواحی سلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند تازه سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در کنار

و در شکاف کوه نهاوند هر کس که بآب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از انجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت گردد پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الشجره** گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری مجتمع میگردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و بعد آن ظاهر میشود نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید همانا زنجیر بگسیخت و آن شجره ناپدید شد غواصی جهة تحقیق احوال آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هرگاه که سر صندوق را گشاده آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد و در ین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنمقدار طعام ببرند که هر کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** در میان خرقان و قزوین است و آبی گرم دارد و هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در ان آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استرخا و اسهال و رمد و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیا ضفادع از انجا بحصول پیوندد **عین البحر** این چشمه در قریه فنجار است از قرای دامغان گویند که اگر زنبوری را در ان افکنند سنگی منقش شود **عین السم** در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از انجا یکفرسنگ دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد **عین الذهب** آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند و روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب آن معلوم نیست **عین الشمس** از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی انجا سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نه پیوسته **عین المسک** چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هرچه بان نشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از ان بمشام رسد **عین الهرماس** چشمه ایست نزدیک بعین شمس و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته اند زیرا که پیش مردم آندیار مقرر است که اگر آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود **عین الفرات** در اندرون الروم است چنان شهرت دارد که هر کس در بهار بآب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تالش چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری برود سنگ شود و در زمستان آن آسیب نرساند دیگر جزیره سلامة که در دیار هندوستان است چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه منکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در ان چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال برین منوال بودی دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آنرا بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه انجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب را بجای دیگر برند اسهال ندهد و در سفید کوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه اکثر مردم بدانجا میرفتند و دفع فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزیکه هوا خنک باشد یخش گداخته میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از انجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی سال آن آب در جریانست و سی سال دیگر انقطاع مییابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال برین منوال جاریست دیگر در ولایت ارمن چشمه ایست که آبش چنان بقوت جهد که از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت اما از چاههای متبرکه یکی بئر بضاعه است و آن چاهیست در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک

در آن افکنده اند بنابراین هر بیماری که از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد **بئر التوفیق** در زمین مغربست و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی برگیرند و در آنجا افکنند بیرون اندازد البته بقعر چاه نرسد **بئر ازرق** چاهیست بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد معقل شود و **بئر سامش** آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجا افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد **بئر الصواعق** آبش سهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دور تر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد **بئر بامیان** گویند که چون نخچیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنچاه رود آب از قعر چاه ببالا آید و چون نخچیر دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر بر کنار آنچاه افتد و جهت آن معلوم نیست **بئر الاصوات** بنجد و تبت واقعست هر کس نزدیک آنچاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد و هرگاه که باران باز ایستد بار دیگر اصوات مسموع گردد **بئر سکل و پب** هر کس که در قعر آن نگرد سگی مانند تیر بر وی پیش خورد و جوش آن را چنین اند **بئر الصمغ** در دریا رهند و ستانست چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند **بئر عبد الرحمن** در ناحیه از نواحی فارس است قریب بقریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم از قعر آن برجوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکطاحونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و باز آن آب در زمین فرو رفته قطرهٔ در چاه نماند **بئر جور** در میان حوضیست در شهر جور و بر سر آنچاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنقدر آب بیرون آید که جوئی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که اینصورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر جور از کثرت آب ویران میشد **بئر سیاماک** در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از جزایر غرایب** حضرت **واهب المواهب** بر ضمایر اولوالبصایر مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را ممر معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهت اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر مستقر وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزیرها از آن قبیل است که مذکور میشود **جزیرهٔ واق واق** در بحر محیط است و در آن جزیره درختی است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق واق مسموع میشود **جزیرهٔ جملوت** در عین خط استوا واقعست و مساحت الجزیره صد و پنجاه فرسنگ است و از عجایب آنکه درین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان کدو شیر مکیده کلان میشود تا بمقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را پاره کنند بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بقرع و انبیق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد **جزیرة الیاقوت** جزیره ایست معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود از آن یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود **جزیرة الفضة** نزدیک بخط استواست در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال **جزیرة المهراج** در دریای چین است در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول الجزیره هزار فرسنگ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش گرد آورند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن پادشاه اسپان باشد که موی گردنشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرغیست که آن را حواری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیات

که هیچکس را به
چگونگی حال آنها اطلاع
نیست و بعضی از جزایر غریب
اینست

[illegible]

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه در آن پیدا شود که پیل و گاومیش را فرو تواند برد **جزیره واق واق** متصل است بجزیرة الزنج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط نمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیرهٔ سلا** درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدّ ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و در آنجا قصریست که هر کس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آنجزیره قومی اند که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ **جزیرهٔ جاوه** در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست که در شب آتش عظیم بر آنجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمینماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و موز و قصب السکر در آن جزیره بسیار است **جزیرة الشجاع** جزیرهٔ معمور است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آنجزیره از سرحد اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان را میخورد و زیاده بر آن تعرض نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک پیه و سوزن پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن کسی او را ندید **جزیرة البرق** درین جزیره سه موضع است که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و نیشکر در آنجا بسیار بود **جزیرهٔ کالوس** در آنجا جمعی از هندوان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد **جزیرة المحرقه** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الرأس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب آنوقت میباشند و چون نزدیک بدان رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب از آن محل تجاوز کند بجای خود باز آیند **جزیرة النسناس** از جملهٔ جزایر چین است و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمهٔ بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرة المناره** در بحر مغرب است و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب بحر دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند **جزیرة الکنیسه** در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند مثل آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کنیسه در آورد و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال بر این منوال باشد **جزیرهٔ خالط** در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هرچند گوسفند خواهند تصرف نمایند **جزیره عادیان** در دریای شقر است باقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آنجزیره صد و شصت فرسنگ است در عجایب البلدان مذکور است که در آنجزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس هر سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیرهٔ عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و در آن جزیره جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید **جزیرهٔ کله** و سریره خط استوا در حدود مشرق از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که گاومیش را فرو برند **جزیرهٔ لنکابالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده غنیمتی شگرف شناسند **جزیرهٔ الرامی** در بحر اخضر است و در آن جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیش باشد که دراز دم بود و در آنجا جنسی از آدمی هست که قامت هریک از ایشان چهار شبر باشد و مویهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق را دریابند **جزیرهٔ العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود **جزیرهٔ سراندیب** جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و در وی کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنقدار باران بارد که اثر قدم آدم شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان المسک نیز در آن جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهت وی از عراق بکشتی شراب میبرده اند **جزیرهٔ مسلا** و در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشه فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باران بازایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیرهٔ زنگبار** در دریای زنجست و در آن جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ موال** در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آن سال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا یکسال جهة سوختن چراغ و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند ترشح کند **جزیرهٔ قبرس** در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسخ بود و در آنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی دیگر در شمال جزیرهٔ یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در آنجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس در روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و هرگاه آن وقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته در آن خانه گذارند و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود و در تمامی آن شب بتلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار بوی دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در اکثر این جبال ایزد متعال را حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظ او تزاید پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزای ترابیه متنوعه و طبخ و نضج مولد از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حدوث یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه اختصار مینماید جبل

۹ و مجموع بدن ایشان پر موی باشند و هرگز جامه نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه بود صحیح

وال

[illegible]

جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قلة الجبل قطعه زمینی است که ده گز مساحت دارد و در وی سوراخهاست که بشب ازان شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن مسافتی بعید توان دید و در روز دودی ازان موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی ازانجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر نمود و بحر خزر ازانجا جوئی کوچک مرئی میگشت و بر سر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند نزدیک بآن بلده است و در آن کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور نزدیک بمکهٔ مبارکه است و در آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه دو سه روز آنجا ساکن بود جبل اشیره در ولایت ترکستانست در اراضی شاش و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آنکوه بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سبلان کوهیست در غایت بلندی نزدیک باردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد جبل الصورت در صحاری کرمانست وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد جبل فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا یبروح الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل مورجان در زمین فارس است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند آنقدر آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و در آن جبل مکانی پدید آید که میان آن تیری آهنین بود و هرگاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست جبل برطاییل در میان دریای هند است و ازانجا آواز دف و نی و سنج شنوند و پی بفاعل آن نبرند جبل نوبه کوهیست در دریای هند و در آنجا چشمهٔ آبی باشد و بزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و در هلاکت خلق کوشند جبل بیستون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهیست که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهة امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و جمعی با نفط و کوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل السم مضافات اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل لبنان گویند که در آن کوه اشجار میوه دار بسیار است ولی از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه و بدا طعم و بوی آن ثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه را ببلخ رسانند خوش بوی گردد جبل الحدید در دیار هندست و ازان کوه آهنی سرخ بحصول می پیوندد که چون زخمی ازان بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح ننماید اما انسان را گمان شود که آن را داغ کرده اند جبل الانهار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قرب هزار قنطره بر آن جویها ساخته اند یاقوت سرخ و زرد و کبود ازانکوه بحصول می پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در اخبار آمده است که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند فاروق راضی نشد و گفت روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان وحشی بسیارند و کسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست و بر آنکوه دو قصر است که هیچکس راه آنرا نمیدانند و عقیدهٔ بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار کوهیست در میان بحر عدن همیشه آتشی ازان جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل [illegible] پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی جبل المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در آنجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغارها باشد که میت در آنجا اصلا پوسیده نگردد

طعم و خوشبو

و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین نیز مغارهاست که اموات در آنجا خفتیده اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را لتی خواجه گویند و زیارت کنند و دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و متحول بسنگ گشته اند از آنجمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او مجتمع از سنگ و همچنین زنی بنظر می آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان بکرمان روند بدست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و هرچه از آدمی و حیوان و نباتی که در آنجا بود حجر گشته تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین و در آن کودکی از سنگ در سنی از سنگ بسته و بعضی دیده اند از سنگ که در آن کبکی سنگین بود و در کنار این بیابان که بغضوبه اشتهار یافته جنسی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هرکه در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه در آن نواحی غاریست که هرکس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده ایست که بر آن جاده مردم از چین به تبت روند و هرکس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش منقطع شده بمیرد و دیگر در ختا کوهیست و بر سر آن جبل چشمه ای و آب آن چشمه از جمیع جوانب آنکوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد ختا اسنو کوهیست و در آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و شخصی که متصدی آن مهمی باشد از آن انجیر را تناول کند و هرچه از وی فاضل آید بفروشد و چنان مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال

ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهة تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد و چون باقصای دریای مغرب رسیدند در یک جزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره درآمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او بمثابه بود که پیش و پس از یکدیگر متمیز نمی گشت با ایشان ملاقات نمود و آن جماعت از غرابت هیأت آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جوابداد که من جساسه ام اکنون ای قوم بروید بنزد مردی که در این دیر است زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید که چون ما این سخن بشنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پاهای او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت او شخصی بنظر ما درنیامده بود و لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جوابدادیم که ما از عرب که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جوابدادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نبود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از کدام حال او خبر میپرسی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چکار کرد گفتیم در سنتیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معاندان غالب آمد قبایلی را که نزدیک باو بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم آنکسی که زود باشد که باذن شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه که بدانجا در نیایم در چهل شبانه روز

بجز مکه و مدینه که آن دو بلد بر من حرامند و هر گاه خواهم که بیکی از آن دو شهر در آیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایک باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شد کیفیت واقعه را بازگفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال را بهمین منوال باصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید فرمود که اعجبنی حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هرکس که در رود بآتش او بدخول بهشت استسعاد یابد و هرکس بهشت او مغرور گردد بدر آمدن دوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این حدیث احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را بعظم جثه توصیف نموده اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج موازی طول و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببرید از کوهی و بسر بر گرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسی و یاران اندازد تا همه را بیکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود گرداند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسی بحسب وحی سماوی بر کیفیت اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای در آورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد مینمودند **صفت یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران متوشلخ بن یافث بن نوح بودند و چون هریک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند که بچهار صد قسم منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هریک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان متابه نباشد و صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سوم گروهی اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تا بچهل ذراع کشد و این صنف را کلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتواند کرد و از اجناس حوش و سباع ضاره هرچه بدیشان باز خورد بجانب نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هرکس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد نه خدای را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند دیگر از غرایب صور معشر بشر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم شکل الانس ما شعرهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران بروی ببارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه ریزان گردد که مرده بمیرد

[illegible]

وحقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در انجا مرده که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و شکمی که دست بروی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قری ولایت قبره در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت بلوغ درد زه گرفت و بعد از چندی آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحبالهٔ نکاح درآورد و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی کتب بنظر درآمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر در زمان سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی جلبه داشت بسان موی خرس اما لحیهٔ او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمیشد و بگدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از من بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب به بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف همدیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در انجا طایفه اند که هر کس از ایشان ریش برمی آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سفید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی و دستهایش پرموی بود مانند خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفهٔ غریب آورده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آن کوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهر است دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت بمثابه که ساق اسب را بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمودی دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک بما بود بیفتاد و چند سر آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش ریخت بزرگی آن دندانها بمثابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر آرند و اگر بسبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز بهوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کردن آن زنان بدان قیام نمایند و هر چه از هر محل حاصل کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سودا و معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تنعم و ذخیره نهادن را از جملهٔ مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است و متوطنان آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و بهیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی نباشند و در هر یک از آن دو قریه ده خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم جهة ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برند و بکارد اعضایش از یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطهٔ دیبا و اگر فقیر بود در خریطهٔ چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج القریه است و آنجا بیندازند و کلاغی چند که بر آن تل آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن تل نشینند و برین قیاس عورات آنجا غسالات نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابهٔ زنان علیحده است

علیحده است نوشته که مطرح گوشتهای ایشانست غیر سنیّه نیست که گوشت مردان را بران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان نضله بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کند و نضله در وقت مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده بادای بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبّرت تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آوازی آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمد رسول الله هاتف بزبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبه نبوّت نرسد و چون گفت حیّ علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت گذارد و چون نضله گفت حیّ علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از ادای نماز بر پای خواست و بآواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود و دو جامه صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبة الجبل بیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از او پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصیّ عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیحا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب برسانید و او را بگوئید که متابعت سنّت سنیّه نبویّه را از دست مده و بران مواظبت نمای و بدانکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و خشت طلائی بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدائی کند ده درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه رفته هر چند جستجوی و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید و العلم عند الله الحمید المجید و دیگر حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از لشکر ترکستان کشیده در نواحی بیلقان جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قرابهادر میگفتند بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابهادر از گوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قرابهادر که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و باتفاق دیگر ارواح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهر را بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قرابهادر این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر آن گوشه خانه را خراب کردند هیچکس در میان دیوار ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بلیغتر نمود که مردم شهر را بگوئید که صدقه دهند و الا ببلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگوئید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان استماع کردند و ایضاً گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال و تا سه روز این آواز از مردم بیکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن پیره زن درگذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات و غرایب الواقعات دیگر تفسیر کازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم مادر مانده چون متولد گشت

[illegible]

[illegible]

دندانهایش بیرون آمده بود دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و تسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة ضعیفه پسری متولد گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو لبش دو دندان رسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب متغیر گشته گفت که وقوع امثال این صورت از جمله علامات انتقال مملکت و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه معز الدین ملک زرگر عورتی به یک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان همان سال ماهچه رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانیان در آمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علماء و اخبار مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در آن راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر بر اطراف و جوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک بآن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخواستند و من تضرع نموده زنهار خواستم زمره از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند یکی از ایشان مرا مخاطب گردانیده و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیله غسان از بطن قبیله انگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بر زبان آوردم که ما در اخبار مغیبه اعتماد بر قول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایا را آینده را بواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که داناترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر علمی را که نه از کتاب باشد بیرون آرنده درویش بی سامان و فرو آرنده باران ریزان که هر آینه زود باشد که بیاید صاحب شتران با یک میان گله نکوترین گرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده همگنان را بطلب غنیمت و هر آینه فرود آید از آسمان تسبیحی برین معنی که مهار در بینی هر بد خواهی کنند که جنگها دیده باشند و سختیها کشیده و تند خوئی و افسانه گوئی را از هم دعا موش کرده اند بدرستیکه کیسان بیباک حق را خشمناک گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهند ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم سخا بعد از آن شمه از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بر زبان آورده گفت گوش من این سخنان را از فرشتگان استماع نموده که نوشته کان [illegible] ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب شده من آن شب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده آنحال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد حکایت در بسیاری از نسخ سیر بنظر در آمده که سواد بن قارب که در میان مسلمانان از اجانب و اقارب امتیاز و استغنا داشت و در ایام خلافت عمر ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشراف جنی که همزاد تست بوده آگاه گردانیده و کیفیت این حکایت را میخواهم که بواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول نبی لوی بن غالب رسید و نسیم دولت او وزیده و وی خلق را بسجد اخوانده و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن کرده و بیتی چند بر زبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بودم و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمده همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور اول از آن حدیث متاثر نگشتم و شب سیوم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و چون شنیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء فن سیر برین

[illegible]

برین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی در دلم از جنیانست که براه مکه شان مقصود جان است بر آن جنی که چون یکسان نباشند پری و آدمی
یکسان نباشند همه را بر هدایت گشته طالب که تا بر گمرهان گردند غالب تو نیز از سوی پیغمبر شتابی بهر آن کامی که میجویی بیابی القصه سواد گوید
که در شب سوم سخنان منثوره و منظومه آن جنی بانتها افتاد و روز دیگر روی بصوب مکه آوردم و در اثنای راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت
از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
شنیدم که نوبتی بتقریبی گفت که در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت سلوک داشت و همره و منزل
ما میرسید و چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدیم که درین چند
روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد اما بمیمن همت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون
از تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غباری
عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش
او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار
نمود یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هر چه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه
بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیأت ماری
گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود من تزیّا بغیر زیّه فان قتل فدمه هدر
اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می
آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان
حیات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت
سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقا
همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من فوطه بستم و بحمام درآمدم و در یکی از خلوتها غسل کرده
چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه
خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آن را برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته
در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیأت مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر
از کجا می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز هم
کتف خود را برکشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده
این صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بتعهد حال من کوشیدند
تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسین ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم
در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم آدمی
نبود و من متحیر شده اسپ بدان طرف راندم و آن بزغاله را گرفته بقاش زین رسانیدم در آن اثنا دست من بمیان هر دو پای او درآمده
دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست زبان بتعجب باخود گفتم که فی الجمله مایه لاغری باز بزغاله روی باز پس کرده گفت که کیش با بجان
بولغای لاجرم هراس بی قیاس بمن راه یافته بزغاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

او صاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیأت وزغ که طول و عرض او یک گز باشد و نقطهای کرد و لون بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا ازوی بغایت هراسان باشند و برای طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش سوراخ دهان بیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است و در رسالة الصیدیه که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش در فک اعلی دارد و چهل دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را اخلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه بپشت سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش بدو گز و نهنگها را توان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رساله مذکوره مذکور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی ست بر سر مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش بشباهت اسب است یالش و دمش و نابش مانند دندانهای خوک اند و پایش بیرون آمده و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد هلاک کرداند و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و هم در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای بربر مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله دراز باریک داشت و در میان شکمش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالة الصیدیه مذکور است که نوعی از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحارها ماهی میباشد که طول آن صد و بیست گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و هم در آن بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیرانش ماهی ازو بزرگتر از عقبش میپرد تا می آید و او را گرفته میخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش درمی آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون می آیند و مردم آنجا در شبهای مهتاب نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا الجبال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از مردم از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری بصفت بالاییش برابر عصایی و نصفی پایانش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت و غیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان

بدست خود و نی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت امنیت باشد

اما **حیوانات بری** که غریبة الاشکال و الافعال اند بسیار است ازجمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر صباح آن حیوان ببلوغ رسیده ولدی متولد شود و تا در هنگام غروب بمیرد و لایزال توالد و تناسل و فوت الحیوان برین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جنبنده برین منوال است که از رسالهٔ التصنیف و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود **شیر** در میان وحوش بمنزله پادشاه است و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر ظرف مسین و رویین وهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعهٔ گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و باد در روی دمد تا صورت شیر پیدا کرده در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر بار مانده خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم که روی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل درازگوش که شاخهای سیاه داشت بدرازی یک وجب **پلنگ** متکبرترین سباع است او چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بد بوی بود و هرگاه پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد **یوز** بشکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید وی خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود **گرگ** چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هرچند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسنگ مسافت بوی مردار شنود و بوقت خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوتر خانه آویزند گربه بدانجا در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد **کفتار** از گفتار بعضی از علما آثار چنان معلوم میشود که کفتار خنثی و سالی نر میباشد و سالی ماده و از حماقت اشتهار دارد چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و درازگوش و طعمه سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بلکد تا گرسنگی مندفع شود **خوک** قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را بریسمانی بر درازگوش ببندند و درازگوش بول کند خوک بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند ساقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد از آن روده و خوردنی دهند فربه شود و نصاری بر همین موجب او را پروار کنند **روباه** بحیله و تدبیر نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و کیکها بریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسپد و پاها بلند سازد تا جانوران گمان برند که مرده است و نزدیکش روند و او برجسته آنها را صید کند و در حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت مینهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد **شغال** جانوریست مشهور گویند که اگر دندانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا بر نرود **سوسمار** هرگز آب نیاشامد و باستنشاق هوا گذراند لاجرم در چهل روز یک قطره بول کند و او هفتاد بیضه نهد نرینش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش بهفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد بر مادهٔ خود و صنعتها آموزد و چنان استماع افتاده که بوزینهٔ شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بات خانه رسانید طبقچهٔ که در آن مجلس بود بر سر نهاد و آنگاه کشت گفته او را مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب او را مالک الحزین گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هر گاه قطرهٔ از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری در حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر درآمده که روزی در قزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تابوتش تا سر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از اهلی و صحرائی و از آنجمله گربهٔ زباد است و آن جانوریست دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربهٔ زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت بشیر دهند و دران ایام آن گربه بر گرد آن چوب گردد و خود را بر آن مالد و زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در گربهٔ نر بسیار دیده شده و سببش معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است گویند که اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود که در وقتی که برباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که آنرا اصلاح عمارت میساختند خانهٔ موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را پیش گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر از وی خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یکدانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی وی را بگزد جو خورد تا نیک شود سلحفات او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند نظر کردن بروی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر تخم برسد آن را بشکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میوهٔ آن موضع را بسرما ضرر نرساند مار چندین صنف است از آنجمله یکی مکلله است که مجرد رؤیت او سبب هلاکت میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت بادیان را پیدا ساخته چشم بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی خوردن درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هر گاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیخود گردد و گاه باشد که در مستی بمیرد بیت

بسر خم که نیایم بدر از میخانه
تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه

از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید و اولادش بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست و او یکشاخ بزرگ سر تیز دارد در پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمر بسازند و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گردنش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر شده نابینا گشته سبب هلاکتش گردد و رخ طایریست که هر گاه کرگدن و فیل را با [illegible] ببیند ببرد و در از زمین دور بوده بمنزل خویش رساند و چندگاه

وچند گاه بگوشتشان بگذرانند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون آورد و چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون انداز دازمادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **شبل** جانوریست بغایت زکی الحس در بیشه‌ها لکن بجفت میل نماید و ماده‌اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نر گردش نگردد و فیل بر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وی زند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل باو هم انس گیرد و باهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیلخانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاه کندند و چون آن فیل کرتی در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شده و در وقتی که فیل بآنجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینهٔ آن فیل بسته بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده بر جست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و هر پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبان او را بفیلخانه آورده پادشاه در بارهٔ او انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی صید نمایند بآن مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرمی در گرما اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش از پاها دراز تر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار نخست پای چپ را بردارد بخلاف حیوانات دیگر و در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از وی حیوانی که بعضی اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می‌آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می‌پیوندد **شتر** گویند که شتر را زهره نباشد و چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر یافته و در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست و در یکی از نسخ بنظر در آمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و هر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر پای باشد و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند و در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا بگریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی از و حاصل گشت و اجناس گورخر تمام از آن درازگوش پیدا شد و العلم عند الله تعالی **استر** نتیجهٔ اسپ و درازگوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد افکندهٔ استر را بوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود **گاو** چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره تکلم مینماید نقلست که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نمود و فرمود که چون تو تاریخ می‌نویسی باید که این قضیهٔ غریبه را در جائی مثبت نمائی گوسفند

[illegible]

گوشتش ملایم ترین لحوم است بنسبت بمزاج آدمی و مسوّد اوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و بزمین نمیرسید **ایّل** او را گوزن و گاو و گوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ بر نیارد آنگاه دو شاخ راست بر آرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را بصوت و نقش و عمل مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند و دیگر آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمرۀ از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهة دیدن او نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب رود بایستد و نسیمی که از روی آب بروی وزد قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از خوردن افعی چند قطرۀ آب در گوشۀ چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف شفا آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد **آهو** برچند نوع میباشد و از آنجمله صنفی است که مشک از نافش بحصول پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در حنک اسفل و ظبی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجائی متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آنموضع پدید آید و کسانی که منتظر آنوقت باشند میخها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن آهو اقوال دیگر نیز مرور یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست کوچک که آن را فارة المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی نیکو شود و چون تتمّۀ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** هر چند که طبیعتش بمواشی دواب است و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه مینهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پایهای کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز و بط می ماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسۀ سامعه نیست و اصلا آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر یکپایش را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ ببلاهت مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای خود را سه بخش کند قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گندیده شود و کرمها از آن بیرون آمده طعمۀ بچگانش گردد و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شترمرغی بهراة آورده بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را باتش سرخ ساخته و پیش او می انداختند و او در حال آن را میخورد و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نگشت و از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا کیچیک از سفر حجاز باز آمد بیضۀ شترمرغی جهة خاقان منصور آورد و پس از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی پیچکی ترتیب نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شترمرغ بچۀ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریب تر است که عقل وقوع آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبدالله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات حریری که مصنف ابو البقا عبدالله بن الحسین العکبری است نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونۀ مینمود در آن کوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض اطفال آدمیان میگشت و اهالی رس آن مرغ را عنقا مغرب میگفتند و المغرب الذی یجیء بالغرائب و چون آن مردم از عنقا مکرر متضرر شدند نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیل بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و غبغب داشت و پرهایش ملون بود بچند رنگ و شبیه اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و وجه کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را بصفتی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفته او زوجی مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کرده ام و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان آنجا را طعمهٔ خود میساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز رفرف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند عنقا مراد آنست که بعد از دعا مذکور کسی آنرا ندیده است و چیزی از وی نشنیده و الله اعلم بالصواب **عقاب** نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیزپرواز است چنانچه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جهة هر سه بچه طعمه بهم رساند و بچهٔ را که عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بر وی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود و از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکردند و دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمهٔ که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنهٔ وی ریخته پر نو بیرون آرد و دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش یا روباه خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل راز گفته اند که باز نمی باشد مگر ماده و نر وی از جنس طیور دیگر میباشد **چرغ** چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبهٔ سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از این جهة از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمرهٔ گفته اند که حارث بن معاویة بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغی از مرغان را شکار کند و هیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازد و بدترین مردمان دهد آنکس بومی گرفت و هیزم تلخه کباب کرد و بعالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آنچشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر** او را علیواة و حدات و حداة نیز گویند در رسالة الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم و بهر حال سه بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان استفاده میکرد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و این صورت در غایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضهٔ مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راستست که علیواة شش ماه ماده شده و شش ماه نر جواب داد که این معنی را کسی داند که یکسال همسایهٔ علیواة باشد **کرکس** عرب کرکس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ مسافت چیزی را ببیند و در یکروز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار را از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بجهت خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی آنمقدار خورد که حرکت نتواند و گرفتار گردد و کرکس را با جفتش آنمقدار محبت باشد که هرگاه از وی جدا گردد از اندوه بمیرد **لکلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان لکلک با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هرچند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت مقبول و انواع او بسیار است چون حلقی و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پردم و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانهٔ معهود خود دور افتد و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر بعشق میورزند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

می بوسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود کاکلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هرکس زهره اش را تناول نماید لکنت در زبانش پدید آید **طاوس** بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پر و بال وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون بپای خود بسیار بازی کند تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه بیرون آرد و ماکیان از آن بیضه‌ها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رساله الصیدیه مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمی نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را ببستان و جفت شدن خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد کند **خروس** بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلبید زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ میکند و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تذرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام هبوب باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال بپرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک نر بر ماده خود بغایت غیرت باشد و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که هرکس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی در خانه بیاید و بپرد ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن نرسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که هرگاه آوازش را بشنود بگریزد و گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصیدیه نوشته اند که اینمعنی مشاهده شده **قمری** بعضی از ناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با نر دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد در بعضی از تواریخ مثبت است که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میگشت اشک از چشم آن مرغ میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها مینهادند التیام می یافت **چغوک** مانند طیور دانه چیند و بی آنکه ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب نقیض گرفته بران رفته اند که چغوک بکثرت مجامعت مشغوفست بنابران زیاده از یکسال عمر نمی یابد **فراشترک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار منقولست از جمله آنکه چون چشمهایش را برکنند بار دیگر بروید و جهت دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه وی را از زعفران رنگ نمایند تصور کند که بعلت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف یکی از خانهای من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام پایان پریده در همان موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم

صادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در صحن نشسته که آشیانهٔ فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآن آشیانه برفته بچگان فراشتروک را بخورد و مادر بچگان چون اشتغال مشاهده نمود و بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه رساند باز آمده نزدیک مار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بی‌طاقت شده از سقف خانه پایان افتاد و جمعی برخواسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروک خار خسک در دهان مار افکنده بود و بدین حیله شر او مندفع گردیده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامهٔ تحریر آن زبان گشود **عکّه** بدزدی و خیانت موصوفست و او بیضهٔ خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه نر منقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر مواصلت جایز نمی دارد و از ین جهة او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچهٔ کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که چندروز گردش نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانهٔ کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآرد پدر و مادر بآشیانه آمده بتعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ابله و زیرک زیرا که در وقتی که در هوا پرواز نماید چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و بهر جا رود همراه برده و طعمه بدو نماید **حباری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی در بصره تغدری صید کردند از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی می‌میرد و ضرب المثل شده که آلت حرب تغدری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری بر او اندازد فضله بروی افکند و اگر پری از جناح تغدری کنده شود و دیگر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوچه را دوست دارد **سمندر** مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود والعلم عند الله تعالی **خفاش** که او را شپرک گویند طائریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاید و شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعتست از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما در تفسیر گفته اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابراین صفت مرغان دیگر ندارد اما تتمهٔ از غرایب امور طیور غیر مشهور بر این موجب است که مذکور میگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنان که همه کس این کلمه را شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست که آن را قارون گویند و قارون همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هرگاه سفینه بمحلی خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جا نوری صوری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملاحان کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یکجنس بر درختان میباشند و مرغان دیگر بجثهٔ گنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور کور این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هرگاه ماری قصد میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هرگاه بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد ولد خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گردد و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیرهٔ صقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در هندوستان مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قلهٔ جبلی میرساند آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود بعد از آن نشسته او را میخورد الا دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار برد کور میشود دیگر در حدود خرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و این معنی تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورای دیگر هیچکس او را نه بیند دیگر در دریای بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد منقار زیرینش ششماه بجانب راست مایل باشد و ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را هرگاه بیضهٔ آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف از حرارتش بگدازد در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کون و مکون بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور زبان بیان نیست و بیسوره خامهٔ مکسور اللسان نی ع وهل کان فی الایام غیر عجایب و از همه عجیب تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و ساعد تائید معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا را از اول آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را باتمام رسانید

بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید

و چون این نامهٔ نامی بر آثار انبیا و ملوک محتویست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خبر از جهانیان ازین سال مخبر است و باین تاریخ شعر

بیت چون خامه کرد قصهٔ اهل جهان بیان شد سال اختتام خبر از جهانیان

و ایضاً اخباره صحیحة مخبر عن هذا السنة کما قال مولانا شهاب الدین احمد الحقیری شعر هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع اخباره صحاح انواره صریحة اذ تم قد سالت تاریخه و سائل ان مجمع فقالوا اخباره صحیحة اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبرا است برای ممالک آرای صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بیغایت اوست عرض مینماید و بر دعائیکه متضمن هر دعائی تواند بود اختتام کلام را حلی آراید نظم

ممالک مدارا هنر پرورا کرم گسترا آصفا سرورا درین روزگار همایون اثر ندانند کسی چون تو قدر هنر

شناسد کمال سخن هوش تو
نماید گهر لایق گوش تو
ازین پیش از جور چرخ کبود
ریاض سخن را نضارت نبود
نرستی در آن خشکسال ستم
بباغ تمنا گیاه کرم
ز جور سموم غم روزگار
درخت سخن بود بی برگ و بار
کنون که نسیم عنایت وزید
بگوش خرد این بشارت رسید
که از ابر احسانت ای سرفراز
ریاض سخن گشت سرسبز باز
ز اثیار آن ابر گوهرنثار
نهال سخن میوه آورد بار
از آن روی اهل هنر شادکام
کشیدند کلک بلاغت نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم
ستردند از لوح دل نقش غم
مرا نیز خاطر سخن ساز شد
بر او یم در خرمی باز شد
ز فیض سماوی مدد خواستم
عجب بوستانی بیاراستم
بگنجینهٔ طبع و بحر ضمیر
بسی داشتم گوهر دلپذیر
کشیدم بگوش دل آگهت
باخلاص کردم نثار رهت
بنام تو کردم کتابی تمام
که نامی بود تا بروز قیام
ز نام تو این نامه شد نامور
از آن گشت نامش حبیب السیر
سه قیمست این نامه و هر کدام
چو در حلیت مشحون بدر کلام
بیاضش منور چو رخسار یار
سوادش معطر چو مشک تتار
حکایات آن بحث افزا همه
ز ضعف روایت مبرا همه
صحاح روایات آن مستحسن
خبر گفته از راز نو و کهن
عباراتش از عیب اغلاق دور
مسلسل چو زلف سمن سای حور
سطورش چو خط بتان دلفریب
عذار سخن را فزوده زیب
حروفش ز نور شرف یک بیک
بچشم خرد گشته چون مردمک
معانیش در کسوت مشکفام
درخشنده چون نور اختر بشام
چو آید ضمیرت جواهرشناس
ز رایت کند مهر نور اقتباس
بود ظاهر از بخت فرخ اثر
بمعیار طبعت عیار هنر
چه حاجت که من خودستائی کنم
باوصاف او مشکسائی کنم
کنون ای عطابخش حاتم شیم
چنان می‌سزد کز کمال کرم
مرا از اهل دنیا کنی بی‌نیاز
ز همکسوتانم دهی امتیاز
بسی وقت از بخت نا اعتماد
نموده بدستم عنان مراد
چو با نجم تحسین تو اختصاص
سرافراز کردم باحسان خاص
شوم بر سمند سعادت سوار
کشم بختی چرخ در زیر بار
بهر چیز باشد مرا دسترس
دگر احتیاجم نماند بکس
درین باب زین بیشتر قیل و قال
نباشد ز آداب اهل کمال
از آن رو که بی گفتگوی هزار
بود روح پرور نسیم بهار
چو فیض سحاب است بیش از حساب
شود دایم از وی چمن کامیاب
برآید چو خورشید تابان بلند
ز نورش جهانی شود بهره‌مند
پسندیده باشد بنزد کرام
که یابد سخن بر دعا اختتام
الهی بحق رسولی که بود
دلش کان احسان کفش بحر جود
باعزاز شاه ولایت نژاد
بزهرا و سبطین و زین العباد
باولاد و احفاد آل عبا
نجوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز
باقبال باد از عنایت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند
ز نور شرف خاطرش بهره‌مند
زمان تا زمان دولتش بیش باد
ز آصف بالطاف درویش باد
باقبال و فتح و ظفر شادکام
بماناد در دار دنیا مدام
خدایا که این نامهٔ دلفریب
که از نام این نامور یافت زیب
بانظار تحسین اهل سخن
که هستند واقف ز راز کهن
همیشه بفضل تو منظور باد
عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده‌ام
که این روضه را در برآورده‌ام
مکن از عطاهای خود ناامید
بعفو از خطایا کرم کن نوید
برآور گل معرفت از کلم
منور کن از نور عرفان دلم
باتمام اسلام ده اختتام
کتاب لقای مرا والسلام

تمام شد خاتمهٔ حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسید بجهة اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه وجعل الجنة مثواه آنچه از کتب تاریخ که از آنجمله است صبح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفه سامی تالیف سام میرزا ابن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداونی مستنبط شده بدین موجب است که مؤلف سیر و نبیرهٔ دختری
میرخواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا است و شیرازی الاصل بوده و در هراة نشو و نما یافته و در زمرهٔ امرا و ندماء روزگار بعزت
میگذرانیده و در علم انشا و فصاحت گوی سابقیت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ابناء زمان و اعجوبهٔ دوران
بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جملهٔ منشآت بلاغت سمات آن فاضل پسندیده صفات خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب التاریخ
وصاف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزراء است و دیگر نسخ فواید انتما نیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر
این تألیف منیف فی شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه نمود و در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمائه جلد سیوم آنرا باتمام رسانید و در اواسط شوال سنهٔ ثلث و
ثلثین و تسعمائه از دار السلطنهٔ هراة صینت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرمود و در ایام توقف در آن بلدهٔ محروسه باتمام جلد اول
همت گماشت اما هنوز عدد اجزاء آن مرتبهٔ احاد تجاوز نموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمائه مستعد سفر هندوستان
جنت نشان گردید و در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافهٔ آگره که مستقر سریر سلطنت نصیر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بود رسید چنانچه در رسالهٔ واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوافی بعبارات بلیغ ترجمه کرده مسطور است
که در شنبه سیم ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و ایلچیان اطراف و امراء اکناف حضور داشتند که
خواندامیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمائی و میر ابراهیم قانونی که از هراة آمده بودند و هر یکی در فن خود نظیر و همتا
نداشتند دران روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گردیدند انتهی کلامه و مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر بنگاله
باتمام رسانید و اوقات فرخنده ساعات را در سواد مینو نشان هندوستان بنحو بهترین وجهی میگذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد
همایون پادشاه جنت آشیان که حدود بیابان بود را تاخته بود و نزول اجلال فرمود فی شهور سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف سیر که ملازم
رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال از جهان گذران رخت بسرای جاودان کشید و برحمت ایزدی مقرون گردید حسب الوصیة
نعش آن مرحوم را بدار الخلافهٔ دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو دفن کردند رحمة الله علیهم
رحمة واسعة کاملة

تمهید

بر ضمیر مهر نظیر مستخبران بدایع احوال و خاطر خطیر مستحضران نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد که چون درین اوان سعادت نشان بواسطهٔ تغییر
دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و زبر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و چگونگی حالات
سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پردهٔ اندراس مخفی و مستور مانده
بنا بران از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل بندگان حضرت سبحانی محمد حسین خلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تألیف مرحوم مبرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواندامیر بن میرزا همام الدین است و مجملی از حالات
آن سبق ذکر یافت بقالب طبع درآورده و از جلباب خفا بجلوه گاه شهود رساند و الحق بر دقیق طبعان ساحت مساحت سخن دانی ظاهر
و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پایهٔ بیان از عروج باوج بروج توصیفش قاصر و کلک نگاران از صعود بر ذروهٔ
سپهر نعوتش مقصر و بی شایبهٔ تجوزی هر سطر و شطرش سپهر بلاغت را ماهیست تابان و وقایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه
محتوییست بر سه جلد و هر جلدی مشعر است بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است که بروج اثنی عشر و حوادث دوران را از بدو ایجاد
آسمان و زمین تا سنهٔ تسعمائه و ثلثین هجریهٔ مقدسهٔ نبویه علیه آلاف التحیة که آثار الملوک و الانبیا مادهٔ تاریخ اتمام تالیف آنست بتفصیل بیانات
و تبیین مقالات بتطویل بلاطایل کافل و عبارات دلنشینش مانند طرهٔ محبوبان دلاویز و سخنان نمکینش بسان رخسار تابان شورانگیز سطوره بدیع
و کلماته قلائد النحور و نقاطه خال جمال الحور فهیکل سطر منه روض المنی و شکل شطر منه عقد من الدر و لسان ارباب کمال در توصیف و تعریف آن

ان کتاب عدیم المثال بدین مقال گویاست که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی الحسن شبه کتاب ماله
فی الدهر ثانی کتاب یورث القلب ارتیاحا بمنزلة الربیع من الزمان کتاب کله فی الحسن یزری بعقد الدر فی جید الحسان کتاب
خطه یحکی الغوالی یفوح بطیبها فرع الغوانی کتاب بل عباب بل سحاب یروی فیضه روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم اسباب
مطلوبه وکتب صحیحه ونسخ معتبره در پرده اختفا مستور ومحجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاول سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف این اسباب
بای نحو کان چنانکه باید وشاید فراهم آمد از نسخ متعدده معتبره حتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است و در سنه نهصد و سی و دو مرقوم
شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که باد آن سرافرازی که باشد نیامش نامهٔ احسان موشح نظام مملکت آصف نیابی
که رای اوست از خورشید اوضح سمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاظش مروج شد از سعی مؤلف این صحایف لبالب الطاف اولی ب
مصحح لهذا الطبع آن همت گماشتند بخط خوب وکاغذ مرغوب وقطع مطلوب هر سه جلد آن را که عبارت از دوازده جزو است وهر
جزوی بمنزله جلدیست در دو جلد مجلد گردانید وحتی الامکان در تنظیم وتصحیح آن کوشید ومرة بعد اولی وکرة بعد اخری در مقابله وتنقیح
آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید واز دوستان جانی وخلان روحانی در تشهیر این امر خطیر که فایدهٔ کثیر خواص وعوام در آن مقصود است
استعانت جسته کسوت طبع پوشانیده باحسن وجهی بانصرام واختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفه
فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح وتلویح حالات سلاطین ووزراء وحکما وحکام وفضلا وشعرا که مؤلف
مغفور در متن ذکر نموده از تاریخها وتذکرها ودیوانها که در اوان طبع در نظر احباب بلا ارتیاب بوده بکمال دقت بوقوع رسیده و
در تبیین احوال هر یک آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید وشاید از قوه بفعل نمی آید
ودانندگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پارهٔ از کلمات ونقاط صفحات مطبوع تغییر وتبدیل یابد
لهذا امیدوار است که [illegible] بنظر انصاف تفکر نمایند اگر احیانا خطائی بنظر آید مضمون السهو والنسیان کالطبیعة
الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند وبذیل عفو بپوشند وبقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند وبانی ومصحح ومحرر ومطبع را بدعای خیر یاد وشاد فرمایند
استکتاب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف شروع شد ودر غره شهر رجب المرجب
سنه ثلث وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة مطابق بیست وششم فبروری سنه سبع وخمسین وثمانمائة بعد الالف العیسویة باتمام رسید
در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومة بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی
المشتهر بکشکول در مطبع حیدری باهتمام استاد الماهرین آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیهٔ طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه ورزقنا من احسانه وانعامه والصلوة والسلام علی سید الانام
وآله الکرام واصحابه العظام وتابعیه الفخام ما سجع طیر
وغرد حمام

اشتهار

این کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر بموجب قانون بیستم سنه ۱۸۴۷ عیسوی در دفتر رجستری
گورنمنت سرکار هندوستان ثبت گردیده کسی بدون اجازت اقل بندگان حضرت
سبحانی محمد حسین کاشانی غفر ذنوبه طبع نفرماید

جز

۵۵

[illegible]

UNIVERSITY LIBRARY
ABDUL HAI FIRANGI
MAHALLI COLLECTION
MUSLIM UNIVERSITY, ALIGARH.

CALL No. ف ۹۲۰
خ۲۲ج
ACC. No. ۹۸۶۶
AUTHOR ج۳
TITLE خواندامیر غیاث الدین
حبیب السیر

خ۲۲ج ف ۹۲۰
ج۳ ۹۸۶۶
خواندامیر غیاث الدین
حبیب السیر

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

-:RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.